

هو

۱۲۱

# راهیان سفر روحانی

مسافرت به هندوستان و مکه معظمه

و سیر در وطن

در خدمت راهنما

نگارش: محمد رضا خانی

به اهتمام: دکتر حشمت الله ریاضی

## «فهرست مطالب»

۹.....	دیباچه: بقلم مؤلف.....
۱۱.....	مقدمه کتاب.....
۳۱.....	«آغاز سفر به هندوستان».....
۳۲.....	دهلی.....
۳۵.....	جمعه ۲۲ بهمن. ۱۳۵۰ = ۲۵ ذیحجه ۱۳۹۱ = ۱۱ فوریه ۱۹۷۲ م:.....
۳۵.....	قُطْب منار.....
۳۸.....	مقبره همایون.....
۴۱.....	شرح حال خواجه نظام‌الدین اولیاء.....
۴۶.....	شنبه ۲۳ بهمن ۱۳۵۰ و ۲۶ ذیحجه ۱۳۹۱ و ۱۲ فوریه ۱۹۷۲ م:.....
۴۹.....	طریقه سوزاندن جسد مردگان در هند.....
۵۲.....	قلعه ردفورت.....
۵۲.....	یکشنبه ۲۴ بهمن ۱۳۵۰ و ۲۷ ذیحجه ۱۳۹۱ و ۱۳ فوریه ۱۹۷۲ م:.....
۵۳.....	حرکت بسوی آگرا.....
۵۵.....	شهر آگرا.....
۵۶.....	تاج محل.....
۶۰.....	قلعه سرخ آگرا.....
۶۰.....	مزار و مرقد شهید ثالث.....
۶۲.....	شنبه ۲۵ بهمن ۱۳۵۰ و ۲۸ ذیحجه ۱۳۹۱ و ۱۴ فوریه ۱۹۷۲ م:.....
۶۴.....	سیک‌ها.....
۶۷.....	دیدار از یک بتکده.....
۷۰.....	سه‌شنبه ۲۶ بهمن ۱۳۵۰ و ۲۹ ذیحجه ۱۳۹۱ و ۱۵ فوریه ۱۹۷۲ م:.....
۷۰.....	از دهلی بسوی حیدرآباد.....
۷۰.....	ورود به حیدرآباد.....
۷۳.....	حیدرآباد.....
۷۴.....	«رعایت آداب شرع مطهر».....
۷۵.....	چهارشنبه ۲۷ بهمن ۱۳۵۰ و ۳۰ ذیحجه ۱۳۹۱ و ۱۶ فوریه ۱۹۷۲ م:.....
۷۶.....	مزار حضرت شاه میر محمود و شاه میر شمس‌الدین و شاه علی‌رضا دکنی.....
۷۹.....	«بنای شهر حیدرآباد و مکه مسجد و چهار منار».....
۸۱.....	«تقیّد به آداب شرع».....
۸۳.....	پنج‌شنبه ۲۸ بهمن ۱۳۵۰ و اوّل محرم ۱۳۹۲ و ۱۷ فوریه ۱۹۷۲ م:.....
۸۵.....	از حیدرآباد دکن بسوی بیدر: (شرح حال اقطاب مدفون در بیدر).....
۸۷.....	«مقبره حضرت شاه خلیل‌الله و سایر اقطاب معظّم».....
۸۸.....	سلاطین بهمنی (۸۴۸ - ۹۳۳).....

- ۹۱..... «مدرسه خواجه محمود گاوآن»
- ۹۲..... «بازگشت به حیدرآباد از بیدر»
- ۹۲..... «کسب حلال»
- ۹۴..... «شأن نزول سوره کهف»
- ۹۵..... جمعه ۲۹ بهمن ۱۳۵۰ و دوم محرم ۱۳۹۲ و ۱۸ فوریه ۱۹۷۲:
- ۹۵..... «آیاتی از سوره مبارکه حجرات»
- ۹۶..... حرکت به سوی میسور: «پاورقی شرایط مسافر»
- ۹۷..... شنبه ۳۰ بهمن ۱۳۵۰ و سوم محرم ۱۳۹۲ و ۱۹ فوریه ۱۹۷۲ م:
- ۹۷..... «بتکده چاماندها»
- ۱۰۱..... باغ وحش.....
- ۱۰۱..... پاورقی خلاصه‌ای از تفسیر سوره نور.....
- ۱۰۳..... «از میسور به بندپور و جنگهای میسور»
- ۱۰۳..... حرکت از میسور به سوی بنگلور.....
- ۱۰۴..... فوائد دیدن آثار طبیعت.....
- ۱۰۵..... «لزوم عزاداری در ماه محرم و عدم جشن و سرور»
- ۱۰۷..... دوشنبه سوم اسفند ۱۳۵۰ مطابق با ششم محرم ۱۳۹۲ و ۲۲ فوریه ۱۹۷۲ م:
- ۱۰۷..... تفسیر سوره منافقون.....
- ۱۰۸..... کتابخانه نظام حیدرآباد دکن.....
- ۱۱۰..... بارگاه یوسفین.....
- ۱۱۲..... چهارشنبه چهارم اسفند ۱۳۵۰ مطابق با ۷ محرم ۱۳۹۲ و ۲۳ فوریه ۱۹۷۲ م:
- ۱۱۲..... تفسیر آیاتی از سوره معارج.....
- ۱۱۳..... «باغ وحش نهرو»
- ۱۴..... فضائل حضرت ابوالفضل.....
- ۱۱۵..... پنجشنبه پنجم اسفند ۱۳۵۰ مطابق با ۸ محرم ۱۳۹۲ و ۲۴ فوریه ۱۹۷۲ م:
- ۱۱۵..... آیاتی چند از سوره هل اثنی.....
- ۱۱۶..... «کوه نوبت بهار»
- ۱۱۷..... جمعه ششم اسفند ۱۳۵۰ مطابق با نهم محرم ۱۳۹۲ و ۲۵ فوریه ۱۹۷۲ م:
- ۱۱۷..... «نخستین دعوت رسول خدا (ص) دعوت به لا اله الا الله بود»
- ۱۲۱..... «مقبره حیات بخش بیگم»
- ۱۲۱..... قلعه کهنه گولکنده.....
- ۱۲۴..... شنبه ۷ اسفند ۱۳۵۰ مطابق با ۱۰ محرم ۱۳۹۲ و ۲۶ فوریه ۱۹۷۲ م:
- ۱۲۴..... آیاتی از سوره مبارکه اِقرَاء (علق).....
- ۱۲۷..... «نصب علم در ایام عزاداری و ایام عاشورا در هند»
- ۱۲۷..... علم بی بی فاطمه الزهراء.....
- ۱۲۹..... یکشنبه هشتم اسفند ۱۳۵۰ مطابق با ۱۱ محرم ۱۳۹۲ و ۲۷ فوریه ۱۹۷۲ م:

- ۱۲۹..... «بحثی راجع به بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ».....
- ۱۳۲..... کوه قدمگاه مولا و قدمگاه حضرت محمد (ص).....
- ۱۳۵..... دوشنبه ۹ اسفند ۱۳۵۰ و ۱۲ محرم ۱۳۹۲ : (بحثی درباره انفاق).....
- ۱۳۸..... «موزه سالار جنگ».....
- ۱۴۲..... سه‌شنبه ۱۰ اسفند ۱۳۵۰ و ۱۳ محرم ۱۳۹۲: «قبله».....
- ۱۴۶..... تقیّه چیست؟.....
- ۱۴۷..... چهارشنبه ۱۱ اسفند ۱۳۵۰ و ۱۴ محرم ۱۳۹۲:.....
- ۱۴۷..... «سخنی درباره هجرت پیغمبر (ص) از مکه به مدینه».....
- ۱۴۹..... سدّ عثمان ساکر.....
- ۱۴۹..... قلعه گل کندی و موزه استات.....
- ۱۵۱..... «عهد و پیمان».....
- ۱۵۲..... پنج‌شنبه ۱۲ اسفند ۱۳۵۰ و ۱۵ محرم ۱۳۹۲:.....
- ۱۵۲..... تفسیر آیات معراجیه آخر سوره بقره.....
- ۱۵۵..... «بیعت در اسلام».....
- ۱۵۷..... جمعه ۱۳ اسفند ۱۳۵۰ و ۱۶ محرم ۱۳۹۲:.....
- ۱۵۸..... مباحله پیغمبر با نصاری:.....
- ۱۶۰..... «اعمال خارق العاده مرتاضان و دراویش رفاعیه».....
- ۱۶۳..... سفارشات حضرت آقا درباره ذکر و فکر و جلسات شبهای جمعه.....
- ۱۶۳..... شنبه ۱۴ اسفند ۱۳۵۰ و ۱۷ محرم ۱۳۹۲: «بیانی درباره مغفرت».....
- ۱۶۷..... یکشنبه ۱۵ اسفند ۱۳۵۰ و ۱۸ محرم ۱۳۹۲: حرکت به پونا.....
- ۱۷۰..... دوشنبه ۱۶ اسفند ۱۳۵۰ و ۱۹ محرم ۱۳۹۲:.....
- ۱۷۱..... «مقبره بی‌بی».....
- ۱۷۲..... سه‌شنبه ۱۷ اسفند ۱۳۵۰ و ۲۰ محرم ۱۳۹۲: (پاورقی - زینت زنان).....
- ۱۷۶..... «مقبره اورنگ‌زیب».....
- ۱۷۷..... پونه (پونا) (پاورقی عروسی هندوان).....
- ۱۷۸..... چهارشنبه ۱۸ اسفند ۱۳۵۰ و ۲۱ محرم ۱۳۹۲:.....
- ۱۷۹..... سواپور مقبره قنبرعلی درویش.....
- ۱۸۰..... «انجمن ایرانیان» (تشیع و شریعت و طریقت).....
- ۱۸۲..... پنج‌شنبه ۱۹ اسفند ۱۳۵۰ و ۲۲ محرم ۱۳۹۲:.....
- ۱۸۲..... «آیاتی چند درباره علی «ع»».....
- ۱۸۲..... «مسجد جامع بمبئی».....
- ۱۸۳..... جمعه ۲۰ اسفند ۱۳۵۰ و ۲۳ محرم ۱۳۹۲: «حضرت عیسی «ع»».....
- ۱۸۵..... شنبه ۲۱ اسفند ۱۳۵۰ و ۲۴ محرم ۱۳۹۲: «حضرت ابراهیم «ع»».....
- ۱۸۵..... «محرومیت و بیچارگی مردم».....
- ۱۸۶..... یکشنبه ۲۲ اسفند ۱۳۵۰ و ۲۵ محرم ۱۳۹۲: (بحثی درباره بودا).....

- ۱۸۷..... «بازگشت به شهر و دیدن فقر مادّی مردم».....
- ۱۸۸..... «عیادت از یک بیمار زرتشتی عاشق مولی علی «ع»».....
- ۱۹۰..... قسمت سوم: سفر به کشورهای عربی.....
- ۱۹۰..... دوشنبه ۲۳ اسفند ۱۳۵۰ شمسی مطابق با و ۲۶ محرم ۱۳۹۲ قمری:.....
- ۱۹۱..... سه شنبه ۲۴ اسفند ۱۳۵۰ مطابق با ۲۷ محرم ۱۳۹۲ و ۱۴ مارس ۱۹۷۲ م:.....
- ۱۹۲..... چهارشنبه ۲۵ اسفند ۱۳۵۰ مطابق با ۲۸ محرم ۱۳۹۲ و ۱۵ مارس ۱۹۷۲ م: (بحرین).....
- ۱۹۳..... پنجشنبه ۲۶ اسفند ۱۳۵۰ مطابق با ۲۹ محرم ۱۳۹۲ و ۱۶ مارس ۱۹۷۲ م:.....
- ۱۹۳..... (عربستان سعودی).....
- ۱۹۴..... جمعه ۲۷ اسفند ۱۳۵۰ مطابق با اول صفر ۱۳۹۲ و ۱۷ مارس ۱۹۷۲ م: (مکه).....
- ۱۹۷..... شنبه ۲۸ اسفند ۱۳۵۰ مطابق با دوم صفر به افق ایران ۱۳۹۲ و ۱۸ مارس ۱۹۷۲ م:.....
- ۱۹۷..... (کعبه و مسجدالحرام).....
- ۱۹۸..... یکشنبه ۲۹ اسفند ۱۳۵۰ مطابق با سوم صفر ۱۳۹۲ و ۱۹ مارس ۱۹۷۲ م:.....
- ۱۹۸..... (منی، عرفات، مشعر، صفا و مروه).....
- ۱۹۹..... دوشنبه ۳۰ اسفند ۱۳۵۰ مطابق با ۴ صفر ۱۳۹۲ و ۲۰ مارس ۱۹۷۲ م: (طواف).....
- ۲۰۰..... سه شنبه اول فروردین ۱۳۵۱ مطابق با ۵ صفر ۱۳۹۲ و ۲۱ مارس ۱۹۷۲ م:.....
- ۲۰۱..... چهارشنبه دوّم فروردین ۱۳۵۱ مطابق با ۶ صفر ۱۳۹۲ و ۲۲ مارس ۱۹۷۲ م:.....
- ۲۰۱..... (بسوی مدینه).....
- ۲۰۴..... پنجشنبه سوم فروردین ۱۳۵۱ مطابق با ۷ صفر ۱۳۹۲ و ۲۳ مارس ۱۹۷۲ م:.....
- ۲۰۴..... (در مدینه).....
- ۲۰۵..... جمعه چهارم فروردین ۱۳۵۱ مطابق با ۸ صفر ۱۳۹۲ و ۲۴ مارس ۱۹۷۲ م:.....
- ۲۰۵..... (نماز جمعه).....
- ۲۰۷..... شنبه پنجم فروردین ۱۳۵۱ مطابق با ۹ صفر ۱۳۹۲ و ۲۵ مارس ۱۹۷۲ م:.....
- ۲۰۷..... (مدینه).....
- ۲۰۸..... یکشنبه ششم فروردین ۱۳۵۱ مطابق با ۱۰ صفر ۱۳۹۲ و ۲۶ مارس ۱۹۷۲ م:.....
- ۲۰۸..... (مناجات).....
- ۲۱۰..... دوشنبه هفتم فروردین ۱۳۵۱ مطابق با ۱۱ صفر ۱۳۹۲ و ۲۷ مارس ۱۹۷۲ م:.....
- ۲۱۰..... سه شنبه هشتم فروردین ۱۳۵۱ مطابق با ۱۲ صفر ۱۳۹۲ و ۲۸ مارس ۱۹۷۲ م:.....
- ۲۱۱..... چهارشنبه نهم فروردین ۱۳۵۱ مطابق با ۱۳ صفر ۱۳۹۲ و ۲۹ مارس ۱۹۷۲ م: (طائف).....
- ۲۱۲..... پنجشنبه دهم فروردین ۱۳۵۱ مطابق با ۱۴ صفر ۱۳۹۲ و ۳۰ مارس ۱۹۷۲ م:.....
- ۲۱۴..... جمعه یازدهم فروردین ۱۳۵۱.....
- ۲۱۴..... شنبه دوازدهم فروردین ۱۳۵۱ (ریاض).....
- ۲۱۵..... یکشنبه سیزدهم فروردین ماه ۱۳۵۱ (صفات مؤمنان).....
- ۲۱۷..... دوشنبه چهاردهم فروردین ۱۳۵۱ (موزه).....
- ۲۱۸..... سه شنبه پانزدهم فروردین ۱۳۵۱ (کویت).....
- ۲۲۰..... چهارشنبه ۱۶ فروردین ۱۳۵۱ (کویت).....

۲۲۰	پنج‌شنبه ۱۷ فروردین ماه ۱۳۵۱ (تفسیر دربارهٔ زکات)
۲۲۱	جمعه ۱۸ فروردین ۱۳۵۱ (تفسیر سوره لقمان)
۲۲۳	شنبه ۱۹ فروردین ۱۳۵۱ (تفسیر نعمت خدا)
۲۲۳	بازگشت به وطن
۲۲۵	یکشنبه ۲۰ فروردین ماه ۱۳۵۱ (خرمشهر)
۲۲۷	دوشنبه ۲۱ فروردین ۱۳۵۱ (آبادان) (فرق اسلامی)
۲۳۱	سه‌شنبه ۲۲ فروردین ماه ۱۳۵۱
۲۳۲	از خرمشهر تا اهواز
۲۳۵	چهارشنبه ۲۳ فروردین ماه ۱۳۵۱ (توبه)
۲۴۰	پنج‌شنبه ۲۴ فروردین ماه ۱۳۵۱
۲۴۱	از اهواز بسوی امیدیه
۲۴۳	«حرکت به طرف بهبان»
۲۴۴	شنبه ۲۷ فروردین ماه ۱۳۵۱
۲۴۵	از بهبهان بسوی شیراز
۲۴۸	یکشنبه ۲۷ فروردین ۱۳۵۱ = دوم ربیع‌الاول ۱۳۹۲ (شیراز - سخنان گهاریار)
۲۵۵	قصهٔ عشق صوفی بر سفرهٔ تهی از خورش (از دفتر سوّم)
۲۵۶	دوشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۵۱ = ۳ ربیع‌الاول ۱۳۹۲ (فتح مکه صلح حدیبیه)
۲۵۹	سه‌شنبه ۲۹ فروردین ماه ۱۳۵۱ (گردش در شیراز)
۲۶۲	چهارشنبه ۳۰ فروردین ۱۳۵۱ (سخن دربارهٔ اصالت وجود)
۲۶۵	پنج‌شنبه ۳۱ فروردین ۱۳۵۱ (ذات صفات خدا)
۲۶۶	از شیراز بسوی اصفهان (اصفهان)
۲۷۳	جمعه اول اردیبهشت ماه ۱۳۵۱ (نماز جمعه)
۲۷۸	شنبه دوم اردیبهشت ماه ۱۳۵۱ (توجه به آخرت)
۲۷۹	حرکت بسوی اراک
۲۸۱	یکشنبه سوّم اردیبهشت ۱۳۵۱
۲۸۳	دوشنبه چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۵۱ (حرکت بسوی قم)
۲۸۳	حرکت از قم به تهران و ورود به تهران
۲۸۶	فهرست مآخذ

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال الله تعالى في قرآن الحكيم:

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ

(النحل - ۳۶)

ترجمه: و به تحقیق از هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم تا اینکه مردم را به پرستش خدا خوانده از طاغوت آنان را برحذر دارند، و از آنان کسانی که خدای تعالی ایشان را هدایت فرموده و کسانی که گمراهی برآنان محقق شد. پس:

در زمین بگردید و بنگرید، عاقبت تکذیب‌کنندگان (کج‌پنداران، کج‌گفتاران، کج‌کرداران) چگونه است و قال رسول الله (ص):

سافروا تصحوا و ترزقوا

پیامبر خدا فرمود:

مسافرت کنید تا سلامت یابید و روزی بدست آورید.

تقدیم به آستان مبارک پیر بزرگوار  
قطب زمان  
حضرت سلطانحسین تابنده گنابادی

«رضاعلیشاه»



## دباجه: بقلم مؤلف

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به صحرا بنگرم صحرا تو وینم      بدریا بنگرم دریا تو وینم  
بهر جا بنگرم کوه و در دشت      نشان از قامت رعنا تو وینم

ستایش خدای را که رحمت و اسعده اش را احاطه نموده و مفتاح ملکوت آسمانها و زمین را به مصداق «انی جاعل فی الارض خلیفه» و ید با کفایت اولیاء بزرگوارش در هر زمان قرار داده، و بر تشنگان وادی ایمان و پویندگان طریق ولایت منت نهاده و آنان را از سرچشمه صاف و زلال فیض الهی سیراب نموده و موهبت عظمای بندگی را بر آنان ارزانی داشته است.

و درود نامحدود بر روان پاک محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) آن گوهر یکتای «لولاک ما خلقت الافلاک» و اهل بیت طاهرین و اوصیاء معصومین (علیهم الصلوٰة والسلام) بادکه منطق هدایت و ایمان را به پویندگان وادی طریقت و عرفان رهنمون شدند، و انوار تابنده «الله نور السموات والارض» را در شبستان دل مؤمنان تاباندند.

از آن بدیر مفاتم عزیز میدارند      که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

و همان چراغ هدایت، این فقیر را قرین سعادت نمود که توفیق خدمت در حضور بزرگان یابد و از محضر پر فیضشان در سفر و حضر خوشه چیند و آن سوده ها را کتاب نام نهد. نخستین کتاب در زمستان ۱۳۶۶ هجری شمسی تحت عنوان «خاطرات زیارت خانه خدا و عتبات عالیات بسعی و کوشش آقایان مهندس سعیدی و پاک گوهر منتشر گردید. و با استقبال فراوان دوستان و آشنایان بویژه فقرای سلسله علیه نعمت اللهیه روبرو گردیده تقاضای تألیف دیگر خاطرات سفر مخصوصاً سفر به هند را نمودند. این فقیر هم دعوت آنان را لبیک گفته با کسب اجازه از پیر بزرگوار و راهنمای درویشان، حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده (رضاعلیشاه) مدظله العالی، خاطرات پراکنده ای را که ضمن سیر آفاق و انفس در کشور هندوستان و کشورهای عربی و ایران در سال ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ گردآوری نموده بودم و بعلت نداشتن فرصت کافی جهت تنظیم و پاک نویس خدمت دانشمند بزرگوار و سید و الامقام مرحوم سیدعلی زاهد زاهدانی تقدیم داشته ایشان آنرا مرتب و منظم ساخته و پاکنویس نموده بود به برادر بزرگوارم جناب آقای دکتر حشمت الله ریاضی حفظه الله تعالی جهت تدوین تألیف و طبع و نشر سپردم و او نیز پذیرفت و با سعی و اهتمام خود آنرا آماده طبع نمود.

البته لازم به تذکر است که اگر چه این سفرنامه شامل شرح مختصری از اوضاع جغرافیایی و تاریخ و اجتماعی و فرهنگی کشور هندوستان و بعضی کشورهای عربی است ولی اصلی در گردآوری آن این بوده که مکارم

اخلاقی و سیره پسندیده و رشادات و رهنمودهای مذهبی و اخلاقی و عرفانی پیر بزرگ ارائه گردد. و زبان وحشی بافقی بوده است که می فرماید:

ز شیرین گفت در هر جا نشانیست	بهر سنگی ز شیرین داستانیست
فلان روز اینطرف فرموده آهنگ	فرود آمد ز گلگون بر فلان سنگ
فلانجا ایستاد و سوی من دید	فلان نقش فلان سنگم پسندید
فلانجا ماند گلگون از تک و پوی	بگردن بردم او را از فلان سوی
غرض زین گفتگو بودش همین کام	که شیرین را بتقریبی برد نام

امید است که پویندگان راه هدایت از سیرت پسندیده و اقوال و اعمال اولیاء الهی که شمه‌ای از آن در این کتاب پند گرفته و از انوار تابان و پر فیض آن بزرگوار که یقیناً شعاعی از خورشید وجود محمد مصطفی (ص) و خاندان و اوصیاء آن حضرت می باشد مستفیض گردند و از آن خرمن معرفت خوشه چینند و حقیر فقیر را از دعا فراموش نفرمایند.

در خاتمه تشکر قلبی و لسانی خود را از برادر معظم سیدوالا مقام جناب آقای سید یوسف سعادت که مساعدت مالی فرسوده و با قرض الحسنه مخارج طبع و نشر را تحمّل فرمودند (مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ أَضْعَافًا كَثِيرًا) و نیز از ناشر محترم برادر عزیز جناب آقای یونس جعفری که تمام مراحل طبع و نشر را در انتشارات خود (انتشارات رودکی) با همکاری دوستان و همکاران صادق بر عهده گرفتند ابراز داشته توفیق بیشتر ایشان را از خدای بزرگ خواهانم. و از برادران و خواهران خواننده ضمن التماس دعا استدعا دارم. انتقادات و پیشنهادات سازنده خود را کتباً یا شفاهی اعلام دارند.

ربنا لا تكلنا الى انفسنا طرفة عين بحق محمد وآله الطاهرين  
محمد رضا خانی

## مقدمه کتاب

آنچه جامعه بشری را از عهد توجش تا عصر علم و تسخیر فضا و از عهد حجر تا عهد تکنیک و از عصر گمراهی تا درخشش تابان دین و عرفان و از اسفل السافلین مادیت تا اعلا علیین معنویت و روحانیت عروج داده، علم و حکمت و عرفان و وحی بوده است که نتیجه تلاش و تجربیات برونی و درونی و ریاضات ظاهری و باطنی علما و حکما و عرفا و انبیا و اولیاء بمدد توفیق الهی حاصل گردیده. این معلمان بشری که ستارگان فروزان آسمان بشریت و علائم هدایت و مشعل داران شعله معرفت بوده‌اند علوم و فنون و ارشادات خویش را دست بدست و دهان بدهان و سینه به سینه با گفتار و کردار و نوشتار خود به ما رسانده‌اند لذا بر ماست که شکر نعمت گفته و سپاسمان را از طریق شناساندن آن چهره‌های تابناک غیر از انبیا و اولیاء علیهم الصلوٰة والسلام عرفا و علما و ادبا بوده‌اند که هر کدام در حد وظیفه و قدرت خویش مشعل معرفت و هدایت را مشتعل نگه داشته آنرا به سرزمینهای دیگر برده آنجا را روشن و خفتگان را بیدار کرده‌اند. و در این میان الحق عرفا و علما و ادبا و شعرای ایرانی در صدر بزم نوربخشان عالم بوده‌اند. تاریخ گواه است که ایرانیان با فرهنگ وقتی روح اسلام در کالبدشان دمیده شد با شوقی بسیار آن عطیه الهی را قدر شناخته و با اندیشه متعالی خود جلوه بخشیده به جهان عرضه کردند. و در این میان هندوستان که خود مهد تفکر باستانی بسیار عمیق بوده، بیشتر تحت تأثیر اندیشه عرفاء علمای مسلمان ایرانی قرار گرفته و این سیر از صدر اسلام تا کنون ادامه یافته اگر روزی هجویری و بیرونی و خواجه اجمیر و سیدعلی همدانی و احفاد شاه نعمت الله ولی و صدها و هزاران عارف و شاعر و هنرمند به دیار هند سفر کردند تا در علم و فرهنگ حقیقی بروی آن ملت منتظر بکشایند و چشم دل آنها را بنور معرفت روشن کنند، اکنون هم عرفای مسلمان ایرانی از آن غفلت ندارند و آن میراث غنی فرهنگی هزار ساله در هند را پاسداری می‌کنند و برای حفظ آن شعله مقدس عشق و عرفان و هدایت و ولایت راهی سرزمین هند می‌شوند و گمشدگان را بوادی هدایت رهنمون می‌گردند که در صدر آنان چهره تابنده قطب زمان حضرت رضا علیشاه جلوه گر است که واسطه العقد سلسله عرفا و تابنده نور دل‌های تاریک دلهاست و وجود این کتاب بر این مدعا استوار و در این توجه پایدار است و این امر این بنده را واداشت تا اشتراکات فرهنگی و سیر روابط تاریخی دو ملت ایران و هند را بطور بسیار مجمل و فشرده بیان کنم تا هم میراث را ببینم و هم وارث.

پیل باید تا چو او خسبشان یا آر خطه هندوستان  
خر نبیند هیچ هندستان بخواب او زهندوستان نکرده است اغتراب

والحق جواهر لعل نهرو در کتاب با ارزش خود به نام کشف هند تماس پیدا کرده‌اند و در آن نفوذ داشته‌اند، قدیمیترین و مداومترین نشان ایرانیان بوده‌اند و در واقع روابط میان آنها حتی پیش از آغاز تمدن هند و آریائی بوده است.»

غیر از نهرو و شعرای بسیاری این احساس مشترک و پذیرش فرهنگ اسلامی ایرانیان را بیان کرده‌اند میرزا اسدالله غالب دهلوی شاعر نامدار هند می‌گوید:

بود غالب عندلیبی از گلستان عجم من زغفلت طوطی هندوستان نامیدمش

گوئی ز اصفهان وهرات و قمیم ما  
در نجف مردن خوش است در صفاها نزیستن

در اصفهان و مشهد و تهران فروختیم

ما هر چه گرفتیم از ایران گرفتیم

منور جهان گشت از نور علم

لاریب که گهواره تهذیب جهانست

در علم با شما که تواند برابری  
زیران گرفته ایم متاع سخنوری  
از حافظ و نظامی و سعدی و انوری  
مائیم هر دو گوهر و هم هر دو جوهری

شعرای نامدار ایران در مورد هندوستان اشعاری نغزی سروده اند که چون اشعار ملک الشعرای بهار حاوی کلیاتی

است از آنچه خواهیم گفت چکامه زیبای وی را که بسیار ارزنده و نغز می باشد در آغاز می آوریم.  
باز فیلم یاد هندوستان گرفت  
یافت ذوقم جلوه طاووس مست  
طوطی طبعم شکوفائی نمود  
تا شود در هند آن پا تاوه باز  
جان فدای خاک دامن گیر هند  
هند را کان نمک خواندن رواست  
خارا و چمپا خسش نیلوفر است  
رنگ بیرنگی عیان بر رویها  
عبرت از کار بنی آدم گرفت  
عاقبت آنجا عرب هم پی فکند  
فارسی بود آنکه آنجا پا گرفت  
آشنا داند صدای آشنا  
گر نه هم ننگند از یک عالمند  
در سر اندیب آمد و گندم فشانند  
رنگ آن گندم عیان بر چهره ها  
هر دو از یک خمره بیرون آمدیم  
وز فلاطون و دیوجن اسبقیم

غالب زهند نیست نوایی که میکشیم

غالب از هندوستان بگریز فرصت مفت تست

شاعری دیگر بنام شاد گوید:

آنسوز عشق و شور و محبت که داشتیم

احسن گوید:

علم و هنر و دانش و عرفان بگرفتیم

عطا گوید:

فرستاد هر سو عجم نور علم

ناصر می گوید:

ایران که بر مکتب تادیب جهانست

سالک گوید:

ای حاملان دانش ایران خوش آمدید  
ملک شما است رهبر سکان ارض پاک  
آموختیم فلسفه و حکمت و غزل  
مائیم قدردان و خریدار یکدیگر

باز خنک فکرتم جولان گرفت  
تا خیالم نقش سوی هند بست  
بلبل فکرم خوش آوایی نمود  
بسته ام پا تاوه بر پای نیاز  
دل اسیر حلقه زنجیر هند  
بس ملاحظتها در آن خاک و هواست  
آن نمک زاری که خاکش عنبر است  
فکرها رنگین و رنگین خوبها  
لشکر یونان از آنجا رم گرفت  
شد عرب در هندو وحدت پی فکند  
ترک آنجا ترکی از سروا گرفت  
ایزدی بود آشنائی های ما  
هندو ایران آشنایان همنند  
آنکه گندم خورد و دور از خلد ماند  
خاک هند از خلد دارد بهره ها  
گرچه گندم گون و میگون آمدیم  
چون فلاطون خم نشینان حقیم

ساغری گیر از می عرفان هند  
یادی از مسعود سعد راد کن  
آنکه چون سعدی سخنگوئی نواست  
طبع پاکش مایه راز فکر بود  
باحسن صد لطف و گرمی توام است  
بزم اکبر شد ز فیضی فیض باب  
طبع عرفی خوش بمضمون راه برد  
با کلیمش ساحران را نیست تاب  
از نظیری و ظهوری دم نزن  
گرز تبریز است یا اصفهان  
خاک آمل دامنش از دست داد  
از همایون گیر تا شاه جهان  
صنعت و ذوق و هنر ترکیب یافت  
بس روان شد کاروان در کاروان  
رشک غزنین گشت بزم اکبری  
بزم نورالدین گلستانی دگر  
بذله گو از شاه تا بانو همه  
جوش ایهام و مثل چون موج آب  
کار تاریخ و تتبع تازه گشت  
در لغت فرهنگها پرداختند  
کار نقاشی بسی بالا گرفت  
صنعت معماری بسی پیرایه یافت  
ثروت و جاه و رفاه و خرمی  
گرچه امروز آن جلال و جاه نیست  
نیست گر آن کر و فرنظمی بپا است  
نیست گر دهلی زا کبر پر خروش  
ور نمی خندد بهر گل صد هزار  
غالبی آمد اگر شد طالبی  
بیدلی گر رفت اقبالی رسید  
هیکلی گشت از سخنگوئی بپا  
قرن حاضر خانه اقبال گشت  
شاعران گشتند جیشی تار و مار  
طوطی بازارگانم من مدام  
زارزوی دیدن یاران هند  
عمر من در زحمت و محنت گذشت

نوش یاد پارسی گویان هند  
بعد یاد رونی استاد کن  
بلبل گلزار دهلی خسرو است  
صد هزاران بچه زاد و بکر بود  
در کلامش آتش و گل با هم است  
پادشاه شاعران بودش خطاب  
وه کزین بیراههها چون راه بود  
کس نگفت آخرسه بتیش را جواب  
هند و ایران را دگر بر هم مزین  
هست صائب طوطی هندی زبان  
لاجرم طالب به هندوستان فتاد  
شاعران را بر دهند آرام جان  
در صفاهان و هری ترتیب یافت  
تنگهای دل پر از کالای جان  
نغمه خوان هر سو هزاران عنصری  
در گه نور جهان جانی دگر  
پیش یک مطرف زده زانو همه  
نکته بر هر موج خندان چون حباب  
صنعت انشاء بلند آوازه گشت  
کعبها در دین و حکمت باختند  
خوشبو بسی پایه والا گرفت  
ذوق حجاری فراوان مایه یافت  
صلح و عیش و خوشدلی و بیغمی  
هیچکس از راز دهر آگاه نیست  
رفت اگر آن کیف کیفیت بجا است  
میزند هر گوشه دیگ علم جوش  
باز نالد قمرئی بر شاخ-سار  
شبلیئی هست ار نباشد غالبی  
بیدلان را نوبت حالی رسید  
گفت کل الصيد فی جوف الفراء  
واحدی کز صد هزاران برگذشت  
وین مبارز کرد کار صد سوار  
طوطیان هند را گویم سلام  
میچکد از دیدهام باران هند  
میروم حالی سوی پنجاه و هشت

در چنین هنگامه چالاکی سزااست  
لا علاج از دور بوسم روی هند  
هان سلامی میفرستم سوی یار  
گویم ای هند گرامی شادزی  
جز یکی نبود سراپای وجود  
از جدائی بگذر و مأنوس باش  
جز براه یکدلی سالک مباش  
زین قناعت پیشگی پرهیز کن  
همت از آمال کوچک بازگیر  
فقر و درویشی تباهاست می کند  
با بزرگی و غنی درویش باش  
صنعت و علم و امید و اتحاد  
شمه‌ای گویم در استقبال تو  
زندگی جهداست واستحقاق نیست  
گفت حکمت را خدا خیر کثیر  
فارغ از اندیشه اغیار شو  
ای بهار از هند دم با من مزن

من نیم چالاک و دوران بیوفاست  
گر خدا خواهد بی‌رم سوی هند  
بی ریاتر از نسیم نو بهار  
سال و ماه از بند غم آزاد زی  
قطره قطره محو دریای وجود  
قطرگی بگذار و اقیانوس باش  
محو یکتائی شو و مشرک مباش  
مرکب همت به جولان تیز کن  
تا فراز کهکشان پرواز گیر  
درد و عالم روسیاهت می کند  
با تواضع پادشاه خویش باش  
کسب کن تا وارهی از انفراد  
این نه من گویم که گفت اقبال تو  
جز بعلم انفس و آفاق نیست  
هر کجا این خیر را دیدی بگیر  
قوت خوابیده بیدار شو  
بیش از این بر آتشم دامن مزن

آری ایرانیان همواره پیامبران فرهنگ اصیل انسانی باقصی نقاط عالم بوده و آنگاه که با پذیرش آیین آسمانی اسلام عروجی تازه یافتند سبکبال با پروازی تازه و پویایی و حرکتی همه جانبه به سوی بی‌نهایت کمال در حرکت آمدند تا خود را به سیمرغ حقیقت برسانند و در این روند هدهدان حقیقت و عارفان طریقت بوده‌اند که واماندگان را برشاهبال خویش نشانده و مشتاقان را آتش در خرمن جان افکنده‌اند و اسلام و عرفان را تا دورترین نقاط جهان از مالزی و اندونزی و چین تا ترکستان و هندوستان گسترده‌اند و در میان چین را تجلی جمال و پر زیبایی سیمرغ حقیقت و هند را یادآور هندوستان وجود دانسته طوطی وار آنجا را به خاطر آورده، سیری بدان سو نموده‌اند این حرکت زائیده فرهنگی مشترک و همدلی چند هزار ساله است چنانکه در ریگ ودا که قدیمیترین کتاب ودا است و قدمت آن به چهار هزار پیش از میلاد می‌رسد و از کتب مقدس هندی بوده و مأخذ همه آیین‌های هندوست در آن از خاطرات زندگی ایرانیها و هندیها از مهاجرت و جدایی حکایت می‌کند قبل از جدایی این دو قوم مذهب و زبان آنان مشترک بوده آنچنانکه زبان ودایی و اوستایی گویا دو خواهر بوده اند از یک مادر تا سال ۱۴۰۰ قبل از میلاد طبق کتیبه‌ها هنوز از هم جدا نشده و هجرت به ایران و هند انجام نشده بود تا اینکه در حدود همین سالها عده‌ای از آریائیه‌ها به سمت مغرب آمده و این سرزمین را آئیریانه یا ایران نامیدند و عده‌ای به هند رفته آنجا را آریاوارتا نامیدند که بعداً بهارت و ارشا نامیده شد و بعدها به نام هند که در واقع محل زیست هندوها (پیروان آئین هندو) باشد نامیده شد در ایران بین سالهای ۱۴۰۰ تا ۱۰۰۰ قبل از میلاد زرتشت ظهور کرد و کتاب دینی اوستا را آورد که بعضی از معتقدات آئین زردتشتی و برهمایی هند مشترک بوده و بسیاری از کلمات اوستا با مختصر اختلاف لهج با زبان سانسکریت یعنی زبان کتاب ودا یکیست مدتها بعد نیز آشوکا (۲۷۳ - ۳۳۲ ق م) پادشاه بودائی معروف هند قصری به تقلید از کاخهای داریوش در شهر پاتالی پوترا

(پنتاکنونی) ساخت که در سال ۱۸۹۶ میلادی صد ستون و در سال ۱۹۱۲ هشتاد ستون شبیه ستونهای تالار آپادانا کشف شد و نیزکتیبه نویسی با تقلید از ایرانیان و شاهان هخامنشی (۵۵۰ - ۳۳۰ ق.م) در زمان همان پادشاه بعمل آمد و کتیبه‌های به خط جزوشتی که مأخوذ از خط ایرانی آرامیست نوشته شده بعد از حمله اسکندر به ایران و هند و روی کار آمدن سلوکیها (۳۳۰ تا ۲۵۰ ق.م) مجدداً این رابطه ادامه یافت چنانکه سلوکوس نیکاتور سفیری به نام مگاستنس به دربار چندرگوبتا پادشاه هند فرستاد و این سفیر در مدت ۵ سال اقامت در آنجا کتابی درباره هند نوشت ضمناً همین چندرگوبتا و آشوکای سابق الذکر دین بودا را در مشرق هند گسترانیدند؛ و ۵ تن از شاهزادگان اشکانی که به آئین بودا ایمان آورده بودند ترک دنیا پیشه کرده و سه تن آنان به چین رفته و آئین بودا را در آنجا گسترده‌اند.

در زمان اشکانیان (۲۵۰ ق.م تا ۲۲۴ م) تا حدود سند در تصرف ایرانیان بود و در همین عصر بود که توماس قدیس از حواریون حضرت عیسی مسیح (ع) پس از صعود آن حضرت به ایران آمده تا سرزمین هندوستان پیش رفت و کلیسایی در هند تأسیس کرد و گندوفارس که از پادشاهان پهلوی پارتی هند بود به دست وی ایمان آورد.<sup>۱</sup> ساسانیان (۲۲۴ تا ۶۵۳ م) نیز با هند در رابطه بوده‌اند و انوشیروان پیوسته در توسعه آن کوشش می‌کرد چنانکه برزوید طبیب را به هند فرستاد و او کتاب کلیله و دمنه را که نمونه حکمت علمی و اخلاق هندیان بود به ایران آورده و از زبان سانسکریت به پهلوی ساسانی ترجمه کرد.<sup>۲</sup> و میبینیم که ایرانیان این کتاب را بیان فرهنگ و اخلاق خویش دانسته و پذیرای آن در سیر تاریخ گردیده‌اند. در همین زمان از جمله آثاری که بیانگر تأثیر هنر ایرانی است شش کتیبه پهلوی ساسانی است که در کلیساهای سُرّیانی جنوب هند دیده می‌شود.<sup>۳</sup>

### نفوذ و گسترش آئین اسلام در شبه جزیره هندوستان

مهمترین تأثیر نفوذ ایرانیان بر فرهنگ هندی از زمان اسلام تا کنون بوده است و از آن رو که کتابی که مورد بحث ما است سفرنامه‌ای است که بیان نفوذ آئین اسلام و عرفان اسلامی و هنر ایرانی در هند است ضروری می‌نماید که تاریخ این تأثیر را که در زمان اسلام تا کنون هر روز وسیع‌تر بوده است بررسی کنیم تا به درجه اهمیت این تأثیر پی برده شود. بلاذری مؤلف کتاب فتوح البلدان می‌نویسد: «در سال پانزدهم هجری در زمان خلیفه دوم عثمان بن العاص ثقفی که والی بحرین بود برادران خود را برای جهاد به شبه قاره هند فرستاد یکی از

<sup>۱</sup> - مأخذ این قسمت عبارتست از تاریخ روابط فرهنگی ایران پیش از اسلام از دکتر محمد جواد مشکور و کتاب کشف هند به قلم جواهر لعل نهرو. سرزمین هند از علی اصغر حکمت نگاهی به پاکستان از شهین کامران مقدم تاریخ ادبی ادوارد بروان ترجمه پاشا صالح.

<sup>۲</sup> - کتاب کلیله و دمنه یکبار بوسیله عبدالله بن مقفع به عربی درآمد و سپس رودکی آنرا به فارسی منظوم ساخت و در اوایل قرن ششم ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید منشی به فارسی ترجمه کرد این کتاب شامل ۱۶ باب بوده که ده باب آن متعلق به هندیان بوده است و ۶ باب را ایرانیان به آن افزوده‌اند. بعلاوه ملا حسین واعظ کاشفی اخلاق سهیلی را بر همان معنی با شیوه تازه نوشت.

برای اطلاع بیشتر به مقدمه کلیله و دمنه از عبدالعظیم قریب و دیگر کتب تاریخ ادبیات مراجعه شود. ضمناً پنجا کیانا تألیف دکتر حسن عابدی چاپ هند بهترین نسخه اصلی و مبنائی است که کلیله و دمنه از آن مقتبس است بدان مراجعه شود.

<sup>۳</sup> - مأخذ از کتاب نقش پارسی بر احجار هند تألیف علی اصغر حکمت.

برادرانش بنام الحکم به قصد روح حرکت کرد و دیگری به نام المغره به سمت دیبل حرکت کرده و فتوحاتی کرد.»

باز در فتوح البلدان از ابوالحسن بلاذری آمده «چون عثمان بن عفان خلیفه شد به عبدالله بن عامر والی عراق نوشت که کسی را به هندوستان بفرستد تا اطلاعات لازم درباره این سرزمین بدست آورد. او عبدالله بن جبلة العبدی را اعزام کرد و چون وی از آنجا برگشت این طور گزارش داد که آب آن سرزمین کم و میوه بد و دزدان قوی اند. اگر تعداد لشکر در آنجا کم باشند آنها تلف می شوند و اگر زیاد باشند از گرسنگی می میرند. خلیفه چون این گزارش را شنید گفت، تو یا خبر میدهی یا عبارت پردازی می کنی او پاسخ داد که خبر میدهم. (فتوح البلدان چاپ ۱۳۵۰ ص ۴۲۰ و ۴۳۱) در زمان علی بن ابیطالب (ع) در سال ۳۸ هجری حارث بن مره العبدی به اجازه حضرت به سرحد هند اعزام شد ولی در سال ۴۲ در بلاد سند همه کشته شدند (همان مأخذ) اما در زمان معاویه، مهلب بن ابی صفره با گروهی به طرف کابل پیش راند و از معبر خیرگذشته تا پیشاور لاهور پیش رفتند و بدون نتیجه اسلامی و فرهنگی بازگشتند. بار دیگر در زمان ولید بن عبدالملک محمد بن قاسم از طرف حجاج بن یوسف بسال ۹۳ به هند لشکرکشی کرد. جریان چنین بود که بازرگانان عرب که از دیرباز در خلیج فارس و اقیانوس هندکشتی رانی و تجارت می کردند گروهی به امر خلیفه اموی برای خریدکنیز به سر اندلیب (سیلان) رفتند و بعد از خریداری بازگشتند و لیکن کودکان و زنان خود را در آن جزیره باقی گذاشتند، حاکم جزیره خواست به وسیله آنان با حجاج فتح باب دوستی کند نامه به او نوشت و خانواده های آنان را فرستاد و لیکن در کنار بندر دیبل نزدیک کراچی کشتی ها به گل نشستند و دزدان سندی کشتی را غارت کردند و زنان و کودکان را به اسارت بردند و حجاج بعد از اطلاع نامه ای به داهر حکمران سند نوشت و اسیران و اموال را طلب کرد وی پاسخ مساعدی نداد حجاج با اجازه از خلیفه وقت ولید بن عبدالملک، طهفه بن یزید البجلی را روانه سند کرد و لیکن او کشته و لشکرش تار و مار شد. حجاج اینبار داماد و پسر عم خود محمد بن قاسم ثقفی را برای جنگ فرستاد او از کوفه به شیراز آمد و از آنجا لشکری از ایرانیان فراهم آورد و از راه کرمان و مکران و بلوچستان خود را به سند رسانید (فتوح البلدان و فتح نامه سند) و پس از فتح قلعه نیرن کوت بندر بزرگ دیبل را گشود و اسیران مسلمان را آزاد کرد و سپس سروستان والور پایتخت سند را گرفت و در این شهر مسجدی برجای بتکده مشهور آن شهر ساخت و پس از گرفتن چند شهر دیگر به ملتان رفت و آنجا را گرفت و به عراق بازگشت از این تاریخ سند و ملتان جزء سرزمینهای امویان قرار گرفت و از آن پس خلفای اموی و عباسی حاکمانی به سند می فرستادند و آنها بر دامنه نفوذ و وسطه خود افزودند و بدین ترتیب سند جزء قلمرو مسلمانان شد.

### نفوذ ایرانیان مسلمان در هند و گسترش عرفان اسلامی

قدیمی ترین تأثیر مسلمانان ایرانی طبق بیان «تاریخ سیستان» این بود که خلیفه معتمد عباسی یعقوب لیث صفاری و پس از فوت وی عمر ولیث را با مارت سند منصوب کرد. از کتاب «منهاج المسالک» تألیف خواجه امام ابراهیم برمی آید که در سال ۲۵۶ هجری یعقوب لیث صفاری تا حدود قسمت علیای دریای سند پیش رفت و به نشر اسلام پرداخت در سال ۲۷۰ اولین داعی و مبلغ اسماعیلی به سند آمد و پس از وی داعیان دیگر اسماعیلی آمده و بسیاری از معابد هندوان را در ملتان به مسجد تبدیل کردند و در حدود سال ۳۷۲ هجری حکومت اسماعیلی در آن مناطق پدید آمد که چون داعیان و حکام آن ایرانی بودند اسلام و فرهنگ اسلامی چندان سهمی در سند و هند نداشته اند و در سند نه حکومتی عربی شکل گرفت و نه فرهنگی اسلامی بلکه آنجا



محل آوارگان عرب و متمردين بود و محمد قاسم مرگ و ویرانی بدانجا ارمغان برد ولی ایرانیان دین اسلام، عرفان و فرهنگ و ادب به ارمغان بردند. نفوذ کامل ایرانیان از زمان سبکتکین غزنوی است که در سال ۳۶۹ از هندوکش گذشته به سرزمین پنجاب وارد شد و بعد پیشاور را هم تصرف کرد پس از وی پسرش محمود بن سبکتکین (سلطان محمود غزنوی) (در سال ۳۹۱ تا ۴۱۷) حدود بین دوازده تا هفده بار به هند لشکر کشید. و بسیاری از ایالت‌های آنجا را تسخیر کرد او بتخانه سومنات را تسخیر نمود بتکده‌های بسیار را به مسجد تبدیل نمود و لشکر کشی محمود موجب شد بسیاری از مستضعفان هند به اسلام رو آوردند از آن زمان اسلام در سند پیشرفت بیشتری کرد و چون همه آنها تیکه با محمود غزنوی بودند به زبان فارسی تکلم می‌کردند این زبان مشترک آسیایه‌های مسلمان گردید چنانکه از ترکیب زبان فارسی با لغات هندی زبانهای اردو - پنجابی - بنگالی - سندی پدید آمد که همه به خط فارسی می‌نوشتند چنانکه ابن حوقل در سفرنامه خود می‌نویسد «زبان اهالی منصوره و ملتان عربی و سندی است و زبان اهالی مکران، مکرانی و فارسی است» و تازه این اظهار نظر مربوط به قبل از ورود محمود زمینه هجرت عرفای اسلامی بدانجا فراهم شد و دین اسلام از طریق صوفیان ایرانی در هند اشاعه پیدا کرد فرهنگ هندو اسلامی یا هندو ایرانی پیدا شد و در ملتان و دهلی مدارس بسیاری تأسیس شد بطور کلی از سال ۳۶۹ تا ۱۲۷۵ هجری قمری ۳۲ خانواده مسلمان فارسی زبان و غالباً ایرانی در آنجا حکومت کردند. چون غزنویان، غوریان، ممالیک، خلجیان، تغلقیان، سادات، لودیان، سوریان، سلاطین بنگال، آل پلین، الماس، شاهیان جامان سند، خاندان سنگا در مولتان ملوک شرقی در جونپور و بهار - خاندان چک در کشمیر فاروقیان در خاندیس - ملوک گجرات - سلاطین بهمنی - عماد شاهیان - برید شاهیان، نظام شاهیان عادل شاهیان - قطب شاهیان - گورکانیان. اما مهمترین مرکز ادب فاسی در آن سرزمین لاهور بوده که در سال ۴۱۷ هجری ضمیمه سلطنت غزنویان شد و سردار ایرانی بساط فرهنگ و زبان و رسوم ایرانی در آنجا گستراند مخصوصاً مجدد بن محمود غزنوی و سیف الدوله محمود بن ابراهیم از شاهزادگان غزنوی لاهور را چون غزنین مرکز شعر و ادب ساختند و شعرای بزرگی چون ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان در این تاریخ پا به عرصه حیات شعر و ادب نهادند و مسعود سعد در منظومه شهر آشوب (ادب فارسی در پاکستان دکتر ظهور احمد) وقتی وضع زندگی اهالی لاهور را بیان می‌کند می‌بینیم با یکدیگر شهرهای ایران تفاوت چندانی ندارد اما در زمان سلطنت بهرام شاه غزنوی (۵۱۲ تا ۵۴۷) لاهور به درجه کمال رسیده بود بطوری که آن غزنه ثانی و غزنین کوچک می‌نامیدند.

و در همین جا و این زمان است که ترجمه کلیله و دمنه از عربی به فارسی توسط ابوالمعالی نصرالله منشی صورت می‌گیرد خلاصه لاهور از سال (۴۳۱ تا ۵۱۳) یعنی سال وفات خسرو ملک یعنی حدود ۱۲۰ سال پایتخت غزنویان بوده زیرا از همان زمان که مسعود غزنوی به لاهور آمده در آن مناطق حکومت داشتند. در همین زمان علاوه بر شاهان امیران ایرانی چون خواجه عبدالحمید احمد عبدالصمد بهروز احمد - ابوالنجم وزیر شیبانی هیبت الله ابونصر فارسی و ابوالفرج رستم شعرا و ادبا را زیر بال خود گرفتند و از برکت آنان نام خود آنان جاودانه شد (مأخوذ از کتاب پارسی گویان پاکستان) اما بزرگترین سهم از آن صوفیان ایرانی بوده است. از جمله شیخ اسماعیل که در سال ۳۹۵ به لاهور رفته و شیخ علی هجویری صاحب کشف المحجوب که بعد از سال ۴۳۱ برای ارشاد به لاهور رهسپار شد. در نتیجه این هجوم فرهنگ پارسی، و علاقه مردم آن سامان به عرفان و زبان و ادبیات فارسی و اسلام شعرائی از خود مردم آنجا از همان دوران پیدا شدند. دکتر سید سبط حسن رضوی نوشته است: «نخستین شاعر فارسی گوی سرزمین پاکستان بقول عوفی در لباب الالباب ابو عبدالله روزبه پسر عبدالله نکتی لاهوری است که ستایشگر سلطان مسعود بوده است (۴۲۱ - ۴۳۱) و دیگری رابعه بنت

کعب از قریه قردار نزدیک ملتان است که شاعره‌ای صوفی مشرب بوده. اولین کتاب نثر که کشف‌المحجوب باشد بوسیله علی هجویری (متوفی ۴۷۰ یا ۴۸۱) درباره تصوف در شبه قاره پاکستان و هند نوشته شده اما بعد از اینکه بهرام شاه بن مسعود غزنوی از دست سیف الدین غوری شکست خورده بود و مدتی به هندوستان پناهنده شد، با خود فرهنگ ایرانی را با آن سرزمین برد و بعد از وی نیز خسرو شاه بن بهرام شاه غزنوی که ترکان شکست خورده بود به هند گریخت و در آنجا حکومت کرد و همان نیز به ادب فارسی در آن سرزمین خدمت کرد و پس از وی پسرش منحصرأ در شمال غربی هندوستان سلطنت نمود پس از غزنویان از سال (۵۶۲ - ۶۰۲ ه. ق) غوریان در هند حکومت کرده و به انتشار اسلام پرداختند و آخرین سلسله غزنویان را برچیدند شهاب الدین غوری پس از تصرف لاهور رهسپار دهلی شد و در سال ۵۸۸ ه. ق دهلی به تصرف مسلمانان درآمد و فرهنگ فارسی بدانجا راه یافت.

### تشکیل اولین حکومت مسلمان ایرانی در هند و توسعه اسلام و عرفان و ادب فارسی

پس از کشته شدن شهاب الدین غوری پسر خوانده و غلام او قطب الدین ایبک در سال ۶۰۲ ه. ق در لاهور به تخت سلطنت نشست و اولین سلسله سلاطین مسلمان شبه قاره هند و پاکستان را بنام ممالیک تأسیس کرد و شعرائی چون جمال‌الدین محمد بن نصیر و قاضی حمیدالدین علی آنطور که عوفی در لباب الالباب متذکر شده در عصر او جلوه نمودند در همین زمان خواجه معین الدین چشتی (متوفی ۶۳۳ ه. ق) یکی از اقطاب چشتیه در اجمیر به ارشاد و هدایت مردم پرداخت و با زبان شیرین فارسی معارف الهی عارفانه و صوفیانه را اشاعه داد تا اینکه قطب‌الدین ایبک در سال ۶۰۷ ه. ق وفات یافت التتمش در دهلی به حکومت رسید. و ناصرالدین قباچه (۶۰۷ - ۶۲۵) در لاهور آمد التتمش رسوم ایرانی را برپا داشت وی نخستین کسی است که دستگاه حکومت خود را به آئین ایرانیان مسلمان درآورد چون مشرب تصوف داشت به خواجه قطب الدین کاکلی از اقطاب چشتیه ارادت می‌ورزید، زیرا وی مدتی در بغداد بسر برده و خدمت بزرگان تصوف و فضلا چون خواجه قطب الدین بختیارکاکلی، خواجه معین‌الدین، شیخ اوحدالدین کرمانی و شیخ شهاب الدین سهروردی رسیده بود و لذا صوفیان و شعرا را دوست داشت، در دستگاه او علما و ادبا و شعرا و عرفا مقامی بلند داشتند و وی به آنان توجه بسیار داشت، در همین زمان ایرانیان بسیاری از سلطه مغولان گریخته به هند می‌رفتند که در میان آنان علماء ادبا و عرفا و شعرائی بسیار وجود داشتند، دربار التتمش با آغوش باز آنان را می‌پذیرفت و بسیاری از رجال ایرانی یا صاحب مقامات و مناصب می‌شدند و یا از نظر اشاعه فرهنگ و ادب کمر همت برمی‌بستند، و چون اکثر ایرانیان اهل علم و عرفان بوده نه میل قدرت طلبی داشتند و نه هدف بهره جوئی لذا مهمترین منشأ اشاعه فرهنگ اسلامی ایرانی بودند و مردمان هند که در پی نجات کاستها و رهایی از دست ستمگران و قوانین ضد بشری آن زمان بودند به همین دلیل با میل و رغبت اسلام را پذیرفتند، ولی به پادشاهان متجاوز که غرضی جز بهره‌جویی مادی و قدرت طلبی نداشتند (مثل ایرانیان، نسبت به خلفاء اموی و عباسی) با دیده نفرت و ترس می‌نگریستند اما کاری که شمشیر نتوانست انجام دهد علما و عرفا و شعرا و سپس بازماندگان آنها انجام دادند و آن اشاعه فرهنگ اسلامی و ایرانی و نفوذ روح ایمان بود که نه با شمشیر بلکه با اخلاق حسنه و روح عشق و عرفان عملی گردید تا آنجا که طبقات بالاتر هم بتدریج تحت تأثیر قرار گرفتند و مسلمان شدند و به زبان فارسی روی خوش نشان دادند؛ از جمله کسانی که بدان سو روی آوردند نورالدین (سدیدالدین) محمد عوفی است که جوامع الحکایات را به نظام الملک جنیدی وزیر التتمش تألیف کرد و تذکره خود را بنام عین الملک وزیر ناصرالدین قباچه و ترجمه فارسی الفرج بعدالشدۀ را بنام ناصرالدین قباچه فوق الذکر تألیف کرد. چون سخن از

ناصرالدین قباچه پیش آمد لازم است توضیح بیشتری در مورد کارهای فرهنگی وی داده شود پایتخت قباچه شهر اُچه (اوج کنونی) واقع در سند بود و وی که از بندگان شهاب‌الدین غوری و سپس داماد قطب‌الدین اپیک شده بود بعد از وی ملتان و ولایت سند را تا لب دریا به تصرف آورده بود و پس از اعلام استقلال شهر مذکور را پایتخت قرار داده سخن شناسان فارسی و ادبا و علما را به دور خود جمع کرد البته توجه به علما و شعرا در آن دوران یک نوع رقابت محسوب می‌شد و موجب شهرت و نمونه قدرت بود، لذا شعرا و علمائی از ترکستان و خراسان و زابلستان که به شبه قاره می‌آمدند نخست نزد وی وارد می‌شدند در مدت ۱۸ سال دربار او بزرگترین مرکز علم و ادب در شبه قاره بود و چون بر اثر حمله مغول علما و شعرا به آنسو می‌گریختند دیگر سند و هند مرکز همه مهاجرین و جایگاه ادب فارسی شده بود، غیر از عوفی مولانا منهاج‌الدین جوزجانی صاحب طبقات ناصری، فضل‌الملتان شاعر معروف و محمدبن علی کوفی مترجم فتح‌نامه سند در دربار او بودند، بعلاوه وزیر عین‌الملک حسین بن شرف‌الملک اشعری نیز شخصی دانشمند و دانش پرور بود (مأخوذ از کتابهای لباب الالباب و طبقات ناصری و فارسی‌گویان پاکستان) اما پس از شکست ناصرالدین قباچه و مرگ وی به سال ۶۲۵ ه. ق شعرا و ادبای دربار او به دهلی پایتخت التتمش رفتند از جمله عوفی و منهاج سراج و دیگران و دیگر جایگاه رشد عرفان اسلامی دهلی بود، که بزرگترین مرکز فرهنگ و ادب ایرانی محسوب می‌شد و یادآور دبار محمود و سنجر شده بود و ملجأ و مأوای ایرانیان و شعرا و علمای بی‌پناه. از جمله علما و ادبایی که در آن عصر شهرت فراوان داشتند، عبارت بودند از تاج‌الدین ریزه مبارک شاه، فخر‌مدیر، که از همان شبه قاره برخاسته بودند و عرفا و شعرای نامداری و نورالدین مبارک غزنوی که از ایران به هند رفته به ارشاد و هدایت و گسترش فرهنگ اسلامی و ایرانی پرداختند، غیر از آن حسن سنجر، شمس دبیر، قاضی اثیر، عمیدالدین ثنائی (دارای اشعاری به نام حبسیات در حد حبسیات مسعود سعد) ضیاء‌الدین بخشی (صاحب سلک السلوک و طوطی نامه) شهاب‌الدین محمره و عده بسیار دیگر بودند (مأخوذ از کتاب فارسی‌گویان پاکستان تألیف سیدسبط) بعد از شمس‌الدین التتمش رکن‌الدین فیروز پسرش و رضیه سلطان دخترش و معزالدین محمود بهرام و ناصرالدین محمود فرزندان او همه مشوق علما و شعرای ایرانی بودند تا جایی که ناصرالدین محمود با همه ثروت از دسترنج خود زندگی می‌کرد و سالی دو قرآن بخط خود می‌نوشت و می‌فروخت و از بهای آن زندگی می‌کرد و اوقات فراغت را به کتابت و تدریس و مطالعه و مصاحبت اهل علم می‌گذرانید،<sup>۱</sup> از جمله بزرگان عرفا و علما مانند منهاج سراج ابوعمر و عثمان بن محمدبن عثمان جرجانی ملقب به صدر جهان که از اجله قضات و مورخین و شاعرات پارسی است که در دربار او میزیست و قاضی القضاة دولت او بود و تاریخ مشهور طبقات ناصری را بنام او تألیف کرد (ه. ق. ۶۵۸) و نیز ناصری نامه را در شرح فتوحات وی به نظم آورده به سال ۶۴۵ تسلیم ناصرالدین نمود، بعد از خاندان شمس نوبت حکمرانی هند به مملوک دیگری موسوم به غیاث‌الدین بلبن رسید وی بعد از مرگ ناصرالدین محمود بر تحت دهلی نشست (۶۶۳ - ۶۸۶) و در دوران حکمرانی در ترویج معارف و فنون اسلامی سعی بلیغ مبذول داشت بزرگترین شاعر فارسی در هند امیر خسرو دهلوی و نیز خواجه حسن دهلوی و شیخ بهاء‌الدین زکریای مامتانی (مرشد و مراد عراقی) و پسرش شیخ صدرالدین، همچنین شیخ بدرالدین غزنوی خلیفه خواجه قطب‌الدین بختیارکاکلی در عصر بلبن می‌زیستند و مورد اخلاص او بودند. پسر بلبن و ولیعهد او علاء‌الدین قاآن که در مولتان می‌زیست خود شاعری بلندپایه و دانشمندی متبحر بود و شاید نخستین بیاض منتخبات اشعار فارسی را در هند او تدوین کرده باشد، در عهد او مولتان دارالعلم و مهد

۱- تذکره نویس در هند و پاکستان تألیف دکتر علیرضا تقوی ص ۳۴.

رجال و مدرسین و اقطاب و شاعران معرف فارسی بود در مجلسش پیوسته شاهنامه و دیوان اوحدی و دیوان خاقانی و خمسه نظامی و کلیات اشعار امیر خسرو دهلوی خوانده میشد، گویند دوبار برای شیخ سعدی نامه و هدیه به شیراز فرستاد و او را به مولتان دعوت نمود، لیکن شیخ به سبب پیری عذر خواست و سفیه اشعار خویش را که با دست خود کتابت کرده بود به نزد او فرستاد و توصیه کرد که امیر خسرو را بیش از پیش مشمول مهر و تربیت خویش میسازد (تذکره خزانه عامره تألیف آزاد بلگرامی چاپ لکنه و صفحه ۲۴۹) دیگر از خاندان های حاکم و مسلمان هند که به فرهنگ اسلامی خدمت کردند خلیجان بودند، علاءالدین فیروز خلجی (۶۱۹ - ۶۹۶ هجری) و برادرزاده اش علاءالدین ملقب به اسکندر ثانی در این راه کوشش بسیار کردند، فیروز در سال ۷۰ سالگی به حکمرانی رسید و او مردی شاعر و ادیب و خوش ذوق بود و شاعرانی چون تاج‌الدین عراقی و امیر خسرو دهلوی و خواجه امیر خاصه و حمید راجه و موسیقی دانان بزرگ نظیر محمدشاه چنگی و فتوحا و نصیرخان و بهروز مشمول عنایت و تشویش او بودند، علاءالدین داماد و برادرزاده فیروز گرچه سنگدل و خونخوار بود و فیروز پیر را با دست خود بقتل رسانید، اما در عصر او حوزه اسلام وسعت یافت شاعران این عصر مانند امیر خسرو و خواجه حسن و صدرالدین عالی و فخرالدین عراقی و مولانا عارف و عبدالحکیم و شهاب‌الدین صدر نشین منتسب به دفتر علاءالدین و حقوق بگیر او بودند. در عهد او تقریباً تمامی هند به تصرف دولت دهلی درآمد. در نتیجه اسلام و زبان فارسی همراه با مساجد و خانقاهها و نظامیه‌ها و محاکم شرع و مجالس درس و محافل وعظ و ارشاد به همه جا سرایت کرد، و مذهب حنفی مذهب رسمی و قانونی هند گردید.

بعد از آل بلبن نوبت به خاندان تغلق رسید بخصوص در عهد غیاث‌الدین (۷۲۱ - ۷۲۵) و پسرش محمد (۷۲۵ - ۷۵۲) و برادرزاده اش فیروز باریک بین (۷۵۲ - ۷۹۱) مبانی اسلامی در هند استحکام بسیار یافت. محمد تغلق شاعر و شعر فهم بود و به تازی و فارسی سخن می‌گفت و در تاریخ مهارت داشت، خطش خوش و به اصناف علوم چون طب و نجوم و حکمت و ریاضی آشنا بود، علمای بزرگ اسلام که از برابر تاتاران خون‌آشام گریخته بودند در دربار او جمع شدند، در دولت فیروز باریک ترجمه کتب از سانسکرین به فارسی رونق گرفت، همان کار سودمندی که در عهد اکبر و شاه جهان گورکانی به کمال رسید وی بعد از ویران کردن بتکده (نگرکوت) و برانداختن مدرسه ضمیمه آن ۳۰۰ کتاب به زبان سانسکریت بدست آورد که دستور داد بعضی آنها را به فارسی ترجمه کردند و عزالدین خالدخانی شاعر با استفاده از این ترجمه‌ها بود که دلایل فیروزشاهی را در حکمت طبیعی و شگون تفالات به رشته نظم درآورد. خود فیروز نیز کتابی در وقایع حکمرانی خود نوشته (یا علی‌الرسم برایش نوشته‌اند) که فتوحات فیروزشاهی نام دارد. ضیاء برنی هم تاریخ فیروزشاهی را برای فیروز باریک تألیف کرده است که از مصادر مهم تاریخ هند میباشد. اسلام و فرهنگ اسلامی ایران همزمان با دهلی دردکن و بنگال و سیلان و سند و کشمیر و دامنه‌های هیمالیا در حال گسترش بود، مثلاً در بنگال از سال ۵۹۴ ه.ق که بختیار خلجی آن را به تصرف آورد چون سربازان فارسی زبان بودند فارسی تا کناره شرقی شبه قاره وسعت یافته، ناصرالدین محمود بغراخان (۶۸۱ - ۶۹۰ ه.ق) پسر دوّم غیاث‌الدین بلبن که ذکرش گذشت استاندار بنگال شد او به یاری قاضی اثیر و شمس‌الدین دبیر (مذکور در صفحات قبل) دربار خود را مرکز شاعران و دانشمندان قرار داد، و امیر خسرو را به بنگال دعوت کرد و امیر خسرو دو سال در آنجا بود و دانه ادب فارسی را پاشید. پس از او این نهال هر روز بالاتر و بالاتر رفت تا آنجا که غیاث‌الدین اعظم شاه ابن اسکندر (۷۶۸ - ۷۷۵) حافظ را از شیراز دعوت نمود ولی حافظ با فرستادن غزل که بنام غیاث‌الدین اعظم مذکور سروده بود عذر خواست و خود به علت ترس از خطر دریا به بنگاله نرفت آن غزل این است:

ساقی حدیث سرو گل و لاله می‌رود  
می‌ده که نوعروس چمن حدحسن یافت  
شکر شکن شود همه طوطیان هند  
طی زمان بین و مکان در سلوک شعر  
باد بهار می‌وزد از بوستان شاه  
آن چشم جاودانه عابد فریب بین  
خوی کرده می‌خرامد و پر عارض سخن  
ایمن مشو ز عشوه دنیا که این عجز  
چون سامری مباش که زر دید و از خری  
حافظ زشوق مجلس غیاث دین

وین بحث با ثلاثه غسله می‌رود  
کار این زصنعت دلالة می‌رود  
زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود  
کاین طفل یکشنبه ره یکساله می‌رود  
وز ژاله باده در قدح لاله می‌رود  
کش کاروان سحر به دنباله می‌رود  
از شرم روی او عرق از ژاله می‌رود  
بکاره می‌نشیند و محتاله می‌رود  
موسی بهشت از پی گوساله می‌رود  
خامش مشوکه کار تو از ناله می‌رود

در همین بنگال در عهد علاءالدین علی مردان خلجی (۶۰۵ - ۶۰۸) قاضی رکن‌الدین سمرقندی کتاب «امرت کوند» را از زبان سانسکریت به فارسی و عربی ترجمه کرده و نخستین اثر فارسی را در بنگال پدید آورده بود، و پس از دوران طلائی فوق‌الذکر دیگر زبان فارسی عمومیت یافت تا آنجا که کتاب امین‌الغربا بوسیله نور قطب عالم (متوفی ۸۱۳) در تصوف تألیف شد، و در زمان علاءالدین حسین شاه در اوایل قرن دهم زبان دربار بنگال رسماً فارسی اعلام شد (ادب فارسی در پاکستان ص ۶۱۰) خلجیان (۶۸۹ - ۷۲۱) علاوه بر بنگال لاهور را نیز که مقر ولیعهد آنها بوده از نظر علمی و ادبی فعال نگاه داشتند و بعد از خلجیان تغلویان (۷۲۱ - ۸۱۷) دنباله کار آنانرا گرفتند و قدوم ایرانیان مهاجر را غنیمت شمردند پس آنها سیدان (۸۱۷ - ۸۵۲) در لاهور و دهلی به اشاعه فارسی پرداختند، علاوه بر بنگال و لاهور و دهلی که در آنجا حاکمان ایرانی می‌زیستند، در دکن چند خانواده حاکمه روی کار آمدند که خود را وابسته به ایران می‌دانستند و مذهب تشیع داشتند و بعداً بعضی آنان خطبه بنام صفویان خواندند بهمینان (۸۴۸ - ۹۳۳ ه.ق) که ایرانی‌نژاد بودند، خاندان شاه نعمت‌الله ولی را در دولت آباد پایتخت خود با احترام پذیرفتند و مناصب و مقالات عالی به آنان دادند، یکی از آنان که سلطان احمد نام داشت و ارادت به شاه نعمت‌الله داشته، نامه‌ای با جمعی از اهل صفا نزد وی به کرمان فرستاده بود تا به نیابت سلطان دست اخلاص به دامن او زنند و طلب همت کنند، شاه نعمت‌الله تاجی سبز رنگ و دوازده ترک در صندوقی برای سلطان فرستاد و او را در نامه خود اعظم‌الشاهان شهاب‌الدین خواند، و جواب نامه را همراه با این تاج مصحوب بشاگرد خود ملا قطب‌الدین که از علمای زمان او را به دکن روانه کرد، احمد آن تاج را با احترام هرچه تمامتر بر سر نهاد و تشیع خویش را آشکار نمود، همچنین محمود بهمنی از حکمرانان همین خانواده حافظ را به وسیله وزیر خود فضل‌الله اینجو از شیراز به دکن دعوت کرد (قصر داکن مشهور است) صدر اعظم بزرگ بهمنیان، خواجه محمود گاوان گیلانی ممدوح نورالدین عبدالرحمن جامی بوده که پیشرفت اسلام در دکن و رواج تشیع و توسعه مناسبات ایران و دکن مدیون وجود اوست، خاندان عادل شاهی در بیجاپور دکن از سال ۹۰۸ پیوستگی خود را با حکومت صفوی رسماً اعلام نمودند، و از آن پس نام خلقا را از خطبه حذف و بنام ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام خطبه خواندند، همچنین قطب شاهیان دکن در حفظ مذهب تشیع و رابطه دوستی با صفویه به قدری کوشیدند که موجب حسادت دربار دهلی و انقراض خاندان ایشان گردید. در کشمیر از قرن هشتم هجری اسلام و تمدن اسلامی رایج گردید امرای مالوا (۹۳۷-۸۰۴ ه.ق) و گجرات (۷۹۹-۹۸۰ ه.ق) و بنگال (۵۹۹-۹۸۴ ه.ق) نیز پیشرفت کار خود را در تقویت اسلام و استقبال از رجال و علمای مسلمان ایرانی

می‌دیدند یکی از ملوک جونپور (۷۹۶ - ۹۰۵ ه. ق) بنام حسین که خود را شاعر و موسیقی‌دان و مؤلف موسیقی بود از بس به فرهنگ و ادب و شعر فارسی و ابنیه و عمارات بسبک ایرانی علاقه داشت. جونپور را نسخه‌ای از ایران ساخت و از آن پس آن شهر را شیراز هند نامیدند، اما در این میانه سهم لودیان (۹۳۳-۸۲۵ ه. ق) را نباید نادیده گرفت. چه بعضی آنها چون سکندر لودی عالم و شاعر بود و گل رخ تخلص می‌کرد و دیوانش مشتمل بر هشت هزار بیت می‌باشد، که اگره را بجای دهلی پایتخت نموده بود، اهالی محل را مجبور کرد که زبان فارسی را بیاموزند (تاریخ فرشته) با وجود توجه همه خاندان و امرای ایرانی به زبان و ادب فارسی، سهمی که گورکانیان هند در اشاعه فرهنگ اسلامی و ادب فارسی داشته‌اند از همه بیشتر بوده، این دوره که ۱۸۶ سال بود (از سال ۹۳۲ که ظهیرالدین با بردهلی را فتح کرد و ابراهیم لودی را شکست داد و سلسله لودیان از میان رفت تا ۱۱۱۸ که اورنگ زیب بدرود حیات گفت) دوران با شوکت و قدرت بود. تمدن و فرهنگ و ذوق و سلیقه ایران و نظم و نثر فارسی و صنایع ظریف از قبیل نقاشی و مینا کاری و خوش‌نویسی و منبت‌کاری و فلزکاری و موزائیک‌سازی و قالی‌بافی و زری‌دوزی و معماری و حجاری و گچ‌بری و تذهیب و جواهرسازی و زرگری و غیره و انواع علوم معقول و منقول به کمال رسیده، دردهلی و سایر بلاد بزرگ هند رواج پیدا کرد، و میدان برای کسب شهرت و ثروت بروی ایرانیان باز بود بنای تاج محل در آگره (۱۰۴۱-۱۰۵۸) که هنر معماری استاد عیسی اصفهانی بوده و ساختن تخت طاووس به سرکاری سعیدای گیلانی جلوه‌های چشمگیری از سلیقه و هنر ایرانی در دولت بزرگ اسلامی هند می‌باشد، ضمناً ظهیرالدین بابر سر سلسله گورکانیان هند (۹۳۲ - ۹۳۷ ه. ق) خود شاعر بوده به ترکی و فارسی شعر سروده که سید سبط ۷۲ بیت آن ذکر کرده. (در کتاب پارسی‌گویان پاکستان) بعد از بابر همایون شاه (۹۳۷ - ۹۶۳ ه. ق) شعر می‌گفت و بیرم خان سرپرست بزرگ شاعران فارسی بود و شعرایی چون جنوبی بدخشانی، نادری سمرقندی، فارغی هروی، طاهر دکنی، کاهل کابلی، ایوب ماوراءالنهری در دربارش بودند، بعد از وی اکبرشاه (۹۶۳ - ۱۰۱۴) که خود نیز اشعار خوبی دارد، دوران حکومتش دوران طلایی نام گرفت. و شعرای بسیار و کم نظیری چون فیضی، غزالی، عرفی شیرازی، نظیر نیشابوری، خواجه حسین مروی، ثنائی مروزی، نیلی هروی ملاشیری لاهوری، باباطالب و غیره، در دستگاهش بودند تا آنجا که در منحت التواریخ نام ۱۰۶ تن از شاعران ذکر شده بعد از اکبرشاه جهانگیرشاه (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷) که خود شاعر بود دنباله کار سابقش را با شدت ادامه داد و پس از وی شاه جهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸) ده‌ها شاعر و عالم در دستگاه خود داشت و همه شعرا و هنرمندان را جذب می‌کرد. غلامعلی آزاد بلگرامی در خزانه عامره در ذیل کلمه آرزو می‌نویسد: در عهد ایشان (تیموریان هند) هیچ خاندان عمده در ایران و توران نماند که در هندوستان نیامده و به دولت و جمعیتی نرسیده، چون اینها مرکز دولت را دایره‌وار احاطه کردند و در جذب مردم ولایت (ایران) حکم مغناطیس بهم رساندند هر عامی و سوقی (بازاری) به توقع منصب هفت هزاری به جانب هند دویدند تا چه رسد به نجبا و ارباب کمال. از آنجمله فرقه شعرا مثل غزالی مشهدی و عرفی شیرزای و سنایی مشهدی و نظیری نیشابوری و نوعی خبوشانی، مشفق بخاری و حکیم رکتا کاشی و طالب املی و ابوطالب کلیم همدانی و قدسی مشهدی و میرزا عنایت اصفهانی و دیگر جماعت (لاتعدو لاتحصى) و از خود مردم هندوستان که در ادب فارسی پرچم شعر افراختند بسیارند، که برای اطلاع از احوال آنان به تذکره‌های بسیاری که در این باره نوشته شده، از جمله خزانه عامره و خلاصه الافکار بخصوص کتاب با ارزش تذکره‌نویسی در هند و پاکستان نگارش دکتر سیدعلیرضا نقوی و شعرالعجم و تذکره روز روش از مولوی مظفرحسن و آئین اکبری و فارسی‌گویان پاکستان و تاریخ فرشته و غیره مراجعه شود. و چون زمان شاه جهان اوج ادب فارسی در هند بوده و صائب و ابوطالب کلیم در دستگاه او بودند لذا شبلی نعمانی می‌گوید شعر فارسی در ایران پس از صائب و در هندوستان

پس از ابوطالب کلیم متوقف گردید. لذا لازم می‌آید، بزرگان شعرای این عهده که عبارت بودند از ملک الشعرای قدسی مشهدی، ملک الشعرا ابوطالب کلیم کاشانی یا همدانی، صائب تبریزی، محسن فانی، استادغنی کشمیری، محمدقلی سلیم، حکیم حاذق گیلانی، چندرهان برهمن لاهوری، را نام ببریم. بعد از شاه جهان، اورنگ زیب (۱۰۶۹ - ۱۱۰۸ ه.ق) برتخت نشست. وی چندان توجهی به شعرا نداشت. ولی با وجود آن شعرایی چون نعمت خان عالی، عاقل خان رازی، ملاشرف مازندرانی، محمدافضل سرخوش، موسوی قمی، از ایران و غنی کشمیری و ناصرعلی سرهندی، بیدل، سرمد شهید، غنیمت کنجاهی هریک در روش نگه داشتن مشعل ادب کوشش نمودند و دختر اورنگ زیب که نامش زیب النسا بود و نزد محمدسعید اشرف دخترزاده محمدتقی مجلسی دانش آموخته بود به زبان فارسی شعر میگفت و دیوانی دارد پس از اورنگ زیب بهادر شاه ظفر آخرین شاه تیموری بود که وی نیز شاعر بود و شعرایی چون حزین، واله داغستانی از ایران به هند رفته چراغ ادب را روشن نگه داشتند و شعرایی چون آرزو، روحی، و سودا، درد، منت، قانع، واقف، غالب، حزین، شیفته، ظهور یافتند. اما اینکه چرا هندیان اسلام خویش را از طریق صوفیان پذیرا شده و هم اکنون اکثر مسلمانان آنجا یا پیرو یکی از فرق صوفیه بوده و با بینش عارفانه دارند، ناشی از علل فوق و همبستگی عمیق فکری و خاصیت روحی آنان بوده است، و این نیاز فطری الهی است که خدا بشر را بدان سررشته و برخی غافلند، چه عرفان اسلامی از زبان صوفیه صافی ایران و با زبان شعر و ادب که عمیق‌ترین احساس درون است، آتش عشق را در آنان مشتعل ساخته و راهی سرمزل جانانشان نموده است و بر مبنای «جانا سخن از زبان ما می‌گویی یا خود ز زبان من سخن می‌گویی» همدلی موجب هم‌زبانی گردیده است، و شوق پیوستن و هم درد بودن آنان را به عرفان پویای اسلامی پیوند داده است، و شوق پیوستن و هم درد بودن آنان را به عرفان پویای اسلامی پیوند داده است، به ویژه که عموماً عرفا و صوفیه که به هند سفر کرده و بساط ارشاد در آن سامان گسترده‌اند از خراسان بوده‌اند که با هندیان همدلان دیرین بوده‌اند آقای مشایخ فریدنی در اینباره می‌نویسد: بیشترین صوفیان نخستین از خراسان برخاسته‌اند مانند ابراهیم ادهم بلخی و شفیق بلخی و حاتم اصم بلخی، یحیی بن معاذ، رازی بلخی، فضیل بن عیاض مروی و معروف کرخی و بشرحافی و بایزید بسطامی و شبلی... به علاوه اصول علمی تصوف نخست در خراسان تدوین شده است از قبیل کتاب اللمع ابونصر سراج طوسی و آثار شیخ ابوسعید ابوالخیر میهنی و جلایی هجویری و غزالی طوسی، و شیخ احمد جام و امثالهم، بیشتر شعرای اولیه تصوف نیز از مشرق ایران بوده‌اند چون سنایی و عطار رومی. نشانه بارز همبستگی تصوف اسلام با افکار هندی وجود اصول و معتقدای چون وحدت و فنا و ترک و تجرد و نیازردن جانوران و سیر وسلوک و مرید و مرادی و چله نشینی و ریاضت و مجاهده با نفس و سماع و مراقبه و ذکر و ورد و امثال آنها در تصوف اسلامیست». و لذا به دلیل خداجویی و شرک زدایی و بواسطه همین زمینه مشترک، مردم هند مقدم صوفیان ایرانی را که پیام آور حق و آرام بخش جان بودند پذیرا شدند و تصوف در هند گسترده شد. عرفای اسلامی که پرچمداران ولایت و طریقت بودند برای ارشاد و سیر آفاق و انفس به آن دیار رفتند، و سلسله‌های چندی در آنجا با اشاعه حقیقت اسلام و عرفان پرداختند، در اینجا فقط اسم چند تن از ایشان که در ترویج اسلام و رهبری شریعت و طریقت شهرت فراوانی داشته و یا سراسر صوفیان هندی از آنان پدید آمدند بیان می‌کنیم، از نخستین صوفیان ایرانی که به هند رفتند و به تبلیغ اسلام پرداختند طبق نوشته کتاب چگونگی گسترش اسلام در هند (ص ۵۷۰ - ۵۷۲) سید نتهرشاه (۳۵۹ - ۴۳۱-) و سیدفخرالدین فرید بودند که به دکن رفته و هزاران نفر را به اسلام خواندند. و سپس از ابوالحسن علی بن عثمان هجویری جلایی غزنوی باید نام برد که چند بار بدو اشاره شد، وی در لاهور اقامت گزیده و در آنجا کتاب کشف المحجوب را در طبقات صوفیه به زبان فارسی تألیف کرده و در همانجا نیز در

گذشت. و نیز شیخ اسماعیل بخاری که در سال ۳۹۶ هجری در شهر لاهور تبلیغات خود را آغاز کرد درباره وی گفته‌اند: کافری با وی برخورد نمی‌کرد مگر اینکه مسلمان می‌شد. (گسترش اسلام ص ۵۹۷)

اما سر حلقه صوفیان هند که بساط ارشاد گسترده و عده بسیاری را دستگیری نموده خواجه معین الدین حسن بن غیاث چشتی سجزی است که بیشتر صوفیان هند فرقه از او پوشیدند، و سلسله چشتیه هند بدو منتهی می‌شود. وی به سال ۵۳۷ در سنجر از توابع سیستان زاده شد (سجستان یا سگستان نام قدیم سیستان است پس سجزی یعنی سیستانی) به سال ۶۳۳ در اجمیر خرقة تهی کرد و مزارش میعادگاه صوفیان و ارباب حاجت است و او را خواجه غریب نواز می‌نامند. سلسله چشتیه در اصل ادهمیّه و بقولی بایزیدیه (طیفوریّه و یا معروفیه) است و مشایخ آن به ترتیب عبارت بوده‌اند از:

۱ - ابراهیم ادهم که بیعت و طریقت را از امام باقر (ع) اخذ نمود و البته او تربیت شده فضیل عیاض و فضیل تربیت شده عبدالواحد بن زید (از مشایخ کمیلیه) و او مرید حسن بصری و حسن بصری از علی (ع) طریقت را از طریق بیعت اخذ نمود لذا حلقه اتصال ابراهیم ادهم و تشیع وی از دو جهت ثابت است.

۲ - حدیفه مرعشی ۳ - هیبره بصری ۴ - شیخ علو (علوی) دینوری ۵ - شیخ اسحق شاهی ۶ - خواجه احمد ابدال چشتی که نسبت چشتیه در اصل از همین عهد است. ۷ - خواجه ابومحمد بن احمد ابدال چشتی ۸ - خواجه ابویوسف بن محمد بن سمعان چشتی ۹ - شیخ قطب الدین مودود چشتی ۱۰ - خواجه احمد بن مودود بن یوسف چشتی ۱۱ - خواجه شریف زندی چشتی ۱۲ - خواجه عثمان هارونی چشتی ۱۳ - خواجه معین الدین چشتی که طریقت چشتیه ادهمیّه را در هند گستراند (۵۳۷ تا ۶۳۳) ۱۴ - خواجه قطب الدین بختیار کاکاکی ۱۵ - شیخ فریدالدین گنج شکر دهلوی که پس از وی دو شاخه شدند نظامیه و صابریه. ۱۶ - شاه نظام الدین اولیاء که در شاخه نظامیه امیر خسرو دهلوی و حسن دهلوی از مریدان برجسته او بوده‌اند ۱۷ - خواجه محمود چراغ دهلوی (چراغ دهلوی).

خواجه شمس الدین کمال الحق - شیخ علی ملحق - حاج شیخ محمود - شیخ راجن - شیخ حسن محمود - شیخ محمد صاحب - شیخ یحیی الدین - شاه کریم الله چشتی - شاه یوسف الدین صاحب - شاه مشرف الدین چشتی (۱۱۲۱ متوفی).

طریق دیگر پس از چراغ دهلوی (دهلی) - شیخ شهاب الدین ناگوری - شیخ الله ادهمی - شیخ علی دینوری - میران سندزاهد - شیخ شازن - شاه هدایة الله سرمست - شیخ ظهور - حاجی شیخ محمد غوث - محمد عارف - شیخ عباس سندی. البته شجره چشتیه از طریق بایزید بسطامی که از طرف امام صادق (ع) مجاز بوده و نیز از طریق معروف کرخی که از حضرت رضا (ع) بیعت داشته نقل شده است.

یکی از بزرگان صوفیه که الحق بذر اسلام و عرفان اسلامی را در سرزمین هند مخصوصاً در کشمیر و نیز در کاشغر و تبت و ترکستان کاشت سید علی همدانی بود. (۷۱۴ - ۷۸۶) وی ضمن مسافرت ۲۱ ساله خود که سه بار و بقول خود ربع مسکون را سیاحت کرد در سال ۷۴۰ به کشمیر رسیده و آنجا را جهت تبلیغ مساعد یافته بود با وجودی که سید اشرف الدین بلبل شاه در سال ۷۲۵ هجری (بقول صاحب طرائق برادر کوچکتر شیخ صفی الدین اردبیلی بوده) سلطان رنچن شاه بودائی آنجا را در جرگه اسلام آورده بود ولی مسلمانان در اقلیت و از نظر اخلاق و عرفان بسیار ضعیف بودند و لذا سید علی تصمیم داشت تا پس از سیر و سفر واجازه ارشاد و وصول بمقامات بالای عرفان به آن سرزمین برود لذا پس از فوت شیخ محمود مزدقانی جانشین علاء الدوله سمنانی که وی بر مسند ارشاد کبرویّه نشست بر اثر خوابی که دیده بود مقدمات سفر تبلیغی و ارشادی به کشمیر را فراهم ساخت و ابتدا سید حسین سمنانی و تاج الدین سمنانی و سید حیدر موسوی صفوی اردبیلی (خواهرزاده و داماد سید علی



و احتمالاً جدّ اعلاى آيت الله امام خمينى<sup>۱</sup> را بدان سو فرستاد و آنها گزارش مأموريت خود را داده و سيدعلى را جهت ارشاد به كشمير دعوت نمودند آنگاه سيدعلى با ۷۰۰ تن از علويان كه همه از سادات هنرمند در رشته هاى معماری - سنگ تراشى - قالى بافى و خطاطى و غيره بودند و از مريدان نزديك همراه خود به كشمير برد و دهها هزار نفر را بديانت اسلام كشانده و هزاران نفر را در طريقت كبرويه ارشاد فرمود و سرانجام پس از ۳ بار سفر در سال ۷۷۶ - ۷۸۲ و ۷۸۵ كه مجموعاً پنج سال اقامت در كشمير بطول انجاميد در آنجا علاوه بر ساختن مسجد و خانقاه و كتابخانه و مدرسه هنر شالبافى كشمير را تقويت كرده و هنرهاى ايرانى را بدانجا عرضه نمود و در سال ۷۸۶ وفات كرد در حاليكه كشمير را ايران صفيير ساخت پس از وي سيدحيدر موسوى و برادران سمنانى به اشاعه تشيع اماميه پرداختند و جانشينان وي طريقت كبرويه را ادامه دادند سلسله قبل و بعد سيدعلى تا كنون بدين گونه است.

۱- معروف كرخى كه از حضرت رضا (ع) بيعت داشته و اخذ طريقت نموده ۲- سرى سقطى ۳- جنيد بغدادى ۴- ابوعلى رودبارى ۵- ابوعلى كاتب ۶- خواجه عثمان مفرى ۷- خواجه ابوالقاسم گرگانى ۸- ابوبكر نساچ ۹- احمدغزالي ۱۰- ابونجيب سهروردى ۱۱- شيخ عمارياسر بدليسى ۱۲- شيخ نجم الدين كبرى ۱۳- مجدالدین بغدادى ۱۴- رضى الدين على لالاغزنى ۱۵- شيخ احمد جوزقانى ۱۶- شيخ عبدالرحمن اسفراينى ۱۷- علاءالدوله سمنانى ۱۸- شرف الدين محمود مزدقانى ۱۹- حضرت سيدعلى همدانى ۲۰- خواجه اسحق ختلانى- بعد از خواجه دو شعبه شدند نوربخشيه و ذهبيه سلسله ذهبيه بعد از خواجه اسحق بدین صورت ادامه يافت. ۲۱- سيدعبدالله برزى آبادى ۲۲- رشيدالدين بيدآوازي ۲۳- شاه على اسفراينى ۲۴- حاج محمد خوبوشانى. بعد از خوبوشانى ذهبيه كشمير به ترتيب عبارت بود از: ۱- شاه كمال الدين حسين خوارزمى ۲- شيخ يعقوب صرفى ۳- خواجه حبيب الله نوشهرى ۴- شاه قاسم حقانى ۵- خواجه يعقوب دارونى ۶- خواجه حبيب الله عطار ۷- شيخ كمال الدين ۸- ميرزامحمد كامل بيك خان بدخشى ۹- شيخ نعمت الله ۱۰- حاج عبدالسلام قلندر ۱۱- شيخ فخرالدين عبدالوهاب نورى ۱۵- شاه يحيى الدين نورى ۱۶- شاه محمدعلى نورى كه چهلمين پير سلسله كبرويه ذهبيه مى شود. اما در ايران بعد از حاج محمد خوبوشانى بزرگان زير بر مسند ارشاد نشستند.

۱- غلامعلى نيشابورى ۲- تاج الدين تبادكانى ۳- درويش محمدكار ندهى ۴- قاسم زرواندى ۵- موذن خراسانى ۶- نجيب الدين تبريزى ۷- على نقى اصطهبانى ۸- سيد قطب الدين تبريزى ۹- محمدهاشم شيرازى ۱۰- سيد عبدالنبي شيرازى ۱۱- سيد ابوالقاسم شيرازى ۱۲- مجدالاشراف شيرازى ۱۳- وحيدالاولياء احمد عبدالحى تبريزى كه سى و هفتمين شيخ سلسله ذهبيه كبرويه احمديه بوده و مجدد اين طريقه محسوب ميشود و بعد از او ميرزا محمدعلى حبّ حيدر بر مسند ارشاد نشست و اكنون دكتور عبدالمجيد گنجويان سى و نهمين شيخ سلسله مشغول ارشاد است. لازم به توضيح است كه خود سيدعلى در شجره نامه خود قبل از معروف كرخى داودطانى و پيش از او حبيب عجمى و ما قبل وي حسن بصرى را نام برده كه حسن از اميرالمؤمنين على (ع) و وي از حضرت رسول خرقه دريافت داشته و اين منافات ندارد كه معروف از جهت ارادات به حسن بصرى و از جهت طريقت به حضرت رضا (ع) مى پيوندند اما در شجره نامه نوربخشيه كبرويه سلسله را به كميل بن زياد مربوط دانسته اند و از اينرو سيدعلى همدانى را معروفيه ندانسته بلكه كميليه ناميده اند و آنرا از حضرت على (ع) تا كنون بدین صورت ذكر كرده اند:

<sup>۱</sup> طبق شجره سادات پتى پوره وكحل الجواهر كه البته پس از بررسى كامل در كتاب ديگرى كه تحت عنوان دانشمندان و عرفا و علماء هند بوسيله نگارنده در دست تأليف است انشاءالله شجره خانوادگى بقلم آية الله پسندیده منتشر خواهد شد.

۱- علی (ع) ۲- کمیل بن زیاد ۳- عبدالواجدین زید ۴- ابویعقوب سوسی ۵- ابویعقوب نهر جوری ۶- عمر بن عثمان مکی ۷- ابویعقوب طبری ۸- ابوالقاسم بن رمضان ۹- ابوالعباس بن ادريس ۱۰- شیخ داود خادم الفقراء ۱۱- شیخ محمد بن یانکیلی ۱۲- شیخ اسماعیل قصری ۱۳- نجم الدین کبری شهید ۱۴- رضی الدین علی لالا ۱۵- شیخ احمد جوزقانی ۱۶- عبدالرحمن اسفراینی ۱۷- و شیخ علاء الدوله سمنانی ۱۸- شیخ محمود مزدقانی ۱۹- سیدعلی همدانی که در هر دو شجره نامه معروفیه و کمیلیه نوزدهمین قطب معرفی شده ۲۰- خواجه اسحق ختلانی شهید ۲۱- شهید سید محمد نوربخش که سلسله نوربخشیه کبرویه از او منشعب شد ۲۲- شاه قاسم فیض بخش ۲۳- شیخ حسین ابرقوئی ۲۴- شیخ کمال الدین جوینی ۲۵- شیخ محمود سوداخودی سبزواری ۲۶- شیخ ملک علی جوینی ۲۷- شیخ علی جوینی ۲۸- شیخ حسن سدیری ۲۹- شیخ محمدرضا سدیری ۳۰- شیخ کمال الدین سدیری ۳۱- شیخ محمد مشهدی ۳۲- محمد مؤمن سبزواری ۳۳- شیخ محمد تقی شاهی ۳۴- شیخ میرمظفر علی شاهی ۳۵- شیخ میر محمد علی شاهی ۳۶- شیخ میر شمس الدین شاهی ۳۷- میرزا عبدالوهاب نائینی ۳۸- شیخ محمد حسن کوزه کتانی. ۳۹- حاج پیر صفا ۴۰- شاه غیاث الدین کشمیری ۴۱- شاه ولی الله دهلوی ۴۲- شیخ میرزا محمد علی شیرازی ۴۳- شیخ محمد حسن شاه شریف الدین مشکور تهرانی.

سلسله دیگری که توسط صوفیان ایرانی در هند راه یافت و اسلام و عرفان و فرهنگ اسلامی را با خود به هند برد سلسله سهروردیه است که بوسیله سید جلال بخاری مرید بهاء الدین زکریا (متوفی ۷۷۶ هـ) در هند گسترده شد. سید جلال الدین بخاری که در اویش جلالی نسبت به وی درست می کنند مزارش در اوچه هندوستان است این سلسله که معروفیه اند سلسله بیعتشان که بیشتر واضح می نماید و در هند ادامه یافته بدین شرح بوده است:

۱- معروف کرخی دربان امام رضا (ع) که حضرت اخذ طریقت نمود ۲- سری سقطی ۳- جنید بغدادی ۴- ابوعلی رودباری ۵- ابوعلی کاتب ۶- ابوعثمان مغربی (در طرئق ج ۲ ص ۳۱۰ پس از ابوعلی رودباری ابوعثمان مغربی ذکر شده که با دیگر شجره نامه ها تطبیق ندارد و احتمالاً حذف نام در چاپ انجام شده) ۷- خواجه ابوالقاسم گرگانی ۸- ابوبکر نساج ۹- شیخ احمد غزالی ۱۰- شیخ ابوالنجیب سهروردی ۱۱- شیخ شهاب الدین سهروردی (و شاید شیخ عمار یاسر اندلسی) (متوفی ۶۶۶) ۱۲- شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی که (متوفی به سال ۶۶۶) بعضی از شاگردانش عبارت بوده از:

الف: سید جلال بخاری (۵۹۶=۶۹۱) که سلسله را در قسمتی از هند گسترده و پس از وی نوه او نیز بنام مخدوم جهانیان در پنجاب اسلام را توسعه داد.

ب: فخرالدین عراقی داماد زکریا ملتانی

ج: صدرالدین عارف پسر زکریا ملتانی

د: شیخ حسن افغانی

ه: امیر حسین هروی

ز: شهباز قلندر

ج: شیخ رکن الدین ابوالفتح

دیگر سلسله ای که در شبه قاره هند بویژه در قسمت پاکستان پیروان بسیار دارد و با سلام و فرهنگ اسلامی خدمات بسیار نموده سلسله قادریه معروفیه است این سلسله منسوب به شیخ عبدالقادر گیلانی (۴۷۱ - ۵۶۱) است که شجره آنان بدین ترتیب است:

۱- معروف کرخی ۲- سرّی سقطی ۳- جنید بغدادی ۴- ابوبکر شبلی ۵- عبدالواحد بن عبدالعزیز یمینی ۶- ابی الفرج طرسوسی ۷- شیخ علی هکاری ۸- ابوسعید مبارک مخزونی ۹- شیخ عبدالقادر گیلانی.

اگر چه سید صفی‌الدین صوفی گیلانی (۵۴۸ - ۶۱۱) فرزند زاده شیخ و سومین جانشین وی و همچنین سید ابوالحسن ضیاء‌الدین علی گیلانی (۶۴۵ - ۷۱۵ هـ) ششمین مرشد قادریه به هندوستان رفته‌اند (شریف التواریخ ص ۷۷۶) اما در واقع مؤسسن طریقه قادریه در هند ابوعبدالله محمد غوث گیلانی (۸۰۳ - ۹۲۳) هشتمین خلف شیخ عبدالقادر و نهمین جانشین وی بوده که به شمس الهند - غوث، مخدوم معروف بوده که در اوچ (اوچه) هند بطور دائم به سال ۸۸۷ سکونت اختیار کرده و همانجا رحلت کرد و پس از وی شاه نعمت‌الله قادری - سیدعبدالقادر ثانی مؤلف کتاب الاخبار- شیخ عبدالحق محدث دهلوی و داراشکوه شاهزاده دانشمند تیموری (مؤلف سفینه الاولیاء و سکینه الاولیاء و کتب مهم دیگر) آن طریق را در هند گسترده (مأخذ طریقه چشتیه و سیرالاولیاء و اخبار الاخبار). سلسله دیگری که در هند مریدان بسیاری دارد سلسله نقشبندیه است که بوسیله خواجه محمد پارسا در هند گسترده شد که به این سلسله در هند طریقه خواجهگان گویند. سلسله نقشبند طبق شجره‌نامه در کتاب رساله قدسیه تألیف خواجه محمد پارسا (۷۳۹-۸۲۲) آمده چنین است.

- ۱- حضرت رسول اکرم (ص) (م ۱۱- ه. ق)
- ۲- ابوبکر صدیق (م ۱۳- ه. ق)
- ۳- سلمان فارسی (م ۳۳- ه. ق)
- ۴- قاسم بن محمد (م ۱۰۶- ه. ق)
- ۵- امام جعفر صادق (ع) (۱۴۸- ه. ق)
- ۶- بایزید بسطامی (۲۶۱- ه. ق)
- ۷- ابوالحسن خرقانی (۴۲۵- ه. ق)
- ۸- ابوعلی فارمدی (۴۷۷- ه. ق)
- ۹- ابویوسف همدانی (۵۳۵- ه. ق)
- ۱۰- خواجه عبدالخالق غجدوانی (۵۷۵- ه. ق)
- ۱۱- محمد عارف دیوگری (۶۱۶- ه. ق)
- ۱۲- محمود و ابوالخیر حقنوی (۷۱۵- ه. ق)
- ۱۳- عزیزان علی رامینی (۷۶۱- ه. ق)
- ۱۴- محمد بابا سماسی (۷۵۵- ه. ق)
- ۱۵- امیرکلال (۷۷۲- ه. ق)
- ۱۶- بهاء‌الدین نقش بند (۷۹۱- ه. ق)
- ۱۷- خواجه محمد پارسا (۸۲۲- ه. ق)

البته اشکال زیادی بر این شجره‌نامه هست. ابوبکر داعیه‌دار ولایت نبود بلکه خود را خلیفه منتخب می‌دانست و این ربطی به ولایت ندارد ثانیاً قاسم بن محمد ابن حسن (ع) داعیه‌ای نداشت ثالثاً: بین وفات امام صادق (۱۴۸- ه. ق) و وفات بایزید (۲۶۱- ه. ق) که ۱۱۳ سال میشود و عمر بایزید باید ۱۵۰ سال باشد که ممکن نیست و لذا باید سلسله گسسته شده باشد و یا فرد دیگری در بین باشد و چند مورد دیگر. البته پس از خواجه محمد پارسا خواجه محمد باقی بالله شیخ احمد سرهندی (مجدد الف ثانی) از معروفترین چهره‌ای است که اسلام و طریقه نقشبندیه را در هند گسترانید.

اما در اشاعه تشیع در ایران و هند و سایر بلاد بزرگترین عارف و صوفی امامیه شاه نعمت الله مقام اول را دارد<sup>۱</sup> چه او با پوشیدن کلاه ۱۲ ترک و حرکت از شام و گذر از کشورهای اسلامی آنزمان همراه با تبلیغ لسانی و عملی تشیع را که در نهاد تصوّف بود ولی بعلت جور خلفاء اموی عباسی مخفی و بصورت تقیه عمل می شد بعلت رفع موانع که قدرت خلفاء عباسی بوده و قدرت یافتن تشیع سربداری و تشیع محمد خدا بنده و سعی صفی الدین اردبیلی در گوشه و کنار موجب پیشرفت شیعیان گردیده بود ظاهر ساخت و از نفوذی که داشت حد اکثر استفاده را در پیشبرد شیعه امامیه نمود، تا آنجا که سلطان احمد بهمنی از پادشاهان بهمنیه دکن در هند به آن جناب گردیده از ایشان دعوت بعمل آورد که به هند برود ولی وی چون دامنه فعالیتش وسیع بود و نمی توانست ایران را ترک کند یکی از مریدان مقرب خود ملا قطب الدین کرمانی را با تاج دوازده ترک نشانه دوازده امام به آنجا فرستاد، و احمد تاج بر سر نهاد و در اشاعه تشیع کمر همت بست، بار دیگر از حضرت شاه تقاضا کرد که یکی از فرزندان شان را بفرستد، ولی چون شاه جز شاه خلیل الله فرزند جسمانی نداشت لذا نوه خود شاه نورالله را بدانجا فرستاد و وی داماد شاه احمد شده به ملک المشایخ معروف شد، و بعد از رحلت شاه نعمت الله شاه برهان الدین خلیل الله با دو فرزند دیگرش میرشاه محب الدین حبیب الله و میرشاه حبیب الدین محب الله به بیدر هند رفتند و بدین ترتیب اقطاب شاه نعمت الهی به ارشاد و اشاعه آئین تشیع و عرفان پرداختند. و بعد از آنان میرشاه کمال الدین عطیه الله و سپس میرشاه برهان الدین خلیل الله ثانی و بعد از او میر شاه شمس الدین محمد حسینی و پس از او میرشاه حبیب الدین محب الله حسینی ثانی و پس از او میرشاه شمس الدین محمد حسین ثانی و بعد از آن میرشاه کمال الدین عطیه الله حسینی ثانی و پس از آن میرشاه شمس الدین محمد حسین ثالث پس از او شاه علیرضا دکنی قطب بیست و هشتم بر مسند ارشاد نشسته پرچم ولایت را در هند به اهتزاز در آوردند.

اما شاه علیرضا (متوفی ۱۲۱۵ هجری در حیدرآباد دکن) چون دید ایران به علت حمله افغان و لشکرکشی ها و جنگهای خانمان سوز زمان زندیه به مسائل ولایت و عرفان که در واقع شناخت ولایت است، در همه ابعاد توجهی نمی شود، میر معصوم علیشاه را به ایران فرستاد وی در اواخر دولت کریمخان در ۱۱۹۰ هجری از راه دریا با همسرش به شیراز آمد و در آنجا فیض علی و نورعلی که بعدها به فیض علیشاه و نورعلیشاه ملقب شدند به خدمت وی رسیدند و تربیت عرفانی یافتند تا اینکه درباریان و اهل فسق و فجور وجود ایشان را نتوانستند تحمل کنند، و ایشان مجبور شدند از آنجا به مشهد و سپس به سایر نقاط بروند، سرانجام به نجف اشرف رفتند و مدتی در کربلای معلی ماندند و هر جا که رفتند طالبان طریقت را راهنمایی فرمودند چنانچه اکثر مشایخ عرفا از آن زمان به بعد بی واسطه یا با واسطه از شاگردان و مریدان ایشان بودند مانند مجذوب علیشاه، مولانا عبدالصمد همدانی مولانا ابراهیم خوبی، مولانا محمد نصیر دارابی، مولانا شیخ زاهدگیلانی و مشتاق علیشاه و رفیق علیشاه و مظفرعلیشاه و معطرعلی و هدایت علی و صدها نفر دیگر (بستان السیاحه و طرائق الحقایق و رهبران طریقت) همین امر موجب حسادت درباریان و وابستگان آنها شد تا اینکه آقا محمدعلی بن آقا محمد بهبهانی با تحریک حاجی ابراهیم خان شیرازی که وزیر آن زمان بود با کمک مصطفی قلیخان زنگنه از خوانین غارتگر کرمانشاهان در سال ۱۲۱۲ سید معصوم علیشاه را در رودخانه قره سو غرق کردند. بعد از ایشان اقطاب بعدی کثراله امثالهم امر ولایت را حفظ کرده و عرفان اسلامی و توجه به باطن را که مدتی در ایران بعلت ستم

<sup>۱</sup> مقاله محققانه مشایخ فریدنی در مجله ادبیات دانشگاه مشهد و کتاب تاریخ قطب شاهیان و تاریخ فرشته و طرائق ج ۳ شاه طاهر دکنی.

شاهان و قشری‌گری و استعمار انگلیسی در شرف نابودی بود حیات تازه بخشیدند تا با توجه دادن ایرانیان به هویت اسلامی خویش از خود باختگی بدر آیند و بدین ترتیب یکی پس از دیگری پرچم ولایت را برافراخته به مقام قطبیت رسیدند، که عبارت بودند از جناب نورعلیشاه اول اصفهانی و پس از وی حسین علیشاه اصفهانی و بعد از وی مجذوب‌علیشاه همدانی و آنگاه میرزا زین العابدین شیروانی مستعلیشاه (صاحب کتاب بستان السیاحه و ریاض العارفین و تألیفات عدیده دیگر) که وی نیز بعلت شوق طلب و سیر آفاق و انفس قبل از رسیدن به مقام قطبیت به هند رهسپار شده و در محضر عرفا و اهل دل علوم ظاهری و باطنی کسب نموده و پس از سیاحت بلاد کجرات، پنجاب و دکن و قسمتی از جزایر هندوستان به سند و کشمیر آمده و از طریق بدخشان به خراسان بازگشته و کتاب بستان السیاحه و ریاض السیاحه و حدائق السیاحه و کشف المعارف را تألیف کرد و در سال ۱۲۵۳ ه. ق رحلت کرد. پس از وی رحمت علیشاه شیرازی مجال نیافت که به هند سفر کند (متوفی ۱۲۷۸) و در زمان وی مرحوم میرزا حسن صفی (صفیعلیشاه) و نیز محمد معصوم علیشاه صاحب طرائق الحقایق به هند سفر کردند اما خلیفه و جانشین مرحوم رحمة علیشاه یعنی سعادتعلیشاه مسافرتی به آن سامان نداشت و در ۱۲۹۳ رحلت نموده و خلیفه او سلطان محمد سلطان علیشاه گنابادی بر مسند ارشاد قرار گرفت، وی یکی از دانشمندان بنام و عارف برجسته قرن چهاردهم است که کتاب‌هایی چون بیان السعاده، حواشی بر اسفار ملاصدرا، شرحی بر تهذیب المنطق، مجمع السعادات، ولایت نامه، بشارت المؤمنین، شرح عربی و فارسی بر کلمات قصار بابا طاهر دارد. در سال ۱۳۲۷ شهید شد. پس از وی پسرش نورعلیشاه بخلاف نشست و او قبل از مقام قطبیت به افغانستان و کشمیر و هندوستان مسافرت‌هایی نموده بود، وی در سال ۱۳۳۷ به شهادت رسید و فرزندش صالح علیشاه به مسند ارشاد نشست وی سفر به هندوستان نداشته ولی به عتبات و کشورهای عربی و اروپا مسافرت‌هایی داشته‌اند.

اما حضرت آقای سلطان حسین تابنده رضاعلیشاه جانشین ایشان، طبق نوشته مرحوم سید هبة الله جذبی در کتاب ولایت، در ۲۸ ذیحجه الحرام سال ۱۳۳۲ ق برابر با ۲۵ آبان ۱۲۹۳ شمسی در بیدخت بدنیا آمدند بعد از تحصیلات مقدماتی در سال ۱۴۱۰ شمسی به امر پدر بزرگوار برای تکمیل تحصیلات به اصفهان مسافرت فرمود و در آنجا اشارات و قانون را در نزد مرحوم آقا شیخ محمدگنابادی و اسفار را در نزد مرحوم آقا شیخ محمود مفید و شرح مکاسب و هندسه و هیئت را نزد آية الله مرحوم حاج آقا رحیم ارباب و فراید الاصول را نزد حاج سید مرتضی خراسانی و کفایت الاصول را نزد مرحوم آية الله آقای سید محمدنجف آبادی استفاده نموده و موفق به اخذ اجازه روایت گردید و شرح فصوص و بعضی از علوم دیگر را نزد مرحوم آقا شیخ اسداله ایزد گشسب تلمذ نمود، و سپس به تهران آمده وارد دانشکده معقول و منقول شد، و ضمناً دانشسرای عالی را نیز به پایان رسانید و در سال ۱۳۱۸ لیسانس گرفت و در سال ۱۳۲۱ به بیدخت تشریف برده در خدمت پدر بزرگوارش به سیر و سلوک پرداخت، و در سال ۱۳۶۴ ه. ق به عتبات عالیات رفته و بعد از ملاقات با آية الله سید ابوالحسن اصفهانی و آية اله حاج آقا حسین قمی و آقا شیخ عبدالکریم زنجانی و مرحوم آقای سید هبة الدین شهرستانی و مرحوم کاشف الغطا بازگشت و در سفر بعدی یعنی سال ۱۳۶۸ قمری به نزد آية اله کاشف الغطا رسید و بعد از پاسخ بعضی از مطالب غامض فقهی و اصولی به اجازه اجتهاد نائل گردید، در سال ۱۳۶۴ قمری به سوریه و مصر و فلسطین رفت و مسجد الاقصی و سایر اماکن مقدسه و تاریخی را دیدن فرمود و در بازگشت از عراق و بصره به قم آمد. و مورد تجلیل علمای آنجا قرار گرفت، سپس به گناباد بازگشت فرمود و تحت مراقبت و تربیت پدر بزرگوار بریاضت و مجاهده و تزکیه و تصفیه قلب مشغول و پس از طی مراتب سیر و سلوک در شعبان ۱۳۶۹ باخذ اجازه اقامه جماعت از طرف پدر نائل آمد و در ذیقعه همان سال بارشاد و دستگیری

طالبین اجازه یافت. ملقب به رضاعلی گردد، سپس در همین سال به مکه معظمه مشرف شد و از آنجا به سوریه و لبنان و مصر و اردن و فلسطین رفت و در بازگشت به عمان و عراق رفته به ایران بازگشت و شرح این مسافرت را در رساله خاطرات سفر حج نگاشت، در سال ۱۳۳۳ ه.ش که پدر بزرگوارش جهت معالجه به ژنو رفته بودند همراه بود که شرح این سفر را در کتاب یادداشتهائی از گناباد به ژنو مرقوم نموده، و در سال ۱۳۳۶ ه.ش به افغانستان و پاکستان تشریف برده و به ارشاد و دستگیری طالبان آن خطه پرداخت و کتابی بنام گردش در افغانستان و پاکستان نوشت در سال ۱۳۴۰ ش. در ملازمت پدر بزرگوار مجدداً به مکه و مدینه مشرف شد و در بازگشت به زیارت عتبات مشرف شده به ایران مراجعت نمود در سال ۱۳۴۲ شمسی بار دیگر خود به مکه مشرف شدند و از آنجا به سوریه و اردن و لبنان رفتند در سال ۱۳۴۵ شمسی که پدر بزرگوارشان رحلت فرمود بموجب فرمان و وصیت ایشان سرپرست و عهده‌دار امور فقری شدند و در مسند ارشاد قرار گرفتند در سالهای ۱۳۴۸ و ۱۳۵۰ و ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ و ۱۳۶۱ و ۱۳۶۳ به هندوستان مسافرت فرمودند. ایشان در سفر و حضر همواره لساناً و قلماً پرده از اسرار معارف الهیه در حدّ توان مریدان و مستمعان برداشته و چشم دل سالکان را بحقیقت شریعت و طریقت آشنا ساخته‌اند که برخی از تقریرات ایشان در این سفرنامه و سفرنامه زیارت خانه خدا و سفرنامه‌های دیگر که در دست اقدام است آمده و بعضی در نوار ضبط شده که امید است تحریر شود. حضرت آقای رضاعلی‌شاه دارای تألیفات متعددی است که غیر از ۲ کتاب که در متن ذکر شده بقیه از اینقرار می‌باشند:

۱ تجلی حقیقت در اسرار فاجعه کربلا

۲ رساله خواب مغناطیسی

۳ شرح حال خواجه عبدالله انصاری

۴ رساله فلوطین

۵ شرح دعای ابوحمزه ثمالی

۶ نابغه علم و عرفان

۷ فلسفه این رشد (چاپ نشده)

۸ ترجمه کتاب الکشف عن مناهج الأدله فی عقاید الملة (چاپ نشده)

۹ سیر تکاملی و حرکت جوهریه (چاپ نشده)

۱۰ تاریخ و جغرافیای گناباد

۱۱ یادداشت سفر به ممالک عربی

۱۲ رساله رفع شبهات

۱۳ رهنمای سعادت (ترجمه تفسیر بیان السعاده مقدمه و چند سوره کوچک)

۱۴ نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر

۱۵ سه داستان اسرارآمیز عرفانی

۱۶ ده سخنرانی

۱۷ سه گوهر تابناک از دریای پرفیض کلام الهی

در خاتمه متذکر می‌شود که چون آن جناب چون اسلاف بزرگوارشان عرفان شیعی را در هند جان بخشیدند و سیر تاریخی را دنبال نموده به کمال رساندند مقدمه مذکور جهت اطلاع تقدیم شد. و این سفرنامه بیانگر تأثیر ایشان در هند است. حشمت اله ریاضی

## «آغاز سفر به هندوستان»

ساعت ده بعد از ظهر روز چهارشنبه بیستم بهمن ماه ۱۳۵۰ شمسی برابر با ۲۳ ذیحجه ۱۳۹۱ قمری هجری و ۹ فوریه ۱۹۷۲ میلادی بود که با شور و اشتیاق فراوان به فرودگاه مهرآباد وارد شدم. برادران طریق آقایان سرهنگ صحیفی و حاج آقا رازی مأذون باقامه امامت جماعت آقایان کنگرلو و جواد یاقوتی، دفتریار و آقایان اکبر رسولی و کاظم رضاخانی کارمندان دفترخانه اسناد رسمی (۱۱۶ تهران) که مسئولیت آن برعهده نگارنده (محمد رضاخانی) می‌باشد و نیز چند نفر دیگر از فقرا زودتر به فرودگاه آمده بودند.

وعده وصل چون شونزدیک آتش عشق تیزتر گردد

ساعت ۱۰ و ۲۵ دقیقه بود که آقای دکتر شفیعان راد و آقای عبدالولی خان نور به جمع ما پیوستند، ساعت ده و نیم جناب حاج محمدراستین ملقب به درویش رونقعلی شیخ بزرگوار که بنا بفرمان صالح‌علیشاه و فرزند برومندشان (حضرت آقای رضاعلی‌شاه) به دستگیری فقرا اهتمام دارند و به جمع ما پیوستند دسته دسته عاشقان مولی وارد شدند ساعت یازده بود که پروانگان در فرودگاه منتظر پرسوختن در انوار وجود مولی بودند و طیور فقر در قاف دل سیمرخ را می‌جستند. ساعت ۱۱ و ۴۰ دقیقه بندگان حضرت آقای سلطانحسین تابنده (رضاعلی‌شاه) ارواحنا فداه سالن فرودگاه را منور فرمودند، و در شب فراق خورشید در دلها تابید. ساعت ۱۲ و ۱۵ دقیقه بود، همگی حلقه‌وار و پروانه‌وار دور آن نور هدی طواف می‌نمودند، ساعت ۲ و نیم شب یا صبح روز ۲۱ بهمن ماه ۱۳۵۰ شمسی برابر با پنجشنبه ۲۴ ذیحجه الحرام ۱۳۹۱ هجری قمری و ۱۰ فوریه ۱۹۷۲ میلادی فرا رسید، پس از خداحافظی با بدرقه کنندگان در هواپیمای ژاپنی پرواز ۴۶۲ وارد شدیم، همراهان در یک ردیف که شش صندلی داشت از راست به چپ به ترتیب: بندگان حضرت آقای رضاعلی‌شاه، جناب آقای راستین، حاج آقای سلطانیپور، رضاخانی (نگارنده) حاج آقای عبدالرحمن جواهریان و آقای دکتر منوچهری قرار داشتند. ظرفیت هواپیما در حدود ۱۵۰ نفر بود. پیش از حرکت مهمانداران ترتیب پوشیدن جلیقه نجات و استفاده از ماکس اکسیژن را در صورت لزوم با گفتار به زبانهای ژاپنی و انگلیسی همراه با حرکات بطور علمی به مسافران تعلیم دادند، در ساعت ۲ و ۴۵ دقیقه بعد از نیمه شب هواپیما شروع به پرواز نمود و اعلام گردید که از تهران تا دهلی نو مدت ۳ ساعت و ۶ دقیقه در حال پرواز خواهیم بود، در این اثنا کارتهای مخصوصی دادند که همراهان پر نمودند، مجلاتی به زبانهای مختلف در اختیار مسافران قرار دادند و همراهان به مطالعه مشغول شدند، بعد قهوه و چای آوردند ولی حضرت آقا ۰ نفر نمودند. در حدود ساعت چهار و نیم بعد از نیمه شب صبح طالع گردید. حضرت آقا بهمان طریق که در هواپیما جلوس فرموده بودند فریضه صبح را بجا آوردند و همراهان به پیروی از ایشان نماز صبح را اقامه کردند، بعد از نماز شروع به قرائت قرآن فرمودند و اکثر مسافران استراحت کرده بودند، ساعت ۵ و ۴۵ دقیقه به وقت تهران هفت و ۲۵ دقیقه بوقت دهلی هواپیما در فرودگاه دهلی نو فرود آمد و ساعت هشت و ۲۰ دقیقه بوقت تهران از گمرک خارج شدیم، آقای حاج علی کاشانی بازگان ایرانی مقیم حیدرآباد دکن با چند نفر از ایرانیان به استقبال آمده بودند. حضرت آقای و حاج آقای راستین، حاج آقای سلطانیپور و آقای دکتر منوچهری با یک اتومبیل و بنده و آقای جواهریان با یک تاکسی و آقای کاشانی و سایرین با اتومبیل دیگری به طرف شهر که تا فرودگاه در حدود ۱ کیلومتر فاصله داشت حرکت کردیم، پس از طی مسافتی به محلی موسوم به کانات پلیس (Canatplace) یا (میدان بزرگ شهر) رسیدیم، آنجا دارای دو فلکه بسیار بزرگ دو دایره متداخل قرار داشت که اطراف و زیر میدان وسط بازار بود و ساختمان‌های نسبتاً مدرنی در اطراف هر یک از

آنها ساخته شده بود. هوا آفتابی و نظیر هوای آخر فروردین تهران بود، در اینجا اولین مسأله شگفت‌آورکه از دوستان استقبال‌کننده شنیدیم این بود که در آن شهر تعداد بسیار زیادی دانشگاهها و دانشکده‌های مختلف وجود دارد که حدود ۶۰ هزار نفر دانشجو در آن به تحصیل مشغولند و از آنجا به قسمت دیگر دهلی‌نوک پایتخت کشور هند می‌باشد وارد شدیم، محل اقامت ما را قبلاً برادر مکرم جناب حاج آقای کاشانی سابق الذکر کرایه نموده بودند و در طبقه دوم هتل رانجیت Rangit قرار داشت. این هتل چهار طبقه در زمین وسیعی بنا شده و نسبتاً تمیز بود. بعد از ورود و صرف صبحانه حضرتشان کمی استراحت فرمودند و ما نیز در پی آگاهی‌های بیشتر از هند و مردمش برآمدیم تا اینکه ظهر فرا رسید؛ به امامت حضرت ایشان اقامه جماعت نمودیم و آنگاه به صرف ناهار پرداختیم.

غذای ما موسوم به چیکن کاری (جوجه کتاب) و ماتون کاری (پلوگوش) بود که آقای کاشانی تهیه کرده بودند و پس از آن همگی همراهان استراحت نمودند و نگارنده برآن شد که مختصری از وضع جغرافیائی و تاریخی دهلی را بنگارد:

## دهلی

دهلی (Dehli) شهری است قدیمی که قبل از غلبه انگلیس براین مملکت پایتخت بوده. این شهرکنار رود جمنا (Jamna) بنا شده. در سال ۱۲۷۴ ق به تصرف سپاه انگلیس درآمد، سابقاً دهلی از سه شهر قدیمی تشکیل شده بود که به یکدیگر اتصال داشته. یکی راسیری و دیگری را جهان‌پناه و سوم را دهلی کهنه می‌نامیدند و آن بزرگترین شهرهای هند بود، ولی بعدها ویرانی بدان راه یافت. این شهر در شمال قسمت مرکزی در ساحل غربی رود جمنا به فاصله ۱۱۹۰ هزارگزی شمال شرقی بمبئی و ۱۲۸۷ هزارگزی شمال غربی کلکته واقع است. دهلی نوبیا نیودهلی پایتخت جمهوری هند و در جنوب دهلی کهنه است و بین سالهای (۱۹۱۲ و ۱۹۲۹ م) بعنوان کرسی هند بریتانیا (به جای کلکته) ساخته شد و در ۱۹۳۱ رسماً افتتاح گردید. این شهر دارای کارخانه‌های نساجی و صنایع سبک و صنعت چاپ است، مقتل گاندی در قسمت جنوبی شهر زیارتگاه است. شهر دارای یک استادیوم ورزشی بزرگ، مجلس شورا و ایستگاه زیبای رادیو تلویزیون و پارلمان و چند مؤسسه پزشکی و کاخ با شکوهی است که مقرر رئیس جمهور هند است و آن سابقاً مقر نایب‌السلطنه هند بود.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> - دهلی در سال ۵۸۸ ه بوسیله سلطان شهاب‌الدین غوری فتح و از سال ۶۰۲ پایتخت قطب‌الدین شمس ایبک شد و بعد در زمان اوالتمش و دیگر ممالیک خلجیان و تغلقیان و سیدان و تیموریان عظمت یافته دو قسمت به آن افزوده شد. و تا اینکه انگلیسها از سال ۱۶۰۰ میلادی کمپانی دایر کرده بودند از اواسط قرن هیجدهم صاحب منصبان نظامی انگلیسی که در خدمت کمپانی هند شرقی بودند از ضعف حکومت استفاده کرده پایه حکومت انگلیس را در بیشتر سرزمین هندوستان برقرار کردند تا اینکه پس از شکست انقلاب مردم در سال ۱۸۵۸ صاحب اختیار مطلق شده از سال ۱۸۶۲ تا ۱۹۴۷ نایب السلطنه‌هایی از طرف امپراطوری انگلیس که به نام امپراطیس هند ملقب بود به دهلی اعزام نمودند. که جمعیاً ۱۹ نفر بودند. از جمله آنان لرد ریپون بود که از سال ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۴ در هندوستان حکومت کرده و به توسعه و تشکیل حکومتهای مستقل محلی توجه نموده دیگری لرد کرزون بود که از ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۵ فرمانروای آنجا بود، و دانشگاههای متعدد تأسیس و آثار باستانی هند را تعمیر و مرمت نموده و از سال ۱۹۰۵ لرد منتوی دوم نایب السلطنه شد. و در زمان او قانون تشکیل مجلس مقننه هند به تصویب پارلمان انگلیس رسید که به تدریج انتخاب محلی در ایالات هند به عمل آمد و در ۱۹۱۱ پادشاه انگلیس جرج پنجم و ملکه ماری از هندوستان دیدن کردند و با جاه و جلال بسیار در شهر تاریخی دهلی تاجگذاری بعمل آوردند و لذا شهر دهلی دیگر بار پایتخت هندوستان شد. بعد از مبارزات مردم و اعلام استقلال در سال ۱۹۴۷ مجدداً دهلی پایتخت حکومت جمهوری هندگردید.



دهلی قدیم یا شاه جهان آباد با باروی سنگی بلندی که شاه جهان ساخته احاطه شده است. از آثار شاه جهان در این شهر لعل قلعه یا قلعه سرخ است، کاخ سلطنتی با دو تالار زیبا برای بار عام و بار خاص، در آن از مرمر ساخته شده است، دیگر جامع مسجد شاه جهان آباد است که از ماسه و سنگ ساخته شده و دارای دو منار و ۳ گنبد (از مرمر) بوده و از بزرگترین و زیباترین مساجد عالم اسلام است. در جنوب لعل قلعه در ساحل جمنا، راجگهات واقع است که جسدگاندی در آنجا سوزانده شد، در شمال غربی شهر بیرون باروی قدیم دانشگاه دهلی قرار دارد، از کارهای دستی مشهور دهلی کهنه مليله دوزی‌های زینتی با طلا و نقره، منبت‌کاری (عاج چوب) شالبافی و توربافی است در دشت دهلی چندین شهر طلوع و افول کرده است که از آنها به نام شهرهای هفت گانه دهلی (دهلیهای هفت گانه) یاد می‌کنند. قدیمترین آبادی که در این ناحیه دایر شد شهر نیمه افسانه‌ای ایندر پت بوده و پس از آن لاکولت که قطب‌الدین ایبک پس از فتوحات مسلمانان مسجدی بزرگ در آن بنا نمود (۵۸۸ ه. ق) و منار معروف به قطب منار را کنار آن ساخت. نخستین دهلی اسلامی در کنار لاکوت بوجود آمد و بنام صاحب سابق آن به قلعه رای پیتهورا معروف گردید. پس از آن دهلیهای دیگر (سیری - تفلق آباد، جهان پناه آباد، فیروزآباد) ساخته شد و در دوره هجوم تیموریان دهلی چندی از مرکزیت افتاد، تا اینکه سرانجام شاه جهان بنای پایتخت جدید خود شاه جهان آباد را آغاز کرد که پس از بنای دهلی‌نو به غلط دهلی کهنه خوانده شد (حتی تا زمان امیر تیمور این نام به لاکوت و قلعه رایپیتهورا اطلاق می‌شد) از مشهورترین بناهای دشت دهلی مقبره همایون در جنوب شرقی مرکز دهلی و در غرب آن مجموعه مقابر و ابنیه معروف به نظام‌الدین است که مشتمل بر مقبره نظام‌الدین اولیاء و امیر خسرو دهلوی و برخی دیگر از بزرگان است در دهلی دهها مزار از عرفا و ادبا و شعرا و سلاطین موجود است که کتیبه‌های آن بزبان فارسی است.<sup>۱</sup>

**دیدار از مسجد جامع دهلی -** در حدود ساعت ۵ بعداز ظهر به دیدن مسجد جامع رفتیم، در مسیر حرکت اتومبیلها و تاکسیها و موتورهای کهنه و مدل‌های قدیمی که اکثر فرمان آنها سمت راست بود در حرکت بودند که خود حکایت از نفوذ تکنیک انگلستان در دوره استعمار آن سرزمین و پس از آن است، پس از چند دقیقه به مسجد رسیدیم؛ از چند پله سنگی بالا رفتیم و داخل مسجد شدیم. حیاط مسجد بسیار وسیع بود، در سمت شرقی شاخصی برای تعیین قبله تعبیه شده بود، و محرم ۱۲۸۱ قمری هجری روی آن حک شده بود و تمام ساعات روز را تعیین می‌نمود و نیز شاخص دیگری از سنگ نسبتاً بزرگی در این قسمت قرار داشت، که روی آن، خطوط ساعات روز را تعیین نموده بود و کلمه ایران روی آن نوشته شده بود، از همین قسمت شرقی مسجد لعل قلعه (ردفورت Redfort) از دور بخوبی دیده می‌شد که بسیار با اهمیت و دیدنی بود، و نیز در قسمت شرقی مسجد سنگی دیگری، نسبتاً بزرگ وجود داشت که اظهار شد شاه جهان این مسجد سنگی را برای همسرش درست کرده است، آنگاه قرآن‌هایی دیدیم که به خط کوفی روی پوست آهو نوشته شده بود. یکی را راهنما خط حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) و دیگری را خط حضرت امام حسن (ع) معرفی نمودند، آنگاه شیشه‌ای نشان داد که داخل آن یک تار موی از حضرت رسول اکرم (ص) بود که با تشریفات خاصی در داخل آن شیشه و در جلدی از مخمل قرار داشت، و نیز یک لنگه کفش مبارک آن حضرت که از پشم شتر درست شده بود، سپس از نقش منتسب به پای راست آن سید عالم (ص) که روی سنگی حک شده بود و اطراف آن را با برگهای زیبای گل سرخ زینت داده بودند دیدار کردیم، (البته صحت انتساب مورد تردید است) بعداً راهنما که نشان دهنده این آثار بود رو به قبله ایستاد و همگی ما هم رو به قبله نمودیم و او دعاهائی خواند و ما آمین

<sup>۱</sup> - مراجعه شود به کتاب نقش پارسی بر احجار هند از علی اصغر حکمت و مزارات دهلی از دکتر قاسمی بزبان اردو.

گفتیم، سپس دفتر یادبود را آوردند و بندگان حضرت آقا در آن شرحی با ذکر نام همراهان مرقوم فرمودند، این مسجد در سال ۱۰۶۰ ه. ق به دستور سلطان محمدشاه جهان که از اولاد بابر امپراطور گورکانی هند بوده بنا گردیده است.<sup>۱</sup>

مسجد دارای مناره‌های بلند از سنگ مرمر همراه با کتیبه‌هایی بر سنگ مرمر می‌باشد که با خط بسیار خوب فارسی نوشته شده، وسقف و ستونها همه از سنگهای یکپارچه بطول بیست فوت<sup>۲</sup> پوشیده شده است، در درون مسجد و در کف آن در حدود یکهزار قطعه سنگ مرمر یکپارچه بسیار عالی فرش شده بود و در محوطه و صحن مسجد سنگهای قرمز مفروش بود، منبری کوتاه که چهار پله داشت از سنگ مرمر برای ایراد خطبه امام جماعت کارگزارده بودند، و یک چهل چراغ قدیمی بسیار بزرگ در شبستان تابستانی مسجد که محراب در آن قرار داشت آویزان کرده بودند و در کنار حوض ماده تاریخی به این شرح نوشته بود:

رسول دیده اینجا ولی اهل الله  
بجاست گرشوداین سنگ هم زیارتگاه  
بنای سال به تحسین و آفرین هاتف  
بگفت احاطه جای نشست رسول الله!

بانی جای ادب داعی محمد تحسین محلی پادشاهی کوثر محمد رسول الله ۱۱۸۰.

بنندگان حضرت آقا پس از بازدید مسجد کنار حوض بزرگ مسجد جلوس فرمودند، همراهان نیز در خدمتشان کسب فیض می‌نمودند. در حدود ساعت ۶ بعد از ظهر اذان مغرب شنیده شد، حضرت آقا در ضلع شمال غربی شبستان در محراب آن اقامه نماز جماعت فرمودند و همراهان اقتدا نمودند، پس از انجام فریضه مغرب و عشاء

<sup>۱</sup> - تیموریان از سال (۹۳۲ تا ۱۲۷۳ ه. ق) در قسمت اعظم هند حکومت کردند. ظهیرالدین بابر که نسبت او در پشت پنجم به امیر تیموری می‌رسد (لازم بتوضیح است که امیر تیمور از اهل کش و بدو زبان فارسی و ترکی سخن میگفت) لاهور را در سال ۹۲۴ ه. ق گرفت و در سال ۹۳۲ ابراهیم لودی، آخرین پادشاه لوریان را در پانی‌پت شکست داد و لاهور و دهلی و آگره در تصرف وی آمد، و بدین ترتیب مؤسس سلسله‌ای گردید که به نامهای گورکانیه یا جغتانیه یا بابرینه یا تیموریه یا مغول کبیر نامیده شده است. بابر در سال ۹۳۷ (۵۳۰ میلادی) مرد و پسرش همایون بسطنت رسید. در سال ۹۴۷ بر اثر شورش شیرشاه و شکست از او همایون به دربار ایران پناهنده شد، و ۱۳ سال میهمان شاه طهماسب صفوی بود و سپس با لشکری که شاه به او داد به هند بازگشت. پس از بازگشت وی تا آخر دوران تیموریان رابطه خوبی بین ایران و هند برقرار بود. بابر خود شعر می‌گفت و شعرا و عرفا را دوست می‌داشت. پس از وی پسرش همایون که از سال ۹۳۷ تا ۹۶۷ و ۹۶۲ تا ۹۶۳ سلطنت کرد، نیز به زبان فارسی شعر گفته و دربار او چایگاه علما و شعرا و ادبای فارسی‌گوی ایرانی و هندی بود، پس همایون اکبرشاه (از ۹۶۳ تا ۱۰۱۴) به سلطنت رسید که بزرگترین شاه تیموری است. و در دربار او بقول ابوالفضل در آئین اکبری ۷۵ بنا و بقول خواجه نظام‌الدین در طبقات اکبری ۸۱ بنا و بقول ملا برابونی در منتخب التواریخ ۱۰۶ تن از شاعران در دربار اکبری بودند از جمله باب‌الشعرا ملک‌الشعرا فیضی، غزالی. عرفی شیرازی، نظیری نیشابوری، بابا طالب اصفهانی، خواجه حسین مروی، ثنای مشهدی و بسیاری دیگر بودند، پس از اکبرشاه پسرش جهانگیر (از ۱۰۱۴ تا ۱۰۳۷) به سلطنت رسید، وی نیز به زبان فارسی شعر می‌گفت و شعرایی چون طالب آملی، ملا محمد صوفی مازندرانی، نظیری نیشابوری، حیاتی گیلانی، شکیبی صفاهانی در دربار او بودند، و اعتمادالدوله و میرزا غیاث‌الدین بیگ تهرانی پدر جهان ملکه جهانگیر و میرزا قاضی خان، مهابت خان و عبدالکریم خان خانان سرپرستی شعرا را برعهده داشتند. بعد از جهانگیرشاه جهان (از ۱۰۳۷ تا ۱۰۶۸) سلطنت کرد و ابوطالب کلیم کاشانی، صائب تبریزی، قدسی مشهدی، محسن فانی، غنی کشمیری، حاذق گیلانی، از شعرای معروف زمان او بودند، و ظفرخان احسن و پسرش میرزا محمدطاهر آشنا و خان خانان آصف خان پسر اعتمادالدوله در تشویق شاعران سعی بسیار می‌کردند، و بعد از او پسرش اورنگ زیب در سال ۱۰۶۹ به سلطنت رسید تا ۱۱۸ که وفات کرد او به شعرا و عرفا توجهی نداشت ولی با وجود این بسیاری از شعرا در زمان وی می‌زیستند، و پس از او بهادر شاه ظفر آخرین پادشاه مغول است که هم شاعر و هم ادب پرور بوده است و غالب دهلوی از شعرای معروف دربار اوست.

<sup>۲</sup> - فوت واحد انگلیسی است که ۱۲ اینچ و تقریباً ۳۰/۵ سانتی متر می‌باشد و ۳ فوت یک یارد است.

در محراب همان شبستان مجلس درویشی شب جمعه تشکیل شد، و پس از خواندن فاتحه افتتاحیه<sup>۱</sup> و مناجاتی از کتاب مثنوی و چندغزل از کتاب شمس تبریزی و قرائت فاتحه الاولیاء از مسجد خارج شدیم؛ ولی آنچه حائز اهمیت و شاید مایه تأسف است این بود که اطراف صحن و پله‌های مسجدگروهی مرد و زن و بچه با لباسهای کهنه و ژنده از عابرین و مسافرین گدائی می‌نمودند، البته با جمعیت بسیار زیاد و کمبود مواد غذایی و اختلاف طبقاتی و فقر اقتصادی و تسلط اجانب و غارت ثروت فراوان این ملت در طول تاریخ و اعتقادات خرافی جز این هم انتظار نمی‌رفت، بهر صورت با تاکسی و دو دستگاه موتور سه چرخه (ریشکا) به ترتیب مراجعت نمودیم، اتومبیل‌های مدل کهنه که ساخت خود کشور هند می‌باشد در حرکت بودند، خلاصه پس از گردش به محل اقامت برگشتیم در حالیکه باری از غم و رنج و محرومیت‌های مردم را بدل می‌کشیدیم، در آن شب حضرت آقا و حقیر در یک اطاق بودیم، و حاج آقای راستین و حاج آقای سلطانیور در اطاق دیگر و حاج آقای جواهریان و آقای دکتر منوچهری در اطاق دیگر در طبقه دوم و حاج آقای کاشانی در طبقه چهارم استراحت کردند.

### جمعه ۲۲ بهمن. ۱۳۵۰ = ۲۵ ذیحجه ۱۳۹۱ = ۱۱ فوریه ۱۹۷۲ م:

سحرگاه وقتیکه چشم باز کردم حضرت آقا را در حال نماز دیدم، برای نماز صبح فقرا به اطاق حضرت ایشان شرفیاب شده و نماز صبح را به ایشان اقتدا نمودند پس از اداء فریضه و تعقیبات حلقه‌وار نشستند، و حضرت آقا کما فی السابق با صدای نسبتاً بلند قرآن تلاوت نمودند و من که به شوق آمده بودم در دل این شعر را زمزمه می‌کردم:

چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن      به رخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن  
حدود ساعت ۷/۳۰ دقیقه بوقت دهلی حاج آقای کاشانی که بیشتر زحمات آنجا را قبول کرده بودند اطلاع دادند که صبحانه در سالن حاضر است، پس از صرف صبحانه مدتی در سالن نشستند در حدود ساعت ۹/۳۰ با تاکسی به قصد دیدن قُطْب منار حرکت کردیم، از خیابانهای روتن رود (Roten Roud) عبور نموده از زرکان رود که در دو طرف آن باغات و منازل بسیار زیبا و مدرن وجود داشت گذشتیم و مرکز صنایع دستی هند را نیز مشاهده و پس از طی ۱۷ کیلومتر مسافت از هتل محل سکونت به قُطْب منار رسیدیم

### قُطْب منار

قُطْب منار = این منار ۲۳۴ پا ( ۷۲/۵ متر) ارتفاع دارد و برای صعود به آن باید ۳۷۹ پله طی شود، تمام آن باید از سنگ قرمز مزاک ساخته شده در قسمت فوقانی کتیبه‌هایی از آیات قرآنی بخط بسیار خوب نقش گردیده و چنین بنظر می‌آید که به تازگی از زیر دست معمار خارج شده باشد، محل این بنا گویا در اصل منار مسجدی به نام مسجد قبة الاسلام بوده که آثار آن پس از هزار سال هنوز باقی است، و مورد نظر سیاحان جهان است، بانی آن قطب‌الدین ایبک یکی از غلامان مخصوص سلطان شهاب‌الدین غوری بوده و سلطان شهاب‌الدین معاصر سلطان علاء‌الدین محمد خوارزم شاه است، شهاب‌الدین غوری شهر لاهور را به سال (۵۸۲ ه.ق) دهلی بطور قطع پس از شکست پرتھویراج به تصرف مسلمانان درآمد، پس از کشته شدن شهاب‌الدین غوری

<sup>۱</sup> - فاتحه افتتاحیه چنین است: از جهت شادی روح پر فتوح حضرت قطب العارفین و کھف الواصلین و صالح المؤمنین حضرت آقاي صالح عیاشه قدس الله سره العزیز الفاتحه مع الصلوة

پسرخوانده و غلام اوقطب‌الدین ایبک در سال ۶۰۲ ه.ق) در لاهور به تخت سلطنت آن نواحی نشست. «و خطه لاهور که مستقر سریر سلاطین و مطلع خورشید ارباب یقین و منشاء اصحاب فضل و تقوی و مأمّن زهاد و عبّاد و مسکن اقطاب و اوتادگشته است دارالملک دولت شد» و اولین سلسله سلاطین مسلمان شبه قاره پاکستان و هند را به نام ممالیک تأسیس نمود و آنان ۸۴ سال در شمال شبه قاره سلطنت کردند، در دربار قطب‌الدین ایبک شاعران بنام مانند بهاء‌الدین اوشی، جمال‌الدین محمد بن نصیر و قاضی حمیدالدین علی بن عمرالمحمودی بوده‌اند. مقارن همین زمان خواجه معین‌الدین چشتی (متوفی ۶۳۳ ه.ق) در اجمیر بساط ارشاد و هدایت را گسترده بود، هرچند که در زمان سلطنت قطب‌الدین ایبک پایتخت از لاهور به دهلی منتقل شده بود وی برای حفظ و حراست استان‌های شمالی از مهاجمین خارجی بیشتر در لاهور بسر می‌برد، و در سال (۶۰۷ ه.ق) در همین شهر تاریخی در بازی چوگان از اسب افتاده بدرود حیات گفت. پس از او ناصرالدین قباچه (۶۰۷ - ۶۲۵ ه.ق) سند، و التتمش دهلی را به تصرف درآوردند و لاهور گاهی در تصرف ناصرالدین قباچه و گاه در تملک تاج‌الدین یلدوز و زمانی در قبضه التتمش بود. التتمش که اصلاً و نسلماً ترک بود، به خانواده مقتدری تعلق داشت که نابرداری‌هایش او را مانند یوسف به تاجری فروختند، و اندکی بعد دست قضا او را به شهر بغداد آورد که در آن زمان مرکز علما و فضلا و متصوفین مانند خواجه قطب‌الدین بختیارکاکي، خواجه معین‌الدین شیخ اوحالدین کرمانی و شیخ شهاب‌الدین سهروردی بود. و التتمش نسبت به صوفیان و فقیران و درویشان بسیار داشت و طبق آنچه در تاریخ فرشته آمده: خدای متعال او را به پاداش ارادت‌ی که به مردان حق داشت به سلطنت رسانید، می‌گویند خواجه معین‌الدین چشتی از اجمیر به دهلی آمد و با سلطان التتمش ملاقات کرد، التتمش مرید خواجه قطب‌الدین بختیارکاکي جانشین معین‌الدین چشتی بود. خلاصه شهاب‌الدین غوری که دهلی را به سال ۵۸۸ بتصرف آورد ضمن ۱۱ سال جنگ و لشکرکشی علاوه بر دهلی تمام قسمت شمالی و وسطی هند را متصرف شد و قطب‌الدین ایبک را به حکمرانی هند منصوب نمود و چون محمد سام غوری (سلطان شهاب‌الدین) بسال ۶۰۲ وفات یافت قطب‌الدین به سلطنت رسید. و دهلی را مقر سلطنت خود قرار داد، و اوگویا اولین پادشاه مسلمانی باشد که در هند تشکیل سلطنت داد، و حدود چهار سال در آنجا سلطنت کرد (غیر از حکومت بر دهلی از طرف شهاب‌الدین غوری) و سلسله سلاطین مسلمان ممالیک را تأسیس نمود که ۸۴ سال در شمال هندوستان سلطنت کردند، وی در دهلی بسال ۶۰۷ وفات یافته و مدفون گردید و یکی از یادگارهای او مسجد قبةالاسلام دهلی است که پس از وی داماداش التتمش و سپس علاءالدین خلجی آنرا توسعه دادند و منار قطب در آن مسجد قرار دارد.<sup>۱</sup>

۱- ممالیک یا غلامان که از سال ۶۰۲ تا ۶۸۹ در دهلی و شمال هند سلطنت کردند شامل افراد زیر بودند

- ۱- قطب‌الدین ایبک (۶۰۲ - ۶۰۷) که مدت ۴ سال و اندی سلطنت کرد
- ۲ آرام بخش (آرام شاه) پسر خوانده ایبک (۶۰۷ - ۶۰۸) به مدت یکسال سلطنت کرد
- ۳ سلطان شمس‌الدین داماد و زرخیده ایبک (۶۰۸ - ۶۳۶) ۲۸ سال سلطنت کرد
- ۴ سلطان رکن‌الدین فیروز پسر التتمش (۶۳۶ - ۶۳۷) مدت یک سال و ۶ ماه سلطنت کرد
- ۵ رضیته دختر التتمش (۶۳۷ - ۶۴۱) مدت سه سال و ۶ ماه و ۶ شش روز سلطنت کرد
- ۶ سلطان معزالدین بهرام شاه پسر التتمش (۶۴۱ - ۶۴۳) به مدت دو سال و یک ماه سلطنت کرد
- ۷ سلطان علاءالدین (۶۴۳ - ۶۴۷) به مدت چهار سال و یک ماه و یک روز سلطنت کرد
- ۸ سلطان ناصرالدین پسر التتمش (۶۴۷ - ۶۶۶) به مدت ۱۹ سال و سه ماه و ۷ روز سلطنت کرد
- ۹ سلطان غیاث‌الدین یلبن (۶۶۶ - ۷۸۷) به مدت ۲۰ سال و ۹ ماه سلطنت کرد



---

۱۰ سلطان معزالدین کی قیاد ناصرالدین بفرخان بن غیاث‌الدین یلین (۶۸۶ - ۶۸۹) به مدت ۳ سال و سه ماه سلطنت کرد و او را از دست جلال‌الدین فیروز خلجی شکست خورد و حکومت ممالیک (غلامان) بعد از ۸۴ سال منقرض شد و سلسله خلجیان روی کار آمد (مطالب فوق از کتاب سیرالمتأخرین و تاریخ بناکتی و دیگر مآخذ اخذ شده)

ما از دروازه بیشتر استوارج که با آهن درست شده وارد شدیم و پس از طی یکصد و هفتاد و چهار پله به طبقه اول منار رسیدیم، روی ستونهای سنگی جانورانی شبیه سنجاب در جست و خیز بودند. مشهور است که تمام وسائل ساختمانی آنجا را از معبد های هندوئی گرفته و آنرا بنا کرده اند، از بالای منار منظره شهر و اطراف دهلی با آن هوای آفتابی بسیار جالب توجه و تماشائی بود، اشخاصی که در شهر آمد و شد می کردند مانند بچه های چهار پنج ساله بنظر می آمدند. در حدود ساعت یازده صبح تماشای قُطب منار به پایان رسید. در مراجعت از دانشکده پزشکی که در کنار خیابان کمر بندی قرار داشت و روبروی آن معروفترین بیمارستان دهلی بود و نیز از دروازه دهلی که گویا قسمتی از خاکستر جسد مهاتا گاندی (تصویر) در زیر آن مدفون است دیدن کردیم<sup>۱</sup> (تقریباً نظیر قبر سرباز گمنام فرانسه ولی در این جا سرباز با نام) (تصویر).

در تمام مسیر خیابان درختان سرسبز و گل های بهاری دیده می شد. از دروازه دهلی نو تا منار قطب حدود یازده کیلومتر و نیم فاصله داشت، ساعت ۱۱ و نیم بوقت دهلی هوا مانند هوای بهاری شهرهای شمال ایران نیم ابری بود و کمی باد هم می وزید، حضرت آقا در کنار فلکه در هوای نیم آفتابی جلوس فرمودند، و همراهان در خدمتشان توقف کردند و بنا به استدعای یکی از همراهان مقداری آب میوه آناناس و آب پرتقال و غیره میل نموده و به گردش دور فلکه اول و دوم پرداختند، دو طرف خیابان محل پارک ماشین ها و بعد از آن پیاده رو و مغازه ها قرار داشت که انواع کاهای دستی را در آنها به معرض فروش قرار داده بودند، در اینجا هم بسیاری از مردم بی بضاعت گدایی میکردند که مایه تأسف هر بیننده میشد. گدائی با طفل خردسالی همراهان را تعقیب می نمود که هرچه پول خرد به او دادند آنها را رها نکرد تا بالاخره اسکناس گرفت، خانمی هم برای دریافت اعانه مدارس پرچم های سه رنگی در دست داشت و بسینه عابری نصب می نمود و هرکس به قدر توانایی بدو وجهی می پرداخت که یکی از آن پرچم ها هم بسینه نگارنده نصب گردید.

## مقبره همایون

مقبره همایون پادشاه گورکانی هند که بین سالهای ۹۳۷ تا ۹۶۳ سلطنت کرده<sup>۲</sup> در سمت شرقی دهلی روی تپه مرتفعی قرار دارد، این عمارت دارای یک گنبد بزرگ در وسط و چهار منار یا گلدسته در چهار طرف آن وصل

---

<sup>۱</sup> این دروازه بنام ایندیرا گیت معروف است و همیشه مشعلی در آنجا روشن است و نام شهدای استقلال هند بر روی سنگهایی که در بدنه دروازه بکار رفته حک گردیده و اطاف آن فضای سبز و پارک و ورزشگاه قرار گرفته و در نزدیکی آن پارلمان و کاخ ریاست جمهوری بفاصله یک کیلومتری دیده می شود.

<sup>۲</sup> در پاورقی صفحه پیش از پادشاهان ممالیک داد شد در اینجا لازم آمد سلاطین مسلمان هند را که بعد از ممالیک بودند یادآور شوم:

پس از ممالیک خلیجان از سال ۶۹۰ تا ۷۲۰ سلطنت کردند سلاطین آن سلسله عبارت بودند: از

۱ جلال الدین فروز خلیجی (۶۹۰ - ۶۹۷) که هفت سال سلطنت کرد.

۲ سلطان علاء الدین خلیجی (۶۹۷ - ۷۲۰) که ۲۳ سال و سه ماه سلطنت کرد.

۳ سلطان شهاب الدین بن علاء الدین خلیجی که کودک بود و در سال ۷۲۰ بسطنت رسید و بعد از ۳ ماه دستگیر و محبوس شد.

۴ سلطان قطب الدین مبارک شاه برادر بزرگ شهاب الدین که اسماً از سال ۷۲۰ تا ۷۲۳ سلطنت کرد.

بعد از خلیجان تغلقیان از سال ۷۲۰ تا ۸۱۷ بسطنت رسیدند. شاهان آن سلسله عبارت بودند از:

۱ غیاث الدین غازی (تغلق شاه) از سال ۷۲۱ تا ۷۲۵ سلطنت کرد.

۲ سلطان محمد شاه معروف به فخر الدین جونا که از سال ۷۲۹ تا ۷۵۵ بمدت ۲۶ سال سلطنت کرد.

۳ سلطان فیروز تغلق از سال ۷۵۵ تا ۷۹۳ بمدت ۳۸ سال پادشاهی کرد.

به گنبد بزرگ در وسط و چهار منار یا گلدسته در چهار طرف آن وصل به گنبد است و تمام آنرا از سنگ و مرمر اعلیٰ ساخته‌اند. و هنرهای ظریفی از حیث: حجاری، منبت‌کاری، کتیبه‌نویسی و غیره در آن بکار رفته است که چشم هر بیننده را خیره و او را مات و مبهوت میسازد. آیات قرآنی که در سردر و جاهای دیگر نوشته شده صنعتی

- 
- ۴ غیاث‌الدین تغلق در سال ۷۹۳ بسطنت رسید و پنج ماه و سه روز حکومت کرد.
  - ۵ ابوبکر تغلق از ۷۹۳ تا ۷۹۵ حکومت کرد.
  - ۶ محمد شاه بن فیروز شاه از ۷۹۵ تا ۷۹۹ به مدت شش سال و ۷ ماه سلطنت کرد.
  - ۷ سلطان علاءالدین سکندر معروف بهمایون خال از ۷۹۹ تا ۸۰۰ سلطنت کرد.
  - ۸ سلطان ناصرالدین محمود شاه از ۸۰۱ تا ۸۱۷ سلطنت کرد.
  - پس از آن تغلقیان بدست سیدان از بین رفتند. سلسله سیدان بدین ترتیب بود:
    - ۱ خضر خان از ۸۱۷ تا ۸۲۷.
    - ۲ سلطان مبارک بن خضرخان از ۸۲۸ تا ۸۴۲.
    - ۳ محمدشاه بن مبارک از ۸۴۲ تا ۸۲۵.
    - ۴ علاءالدین از ۸۵۲ - ۸۶۰ اسماً سلطنت کرد.
  - از اوایل سلطان علاءالدین در واقع حکومت لودیان بسرکار آمد پادشاهان لودی عبارت بودند از:
    - ۱ سلطان بهلول لودی از ۸۵۲ به قدرت رسید. ولی رسماً از سال ۸۶۰ بسطنت رسید تا ۸۹۸.
    - ۲ اسکندر لودی (متخلص به گل رخ که شاعر بود) از ۷۹۸ تا ۹۲۶.
    - ۳ ابراهیم لودی از ۹۲۶ تا ۹۳۲ که در این سال از بابر تیموری شکست یافت. و نوبت به سلسله تیموریان هند رسید. تیموریان (مغولان) هند از سال ۹۳۲ تا ۱۲۷۳ سلطنت کردند پادشاهان این سلسله عبارت بودند از:
      - ۱ بابر از ۹۳۲ تا ۹۳۷.
      - ۲ همایون از ۹۳۷ تا ۹۴۷ و از ۹۶۲ تا ۹۶۳.
      - ۳ جلال‌الدین اکبر از ۹۶۳ تا ۱۰۱۴.
      - ۴ جهانگیر از ۱۰۱۴ تا ۱۰۳۷.
      - ۵ شاه جهان از ۱۰۳۷ تا ۱۰۶۸.
      - ۶ اورنگ زیب عالمگیر از ۱۰۶۸ تا ۱۱۱۸.بعد از اورنگ زیب دوران انحطاط آنان فرا رسید و افراد زیر اسماً سلطنت کردند:
      - ۷ محمداعظم شاه از ۱۱۱۸ تا ۱۱۱۹.
      - ۸ بهادرشاه ۱۱۱۹ تا ۱۱۲۳.
      - ۹ معزالدین ۱۱۲۳ - ۱۱۲۳ (هفت ماه).
      - ۱۰ محمد فرخ سیر ۱۱۲۳ تا ۱۱۳۱.
      - ۱۱ شمس‌الدین ابوالبرکات ۱۱۳۱ - ۱۱۳۱ (چندماه).
      - ۱۲ رفیع‌الدوله ۱۱۳۱ - ۱۱۳۱ (چند ماه).
    - ۱۳ ناصرالدین محمد شاه ۱۱۳۱ تا ۱۱۶۱ که نادر در سال ۱۱۵۳ هند را فتح کرد و تاج را دوباره بر محمدشاه بخشید.
    - ۱۴ احمدشاه ۱۱۶۱ تا ۱۱۷۶.
    - ۱۵ عالمگیر ثانی ۱۱۷۶ تا ۱۲۱۹ که در عهد او احمدخان ابدالی هند را غارت کرد.
    - ۱۶ اکبر ثانی ۱۲۱۹ تا ۱۲۵۰ که اسماً پادشاه بود
    - ۱۷ بهادر شاه ظفر ۱۲۵۰ تا ۱۲۷۳ که مردم دور او جمع شده علیه انگلیسیها بپاخواستند ولی انگلیسیها قیام مردم را سرکوب و ۲ فرزند و نوادگان بهادرشاه ظفر را کشتند و او را هم به برمه تبعید کردند و از آن تاریخ یعنی ۱۲۷۳ مطابق با ۱۸۵۷ دوران تسلط انگلیسیها فرا رسید که میلیونها نفوس هندبا وحشیانه‌ترین و فجیع‌ترین وضع بدست انگلیسیهای بظاهرمتمدن قتل‌عام شدند و دوران بدترین بدبختی و فقر و مسکنت و تاراج سرمایه‌های مادی و معنوی فرا رسید تا اینکه بسال ۱۳۶۶ هجری قمری مطابق با ۱۹۴۷ میلادی استقلال یافتند

است که زیبایی ما فوق تصور است، کتیبه و سنگ نوشته‌ها همه از سنگ مرمر سیاه تراشیده‌اند و در مرمر سفید بکار رفته است، بطوریکه از بالا تا پائین ترتیب آن به قسمی است که در همه جا حروف به یک اندازه دیده میشود، در صورتیکه حروف و کلمات بالا بزرگتر و هرچه پائین‌تر می‌آید بتناسب کوچکتر نوشته شده است، این عمارت یکی از عجایب عالم است. و از اقصی بلاد عالم سیاحان برای دیدن آن به هند می‌آیند، پیش از آنکه داخل مقبره شویم دو پسر بچه ۱۲ الی ۱۴ ساله یکی با عمامه سبز و دیگری زرد در گوشه‌ای جلو مقبره نشسته بودند. با دست ما را به سوی خود دعوت کردند. نزدیک شدیم مشاهده شد هر یک کیسه‌ای بزرگ از مارهای مختلف داشتند که مانند بره شیری آنها را بغل می‌گرفتند و با ساز دهنی که در دست داشتند می‌نواختند و آنها با آهنگ ساز خود را در حرکت می‌دادند که عکس‌هایی گرفته شد، پس از آن داخل مقبره‌ای شدیم که بسیار وسیع بود. علامت و سنگ قبر در بالا و اصل آن در زیر زمینی که دو طبقه پائین‌تر است قرار داشت، از طبقه اول تا کف طبقه دوم پنج پله و از طبقه دوم تا محل قبر ۲۵ پله سنگی داشت، از اسناد و مدارکی که از قدیم بدست آمده این مطلب ثابت شده است که مهندسان و معماران و هنرمندانی که در ساختن این بنای عجیب شرکت داشته‌اند، اکثر ایرانی و از اهالی شیراز بوده‌اند، شگفتی‌های بنا و عظمت بسیار آن مرا به پندگرفتن از مسائل تاریخی و بیاد این آیه شریفه انداخت «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعَيُْونِ، وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ، وَنَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَآكِهِينَ، كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ، فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ» «آیات ۲۵ تا ۲۹ سوره الدخان»

ترجمه: چه بسا باغها و چشمه ساران را ترک کردند و چه بسا کشتزارها و جایگاه‌های با ارزشی را که رها ساختند و چه نعمتی که از آن برخوردار بودند که واگذاشتند و همچنین آنها را به قوم دیگر به ارث دادیم و نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین و مهلتی بدانان داده نشد.

و آنگاه قصیده معروف افضل‌الدین بدیل خاقانی بنام ایران مدائن بخاطرم رسید تا آنجا که می‌گوید:

پرویز به هر خوانی زرین تره آوردی      زرین تره کو برخوان رو کم ترکو برخوان

و نیز شعر حافظ را که:

جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد      زنهار دل میند بر اسباب دنیوی

بخاطر آوردم!

واقعاً قرآن کریم چه زیبا و محققانه فلسفه تاریخ را در موضوعات تاریخی آورده چون قوم عاد و ثمود و لوط و فرعونیان و بصورت قضایای علمی و فلسفی و تاریخی همراه با اسرار عرفانی ارائه فرموده است، و چه عالمانه و عارفانه اندیشمندان ما را در اشعار خویش مضمون آن را بیان داشته‌اند، در حالیکه در سیر تاریخ پرواز می‌کردم و می‌دیدم که «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» «سوره فاطر آیه ۴۳» (هرگز در سنت خداوندی تبدیلی نیابی و هیچگاه در سنت خداوندی دگرگونی نخواهی یافت) ناگاه صدائی مرا بخود آورد که: نماز جماعت برپاست، پس به سرعت به سمت غربی مقبره که جماعت به امامت حضرت پیر بزرگوار برپا شده بود رهسپار شده به جمع مشتاقان وصال و لقاء حضرت احدیت پیوستم و نماز عصر اقامه شده در این حال یک نفر هندی مسلمان که شالی به گردن داشت با کمال اخلاص آنرا زیر پای ما فرش نمود اصولاً مسلمانان هند به ایرانیان فوق‌العاده احترام می‌گذارند، پس از نماز با همان اتومبیل‌ها عازم زیارت مقبره‌ی خواجه نظام‌الدین اولیاء شدیم.



## شرح حال خواجه نظام‌الدین اولیاء

بنابه صاحب طرائق و بستان‌السیاحه: «خواجه به سلطان اولیاء موسوم به قطب سلسله چشیتیه است و اما سلسله ای که از وی جاری است به این نحو است از جانب امام باطن و ظاهر حضرت امام محمدباقر (ع) فیض رسیده به ابراهیم ادهم و از وی به شیخ حذیفه مرعشی و از وی به خواجه احمد ابدال چشتی و سلسله چشیتیه به وی انتساب دارد، و چشت بروزن خشت قریه‌ای است از قرای هرات و در نفخات مذکور است که شیخ الشیوخ ابواسحق شامی بسیار بزرگ بوده است و قبر وی در عکه است از بلاد شام، او از اصحاب شیخ علوی دینوری و وی از اصحاب شیخ هیبره بصری و وی از اصحاب حذیفه مرعشی و وی از اصحاب ابراهیم ادهم قدس الله اسرارهم، و این شیخ ابواسحق شامی به قریه چشت رسیده و خدمت خواجه ابواحمد ابدال رسیده که مقدم مشایخ چشت است و صحبت وی را یافته است و از وی تربیت یافته است. بعد از وی خواجه ابومحمد احمدابدال چشتی و از وی به خواجه ابویوسف بن محمدبن سمعان چشتی و از وی به فرزندش شیخ قطب الدین مؤدود چشتی و از وی به خواجه احمدبن مؤدود ابن یوسف چشتی فرزند خود به خواجه شریف زندی و از وی به خواجه عثمان هارونی و از وی به خواجه معین‌الدین حسن سنجری و از وی به خواجه قطب‌الدین بختیارکاکلی و از وی به شیخ فریدالدین شکرگنج دهلوی و از وی به شاه نظام‌الدین اولیاء دهلوی و از وی به شیخ حسن نجم‌الدین بن حسن بن علاء دهلوی و امیر خسرو دهلوی رسیده است و چنانکه مذکور شد از شیخ محمدنوربخش که فرموده است، سلسله ارادت ادهمیه تا زمان ما باقی است، و مشهور بر آن رفته‌اند که از شفیق بلخی به ابراهیم رسیده و در جای خود بیاید و شرح حال خواجه نظام‌الدین اولیا که در عهد سلاطین مغول می زیسته و مدت ۷۰۰ سال از وفات وی میگذرد، شیخ نظام‌الدین محمدبن احمدبن علی رحمت الله علیه وی را شاه نظام اولیا نیز می‌گویند، و در نفخات به این نحو نوشته است، شیخ نظام‌الدین خالد وی دهلوی معروف به شیخ نظام‌الدین اولیا از مشاهیر هند است، بعد از تحصیل علوم دینی و تکمیل آن شبی در جامع دهلی بسر می‌برد چون وقت سحر مؤذن به مناره برآمده این آیه را برخواند. أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ «سوره حدید آیه ۱۶» چون این آیه بشنید حال وی متغیر شد و از هر جایی انوار بر وی ظاهر شدن گرفت چون بامداد شد و راحله روی به دریافت ملازمت و خدمت شیخ فریدالدین شکرگنج نهاد و آنجا مریدگشت و به مرتبه کمال رسید، شیخ وی را اجازت تکمیل دیگران داده به دهلی مراجعت کرد و آنجا به تعلیم طلبه علم و تربیت طبقه اهل ارادت اشتغال نمود و شیخ نجم‌الدین حسن دهلوی و شیخ نصیرالدین محمد مشهور به چراغ دهلوی و امیر خسرو دهلوی مریدان وی‌اند، و شیخ فریدالدین خرقه از خواجه قطب‌الدین بختیارکاکلی دارد و وی از خواجه معین‌الدین حسن سنجری و وی از خواجه عثمان هارونی و وی از حاجی شریف زندی و وی از شیخ‌الاسلام قطب‌الدین مؤدود چشتی رحمهم‌الله، و یکی از مریدان خاص او امیر خسرو دهلوی است. اصل خواجه خسرو ترک است و گویند از شهرکش است و از هزاره لاجین بوده و در عهد سلطان محمد تغلق شاه در لاجین بوده که گریخته به هند افتاده‌اند و پدر امیر خسرو، امیر محمد و مهتر و بهتر و امیر هزاره لاجین بوده و در عهد سلطان محمد تغلق شاه در لاجین بوده که در حدود قرشی می‌زیسته‌اند که در روزگار چنگیزخان آن مردم از ماوراءالنهر گریخته به هند افتاده‌اند و پدر امیر خسرو، امیر محمد و مهتر و بهتر و امیر هزاره لاجین بوده و در عهد سلطان محمد تغلق شاه محمود لاجین در هند امیر شده و سلطان محمد تغلق شاه که والی دهلی بود به محمود انواع عنایت و التفات داشته و از او درجه عالی یافته و در غزای کفار شهید شد و خواجه خسرو قائم مقام پدرگشته و به اسم امارت موسوم بود او در ملازمت و اشتغال سنت آبا را تازه میداشت و در مدح سلطان محمد تغلق

قصاید غرّا دارد، و چون نسیم عالم تحقیق به ریاض او وزید عالم و مافیها را در نظر همّت خود خسی دید. بارها از ملازمت استعفا خواست، سلطان محمد ابا نمود، آخرالامر بکلی از ملازمت مخلوق دوری کرد بخدمت فقرا مشغول گشت و دست ارادت بدامن تربیت الشیخ العارف سالک محقق قدرة الواصلین نظام الحق والدین قدس سره زد، و او سالها به سلوک مشغول بود، و مدح امرا و ملوک را از دیوان محو ساخت و خاطر منور داشت و درکشف حقایق مقامات عالی یافت. شیخ الشیوخ نظام الاولیا بارها میگفت که روز حشر امیدوارم که به سوز سینه این ترک بخشند، و خواجه خسرو مال و اسباب بسیار در قدم شیخ ایثارکرد و این دو بیت را در تعظیم شیخ گوید:

جوار خانقاه او به تقدیم      حطیم کعبه را ماند زتعظیم  
ملک کرده بسقفش آشیانه      چواندرسقفها گنجشک خانه

در جواهر الاسرار شیخ العارف آذری علیهالرحمه آورده است که در نهایت پیری شیخ مصلحالدین سعدی شیرازی علیهالرحمه با امیر خسرو صحبت داشته و بدیدن او از شیراز به هند رفته و خواجه خسرو در حق شیخ سعدی اعتقادی وارد و در این بیت اعتقاد خود را بیان میدارد:

خسرو سرمست اندر ساغر معنی بریخت      شیره از خمخانه هستی که در شیراز بود<sup>۱</sup>

امیر خسرو از اعظم سخنوران فارسی بوده است و مقبره خواجه در دهلی است که همه ساله از تمام شهرهای هند میلیونها نفر از معتقدین، او زیارت آن آستانه می‌آیند و ابتدا امیر خسرو را زیارت کرده سپس نظامالدین را زیارت می‌کنند. خلاصه هنگام ورود به آنجا شخصی به نام خواجه پیر ضامن نظامی از حضرت آقا استقبال نمود و ما را به مزار خواجه نظامالدین اولیاء راهنمایی کرد، روی قبر پر از گل‌های رنگارنگ بود، پس از قرائت فاتحه مشاهده گردید که سقف مقبره از مخمل سرخ پوشیده شده. راهنما مقداری از برگ گل سرخ رنگ تقدیم نمود، سپس به قبر دیگری بنام ابوبکر دلالت نمود روی این قبر هم دسته گل‌های بسیار بود و خواجه پیر ضامن نظامی از گل‌های سرخ خوش رنگ به حضرت آقا و همراهان تقدیم کرد. جماعتی در صحن مقبره هارمونیون می‌نواختند و ذکری می‌خواندند و عود هم بر آتش نهاده بودند، ما را نزدیک آنان بردند، آنها با حالتی مخصوص که خلوص نیت آنها را ظاهر می‌ساخت به زبان فارسی و اردو بدین مضمون می‌خواندند و می‌نواختند (قوالی می‌کردند) «شاه سرانها آفت دل رقیبان گوش بر آواز او بر نازنین شکل او» و با دست مقبره را نشان میدادند و دست می‌زدند «خدا خود میداند مجلس او لامکان بود» «محمد مصطفی شفیع امت»، در این موقع به اشاره خواجه که خود را از نوازندگان صاحب مقبره میدانند آهنگ را عوض کردند و خواندند:

جان زتن بردی و تو جانی هنوز      دردها داری و درمانی هنوز  
قیمت خود هر دو عالم گفته‌ای      نرخ بالا کن که ارزانی هنوز  
پیری و شاهد پرستی ناخوش است      خسروا تا کی پریشانی هنوز

(مثل اینکه این طایفه ذکر جلی دارند) و به خواندن این اشعار ادامه دادند.

ای دل بگير دامن سلطان اولیا      یاد حسین بن علی جان اولیا  
ساغر دگر به جام شهادت از او رسید      شوقی دگر زمستی عرفان اولیا  
چون صاحب مقام نبی و علی است او      هم فخر انبیا و هم جان اولیا  
دارد نیاز حشر خود امید یا حسین      با اولیاء حشر شود جان اولیا

<sup>۱</sup> مطالب مأخوذ از طرائق الحقایق است.



علی مرتضی مشکل گشا و شیرزدانی  
ولی حق و وصی مصطفی دریای فیاضی  
امیر کشور فخر شه اقلیم عرفانی  
پیمبر بر سر منبر نشست و خواند مولایش  
انیس محفل انس و جلیس مجلس قدسی  
«نیاز» اندر قیامت بی سرو سامان نخواهی شد

شه صاحب جلال و در تراب و فخر انسانی  
امام دو جهان و قبله دینی و ایمانی  
خدا گوی و خدا بین و خدا جوو خدا شانی  
که تا مولای اش را باشد اندر خلق برهانی  
سرور جان خاصان و نشان روح پاکانی  
که از حب تولای علی دارای تو سامانی

\*\*\*\*\*

حیدری و قلندری هستیم	بنده مرتضی علی هستیم
پیشوای تمام رندانیم	که سگ کوی شیر یزدانم
شاهباز فضای لاهوتم	مست صهبای مرتضی هستیم
چون علی شیخ من زبر دست است	من غلام علی زبر دستم
پایمال طریق محبوبم	سر گروه قلندران هستیم

در آنجا چشمه آبی بنام چشمه دلگشا بود که جلو آن استخری قرار داشت و گفته شد که حضرت نظام الدین اولیا محبوب الهی ساخته است و حضرت آقا از آنجا دیدن فرمودند. پس از آن به طاق کار خواجه پیرضامن نظامی سیدبخاری که راهنما بود رفتیم، کتابی نشان داد که ماده تاریخ زیارت شیخ سعدی که به زیارت خواجه نظام الدین اولیا آمده بود ثبت گردیده بود، وی اظهار داشت در حدود سی و پنج سال است که سجاده نشین هستیم (در حدود شصت سال سنش بود) و از رهبران سلسله چشتیه می باشم، خلیفه ای دارم که در حدود بمبئی است و اسمشان شیخ جمال الدین می باشد. حضرت آقا فرمودند شما غیر مسلم هم می پذیرید؟ جواب داد «می پذیریم تا او را کلمه حق بیاموزیم، حق او را به اسلام خواهد کشید»، حضرت آقا فرمودند: کسی که مایل به شما باشد مسلمان است؟ جواب داد نمی شود که مسلمان نباشد، پیر ضامن سؤال کرد: طریقه شما چطور است؟ حضرت آقا فرمودند مریدان ما باید اول اسلام بیاورند آنگاه مشرف به ایمان شوند، پیر نظامی تصدیق کرد که ما ناچاریم پس از اظهار شهادتین کلمه حق را بیاموزیم. پیر نظامی گفت سابقاً چشت متعلق به ایران بوده ولی اکنون جزء کشور افغانستان می باشد<sup>۱</sup> حضرت آقا فرمودند: تعداد پیروان چند نفر است؟ جواب داد مرید فراوان دارم در همه جا. بنگاله، گجرات، دهلی، بمبئی و جاهای دیگر، پس از صرف چای و شیرینی و امضای دفتر یادبود به هتل بازگشتیم، پس از اقامه نماز مغرب به قلعه ردفورت (Redfort) رفتیم که بسیار با عظمت بود. و شگفت آورتر وجود دستگاههای صدا و سیما بود که صورت تمام پادشاهان گذشته هند را همراه با رفتار و کردار ناشایست چون عیاشی و میگساری جنون آمیز آنها را نشان میداد و معلوم می داشت که همان فسادها باعث گردید که نادرشاه هندوستان را فتح کند و غنائم بسیار به ایران بیاورد، واقعاً تاریخ آینه است و چه قرآن نیکو فرموده است: **أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ.**

<sup>۱</sup> - چشت نام موضعی است (برهان) (ناظم الاطبا). نام قریه ای است نزدیک به هرات رود و او به و شاتلان در کمال صفوت هوا و عذوبت ماء و از آنجا بوده اند بزرگان سلسله چشتیه که سر سلسله چشتیه که سر سلسله آنها سلطان ابراهیم ادهم قدس سره بودند و از آن جمله اند خواجه احمد بدال و خواجه مودود و خواجه معین الدین و شیخ المشایخ چشتی بدو منتهی می شود (انجمن آرا) (آندراج). موضعی است در هرات و قبر سلطان مودود بن مسعود غزنوی در آنجا است (حاشیه تاریخ بیهقی تصحیح ادیت پیشاوری ص ۱۱۰) چشت قریه ای است در هرات، و از آنجا است خواجه معین الدین چشتی که از اولیاء بزرگ است و مقبره اش در اجمیر هند مزار مسلمانان است، (فرهنگ نظام).



(سوره احقاف آیه ۱۸) ترجمه: «اینان کسانی هستند که قول خدا را در مورد آنها تحقق یافت که چه بسا ملت‌ها بودند که قبل از آنان بودند چه جن و انس و آنان از زیانکاران بوده‌اند.» و این سنت تاریخی طبق بیان قرآنی شدنی است و هیچ استثنائی نمی‌شناسد، چنانکه می‌فرماید: سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَكِنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا. (سوره فتح آیه ۲۳) ترجمه: «سنت الهی و قانون و نظام ربانی بر این بوده است و ابداً در سنت خدا تغییری نخواهی یافت.»

آنگاه به خود آمدم که چرا انسانها بویژه دولت‌های مسلمان همیشه زبان به طعن دیگران می‌گشایند و خود را فراموش می‌کنند مگر نخوانده‌اند قرآن کریم را که می‌فرماید: تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (سوره بقره آیه ۱۳۴) ترجمه: «آن گروه که در گذشتند هر کار نیک و بد که کرده‌اند برای خود و شما هم هر چه کنید برای خویش خواهید کرد و شما مسئول کارهای آنها نخواهید بود.» آن شب هوادر آن محل خیلی سرد بود، پس از شنیدن و دیدن وقایع هندوستان تا زمان آزادی هند در حدود ساعت هشت و ربع به هتل مراجعت کردیم، پس از صرف شام هر یک به اطاقهای خود رفته و استراحت نمودیم.

### شنبه ۲۳ بهمن ۱۳۵۰ و ۲۶ ذیحجه ۱۳۹۱ و ۱۲ فوریه ۱۹۷۲ م:

طبق معمول سحر بیدار شدیم و همراهان برای اقامه نماز صبح به اطاق بندگان حضرت آقا آمدند پس از نماز صبح حضرت آقا قرائت قرآن فرمودند و سایرین استماع می‌کردند و مفهوم آیه «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» سوره اعراف آیه ۲۰۴ را با جان و دل خویش پذیرا بودند. در حدود ساعت ۷/۳۰ در سالن هتل صبحانه صرف شد، نزدیک ساعت هشت و نیم آقایان کاردوش وانصاری و شهدائی شرفیاب شدند، هوا آفتابی بود درجه حرارت حداکثر ۲۱/۴ و حداقل ۷/۶ درجه سانتی گراد بود، یک ربع به ساعت نه مانده بود که با همان اتومبیل نیز به اتفاق آقای کاردوش حرکت نموده از دروازه قلعه حصار عبور نمودیم، دسته‌ای از گاوهای ماده عبور می‌کردند و اتومبیلها از کنار آنها می‌گذشتند از (رینگ رود) خیابان کمربندی که می‌گذشتیم از حصار ردفورت (Redfort) عبور کردیم در قسمتهای مختلف شمال مساجد بسیار وجود داشت، از کنار محلی که در کنار رود جمنا واقع است و اجساد مردگان را می‌سوزانند عبور کردیم گفته شد حق الزحمه این کار را برای مردم معمولی ۱۳ روپیه دریافت می‌دارند و خاکستر جسد را به صاحبان و کسان آنها تحویل می‌دهند که به رودهای مقدس بریزند. بعد از چند لحظه نزدیکی محل سوزاندن نهر و پیاده شدیم با شگفتی دیدیم معرکه‌ای برپاست و آن منظره دعوی بین خدنگ (موش صحرائی) و مار بود که ما هم تماشا کردیم و دیدیم که سرانجام خدنگ مار را مغلوب نمود که بیاد این شعر افتادم:

خدنگ مارکش با مار شد جفت      قضا هم خنده زد هم آفرین گفت

و نیز نمایش یک نفر شعبده باز را که می‌خواستید و بدن او بدون اینکه به جایی تکیه داشته باشد از زمین بلند می‌شد و در هوا می‌ماند، تماشا نمودیم. در حدود ساعت ۱۰/۴۵ وارد محوطه گات شدیم محوطه‌ای بود بسیار وسیع با فضای بسیار زیبا که چمن کاری شده بود. از وسط دالان سرباز عبور کردیم که دو طرف آن گل‌های بسیار زیبایی وجود داشت و اطراف آن محوطه یا فضای بزرگ از هرکشوری درختهایی درآورده بعنوان یاد بود کاشته بودند و آن محوطه راج پوت نامیده می‌شد. در ساعت ۱۰/۳۰ به مقصد ردفورت حرکت کردیم. پس از گردش در بازار سرپوشیده آنجا و خرید بعضی از اشیاء چوبی به خانه فرهنگ ایران واقع در تیلک مارگ رفتیم.







اعضای خانه فرهنگ بشرح زیر بودند: ۱- آقای شاهپور نریمانی زاده که سمت مدیریت خانه فرهنگ را داشت؛ ۲- آقای دکتر یوسف دانشیار دانشگاه که کارمند دفتر بود؛ ۳- آقای عمر ریاضی مسلمان اهل دهلی که منشی انگلیسی خانه فرهنگ بود؛ ۴- خانم ممتاز میرزا که فارسی را بخوبی تکلم می نمود و در سرودن شعر فارسی نیز دستی داشت و معلم هم بود و بعنوان مدیریت کتابخانه انجام وظیفه می کرد؛ ۵- آقای دکتر قریشی استاد کلاسهای فارسی که با خانم ممتاز همکاری می کرد؛ در آنجا در مورد فرهنگ و موسیقی و طب و نجوم ایران صحبت شد. حضرت آقا فرمودند بهتر است کوشش شود، و نگذاریم آثار ملی ما از بین برود مانند طب، خط و سایر آثار هنری قدیم مخصوصاً در مورد خط تأکید فرمودند که اگر از بین برود آثار ملی و تاریخی بکلی از بین می رود، در حدود ساعت یک بعد از ظهر از خانه فرهنگ ایران بطرف سفارت ایران حرکت کردیم، هوای این ساعت نظیر آخر اردیبهشت تهران بود. بنا به خواهش آقای کاردوش عکسهائی برداشته شد. در حدود ساعت ۱۳/۴۵ در محله کریت کلاش بنا به دعوت قبلی برای صرف ناهار و پذیرایی گرم آقای ثنائی به دیدن ردفورت رفتیم، در مسیر راه محلی که جسد مردگان را می سوزانند مشاهده شد ولی همراهان حال دیدنش را نداشتند لذا شرحی را که آقای پروفیسور محمد عبدالرحیم خان مشهور به فرخ شیرازی استاد ادبیات و تاریخ ساکن حیدرآباد هندوستان نوشته اند مینگارم:

### طریقه سوزاندن جسد مردگان در هند

مذهب عمومی و اکثریت هند مذهب برهمنی است که معتقدین به این دین را هندو می گویند، افکار مردم هند از نظر دینی در گرد این نقطه دور میزند که چون جسم و کالبد آدمی محل ضلالت و گمراهی است باید آن را رها کرد و نجات ابدی را طلب نمود، او مبداء هستی و علت پیدایش همه جهانیان است، از این گوهر اصلی سه نیرو به شرح زیر جلوه گر شده و تثلیث سه گانه پرستی را که به زبان هندی، «تری مورتی» گویند تشکیل داده است و آن سه نیز عبارتند از: برهما، ویشنو، شیوا.

برهما، آفریدگار موجودات است، برهما را بصورت انسانی مجسم می کنند که دارای چهار سر و چهار دست است و در دستهای خود یک کوزه، یک تسبیح، یک قاشق مقدس و نسخه ای از ودا را نگاه داشته است، وی مصنف وداها و قانون گذار هند است و پرستش در این کشور می باشد؛ ویشنو، خدای حافظ موجودات است و غالباً او را با چهار بازو که در دستهایش یک صفحه مدور و نوعی صدف و گرز و علوفه می باشد تجسم می بخشند، شیوا، خدای نابود کننده موجودات است و تندیس های او غالباً دارای سه چشم و دستهای متعدد است.

---

۱- خانه فرهنگ: خانه فرهنگ ایران در دهلی چه در گذشته و چه در حال یکی از بزرگترین عامل حفظ میراث کهن فرهنگ اسلامی و ادب و زبان فارسی و هنر ایرانی بوده است. مسلمانان هند در زوایای دل و جانشان مهر ایرانیان سرشته شده زیرا بوسیله ایرانیان صوفی و عارف مسلمان شده اند و در آن میان صوفیان و شیعیان علاقه بیشتری به ایران و ایرانی دارند چه مشایخ صوفیه و علماء شیعه آثارشان بزبان فارسی است. و لذا تولیت حفظ دهها هزار کتاب خطی فارسی و هزاران کتبه در هزاران مسجد و خانقاه و اینه اسلامی ایرانی بعهد ایران است و اگر دولت ایران در این زمینه کوچکترین غفلتی بکند میراث ۸۰۰ ساله اسلامی ایرانی بر اثر رشد روز افزون هندوئیسم و ناسیونالیسم مذهبی نابود خواهد شد خوشبختانه با فهرست برداری از کتب خطی گام مهمی در این زمینه برداشته شده ولی این جزئی از کل است و باید با کمک کتابخانه ها از جهت تأمین کتب فارسی و دادن بورسیه تحصیلی و کمک هزینه به دانشجویان زبان فارسی و دادن کتاب و سایر نیازهای علمی (اساتید ادبیات) فارسی و هند و گزاردن کلاس برای آنها در تهران و سایر کمکها به کمک این بیمار محضرت بشتابند. یک لحظه غفلت صد سال پیشمانی دارد و تا دیر نشده باید خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در دهلی را از همه جهت مجهز ساخت.



گردنبندی از سر مردگان برگردن و تبرها و زوبین‌هایی در دست دارد و بر روی سرش هلال ماه دیده میشود. و جسم وی را مارها احاطه کرده‌اند، بدن او نیمی مرد و نیمی زن است، علامت شیوا «لینکا» یا آلت رجولیت است، و همیشه با او همراه است و بدین سبب او را شیوا لینکا گویند. و چنانکه در پیش‌گفتیم این خدا از خدایانی است که از پیش از آمدن آریاها در هند بجای مانده و همچنان به خدایی مشغول است، پس از آنکه آریاها به هند آمدند ابتدا میانشان مساوات بود و تفرقه‌های مذهبی وجود نداشت ولی مدتی که از تسلط آنها بر مردم قدیم هندگذشت، برای اینکه حاکم و محکوم از هم جدا باشند و شناخته شوند، مردم این کشور را به چهار قسمت تقسیم نمودند، ۱- برهمن ۲- چتری ۳- ویش ۴- شُودر. کارهای دینی به برهمنان سپرده شد از قبیل تصدی عبادتگاهها، ازدواج‌ها و عروسیها و مراسم مربوطه و همچنین مرگ و غیره به آنها واگذارگردید، و این گروه از امتیازات بیشتری برخوردار بوده (و در رأس طبقه بودند)، کارگزاران دولت از شاه تا سرباز لشکری و کشوری تماماً بعهده چتریها گذاشته شد، امر تجارت و بازرگانی و کسب و زراعت به ویشا سپرده شد، و کارهای پست و خدمتکاری متعلق به شودرهاست. و در حقیقت این گروه خدمتکار سه گروه دیگر میباشند، و این گروه از ساکنان قدیمی هند هستند؛ که از فاتحین آریائی آنها را غلام خود قرار داده و به کارهای پست مانند دباغی و کفش‌دوزی و عملگی و رفتگری و غیره وادار می‌نمایند، با اینکه هزارها سال از آن زمانها گذشته هنوز هم بهمان کارهای پست مشغولند، و این چهارگروه یکدیگر را نجس می‌دانند و از دست طبقه پائین‌تر غذا نمی‌خورند، ولی طبقه پائین‌تر از طبقه بالاتر غذا می‌خورند و طبقه بالا به طبقه پائین نه دختر میدهد و نه میگیرد. از جمله برهمن‌ها که عموماً به کار پیشوائی مذهب هند و اشتغال دارند همگی آنها با سوادند و اگر بی‌سوادی در آنها باشد او را افضل و بهتر و پاک‌تر از فرق دیگر برهمایی می‌دانند، و از دست غیر برهمن چیزی نمی‌خورند و نمی‌آشامند و دیگر هندوها را نجس و پست می‌دانند. متولی و خادم هر بتخانه باید از نسل برهمن باشد و غیر برهمن حق ندارد در کارهای مذهبی و عبادات دخل و تصرف نماید، مهاتماگاندی پیشوای فقید هندکوشش فراوانی برای برطرف ساختن این فرقه‌ها نمود و تا اندازه‌ای هم موفق شد، ولی باز هم آن سه طبقه اول، طبقه چهارم را چشم حقارت می‌نگرند و حتی در معبدهای خود راه نمی‌دهند، بعلاوه از جائی که سه طبقه اول آب برمی‌دارند شودرها حق ندارند آب بردارند، اگر چه همه از تشنگی بمیرند، در دهاتی که آنها زندگی می‌نمایند خانه‌های طبقه چهارم باید از ده خارج باشد، محله و چاه آب بخصوص برای خود داشته باشند. در بعضی اوقات در دهات برای اینکه چرا از چاه آب هندوهای دیگر آب برداشته‌اند آنها را می‌کشند، اگر سایه یک نفر شودر بر خوراک برهمنی بیفتد آن خوراک نجس خواهد شد و دور ریخته میشود، شودرها مرده‌های خود را به خاک میسپارند ولی طایفه برهمن و چتری و ویش مرده‌های خود را می‌سوزانند. و این سوزاندن جسد و مردگان بعقیده هندوها نوعی بزرگی و اعزاز است، و بخاک سپردن مرده را عیب و ننگ میدانند، تشییع جنازه آنها بدین ترتیب است که بعضی مرده را روی چهار چوب معمولی با لباس می‌خوابانند و بعضی می‌نشانند و او را می‌بندند. صورت مرده اعم از زن یا مرد باز باشد و روی آن چادر گل می‌اندازند و چهار نفر چارچوب را مانند تابوت بر دوش گرفته حرکت می‌دهند، دسته موزیک پیشاپیش جنازه در حال نوازندگی در حرکت است، و کسانیکه صاحب ثروتمند پول‌های خود را می‌پاشند تا فقرا جمع نمایند، پسر یا وارث مرده آتش‌دان کوچکی در دست گرفته و جلوی مرده حرکت می‌نماید تا به جای مخصوص سوزاندن اجساد میرسند، اگر مرده دولتمند باشد با چوب صندل و چوب‌های گران‌قیمت او را می‌سوزانند، بدین ترتیب که سکوئی از چوب می‌گذارند که جنازه مرده چارچوب روی آن می‌گذارند، و باز بالای آنها چوب می‌گذارند که جنازه مرده میان انبوهی از چوب قرار می‌گیرد و مقداری روغن حیوانی خالص روی چوبها می‌پاشند و آتش میزنند، کسی که آتش را مشتعل

میسازد باید پسر یا وارث مرده باشد و آنهائیکه کم بضاعت اند با هیزم و روغن ارزان قیمت نباتات می سوزانند، مردم در اطراف توقف می کنند تا جسد مرده سوخته شود که شاید دو سه ساعت طول میکشد، در خاتمه خاکستر جسد و استخوان نیم سوخته که باقی می ماند در ظرفی گذارده به رودخانه های مقدس و متبرک می ریزند و باعث نجات مرده می دانند. رودخانه گنگا (گنگ) را از همه رودها مقدس تر میدانند و بعضی فرقه های هندو جنازه را بدون اینکه بسوزانند در رود گنگا می اندازند. برهمنان و چتری ها عموماً از نژاد آریا هستند که هزارها سال قبل به هند هجرت کرده اند و در شمال هند ساکن می باشند ولی اهالی جنوب هند از نسل مردمان قدیم هند هستند که آنها را دراویدی (Dravidi) میگویند، زیرا که آریائی های حمله آورنده فقط در قسمت شمالی هند تمرکز یافته و سلطنت هائی بطور ملوک الطوائفی ایجاد نموده و بیشتر اهالی قدیم هند را بسمت جنوب راندند.

### قلعه ردفورت

در حدود ساعت سه و نیم بعد از ظهر مجدداً وارد لعل قلعه (ردفورت) شدیم. هوا بسیار خوب و فرح افزا بود، مرغان در بالای درختان به نغمه سرائی مشغول بودند، ابتدا محل بار عام نادریها (بازماندگان نادر) و مغولها (شاهزادگان گورکانی هند) را دیدیم، بعد به یکی از سالن های دیگر شرقی رفتیم که دارای نهی بزرگ و حوضی بزرگ از سنگ مرمر سفید بود و از قسمت های آنها دارای سقف آئینه کاری بود، سپس قسمتهای مختلف نور و صدا که شب گذشته دیده بودیم و ساختمانها و چراغهایش را تماشا کردیم در کتیبه یکی از تالارها نوشته بود:

ای پای به بند و قفل بر دل هشدار      وی دوخته چشم و پای در گل هشدار  
عزم سفر مغرب و رو در مشرق      ای راه رو پشت به منزل هشدار

در اینجا باز هم خدنگ را با مار بجنگ انداختند و بزور مارکبری را از خدنگ جدا کردند، بعد از سالن های مختلف دیگر و محل مخصوص بزم پادشاهان را دیدن کردیم، پس از آن به تماشای حمام قصر پرداختیم و مشاهده شده که با سنگهای مرمر بسیار عالی فرش شده بود و چهار طرف آن جویهائی از سنگ مرمر وجود داشت و خزینه آن حوض مربع شکل بسیار جالب و دیدنی بود روی سنگ فرشها گلهای مخصوصی نقش بود که بنده خیال می کردم تمام یک پارچه است، بعداً از موزه جنگی که دو طبقه دوم قسمت و رودی قرار داشت با پیمودن چند پله پیچ در پیچ دیدن کردیم در آنجا انواع لباسها و شمشیرها و توپ و تفنگهای قدیمی وجود داشت، اطراف قلعه خندق های وسیعی بود که آن را در سابق از آب پر می کردند تا مهاجمین موفق نشوند قلعه را تصرف نمایند، و عجیب این است که با همین حال نادرشاه توانست قلعه را تصرف و غنائم بسیاری بدست آورد، بعداً در قسمتی از بازار غربی گردش نموده به محل اقامت برگشتیم و پس از صرف شام استراحت نمودیم.

### یکشنبه ۲۴ بهمن ۱۳۵۰ و ۲۷ ذیحجه ۱۳۹۱ و ۱۳ فوریه ۱۹۷۲ م :

سحر طبق معمول فقرائی که همراه حضرت آقا نماز صبح گرد آمدند و در اطاق حضرت آقا نماز صبح برگزار شد، آن شب از ساعت ۸/۳۰ بعد از ظهر تا بعد از نیمه شب باران سیل آسا می بارید ولی صبح هوا صاف بود مرغان بهاری درست در هنگامی که حضرت آقا مشغول قرائت قرآن بودند نغمه سرائی می کردند. این همانگی مرا بیاد این دو آیه شریفه انداخت که می فرماید:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَالنَّارُ لَهَا الْحَدِيدُ» (آیه ۱۰ سوره سبأ).

ترجمه: «و ما بهره‌ داود را به فضل و کرم خود کاملاً افزودیم و امر کردیم که کوهها و ای مرغان شما نیز با تسبیح به نغمه الهی داود هماهنگ شوید و آهن سخت را بدست او نرم گردانید».

«فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكَلَّمْنَا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ»

(آیه ۷۹ سوره انبیاء) ترجمه: و ما آن قضات را به سلیمان به وحی آموختیم و به هریک (سلیمان و داود) مقام حکم‌فرمایی و دانش عطا کردیم و کوهها و مرغان را با آهنگ داود مسخر او گردانیدیم که تسبیح می‌کردند و ما این معجزات را از او پدید آوردیم.

## حرکت بسوی آگرا

در حدود ساعت ۸/۳۰ صبح حضرت آقا و حاج آقا سلطانپور و حاج آقای کاشانی و نگارنده با یک اتومبیل کرایه به مقصد آگرا حرکت کردیم، و حاج آقای راستین و دکتر منوچهری و حاج آقای جواهری با اتومبیل دیگر حرکت کردند؛ هوای دهلی آفتابی و آثار طراوت بهاری هر بیننده‌ای را بوجد می‌آورد، در اطراف راه زمینهای زراعی وجود داشت، اما معلوم بود کشاورزی آنها روی اسلوب صحیح نیست، شاید یکی از علل وجود حدود دویست میلیون نفرگدا در هندوستان (با اغراق) همین عدم توجه به تربیت کشاورزان با اسلوب جدید کشاورزی بوده باشد، بهرحال همانطور که در حرکت بودیم غزلهایی از دیوان شمس تبریزی و دیگران زمزمه می‌شد، در قصبات و شهرهای کوچک در مسیر راه در همه جا بناهای تازه‌ای که بیچشم می‌خورد حکایت از نوسازی در تمام شئون کشور داشت، در روستاهای آگرا دسته‌های گاو ماده با رنگهای زرد روشن و سفید در آفتاب ملایم بهاری بعضی خوابیده و بعضی مشغول چرا بودند، در محلهای مختلف بتکده‌ها دیده میشد که نظیر امامزاده‌های ما در دهات دارای گنبد و بارگاه بود، در محلی بنام کوکلا کمی توقف کردیم، چند نفر از اهالی محل ابتدا خرسهای سیاه را با هم برقص در آوردند و بعد میمونهای مختلف که یکی دوتای آنها بچه‌هایی هم در زیر شکم خود داشتند رقصاندند، مارگیرها گرد هم جمع آمده بودند. در آن حال حاج آقای جواهری مار بزرگی را بدور گردن انداخت و عکس گرفتیم. و علت آن این بود که مارگیری در حالی که ماری در دست داشت و آن مار می‌گرید جلو آمد حضرت آقا فرمودند حاجی آقای جواهری<sup>۱</sup> می‌توانی این مار را به گردن افکنی و او (تصویر) فوراً مار را گرفت با خونسردی به گردن افکند.

<sup>۱</sup> - برای آگاهی از شرح حال آقای جواهریان لازم دانستم مقاله زیر را که خود نوشته‌اند به اینجا بیاورم:

نامم عبدالرحمن نام فامیلم جواهریان و در میان صاحب‌دلان سالک به حاج رحمانی مشهورم پدرم عبدالله نام داشت و از شفیتگان این طریق بود در علم تجوید تبحری تمام و داشت و منظور خاص و عام بود همواره شکر حضرت حاج شیخ عبدالله حائری بر زبانش میرفت که دستش را گرفت و رهنمونش شد، بر بال سیمرخ زمان به روزگاری زین پیش باز میگردم که از سال تولدم در ۱۲۸۸ هجری خورشیدی پانزده بهار می‌گذشت که به همراه پدرم به مجالس فقر می‌رفتم و گوشه‌ای می‌گزیدیم سخنانی سخت ناآشنا ولی با آوایی خوش که در زیر سقف ضربی شکل می‌پیچید آویزه گوشم گشت و من حیران و سرگردان که در اندیشه و پندار این سالکان طریق چه می‌گذرد و چه می‌گویند.

هیچگاه در این سالهای حیرانی و در آشوب سرسام‌آور بی‌سامانی پدرم مرا راه نمود و از تبلیغ و گفتگو درباره راهنمایان این وادی دوری جست و همیشه دل و جانم را آتش این شوق می‌سوخت که یارب چه وادی است و این چه کاروان مقصدشان چیست و مقصدشان کیست آیا این قافله را کاروانسالاری است یا آنکه من دیده روشن بینم نیست تا اینکه خزان سی سالگی فرا رسید و پدر همچنان مهر سکوت بر لب دیگر عمرش به شصت رسیده بود و در شصت پیری و مرگ اسیر آمده بود خوب به خاطر دارم هفته پیشتر از آنکه دعوت حق را لبیک گوید با فقیری صاحب‌دل به نام سیدحسن به گفتگو نشسته سیر و حالی که برایش پیش آمده بود بدینگونه تعریف نمود که:



((حضرت آقای حاج شیخ محمدحسن صالحعلیشاه قدس سره را دیدم که به خون من امر فرمود که در سینه‌ام ساکن شود و در جویبار رگهایم از حرکت بازایستد)) و در همان شبها در مجلس قرآنی در حال سکوت و بُهتی عظیم دیدمش به آرامی تکانش دادم که پدر در کجایی و این چه حالی است پدر در حالیکه کاوشگرانه در چشم من نگریست گفت: هیچ و آنگاه آرام زمزمه کرد که فرزند گاهی به منزل حاج شیخ عبدالله حائری سری بزن خلاصه از من درنگ بود تا اینکه بعد از سوز و سازی فراوان بدست حضرت آقای حاج شیخ عماد بیعت نموده و به وادی فقر درآمدم در سال ۱۳۲۸ هجری به حج واجب و از آن پس بار دیگر همراه حضرت صالح علیشاه و حضرت رضاعلیشاه و آقای جذبی به زیارت کعبه مشرف و عمره مفرده بجا آوردیم و پس از آن به عتبات عالیات مشرف شدیم و بارها و بارها در حضور حضرت آقای رضاعلیشاه در حج و سیر و سفر که از جمله آن هندوستان است به سال ۱۳۵۰ که سعادت حضور مدام داشتم و حاج محمدرضاخانی مرتباً جریانات سفر را یادداشت می نمود.

پس از آن به مقبره‌ای که متعلق به پادشاه سوم مغول (جلال‌الدین اکبر) بود رسیدیم که دورادور آن کتیبه‌ها و سرسراهای آن تذهیب‌کاری شده بود، و چنانکه می‌گفتند دو دختر و یک پسر از آن پادشاه در آن مکان مدفون شده بودند، بعد از بررسی معلوم شد نویسنده کتیبه‌ها عبدالصمد شیرازی بوده است، اشعار فردوسی که در نوشته‌های کتیبه‌ها جلوه‌ای خاص داشت، با خط بسیار زیبایی نوشته شده بود و دیدن آن غرور ملی را برانگیخت و اندیشه‌های دیرپای ایرانی را که همواره برای نابودی تاریکی کوشیده و با اهریمنان و دیوسیرتان و متجاوزان پیکاری خستگی‌ناپذیر از خود نشان داده‌اند، در خاطر خلجان مینمود، و این اشعار نغز حکیم طوسی را بخاطر آوردم:

بسی رنج بردم در این سال سی      عجم زنده کردم بدین پارسی  
بناهای آباد گردد خراب      زباران و از تابش آفتاب  
برافکنم از نظم کاخی بلند      که از باد و باران نیاید گزند  
نمیرم از این پس که من زنده‌ام      که تخم سخن را پراکنده‌ام

پس از دیدار کامل حرکت کردیم و در حدود ساعت ۱۲/۳۰ به شهر آگرا رسیدیم.<sup>۱</sup>

## شهر آگرا

شهری است خیلی قدیمی؛ مردم بسیار فقیر با لباسهای محلی کهنه در حرکت بودند، البته قسمت‌های نوساز و جدید نیز در نواحی مختلف شهر دیده میشد، این شهر نیز روی اسلوب صحیح درختکاری نشده بود، در ساعت یک و نیم بعد از ظهر وارد هتل کلارک شیراز که بسیار زیبا و با هتلهای خوب اروپا برابری می‌کرد برای صرف ناهار رفتیم، هنگام ورود موزیک نواخته می‌شد، ولی پس از چند لحظه با احترام حضرت آقا و همراهان موزیک قطع کردند، و این خود حکایت از کمال ادبی بود که از خود نشان می‌دادند. تمام مبلمان و پرده‌ها و کلاه‌های مهمانداران به رنگ قرمز بود و اکثر خدمتکاران لباس سفید برتن داشتند. اکثر زحمات در این سفر از قبیل جا

---

<sup>۱</sup>- آگرا یکی از مشهورترین شهرهای قدیمی و تاریخی هند است که در کنار رودخانه مقدس جمنا واقع شده این شهر زیبا تا بمبئی ۲۹۰ مایل تا کلکته ۸۴۰ مایل فاصله دارد. در قسمت راست رودخانه جمنا در زمانهای قدیم شهر مستحکمی بود ۶۰ دروازه و استحکامات بسیار و قادر بود در برابر هرگونه تجاوز و ایستادگی کند و لذا مدتها در برابر تجاوز آریانیها پایدار بود. این شهر از ۵۰۰۰ سال پیش معروف و شناخته شده بود تا اینکه در سال ۱۳۷۵ میلادی بدل سینگ قهرمان کاشغر یا یک قلعه به منظور دفاع از تهاجم مسلمانان ساخت، بعد از آن در سال ۱۴۹۲ میلادی اسکندر لودی از سلسله لودیان شهری بنام اسکندر آباد که در پنج مایلی شهر امروزی قرار دارد ساخت، در سال ۱۵۲۶ میلادی بابر نخستین پادشاه تیموری هند آخرین پادشاه سلسله لودی را کشت و آگرا به دست مغولان افتاد، بابر شهر آگرا را نپسندید و پایتخت قرار نداد زیرا که زادگاهش سرد بود و آگرا شهر بسیار گرمی بود، ولی او هنوز با آگرا به عنوان پایتخت موافق بود بعدها امپراطور اکبر شهر آگرا را در سال ۱۵۶۶ فتح کرد و آن پس او و اخلافش نزدیک صد سال در آنجا حکومت کردند، آگرا یکی از بزرگترین حد فاصل راههای آهن هند است. این شهر بوسیله راه‌آهن به تمام شهرهای بزرگ کشور وصل است، آگرا چهار ایستگاه اصلی بنام ایستگاه‌های ۱ شهر آگرا ۲ قلعه آگرا ۳ راجایی ماندی ۴ مانتوسیتی دارد، آگرا دارای دانشگاه مستقلی است و دانشگاهش بزرگترین مرکز تحصیل است آگرا دارای بانکها، دانشکده‌ها کتابخانه‌ها، بیمارستانها و رستورانها و باشگاهها و آثار تاریخی می‌باشد، و به خاطر تراشکاری سنگ شهرت جهانی دارد در آنجا منبت‌کاری، طلاسازی و نقره‌کاری وجود دارد. چون شهر قدیمی است جاده‌هایش خیلی باریک و تنگ است. فضاهای پیاده‌رو آن باز هستند و شهر بزرگ شده است و الآن هم در حال مشهور شدن است. اهمیت آگرا بدلیل بنای تاج محل است که مردم علاقمند از همه جای دنیا برای دیدن آن به هند آمده به آگرا می‌روند. این حقیر چند خانواده شیرازی را که حدود ۴۰۰ سال است در آگرا آمده و ساکن شده اند و مغازه دارند ملاقات کردم. آنها چندکلمه فارسی بلد بودند ولی بسیاری از اشعار سعدی و حافظ را از حفظ می‌دانستند.

و میز و راهنماهای مختلف را حاج آقای کاشانی عهده‌دار بودند، دو ساعت بعد از ظهر به هتل آمدم و پس از صرف بستنی برای دیدن نمونه عالیترین و جالبترین و شگفت‌ترین بناهای اسلامی ایرانی هندی که زیباترین آثار معماری جهان است یعنی تاج محل رفتیم.

## تاج محل

لازم به تذکر است که سالها طول کشیده تا این عمارت به سال ۱۰۴۰ به پایان رسیده است، و مبالغ زیاد در ساختن آن خرج شده و چون تاج محل را شاه جهان تیموری برای مقبره همسرش ارجمند بانو (یا ممتاز محل) ذکر شود، این بانو دختر آصف خان وزیر جهانگیرشاه (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷) پدربزرگ جهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸) بوده است، آصف خان فرزند میرزا غیاث‌الدین آصف‌الدوله می‌باشد که وی در زمان سلطنت اکبرشاه (۹۶۳ - ۱۰۱۴) بامر پادشاه صفوی از ایران اخراج گردید، او با حال رقت‌آوری با خانواده خود با پای پیاده بطرف هند رهسپار شد و همسر او حامله بوده که در یکی از منازل بین راه در بیابان دختری وضع حمل می‌نماید، این خانواده که پریشان حالی خود را از بدقدمی این نوزاد تصور می‌کردند وی را در یک پارچه پیچیده، و مادرش پس از اینکه او را از شیر خود سیر نموده انگشتی خود را با نخ به بچه می‌بندد، و او را در همان بیابان در کنار چاه آبی که مورد حاجت مسافران بوده می‌گذارند و با قلبی پر از اندوه به سوی مقصد رهسپار می‌شوند، پس از رفتن آنها قافله دیگری در آنجا فرود می‌آیند که در بین آنها یک ملک‌التجار ایرانی بوده و او با مال‌التجاره بسیار و تحف و هدایائی برای اکبرشاه قصد هند داشته؛ آنان درست بر سر چاه آب منزل می‌نمایند، خدمتکاران ملک‌التجار برای آوردن آب بر سر چاه رفته آن دختر نوزاد را در حالی که انگشت خود را می‌مکیده مشاهده می‌نمایند. او را نزدیک ملک‌التجار آورده و او دستور می‌دهد که کودک را برداشته بیاورند، وقتی که به منزل بعدی می‌رسند آنجا دهی بوده، می‌گویند در این آبادی دایه‌ای برای این طفل پیدا کنید، اتفاقاً زن شیردهی در آنجا بجز مادر آن دختر پیدا نمی‌شود، قضیه را با او در میان می‌گذارند با وجودی که میرزاغیاث وزیرزاده و از اعیان بوده راضی بدایه‌گری عیالش می‌گردد و او را نزدیک ملک‌التجار می‌فرستد آن زن همینکه چشمش بر آن دختر می‌افتد و انگشتی خود را در گردنش می‌بیند از خوشحالی گریه می‌کند، نوکران مطلب را بعرض ملک‌التجار می‌رسانند و او میرزاغیاث و عیالش را می‌طلبد از حال آنها و سبب گریه آن زن جويا میشود، میرزاغیاث شرح حال خود را بیان می‌نماید ملک‌التجار خانواده میرزاغیاث را می‌شناسد و به او می‌گوید بدبختی شما به آخر رسیده شما همراه من بیایید که انشاءالله خداوند اسباب خیر فراهم خواهد ساخت، آنها با عزت و احترام همراه وی به دهلی پایتخت هند می‌رسند، ملک‌التجار پس از ملاقات با اکبرشاه و تقدیم هدایا که از ایران برای او آمده است می‌گوید: قربان من تحفه ناقابل دیگری برای پادشاه آورده‌ام و آن یکی از نجیب‌زادگان ایرانیست، و میرزاغیاث را به خدمت اکبرشاه معرفی می‌نماید، اکبرشاه خوشحال می‌گردد و میرزاغیاث را بداروغگی محلات شاهی می‌گمارد و عیال او را سرپرست کارکنان اندرون سلطنتی می‌نماید، این خانواده در دربار اکبرشاه ترقی نموده و میرزاغیاث و پسر بزرگش آصف‌خان در صنف امرای بزرگ درمی‌آیند و دختری که وجود او را برای خود بدیوم می‌دانستند و او را در بیابان رها کرده بودند پس از فوت اکبرشاه بعقد جهانگیرشاه درمی‌آید و بزرگترین ملکه هند می‌گردد، و آصف خان برادرش که جزء امرای کبار دربار اکبرشاه بود بوزارت عظمی جهانگیرشاه می‌رسد، بانو نور جهان خواهر آصف خان آن چنان نفوذی بر جهانگیرشاه پیدا می‌نماید که فرامین و احکام شاهی تا به امضای نورجهان نمی‌رسیده قابل اجرا نبوده و سکه‌های رایج آن زمان یک طرف نام جهانگیرشاه و طرف دیگر



نام نورجهان نقش می‌شد، داستان عشق و دلدادگی و سرانجام وصلت این دو خود خواندنی است چنانکه نقل کرده‌اند:

پس از استقرار مادر نورجهان در اندرون قعر سلطنتی اکبرشاه، نورجهان در همان قصر سلطنتی بزرگ می‌شود تا به سن ۱۲ یا ۱۳ سالگی می‌رسد، در آن موقع جهانگیرشاه که سلطان سلیم نامیده می‌شد ولیعهد اکبرشاه شده بود و در ابتدای نوجوانی روزی در باغ قصر با کبوتران مشغول بازی بوده که یکی از کبوتران مورد علاقه‌اش پرواز می‌نماید، سلیم می‌خواهد او را بگیرد ولی چون دو کبوتر دیگر در دستش بود می‌خواست مستخدمی پیدا کند و آن دو کبوتر را با او بسپارد و خود کبوتر پریده را بگیرد، نظرش به آن دختر نوحاسته می‌افتد که در باغ مشغول گردش بود، او را صدا می‌زند و می‌گوید تو این دو کبوتر را نگاه دار تا من کبوتر فراری را بگیرم، آن دختر کبوتران را به دو دست گرفته منتظر مراجعت شاهزاده می‌شود ولی پیش از مراجعت وی یکی از کبوترها از دستش می‌پرد، سلطان سلیم پس از گرفتن کبوتر فراری نزد دختر مراجعت می‌نماید ولی یک کبوتر در دست او می‌بیند، می‌پرسد کبوتر دیگر چه شد؟ دختر می‌گوید از دستم پرید، شاهزاده می‌پرسد چگونه پرید دختر با معصومیت خاصی کبوتر دیگر را که در دست داشته رها می‌کند و می‌گوید قربان اینطور پرید. سلطان سلیم از این حرکات معصومانه او خوشش می‌آید و با دقت باو نگریسته می‌پرسد تو کیستی؟ و پدر و مادر تو کیستی؟ می‌گوید قربان اسم من نورجهان دختر میرزا اعتمادالدوله هستم و با مادرم که رئیس زنان قصر است در اینجا زندگی می‌کنم، شاهزاده محبتی خاص به او پیدا می‌کند و هر روز قسمتی از وقت خود را صرف بازی و گفتگو با نورجهان می‌نماید، بازیهای کودکانه کم کم جای خود را به دوست داشتن و دل بردن و دل دادن می‌دهد، تا آنجا که به اکبرشاه خبر می‌رسد که ولیعهد عاشق دختر میرزاغیاث اعتمادالدوله ایرانی شده و مایل است که او را همسر خود سازد، اکبرشاه از این مطلب ترسناک گردیده و می‌گوید ایرانی‌ها بسیار بلند پروازند مبادا پس از عروسی با ولیعهد سلطنت بدست ایرانی‌ها بیفتد، و بدین سبب در وقتیکه ولیعهد به سفر رفته بود نورجهان را به یک امیر شجاع ایرانی بنام علی قلیخان ملقب به شیرافکن<sup>۱</sup> تزویج می‌نماید، و شیرافکن را به حکومت بنگاله که دورتر از دهلی بود می‌فرستد، سلطان سلیم پس از مراجعت از عروسی نورجهان با شیرافکن مطلع و از پدر رنجیده خاطر می‌شود؛ تا اینکه پس از چند سال دیگر که اکبرشاه فوت کرد سلطان سلیم بنام جهانگیرشاه بر تخت جلوس کرد؛ اولین کارش این بود که برادر رضاعی خود قطب‌الدین خان را با گروهی از لشکریان به بنگاله فرستاد و به شیرافکن پیغام داد که هرچه زودتر همسر خود را باید طلاق دهی و در عوض هر چه بخواهی بتو عطا می‌نمایم، و گرنه کشته خواهی شد، شیرافکن که همسر خود را بسیار دوست می‌داشت از پیغام جهانگیرشاه امتناع ورزید، قطب‌الدین خان چند نفر از سربازان قوی هیکل و شجاع را عقب پرده‌های خیمه پنهان کرده بود که با اشاره او از پرده بیرون آیند و شیرافکن را بکشند، قطب‌الدین وقتی دید شیرافکن از فرمان شاه اطاعت نمی‌نماید، به سربازان اشاره می‌کند که بیرون آیند و او را بقتل برسانند شیرافکن پیش از آنکه سربازان او را احاطه نمایند خنجر از کمر می‌کشد و قطب‌الدین خان را می‌کشد، و چند نفر از سربازان را از پای درمی‌آورد ولی

---

۱- علت اینکه علی قلیخان به لقب شیرافکن ملقب گردیده این است که می‌گویند روزی اکبرشاه به شکار می‌رود نره شیری از میان درختان بیرون جسته و به او حمله می‌نماید تمام سردارانی که همراه اکبرشاه بوده‌اند از ترس فرار نموده تنها علی قلیخان ایستاده و با شمشیر شیر را می‌کشد و اکبرشاه را از مرگ نجات می‌دهد در این موقع اکبرشاه او را به لقب شیرافکن مفتخر می‌نماید که دلیل بر شجاعت او است.



به علت کثرت سربازان خود کشته می‌شود، پس از کشته شدن شیرافکن نورجهان را به دهلی نزد جهانگیر شاه می‌آورند، ولی نورجهان مدت دو سال در عزای شوهر سیاه‌پوش و عزادار بوده و به همسری با شاه راضی نمی‌شود، تا اینکه زنانی که جهانگیرشاه برای خدمت و مصاحبت او معین کرده بود، نورجهان را برای همسری با جهانگیر شاه راضی می‌سازند که پس از دو سال با جهانگیرشاه ازدواج و عروسی نماید. ولی پس از ازدواج آن چنان در شاه نفوذ پیدا کرد که کارهای مملکتی بدون اجازه و امضای او انجام نمی‌گرفت تا آنجا که دختری که از شیرافکن داشت به عقد پسر کوچک جهانگیرشاه بنام شهریار که از زن دیگری بود درآورد و هدف او این بود که داماد خود ولیعهد شاه سازد، در حالی که فرزند ارشد شاه بنام شاهزاده خرم که داماد آصف خان و برادر نورجهان بود و در عین حال مقام وزارت جهانگیرشاه را داشت داعیه‌دار سلطنت بود، او جوانی بسیار لایق و شایسته ولیعهدی بود ولی نورجهان همیشه از او بدگوئی می‌نمود و پدر و پسر را از یکدیگر بدگمان می‌ساخت، به قسمی که شاهزاده خرم به پدرش بی‌اعتنائی می‌نمود و آصف خان هم که مقام وزارت داشت سعیش در این بود که داماد خود را ولیعهد نماید، در واقع نبرد پنهانی بین برادر و خواهر برای مقام ولیعهدی دامادهایشان در جریان بود، تا اینکه پس از مرگ جهانگیرشاه شاهزاده خرم بنام شاه جهان به سلطنت رسید و این همان شاه جهان است که برای همسر محبوب خود ارجمند بانو (دختر آصف خان) عمارت تاج محل را ساخت و خود او هم پس از مرگش در آنجا مدفون گردید، آنطور که ملاحظه شد تاریخ بنای مسجد به سال ۱۰۴۸ نوشته شده بود. ارجمند بانو ممتاز محل در سنه ۱۰۴۰ و شاه جهان به تاریخ ۲۶ رجب ۱۰۷۶ وفات نمود (بقولی ۱۰۶۸) و همانجا دفن شده بودند و آن بنای عظیمی بود که از کف تا بالکن بسیار وسیع و دارای ۲۸ پله و از بالکن تا صحن ۴ پله و از داخل صحن تا سرداب ۲۴ پله داشت،<sup>۱</sup> آنگاه به شبستان مسجد رفتیم با کمال تعجب دیدیم که در سقف آن زنبور عسل لانه کرده است، و آنگاه شخصی که خود را امام محل معرفی می‌کرد چند آیه از قرآن تلاوت نمود و ما ضمن استماع به ساختن مسجد خیره شده بودیم، زیبا و عجیب می‌نمود سنگهای مرمر تمام به شکل محراب نقاشی شده بود محوطه تاج محل و صحن و باغ بسیار عالی داشت و از حیاط تا بالکن اول شش پله داشت.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup>- این بنا هم چون سایر بناهای عظیم مصر و چین و ایران با استثمارکارگران بدبخت و مزد یک پیسا (یک صدم روپیه) و برای کارگر و ۲ پیسا (دو صدم روپیه) برای بنا ساخته شد و سنگهای آنرا از فاصله‌های بسیار دور (استان راجستان و مناطق شمالی) حمل کردند، خدا میداند و چه تحمیلی بر مردم از جهت تأمین مخارج گردید غیر قابل احصاء است این بود سپهر سلاطین مسلمان هند که دست کمی از فراغه مصر نداشته و لذا ملت هند با کینه به این جلادان استثمارگر که بنام اسلام سلطنت کردند می‌نگرند ولی کلبه‌های گلین و لباسهای وصله‌دار و پشمین صوفیان را که کار می‌کردند و خود با خرما و یا نانی سرکرده ولی برای مردم بینوا لنگرخانه می‌ساختند و قبله‌گاه محرومان بودند می‌ستایند و از خاک قبرشان تبرک می‌جویند و برای اطلاع از چگونگی تجاوزات شاهان هند و وسعت دامنه خونریزی آنها به کتاب سیرالمتأخرین چاپ هند و کتاب علل صعود و سقوط مسلمانان در هند تألیف حشمت الله ریاضی که در دست تهیه است مراجعه شود.

<sup>۲</sup>- آقای علی‌اصغر حکمت در کتاب سرزمین هند در مورد تاج محل ص ۱۱۹ چنین نوشته: تاج محل یکی از زیباترین آثار معماری روی زمین می‌باشد و ظریفترین ساختمان مرمری است که دست بشر تا کنون در جهان ایجاد کرده و از عجائب عالم صنعت است این شاهکار معماری در کنار رود جمنا در شهر آگره واقع شده و آرامگاهی است که شاه جهان برای مقبره همسر محبوب خود ارجمند بانوییگم ملقب به ممتاز محل بنا فرمود در سال ۱۰۴۰ هجری (۱۶۳۱ میلادی) شروع و هفت سال بعد از مرگ آن ملکه خاتمه یافت. شاه جهان گروهی از صنعتگران را از اطراف جهان برای این ساختمان در دربار خود جمع آورد که در میان آنها نام استاد عیسی افندی از ترکیه و محمدشریف از سمرقندی و امانت خان شیرازی و محمدخان شیرازی و واجدخان بغدادی و عظامحمدبخارائی و محمدسیحان بلخی دیده می‌شود و نیز معماران هند و بنام لال‌قنوجی و منوهرلال لاهوری نیز شرکت داشته‌اند ولی متأسفانه نام

## قلعه سرخ آگرا

در حدود ساعت ۳ بعد از ظهر از تاج محل به تماشای قلعه اکبرشاه که در سال ۱۵۶۵ میلادی ساخته شده بود رفتیم، مشهور است که اکبرشاه مبلغ ۵۳۵ میلیون روپیه خرج آن بنا کرده بود و یکی از قلعه‌های بنام هند است؛ این قلعه دو دروازه بنام دروازه فیل و دروازه دریا دارد. یک کاسه سنگی بسیار بزرگ سمت راست در ورودی قرار داشت که می‌گویند اکبرشاه در آن حمام می‌کرده‌است، ساختمانهای بسیار بزرگ از سنگ قرمز پزاک وجود داشت و اطاق دیگری در سمت شمال بود که عالی‌قاپو نام داشت. (به تقلید از عالی قاپو اصفهان) و حوض سنگی بسیار عالی داشت، پس از دیدن اطاقهای مختلف به محل استراحت خود اکبرشاه رفتیم که محراب مانند بود و دو طرف آن عکسهای وی قرار داشت، در محلی دیگر حوض گلاب با سنگ مرمر برای شاه ساخته بودند که می‌گویند مدت ۷ سال شاه جهان در این محل محبوس بوده است، (پسرش اورنگ زیب پس از کشتن داراشکوه برادرش پدرش را محبوس کرد)، بعد محلیکه شاه جهان فوت کرده بود نشان دادند که حوضهای آب گرم و سرد وجود داشت و سقف‌های آن آئینه‌کاری بود که البته بسیار جالب و هنرمندانه ساخته شده بود و در ورودی را با ضربی‌های دوری ساخته بودند که وقتیکه کسی وارد آن می‌شد در تمام قسمتهای سقف نمایان می‌شد، بعد از دیدن دربار عام و قسمتهای دیگر که خود دنیائی از هند بود مراجعت نمودیم، در بیرون و اطراف قلعه آثار دو خندق بزرگ دیده می‌شد و دلیل آن این بوده که اگر دشمن از یکی از آنها توانست بگذرد از دیگری نتواند عبور نماید. در ضمن یک سمت تاج محل و آن قلعه عظیم به رودخانه جمنا اتصال داشت.

## مزار و مرقد شهید ثالث

پس از دیدن قلعه سرخ آگرا به زیارت مزار و مرقد شهید ثالث قاضی نورالله شوشتری صاحب کتاب مجالس المؤمنین رفتیم، قاضی نورالله بن سیدشریف بن سیدجمال‌الدین بن نورالله بن شمس‌الدین محمدشاه الحسنی المرعشی الشوشتری (به نقل از کتاب صحیفه الصفا در طریق الحقایق)، «وی در لاهور قاضی بود و از جمله محدثین و متکلمین و محققین و فاضلی یگانه و عالمی علامه بوده و برای یاری مذهب کتبی تألیف نموده است،

---

مهندس نخستین که طرح اولی بنا را رسم کرده هنوز مجهول و مخفی مانده و گویند شاه جهان خود طراح و مهندس آن بنای عظیم بوده است. تأثیر سبک معماری اسلامی و بالخاصه ایرانی در تاج محل بخوبی مشهود و نمایان است و کمتر سبک هندی در آن احساس می‌گردد و شاه جهان نیز بعد از وفات برحسب وصیت در همان مقبره در جنب همسر خود مدفون گردید. امانت خان خطاط که طغرانویس کتیبه‌های قرآنی آن روضه عالی است در درب داخلی نام خود و سال اختتام ساختمان را چنین رقم کرده است ((الفقیه الحقیق امانت خان شیرازی در سند ۱۰۴۸ هجری مطابق دوازدهم (سنه جلوس مبارک)) شاه جهان را منظومه‌ایست در وصف این روضه مبارک که بسبک مثنوی ساخته و این اشعار از آنجاست:

زهی مرقد پاک بلقیس عهد	که بانوی آفاق را گشته مهد
منور مقامی چو باغ بهشت	معطر چو فردوس عنبر سرشت
جواهر نگار است دیوار و در	هوا تازه‌تر همچو آب گهر
براین بقعه پاک والامقام	ترشح کنان ابر رحمت مدام
زرقت بنظاره این مزار	شود چشم خورشید و مه اشکبار
نمود این عمارت بنا روزگار	که ظاهر شود قدرت کردگار

در زمان دولت سلطان جهانگیر پسر جلال‌الدین محمد اکبر تیموری آن جناب را به تهمت رفض (شیعی بودن) در اکبرآباد هند به قتل رسانیدند، و مزار فیض آثارش آنجا معروف و مشهور و زیارتگاه نزدیک و دور است.



کتابهای وی بسیار است، از جمله مجالس المؤمنین و کتاب احقاق الحق و تعلیقات بر تفسیر قاضی بیضاوی و رساله‌ای در تحقیقات آیه غار که در سال ۱۰۰۰ هجری نوشته است و نیز شرحی بر شش دفتر مثنوی دارد، اما کیفیت شهادت ایشان آنطور که در کتاب طرائق الحقایق آمده بدین صورت است، که بر سر راه او بعضی نواصب کمین کرده چون فرصت یافتند او را گرفتند و برهنه نمودند و با شاخه‌های درخت پر خار آنقدر بر بدن آن سید ابرار زدند که اعضای او از هم جدا شد و جان به جان آفرین تسلیم نمود.»

اما در مورد اینکه ایشان شهید سوم یا پنجم باشد نظریات متفاوت آمده، شیخ حسین بن عبدالصمد پدر شیخ بهائی، محمد بن مکی آملی را شهید اول شیخ علی بن عبدالعلی را شهید ثانی شیخ زین‌الدین آملی را شهید سوم گفته است، و بدین ترتیب شهید چهارم مولا عبدالله شوشتری است که در فتنه عبدالله خان ازبک در اوایل سلطنت شاه عباس گرفتار شده او را به خارا بردند، و در آنجا کشتند و بعد جسد او را آتش زدند، و بدین ترتیب قاضی نورالله شوشتری شهید پنجم می‌شود.

شهید از صوفیان نوربخشیه بوده که اساس آن مبتنی بر مذهب امامیه و قیام علیه متجاوزان بر طبق شیوه تشیع بوده لذا وی در ارائه مذهب تشیع کوشش بسیار فرمود و مزارش زیارتگاه صاحب‌الان است، مزار او در محل نسبتاً مرتفعی بنا گردیده و بر سر در ورودی نوشته شده بود «هو النصر باب سعید» قبر در اطاق مربع مستطیلی شکل قرار داشت و ضریحی از سنگ مرمر روی آن بود، کف اطاق با سنگ فرش شده و قسمتی هم از آن آئینه کاری بود. روی سنگ مزار نوشته شده بود. «در سنه ۱۱۸۸ بشهود پیوسته» ضمناً منبری از سنگ مرمر و علمی به سبک شیعه در آنجا وجود داشت و زیارتنامه حضرت امام حسین و سایر شهداء علیهم‌السلام را در قاب آویخته بودند، و در محل دیگر کتیبه‌ای برای زیارت حضرت قاضی نورالله آویخته بود، تا دور در ورودی اسامی چهارده معصوم علیهم‌السلام و اطراف در ورودی محوطه اسامی نیکوکارانی که وقت صرف کرده یا پول داده بودند نوشته شده بود، حضرت آقا و همراهان پس از قرائت فاتحه بر مزار آن بزرگوار دو رکعت نماز گذاردند، پس از صرف چای در محوطه مزار ساعت ۵ بعد از ظهر به دهلی مراجعت نمودیم. هوای آگرا نیز آفتابی و مطبوع بود ساعت هفت وارد دهلی شدیم، نماز مغرب قدری تأخیر شده بود، به محض ورود همگی در اطاق حضرت آقا جمع گردیده و نماز مغرب و عشاء بر حضرت ایشان اقتدا کردند و مجلس درویشی شب دوشنبه در همان اطاق تشکیل گردید، و چند غزل از شمس تبریزی خوانده شد پس از خاتمه مجلس شام را در سالن هتل صرف نموده و استراحت کردیم.

### شنبه ۲۵ بهمن ۱۳۵۰ و ۲۸ ذیحجه ۱۳۹۱ و ۱۴ فوریه ۱۹۷۲ م:

سحر که بیدار شدیم طبق معمول همه همراهان برای اقامه نماز صبح به اطاق حضرت آقا آمدند و صدای اذان از اطراف شنیده می‌شد، مرغان هم به نغمه سرایی پرداختند، پس از اقامه نماز همگی به خواندن قرآن که حضرت آقا قرائت می‌فرمودند گوش می‌دادیم، در حدود ساعت ۷/۳۰ به سالن هتل آمدیم ضمن صرف صبحانه حضرت آقا دکتر منوچهری را مخاطب ساخته در مورد طب قدیم و داروهای گیاهی و اثرات معجزآسای آن صحبت می‌فرمودند تا آنجا که گفتند: «حق این است که در کشور ایران یک دانشکده با اسلوب صحیح برای تدریس طب قدیم و معالجات گیاهی و نظایر آن تأسیس نمایند.» آقای دکتر منوچهری با تأیید این موضوع اظهار داشت «پدرم یک بیماری را که بمرض استسقاء مبتلا بود نتوانست معالجه نماید، ولی پیرزنی ظرف چهار الی پنج روز با داروهای گیاهی کاملاً او را معالجه نمود» هنوز

صحبت آنان تمام نشده بود که حاج آقای کاشانی آمدند و به اتفاق ایشان عازم بازار نقره فروشان (چاندی چوک) که از محل‌های مرکزی مهم دهلی قدیم است شدیم، در یکی از معابر بزرگ سیکها را دیدیم:



## سیک‌ها

سیک‌ها مردمی رشید و جنگجو بوده و بعزت سلحشوری در جنگهای خونین که علیه انگلیسیها کرده‌اند بدانها سردار لقب دادند، دین سیک از ادیان جدید هند است که چون شاعری بنام کبیر (۱۴۱۲ - ۱۴۸۸ میلادی) آنرا تأسیس کرد به دین کبیر معروف شد کبیر شاگرد ماناندا تذهیب‌کننده مذهب «ویشنوی» بوده، وی بافنده‌ای ساده از اهل مارس و پدرش مسلمان و مادرش برهمن بوده‌اند، و برآن شد که دین هندوئی و اسلام را با هم آمیخته مذهب نویی پدید آورد، در آئین او مسجد و معبودیت و رسم ختنه کردن وجود نداشت، کبیر در اشعار خود از توحید سخن می‌گفت و معابد مسلمانان و هندوان و مسیحیان را مقدس می‌شمرد، کبیر «رام» هندی و «الله» اسلامی را یکی می‌دانست و به تناسخ اعتقاد داشت و مانند هندوها دعا می‌کرد، که از گردونه کار ما و توالی مرگ و تولد رهایی یابد، پیروان کبیر را به هندی «کبیرپانتیس» گویند، آئین سیک پس از کبیر «بابانانک» که از طایفه جنگجوی سیک و معاصر با لوترمؤسس طریقه پروتستان بود، مذهب نویی بر اساس آئین کبیر تأسیس کرد، وی در ۱۴۶۹ میلادی در قریه تا لواندی در نزدیکی لاهور در پنجاب پای به عرصه وجود نهاد، پدر و مادرش هندو و از طبقه کشاتو (کشتریه یا کهتری) یعنی جنگجویان بودند، وی از سرودهای کبیر الهام گرفته به یاری دوستی ایرانی و مسلمان به نام مردانا که نوازنده‌ای چیره‌دست بود، دینی بر اساس توحید و اختلاطی از هندوئی و مسیحی و اسلام تأسیس کرد، و با نوای موسیقی که از طرف دوست مردانا نواخته می‌شد به تبلیغ آن پرداخت، نانک خود را «گورو»، یعنی معلم می‌خواند و طرفدار اتحاد بشر و برابری و برادری بود، پیروان او به سیکهیه یعنی شاگرد ملقب گردیدند، وی در سال ۱۵۳۸ در زادگاه خود درگذشت، و شاگرد او بنام «انگاد» به جای او نشست و «گورو» یعنی «معلم» نامیده شد. نانک خدای یکتای جهان را «حق» نامید، وی می‌گفت که: حق به صورتهای گوناگون در افکار و اعتقادات در جاهای مختلف جلوه‌گر می‌باشد، به هر نام که خوانده شود فقط او قادر متعال است، تنها لقبی که به او داد «هری» است که به زبان پنجابی به معنای «مهربان» می‌باشد، سعادت، وصول به نیروانا و «استغراق» در «ذکر حق» است، نانک خوردن گوشت را برای پیروانش مباح دانست او «مایا» یعنی صورت و همی جهان را که در آئین هندوئی آمده است پذیرفت؛ و گردونه کار ما را تا حدودی قبول کرد و گفت راه نجات از آن فقط آن است که آدمی از یاد حق غافل نباشد، وی ریاضت و زیارت و بت‌پرستی را تخطئه می‌کرد، و ازدواج را مباح دانست و جزگرفتن یک زن تعدد زوجات را حرام شمرد، پس از نانک، گورو یا معلم‌های پیاپی به پیشوایی مذهب سیکهیه قیام کردند، در زمان معلم پنجم گروارجان (۱۵۸۱ - ۱۶۰۶ م) تغییراتی در این مذهب روی داد، او برای سیکها در شهر امرتسر در پنجاب هند، معبدی زرین در میان استخری عظیم بنا نهاد و کتاب دینی بنام گرانت تدوین کرد که مانند قرآن مسلمانان نزد ایشان مقدس است، سیکها مردمی جنگجو هستند، جنگهای ایشان با اورنگ زیب (۱۶۱۸-۱۷۰۷م) ششمین امپراتور تیموری هندو با انگلیسیان معروف است، در سال ۱۸۴۹ میلادی مهاراجه دو لیب سینگ آخرین امیر سیک‌ها به قوای انگلیس تسلیم شد، الماس ۱۲۸ قیراطی را که به نام کوه نور معروف و از ایران ربوده شده و به دست وی افتاده بود به الکساندرینا ویکتوریا (۱۸۱۹ - ۱۹۰۱ میلادی) ملکه انگلستان اهدا کرد، و اکنون آن گوهرگرانبها در موزه برج لندن است، باز شناختن سیکها از دیگر هندوان به پنج نشانه یا (کوک‌کا) است که آنها را پنج کاف گویند ۱- کس (کیش) یعنی نبریدن موی سر و ریش ۲- کونگا (کنگا) شانه چوبین که در میان مویی می‌زنند ۳- کلچک (کچها) شلوار سفید کوتاه ۴- کارا (کرا) دستبند آهنی ۵- کاند (کربان) شمشیر یا خنجر دو لبه‌ای که در بیرون خانه بر خود آویزند.





بیشتر بزرگان اینان به لقب سیگ یعنی شیر معروفند، چون سیکها به لقب با طبقه‌بندی وکاست مخالفند و گروه بسیاری از طبقه پاریها یا نجسهای هند به دین ایشان راه یافته‌اند (با استفاده از کتاب تاریخ مختصر ادیان و کتاب سرزمین هند و مشاهدات شخصی) سخن را کوتاه کرده باز می‌گردیم به معبد سیک‌ها: عده‌ای در آنجا مشغول عبادت بودند. بر سردر ورودی معبد با خط درشت نوشته شده بود (Ganj - ۶۱۶ Gruwara) معبد دارای گنبدی از طلا بود، افرادی که از آنجا خارج می‌شدند همگی به شمشیر یا نیزه یا هر دو مسلح بودند، از قرار معلوم مسلح بودن جزء فرائض مذهبی آنها است. در حدود ساعت ده و نیم صبح به خانه فرهنگ ایران رفتیم، و از آنجا به اتفاق آقای کاردوش به خیابان اسفعلی به مطب آقای حکیم عبدالصمد رفتیم، داروخانه بزرگی در زیر مطب قرار داشت حضرت آقا از آقای دکتر منوچهری راجع به وضع طبی آنجا پرسشهایی کردند و پاسخهایی شنیدند، در آنجا بنا به تقاضای آقای کاردوش عکسی جهت یادگار برداشته شد و مجدداً به خانه فرهنگ ایران برگشتیم و چای و قهوه صرف شد، بنا به دعوت قبلی حضرت آقا به منزل آقای کاردوش واقع در میدان گلف لینگ که نزدیک نزدیک خانه فرهنگ ایران واقع شده بود تشریف فرما شدند، و تمام همراهان در خدمت بودند سفیر ایران در هند و قطب سلسله چشتیه و آقای ثنایی نیز حضور داشتند، حضرت آقا به مناسبتی فرمودند ما به هیچ عنوان در سیاست مداخله نداریم ولی می‌گوئیم هر چه که قوانین در تمام عالم دارند اسلام بهترین آنها را دارد، در مورد قوانین طلاق و مجازات دزدی و ممنوع بودن خوردن گوشت‌هایی که بدون یاد خدا ذبح شده است تأکید فرموده و خوردن غذاهای غیرگوشتی و سبزیجات را در مواقع نبودن گوشت ذبح شرعی توصیه فرمودند و گفتند به هر ترتیب مدرنی هم ذبح شود باید شرایط شرعی رعایت شود و ذبح گوشت مسلمانان جهان باید بدست مسلم و به یاد خدا باشد،<sup>۱</sup> سپس آهی از درون سرداننده خود این حکایت بود از اینکه هیچگاه بعد از رسول اکرم و علی (ع) بنحوی کامل اسلام اجرا نشده و جز اسمی و تعصبی جاهلی نبوده است، و آرزوی تحقق واقعی اسلام را نمودند، آنگاه به اتفاق آقای ثنایی بدیدن بتکده‌ای رفتیم.

## دیدار از یک بتکده

در این جهان پهناور و جنگل مولا به چشم دیدم که انسانها با چه خضوع و خشوعی مجسمه‌ها را با خلوص نیت پرستش می‌نمایند! که از هر نظر قابل تحقیق و تفکر است، بت تمثالی است که به تصور معتقدان به آن

- 
- ۱- شرایط ذبح کننده و چگونگی ذبح بطوریکه در رساله عملیه حضرت آیت الله خمینی آمده است: سربریدن حیوان پنج شرط دارد:
    - ۱ کسبیکه سرحیوان را می‌برد چه مرد و چه زن باید مسلمان باشد و اظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نکند، و بچه مسلمان هم اگر ممیز باشد یعنی خوب و بد را بفهمد می‌تواند سر آن حیوان را ببرد؛
    - ۲ سرحیوان را با چیزی ببرد که از آهن باشد ولی چنانچه آهن پیدا نشود و طوری باشد که اگر سرحیوان را بزند می‌میرد با خنجر تیزی که چهار رگ آنرا جدا کند مانند شیشه و سنگ تیز می‌شود سر آنرا برید.
    - ۳ در موقع بریدن جلوی بدن حیوان رو به قبله باشد و کسبیکه می‌داند باید رو به قبله سر ببرد اگر عمداً حیوان را رو به قبله نکند حیوان حرام می‌شود ولی اگر فراموش کند یا مسأله را نداند یا قبله را اشتباه کند یا نداند قبله کدام طرف است یا نتواند حیوان را رو به قبله کند اشکال ندارد.
    - ۴ وقتی می‌خواهد سر حیوان را ببرد یا کارد به گلایش بگذارد به نیت سر بریدن نام خدا را ببرد و همینقدر که بگوید بسم الله کافی است و اگر بدون قصد سربریدن نام خدا را ببرد آن حیوان پاک نمی‌شود و گوشت آن حرام است ولی اگر از روی فراموشی نام خدا را نبرد اشکال ندارد.
    - ۵ حیوان بعد از سر بریدن حرکتی نکند اگر چه مثلاً چشم یا دم خود را حرکت دهد یا پای خود را بزمین زند که معلوم شود زنده بوده.



جایگاه قوای فوق طبیعت است، و به همین جهت معتقدند که او توانائی آنرا دارد که کارهای فوق طبیعی را انجام دهد، بت پرستان بتهایی را به صورت حیوان یا انسان هستند دارای شعور و ذی روح می‌شمارند! و گاهی در پیش آنها خوراک هم می‌گذارند و آنها را شستشو داده و روغن مالیشان می‌کنند و بر آنها لباس می‌پوشانند! و برایشان قربانی می‌کنند و از آنها حاجت می‌خواهند! بت را به زبان عربی صنم و وثن گویند، وثنیت و بت پرستی در دوره جاهلیت در عربستان بسیار رواج داشته است، در آن زمان سنگهایی نیز که از حیث شکل و رنگ و بزرگی خصوصیتی داشت مورد پرستش قرار می‌گرفت و آنها را نُسب می‌نامیدند که جمع آن انصاب است هر صنم متولی خاصی داشت بنام سادن که قربانی کردن برای صنم توسط وی انجام می‌گرفت، و وی خود قربانی را برای صنم می‌پاشید و این منصب اغلب موروثی بود.<sup>۱</sup>

۱- آنطور که از کتابهای تاریخ ادیان برمی‌آید فتیسیسم و آنمیسیسم مقدمه بت‌پرستی است در تاریخ مختصر ادیان درباره فتیسیسم چنین نوشته است، فیتیش اصطلاحی است به پرتغالی به معنای سحر و افسون، دریانوردان پرتغالی در نیمه پانزدهم میلادی که به آفریقای غربی پای نهادند مشاهده نمودند که سیاه‌پوستان آن قاره در خانه‌های خود چوبها و سنگها و فلزاتی را تراشیده و برای آنها احترام خاصی قائلند، و وجود آنها را مؤثر در زندگی خویش و باعث رونق کارهای خود می‌دانند، پرتغالیان آن اشیاء مقدس را بزبان ((فتیش)) خواندند، نخستین کسی که این اصطلاح را در تاریخ ادیان بکار برد شارل دوپورس (۱۷۰۹ - ۱۰۷۷ م) عالم فرانسوی است. بعقیده او ((فتیشیسم)) عبارت است از پرستش بعضی از اشیاء مادی و زمینی ولی شامل اعمال دینی بعضی از قبایل هم می‌شود، که تعاویذ و طلسمات را بعنوان مظاهر قدرت الهی می‌شمارند، بت‌پرستان معتقدند که در این بتها و فتیשה نیرویی روحانی پنهان است که صاحب آنرا به حاجات خود تواند رسانید، فتیשה که می‌توان آنها را با طلسمات و تعویذات مقایسه نمود جای مهمی را در ادیان ابتدائی می‌گیرند ((تعویذ)) به معنای دعاها و آیاتی است که برای رفع بلا و چشم زخم یا بدست آوردن مقصود و مرادی بر بازو می‌بندند، و یا برگردن می‌آویزند ((طلسم)) که به یونانی آنرا ((تلسما)) گویند نقشهای سحری یا تجیمی است که برای دفع آفتها یا حوادث مختلف دیگر بکار می‌رود، مثلاً در بسیاری از شهرها طلسم‌هایی برای محافظت از طوفان و مار و کژدم ساخته بودند، طلسم سازان برای اعداد خواص و تأثیرات خاصی قائلند و ترتیب و تنظیم آنها را بروی طلسم‌ها موجب مهر و کین میان مردمی می‌شمارند، بین طلسم و تعویذ این فرق است که اولی یک ارزش فعال و مؤثر دارد در حالیکه تعویذ دارای ارزش تدافعی در دفع چشم زخم و نظایر آنهاست.

ادوارد برنت تیلور (۱۸۳۲ - ۱۹۱۷ م) مردم شناس انگلیسی می‌گوید: ((فتیشیسم)) عقیده‌ای است که بموجب آن ارواح در بعضی از اشیاء مادی مجسم و تجسد توانند شد یا در آن اشیاء تلقی دارند، این تعریف را بیشتر مردم شناسان قرن نوزدهم و بیستم بکار برده اند، و استعمال کلمه ((فتیشیسم)) در علم بیماریهای روانی بوسیله زیکموند فروید از همین تعریف است، همچنانکه بعضی از قبائل ابتدایی در برخی از چیزها و یا فتیשה تجسم و تجسد خدا را می‌بینند، بعضی از بیماران روحی نیز در بعضی اشیاء مجسم معشوقه خود را می‌بینند و به آن عشق می‌روزند، تمام اشیایی که مانند: مجسمه‌ها و تمثالها و طلسمات و صلیب‌ها و نگین انگشتریها و حمایلها و ضریح‌ها اگر مورد تقدیس قرار گرفته و از آنها حاجت خواسته شده باشد فتیش محسوب می‌شود، و در واقع ((وثنیت)) و نوعی بت‌پرستی است که در انسان موحد و یکتا پرست باید از دل بستگی به آنها احتراز جویند.

انیمیسم = این اصطلاح از واژه لاتینی ((انیما)) گرفته شده که به معنای جان و روان است، بنابراین انیمیسم عبارت از اعتقاد به آنکه مظاهر طبیعت صاحب ارواح و جانهای مستقلی هستند و نیز معتقدند که هر چیز و هر جسم دارای روح و جانی است جامعه های ابتدایی درختها و کوهها و سنگها و دریاها و رودها را داری شخصیت و روح می‌شناختند، و در راضی ساختن روح آنها با دادن قربانی و ادای مراسمی اقدام می‌کردند، نخستین کسی که این اصطلاح را در علم جامعه شناسی بکار برد دانشمند انگلیسی ادوارد تیلور بود که در سال ۱۸۷۱ م دین را اعتقاد به روحانیون دانست. بنابراین تعریف اعتقاد به جنّ و پری و همزاد و فرشته و دیو و غول از اعتقادات معروف به انیمیسم بشمار می‌رود، نظریه تیلور توسط هربرت اسپنسر (۱۸۲۰ - ۱۹۰۴ م) فیلسوف دیگر انگلیسی مورد بحث و تحقیق قرار گرفت، اسپنسر می‌گوید که: نخستین درک اقوام اولیه از موجودات مافوق طبیعت درک ارواح مردگان است که برحسب این فکر از آنچه در عالم رؤیا و خیال دیده است اشباح و ارواح را تصور می‌کند، و در برابر آنها عباداتی بجای می‌آورد که همان آیین پرستش نیاکان است (برای شرح بیشتر به تاریخ ادیان جان ناس و تاریخ مختصر ادیان و کتاب جاهلیت و اسلام و نیز برای

خلاصه پس از گردش و بهره‌یابی از سخنان حضرت آقا به هتل مراجعه و جامه‌دانها را که با خود داشتیم جمع‌آوری نمودیم و قرار شد که ساعت ۵/۳۰ صبح در فرودگاه حاضر باشیم در این هنگام شخصی که نامش به خاطر نیست خود را معرفی و اظهار علاقه کرد که حضرت آقا به کشمیر تشریف فرما شوند. طبق معمول پس از انجام فرائض مغرب و عشاء و صرف شام خود را برای حرکت در موقع سحر مهیا نمودیم.<sup>۱</sup> در این موقع آقایان انصاری و شهلائی دانشجویان دانشکده پزشکی هند به افتخار تشریف در فقر نائل گردیدند بعد از گذراندن روزی بسیار مفید و آموزنده حدود ساعت ده بعد از ظهر به استراحت پرداختیم.

سه‌شنبه ۲۶ بهمن ۱۳۵۰ و ۲۹ ذیحجه ۱۳۹۱ و ۱۵ فوریه ۱۹۷۲ م:

### از دهلی بسوی حیدرآباد

بامداد پگاه آنروز جهت حرکت به مقصد حیدرآباد آماده شدیم. جوانهائی که در هتل کشیک شبانه داشتند تمام چمدانها را به طبقهٔ تحتانی آوردند و با سه دستگاه تاکسی به فرودگاه رفتیم. آقایان انصاری و شهلائی هم آمده بودند و نیز آقایان ثنائی و کاردوش در آن موقع سحر در فرودگاه حاضر بودند، حضرت آقا و همراهان نماز صبح را در فرودگاه بجا آوردند، فرودگاه دهلی خیلی مفصل نیست ولی بسیار مرتب است و کارکنان آن با ادب و مهربانی رفتار می‌کردند، در حدود ساعت شش و نیم صبح بوقت دهلی به مقصد دکن حرکت کردیم، هوا نسبتاً سرد و صاف بود سخن‌گوی هواپیما اعلام کرد از دهلی تا حیدرآباد یکساعت و چهل دقیقه پرواز بطول می‌انجامد، هواپیما در هر طرف دارای ۲۱ ردیف صندلی ۳ نفره بود و متصدی شرکت هواپیمایی هند واکثر مسافرین هندی بودند و در بین مسافرین عده‌ای هم از توریستهای امریکایی و انگلیسی دیده می‌شدند، هواپیما در حدود ساعت ۸ و ده دقیقه بوقت دهلی در فرودگاه حیدرآباد به زمین نشست.

### ورود به حیدرآباد

تمام فقرای آنجا با حال شور و شوق و اشتیاق فراوانی به استقبال آمده بودند. دکتر محمدتقی مقتدری همراه با چند نفر از فقرای حیدرآباد تا جلوی پلکان هواپیما به استقبال آمده بودند، در حدود ساعت ۸/۳۰ بنا به دعوت آقای دکتر مقتدری و موافقت سایر فقرا، پیر بزرگوار مستقیماً به منزل ایشان وارد شدند و سایر فقرا پروانه‌وارگرد شمع وجودش قرار گرفتند، و در سالن بزرگ آقای دکتر مقتدری شخصاً پذیرایی می‌نمودند، آقای پروفیسور فرخ شیرازی اشعاری را که شخصاً سروده بود با حال بسیار خوشی قرائت نمود که ذیلاً درج می‌گردد:

شاه سلطانحسین	تابنده	کو بود شاه و ما همه بنده
لقب او رضا علیشاه	است	آسمان جلال را ماه است
قطب الاقطاب و سرور عالم	عزّو اعزاز زاده آدم	

شناخت انواع بتهای جاهلی کتاب الاصنام کلی و سایر تاریخهای ادیان مراجعه شود.) و برای شناخت خدایان و مکاتب و فلسفه های هند به کتاب مکتها و فلسفه‌های هند از داریوش شایگان مراجعه شود.)

۱- چون در قرآن کریم آیه ۱۶ و ۱۷ سوره آل عمران می‌فرماید: ((الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ)) ترجمه: آنانکه به عرض الهی عرضه دارند پروردگارا به کرم خود گناهان ما ببخش و ما را از عذاب جهنم نگاهدار. آنان صابران و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق‌کنندگان و استغفارکنندگان در سحرگاهند. و لذا فقرا طبق دستور پیر موظفند هر سحر برخیزند و به مناجات و ذکر و فکر و قرائت قرآن و دعا و نیایش و نماز پردازند. و اثرات بسیار عالی از سحرخیزی عاید فقرا گردیده و اشراقات و افاضات بسیاری حاصل گردیده است چنانکه حافظ گوید:

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی  
آن شب قدر که آن تازه براتم دادند

اولیا را بود سپهر جلال  
آنکه چون وی ندید چشم سپهر  
آمد از ملک جم به ملک دکن  
بهر جمعی فقیر و بی‌کس دیار  
زآمد او بهار گشته عیان  
نور حق از جبین او پیدا  
مظهر لطف حضرت سبحان  
مهر از نور اوست تابنده  
ای مه آسمان عزّ و جلال  
چشم ما بود در ره تو سپید  
تا مگر روی ماه خود بینیم  
شکر لله که انتظار گذشت  
چشم ما شد بروی تو روشن  
ما همه خاک راه پای توایم  
آمدی خوش، به چشم ما پایت  
ما فقیریم و تو شهنشاهی  
بی‌پناهییم ما، پناه توئی  
مظهر حق در این زمانه توئی  
عالمی گشته محو و حیرانت  
کی‌توان کرد مدحت تو بیان  
وصف و تعریف تست سرّ مگو  
گر که وصف بحق بیان سازم  
زین سبب بُد که سرّ آن دلبر  
ای که حال حرین دانی  
وی که حال همه تراست عیان  
جان جانی و جان جانانی  
پیش تو نیست هیچ راز نهان  
در دل من بجز ولای تو نیست  
فَرّخ، آن خاک پای تابنده  
بلبلی هستم از حدیقه راز  
نیم قرن است هند شد وطنم  
شکر لله که حق عیانم شد  
شاد کردی زمقدمت ما را  
ای بقریان تو دل و جانم  
تا بود روز روشن و شب تار

مهر تابنده جمال و کمال  
ما همه ذره‌ایم و او چون مهر  
از قدومش دکن شده گلشن  
کرده زحمت قبول آن دلدار  
عالم پیر بازگشته جوان  
همه عالم به روی او شیدا  
آیت حق و رحمت رحمن  
عالم از مهر اوست پاینده  
یافته از تو عزّ و جاه و جلال\*  
دل ما زانتظار تو بطپید  
گلی از روی شاه خود چینیم  
دور هجران، فراق یار گذشت  
گشت صحرا از مقدمت گلشن  
از دل و جان همه فدای توایم  
در دل ما بود شها جایت  
نظری از کرم بما گاهی  
ما همه بنده‌ایم و شاه توئی  
قطب عالم شه یگانه تو  
جان ما بندگان به قربانت  
در مدیح تو الکن است زبان  
کی‌توان کرد بحر را به سبو  
راز پوشیده را عیان سازم  
گفته آید بصورت دیگر  
ای که بر جسم ما تو چون جانی  
پس عیان‌را چه حاجت است بیان  
هرچه گویم ترا به از آنی  
حال بنده بر تو هست عیان  
آرزوئی بجز رضای تو نیست  
که مر او راست کمترین بنده  
جای من بود گلشن شیراز  
هان غریب الدیار این چمنم  
لطف دلدار حرز جانم شد  
دور کردی زدل تو غمها را  
وی فدای تو چشم گریانم  
دوستان شاد و دشمنان تو خوار

\* (بزم ما یافت از تو نور و جمال)

بعد آقای پروفیسور فرخ آقای قنبر علی همتی اشعاری را خواند،<sup>۱</sup> فقرا شور و حالی داشتند که از توصیف خارج است، در حدود یکساعت بعد از ظهر، حضرت آقا در گالری بزرگ اقامه نماز ظهر و عصر فرمودند و فقرا همگی اقتدا نمودند، پس از انجام فرائض آقای دکتر مقتدری با کمال محبت از همه فقرا به ناهار پذیرایی نمودند، بعد از کمی استراحت در حدود ساعت ۱۴ بعد از ظهر آقایان میرزا محمد فرخ روز و سید امیر علیرضا به افتخار تشرّف در فقر نائل گردیدند. هوای حیدرآباد در این ساعت صاف و آفتابی و نظیر نیمه اردیبهشت ماه تهران بود، گلهای بهاری کاملاً شکوفا و مزده وصل به دلدادگان حیدرآباد می داد، چند لحظه بعد به اتفاق آقای رحمن تهرانیچی به خیابان عابد رفتیم.

۱

(بند ۱)

ای شاه شاهان جهان حیدر صفدر  
ای نور زمین و آسمان حیدر صفدر  
ای روشنی دو دیدگان حیدر صفدر  
سلطان جمله انس و جهان حیدر صفدر  
ای ذات پاک جاودان حیدر صفدر

(بند ۳)

آرام جان ما توئی ای شه یکتا  
کز گنج مخفی گشته ای بهر ما پیدا  
از عشق تو افتاده در هر سری سودا  
از جن و انس و مرغ و هم ماهی دریا  
مداح تو گشته زجان حیدر صفدر

(بند ۵)

بر عاشقان و دوستان یار و غمخواری  
بر دشمنان و منکران شاه قهاری  
روز محشر دوستان را نگهداری  
تو میدهی بر بندگان عزت و خواری  
ای قاسم نار و جان حیدر صفدر

(بند ۷)

بر ذات خود هستی شها دائماً باقی  
غیر از تو مخلوق تو و خود تو خلاق  
هم مالک کوثر خود و هم خودی ساقی  
نمود بعالم دیگری جز تو رزاقی  
رزاق رزق بندگان حیدر صفدر

(بند ۸)

ای آنکه تو بر ما سوی مکّه سلطانی  
کار خدائی میکنی گرچه انسانی  
انسان نما هستی ولی ذات یزدانی  
تو حیّ و قیومی ما بندگان فانی  
پروردگارا لا مکان حیدر صفدر

(بند ۲)

عالم به امر تو شده سر بسر پیدا  
عرش و زمین و آسمان از تو شد برپا  
غیر از تو نبود دیگری خالق اشیاء  
هر مرسلی از تو شده عالم و گویا  
ای رهبر پیغمبران حیدر صفدر

(بند ۴)

بر هر نبی و هر ولی رهبری شاهها  
بر خلق عالم حاکم و سروری شاهها  
تو از همه پیغمبران برتری شاهها  
از هر چه گویم اعظم و اکبری شاهها  
ای جان ده و ای جان ستان حیدر صفدر

(بند ۶)

تو قائم و پاینده ای حیدر صفدر  
از نور خود رخشنده ای حیدر صفدر  
در هر مکان تابنده ای حیدر صفدر  
گاهی خدا گه بنده ای حیدر صفدر  
هم ظاهری و هم نهان حیدر صفدر

(بند ۹)

من بنده تابنده ام از دل و از جان  
جز او ندانم این زمان رهبر عرفان  
قنبر همی خواهد مدد از شه دوران  
تا در رود در کشتی اش اندر این طوفان  
ای خالق کون و مکان حیدر صفدر

## حیدر آباد

شهر حیدر آباد نظیر بعضی از قسمتهای شمیران است که دارای پستی و بلندی است، ساختمان‌ها بیشتر نوساز و ساختمان‌های قدیمی کمتر بنظر می‌رسید، انواع میوه‌های تابستانی از قبیل: هندوانه، طالبی، خربزه، خیار فراوان دیده می‌شد و انگور تازه به بازار آمده بود، در این شهر نیز دو چرخه‌ای که پشت سر آن مانند درشکه دستی بود مسافر می‌برد. و سه چرخه که بجای تاکسی کار می‌کرد و دو چرخه پائی بی اندازه زیاد بود که آن ریشکا می‌گویند. در حدود ساعت ۵/۳۰ بعد از ظهر مراجعت نمودیم، حضرت آقا در قسمت غربی طبقه دوم ساختمان تشریف داشتند. فقرای حیدرآباد هم دور آن بزرگوار حلقه زده بودند. در طبقه اول نماز مغرب و عشاء اقامه گردید فقرا هم به ایشان اقتدا نمودند، بعد از نماز ضمن بیاناتی در مورد امتیازات سلسله نعمت الهیه فرمودند که: «بعضی‌ها خیال می‌کنند که جناب شیخ عبدالله یافعی سنی بوده، و حال آنکه حضرت شاه نعمت‌الله ولی پس از جستجوی زیاد خدمت حضرت شیخ عبدالله یافعی<sup>۱</sup> مشرف شد،

<sup>۱</sup> شیعه بودن شاه نعمت‌الله ولی قطعی و غیر قابل انکار است، بلکه وجود وی همراه با حرکت‌های منشعب حضرت ایشان و کلاً صوفیه موجب تحقق مذهب شیعه اثنی عشر در ایران و هند گردید که انشاء الله در کتابی به نام حافظان ولایت خواهیم گفت، اما در مورد شاه نعمت‌الله مآخذ بسیاری در دست است که در اینجا از کتاب پر ارزش طرائق الحقایق جلد سوم کمک می‌گیریم: سید نعمت‌الله عبدالله محمد بن عبدالله بن کمال‌الدین یحیی بن هاشم موسی بن جعفر صالح بن محمد حسن بن محمد بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق (ع) در ۲۲ رجب سال ۷۳۰ یا ۷۳۱ در قصبه کوه بنان کرمان بدنیا آمد، وی تحصیلات مقدماتی نزد شیخ رکن‌الدین شیرازی و علم بلاغت را خدمت شیخ شمس‌الدین مکی و علم کلام و حکمت الهی را نزد سید جلال‌الدین خوارزمی و اصول فقه نزد قاضی عضد‌الدین خوانده، و فصوص را از حفظ داشت. و پس از تکمیل فنون و علوم ظاهر رغبت به صحبت اولیاء الله نموده، و هرجایی نشانه‌ای یافت بی‌درنگ به آن جانب می‌شتافت تا اینکه به طرف مغرب رهسپار شد و در مناره جبل‌الجیوش در طرف جنوب مصر رفته سه سال در این غار چندین اربعین گذراند، بعد از همه این ریاضت و ملاقات با مشایخ بسیار به خدمت شیخ عبدالله یافعی در مکه رسید. اما جناب شیخ بنا به نقل کتاب رهبران طریقت از شش نفر از مشایخ طریقت سلاسل مختلف اجازه ارشاد داشته، که عبارت بودند از: شیخ صالح بربری، برهان‌الدین بن علی العلوی، رضی‌الدین ابراهیم ابن محمد طبری مکی، شیخ نجم‌الدین عبدالله اصفهانی، شهاب‌الدین احمد شاذلی، شیخ نورالدین علی بن عبدالله صوفی از جمله آثار او: مرآت الجنان فی معرفة الحوادث زمان که معروف به تاریخ یافعی است دیگر کتاب روضة الریاحین و دُرر تنظیم فی الحقایق قرآن العظیم و دیگر کتاب الارشاد و نیز دیگر کتاب نشر محاسن العالیه و کتاب بدیع العلل منفصله و ردّ بر معتزله و نیز کتاب کفایت المعتقد و روض الریاحین و الشماس‌المعلم و کتابی در اشاره بوده شیخ را مقامی بسیار والا بوده زیرا چون شخصی چون حضرت شاه درباره‌ی وی چنین فرمودند:

شیخ ما کامل و مکمل بود      قطب وقت و امام عادل بود  
یافعی بود و نام عبدالله      رهبر رهروان آن درگاه

چنانکه در ریاض‌العارفین آمده در سن ۲۴ سالگی در حرم خاص الهی به حریم دل نایل گشت و مدت هفت سال به امر شیخ مشغول ریاضت بوده و بعضی اوقات به خدمت شبانی مأمور می‌شد آری:

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد      که هفت سال به جان خدمت شعیب کند

سلسله فقری شاه نعمت‌الله ولی مشخص است که در مقدمه همین کتاب و دیگر کرسی نامه‌ها و شجره‌نامه‌ها از جمله در بستان السیاحه طرائق نابغه علم و عرفان و رهبران طریقت و سایر کتاب مربوطه آمده است. شاه نعمت‌الله بعد از بازگشت به وطن طبق اشاره جناب شیخ به سمت ماوراء النهر رفت و در شهر سبز بخارا (آنچنان که در تاریخ مرقات الادوار آمده و صاحب طرائق نقل می‌کند) متوقف شد. و اربعیناتی را به پایان برد و عده‌ای بسیار به دست وی به شرف هیئت ولایت نائل شدند و چون ارادتمندان قریب صد هزار نفر شدند، امیرکمال بخاری، امیر تیموری را وارد کرد که از آن حضرت بخواهد از آنجا عزیمت کند، خلاصه ایشان هر جا که گذشت افراد بسیاری را به ایشان گردیدند، وی جامع شریعت و طریقت بود و اولین کسی بود که کلاه ۱۲ ترک به نشانه ۱۲ امام بر سر نهاد و از حلب تا کرمان را در نور دید. وفات ایشان در سال ۸۲۷ یا ۸۳۴ در ۹۷ سالگی بوده است و مزار شریفش در قصبه ماهان کرمان است. جناب شاه را کتب و رسالت بسیاری است که صاحبان بستان السیاحه صد هزار بیت بدو منسوب نموده و هدایت در ریاض‌العارفین عدد رسائل از جناب را ۳۰۰ عدد ذکر کرده و صاحب الطرائق گوید فقیر ۶۲ رساله عربی و فارسی آن حضرت را



چطور میشود حضرت شاه نعمت الله متعصب در مذهب شیعه باشد و شیخ او سنی باشد؟ چون آن زمان بزرگان تقیه می کردند، شناختن و اسامی ائمه هم جزء اسرار بود همان طوری که اسرار حق را با آنها می آموختند اسامی دوازده امام را به آنها تلقین می کردند، شیخ عطار به ظاهر سنی بود ولی می نویسد که من دوازده امام را تلقین می نمودم (کتاب مظهر العجایب سند زنده شیعی بودن اوست) ما هرچه داریم از ائمه اطهار داریم، تاج دوازده ترک و کلاه دوازده ترک در زمان حضرت شاه نعمت الله ولی معمول شد، و همین دلیل کامل عقیدت آن جناب به تشیع است.

## «رعایت آداب شرع مطهر»

آنگاه فرمودند: آنچه خلاف شرع انور است در طریقت شیعیان امامیه شاه نعمت اللهی ممنوع است، به همین مناسبت در سلسله ما موسیقی های لهو و لعب انگیز و غفلت آور ممنوع است، ولی آواز و مناجات که انسان را به یاد خدا می اندازد ممدوح است، دیگر از امتیازات سلسله نعمت اللهیه تقید در آداب شرع است، احکام ظاهر شرع، و سایر عبادات قلبی ظهوری بیانی است که حالات درونی و عبادت درونی ما ظاهر احکام شرع را باید مراعات نمائیم، و آنچه حرام است باید ترک کنیم اگر کسی خود را درویش بداند و چرس و بنگ یا سایر محرمات را مرتکب گردد باعث ننگ درویشی است، و باعث سرشکستگی ما هم می شود، حضرت صادق (ع) فرموده است: «کونوا ازینا و لا تکونوا شینا» یعنی «اگر بدستور شرع رفتار کنید باعث سرافرازی ماست» ما ادعای پیروی علی علیه السلام را داریم آیا علی (ع) یکی از مستحبات را ترک می کرد؟ اگر ما پیرو آن بزرگواران هستیم باید ظاهر شرع را مراعات کنیم و قدم به دستورهای آنان را عمل نمائیم، چون اولین مرحله شریعت است، پس اول باید عبادات و معاملات و ظاهر شرع را مراعات و مراقبت نمائیم، اگر خدای نکرده ظاهر شرع را مراعات نکنیم، مانند این است که پوست درخت کنده شود و مغز آن خدای نکرده بتدریج خشک میشود (شریعت در لغت «شرعة الماء» را می گویند یعنی محلی که آب می آشامند، و در اصطلاح عبارتست از امور دینی که حضرت عزت شأنه جهت بندگان تعیین فرموده، از اقوال و اعمال و احکام که متابعت آن سبب انتظام امور معاش و معاد باشد، و موجب حصول کمالاتی گردد و شامل احوال خاص و عوام بوده جمیع امت در آن شریک می باشند، چون شریعت مطهر فیض رحمانی است که رحمت عام است. هجویری می گوید: شریعت و حقیقت از عبارات اهل الله است که یکی از صحبت حال ظاهر کند و یکی از وخامت حال باطن، در کشف است که شریعت عبارت از طریق دین است که شرع است. شیخ انصاری گوید: شریعت چراغ حقیقت است، شریعت بند است حقیقت پند است، شریعت نیاز است حقیقت ناز است، شریعت ارکان ظاهر است حقیقت ارکان باطنست، شریعت بی دردیست حقیقت بی خودیست، شریعت خدمتست، بر شریعت حقیقت غربت است بر مشاهدت، شریعت بواسطه است حقیقت به مکاشفه است اهل شریعت طاعت دار است اهل حقیقت از خویشتن گریزانست و بیکی نازان، اهل شریعت در آرزوی خلد و نعیم باقی است اهل حقیقت گستاخ و مشغول باقی است، ابتدای حقیقت دردیست که پدید آید و حسرتی ترا فرا گیرد جهان فراخ بر تو تنگ کند، اندرون پیراهن بر تو زندان کند، آتشی در جانت زند، عطشی در دل افکند سوز بینی و سوزنده نه، شور بینی و شورنده نه) و در اخبار آمده است: «الشریعه القوالی و الطریقه افعالی و الحقیقه احوالی و المعرفة رأس مالی» و پس از توضیحات کامل، در مورد کتب عرفانی که باید در مجالس خوانده شود، سؤالاتی فرمودند و جوابهایی به عرض رسانیده شد، بعد چند غزل از دیوان شمس تبریزی خوانده شد و سپس طبق دستور یکی از فقرا کتاب حافظ شیرازی را باز کرده این غزل آمد:

---

جمع نموده ام، مراجعه شود به طرائق الحقایق جلد سوم و کتاب بسیاری که در این مورد نوشته شده است. مرحوم سعید نفیسی ۵۰۰ کتاب در رساله باو منسوب داشته و زان اوین بعضی از رسالت ایشان را تصحیح کرده. اساس طریقت شاه نعمت الله بر بیعت ولوی ذکر خفی، وحدت وجود مبتنی بر شهود، و سعی و کار و عمل و خدمت. شریعت و عدم جواز و حرمت بنگ و حشیش و گدائی. نبودن سماع و انتظار فرج دائم و خلاصه عرفان مثبتی که جهات درونی و سعی بیرونی را با هم جمع نموده و دست به کار و دل با یار را ارائه فرموده است.

نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید  
کمال عدل به فریاد دادخواه رسید  
جهان به کام دل اکنون رسد که شاه رسید  
ز قعر چاه برآمد به اوج ماه رسید  
قوافل دل و دانش که مرد راه رسید  
بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید  
ز آتش دل سوزان و برق آه رسید  
همان رسید کز آتش به برگ کاه رسید  
زورد نیم شب و درس صبحگاه رسید

بیا رایت منصور پادشاه رسید  
جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت  
سپهر دور خوش اکنون زند که ماه آمد  
عزیز مصر بر غم برادران حسود  
ز قاطعان طریق آن زمان شوند ایمن  
کجاست صوفی دجال چشم ملحد شکل  
صبا بگو که چها بر سرم در این غم عشق  
و شوق روی تو جانان بر این اسیر فراق  
مرو بخواب که حافظ به بارگاه قبول

بعد از اتمام غزل حضرت آقا فرمودند:

عمادالدین<sup>۱</sup> با حافظ مخالف بود و خانقاه داشت: «کجاست صوفی دجال چشم ملحد شکل» اشاره به اوست، حافظ از علماء بزرگ عصر خودش بوده و در اول درویش نبود ولی بعداً به فقر تشرف یافته: پس از استماع ارشادات گوهر بار حضرت آقا، شامی که در طبقه اول روی میز تهیه شده بود در خدمت حضرت آقا صرف و در ساعت ۹ استراحت نمودیم. شاید بعضی تعجب کنند که چرا حضرت آقا این قدر زود استراحت می فرمایند، حتی بعضی از شبها ساعت ۸/۳۰ به بستر خواب می روند، سبب این است که زود می خوابند تا سحر زودتر بیدار شوند و از قبوضات سحر بهره مند شوند.

### چهارشنبه ۲۷۶ بهمن ۱۳۵۰ و ۳۰۹ ذیحجه ۱۳۹۱ و ۱۶ فوریه ۱۹۷۲ م:

**استقامت در دین = هنگام سحر فقرای حیدرآباد برای نماز صبح به حضور حضرت آقا شرفیاب شدند.** ایشان پس از نماز صبح شروع به قرائت قرآن فرمودند، تمام فقرائی که حضور داشتند استماع می کردند پس از قرائت قرآن ضمن تفسیر «آیه إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». آیه ۱۳ و ۱۴ سوره احقاف ترجمه: «آنانی که گفتند پروردگارا ما الله است و استقامت ورزیدند خوفی بر آنها نیست و اندوهگین نمی باشند آنان اصحاب بهشتند که در آن جاودانه خواهند بود و این پاداش آنچه می کردند» مطالبی بدین مضمون فرمودند: اگر فقیر در شدت و گرفتاریها، یا گشایش و خوشیها در ایمان خود استقامت ورزد و کار خود را به خدا واگذار نماید همه گونه گشایش که بصلاح اوست از طرف پروردگار عالم عنایت می شود، و در مورد حضرت عیسی (ع) مثال زدند و فرمودند: وقتیکه می خواستند او را دار بزنند<sup>۲</sup> از خدا خواست اگر صلاح است این جام بلا بگردان و یا اینکه حضرت ابراهیم را وقتیکه می خواستند

<sup>۱</sup> - عماد فقیه عارف و فقیه معاصر حافظ که به سال ۷۹۳ وفات یافته و این بیت حافظ نیز اشاره اوست:

ای کبک خوش خرام که خوش میروی به نماز  
غره مشکوکه گربه عابد نماز کرد

<sup>۲</sup> - آیه ۱۵۷ و ۱۵۸ سوره نساء: (( وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِمَّنْ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا أَتْبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ))  
ترجمه: از این رو گفتند ما مسیح عیسی ابن مریم رسول خدا را کشتیم در صورتیکه او را نکشتند و نه بدار کشیدند. بلکه به آنها امر مشبه شد و همانا آنانکه درباره او عقاید مختلف اظهار داشتند از روی شک و تردید سخنی گفتند. و عالم به آن نبودند جز آنکه از

در آتش اندازند تمام ملائکه آمدند و اظهار داشتند که چه کمکی کنیم؟ آن حضرت فرمود: از شما هیچ کمکی نمی‌خواهم، تا اینکه جبرئیل آمد و سؤال کرد آیا حاجتی داری جواب داد: که سرتا پا حاجتم ولی بتو حاجتی ندارم، تا اینکه از حضرت احدیت دستور داده شد که آتش بر او سرد و سلامت شود.<sup>۱</sup> پس از پایان سخنان حضرت ایشان و ختم مجلس کمی در محوطه کنسولگری گردش کردند و آقای دکتر مقتدری درخت ابنه و درخت پاپایا که درختی است مستقیم و راست بالا می‌رود و برگهائی نظیر برگ کرچک دارد و میوه آن شبیه خربزه‌های متوسط دور تا دور درخت بارور است نشان دادند، و در موقع صبحانه یک برش از میوه آن درخت را بر سر سفره آوردند، و حاضرین خوردند که مزه شیرینی داشت و گفته شد که خواص طبی هم دارد و برای گوارش خوبست، در حدود ساعت ۸ صبح آقای راشد علی میرزا که اهل هند است به افتخار فقر و درویشی نائل گردید.

## مزار حضرت شاه میر محمود و شاه میر شمس‌الدین و شاه علیرضا دکنی

در حدود ساعت ۹ حضرت آقا به محلی بنام «میر عالم تالاب» یا کوه میر محمود شاه تشریف بردند ابتدا مزار حضرت شاه میر محمود دکنی را زیارت نمودند و دو رکعت نماز خواندند، عکسی در آن مکان وجود داشت که بالای آن نوشته بود «حضرت شاه میر محمود قطب سلسله شاه نعمت‌اللهی»:

در دیده ما نور خدا را بطلب      در بحر درآ و عین ما را بطلب  
سلطان سرا پرده توحید بجو      ور درد دلت هست دوا را بطلب

بعد به زیارت حضرت شاه میر شمس‌الدین دکنی فرزند شاه میر محمود تشریف بردند در آنجا نیز پس از زیارت دو رکعت نماز خواندند، آنگاه به مقبره حضرت شاه علیرضا دکنی تشریف بردند و پس از زیارت دو رکعت نماز بجای آوردند، مزار این بزرگواران بالای تپه سنگی قرار دارد و دریاچه‌ای زیبا که در کنار آن چند بلم که روی آبست زیبایی و صفای آن را چند برابر کرده است و حضرت پیر و ما، پس از زیارت از تخته سنگی سیاه که روی آن «بسم الله الرحمن الرحيم» نوشته شده بود دیدن کردیم. در اینجا ضروری است که خلاصه‌ای از زندگی میرشاه محمود را بر سبیل اطلاع بیاورم:

حضرت شاه میر محمود قطب بیست و ششم سلسله نعمت‌اللهی از عراق بخدمت حضرت میرشاه شمس‌الدین ثالث آخرین قطب از اولاد حضرت شاه نعمت‌الله ولی مشرف شده و پس از طی مراحل سلوک بدرجه کمال رسیده و بجانیشینی پیر خود نائل گردید، پس از رحلت حضرت میرشاه شمس‌الدین از شهر بیدر به شهر حیدرآباد دکن تشریف فرما شده و در محلی که فعلاً مزار مطهر او و فرزندش شاه میر شمس‌الدین و شاه علیرضا دکنی فرزند زاده‌اش قرار دارد بساختن خانقاه مشغول شد گویند در همین زمان سلطان ابوالحسن ملقب به تاناشاه آخرین پادشاه سلسله قطب شاهیه مشغول ساختن قصری بنام داد محل و گنبدی بر سر مزار شاه راجو قتال حسینی از بزرگان سلسله چشتیه که باو ارادت داشته بوده است و دستور می‌دهد به تمام معماران و بنایان و کارکنان زیر دست آنها که تا کارهای ما تمام نشود کسی حق ندارد در جای دیگری به کار مشغول شود، در نتیجه کار خانقاه تعطیل می‌گردد، شاه میر محمود میفرماید هرکس شبانه برای ما کار نماید مزد او را دو برابر می‌دهیم، بناها و عمله‌ها شبها در پرتو نور چراغ و مشعل بکار ساختن خانقاه می‌پردازند و روزها بواسطه خستگی و بی‌خوابی چرت می‌زنند و کار ساختمانهای سلطانی پیشرفتی نداشته، سلطان از کار شبانه آنها مطلع می‌شود دستور می‌دهد که روغن فروشان و گماشتگان شاه میر محمود روغن چراغ نفروشد، تا به سبب نداشتن مشعل

---

پی گمان خود می‌رفتند و بطور یقین (شما مؤمنین بدانید که) مسیح را نکشتند بلکه خدا او را بسوی خود بالا برد و پیوسته خدا بر همه ملک وجود مقتدر و کارش همه از روی حکمت است.

<sup>۱</sup> - سوره انبیاء آیه ۶۹: قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ .

ترجمه: (پس آن قوم آتشی سخت افروختند و ابراهیم را در آن افکندند ما خطاب کردیم کهای آتش سرد و سالم برای ابراهیم باش آتش به خطاب خدا گُل و ریحان گردید.)

و چراغ نتوانند به کار ساختن خانقاه مشغول شوند، وقتیکه این خبر به حضرت میرمحمود میرسد با اینکه اولیاء خدا نمی خواهند کسی از نیروی باطنی آنها باخبر شود می فرمایند بفضل خدا خانقاه ما ساخته و تکمیل می شود ولی عمارت





داد محل ابوالحسن تمام نخواهد شد، بلکه گنبدی هم بر سر قبر پیر خود بنا نموده ناتمام خواهد ماند و بهمین زودی خداوند کسی که از او ظالم‌تر است بر او مسلط فرماید که سزای ظلم خود را ببیند، و به گماشتگان دستور میفرماید به جای روغن از آب چاه خانقاه استفاده نمایند و همین کار را کردند و به ساختن خانقاه ادامه دادند، ولی چندی نگذشت که اورنگ زیب عالمگیر شاه ولیعهد شاه هند بر ابوالحسن لشکر کشید و پس از شش ماه که در قلعه گولکنده در محاصره بود اسیر شد، و مدت چهارده سال در زندان ماند تا از دنیا رفت و عمارت دادمحل و گنبد شاه راجو ناتمام ماند، بلکه آن قسمتی هم که دادمحل ساخته شده بود بواسطه طغیان رود موسی که در کنار آن قصر قرار داشت بنیاد آن از بیخ و بن بوسیله سیلاب کنده و برده شد که اکنون معلوم نیست آن عمارت در کجا ساخته شده و چگونه بوده است، بلی: «با دردکشان هرکه در افتاد بر افتاد». ولی خانقاه آنحضرت که قریب دویست سال تأسیس آن می‌گذرد سر بر آسمان برافراشته و مطاف اهل ایمان است. سخن را کوتاه نموده به سیر و سفر خود ادامه دهیم. خلاصه کلام، حضرت آقا در مراجعت از زیارت در اول پله‌های مدخل زیارتگاه زیر درخت تمر توقف فرموده و چند دانه تمر چیده و میل فرمودند و از آنجا با اتومبیل‌هایی که آقای کاشانی، مجلسی، قنبری، همتی آورده بودند بمعیت آقایان روزبه و تهرانچی که با یک تاکسی آمده بودند همراه با آقایان فرخزاد و سیدمحمد ناظم که با موتورسیکلت به جمع ما پیوسته بودند در التزام حضرت آقا به محل تالاب که دریاچه بزرگی است و قسمتی از آب مصرفی دو میلیون جمعیت شهر حیدرآباد را تأمین می‌کند رفتیم. در مسیر حرکت تاکستانی زیبا که به سبک تاکستانهای بیروت کاشته بودند مشاهده شد، خوشه‌های انگور رسیده از درختان آویزان و به عابران چشمک می‌زد، تمام حیدرآباد در این مسیر با تپه‌های سنگی احاطه شده بود و در دو طرف راه درختان انبه کشت شده بود در حدود ساعت ۱۰/۳۰ به دریاچه عثمان ساگر که اخیراً به گاندی‌بت موسوم شده است رسیده و پس از تماشای آن مراجعت نمودیم، در مراجعت کنار تاکستانی که دست راست جاده بود توقف فرمودند و نحوه کشت آن را تماشا نمودند اطراف تاکستان را ستونهای سنگی با فاصله‌ای در حدود ۶ متر احاطه کرده بود که روی آنها سیم کشی شده بود و داخل تاکستان بنحو جالبی خیابانهای منظمی کشیده بودند و کنده‌های درختان مو باندازه تقریباً یک متر و نیم از زمین ارتفاع داشت و زیر آنها پاک و پاکیزه بود، و حتی برای نمونه یک بوته علف هم پیدا نمی‌شد، در همانجا زمینهای سنگلاخ و لم یزرع نیز وجود داشت. در خیابانها گاریهای فراوان دیده می‌شد که عوض اسب یا مرد و گاو حرکت می‌کردند، در راه اتومبیل آقای طبسی خراب شد و قدری معطل شدیم، در حدود ساعت ۱۱ به شهر مراجعت نمودیم و حضرت آقا در همان عمارت قبلی، بعد از استحمام، نماز ظهر و عصر را در سالن طبقه اول اقامه فرمودند و آقای دکتر مقتدری و تمام فقرا حیدرآباد اقتدا نمودند بعد از نماز بیشتر فقرا در خدمت ایشان نهار صرف کردند.

### «بنای شهر حیدرآباد و مکه مسجد و چهار منار»

پس از قدری استراحت در ساعت چهار بعد از ظهر عازم دیدن مکه مسجد شدند آقای پروفیسور فرخ شیرازی استاد بازنشسته دانشگاه در رشته تاریخ و جغرافیا مقیم حیدرآباد نیز در التزام بودند وی در مورد جغرافیای تاریخی شهر گفت: شهر حیدرآباد دکن پنجمین شهر بزرگ و آباد هند است که قریب دو میلیون نفر جمعیت آن است، دکن به زبان هندی جنوب را گویند و حیدرآباد دکن باین سبب گویند که در استان سند هم شهری بنام حیدرآباد می‌باشد که اکنون جزء کشور پاکستان است و به کراچی نزدیک است، تاریخ بنای این شهر به حساب ابجد «فرخنده بنیاد» است که سنه ۱۰۰۶ می‌شود و بانی آن سلطان محمدقلی قطب شاه دومین سلطان از سلسله قطب شاهیه می‌باشد (قطب شاهیان بین سالهای ۹۱۸ - ۱۰۹۸ ه.ق) سلطنت کردند، بانی سلطنت قطب شاهیه سلطان قلی از اهل همدان یا تهران بوده که در زمان وزارت خواجه محمود گاوان وزیر اعظم سلاطین بهمینه که (۷۴۸ - ۹۳۳ دوران پادشاهی بهمینی است) همایون شاه او را به وزارت انتخاب کرده بود از ایران به دکن آمده و تحت سرپرستی خواجه ترقی نموده به مقام استانداری گولکنده که یکی از استانهای پنجگانه دولت بهمینه بود رسید و به قطب الملک ملقب گردید، و به همین سبب سلسله پادشاهان که بوسیله وی تأسیس شده قطب شاهیه می‌گویند و نسل چهارم او سلطان محمدقلی بزرگترین پادشاه این سلسله است که شهر حیدرآباد

دکن را بنا نهاده است گویند در نزدیکی گولکنده دهی بوده است و در آن دختر رقاصه زیبایی بنام بهاک متی زندگی می کرده است، سلطان محمدقلی در نوجوانی عاشق او گردیده و او را مسلمان نموده و به عقد خود درمی آورد، و در همانجائی که ده قرار داشت شهری می سازد و نام او را بهاک نگر می گذارد پس از مدتی به بهاک متی لقب حیدر محل می دهد و به همین مناسبت اسم شهر را از بهاک نگر به حیدرآباد تبدیل می نماید، بواسطه اینکه حیدر یکی از القاب حضرت امیرالمؤمنین علی عیله السلام بوده است، و این نام باعث برکت شهر می گردد، می نویسد که مهندسانی ابتدا به مشهد مقدس می فرستد و نقشه شهر مشهد را در آن زمان برداشته و مطابق آن نقشه شهر می سازد، و در عوض روضه مبارکه حضرت رضا عمارت چهار طاقی بنا نموده در گوشه های آن چهارمناره می سازد که به چهارمنار موسوم می شود، و بیش از یک قرن در زمان سلاطین آصف جاه که آخرین سلاطین این کشور بوده اند عمارت چهارمنار نشان دولتی و ملی این مملکت بوده که روی سکه ها و اسکناسها و تمبرهای پست منقوش بوده است، این عمارت از ابنیه مهم و قابل دیدن است که بر چهار منار مکه مسجد قرار دارد که در واقع مسجد جامع این شهر است، این بنا در عهد چهارپادشاه به اتمام رسیده و از حیث عظمت یکی از آثار مهم هند است، بانی این مسجد سلطان محمد قطب شاه دومین کس از سلاطین قطب شاهیه است، گویند اولین روزیکه بر تخت سلطنت نشست خواست اولین سنگ بنیاد این مسجد را بگذارد به حاضرین اعلام کرد که هرکس در مدت عمرش نماز او قضا نشده است بیاید و اولین سنگ بنای مسجد را بگذارد، پس از چندبار که این پیشنهاد را تکرار نمود، از آنهمه جمعیت کسی پیدا نشد پس خود پادشاه که نوجوان بوده به قرآن مجید قسم یاد می کند که من علاوه بر اینکه نمازهای پنجگانه ام هیچوقت قضا نشده است حتی نماز نافله ام فوت نشده، و اولین سنگ را بدست خود نصب می نماید و تکمیل این بنا پس از سلطان محمد بوسیله سلطان عبدالله و بعد از او بدست سلطان ابوالحسن انجام شد که او بدست اورنگ زیب اسیر شد و سلطنت قطب شاهیه منقرض گردید، ولی اورنگ زیب مسجد را تکمیل نمود. حضرت آقا ابتدا از مکه مسجد دیدن فرمودند این مسجد دارای تعداد ۲۴ ستون بلند از سنگ و دارای ۱۵ گنبد است و منبری از سنگ مرمر سفید، شش پله دارد. پس از دیدن از مکه مسجد و چهار منار به پارک شهر حیدرآباد رفتیم و با اتومبیل قسمتهای مختلف آنرا تماشا نموده و گردش کردیم، و برای نماز مغرب مراجعت نمودیم، پس از نماز مغرب و عشاء حضرت آقا بواسطه گرمی هوا به ایوان شرقی عمارت تشریف فرما شدند و فقرا گرد آن حضرت حلقه زدند، آنگاه ایشان فرمایشاتی به این مضمون ایراد فرمودند:



## «تقید به آداب شرع»

شب گذشته در موضوع امتیازات سلسله نعمت الهیه گفتیم درویش باید مقید به آداب شرع مقدس باشد حتی ما دستور داریم مستجاباتی که مؤکد است بجا آورده شود، یکی از مستجابات مؤکد آنست سحرها بیدار باشند، درخبر رسیده است که ملائکه ندا می‌کنند آیا کسی هست که سحر استغفار کند تا گناهان او بخشیده شود؟<sup>۱</sup> به حضرت رسول صلی علیه و آله و سلم سحرخیزی و بیداری سحر واجب بود<sup>۲</sup> و برای سایر امت سنت مؤکد است، ضربت خوردن حضرت امیر (ع) در نماز نافله بود برای اینکه در نماز واجب ممکن نبود، و بعضی می‌گویند در نماز فریضه بود می‌نویسند که حضرت زینب حسین را بیدار کرد و گفت صدائی شنیدم که می‌گفت پدرتان را کشتند، در خبری است که حسین (ع) در پادگان نخيله بودند<sup>۳</sup> بعضی می‌گویند خواب بودند، بعضی می‌گویند در نماز شرکت داشتند بعضی می‌گویند که صبح صادق بود و فجر طالع شده بود، که حضرت امیر (ع) گفت ای فجر تو هیچوقت نبوده که طلوع کنی و من در خواب باشم، و وقتی که آفتاب طلوع کرد گفت: ای آفتاب تو شاهد باش هیچوقت نشده است که تو طلوع نمائی و من نماز صبح را نخوانده باشم، دیگر آنکه مؤمنین همیشه باید طاهر باشند (غسل یا وضو یا تیمم) و فرمودند که بدون طهارت نمی‌شود دست به قرآنی زد و یا اینکه اگر انگشتری که اسم «الله» روی نگین آن نقش شده باشد نمی‌شود و بدون طهارت بدان دست زد تا چه رسد بکسی که دائم بیاد خدا است، اگر ما سحر بیدار نشویم و همیشه با طهارت و بیاد خدا نباشیم چگونه می‌شود که توقع کشف و شهود داشته باشیم؟ یا اینکه گرفتاریهای ظاهر و باطنمان حل شود؟ کتابی است بنام مصادقه الاخوان که شیخ مفید آن کتاب را در مورد یگانگی و اتفاق و اتحاد مؤمنین نوشته است<sup>۴</sup>، طبق آن کتاب و سایر منابع و مأخذی که در

<sup>۱</sup> - در کافی در کتاب الدعاء شماره ۳۱۰۰ از قول رسول خدا (ص) آمده است: ((خیر وقتہ دعاتم عز وجل فی الاسحار)) ترجمه‌یک بهترین وقتیکه خدا دعای شما را می‌پذیرد در سحر است. و در کافی در همانجا در مورد استجاب دعا در نیمه شب احادیثی ذکر شده.

<sup>۲</sup> - اشاره به این آیات ((يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ، قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا، نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا، أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا)) آیات ۱ و ۲ و ۳ و ۴ سوره مزمل، ترجمه: الا ای رسولی که در جامه (فکرت و خاموشی) خفته‌ای. همان شب را به نماز و طاعت خدا برخیز مگر کمی که نصف یا چیزی کمتر از نصف باشد (به استراحت پرداز) یا چیزی بر نصف بیفزای و بتلاوت آیات قرآن با توجه کامل مشغول باش. مولانا جلال‌الدین مولوی در تفسیر آیات فوق ابیاتی نغز و عارفانه دارد که چند بیت آنرا بر سیل اشاره می‌آوریم:

گفت مزمل نبی را از آن سبب	که برون آ از گلیم ای بوالهرب
سر مکش اندر گلیم و رومپوش	که جهان جسمی است سرگردان توهوش
همین مشو پنهان ز ننگ مدعی	که تو داری نو روحی شعشقی
همین قم اللیل که شمعی ای همام	شمع دائم شب بود اندر قیام

<sup>۳</sup> - پادگان نخيله لشکرگاهی بود که علی (ع) برای جنگ با معاویه تدارک دیده بود.

<sup>۴</sup> - اشاره به آیه شریفه (وَلَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) و طبق آنچه فقها در سائل عملیه آورده‌اند وضو در مورد مس کلام الله و کتابت قرآن واجب و در مورد مس اسماء خاصه الهی و اسماء انبیاء و اوصیاء و حضرت زهرا (س) احتیاط واجب است.

<sup>۵</sup> - شیخ مفید محمد بن محمد بن لقمان بغدادی معروف به ابن العلم است که متولد ۵ ذیقعده ۳۳۶ ه. ق و متوفی در شب جمعه سوم ماه رمضان سال ۴۱۳ ه. ق در بغداد بوده وی استاد شیخ طوسی و سید مرتضی بوده است و سید مرتضی در میدان آشنان بغداد بر جنازه او نماز گذارده، شیخ مفید فقیه و متکلم امامیه اثنی عشری است که در زمان خود بیشتر در علم کلام تبرز داشت و مکتب کلامی شیعه در عصر باوج کمال خود رسید، ذکر سی علم کلام که در آن زمان یکی از بزرگترین مناصب علمی بشمار می‌آید بوی تعلق داشت، ابن الندیم در حق او گوید: انتهت فی عمر نار یا سة متکلم الشیعه الیه مقدم فی فصاحة الکلام علی مذهب اصحابه دقیق الفطنه ماضی الخاطر مشاهدته ندایته بارعاً. و از مفاد کلام مترجمان مفید برمی‌آید که او در مناظره و حاضر جوابی تبرز خاصی داشته است، شیخ مفید که معاصر قاضی عبدالجبار (رئیس معتزله بغداد) و قاضی ابوبکر باقلانی (رئیس اشاعره) (متوفی ۴۰۳ ه. ق) داشته است،





که نایب رئیس انجمن اتحادیه ایرانیان بود توضیحاتی درباره ایرانیان به عرض رسانید، حضرت آقا ایشان را دعا فرمودند که در امور خدمت ایرانیان موفق باشند، پس از صرف شام فقرا که خدمتشان بودند مرخص شدند و ما هر یک به اطاق خود رفته استراحت کردیم.

## پنجشنبه ۲۸ بهمن ۱۳۵۰ و اول محرم ۱۳۹۲ و ۱۷ فوریه ۱۹۷۲ م:

طبق معمول سحر حضرت آقا بیدار بودند قبل از نماز صبح آقای حسین ملاح به افتخار تشرف در فقر نائل گردید. نماز صبح در سالن طبقه اول ساختمان اقامه گردید، بعد از قرائت قرآن تفسیری در مورد آیه اول سوره مبارکه فتح فرمودند که هرچه در خاطر داشته باشم یادآور می‌شوم، فرمودند: ما معتقدیم که حضرت رسول (ص) و حضرت فاطمه (س) و نیز حضرت امیر (ع) و یازده فرزند او که مقام امامت را داشتند معصوم هستند و گناه نکرده‌اند، و سایر اولیا بعد از مأذون شدن گناه نکرده‌اند، ولی در آیه شریفه می‌فرماید «لیغفرلک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر». چه طور شده است آیا او گناه کرده است! اگر پدری به فرزندش در مقام ادب تندی کند دیگران حق ندارند بی ادبی کنند، انسان بهر مرتبه از کمال برسد مرتبه پایین نقص است و همان نقص گناه است، مثلاً فرزند نسبت به پدر خود هرچه خدمت نماید باز هم در خود احساس می‌کند آن طوریکه باید و شاید حق فرزند را بجا نیاورده است، همان نقص است، و خود حضرت رسول (ص) عرض می‌کنند: «الهی ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک» خداوند می‌فرماید که، ما اینگونه گناهانی که تو احساس می‌کنی از گذشته و آینده است می‌آموزیم، و بعد می‌فرماید نعمت را بر تو تمام کردیم و بحد کمال رسانیدیم، و حقایق را بر تو آشکار ساختیم و در دل را بر تو گشودیم، بطوریکه دیگر بهتر از آن امکان پذیر نیست و تو را براه راست هدایت می‌نمائیم، ما هر قدمی که برمی‌داریم محتاج هدایت او هستیم و این هدایت الهی را رسول (ص) خدا در هر مرحله و مقامی احتیاج داشت «ربنا تکلنا الی انفسنا طرفه عین ابدأ فی الدنيا و الاخرة» بعضی می‌گویند این سوره در مورد فتح مکه نازل شده است، و بعضی می‌گویند این سوره در مورد صلح حدیبیه نازل گردیده که این صلح عظیم‌ترین فتح برای رسول خدا بود، از حضرت صادق (ع) روایت شده که رسول خدا (ص) در خواب دید که از طرف خداوند باو امر شد داخل مسجدالحرام شود و طواف نماید و با محلقین حلق نماید،<sup>۱</sup> این مطالب را باصحاب خبر داد و امر فرمود از مدینه بسوی مکه حرکت نمایند، پس از ورود به منزل ذی‌الحلیفه برای بجا آوردن عمره محرم شدند و حضرت شصت و شش شتر بُدنه برای قربانی همراه خود بردند، مشرکین مکه از این موضوع باخبر شدند و خالد بن ولید را با دو بیست سوار فرستادند که از ورود حضرت به مکه جلوگیری نمایند، موقعی که خالد با آن حضرت برخورد نمود، نماز ظهر را می‌خواند، خالد به همراهان گفت صبر کنید اینها نماز دیگری دارند وقتی به نماز مشغول شوند به آنها حمله می‌آوریم و همه را به قتل می‌رسانیم، زیرا که آنها نماز را از نور چشمان خود بیشتر دوست دارند و نماز خود را قطع نمی‌نمایند، جبرئیل بر پیغمبر نازل گردید که نماز خوف بجای آورید و لذا کفارکاری از پیش نبردند. روز بعد وارد حدیبیه شدند و مشرکین قسم یاد نمودند که حضرت را به مکه راه ندهند، و راه را بر آن حضرت و اصحابش سد کردند، حضرت برای آنها پیغام فرستادند که ما به قصد جنگ نیامده‌ایم و قصد طواف کعبه داریم، آنها قبول نکردند و عروه بن مسعود ثقفی را که مرد بسیار عاقلی بود به خدمت حضرت گسیل داشتند که با حضرت گفتگو نماید، عروه پس از شرفیاب شدن به حضور مبارک پیغمبر بسیار ادب نمود و تعلیم و تکریم حضرت را بجا آورد، و عرض کرد قوم ما حاضر نیستند که تو به مکه وارد شوی و قسم یاد کرده‌اند که از آمدن تو جلوگیری نمایند، حضرت فرمود ما قصد جنگ نداریم، و عروه عرض کرد بخدا قسم تا به امروز احدی را ندیده‌ام که مانند تو در کارهایش تا این اندازه ایستادگی نشان داده باشد، عروه برگشت و به قریش اطلاع

<sup>۱</sup>- بعد از ذبح و قربانی حجاج مختارند که یا سرا بتراشند (حلق) و یا مو و یا ناخن خود را کوتاه کنند مگر دو گروه:

الف: بانوان باید قدری از مو یا ناخن خود را کوتاه کنند و نباید موی خود را بتراشند؛

ب: کسی که اولین سال حج اوست احتیاط واجب آنست که سر را بتراشد (تحریر الوسیله جلد ۱ ص ۴۵) پس حلق به معنای سر تراشیدن و تقصیر (کوتاه کردن) است.

داد که محمد (ص) مصمم است که وارد مکه شود، قریض حفص بن الاحنف و سهیل بن عمر را فرستاد که از در مصالحه درآیند و به هر نحوی صلاح دانستید از ورود محمد (ص) در امسال جلوگیری نمائید، اگر حقیقتاً قصد ندارد، آندو نفر شرفیاب شدند عرض کردند تمام قبایل عرب بر ما جری می‌گردند و با نظر حقارت و ذلت در ما مینگرند شما برگردید تا ما در این کار شما و عرب تأمل بیشتری نمائیم، و ما حاضریم که در سال آینده سه روز خانه خالی گذاریم تا شما بیائید مورد نظران را انجام دهید، حضرت قبول فرمودند، آنها عرض کردند شرط دیگر آنکه اگر کسی از ما به شما پناهنده شد او را مسترد نمائید و اگر از مسلمانان بر ما پناهنده شدند ما او را به شما برگردانیم، حضرت فرمودند اگر کسی از ما به شما پناهنده شد ما به او احتیاجی نداریم. ولی مسلمانانی که در مکه هستند شما به آنها اذیت نمائید، اگر اظهار مسلمانی نمایند با آنها بدرفتار نکنید، و انکار بر اعمال اسلامی آنها نداشته باشید، آنها هم قبول کردند، وقتی که رسول (ص) پیشنهاد صلح آنها را پذیرفت، اکثر آنهایی که در خدمت آن حضرت بودند نگران شدند، عمر عرض کرد آیا خواب شما دروغ بود که ما وارد مکه می‌شویم مگر ما بحق نیستیم و دشمنان ما بر باطل نیست؟ حضرت فرمود آنها بر باطل اند و ما بر حقیق و خداوند فتح مکه را به من وعده فرموده و خلف وعده نمی‌فرماید، آندو نفر برگشتند و به کفار خبر صلح دادند، باز عمر بحال اعتراض گفت یا رسول الله مگر شما نگفتید که ما داخل مسجد الحرام می‌شویم طواف و سعی بجا می‌آوریم؟ فرمود آیا گفتم در امسال خدا وعده فرموده که ما این اعمال را بجا می‌آوریم؟ چون گفتگوی اصحاب مخصوصاً عمر در این باب زیاد شد، حضرت فرمودند اگر صلح را قبول ندارید جنگ نمائید، عمر و آنهایی که بر قبول صلح پیغمبر اعتراض داشتند بطرف قریش حمله‌ور شدند آنها هم به مقابله برخاستند اصحاب تاب مقاومت نیاورده از پیش روی رسول خدا (ص) فرار کردند و پیغمبر را تنها گذاشتند، حضرت تبسمی فرموده بعد به علی (ع) فرمود شمشیر بردار و قریش را استقبال کن، علی (ع) شمشیر برداشت و به آنها حمله نمود، قریش از جلو آن حضرت فرار نموده گفتند مگر محمد از وعده صلحی که داده پشیمان شده است؟ فرمود: «نه» علی (ع) چون دید قریش در مقابل او ایستادگی نکردند به حضور پیغمبر (ص) مراجعت نمود، اصحاب هم که فرار کرده بودند خجلت زده و شرمسار برگشتند و عذرخواهی نمودند و اظهار ندامت و پشیمانی کردند و عرض کردند، خدا و رسول دانانترند به کاریکه انجام می‌دهند، بعد قریش آمدند و صلح نامه به خط علی (ع) تنظیم شد. علی (ع) نوشت «بسم الله الرحمن الرحيم» سهیل بن عمر گفت: ما رحمن را نمی‌شناسیم، بنویس بسمک اللهم که پدران ما می‌نوشتند حضرت رسول (ص) فرمودند به علی بنویس «بسمک اللهم» که این هم از اسمی از اسماء الله می‌باشد، علی روی بسم الله الرحمن الرحيم خط زد و نوشت بسمک اللهم، و وقتی نوشت محمد (ص) رسول الله باز سهیل گفت: «اگر ما تو را رسول الله می‌دانستیم با تو جنگ نمی‌کردیم». بنویس: «محمد بن عبدالله» حضرت فرمودند: روی کلمه رسول الله خط بزن. علی (ع) گفت: «من نمی‌توانم کلمه رسول الله را از نام شما محو نمایم». خود حضرت روی آن خط کشید و قرار داد بدین نحو تنظیم گردید، که طرفین تا ده سال با یکدیگر بجنگ نپردازند و بعضی بعض دیگر را به اسارت نگرفته و به غل و زنجیر مقید نسازند، و یکی از مواد قرارداد این بود که سال بعد بدون اسلحه جنگ برای حج بیایند و سه روز بیشتر نماند و در این سه روز قریش از مکه خارج شوند تا مسلمین زیارت کنند، و قرار شد اگر از مسلمانان کسی، برود به آنها پناهنده شود پیغمبر مطالبه نکند و اگر کسی از آنها پناهنده شد او را رد کنند پیغمبر (ص) فرمود اگر مسلمانی از دین برگردد، همان برود بهتر است. ماده دیگر این بود که مسلمانها در مکه برای اظهار دیانت و انجام وظائف مسلمانی آزاد باشند و کسی حق اذیت کردن و سرزنش نمودن به آنها را نداشته باشد، و این ماده سبب شد که دیگران هم تشویق شوند و این خود بزرگترین فتح بود.<sup>1</sup> بعد از ختام بیانات حضرت آقا همگی بدعوت دکتر مقتدری برای صرف صبحانه رفتیم و پس از آن آقای نیرالدین خان به افتخار تشرف به فقر و درویشی نائل گردید.

<sup>1</sup> - برای اطلاع بیشتر به کتب سیره و مغازی و تاریخ از جمله سیره ابن هشام و تاریخ یعقوبی و مغازی واقدی مراجعه شود.

## از حیدرآباد دکن بسوی بیدر: (شرح حال اقطاب مدفون در بیدر)

طبق تصمیم قبلی باید حدود ساعت ۸/۳۰ صبح به طرف بیدر حرکت می‌کردیم چون بیدر محل دفن نه نفر از اقطاب سلسله نعمت اللهیه می‌باشد بدین قرار: ۱ حضرت میربرهان‌الدین شاه خلیل‌الله الحسینی ۲ میرشاه حبیب‌الدین محب‌الله الحسینی ۳ میرشاه کمال‌الدین عطیة‌الله الحسینی ۴ میرشاه برهان‌الدین خلیل‌الله ثانی ۵ میرشاه شمس‌الدین محمد حسینی ۶ میرشاه حبیب‌الدین محب‌الله حسینی ثانی ۷ میرشاه شمس‌الدین محمدحسینی ثانی ۸ میرشاه کمال‌الدین عطیة‌الله الحسینی ثانی ۹ میرشاه شمس‌الدین محمدحسینی ثالث، این نه نفر اقطاب همگی از نسل حضرت شاه نورالدین نعمت‌الله ولی بوده‌اند که مقبره آنها در بیدر پایتخت سلاطین بهمنیه هند قرار دارد و از آنرو که شرح حال بزرگان ضروری می‌نمود لذا مختصری از زندگانی این بزرگان را بر سبیل اجمال می‌آوریم:

۱ شاه برهان‌الدین خلیل‌الله اول - در کتب مربوطه از جمله طرائق الحقایق، ریاض‌العارفین، بستان‌السیاحه، رهبران طریقت و غیره آمده است که حضرت برهان‌الدین شاه خلیل‌الله الحسینی در سال ۷۷۵ هجری در کوه‌بنان کرمان متولد شد که شاه خود فرموده:

پنج و هفتاد و هفتصد از سال      رفته در کوه‌بنان که ناگاهان  
میر برهان‌الدین خلیل‌الله      آمد از غیب بنده را مهمان

وی علوم ظاهری را در خدمت ارادتمندان پدر و سیر و سلوک باطنی را از پدر فرا گرفت و به سمت خلیفة‌الخلافتی و بعد از پدر بسمت جانشینی پدر نائل گردید، و آنچنان که از تاریخ فرشته و طائق برمی‌آید اولاد آنجناب منحصر به همین یک فرزند بوده، وی در سال (۸۳۴ ه.ق) که پدر بزرگوارش به بهشت برین شتافت، در حالیکه ۵۹ سال داشت بر مسند ارشاد نشست، حاکم کرمان به دربار میرزا شاهرخ شاه فرزند امیر تیمور گزارش داد و وی حضرت ایشان را به هرات دعوت کرد تا ضمن استفاده از محضرشان وی را نیز تحت نظر داشته باشد، و در همین زمان میرزا بایسنقر پسر شاهرخ در سلک مریدان خاص وی درآمد، در تاریخ یزد به نقل از طرائق الحقایق آمده است که از هدیه‌های پادشاه دکن که بخدمت سید خلیل‌الله فرستاده بود تسیحی صد دانه از لعل و یاقوت و کرسی که پایه‌های آن از زمرد مرصع بوده، آن دو را با بعضی تحفه‌های دیگر به شاهرخ شاه بخشید، و شاه بسی خوشدل شد و جناب سید به کرمان بازگردید؛ و پس از چندی فرزندش میرشاه شمس‌الدین حسینی را به نیابت درماهان کرمان گذاشته و با دو پسر دیگر خود شاه محب‌الدین حبیب‌الله و میر حبیب‌الدین محب‌الله قصد هند و دکن فرمود و چون نزدیک دکن رسیدند و خبر وصل آن حضرت به شاه نورالله پسر آن حضرت رسید که چندین سال قبل به دکن رفته بود بسیار مسرور شد، لیکن بواسطه آنکه در اوقات مصادف با هجوم سپاه کفار برای تسخیر دکن بود، اهالی از استقبال ممنوع بودند محدودی از اشراف در خدمت شاه نورالله به استقبال برهان‌الدین خلیل‌الله آمدند، شاه خلیل‌الله که به جریان حمله کفار آگاه بود فیلی طلب کرد و در حالیکه کار بر مسلمانان تنگ شده بود و به عزم غزوه کفار فیل را راند، سپاه کفر را حیرتی دست داد از کار بازماندند و در میان ایشان جوکی مرتاض بود هنوز را از محاربه منع کرد و گفت: بر این سید فیل سوار غلبه نخواهید یافت و قوت قلبی که از او مشاهده می‌شود، غالب است بر نفوس شما، و خود نزدیک محفّه سید آمد و معذرت و رخصت خواست و برفت، مسلمانان از منازعه آسوده شدند و اخلاص، ارادتشان افزوده گردید و سالها جناب سید در اعلائی نوای ولایت مرتضوی در عموم هندوستان و خصوصاً دکن می‌کوشید و در همانجا به سال ۸۶۰ در دکن رحلت فرمود، وی همانطور که در بالا اشاره شد چهار فرزند داشت به نامهای نورالله که ذکرش رفت، و وی در زمان جد خود به هندوستان رفته و مقامی بسیار عالی داشت و عدهٔ بیشماری بوسیلهٔ او هدایت شده بودند، دوم میر شمس‌الدین که ذکرش رفت که پدرش در موقع رفتن به هند وی را در کرمان نیابت

داد، و وی سه پسر بنام میرشاه جلال‌الدین میرشاه بدرالدین، میرشاه تقی‌الدین داشت که وی پدرشاه خلیل‌الله ثانی قطب بیست و دوم سلسله نعمت‌اللهی می‌باشد.

فرزند سوم وی شاه محب‌الدین حبیب‌الله است که داماد سلطان احمد بهمنی بود و به غازی مشهور است و در بیجاپور به سال ۸۶۴ به شهادت رسید، فرزند چهارم ایشان محب‌الله می‌باشد که جانشین پدر گردید.

**۲ حبیب‌الدین محب‌الله الحسینی (محب‌الله اول)** وی چهارمین فرزند شاه خلیل‌الله بن شاه نعمت‌الله بود چنانکه بیان شد در خدمت پدر به دکن رفت. سلطان احمدشاه دکنی نوه خود را که دختر شاهزاده علاء‌الدین بود به نکاح وی درآورد، و از سال ۸۶۰ که پدر بزرگوارش رحلت فرمود امر خلافت به وی واگذار شد، وی خانقاهی در نزدیک احمدآباد بیدر بنا کرد و در ترویج شریعت و طریقت کوشش فراوان نمود، بطوریکه سلطان همایون بهمنی، با همه ستمگری نتوانست به وی جسارت ورزد، وی در چند جهاد شرکت فرمود و داد مردانگی داد از جمله هنگامیکه نظام شاه بهمنی با راجه‌های چنگیز و اورسیه مشغول محابه بود، حضرتش به قصد جهاد با وی همراه بود با ۱۶۰ سوار مسلح از لشکر جدا شده برکافران که ده هزار پیاده و چهل هزار سواره بودند تاخت، تا اینکه پیروزمند بازگشت. سرانجام در سال ۹۱۴ در دکن رحلت فرموده در آرامگاه پدر بزرگوارش مدفون گردید، وگویا ۷۳ فرزند داشته که ۴۱ نفر آنها در جوانی وفات نمودند، و آنچنان که در طرائق و رهبران طریقت آمده ۱۷ پسر و ۱۵ دختر او به کمال رسیدند و از جمله پسران وی شاهزاده عبدالله، شاهزاده صفی‌الله، شاه ظهردین علی از دکن به یزد آمدند و در یزد و کرمان به ارشاد پرداختند.

**۳ میرکمال‌الدین عطیة الله الحسینی (عطیة الله اول)** وی جانشین پدر بزرگوارش شاه محب‌الله اول بوده است.

**۴ برهان‌الدین خلیل‌الله ثانی** فرزند میرشاه تقی‌الدین بن میرشاه شمس‌الدین بن برهان‌الدین خلیل‌الله بن سید نعمت‌الله ولی که قطب بیستم سلسله نعمت‌اللهی است.

**۵ میرشاه شمس‌الدین محمد** فرزند شاه خلیل‌الله ثانی.

**۶ میرشاه حبیب‌الدین محب‌الله ثانی.**

**۷ میرشاه شمس‌الدین محمد ثانی.**

**۸ میرکمال‌الدین عطیة الله ثانی.**

**۹ میرشاه شمس‌الدین محمد ثالث.**

بعد از شاه شمس‌الدین ثالث شیخ محمود دکنی بعنوان قطب بیست و ششم و پس از شیخ شمس‌الدین دکنی فرزند شیخ محمود دکنی به عنوان قطب بیست و هفتم و بعد از ایشان جناب رضاعلیشاه دکنی قطب بیست و هشتم به ارشاد خلق پرداختند که ذکرشان گذشت.

خلاصه وقت موعود نزدیک شد و ساعت ۸/۳۰ را اعلام کرد حضرت آقا که بسیار مقید به وقت‌شناسی هستند وارد اتومبیل شدند، حاج آقای سلطانیپور، حقیر و یکی از فقرای که راه را بلد بود در یک اتومبیل سوار شدیم، و جناب حاج آقای راستین و حاج آقای عبدالرحمن جواهری و آقای دکتر منوچهری و آقای محمدعلی جوکار که ساکن اورنگ‌آباد می‌باشند با یک اتومبیل دیگر رفته و بقیه به اتومبیل بعدی سوار شده به سمت بیدر حرکت نمودیم، هوا معتدل و نیم ابری بود. نسیم بهاری می‌وزید، در دو طرف راه برنج‌کاری شده بود که سبزه یکنواخت بسیار زیبایی داشت. باغات نارگیل و نخیل و انبه در دو طرف راه به چشم می‌خورد و درختان تمر بسیار بزرگ منظره خاصی بوجود آورده بودند. کوزه‌هایی بدرختان بسته شده بود، پرسیدم این کوزه‌ها را برای چه به این درختان بسته‌اند گفتند: آبی از آنها تراوش می‌نماید که قبل از طلوع آفتاب ناری می‌گویند و بعد از

طلوع آفتاب سنوی نامیده می‌شود هر یک از این دو خاصیتی مخصوص دارد و بسیار مقوی و نشاط‌آور است، ولی سنوی سکرآور و حرام است، در حدود ساعت ۹/۳۰ به محلی بنام ست پت (stipet) رسیدیم که کیلومترها سرزمین وسیع و لم یزرع وجود داشت و با نهایت تأسف دیدیم، که با تمام فقر و فلاکتی که در هند است هنوز موفق نشده‌اند از آن همه زمینهای فراوان به حد کمال استفاده نمایند، در دو طرف راه نیشکر کاشته بودند، بعضی از مزارع نسبتاً مرتب بود و با دقت خاصی کاشته شده بود در قصبه نزدیک رنج‌هول در قهوه‌خانه کوچکی این شعر نوشته شده بود:

در حقیقت مالک اصلی خداست این امانت چند روزی دست (نزد) ماست

وجود شعر فارسی گویای عظمت این زبان و قدرت مسلمین ایرانی بوده که با تسلط انگلیسی‌ها و رشد هندوئیسم از بین رفته و امید است دولتمردان تا دیر نشده از خواب خرگوشی بیدار شوند و کیان ملی و مذهبی و میراث نیاکان را نجات دهند. در هر حال به دهی از توابع ظهیرآباد رسیدیم و برای استراحت توقف کردیم در روی صفا‌ای جلوی عمارتی بنام (رستوران سعادت) فرشی از جنس زیلوکه بافت هندی بود گسترده و روی آن کرباسی پهن کردند، حضرت آقا و همراهان نشستند و قهوه و نارگیل و انگور میل کردند، در حدود ساعت ۱۰/۳۰ از آنجا حرکت کردیم در آن نزدیکی رودی بنام (شبانه رود) وجود داشت، از آنجا گذشته به قصبه ظهیرآباد که نسبتاً قصبه بزرگی است وارد شدیم، در جلوی هتلی بنام (گراندهتل) توقف فرمودند، صاحب هتل که هندو بود شرفیاب گردیده و عرض ادب کرد، گفته شد که صاحب این هتل قبلاً ایرانی بوده ولی اکنون هندو است، در این محل نیز گاریها بوسیله گاو حرکت می‌کرد و چهره‌های رنگ و رو رفته مردم فقیر آنجا با لباسهای مندرس و نیمه عریان جلب توجه میکرد، و خط آهن هم که در همه استانهای هند وجود دارد در آنجا بود، در مسیر راه آهن درختان کاکتوس جنگلی انبوه را تشکیل داده بود، نرسیده به بیدر زمینهای بسیار عالی با خاک قرمز رنگ وجود داشت، درختان پر برگی را دیدیم بنام (مپیل) که از برگ آن هندیها بجای برگ توتون و سیگار استفاده می‌نمایند، این درختان به بزرگی درختان گردو بودند یک نوع درختان جنگلی هم وجود داشت که بجای برگ گل‌های قرمز داشت، بیدر اکنون جزء استان میسور است. از حیدرآباد تا مرز میسور ۶۰ مایل و از مرز بیدر ۱۰ مایل فاصله دارد. خط آهن هم از شهر بیدر عبور می‌نماید، داخل شهر خانه‌های قدیمی و مخروطه فراوان به چشم می‌خورد. تا آن تاریخ هنوز خیابانهای شهر آسفالت نبود، اطراف شهر دیوارهای قطور دیده می‌شد که بقایای قلعه قدیمی بود و اتفاقاً وقت خروج که از وسط دیوار عبور می‌کردیم دو شتر مست جلو ما آمدند که پس از چند لحظه ساریان آنها را به یک طرف هدایت نمود و ما گذشتیم، بعد از آن راه خاکی وجود داشت که خاک آن بسیار نرم و قرمز بود و تمام سطح راه راه و اطراف را پوشانیده بود، در این هنگام یکی از فقرای همراه که وضع آنجا آشنای داشت مقبره حضرت شاه خلیل‌الله را نشان داد.

### «مقبره حضرت شاه خلیل‌الله و سایر اقطاب معظم»

روی دیوار مقبره به خط درشت نوشته شده بود «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا»<sup>۱</sup> مقبره حضرت شاه میر برهان‌الدین خلیل‌الله و سایر اقطابی که در آنجا مدفونند دارای گنبدی است

<sup>۱</sup> - آیه‌های ۴۱ و ۴۲ سوره احزاب: یعنی ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را بسیار یاد کنید و در هر بامداد و شبانگاه خدای را تسبیح گوید. این آیه دلیل وجوب ذکر مدام است.

بصورت تاج دوازده ترک، که سلاطین بهمنی آن را ساخته و بنا نهاده‌اند، آیات قرآنی با خط بسیار نفیس و اعلیٰ

از سنگ مرمرسیاه تراشیده و در متن کتیبه‌ها بکار برده‌اند و در اطراف گنبد نصب کرده بودند که بنظر نگارنده یکی از شاهکارهای هنر حجاری به شمار می‌رود. این عمارت بر روی تپه بلندی ساخته شده و اکنون جزء ابنیه و آثار باستانی تحت نظر دولت هند قرار دارد، که در طی مرور زمان و بسبب بی‌توجهی دولت هند و مسلمانان بسیاری از کتیبه‌های آن ریختگی پیدا کرده است، حضرت آقا و همراهان پس از زیارت و قرائت فاتحه بر سر قبور تمام اقطاب دو رکعت نماز خواندند، بعد بدیدن مقبره سلاطین بهمنی که به فاصله یک کیلومتر پایین‌تر از مقبره اقطاب و درکنار دشت وسیعی قرار دارد رفتیم، ابتدا مقبره سلطان علاءالدین حسن در سلسله سلاطین بهمنی، بعد مقبره سلطان همایون که یک نیمه از آن بواسطه برق زدگی فرو ریخته بود، مقبره سلطان علاءالدین ثانی، آنگاه مقبره سلطان احمدشاه ولی را که از ارادتمندان حضرت سیدنورالدین شاه نعمت‌الله ولی بوده دیدار کردیم، این مقبره از تمام مقابر آبادتر و اطراف گنبد آن آیات قرآنی بصورت مذهب در کتیبه‌های زیبا، و نفیس بکار رفته بود، و خلاصه تمام قسمتهای آن مقبره‌ها با شکوه و عظیم و قابل دیدن است، پس از بازدید کامل مجدداً به مقبره شاه خلیل‌الله برگشتیم، در مدخل در ورودی دو صَفَه (سکوی) بسیار وسیع مستَقَف بود که معلوم بود برای استراحت زائران ساخته شده است، حضرت آقا روی صَفَه دست راست اقامه نماز ظهر و عصر فرمودند و همراهان همگی اقتدا کردند آنروز حالی عرفانی و روحانی عجیب حاصل شده بود که قلم یارای نوشتن نیست:

هرچه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل مانم از آن

چون ذکری از پادشاهان بهمنی به میان آمد بی‌مناسبت نمی‌دانم شرح مختصری از تشکیل دولت سلاطین بهمنی و سبب انتقال اقطاب سلسله جلیله نعمت‌اللهیه از ایران به هندوستان بعرض برسانم:

### سلاطین بهمنی (۸۴۸ - ۹۳۳)

نقل است که اجداد سلطان علاءالدین حسن بهمنی در زمان حمله مغول از ایران به هند رفته به دربار سلاطین دهلی راه یافته به سرکردگی صدسوار یا بیشتر منصوب شدند، حسن در کوچکی یتیم می‌گردد و تحت سرپرستی دای خود قرار می‌گیرد، در نوجوانی دائیش فوت می‌کند و او نزدیک منجم هندوئی نوکر می‌شود که او منجم دربار تغلق شاه بود، روزی حسن در باغ مشغول شخم‌زدن زمین بوده که نوک گاواهن به یک دیگچه مس بند می‌شود وقتی آن را از زمین خارج می‌سازد می‌بیند پر از سکه‌های طلاست، بدون اینکه در آن تصرفی نماید دیگچه را نزد ارباب خود می‌آورد و به او تسلیم می‌نماید، منجم از امانت و دیانت او در حال فقر و بیچارگی بسیار متعجب می‌شود. روزی به مناسبتی بر سیل تذکر جریان را به شاه می‌گوید، شاه پس از شنیدن مطلب حسن را به حضور می‌طلبد و از او خوشش می‌آید، و چون می‌فهمد که حسن از خانواده امرا می‌باشد او را به سرداری یک صد سوار می‌گمارد، آن منجم زایچه احوال او را از روی علم نجوم حساب می‌کند و می‌بیند که این





حسن به پادشاهی خواهد رسید، باو می گوید اگر تو به مقام سلطنت رسیدی به من چه صله خواهی داد؟ حسن می گوید چه می خواهی منجم می گوید خواهش می کنم نام مرا که کنگوی برهن است با نام خود ضمیمه نمایی، او هم قبول می نماید و پس از رسیدن به سلطنت نام خود را که علاءالدین حسن است با نام آن منجم ضمیمه نموده بنام علاءالدین حسن کنگوی بهمنی (بهمن مخفف برهن) معروف می گردد، اما چگونگی به سلطنت رسیدن حسن بدین صورت بوده است، که سلطان محمدطغرل که یکی از سلاطین سلسله تغلق شاهست (تغلقیان ۷۳۱ - ۸۱۷) وقتی مشاهده کرد که مهاراجه‌ها (شاهزاده‌ها) که هرکدام در قسمتی حکومت داشتند بعلت سختی و بعد راه نمی‌توانند به دهلی پایتخت کشور بیایند، و از اینرو از دادن باج و خراج خودداری و احیاناً طغیان می‌کنند و دم از استقلال می‌زنند، تصمیم گرفت پایتخت را تغییر دهد، برای اینکه ارکان دولت خود را که مسلمان بودند در جنوب یا بقول هندیها در دکن «دکن» مستقر سازد، دستور داد از دهلی تا دیوگری که تقریباً مرکز هندوستان آن روزی بود در کنار راه درخت کاشته شود و هر دو فرسخ کاروان‌سرائی ساخته و در جایی که آب نیست چاه آب زده شود، و نام دیوگری را هم دولت‌آباد گذاشت و جماعتی از مردم دهلی و عده‌ای از امرای صده را که هرکدام امیر و سردار صدسوار بودند بدانجا کوچ داد و بهرکدام درخور استعدادشان خانه و زمین اهدا نمود، و در نظر داشت که مرکز سلطنت را هم به دولت‌آباد منتقل نماید و پایتخت خود قرار دهد، تا اینکه بتواند به تمام هندوستان تسلط داشته باشد، از جمله امرای مهاجر همین حسن فوق‌الذکر بود، چندان طولی نکشید که شورشیانی در شمال هند رخ داد و سلطان محمد ناچار از رفتن به دولت‌آباد صرف‌نظر نمود تا آن شورشها را برطرف نماید و گفت هرکس مایل است به دهلی مراجعت کند، مسلمانانی که املاک تازه بدست آورده و صاحب ثروت شده بودند در دولت‌آباد ماندند، پس از چندی امرای گجرات یاغی شدند و سلطان محمد بر آنها مسلط شد و همه را به قتل رسانید و به تصور اینکه امرای دکن مبادا یاغی شوند آنها را بسيله گماشتگانی به مرکز احضار نمود، پس از یکی دو منزل راه پیمائی شبی که همه آنها از خستگی راه بخواب رفته بودند دونفر از گماشتگان شاه آهسته به یکدیگر می‌گویند بیچارگان خبر ندانده که به قتگاه می‌روند چه آسوده به خواب رفته‌اند! اتفاقاً یکی دو نفر از امرا که هنوز بخواب نرفته بودند این را شنیده به دیگران می‌رسانند و گماشتگان سلطان را که تعدادشان کم بوده اسیر ساخته و به دولت‌آباد مراجعت می‌نمایند، و آماده جنگ با سلطان می‌شوند، ابتدا یکی را که از همه امرا لایق‌تر و داناتر بود به شاهی انتخاب می‌کنند تا با فرماندهی وی با سلطان جنگ نمایند، این شخص همان حسن است که مؤسس سلسله بهمنی است. سلطان علاءالدین حسن کنگو بهمنی روز جمعه ۲۸ شعبان سنه ۷۴۸ به تخت سلطنت نشست، پس از او پسرش سلطان محمدشاه و بعد از او مجاهدشاه بن محمدشاه و سپس شمس‌الدین داوودشاه و بعد از او محمدشاه ثانی ابن محمود ابن علاء‌الدین شاه، و بعد از احمدشاه به تخت سلطنت نشست، ولی عمویش فیروزشاه بر سر تاج و تخت به مخامصه و جنگ پرداخت. احمدشاه شبی در خواب دیده بود که سیدی درویش تاجی از طرف حضرت شاه نعمت‌الله برای او آورده مژده سلطنت دکن را بدو داد، و چیزی نگذشت که به سلطنت رسید، آنگاه تحف و هدایای بسیار به همراه چند نفر از اعظام دربار به حضور شاه نعمت‌الله فرستاد و استدعا کرد که به دکن تشریف فرما شوند، حضرت پاسخ دادند من به سبب پیری معذورم و چون یک پسر بیشتر ندارم مایل نیستم او را از خود جدا سازم، لذا تاجی را به یکی از مریدان خود بنام ملا قطب‌الدین کرمانی داده و او را احمدشاه ولی خطاب کرد، که این لقب تا آخر با نام او همراه ماند و چون از آمدن فرستاده خبردار شد از او استقبال نمود، همینکه نظرش به فرستاده حضرت شاه افتاد به وزیرش که از خواب او آگاه بود گفت: این همان درویش است که من او را در

خواب دیده‌ام، فرستاده حضرت شاه (ملا قطب‌الدین) هم ضمیر او را خواند و پس از تقدیم تاج می‌گوید: بله شاها این همان تاجی است که در خواب دیده بودی (این شعر بهمین مناسبت سروده شد).

تاج بخشی چنین کنند شهان      شاه در هند و تاج در ماهان

سلطان احمد بعد از تجلیل و تکریم فراوان نامه‌ای به حضور شاه نعمت‌الله ولی می‌فرستد و استدعای تشریف آوردن یکی از فرزندان را به هند می‌نماید، حضرت شاه یکی از فرزندان پسرش شاه خلیل‌الله را بنام نورالدین به هند اعزام می‌فرماید، احمدشاه ولی مقدم آن بزرگوار را گرامی داشته و دختر خود را به عقد ایشان درمی‌آورد، و پس از رحلت حضرت شاه نعمت‌الله ولی حضرت برهان‌الدین خلیل‌الله با فرزند دیگرش میرشاه حبیب‌الدین محب‌الله به بیدر تشریف فرما می‌شوند، و احمدشاه مقدم ایشان را گرامی داشته استدعا می‌نماید که دیگر به ایران تشریف نبرید و به هریک از ایشان شاهزاده خانمی را عقد بسته نمی‌گذارد بوطن مراجعت فرمایند، بدین ترتیب سلسله اقطاب شاه نعمت‌اللهی از ایران به هند منتقل گردیدند که همگی آنها در بیدر پایتخت سلاطین بهمنی اقامت داشته‌اند و در آن سرزمین مدفونند.

### «مدرسه خواجه محمود گاو»

پس از زیارت مزار اقطاب و دیدن مقبره‌های سلاطین بهمنی و صرف ناهار مجدداً قبور اقطاب را زیارت نموده و از مدرسه خواجه محمود گاو که در شهر بیدر قرار دارد دیدن نمودیم، این شخص از اهالی مازندران و مشهور به ملک‌التجار بیدر که از ایران به هند و از هند به ایران مال‌التجاره می‌آورد، همایون شاه بهمنی که وی را می‌شناخته او را به وزارت انتخاب کرده نمی‌گذارد به ایران مراجعت نماید، این وزیر بزرگ که از مشاهیر وزرای عالم به شمار می‌رود در زمان ۳ نفر از پادشاهان بهمنی بوزارت منصوب و خدمات شایانی نموده است که در تاریخ ثبت است، در زمان سلطنت محمودشاه بهمنی امرای دکن بسبب دشمنی با وزیر مذکور نامه‌ای به نام بیکی از راجه‌های هندی که در «اُرسیه» حکومت داشته می‌نویسند (زیرا اُرسیه با مملکت بهمنیه هم مرز بوده است) که تو از آن طرف لشکر به مملکت بهمنیه بفرست ما هم از این طرف به تو یاری داده و کشور را به تو تسلیم می‌کنیم و بعد آن را با هم تقسیم می‌نمائیم، و با نهایت رزالت، غلامی که مهردار خواجه بوده فریب داده و مهرخواجه را پای آن نامه ساختگی می‌زنند و در شب هنگامی که پادشاه در حال مستی بوده نامه را به نظر او می‌رسانند، شاه بدون تحقیق همان شب خواجه را که از این توطئه بی‌اطلاع بوده به قتل می‌رساند وقتی که خانه خواجه را جستجو می‌نمایند می‌بینند از مال دنیا دو رویه و نیم و یک حصیر و یک جانماز بیشتر در خانه او نمی‌باشد، آن وقت بر پادشاه ثابت می‌شود که آن نامه ساختگی بوده و خواجه گناهی نداشته، و هرچه از خزانه بدست او حقوق می‌رسیده همه را در ساختن مدرسه به مصرف می‌رسانیده و خود به اندک وجهی قناعت و زندگی می‌کرده است، گویند به سبب شهادت خواجه محمود سلطنت بهمنیه منقرض گردید و به پنج سلطنت جزء تقسیم شد، دو قسمت آن تحت حکمرانی امرای هندی و سه قسمت آن تحت حکومت امرای ایرانی که دوران جوانی به هند آمده و تحت توجه و سرپرستی همین خواجه بدرجه بزرگ استانداری رسیده بودند قرار گرفت، و پس از شهادت خواجه سر از اطاعت محمود شاه پیچیده و هریک در قلمرو حکومتی خود سلطنتی را بنهاندند که قریب دو قرن اولاد ایشان سلطنت کردند، یکی از آنها سلطان قلی قطب‌الملک بوده که بانی سلطنت قطب شاهیه است، کشور او استان «اندهرپردیش» کنونی (با اندکی تفاوت) بوده و پایتخت آن حیدرآباد بوده است، که آنرا سومین پادشاه این سلسله سلطان محمد قلی قطب‌شاه بنا کرده است، دوم یوسف عادل خان که بانی سلطنت عادل شاهیه بوده و مرکز حکومت و سلطنت او «بیجار» بوده است که اکنون جزء استان مهاراشتر است

و شهر بمبئی مرکز آن استان می‌باشد، سوم قاسم بریدکه در مرکز مملکت بهمنیه (یعنی بیدر) کوتوال شهر بیدر بوده و سلطنت برید شاهیه را بنا نهاد، و دو قسمت دیگر که هندی بودند یکی نظام الملک بحری بانی سلطنت نظام شاهیه که مرکز آن دولت‌آباد بوده، دیگر عمادالملک که بانی سلطنت عماد شاهیه (۸۹۰ - ۹۸۰) و «برار» مرکز شهر او بوده که پس از چندی سلطنت عمادشاهی و بریدشاهی (۸۹۷ - ۱۰۸) خاتمه یافته و کشورهای آنها ضمیمه کشورهای قطب شاهیه (۹۱۸ - ۱۰۹۷) و عادل شاهیه (۸۹۵ - ۱۰۹۷) و نظام شاهیه (۸۹۶ - ۱۰۰۴) می‌گردد، این سلطنت‌های سه‌گانه در زمان شاه جهان و پسرش اورنگ زیب عالمگیر شاه بدست ایشان منقرض و جزء سلطنت دهلی گردید، این بود خلاصه‌ای از سلطنت بهمنیه و اخلاف آنها.

### «بازگشت به حیدرآباد از بیدر»

در حدود ساعت سه بعد از ظهر از شهر بیدر بطرف حیدرآباد حرکت نمودیم، هوا ابری بود و باد شدیدی می‌وزید، در مسیر راگردبادی بلند شد و حاج آقای جواهری که با نگارنده و جناب حاج آقا راستین در یک ماشین بودیم این دو بیت شعر را از صائب تبریزی می‌خواندند:

گردبادی را که می‌بینی در این پهن دشت      روی مجنون است کاینسان خاک بر سر می‌کند

\*\*\*\*\*

اوضاع روزگار بود همچوگردباد      جز خار و خس زمانه به بالا نمی‌برد  
سه ساعت بعد از ظهر بود که از مرز استان میسور وارد خاک استان اندهراپردیش یا استان حیدرآباد شدیم، در این قسمت نظیر همه مرزهای یک پادگان نظامی نظارت می‌کرد، در دو طرف راه در شالیزارها زنها مشغول وجین یا بیرون آوردن علفهای هرزه بودند و همگی آنها سیاه‌پوست بودند و لباسهای بلند سیاه به تن داشتند، چون اتومبیل ما در بین راه خراب شد لذا کمی دیرتر در حدود ساعت شش بعد از ظهر وارد حیدرآباد شدیم، مجلس شب جمعه منزل آقای قنبرعلی همتی بود، پس از ورود بدانجا حضرت آقا نماز مغرب و عشاء اقامه فرمودند و پس از اداء فریضه فرمودند:

### «کسب حلال»

یکی از امتیازات سلسله علیه نعمه اللهیه امرار معاش از کسب حلال است، برای اینکه بدست آوردن مایحتاج زندگی از دو راه خارج نیست، یا اینکه باید کار کند یا باید بزور یا دزدی یا گدائی از مردم چیزی دریافت دارد که همه حرام است، مؤمن باید کار کند و مستحب است که با کسب و کار حلال هم زندگیش را توسعه دهد و هم به دیگران کمک کند، پیغمبر و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین فرموده‌اند، مؤمن باید در کسب و کار خود کوشا باشد و باندازه‌ای کسب نماید که خود و عیال و اولادش امرار معاش نمایند که این اندازه واجب است، ولی توسعه دادن آن مستحب است ولی اگر یک لقمه از راه نامشروع بخورد حرام است، ما باید کار کنیم و از راه مشروع وسیله زندگی خود و آنهایی که شرعاً تحت کفالت ما قرار دارند فراهم نماییم، ولو اینکه دیگران بگویند که اینها دارای ثروتند و لباسهای فاخر می‌پوشند و غذاهای متنوع می‌خورند و شربت‌های گوناگون می‌آشامند، قرآن کریم پاسخ این ایرادهای نابجا را داده است: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»<sup>۱</sup> آری خداوند برای بندگانش حرام نکرده است اگر از راه صحیح شرعی به دست آورده باشند و همان

<sup>۱</sup>- آیه ۳۲ سوره اعراف.

حلال را اگر در راه حرام خرج کنند حرام است؛ و اگر با غفلت و بدون یاد خدا بخورند حرام است سعدی علیه الرحمه میفرماید:

ابروباد و مه خورشید و فلک در کارند      تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری  
همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار      شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

مؤمن باید جدیت کند که با کدّ یمین و عرق جبین درآمد پیدا کند و با عیال و اطفالش بخورد و به یاد خدا باشد، ولی در بعض سلاسل دیگر وقتی می‌گوئیم چه کار می‌کنید؟ می‌گویند توکل به خدا، معنی این است که می‌گویند گدائی، اما معنی توکل این است که با کمال جدیت دنبال کسب حلال باشد و توکل بخدا هم داشته باشد، مثلاً زارع باید بیل بزند و زمین را برای زراعت مهیا سازد و بعد در فصل معین بذر پاک سالم بپاشد و در خاک پنهان نماید، آبیاری کند پس از سبز شدن جهت دفع آفات تا حدّ توانایی محافظت و مراقبت بعمل آورد و توکل بخدا هم داشته باشد، که خدا از بلیّات ارضی و سمائی ناگهانی که در اختیار او نیست آن را حفظ فرماید، در طریق نعمة اللّهیّ بی‌کاری و سربار جامعه بودن ممنوع و ناپسند است، و آیات و اخباری که از ائمه اطهار علیهم السّلام در فضیلت کسب و کار حلال و مذمت بیکاری، یا کارکردن و بدست آوردن از راه نامشروع بسیار رسیده است، و مؤمن باید به کسب و کار پردازد، دیگر از امتیازات ما، عدم تقیّد به لباس است. بعضی می‌گویند ما خرّقه داریم و حال آنکه مراد لباس معنوی است، هر کدام از سلاسل مقیّد به کلاه و لباس خاصی هستند ولی سلسله ما مقیّد به لباس خاصی نیست (درویش صفت باش کلاه تتری دار) اما در سابق تاج دوازده ترک رسم بوده، برای اینکه یکدیگر را بشناسند که دوازده امامی هستند بهترین لباس برای مؤمن لباس تقوی است، ولی مردها نباید لباس ابریشم خالص بپوشند. ابریشم مصنوعی مانعی ندارد و طلاآلات برای مردها جایز نیست و نمازشان باطل است، زینت آلات طلا برای مرد حرام است، ولی لباس ابریشم خالص و زیورهای که از طلا باشد برای زن حرام نیست، اما نباید به نامحرم نشان بدهد، بهر ترتیبی که زیور بدنش را نشان بدهد حرام است. برای حاجیان لباس مخصوص است و در موقع مرگ هم همان لباس احرام است که باید به او پوشانیده شود که به سوی خدا می‌رود (اینجا تن ضعیف و دل خسته می‌خرند) در اجتماعات و کسب و کاری که دارید با دیگران با حُسن سلوک باید رفتار داشت (با دوستان مروّت با دشمنان مدارا) معاشرت با دیگران همانطور که داشته‌اید با حُسن سلوک ادامه دهید و این عمل مانع فقر و درویشی شما نمی‌شود اگر کسی بدگوئی کرد تا بشود بروی خود نیاورید و اگر بشود با آنها در عوض به خوشی رفتار نمائید، ما نباید از احدی بدگوئی کنیم مگر در مواردی که شرع مقدس حکم صریح است، هیچ فقیری حق ندارد با دیگران بد رفتاری نماید «عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست»<sup>۲</sup> با همه به حسن سلوک رفتار کرده وظیفه فردی خود را هم به نیکوئی و حسن معاشرت انجام دهید، ضمناً در این شهای عزا به دربار حسینی بروید و مرتب سوگواری نمائید. همه ما باید به آن خاندان اظهار ادب نمائیم، منتهی می‌گوئیم ما نزدیکتر هستیم ما فرزندان معنوی آن حضرت هستیم، تا بشود باید باعث ایجاد اختلاف نشویم، بلکه بکوشیم که همه اختلافها را با عمل و حُسن سلوک التیام بدهیم.

<sup>۱</sup> - از حافظ است که می‌گوید:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است      با دوستان مروّت با دشمنان مدارا

<sup>۲</sup> - اصل بیت این است:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست      عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

(سعدی)

پس از اتمام تذکرات چون ایام عاشورا بود دستور فرمودند که ذکر مصیبتی بشود، آقای طبسی یکی از فقرای ساکن حیدرآباد ذکر مصیبتی نمود، و طبق معمول شبهای جمعه که قرآن تلاوت می‌شود در آن شب چند آیه از سوره کهف خوانده شد، سپس حضرت ایشان درباره شأن نزول سوره مبارکه کهف بیاناتی قریب بدین مضمون ایراد فرمودند:

### «شأن نزول سوره کهف»

سبب نزول این سوره مبارکه به طوری که در اخبار ذکر شده این است که قریش سه نفر را به نجران از توابع یمن نزد علماء یهود فرستادند که از آنها مسائلی تعلیم گیرند، و بعد بیایند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسند، به امید اینکه بطلان ادعای پیغمبری او را به مردم ثابت نمایند، علمای یهود گفتند از او سه مسئله سؤال کنید، اگر همانطوری که ما به شما تعلیم میدهم جواب داد صادق است، و یک مسئله دیگر از او پرسید اگر جواب داد کاذب است، اما سه مسئله‌ای که باید از او سؤال کنید: اول این است: جوانمردانی که از شهر خارج شدند و غایب گردیدند و خوابیدند چه کسانی بودند؟ آنها چند نفر و چه مدت در خواب بودند که بیدار شدند و چه کسی غیر از خودشان با آنها بود و قصه آنها چیست؟ دوم - خداوند به موسی امر فرمود از چه کسی متابعت نماید و حکایت آن چگونه است؟ سوم اینکه چه کسی بود که دور دنیا گشت و به سدّ یا جوج و مأجوج رسید و قصه آن چه بوده است؟ و اما آن یک مسئله که اگر جواب گوید کاذب است اینست که از او پرسید قیامت چه وقت است؟ زیرا جز خدا کسی نمی‌داند و از وقت قیامت اطلاع ندارد، و آن سه سؤال را به آنان یاد دادند و نوشتند و آنها مراجعت کردند و به حضرت ابی طالب مراجعه نمودند، که ما از برادرزاده تو که می‌گوید از اخبار آسمانی اطلاع دارم سؤالاتی داریم اگر به ما جواب داد می‌دانیم که راست می‌گوید و اگر جواب نداد می‌دانیم که دروغگوست، حضرت ابوطالب فرمود از او سؤال کنید، آنها از پیغمبر پرسیدند، و «حضرت فرمود فردا بیایید تا جواب گویم ولی انشاء الله نگفت و چهل روز وحی از آن حضرت منقطع گردید و جبرئیل بر او نازل نشد. مشرکین فردا که برای شنیدن جواب آمدند آن حضرت جوابی نداشت که به آنها بدهد، آنها خوشحال شدند که محمد (ص) آبرویش رفت، از مؤمنین آن عده که ثابت قدم بودند ناراحت شدند، عده‌ای غمناک بودند که شاید پیغمبر مورد غضب خدا قرار گرفته باشد و عده دیگر که متزلزل بودند نزدیک بود شک بیاورند، خود حضرت و حضرت ابی طالب هم ناراحت بودند و بر مسلمین خیلی سخت گذشت، تا اینکه پس از چهل روز وحی نازل گردید، معلوم شد که پیغمبر در پاسخ پرسش مشرکین که فرموده بود فردا بیایید تا جواب شما را بگویم انشاء الله نگفته است<sup>۱</sup> و بعد سوره کهف نازل شد که شرح قصه اصحاب کهف و قصه حضرت موسی (ع) با حضرت

<sup>۱</sup> - بقولی دیگر سه یا هفت روز.

<sup>۲</sup> - در مورد انشاء الله در کتاب سه داستان اسرار آمیز عرفانی ص ۲۲ آمده است: کلمه الا ان شاء الله به اصطلاح علم نحو استثنای مفرغ آن است که مُسْتثنی منه در جمله ذکر نشده باشد یعنی برای هر چیزی که می‌گفتی امر دیگری را ضمیمه مکن مگر ضمیمه نمودن اینکه اگر خدا بخواهد، یا اینکه بهیچ چیز مگو که من این کار را می‌کنم در هیچ حالی مگر در حال ضمیمه نمودن اینکه خدا بخواهد، یعنی با تذکر مشیت و خواست خداوند... در خبر است که بنده هرگاه چیزی اظهار کند می‌تواند تا ۴۰ روز بعد استثنا را بگوید و بگو امید است خداوند راهی را نزدیکتر ازین استثناء زمانی نشان دهد که عبارت از استثنای حالی و عیانی و تحقیقی باشد:

ای بسا ناورده استثنا بگفت جان او با جان استثناست جفت

یعنی منتظر باش که حال استثناء باشد، یا مشیت او را در هر چیزی ببینی یا با مشیت و خواست متحقق باشد.

خضر (ع) و قصه ذوالقرنین را بیان فرمودند، و این برای تنبّه و آگاهی ماست<sup>۱</sup> بعد آقای قنبرعلی همّتی فاتحه الاولیا را با حال بسیار خوبی قرائت نمود، ضمناً خانه آقای همّتی هرچند کوچک بود روحانیتی خاص داشت و چون تهیه شام دیده بود، حاضرین مجلس اعم از فقرا و یا غیر آنها همگی در خدمت حضرت آقا شام خوردند و بعد از تناول میوه خداحافظی کردند و ما هم به محل استراحت خویش مراجعت نمودیم. در حدود ساعت ۹ بعد از ظهر هشت نفر از اعضای انجمن ایرانیان مقیم حیدرآباد به معیت رئیس انجمن به دیدن حضرت آقا آمدند، و حضرت ایشان آنها را مورد اتحاد و اتفاق و کمک به یکدیگر و با سایر ایرانیان مقیم هند نصایحی فرمودند در این هنگام منشی انجمن شیعیان حیدرآباد نیز شرفیاب گردید.

جمعه ۲۹ بهمن ۱۳۵۰ و دوّم محرم ۱۳۹۲ و ۱۸ فوریه ۱۹۷۲:

### «آیاتی از سوره مبارکه حجرات»

سحر قدری زودتر از سایر شبها از بستر خواب برخاستیم و برای نماز صبح به طبقه اول عمارت رفتیم.

#### «تفسیر سوره حجرات»

پس از نماز صبح و قرائت قرآن فرمودند. در سوره مبارکه حجرات خدای متعال می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ» ای کسانی که ایمان آورده‌اید صداهایتان را بالای صدای پیامبر بلند نسازید و بلند خطاب نکنید همانطوریکه بعضی از شما بعضی دیگر را صدا می‌کنند که این عمل موجب ناچیزی اعمال شما می‌شود و شما نمی‌دانید» سوره حجرات آیه ۲ باز هم عده‌ای می‌آمدند در خانه حضرت و به اسم او را صدا می‌کردند که بی ادبی بود، می‌فرماید. هیچوقت او را به اسم صدا نزنید بلکه به لقب صدا کنید و اگر صبر نمائید تا او بیرون تشریف بیاورد بهتر است، شرع مقدس به این آداب جزئی هم توجه فرموده است، مؤمنین حکم برادر دارند اگر کدورتی بین آنها پیدا شد کوشش کنید که اصلاح شود دروغی که مذموم است اگر باعث اصلاح بین دو برادر باشد رواست، و راستی که باعث فتنه و اختلاف بین دو نفر باشد پسندیده نیست، این لازم به تذکر نیست برای اینکه مؤمنین برادرند و بترسید از خدا که تفتین بکنید، ای مؤمنین هیچ مردی دیگر را مسخره نکند چه از نظر قیافه و لباس و حرف زدن و سایر چیزها و هیچ زنی دیگر را: برادران

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست ای برادر سیرت زیبا بیار

حضرت سلمان عمرش زیاد بود و کمرش خمیده و ریش درازی داشت، روزی از جانی عبور می‌کرد مسخره‌ای پیش آمد و سؤال کرد ریش تو بهتر است یا دم سگ؟ جواب داد اگر از صراط گذشتیم ریش من بهتر است، اگر نتوانستم دم سگ بهتر است، القابی که باعث مسخره کردن باشد بر روی یکدیگر مگذارید اگر این طور بکنید و شخصی باعث بدگوئی شود فاسق است، و هرکس توبه نکند بر خود ظلم می‌کند، از گمان بد دوری نمائید بعضی گمانها گناه است تجسس در منزل دیگران نکنید هیچکدام از دیگری غیبت ننمائید، آیا دوست دارید

<sup>۱</sup> در مورد اصحاب کهف و حضرت موسی (ع) و خضر (ع) و ذوالقرنین به کتاب سه داستان اسرارآمیز عرفانی نگارش حاج سلطانحسین تابنده گنابادی مراجعه شود و نیز به تفسیر بیان السعاده کشف الاسرار در سوره کهف و تفسیر مجمع و المیزان القرآن بلاغی و سایر کتب مربوطه.

گوشت مرده برادر دیگر را بخورید؟ حرفی که پشت سرکسی گفته شود که اگر در حضورش بگوئیم خجالت بکشد غیبت است، و اگر مطلبی بگوئید و عملی را نسبت به او دهید و او را انجام نداده باشد تهمت است؛ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در مشاهدات خود در شب معراج دید که عده‌ای را مجبور می‌کنند که گوشت برادرش را بخورد، از جبرئیل سؤال فرمود که این چیست؟ جواب داد که اینها کسانی هستند که غیبت برادران مؤمن خود نموده‌اند،<sup>۱</sup> برادران باید کاری بکنند که باعث اختلاف بین دیگران نشود، این باعث می‌گردد که آنها بدون جهت از بزرگان سلسله بدگوئی کنند، بدیهی است که ما ارتباط قلبی و معنوی داریم ولی این دلیل نیست که ما با دیگران ترک مراوده بکنیم، حضرت سلمان در زمان عمر والی مدائن شد ولی با اجازه علی علیه السلام بود، حضرت رسول (ص) و صحابه با همه معاشرت می‌کردند سپس حضرت آقا در مورد نماز مسافر فرمودند: اگر ما قصد نکرده‌ایم و در حال مسافرت هستیم انشاء الله اشکالی ندارد.<sup>۲</sup> آنگاه آقای طبسی اشعاری که آقای قنبرعلی همتی سروده بود خواندند.

### حرکت به سوی میسور: «پاورقی شرایط مسافر»

بعد از صبحانه و خداحافظی از فقرا به حیاط سرکنسولگری تشریف فرما شدند و روی صندلی جلوس فرمودند، هنوز آفتاب طلوع نکرده و هوا کمی سرد بود. رئیس دفتر انجمن شیعیان حیدرآباد شرفیاب گردید و یکی دو مجله که خودشان مدیریت آن را داشتند تقدیم نمود، در حدود ساعت ۷/۳۰ صبح، بهمراهی آقای دکتر مقتدری بمقصد فرودگاه حرکت فرمودند، همراهان و فقرا بتدریج به فرودگاه آمدند مدتی در فرودگاه توقف نمودیم در ساعت ۸/۳۰ پس از خداحافظی با فقرا داخل هواپیمای جت شدیم، از چپ برآست حضرت آقا و حاج آقای راستین و حاج آقای سلطانیپور و آقای قنبرعلی همتی و بنده در ردیف هفتم و آقایان دکتر منوچهری و حاج آقای جواهریان حاج آقای کاشانی در ردیفهای بعد نشستند، در حدود ساعت ۹ بوقت حیدرآباد هواپیما شروع به پرواز کرد. سخنگوی هواپیما اظهار داشت بعد از ۴۵ دقیقه بمقصد بنگلور Banglor که مرکز استان میسور هند می‌باشد فرود می‌آئید، و نیز اعلام کرد کسانی که با دوربین می‌خواهند عکس بگیرند از فلاش استفاده نمایند. چون رسم است در هواپیمائی هند پس از حرکت مقداری زیره می‌آورند. هرکس چند دانه در دهان می‌گذارد برای ما نیز آوردند، ده دقیقه بساعت ۱۰ مانده، هواپیما در فرودگاه بنگلور بر زمین نشست، آقای امین‌الدین صدیقی باستقبال آمده بود، پس از چند دقیقه با همان اتومبیل فوردیکه ایشان سوار شده بود مستقیماً به مطب دکتری که متخصص هموترابی هستند و آقای کاشانی نشان داده بودند، جهت معاینه حضرت آقا رفتیم، با

<sup>۱</sup> در مورد معراج سخنان بسیار ارزشمندی از ایشان در کتاب ده سخنرانی و سه گوهر تابناک آمده بدان کتابها و تفسیر بیان السعاده و سایر تفاسیر در مورد معراج مراجعه شود.

<sup>۲</sup> در تحریر الوسیله جلد ۲ ص ۶۳۳ در مورد مسافر چنین آمده: مسافری که باید نمازش را شکسته بخواند چنانچه قبل از ظهر از شهر خارج شود باید روزه‌اش را افطار کند و بعداً قضای آنرا بجا آورد. ولی چنانچه بعد از ظهر سفر کند باید روزه خود را تمام کند. اگر مسافر پیش از ظهر به وطنش یا بجایی که قصد ماندن ده روز را دارد برسد چنانچه کاری که روزه را باطل کند انجام نداده باشد آنروز را روزه بگیرد و اگر کار مبطلی انجام داده روزه آن روز بر او واجب نیست و نمی‌تواند روزه بگیرد. در مورد نماز مسافر در تحریر الوسیله جلد ۱ ص ۲۴۷ چنین آمده:

۱ در سفرهایی که مسافت آن بیش از ۸ فرسخ یعنی در حدود ۴۳ یک پنجم کیلومتر باشد نمازهای چهار رکعتی به دو رکعتی تبدیل می‌شود.

۲ اگر قبل از رسیدن به ۸ فرسخ از وطن (محل اقامت) خود عبور کند و یا به جایی برسد که قصد ماندن ۱۰ روز یا بیشتر را دارد و یا سفرش در راه حرام باشد و یا شغلش مانند رانندگان در سفر است نمازش را باید تمام بخواند. برای اطلاع بیشتر به تحریر الوسیله و سایر رسالات عمایه و کتاب وسائل الشیعه و جامع عباسی و تبصره علامه و سایر کتب فقهی مراجعه فرمائید.

توضیحاتی که آقای منوچهری دادند معاینه انجام شد، آنگاه برای استراحت از خیابان مهماتماگاندی به شلی پارک هتل رفتیم.

یک ساعت بعد از ظهر بوقت آنجا وارد هتل شدیم، هتل یک طبقه بود و اطراف آن را درختان انبه، نارگیل، تمره‌ندی، درختان کوتاه قهوه، گل‌های زیبای کاغذی و گل‌های سرخ مختلف احاطه کرده بود. بعد از صرف ناهار در همان اطاقهای یک طبقه که دارای تمام مایحتاج بود حضرت پیر استراحت فرمودند، پس از استراحت و رفع خستگی و صرف چای گردشی در خیابانها کرده در ساعت ساعت شش و بیست دقیقه از بنگلور به مقصد میسور حرکت نمودیم، شهر بنگلور از حیدرآباد زیباتر است و مرکز استان میسور می‌باشد و بعضی می‌گفتند این شهر به عروس هند معروف است، فاصله این شهر تا میسور بنا به اظهار راننده ۸۵ مایل است، در اتومبیلی که حضرت آقا سوار بودند عکس دو بت بزرگ و هم عکس حضرت مسیح (ع) و نیز عکس حضرت حضرت مریم بود، پس از تحقیق معلوم شد مالک اتومبیل مسیحی و راننده هندو می‌باشد که هر یک بنا به اعتقاد و ایمان خود عکس مورد محبتشان را در آن نصب نموده‌اند، در حدود ساعت ۹ بعد از ظهر در قصبه‌ای بنام مندیا (Mendya) رسیدیم و در ساعت ۱۰ وارد شهر میسور شدیم و مستقیماً به هتل متروپل رفتیم، از پارک هتل بنگلور تا هتل متروپل در میسور آنطور که کیلومترنمای اتومبیل نشان می‌داد ۱۵۲ کیلومتر بود، این هتل بسیار بزرگ و از نظر پاکیزگی نظیر هتل‌های اروپایی و دارای تمام وسایل بود با این تفاوت که وسعت اطاقهای آن از حیث عرض و طول و ارتفاع سه برابر اطاقهای اروپایی باضافه یک صندوقخانه بود و دارای حمام بزرگ با وان و دوش و تلفن می‌باشد، پس از شام در حدود ساعت ۱۱ بعد از ظهر استراحت نمودیم.

**شنبه ۳۰ بهمن ۱۳۵۰ و سوّم محرم ۱۳۹۲ و ۱۹ فوریه ۱۹۷۲ م:**

### «بتکده چاماندتها»

سحر طبق معمول برخاسته و نماز صبح را در اطاق شماره ۱۷ به حضرت آقا اقتدا نمودیم. در حدود ساعت ۷/۳۰ صبح صبحانه صرف شد و در ساعت ۸/۳۰ به معبد بزرگی که بت طلائی چاماندتها قرار دارد بنام چارمندھیل رفتیم، بتکده در روی تپه مرتفعی بنا گردیده، پلیسی جلوی در ورودی ایستاده بود و مانع می‌شد که غیر از بت پرستان دیگری داخل شود، از ورود ما نیز جوگیری نمود ولی حاج آقای کاشانی او را راضی کرد و ما داخل شدیم، افرادی که برای عبادت به آنجا آمده بودند اعتراض کردند که چرا ابتدا به سفیدپوستان اجازه ورود دادید؟ پس از وارد شدن به بتکده از دور دیدیم که افرادی مشغول آرایش بت بودند و بُخورهایی دود می‌کردند. جمعیتی که آمده بودند هر کدام یک بشقاب گل که در وسط گلها یک عدد نارگیل قرار داشت همراه با هدایای کوچک دیگر با خود آورده بودند، و هنگام خروج از بتکده وسط ابروهای افراد خالی نظیر خال هندوان می‌مالیدند یا نقش می‌کردند و یک قاشق کوچکی از آب مخصوص می‌دادند که آنها می‌خوردند یا بصورتشان می‌مالیدند. بعد به محل دیگری که با بتکده فاصله کمی داشت رفتیم در آنجا مجسمه حیوان بسیار بزرگی بود آن طور که می‌گفتند آن مجسمه گاو مقدّس بوده است<sup>۱</sup> که هندوها او را می‌پرستیدند و احترامی مخصوص

<sup>۱</sup> نزد هندوان گاو ماده از تمام حیوانات مقدس تر است، و او را مظهریکه خدایان می‌دانند و هرچه از او حاصل شود حتی بول و غایط او را بعضی مقدس می‌شمارند، و آن را با شیر و روغن مخلوط کرده و می‌خورند و با نباتات رنگین آمیخته به بدن و پیشانی می‌مالند، حتی در معابر و کوچه‌ها زنها و مردهای متعصب هندو با دست خود بول گاو را گرفته و می‌نوشند، هرچا آن حیوان را ببینند با احترام لمس می‌کنند و سپس به علامت احترام دست بر سر می‌گذارند، آنها معتقدند که گاو ماده در اعلا علیین مقامی عالی دارد، برهما، گاو و برهمن را در یک روز خلق کرده هر دو را متساوین مقدس قرار داده است، از این رو کشتن گاو همان گناه دارد که کشتن برهمن تمام فرق و طبقات هندو آن را می‌پرستند و خوردن گوشت آن رامانند خوردن گوشت انسان گناه کبیر می‌شمارند، ولی با وجود این تقدس دهان او را ناپاک می‌دانند، و روایت می‌کنند که وقتی بین برهما و شیوا نزاعی درگرفت، برهما شیوا را متهم به بعضی از افعال نمود که مطابق واقع نبود چون گاو را به شهادت خواستند و گاو در آنجا شهادت باطل داده و دروغ گفت، شیوا



بدان می گذاشتند، در چند قدمی مجسمه غار بزرگی بود که در داخل آن مرتاض نسبتاً جوانی نشسته بود و سه دختر جوان هلندی در پهلوی آن سادو نشسته بودند، می گفت ریاضات مختلفی کشیده ام و اکنون به ضمیر افراد آگاهی دارم و آنچه در دل نیت نمایند می گویم، ما کوشش می کنیم که روح خود را و روح افراد را ترقی دهیم، روح وقتیکه از بدن خارج شد بهر روحی که علاقه مند است متصل می شود و این روحی که در بدن من است چند بار رفته و برگشته است، و این روح تمام نمی شود می رود و برمی گردد، روح وقتی تکامل یافت بدن از بین می رود و در بدن دیگری وارد می شود.

در مورد اوراد قلبی گفت هر چه هست اوست و در همه کاری او مشغول است. سؤال شد آیا می توانید به دیگران هم بگوئید؟ گفت ما می گوئیم ولی اثر ندارد، اما استاد ما که مجاز است می گوید و اثر دارد چون او اجازه دارد، و آن خلیفه اصلی «بهرام نات» است که مرده است، و من هم می گویم: «ام گاری ام گارمیا» «اوده» که اسم یکی از خداهاست و خدای خاک است «اور، دپ گا، رابارا» که هر کدام متعلق به عنصری است، فرق نمی کند. پرسیده شد از مذاهب دیگر اگر قصد ریاضت داشته باشند قبول می کنیم؟ گفت هر مذهبی که باشد می تواند پهلوی ما بیاید، عقیده کلی ما این است که تمام افراد بشر یکی هستند «خدا، الله و شارما و غیره همه یکی است»، همانطوری که خدا آدم را آفریده است و روح خدا را به او دمیده است دیگران را هم به همان ترتیب آفریده است، مانند اینکه باغبان گل‌های مختلفی دارد و باغبان یکی است، ما معتقدیم خداوند هرکسی و هرچیزی را که آفریده است دارای نیروی خاصی است. از مذهب او پرسیده شد؟ گفت مذهب که بزبان نیست پدر و مادرم کاتولیک هستند و منم کاتولیک هستم و خدا را یکی می دانم ولی اکنون مذهب بارا دارم، سؤال شد چرا بتها را می پرستید؟ گفت چون روح خدا در آن دمیده شده ما فقط به آنها احترام می گذاریم. پرسیده شد از ادیان کدام را کاملتر می دانید؟ اظهار داشت تمام شاخ و برگ است اصل همه یکیست فقط باید منیت و خود کامگی از بین برود، در مورد شرح زندگی وی سؤال شد؟ گفت: نه ماه است که روی پوست آهو نشسته و تکان نمی خورم و چیزی نمی خورم، بعدگفت من بتکده نمی روم دست من در قلب من است (یعنی با دل به خدا متوسل می شوم نه با دست) ولی کفش مرشدم را می بوسم. سؤال شد از ریاضت چه منظوری دارید و چند نوع ریاضت دارید مرشد شما در هندوستان است یا جای دیگر؟ جواب داد منظور ترقی روح است و انواع ریاضتها متوسل می شویم برخی از مرتاضین زیر زمین مدتها می خوابند و نفس خویش را حبس می کنند و ریاضتهای بسیاری دیگر وجود دارد، و پیرهای مرتاض بزرگ را مهاتما می نامند، یکی از آنها در کوههای کشمیر است، در هریدورا نزدیکی دهای نیز اکثر مرتاضین مشهور زندگی می نمایند و همه کارهای خارق العاده از آنها صادر می شود، ولی من هنوز به آن مقام نرسیده ام. سپس از یکی از دختران هلندی پرسیدم شما چه منظوری دارید؟ اظهار داشت برای قلبم برای خدایم و برای خودم. (در جلوی آن غاری که بنام «رودرگاهی تاندی» خوانده می شد مجسمه بزرگ ناندی قرار داشت<sup>۱</sup> (ناندی گاو نر مقدس مورد پرستش

ویشنوئیس می باشد.) «پاورقی: مختصری از ادیان و فلسفه های مهم هند»

---

دهن او را لعن کرد که فقط آن عضو او نجس گردید، فرقه ویشنوئیزم مخصوصاً برای گاو پرستش خاصی قائل اند، زیرا می گویند کریشنا در آغاز عمر به شبانی و گاوداری مشغول بود و لذا این فرقه گاو نر (ناندی) را که مرکب شیواست نیز می پرستند. (مأخذ از کتاب سرزمین هند نوشته علی اصغر حکمت ص ۳۰۰ و ۳۰۱) هندویان غیر از گاو، ماده بوزینه، مرغها، نباتات و ارواح شریره را نیز در بعضی از فرق می پرستند.

۱- لازم است تا برای آگاهی بیشتر خوانندگان مختصری از ادیان هند را بنگارم. در هند ۷ دین بزرگ وجود دارد که عبارت از: هندوئیزم، بودئیزم، جینیسم، سیکیزم، زردشتی، مسیحیت، اسلام که چون در مورد سیکیزم (مذهب سیک) قبلاً شرحی نوشته ایم و دین زردشت و مسیحیت و اسلام هم فعلاً ضرورتی ندارد لذا آئین هندوئیزم، بودئیزم، جینیسم را بطور اختصار از کتاب سرزمین هند، مقابله با کتاب فلسفه شرق، تاریخ ادیان و غیره می نگارم.

۱ هندوئیزم: این دین مجموعه ایست از عادات و افکار و ساطیر و افسانه ها که در طول مرور ایام کتب مقدس آنها را وضع و تعلیم برهمنان آن را مستقر نموده است، آنها معتقد به الهه های متعدد هستند که هر کدام مظاهر مختصه نیروی الهی واحدیست و به یک نوع وحدت وجود و همچنین تناسخ معتقدند، برهنم پیشوای مرتاضی است که بواسطه ریاضت به مقام فوق الطبیعه رسیده و حقایق

مقدسه را می‌تواند بفهمد و بشر را هدایت کند، در عین حال برهن مشاور پادشاهان در امور مملکت داری بوده است و از این جهت آئین هندوئیسم را برهمئیسم نیز می‌نامند یعنی آئین برهن‌ها و بطور کلی هندوئیسم از تاریخ پیدایش در سیر زمان با پذیرش افکار گوناگون و تکوین و تطور ۳ مرحله را گذرانده، اول آئین ودائی (یا صورت اولیه و ساده آئین هندو) دوم آئین برهمایی (یا آئین مرسوم هندوان تا قرن ششم قبل از میلاد که آئین بودا و آئین جین پدید آمد) سوم آئین هندو (آئین هندوان معاصر) و لذا برای مطالعه باید تمام سیر تاریخی این آئین را بررسی کرد (مأخذ از کتاب تاریخ ادیان تألیف دکتر ترابی ص ۶۸)

کتاب مقدس هندوئیسم (ودا)) ها است که مربوط به ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد تا ۷۰۰ سال قبل از میلاد است. وکلاً وداها را باید ۳ بخش دانست: ۱ سماتاها که مجموعه‌ای از چهار کتاب که شامل سروده و نیایش خدایان است و آن چهار کتاب عبارتند از: ریگودا (ریگ وده) - ساماودا (سامه‌وده) - یاجورودا (یجوروده) که به نثر است درباره جشن و قربانی). آثار روده (اثروده) در سخنها که وداهای چهارگانه به ترتیب می‌باشد و تعدد الهه‌ها بوحث گرائیده.

۲ براهمه‌ها که متنهایی است به نثر که ۷۰۰ سال قبل از میلاد نوشتنش آغاز شده و مشتمل بر جشنها و مناسک و اعمال که برهنان مقرر داشته‌اند.

۳ آپانیشادها که شامل ((مترها)) است و آن گفتارهایی درباره ذات برترین واقعیت که در هند و بلکه در همه جهان از ارزش فلسفی و عرفانی بسیاری برخوردار است. و اما مهمترین و قدیمترین وداهای چهارگانه ریگ ودا است که مشتمل بر بیش از هزار سرود است که در ستایش قوای طبیعت می‌باشد، و سرودهایی در آنست که اشاره بوجود ذات واحد الهی می‌کند که ما فوق سایر الهه است و تاریخ سرودن آنها به دو هزار سال قبل از میلاد می‌رسد، کتاب دوم سام وداست که نغمه‌هاییست که در موقع قربانیه خوانده می‌شود، کتاب سوم یاجوروداست که نصف آن به نظم و نصف آن به نثر است و شامل دعا و مناجات است، چهارم اترودا است که قسمت مهم آن نثر است و مجموعه‌ای از افسونها و اوراد است، کلاً این آئین در اثبات روح فردی انسانی و ارتباط با نفس کلی یا جهان بحث می‌کند، و راه فنای نفس جزئی و اجتناب از شرور وجود و محو استغراق و فنای مطلق در نفس کلی را بیان می‌کند، و نیز در مورد حقیقت وجود تناسخ که سیر مرتبه‌ای بر آن است بحث می‌کند، اما کلاً تولد در جامعه هند کافست که آدمی را هندو بشناسند و حتی اگر یک هندو هم مسیحی بشود از هندو شمرده می‌شود، و به عقیده آنان هر انسانی که به عظمت فکر به عمل خود مجرای تاریخ را تغییر دهد مستحق عبادت و پرستش است و مظهر تام الهیست، و از این رو مسیح (ع) و یا محمد (ص) نیز می‌توانند نماینده خدا باشند اما مذهب هندوئیسم بر مبنای مذهب ودائیسیم قرار دارد، که عبارت است از پرستش قوا و مظاهر طبیعت منشأ این مظاهر طبیعت واحده الهی را ایندرا نامند که بعداً مورد پرستش بسیاری شده است، در ودائیسیم که مبنای هندوئیسم است نوشتن مسکری به نام سوما و قربانی حیوانی همراه با سرودهای ودائی عبادت محسوب می‌شده، در این سیستم هنوز کاست (سیستم طبقاتی) بوجود نیامده از برهن خبری نبوده و ساده و طبیعی بود، لذا نذ حیات را منع نمی‌کرد و هنرهای پهلوانی، شکار، نوشابه سوما را می‌ستد، طول عمر و داشتن اولاد ذکور را آیت سعادت می‌دانسته، و به آخرت اعتقادی نداشت. اما خدایان هندو عبارتند از برهما خالق جهان، ویشنو نگاهدارنده و حافظ موجودات و شیوا از بین برنده موجودات و این تثلیث هندیست، هر یک از این خدایان خود بصورت‌هایی تجسم پیدا می‌کنند، مثلاً ویشنو بصورت ماهی، خرچنگ، گراز، انسان و شیر، آدم خپله، یاراسورما (برهن) راما، کریشنا، بودا، کاکلی ظاهر شدند. آنان خدایان دیگری نیز قائلند از جمله آنها ۱۳۳ خدا است و هر دسته ۱۱ نفری در آسمان و زمین و برزخ مکان دارد، که از جمله است آگینی خدای آفتاب و آتش ایندرا خدای جنگ و همچنین خدای زمین و آسمان هندوئیسم خود ۶ فرقه است: ۱ پیروان ویشنو ۲ پیروان شیوا ۳ فرقه شاکتاها ۴ پیروان گانش ۵ فرزند شیوا و سورپتها که آفتاب پرستند. ۶ فرقه سماداتها؛ که پرستش هر خدائی را مجاز می‌شمارند از جمله فلسفه آنان که بسیار با اهمیت است یوگاست که جوکی از این کلمه گرفته شده که هرکس می‌تواند داخل این مکتب شود و از این طریق با انجام دستورات آن سعی کند تا از کارما، یعنی تجدید تولد نفس رها شده در روح مجرد بطور دائم مستغرق گردد برای اطلاع از شرح کامل آن به کتاب مکاتب و فلسفه‌های هندو از داریوش شایگان و تاریخ ادیان از جان ناس ترجمه علی اصغر حکمت مراجعه شود.

۲ بودائیسیم: مذهب بودا پیروان زیادی در هند ندارد بودا در حدود ۵۴۴ سال قبل از میلاد متولد شد و بعد از ریاضتهای بسیار مردم را به ترک علائق دنیوی برای وصول به روح کلی دعوت کرد، او هیچگاه ادعای پیامبری نکرده بلکه متفکری عارف مسلک بوده است، او می‌گوید در هر عهد و زمان بودائی ظاهر می‌شود هرکس باید بودای عصر خود را بشناسد و به تعالیم او گوش فرا دهد، و در نتیجه تفکر و مراقبه و توجه به باطن در ظل هدایت او مقام نورانیت و صفای نفس بدست آورد، و دائماً پاک و پاکتر شود تا بعد از تناسخهای بسیار و رهایی از کارما به نیروانا برسد و سکون واستقرار یابد و کتاب مقدسه بودا موسوم به سه پیتا کارا یعنی (سه

پس از آن از قصر مهاراجه که بالای تپه مرتفعی بود دیدار کرده و در حدود ساعت ۱۰/۳۰ با همان ماشینهایی که در اختیار داشتیم مراجعت کردیم، در نزدیکی میسور بعثت ورود بانو ایندرا گاندی نخست وزیر هند آژین بندی

زنیل) است و دیگر کتابی است به نام سوترا که یک سلسله سؤال و جواب است و دیگر کتاب دماپتا و نیز کتاب چاناکا، آنها سه عید دارند عید سال نو در ماه ژانویه دومین عید تولد آخرین بودا در ماه مه که در قابل صورت بودا به عبادت می‌پردازند، سوم عیدهایی که مناطق دیگر مانند سرانندیب که در جای نقش پای آدم است. عبادت می‌کنند.

۳ جینیزم: این مذهب بعد از دین بودا ظهور کرده پیشوای آن مذهب مهاویرا (یعنی پهلوان بزرگ) در حدود ۵۵۰ سال قبل از میلاد به نشر دعوت خود برخاسته، وی در شهر ویتاللی (بساره) در شمال پتنا زندگی می‌کرده، او را جینا لقب داده‌اند یعنی فاتح روحانی و از این جهت پیروان این مکتب را فرقه جین (جینیزم) گویند، اساس دین آنها بر زهد تمام و ریاضت شدید است حتی پوشیدن جامه در نزد بعضی از آنان مطرود است، و احترام به جانداران و حرام بودن نابودی حیوان و گیاه از اصول مسلم ایشان است، بعضی از روحانیون آنها عموماً پارچه نازکی روی دهان می‌بندند که مبادا بر اثر تنفس خود پشه‌ها را بیازارند، این آئین از هند به خارج چندان سرایت نکرده و پیروان آن در راجستان و شمال بمبئی و مهاراشترا ساکنند، زیارتگاه آنها در کوه ابو در ناحیه اراولی واقع شده ولی با وجود زهد و ترک دنیا بسیار مال دوستند، و بیشتر آنها تاجر و صرافند و چهار طبقه هستند راهبان و راهبات برادران و خواهران و یکی از معابد زیبای آنها در شهر کلکته است و کتب مقدس آنها که سیصد سال قبل از میلاد نوشته شده است هنوز حفظ کرده‌اند.

در آئین هندو اعتقادات توتمی بسیار زیاد و ریشه‌داری وجود بنا به تعریف دورکیم: ((توتم قبل از هر چیز یک نام و یک علامت بوده و در عین حال نشان مشخص جمعی است جنبه دینی می‌باشد.)) توتم دو نوع شیئی مختلف را بیان و تمثیل می‌کند از طرفی شکل خارجی و محسوس است که غالباً حیوان است، مانند کانگورو، گاومیش، عقاب، طوطی، و گاه نبات مثل بعضی درختان و بندرت اشیاء مثل باران و دریا و ستارگان، توتم بقول دورکیم جد کلان بوده و مظهر همین جامعه ابتدائی (یعنی کلان) می‌باشد و علامت مشخصه قومیت و هویت آن جامعه است. برای تحقیقات بیشتر به کتابهای دورکیم، تاریخ ادیان جان ناس، تاریخ ادیان دکترتربی، تاریخ تمدن ویل دورانت و مخصوصاً کتاب با ارزش جامعه شناسی ادیان از مرحوم دکتر شریعتی مراجعه فرمائید. ضمناً مکاتب فلسفی بسیاری دیده می‌شود که شش سیستم معروف است. سیستم‌های شش گانه فلسفه هند عبارتند از:

۱ نیایا ۲ وایشسیکا ۳ سامکیا ۴ یوگا ۵ میاماسا ۶ ودانتا

۱ سیستم نیاتا: مانند مناطق ارسطویی است و در آن تمام دوران باستانی و قرون وسطی تا زمانهای اخیر به عنوان وسیله‌ای برای پرورش و انضباط فکری و ذهنی محسوب می‌شود، در این سیستم اعتقاد به وجود خدا و روحهای فردی و عالم وجودی که از ذات کوچک ساخته وجود داشته و واقعیت مجموع مرکب از روحها و طبیعت می‌باشد.

۲ سیستم وایشسکا: در این سیستم بر روی جدایی افراد و اشیاء از یکدیگر تأکید می‌شود فرض خدا را در این سیستم با روشنی پذیرفته نیست، این سیستم فلسفی روش رئالیسم و اوام با واقع سنجی است.

۳ سیستم سامکیا: که گفته می‌شود کایلا فیلسوف هندی در قرن پیش از میلاد به آن شکل بخشیده و پس از ظهور بودا و بودیسم این سیستم صورت بسیار موزونی بخود گرفته، در این سیستم نه خدا با خصوصیات شخصی و نه غیر شخصی نه توحید و نه وحدت وجود مطرح است، و عالم در نتیجه تحول و تطور دائمی پدید آمده و این تطور خود یک جریان دائمی و مداوم است.

۴ سیستم یوگا: روشی است برای انضباط بدن و اندیشه که به پرورش روحی و فکری منتهی می‌گردد، اعتقاد به خدا جزء ضروری سیستم یوگا نیست ولی به تمرکز اندیشه کمک میدهد و در عمل مفید است.

۵ سیستم میاماسا: این سیستم با مراسم و عادات و آداب مذهبی همراه است و به خدایان متعدد عقیده دارد، مذهب هندویی جدید و قوانین هندو بیشتر تحت نفوذ این سیستم می‌باشد.

۶ سیستم ودانتا: این سیستم فلسفی ودانتا که او پانیشادما ناشی می‌گردد، و صور طرحهای متعدد پیدا کرده است، اما همه آنها بر فلسفه وحدت وجود عالم تکیه دارد. این فلسفه وحدت وجود عالم تکیه دارد. این فلسفه بر اساس وحدت وجود الهی بنا شده که تنها حقیقت نهائی در مفهوم ما بعدالطبیعی است که ((آتمان)) یا روح مطلق نامیده می‌شود، تنها این روح مطلق وجودی ذهنی است که از بعضی جهات محدود شده است، مانند فضایی که در یک کوزه محدود شده است، عناصری که در اطراف خود می‌بینیم صورت انعکاسی است از یک حقیقت مطلق واحد یا سایه‌ای که بر روی یک صفحه آزمایش میفتد، و این سایه و انعکاس ((مایا)) نامیده شده (مأخوذ از کتاب کشف هند نوشته جواهر لعل نهر و ترجمه محمود تفضلی جلد اول ص ۲۰۷ تا ۲۲۱ و کتب دیگر چون فلسفه شرق و سرزمین هند).

مفصلی شده بود و عدّه‌ای از این مراسم فیلمبرداری کرده و یا عکس می‌گرفتند. جمعیت زیادی در اطراف میدان اسب دوانی آنجا دیده میشد، ما آنجا درنگ نکرده و یکسره به باغ وحش رفتیم.

## باغ وحش

در باغ وحش بلبلها و مارهای مختلف و انواع طوطیها برنگهای آبی و قرمز و سبز، انواع قرقاول و سگ آبی و خوکچه‌های هندی، فیلهای بسیار بزرگ، شترهای مختلف یک کوهانه و دوکوهانه، که در میدان وسیعی آزادانه زندگی می‌کردند و اطرافشان خندقی وجود داشت و نیز آهوهای مختلف سفید و غیره دیده می‌شد که آنها هم آزادانه زندگی می‌کردند، خوکهای سفید و سیاه و شترمرغهای مختلف و گاوهای مخصوص و زرافه و غیره که همه در محوطه‌ای که دور آنها خندق و دیوارهای سنگی وجود داشت، آزادانه زندگی می‌نمودند ولی شیرها و ببرها و پلنگهای مختلفی هم در قفس بودند، پس از بازدید آنجا به موزه رفتیم، پیکر خشک شده انواع جانوران وحشی مانند شیر، ببر و پلنگ و غیره و انواع پرندگان مانند باز و شترمرغ و خلاصه تمام حیوانات و پرندگان که در هند وجود دارد به همان حالت اصلی در موزه وجود داشت. در ساعت ۱۲/۳۰ به هتل آمده ناهار صرف نموده و قبل از استراحت نماز ظهر و عصر را فرادی خوانده استراحت نمودیم، سپس به بازار و مغازه‌هایی که کارهای دستی داشتند رفتیم همراهان بعضی از کارهای دستی که از چوب صندلی و غیره درست کرده بودند خریداری نمودند، و در ساعت ۶ بعد از ظهر بطرف سد گاردن کریشنا در راجاشاگر روانه شدیم. سد نسبتاً بزرگ بود فواره‌های بسیار زیبا و آبی بصافی مروارید بود. ابتدا با قایق موتوری از استخر بسیار بزرگی که داشت دیدن نمودیم، و سپس حضرت آقا قایق پیاده شده روی چمنهای همان باغ اقامه نماز فرمودند و همگی اقتدا کردیم، درختان بلندی روبروی ما قرار داشت که ماه شب چهاردهم در بالای سر آنها خود نمائی می‌کرد، گویا ماه روئی بود که از دریچه رخ می‌نمود تا ما را شیخ صنعان‌وار بدام خویش کشد، ولی ما را حالی بود که خود خورشیدی در کنار و ماهی در دل داشتیم (چون آنچه از طریق دل برای سالک آشکار می‌شود بالاتر و روشن‌تر از ظاهر است) در دل خویش جمال جمیل را می‌جستیم تا در آینه دل جمال مطلق را بنگریم، ولی به مصداق، «فانظروا الی آثار رحمة الله» در آن باغ بگردش پرداختیم، هوا بسیار لطیف بود چراغهای بسیار زیبایی در داخل درختان مختلف قرار داشت، درختان تزئینی را برای همین منظور تربیت کرده بودند، فواره‌های مختلف با رنگهای گوناگون وجود داشت. باغ به نحوی ترتیب یافته بود که بعد از استخر به سه طبقه تقسیم می‌شد، به همین مناسبت روی نهر که از وسط عبور می‌کرد پله‌های کوچک ساخته بودند. پروژکتورهای رنگارنگ منظره خاصی بوجود آورده بود. قدری پس از گردش حضرت ایشان روی نیمکتی نشسته، بنده عرض کردم:

## پاورقی خلاصه‌ای از تفسیر سوره نور

«با اینکه گلها و درختان و فواره‌ها به خودی خود زیبا و تماشائی هستند ولی نور زیبایی آنها را چندین برابر ساخته است، مراد از آیه کریمه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» نوری است که از این نورها نورانی‌تر است یا مراد نور معنوی است؟ فرمودند: «مراد نور معنوی است.» ولی بعضی‌ها گفته‌اند «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» بوده

است و علی علیه السلام «مُنُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» می‌باشد.<sup>۱</sup> در حدود ساعت ۸ به هتل آمدم و بعد از صرف شام هریک در اطاقهای خود استراحت نمودیم.

۱- اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ . ترجمه: ((خداوند نور آسمانها و زمین است مثل نورش چراغدانست که در آن باشد چراغی که آن چراغ باشد در آبگینه‌ای که آن آبگینه گویا باشد ستاره‌ای درخشان که برافروخته می‌شود از درخت با برکت زیتون که نه شرقیست و نه غربی نزدیک باشد که روغنش روشنایی بخشد و اگر چه حس نکرده باشد آنرا آتش نوریست بر نور هدایت میکند خدا برای نورش کسی را که می‌خواهد و می‌زند خدا مثلها را برای مردمان و خدا بهمه چیز داناست.))

در تفسیر این آیه مطالب بسیار عمیق فلسفی و عرفانی و احادیث بسیار نقل شده است، و در تفسیر بیان السعاده تألیف حاج سلطان محمدگنابادی ملقب به سلطان علیشاه مطالبی بسیار عمیق آمده که خلاصه‌ای از آن ذکر می‌شود، ایشان می‌فرمایند: بدان که اسم الله همانطور که بارها بیان شد اسم ذات واجب الوجود است به اعتبار مقام ظهور آن مقام مشیت است و آن اضافه اشراقیه‌ای است به اشیاء که همان فعل و فیض اوست و نور او منبسط بر همه اشیاء است و با نور او هر چیز از مشیت مطلق به هستی و از عدم پا بعرضه وجود می‌نهد و از تاریکی به روشنایی و از پنهانی به آشکارا میرسد و ذات یکتا بدون این ظهور غیب محض است که نه اسمی دارد و نه نشانی و نه خبری از آن می‌توان یافت و از اینرو در اخبار ((عمی)) نامیده شده و خدای خود آنرا در آیات به دیگر نمودهایش از انبیاء و اولیاء تفسیر نموده، از اینرو که آنان مثال و نمود و نمونه از آن مقام غیب‌الغیوب الهی هستند و از کفر و شرک به خدای تعالی، در اخبار به کفر و شرک به جانشینان او تعبیر شده و نیز نور اسمی است که بر محمد(ص) یا پیامبری یا رسالت یا ولایت او اطلاق می‌شود، و یا اسمی است که بر علی(ع) یا خلافت یا ولایت او اطلاق می‌شود و کتابهای آسمانی و خلفای الهی و به خود هدایت و وسیله هدایت نیز نور گفته می‌شود و اینکه گفته شده خدا نور آسمانها و زمین است آسمانها اختصاص به افلاک طبیعی و کرات بالا ندارد بلکه آسمان از جهت برتری و فاعلیت نسبت به مادون خود نامیده می‌شود، و لذا عقول کلیه طولیه و عرضیه و نفوس کلیه و جزئیه و فلکهای طبیعی همه در مراتب خود آسمان نامیده می‌شود، و ارض یعنی زمین نامی است که مرتبه پائین جهت قبول و پذیرش فعل داده می‌شود و ارض اختصاص به زمین تیره ندارد، بلکه عالم طبیعت یا تباهیا و پلیدیهایش و جهان مثال چه عالم مثال پائین و چه بالا تمام آنها ارض نامیده می‌شود، پس الله از جهت مقام ظهورش که مشیت اوست قوام همه هستی به اوست و وی به وجهی فاعل و روح هستی و به وجهی خود وجود اشیاء است، و فعل حق که مشیت اوست همان صورت اشیاء و علت قوام آن است، و خدا بر حسب مظهرش که لطائف ولایت و نبوت و رسالت باشد نور آسمانها و زمین است؛ در عالم کبیر یا عالم صغیر یا بر حسب مظهرش که همان مثال اولیای خدا باشد، نوری است که در دل ساکنین ظاهر می‌شود. اما اگر نور را مقام مشیت بدانیم، مشکات جهان طبیعت است و زجاجه عالم ارواح بطور مطلق، و مصباح نفس مشیت است از آن جهت که رو به عالم دارد کرسی و فیض مقدس نامیده می‌شود، و منظور از شجره(درخت) همچنین مشیت از آن جهت که رو به خدا دارد عرش نامیده می‌شود و فیض اقدس، و اگر از نور علم مثال را اراده کنیم مشکلات عالم طبع و زجاجه عالم برزخ و شجره ماده اول یا ماده مطلق یا عقول و ماده فرض شود، که در صورت آخر نور مثالی ولایت یا نبوت یا اسلام یا ایمان یا روح یا عقل یا قلب یا نفس بشری یا صورت مثالی شیخ می‌باشد، و اگر از نور نبی(ص) یا ولی(ع) یا رسول(ص) را اراده کنیم بدنهای طبیعی مؤمن یا دل‌های آنها که به اسلام یا رسالت یا خلافت گشوده شده مشکات می‌باشد، که در آن احکام نبوت و آثار ولایت نقش است، و از حضرت صادق(ع) نقل است که فرمود: خدای متعال نور محمد(ص) مشکات و سینه محمد مصباح است که در آن نور علم یعنی نبوت است و المصباح فی زجاجه علم رسول خدا است که بر دل علی(ع) صادر شده است و لذا ((کأنها کوكب دُرِّي)) که در وصف زجاجه آمده و ((لا شرقیه و لا غربیه)) همه در مورد امیرالمؤمنین علی(ع) است که گویا آنها ستاره‌های درخشانند از درخت مبارکه زیتون روشن گشته و نه یهودی و نه نصرانی هستند، و نور الانوار امام در پی امام است، و از امام باقر(ع) است، و امام صادق فرمود: قلب چراغدان است و نور قلب چراغ این چراغدان و یا مشکات درون مؤمن و قندیل قلب او و مصباح نوری است که خدا در قلب مؤمن قرار داده است...

## «از میسور به بندیپور و جنگهای میسور»

یکشنبه اول اسفند ۱۳۵۰ مطابق با چهارم محرم ۱۳۹۲ و ۲۰ فوریه ۱۹۷۲ م:

حضرت آقا بعد از نیمه شب مشغول نماز و قرائت قرآن بودند و بدستور قبلی خدمتکار هتل شیر و چای آورد و بتدریج خود را آماده حرکت بسوی جنگلهای میسور نمودیم، هوا صاف و ستارگان تالو خاصی داشتند. نسیم سحرگاهی می‌وزید ولی مرغان هنوز ساکت بودند، حضرت آقا و همراهان در وسط حیاط گرد آمده آماده حرکت بودند، چون آروز قصد دیدن بندیپور داشتیم از میسور حرکت و پس از طی هشتاد کیلومتر ساعت ۶/۳۰ وارد بندیپور شدیم، هنوز آفتاب طلوع نکرده بود هوا نسبتاً سرد و مه آلود بود و بلبلان در این جنگل به نغمه‌سرایي مشغول و مرغان مختلف دیگر زمزمه می‌کردند، گل‌های پرتراوت بهاری بر زیبایی طبیعت افزوده بود در رستوران جنگل میسور صبحانه‌ای که هتل آماده کرده بود بر سر میز مربع مستطیلی شکلی صرف شد، در حدود ساعت ۷ به مقصد که تا بندیپور در حدود هشتاد کیلومتر فاصله داشت با یک کامانکار که روی او را با برزنت پوشانیده بودند حرکت کردیم، در بین راه آهوهائی را دیدیم که با بچه‌هایشان در مراتع نزدیک مشغول چرا هستند و طاووسهائی که در بالای درختان در جست و خیز بودند، چون از راه اتومبیل رو حرکت می‌کردیم شیر و ببر و پلنگ و فیل مشاهده نکردیم، نه تنها سرسبز و خرم بسیار خوب بلکه باغات بزرگ قهوه در مسیر راهمان بود. درختان پربرگی را برای سایبانی و درختان قهوه را بطور ردیف کشت کرده بودند، ساعت ۹/۳۰ به قصبه‌ای رسیدیم و بعد از آن جنگل سرسبزتر و زیباتر می‌شد، بعلاوه باغهای چای در این منطقه وجود داشت.

درختان اکالیپتوس که چوبهای راست و زیبا دارد نیز فراوان بود و جنگلهای کاج در دو طرف مسیر راه بسیار دیده می‌شد، ساعت ۱۱/۳۰ به شهر زیبای «اوتی کمان» رسیدیم که ارتفاع آن تا سطح دریا ۷۵۰۰ فوت می‌باشد. هوا نیمه ابری و بسیار معطر و دل‌انگیز بود، ساختمانهای سفال بر سر و بعضی با سقف شیروانی رنگ شده بود، از هر نظر شهری اروپایی و زیبا بود، ابتدا به هتلی رفتیم که چون صاحبش بودائی بود حضرت آقا ناهار را آنجا میل فرمودند، بعد به هتل دیگری رفتیم، ابتدا نماز ظهر و عصر در همان هتل به حضرت آقا اقتدا نمودیم، ناهار املت و سبزیجات میل فرمودند، بعد از کمی استراحت از شهر زیبای اوتی کمان که نزدیک آن سد کوچک و زیبایی بسته شده بود به قصد میسور حرکت کردیم، در حدود ۴/۳۰ بعد از ظهر از استان «تامیل بادو» وارد استان میسور شدیم، سربازان مرزی از اتومبیل‌های باری مالیات می‌گرفتند در حدود ساعت ۶ بعد از ظهر وارد هتل متروپل شدیم، بعد از کمی استراحت نماز مغرب و عشا در اطاق شماره ۱۷ به حضرت آقا اقتدا نمودیم، بعد از نماز مجلس شب دوشنبه در همان اطاق تشکیل شد، و طبق دستور ابتدا کتاب نیاز تجلی که شرح دعای ابوحزمه ثمالی است خوانده شد، بعد شعرهائی که مرحوم سرهنگ سراج در مصیبت حضرت سیدالشهداء (ع) و حضرت زینب کبرآ (س) سروده بودند و در همان کتاب نیاز تجلی به چاپ رسیده خوانده شد، و پس از قرائت فاتحة الاولیاء و ختم مجلس شام را در سالن هتل صرف و در حدود ساعت ۱۰ استراحت نمودیم.

## حرکت از میسور به سوی بنگلور

دوشنبه دوم اسفند ۱۳۵۰ مطابق با پنجم محرم ۱۳۹۲ و ۲۱ فوریه ۱۹۷۲ م:

آروز هوای شهر صاف و لکه‌های ابر نیز در آن دیده نمی‌شد، زمزمه مرغان گوشها را نوازش می‌داد و حضرت آقا اذان و اقامه گفتند و نماز صبح را همگی در اطاق شماره ۱۷ هتل متروپل به آن حضرت اقتدا نمودند، پس از صرف صبحانه

مدیر هتل دفتر یادبود بزرگانی که به میسور مسافرت نموده و در آن هتل اقامت کرده بودند بحضور آورد و استدعا نمود که چیزی مرقوم فرموده و امضاء نمایند، حضرت آقا عبارات زیر را در دفتر یادبود نوشتند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

الحمد لله الواحد الاحد الذي لا شريك له حيث قال: «ان الذين يدعون من دون الله لئن يخلقوا اذاباً و لو اجتمعوا اله والصلوة والسلام على خاتم النبيين خير البشر ابي القاسم محمد بن عبدالله و على آله الاثمه الاثنى عشر عليهم السلام». در مدت سه روزی که در میسور بوده و در هتل مترویل توقّف داشتیم بحمدالله بسیار خوش گذشت، و مدیر و حسابدار و همه کارکنان هتل و مستخدمین نهایت محبت و مهربانی را نمودند، از همه آنها از طرف خود و همراهان: آقایان محمد راستین، حاج علی محمدسلطانپور، دکتر علاءالدین منوچهری، قنبرعلی همتی تشکر دارم و توفیق و هدایت همه را از خداوند خواستارم، فقیر سلطانحسین تابنده گنابادی مورخه پنجم محرم ۱۳۹۲ = دوم اسفند ۱۳۵۰ و ۲۱ فوریه ۱۹۷۲ امضاء.»

با وجود اینکه و مدیر هتل و چند نفر از مهمانداران مسلمان بودند ولی بعلت اینکه اکثر ساکنین شهر میسور هندو و بت پرست می باشند، لذا ایشان این موضوع مهم فوق الذکر را در دفتر یادبود مرقوم فرمودند. در حدود ساعت ۸/۳۰ از شهر زیبای میسور بطرف شهر بنگلور حرکت کردیم، در اطراف شهر میسور (تقریباً در ۳ کیلومتری) تازه مشغول شالی کاری به سبک شالیکاری مازندران بودند در ساعت ۱۱/۳۰ وارد شهر بنگلور شدیم و مستقیماً به مطب پروفیسور متخصص رفتیم، چون حضور نداشتند بانفاق آقای صدیقی به هتل «دوست اند» که هتل بسیار زیبایی بود رفتیم، پس از پیاده کردن لوازمی که همراه داشتیم تلفن شد که پروفیسور آمده است، مجدداً حضرت آقا و آقای دکتر منوچهری و آقای طبسی همراه با داندانپزشکی که زبان اردو و انگلیسی را خوب می دانست به مطب رفتند، و در حدود ساعت ۲/۳۰ بعد از ظهر مراجعت و پس از نماز و صرف ناهار کمی استراحت کردند. در حدود ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر از هتل به فرودگاه رفتیم در فرودگاه در این موقع دو فروند هواپیما وجود داشت، فرودگاه مانند شهر زیبا بود. جمعیت زیادی برای بدرقه مسافین آمده بودند، ساعت چهار و پنجاه دقیقه داخل هواپیما شدیم، گنجایش آن در حدود ۲۴۶ نفر بود، مسافین اکثراً هندی و امریکائی بودند، ساعت ۵ بعد از ظهر هواپیما حرکت نمود و اعلام شد که مدت پرواز تا حیدرآباد پنجاه دقیقه خواهد بود، درست پنجاه دقیقه بعد هواپیما در فرودگاه حیدرآباد بزمین نشست. آقای دکتر مقتدری و آقای روزبه و آقای نعمان فر آموزگار دبستان ایرانیان و آقای پروفیسور فرخ شیرازی و آقایان ضابط، خلیل زارع، محمود طبسی و چند نفر دیگر از فقرای حیدرآباد همگی به استقبال آمده بودند و هوا هم آفتابی بود.

## فوائد دیدن آثار طبیعت

درخشش آفتاب بامدادی همراه با سرسبزی طبیعت نگارنده را به وجد آورده و در دنیای زیبائیها غرق و محو ساخته بود، آنطور که مجاز را منظره حقیقت می دیدم و زلفان طبیعت را جلوه های جمیل او و رمز و رازی از بود و حقیقت وی، طایر اندیشه در عالم قدس با ملکوت هم آوا شده سبح و یسبح می خواند و کرشمه های دوست را مشاهده می کرد بلی:

تو مو می بینی و من پیچش مو      تو ابرو من اشارتهای ابرو  
تو مو می بینی و ابرو که چون است      دل مجنون زشکر خنده خون است

چون حضرت آقا حال ما را دیدند فرمودند: یکی ظاهری بیند یکی حقیقت، در حدیث رسیده است که در موقع دیدن منازل و بناهای تاریخی و غیره گفته شود «این ساکنوک؛ و این بانوک؟» و باید که این دیدارها موجب عبرت باشد در قرآن کریم خداوند می فرماید: «سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهٗ الْحَقُّ»<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> - سوره فصلت آیه ۵۳

یعنی زود است که بنمایانیم علامتها و نشانیهای خود را در آفاق و در انفس ایشان را تا اینکه بر آنها حق واضح گردد» بنا به فرموده شیخ شبستری رحمة الله علیه:

برای آنکه نورش در تجلی است همه عالم کتاب حق تعالی است

### «لزوم عزاداری در ماه محرم و عدم جشن و سرور»

و سپس فرمودند: چون ایام سوگواری و عزاداری بود تصمیم گرفتیم که تا روز سیزدهم محرم بمانیم و عزاداری کنیم، چون همه بزرگان شیعی از اقطاب و مشایخ مقید بوده‌اند که در این ایام توجه کامل به خامس آل عبا داشته به آن نور ابدی متمسک شوند، زیرا آنان سفینه نجاتند،<sup>۱</sup> در زمان صفویه ماهای بعد از محرم و صفر نیز ایام عزا شده بود، در این دو ماه محرم و صفر حتی عقد و ازدواجی واقع نمی‌شدگر چه خلاف شرع نبوده است، ولی چون در انظار خوش‌نما نبوده بدان مبادرت نمی‌کردند. ما نیز در این دو ماه عید نمی‌گیریم چه فروردین در محرم باشد و چه در صفر، ضمناً به حاج آقای جذبی<sup>۲</sup> در تهران نوشتیم در این چند سالی که نوروز در ماههای محرم و صفر می‌افتد ما عید نمی‌گیریم با اینکه مقید هستیم جواب نامه‌ها و تلگرافها را بدهیم اما در این ایام جواب نمی‌دهیم، و علت آن همان ایام عزای محرم و صفر است حتی معتقدیم که کلمه عید را بزبان نیاوریم، و گفتم اگر اول فروردین در تهران باشم جائی میروم که کسی به عنوان عید بدیدن من نیاید، البته ملاقات فقرا در هر زمان ممدوح است. سه سال قبل که حاج آقای راستین<sup>۳</sup> هم بودند موقع تحویل سال در مکه

<sup>۱</sup> - سفینه نجات اشاره به این حدیث است: ((مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق)) مثل اهل بیت من مانند کشتی نوح است که هرکه در آن سوار شد نجات یافت و هرکه از آن تخلف کرد غرق شد.

<sup>۲</sup> - مرحوم حاج سید هبة الله جذبی اصفهانی فرزند مرحوم میرزا محمد هاشم (ساکن پاقلعه اصفهان) که با بیست و نه واسطه نسبت ایشان به امام سجاد می‌رسید پدر ایشان مرحوم میرزا شاگرد آیت الله رشتی بوده و از مجتهدان به نام و عرفای نام‌آور بوده است و به همین ترتیب همه اجداد ایشان از علما و مدرسین فقه و اصول و کلام بوده‌اند، مرحوم آقای جذبی در ۱۴ شعبان ۱۳۱۴ هجری قمری مطابق با ۲۸ دی ماه ۱۲۷۵ هجری شمسی در اصفهان به دنیا آمد، تحصیلات اولیه را نزد آقا شیخ اسدالله قمشه‌ای و سید علی اکبر نعمه اللهی آموخت، و نزد میرزا ابوالحسن عموی خودش ریاضیات را فرا گرفت و پس از آن به عالم عرفان روی آورد و ابتدا نزد سید عباس پسر مرحوم میر محمد صادق و خدمت سید علی خاتون آبادی که از مشایخ ذوالریاستین بودند و از طرف حاج علی آقا ذوالریاستین به ارشاد می‌پرداختند رسید ولی مشرف به فقر نشد، مدتی به دنبال خضر زمان به هر سو میگشت تا اینکه به تهران آمد و در مدرسه علوم سیاسی وارد شد در روز ۱۷ ربیع‌الاول سال ۱۳۳۶ قمری به خدمت جناب نورعلیشاه ثانی رسید و به فقر شد و در سال ۱۳۰۰ شمسی وارد خدمت فرهنگ گردید و به عنوان دبیر ادبیات و ریاضیات به خدمت پرداخت، وی تمام تعطیل تابستان را در خدمت حضرت صالح علیشاه در بیدخت بود و کتاب تفسیر بیان السعاده و حدیقه السیاحه را استنساخ و آماده چاپ نمود و کتاب مکاتیب صالح علیشاه را نیز جمع‌آوری و تألیف نمود، وی در سال ۱۳۳۶ بازنشسته شد و همیشه در سفر و حضر در خدمت جناب آقای تابنده بود در ۲۰ محرم ۱۳۷۶ قمری به امامت جماعت مأذون شد و در ۱۳۸۳ قمری به مقام شیخوخیت رسیده به لقب ثابتهی ملقب شد و به ارشاد و دستگیری پرداخت و از آن تاریخ تا روز دوم فروردین سال ۱۳۶۴ شمسی که رحلت فرمود به حسن خلق و ادب و لطف به ارشاد فقرا پرداخت رساله باب ولایت و راه هدایت از تألیفات اوست و در بقعه حضرت نورعلیشاه در حضرت عبدالعظیم مدفون شد.

<sup>۳</sup> - آقای حاج محمدخان راستین فرزند میرزا محمدخان مجتهد عراقی (اراک) در سال ۱۳۱۸ قمری متولد شد و از محضر پدرشان و نیز میرزا حسن قطب دروس مقدماتی و علوم عربیه و فقه و اصول فرا گرفته و آنگاه به خدمت حاج شیخ عبدالله حائری (رحمتعلیشاه) رسیده و در ۱۸ سالگی در حالتی که ابراهیم ادهم وار ثروت دنیا را رها کرده بود به وادی فقر وارد شد، در ۲۵ ذیحجه سال ۱۳۴۸ هجری قمری از طرف مرحوم جناب صالح علیشاه به اقامه جماعت مأذون گردید و در سال ۱۳۷۴ قمری از طرف ایشان مجاز به



بودیم در حقیقت عید واقعی همان است که در خانه خدا بوده مشغول زیارت بزرگان بوده باشیم «کیش العید لمن لبس المفاخره» از پارسائی پرسیدند که عید کدام است؟ جواب داده بود عید برای کسیکه لباس تازه می پوشد نیست عید برای کسی است که از عذاب آخرت نجات پیدا کند، بهرحال زیارت بزرگان و خانه خدا همیشه خوب است مخصوصاً در ایام سوگواری و جشنها ما آن سال روز عاشورا را در حرم حضرت رسول اکرم (ص) برای عرض تسلیت مشرف بودیم، و در موقع تحویل سال در مکه ملتجی بودیم و امسال هم میل دارم تحویل سال را در مکه باشم اگر خدا بخواهد، از طرفی چون همه بزرگان ما توجه مخصوص به قضایای کربلا داشته‌اند ما نیز باید تبعیت از آن بزرگواران نمائیم، حضرت سجاد (ع) و حضرت رضا (ع) و سایر ائمه بزرگان ما عرفا خیلی مقید بودند که در ایام سوگواری نمایند، حضرت آقای شهید از اول محرم روضه خوانی داشت و هیچکس از روضه خوانها را هم دعوت نمی کردند می فرمودند: «مجلس تشکیل شده است صاحب عزا دیگری است و هر عاشق حسین در مجلس حسین (ع) خود بخود از پیش دعوت شده است. بهتر است اختیاری شرکت کنند، بعد هم حق الزحمه بیشتری به آنها اهدا می فرمودند، برای ده روز هم برنامه ای تهیه کرده بودند که هر روز حالات یکی از یاران حضرت سیدالشهداء را به مناسبت بیان کنند، تا شب هشتم قضیه حضرت عباس و برادران و آنحضرت و امان نامه هائی که شمر بر اهل وی و برادران مادری آن حضرت آمده بود، و مذاکراتی که در تاسوعا اتفاق افتاده و قضیه محاصره از طرف ابن زیاد، و قضیه شهادت حضرت علی اصغر شب و روز عاشورا مخصوص خود حضرت حسین (ع) بود می فرمودند اگر در همان روز اول روضه خوان شهادت خود حضرت را بخواند دیگر حالی برای مستمعین نمی ماند، و می فرمودند حتی اگر بتوانید با سر برهنه و ایستاده بخوانید و خیلی با ادب ذکر مصیبت نمائید، سپس فرمودند امشب چون خسته هستم از فردا شب در روضه ایرانیان شرکت می کنم ولی لازم نیست بطور دسته جمعی باشد بطور طبیعی و بدون ریا برای شرکت در عزاداری به حسینیه ایرانیان می رویم، آنگاه دستور فرمودند اشعاری در مصیبت حضرت قاسم خوانده شود، ولی چون فقرا این اشعار در دسترستان نبود آقای طبسی اشعاری راجع به ورود حضرت سیدالشهداء به کربلا خواندند، و بعد مصیبتی از حضرت قاسم خوانده شد سپس به منزل آقای محمود طبسی که در محلی بنام تپه سرخ معروف است تشریف بردند، و پس از صرف شام استراحت نمودیم.

---

دستگیری شده به لقب رونقعلی افتخار یافت، بعد از فوت حضرت صالح علیشاه نیز مجدداً مأمور دستگیری از طرف حضرت رضاعلیشاه گردید و اکنون به دستگیری و ارشاد مشغولند.

۱- برای اطلاع بیشتر و کامل تر به کتاب تجلی حقیقت در قضیه اسرار کربلا و کتاب ده گفتار نوشته جناب سلطانحسین تابنده و کتب تواریخ و مقاتل مراجعه فرمائید.

در کتاب حبیب السیر آمده است: که در وقتی که هیچ کس با امام حسین نماند آن حضرت طفل شیرخوار خود را که علی اصغر نام داشت و از تشنگی اضطراب می نمود در پیش زین گرفته، بمیان هر دو صف برد و آواز برآورد که ای قوم اگر من بر غم شما گناهکارم این طفل گناهی ندارد و او را یک جرعه آب بدهید، یکی از آن ملاعین بی دین که او را حمله بن کامل ازدی می گفتند تیری از شست رها کرده آن تیر بخلق شاهزاده مظلوم رسید از جانب دیگر بیرون رفت، و آنحضرت غنچه باغ ولایت را به مادرش رسانیده فرمود که بگیر فرزند خود را که از حوض کوثر سیراب گردید، نوبت دیگر افغان و شیون از خاندان امام بلند و در فراق آن شکوفه ریاض نبوت زبان حال هر یک از مخدرات استارکرامت بمضمون این مقاله گویا است که:

رفتگی و سیر ندیده رخ تو دیده هنوز  
گوش یک نکته زلبهای تو نشنیده هنوز  
چید دست اجل ای غنچه نورسته ترا  
گلی از شاخ عمل دست تو ناچیده هنوز

دوشنبه سوم اسفند ۱۳۵۰ مطابق با ششم محرم ۱۳۹۲ و ۲۲ فوریه ۱۹۷۲ م:

### تفسیر سوره منافقون

سحر طبق دیگر شبها برخاستیم و روی دل به سوی محبوب داشتیم تا اینکه سپیده طبیعت با سپیده دل هماهنگ شد، و فریضه صبح بجا آوردیم سپس حضرت آقا در قرائت قرآن ضمن تفسیر سوره مبارکه منافقون مطالبی باین مضمون فرمودند: جمعی از منافقان به حضور حضرت رسول (ص) آمدند و گفتند ما شهادت می‌دهیم که تو پیغمبر خدا هستی خدا می‌داند که آنها در شهادت داد نشان دروغ می‌گویند، آنها قسم را سپر قرار داده‌اند و در واقع از حکم خدا اعراض کرده کفر در دل آنها جایگزین شده است. نفاق یعنی دورویی. «شغال خانه‌اش دو راه دارد که هر وقت باد میاید یکی از آنها را می‌بندد عرب این را نافقه می‌گویند»، منافقین دورو هستند به هیچ چیزشان اعتماد نیست هیچ طرفی به او اطمینان ندارد، آیه دیگری می‌فرماید هر وقت با شما نشست‌اند می‌گویند ما با شما هستیم با شیاطین که می‌نشینند می‌گویند که ما با شما هستیم، آنها فقط استفاده شخصی خود را در نظر می‌گیرند این موضوع برای انسان خوب نیست اگر کسی شک دارد بگوید که شک دارم نه اینکه با هر دسته بنشیند بگوید با شما هستم، پس منافق خلاف انسانیت رفتار می‌نماید ولی کافر کافر است و دوست دوست است، اما آنکه به ظاهر اظهار دوستی می‌کند و وقتی که با دیگری ملحق شود می‌گوید که با شما هستم، خداوند می‌فرماید که اگر به منافقین گفته شود بیائید تا رسول خدا برای شما از پیشگاه خدا طلب آموزش نماید آنها با حال استکبار اعراض می‌نمایند و روگردان می‌شوند، پس تو ای رسول (ص) ما برای این عده از منافقین که در رأس آنها عبدالله ابی قرار دارد، «سوره منافقون آیه ۶» «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» چه طلب آموزش بکنی و چه طلب آموزش نکنی فرق نمی‌کند برای آنها اگر هفتاد بار آموزش بطلبی خداوند هرگز آنها را نمی‌آمزد. این سوره درباره عبدالله ابی و یاران او نازل شده است، در سال پنجم از هجرت هنگامی که رسول اکرم (ص) از غزوه بنی‌المصطلق مراجعت می‌فرمودند در بین راه بر سر چاهی فرود آمدند و آب چاه کم بود سیار غلام یکی از انصار با جهجه که مزدور عمر بن الخطاب بود (این دو نفر برای آوردن آب بر سر چاه رفته بودند) و بر سر تقدم و تأخر آب نزاعشان شد، جهجه با مشت بصورت سیار زد که خون از بینی او جاری شد و سیار انصار را به کمک طلبید و جهجه مهاجرین را به یاری طلبید، مهاجر و انصار شمشیرها را کشیده و نزدیک بود که با یکدیگر نزاع نمایند عبدالله ابی که از انصار بود پرسید چه شده است؟ جریان را باو گفتند او بسیار غضبناک گردید رو به یاران خود نموده و گفت این نتیجه کار شماست که آنها را به خانه‌های خود جای دادید و بمال خود با آنها مساوات نمودید و بوجود خود از شر دشمنان نشان نگاهداری کردید و بواسطه بروز تهور و شجاعت خود را بکشتن دادید و زنان شما بی‌شوهر و بچه‌های شما یتیم شدند، اگر به مدینه برگشتیم آنها را از شهر خارج خواهیم ساخت. زید بن ارقم جوان نوحاسته‌ای بود و حرفهای عبدالله ابی را در حضور رسول اکرم (ص) به عرض رسانید. حضرت فرمود: شاید این حرفها را به وهم و خیال خود می‌گوئی: زید عرض کرد به خدا قسم توهم نکرده‌ام. حضرت فرمود: شاید بر او غضبناک شدی زید با یاد نمودن قسم گفت بر او غضب نکرده‌ام. حضرت فرمود: شاید با تو تندخویی کرده است، عرض کرد نه بخدا، حضرت به شقران غلامش فرمود: بارکنید حرکت فرمودند و به لشکریان خبر داده شد که رسول خدا حرکت فرمودند، اصحاب گفتند چه شده که در این هوای گرم پیغمبر (ص) حرکت فرموده‌اند، مردم نیز حرکت کردند و در آن روز حضرتش با کسی سخن نگفت قوم خزرج به عبدالله ابی سرزنش نمودند که چرا چنین سخنانی اظهار داشته‌ای و

او قسم یاد کرد که من چنین سخنانی نگفتم، گفتند برخیز برویم به حضرت رسول خدا (ص) عذرخواهی کن و او حاضر نشد که به خدمت پیغمبر برود، تا اینکه شب شد و آن حضرت در تمام روز و شب در حرکت بود و جز برای اقامه نماز فرود نمی‌آمد، فردا که در منزلی فرود آمدند اصحاب از خستگی راه و بیداری شب بی‌اختیار بروی زمین دراز کشیدند، عبدالله به خدمت حضرت آمد و بوحدانیت خدا و رسالت آن حضرت شهادت داد و عرض کرد زید بر من دروغ بسته است، رسول خدا (ص) از او قبول فرمود و قوم خزرج زید را شامت کردند که چرا چنین دروغی به عرض رسول خدا (ص) رسانیدی؟ تا اینکه وحی بر حضرت نازل گردید و این سوره مبارکه نازل شد و پیغمبر اصحاب را جمع نموده و سوره را قرائت فرمود، که زید بن ارقم راست گفته است و منافقین دروغ گفته‌اند و خداوند عبدالله ابی را رسوا و مفتضح فرموده از منافقین بدگویی می‌فرماید.<sup>۱</sup> بعد از اتمام سخنان ایشان و صرف صبحانه برای دیدن کتابخانه نظام حیدرآباد حرکت کردیم.

### کتابخانه نظام حیدرآباد دکن

چون به کتابخانه رسیدیم مدیر کتابخانه آقای ریاست علی عرض ادب نمود و حضرت آقا اظهار محبت فرمودند، از تعداد کتب موجود پرسیده شد؟ جواب داد بیش از یکصد هزار کتاب دارد که هیجده هزار آن کتابهای خطی است، پرسیدند کتابی که شرح حالات حضرت شاه نعمت الله ولی و فرزندان او باشد دارید یا نه؟ جواب داد شرح زندگانی آنها را داریم و فردا تقدیم می‌دارم، سپس آقای ریاست علی اظهار داشت این کتابخانه را نظام حیدرآباد<sup>۲</sup> تأسیس نموده است که اکنون اداره آن در اختیار دولت است، بعد از توضیحات وی به بازدید کتابها پرداختیم، ابتدا قرآن بزرگی بخط یاقوت حموی که در سال ۶۶۱ هجری با خط بسیار زیبایی نوشته شده بود زیارت کردیم، و بعد کتاب مختصر الکافی تألیف الشهد محمد بن محمد الحنفی که در سال ۴۱۷ نوشته شده بود

<sup>۱</sup> - برای اطلاع بیشتر به تفسیر بیان السعادة از حاج سلطان محمد گنابادی (سلطان علیشاه) و تفسیر المیزان و مجمع البیان و غیره مراجعه کنید.

<sup>۲</sup> - میر عثمان علیخان نظام الملک آصف شاه هفتم فرزند نواب میر محبوب علیخان نظام الملک آصف جاه ششم در سال ۱۳۰۲ هجری قمری در دکن زاده شد و پدرش برای او بهترین استادان ایرانی و هندی و انگلیسی را آورده به ترتیب وی مشغول شدند، وی از همان اوان جوانی دارای ایمان محکمی بود و به علی(ع) اخلاص خاصی داشت و زمانیکه به سرودن شعر پرداخت به مدح نبی اکرم(ص) و اهل بیت روی آورد، چنانکه خود گوید:

از طفیل احمد و زهرا و سبطین و علی سینه دارم پر زایمان دل زایمان منجلی

وی در سال ۱۳۲۹ هجری قمری در سن ۲۷ سالگی بجای پدر بر تخت سلطنت دکن نشست و آصف جاه هفتم گردید او دارای تدبیر و سیاستی صحیح بود، در توسعه علم و دانش بسیار کوشید و از این جهت او را سلطان العلوم لقب دادند و دانشگاه عثمانیه را در حیدرآباد ساخت و بالای سر در آن این فرمایش پیغمبر اکرم را دستور داد بنویسند ((انا مدینه العلم علی بابها)) و بیمارستانی بنام دواخانه عثمانیه تأسیس کرد به سبک معماری شرقی و گنبدهای بزرگ و مناره‌های کوچک که امروز بزرگترین و زیباترین بیمارستان دکن است، و بر کرانه زیبای رود موسی قرار دارد، وی کتابخانه بزرگی بنام کتابخانه آصفیه تأسیس کرد که امروز به کتابخانه مرکزی موسوم است و یکی از مراکز تحقیق ادبی و اجتماعی است، و حدود بیش از ۱۷ هزار نسخه خطی دارد که غالب آن کتابهای فارسی و عربی است، وی دارالترجمه بزرگی هم تأسیس کرد و نیز چاپخانه و دایرةالمعارف ایجاد نمود، و نیز سد بزرگی بنام عثمان((ساگر))((عثمان ساغر)) برای آب حیدرآباد تأسیس کرد، در دوران وی عده زیادی از ادبا، حکما و علما و شعراء ایرانی الاصل و فارسی گوی به دربار وی روی آوردند، مانند مرحوم میرزا محمد مهدی خان کوکب، میرزا محمدعلی خان شیر جنگ، دکتر قدیر جنگ، میرزا زین العابدین شیرازی، پروفیسور داعی الاسلام، آقای میرزا محمد مهدی محلاتی، آقای میرزا علی کلکته و غیره شعرا بسیاری هم بودند که به فارسی شعر می‌سرودند و خود وی شاعری توانا بود و سادگی و پرهیزکاری در لابلای اشعارش پیداست وی در ذی قعدة ۱۳۸۶ هجری قمری وفات یافت.



دیدیم، و آنگاه قرآن دیگری که در سال ۳۳۳ که با خط کوفی روی پوست آهو نوشته شده بود و بسیار عالی بود مشاهده نمودیم، قرآن خطی دیگری نیز بود آنهم روی پوست آهو بخط بسیار خوبی نوشته شده بود، و اول تمام سطرها به حرف الف شروع می شد نویسنده آن محمدحسین لاهوری نوشته شده بود ولی تاریخ آن معلوم نبود، آنگاه دیوان حافظی که در سنه ۱۰۲۳ روی پوست آهو نوشته شده نظر ما را جلب کرد ولی کاتب آن معلوم نشد، از مدیرکتابخانه پرسیدم اظهار داشت بخط یکی از خطاطان ایرانی است، در جای دیگر کتاب شاهنامه فردوسی مصور که تصویرهای آن تمام مینیاتور بود مشاهده کردیم، حاج آقا جواهریان اظهار داشت که این کتاب بیش از پنجاه هزار تومان ارزش دارد و کلیات سعدی با خط بسیار خوب که در سال ۷۲۶ نوشته شده بود و بسیار زیبا و ارزنده بود و کتاب کلیل و دمنه و منطق الطیر عطار و دیوان حافظ را در یک جلد قرار داده بودند که تاریخ تحریر آن روز ۲۳ ماه ربیع الاول سنه ۸۱۸ هجری نگاشته شده بود که کپی آن به تهران هم فرستاده شده، حضرت آقا کتب بسیاری را ملاحظه فرمودند که این مختصرگنجایش ذکر آن را ندارد، آنگاه شرحی در دفتر یاد بود کتابخانه مرقوم و امضاء فرمودند.

در ساعت ۱۱/۳۰ به منزل آقای طبسی مراجعت و پس از انجام فرائض ظهر و عصر و صرف نهار و استراحت آقای سیدعباس اهل حیدرآباد خدمت حضرت آقا بافتخار فقر نائل آمد. و سپس قدم زنان به شهر حیدرآباد رفتیم و به مقبره‌ای برخوردیم و بداخل رفتیم.

### بارگاه یوسفین

بالای در ورودی روی کتیبه‌ای نوشته شده بود «الّا ان اولیاءالله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» در تابلوی مسجد نوشته شده بود حضرت شریف شاه یوسف‌الدین سید شاه شریف‌الدین سنه ۱۱۲۱ هجری فوت گردیده.

اگرگیتی سراسر بادگیرد چراغ مقبلان هرگز نمیرد

آنگاه داخل صحن رفتیم دور تا دور آن یا محمد نوشته شده بود معلوم شد که از سلسله چشتیه بوده‌اند، در همانجا سلسله خلافت سید یوسف‌الدین صاحب قبله و حضرت شریف‌الدین صاحب قبله چنین مسطور بود: ۱ شیخ المشایخ قطب‌العارفین و سندالموحدین خواجه اعظم حضرت معین‌الحق والدین حسن سنجری ثم اجمیری رضی الله عنه، ۲ شیخ‌المشایخ برهان چشتیان شهیدالمحب حضرت قطب‌الحق و الدین بختیار اوشی کاکی چشتی قدس الله سره، ۳ شیخ‌المشایخ امام‌العارفین سلطان‌الزاهدین زبده‌الاتیناه حضرت خواجه فریدالدین مسعود کنج شکر اجودهنی چشتی قدس سره، ۴ شیخ خواجه نظام‌الدین، ۵ خواجه محمود چراغ دهلوی چشتی، ۶ خواجه شیخ کمال‌الحق، ۷ شیخ علیم‌الحق، ۸ حاج شیخ محمود، ۹ شیخ راجن، ۱۰ شیخ چمن، ۱۱ خواجه شیخ حسن محمد، ۱۲ خواجه شیخ محمد صاحب، ۱۳ شیخ یحیی‌المدنی، ۱۴ خواجه سید شاه کلیم الله چشتی جهان آبادی، ۱۵ سیدشاه یوسف‌الدین صاحب، ۱۶ سید شاه شرف‌الدین صاحب چشتی نظامی سنه ۱۱۲۱ هجری بارگاه یوسفین. پس از دیدار آن مقبره مراجعت نمودیم در داخل محوطه آنقدر گدا از پیر و جوان با لبهای خشکیده و اندام لاغر و چشمهای از حال رفته وجود داشتند که هر بیننده‌ای را متأثر می ساخت و عدّه آنها در حدود دویست نفر یا بیشتر بودند و با اینکه مبلغی همراهان بین آنها تقسیم کردند معهدا با لجاجتی عجیب ما را تعقیب می نمودند و تا یک کیلومتر را آمدند چون ناراحتی زیاد فراهم شده بود آقای اشتی یکی فقرای هندو آنها را بزبانی متفرق ساخت. با مشاهده این منظره آنقدر ناراحت و متأثر شدم که بی‌اختیار به آتش افروزان جنگ که مردم جهان را به این حال نگه داشته‌اند نفرین نمودم و آرزو کردم روزی را که سران جهان بخود آیند و این بودجه‌های عظیم و سرسام‌آور که در راه جنگ و خونریزی مردم بیگناه و خرابی شهرها و آبادیها خرج می نمایند

برای برقراری صلح کل و رفاه و آسایش جهانیان بکار برند تا هم وجدان خودشان راحت شود و هم امثال این مردم که دچار فقر و بیماری و جهل می‌باشند نجات یابند<sup>۱</sup> در حدود ساعت شش بمنزل آقای محمود طبسی مراجعت نمودیم. فقرای حیدرآباد آمده بودند. دو نفر هندی که یکی از آنها بت‌پرست بود و از روزنامه اطلاع حاصل کرده بود که حضرت آقا به حیدرآباد تشریف فرما شده‌اند، بمعیت آقای سیدمحمد ناظم شرفیاب شدند، آن شخص هندو اظهار داشت که من ده سال است در مذهب خود طیّ طریق می‌نمایم و چون مرشدم فوت نموده در تجسس هستم که مرشد واقعی که بحق باشد پیدا کنم و مدت چند دقیقه در این باره مذاکره می‌نمود، و حضرت آقا جوابهایی می‌فرمودند و آقای طبسی که بزبان اردو آشنایی داشتند ترجمه می‌نمودند، و نیز آقای سید محمد حیدر بلگرامی زیارت حضرت آقا آمده بود، نماز مغرب و عشاء اقامه و همگی به حضرت آقا اقتدا نمودند، پس از نماز آقای طبسی قسمتی از کتاب تجلی حقیقت (یا اسرار کربلا) که اولین کتابی است که حضرت آقا در ایام تحصیل تألیف فرموده‌اند قرائت نمود، بعد حضرت آقا فرمودند: مردم دنیای امروز برای بزرگانشان که اثر مفیدی از آنها باقی است در صدمین سال (بیشتر یا کمتر) جشن می‌گیرند، و این موضوع را از بزرگان ما یادگرفته‌اند و برای اشخاصی که در راه حفظ وطن فداکاری و جانبازی نموده‌اند در نظر گرفتند که از چه کسی تجلیل بعمل آورند که مورد احترام تمام مردم باشد و دارای همه گونه فضائل اخلاقی باشد، چنین کسی را نیافتند. سران کشور فرانسه برای اینکه مردم کشور خود را به جانبازی در راه وطن تشویق و ترغیب نمایند سرانجام به این نتیجه رسیدند که محلی را بنام قبر سربازگمنام ترتیب داده، و شعله‌ای بنام شعله جاوید محبت و وطن دوستی بر سر آن محل برافراشتند که همیشه خاموش و روشن می‌گردد، و در سایر کشورهای اروپا و امریکا نیز چنین جایی وجود دارد، و متأسفانه بعضی از کشورهای اسلامی نیز این موضوع را تقلید کردند، غافل از اینکه در اسلام هزاران سرباز نامی در راه دین و ایمان مانند حمزه سیدالشهداء و جعفر طیار جان خود را فدا کردند که در رأس همه آنها حضرت علی بن ابیطالب (ع) و حسین بن علی (ع) قرار دارند، که ما به وجود شریف آنها افتخار می‌نمائیم و باید سالروز ولادت و شهادت آن را مغرّر بداریم. پس از صرف شام در حدود ساعت ۸/۳۰ برای استماع روضه به دربار حسینی که ایرانیان مقیم حیدرآباد بانی آن می‌باشند رفتیم، اعضای انجمن ایرانیان و آقای سرکنسول در محلّ ورود حضرت آقا بداخل حسینیه از منبر به زیر آمد و از ایشان استقبال

<sup>۱</sup> علت فقر مردم هندوستان موارد زیر است:

۱ اعتقادات خرافی در جهت توکل و تسلیم منفی و اعتقاد به سرنوشت در گردونه زمان و کارما و تناسخ و ریاضت کشی و کم‌کاری و خونسردی و حالت انفعالی داشتن که همه آنها در کم‌کاری و عدم توجه به سعی و کوشش تأثیر دارد.

۲ استعمار خارجیان چون فرانسه و هلند و پرتغال و مخصوصاً انگلیسها که از سال ۱۶۰۰ میلادی کمپانی هند شرقی را برای غارت و چپاول و استثمار مردم ایجاد کردند و بتدریج قدرت و حکومت یافتند صنایع داخلی را از بین بردند. تجارت باستانی هند را نابود کردند. میلیونها هندی را با سبعت کشتند. و یا حکومتهای محلی را بجان هم انداختند تا به قتل و کشتار و آتش زدن و تخریب بپردازند. مالیاتهای سنگین از مردم مطالبه کردند، با ربا خواری صرافتی هستی مردم را بالا کشیدند. تعصبات مذهبی و قومی را تقویت کرده موجب خونریزی شدند، زمینهای مردم را بین خود تقسیم کردند. مردم را تحقیر نمودند. و بالاخره تمام ثروت مردم هند از جواهرات و الماس گرفته تا مواد کانی و آثار باستانی و کتب قدیمی از هند خارج کردند و بقدری جنایت کردند که لعن ابدی برای خود خریدند و نفرت همیشگی ایجاد کردند انشاءالله در کتاب صعود و سقوط مسلمانان در هند به شرح ماجرا و اسناد مربوطه خواهم پرداخت. ولی برای اطلاع به کتاب نگاهی به تاریخ جهان و زندگی من و کشف هند از جواهر لعل نهرو و کتاب تاریخی سیرالمأخرین و غیره مراجعه فرمائید.

۳ علت سوم وجود طبقات اجتماعی مخصوصاً طبقه نجسهاست

۴ مسلمانان هند تحت دو فشار خارجی انگلیس و داخلی هندوئیسم بوده و فقیر و مستضعف شده‌اند.

نمود، در این شب دو نفر از وعاظ ذکر مصیبت حضرت قاسم بن الحسن نمودند و در حدود ساعت ۱۱ به منزل آقای طبسی مراجعت و در ساعت ۱۱/۳۰ استراحت فرمودند.

## چهارشنبه چهارم اسفند ۱۳۵۰ مطابق با ۷ محرم ۱۳۹۲ و ۲۳ فوریه ۱۹۷۲ م:

### تفسیر آیاتی از سوره معارج

حضرت آقا پس از اقامه نماز صبح و قرائت کلام الله مجید بیاناتی بدین مضمون ایراد فرمودند: خداوند عالم در آیات ۱۹ تا ۳۵ سوره معارج می فرماید: که انسان طبعاً حریص خُلق گردیده و حرص و علاقه او اگر متوجه به امور دنیا شود از توجه بامور آخرت غفلت می‌ورزد، و وقتیکه توجه بعالم آخرت داشته باشد توجه به دنیا ندارد اگر نفس را آزاد بگذارد چون از جنس ماده است به سوی ماده می‌رود، مگرکاری کند که جان غلبه پیدا کند و با توجهی که به این عالم آخرت می‌نماید، و باز خداوند می‌فرماید اگر سختی و ناملایمی باو برسد بی تابی و جزع و ناله می‌کند و اگر مالی پیدا شود و ثروتی بدست آورد از انفاق آن در راه خدا خودداری نموده، و از پرداخت حقوق خدائی سرباز می‌زند و این عمل باعث بی‌برکتی است، وقتیکه ناراحتی دارد خداشناس می‌شود و هنگامیکه ناراحتی او رفع شد خدا را فراموش می‌کند!

گر رنج پیشت آید و گر راحت ای حکیم      نسبت مکن بغیر که اینها خدا کند

\*\*\*\*\*

عاشقم بر قهر و لطفش بجد      ای عجب من عاشق این هر دو ضد

مگر آنهایی که اختیار نفس را بدست هوی نسپارند، مگر آنهاییکه دائم در نماز باشند اینها جز برای خدا کاری انجام نمی‌دهند، چون می‌فرماید اگر نمازگذار باشند و آنهایی که دائم در نمازند یعنی همیشه بیاد بندگی هستند و از یاد خدا غفلت ندارند مُستثنی هستند، نماز یکی از فرائض یومیه است علاوه بر نماز ظاهر یومیه نمازی است مربوط به قلب و دل، یعنی مؤمن باید همیشه بیاد خدا باشد و هیچوقت در غفلت نباشد، باید دید صاحبان عقل و هوش کیانند آنهایی هستند که چه ایستاده و چه خوابیده و چه نشسته باشند بیاد او هستند: آیه ۲۴ سوره معارج، «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ» و آن اشخاصی که در دارائیشان حقی است معلوم، یعنی کوشش می‌کنند به کسانی برسانند که استحقاق دارند، مثلاً کسی را حبس کرده باشند یا درمانده و گرفتار باشد به آنها کمک می‌کنند بطریقی که قصد ریا و خودنمایی در آنها نباشد، و اگر ذره‌ای نظر دنیائی در ایشان باشد قصد قربت نبوده و خالص نیست باید عمل مؤمن طوری باشد که اجر و مزدی برای عمل نخواهد یا در کارهای خیریکه نفع آن عاید عموم باشد مانند ساختن مسجد، بیمارستان، پل و کارهای دیگر که مورد احتیاج مردم است، و کسانی که به جز روز جزا تصدیق دارند (نه مثل ما که برخلاف رفتار می‌کنیم) اگر ما به روز جزا تصدیق داشته باشیم کار خلافی انجام نمی‌دهیم، و آنهاییکه از عذاب خدائی خود را ایمن نمی‌دانند زیرا ایمن بودن از عذاب الهی موجب غرور است، و آنهاییکه خود را از عمل خلاف شرع حفظ می‌کنند، و آنانکه به امانات و عهدشان وفا می‌کنند چه خدائی و چه خلقی، در معاملات کسیکه قول داد چه کم و زیاد چه سود یا ضرر طرفین باید بعهد خود وفا نمایند اگر چه چندین برابر باشد، و امانت‌هایی که از مردم بگیرد باید حفظ شود، مثلاً اگر امانت فرش یا قالی است که آنرا پهن نکنند از بین می‌رود باید در جای مناسبی پهن نمایند که خراب نشود، و باید امانت و عهدی که با خدا بستیم در نظر داشته باشیم بطور اولی، و اشخاصی که در مواقع لزوم برای حفظ جان و حقوق

خلق برای اداء شهادت بحق قیام نمایند وظایف خود را انجام دهند، و اشخاصی که نماز و فرائض یومیه و نماز قلبی بجا می‌آورند این اشخاصند که مورد اغراز خدائی هستند و در بهشت‌های الهی مکرّمند. بعد از پایان سخنان ایشان و کمی استراحت در حدود ساعت ۹ صبح جهت بازدید به منزل آقای حاج حسین ضابط مدیر هتل و شریک آقای قنبرعلی همّتی جای فروش رفتیم، و در آنجا درباره حضرت شاه علیرضا دکنی صحبت شد اظهار فرمودند، که نماینده اورنگ زیب عالمگیر پادشاه<sup>۱</sup> جماعتی از لشکریان را فرستاد که خانقاه حضرت شاه را خراب کنند، حضرت شاه به تنهائی شمشیری به دست گرفته و جلوی آنها می‌آید و شمشیر را حرکت می‌دهد و می‌فرماید: «نادعلیاً مظهر العجائب تجده عوناً لک فی النوائب کلّ همّ و غم سینجلی بولائیک یا علی» که تمام لشکریان از جلوی ان حضرت فرار می‌نمایند و برمی‌گردند. در حدود ساعت ده پس از صرف میوه و چای و شیر و خرما که مخصوص حیدرآباد می‌باشد خداحافظی نموده به تماشای باغ وحش رفتیم.

### «باغ وحش نهر»

در این باغ وحش که شانزده کیلومتر مربع مساحت دارد و مکانهای مناسب زندگی حیوانات مختلف از قبیل دریاچه، جنگل، بیشه و چراگاه ساخته‌اند که حیوانات بطور آزاد و طبیعی بتوانند به زندگی خود ادامه دهند، و اطراف باغ راه آهن دارد که اگر کسانی باشند که نتوانند گردش نمایند با قطار به تماشا پردازند، در سمت مغرب باغ سدّی «سدّ میرعالم» قرار دارد که یک نفر ایرانی در ۴۵۰ سال قبل آن را ساخته است، در این باغ وحش سوسمار آبی و اسب آبی بسیار بزرگ و دو عدد لاک پشت عظیم‌الجثه و انواع میمونها که از کشورهای مختلف آورده بودند مشغول بازی اکروبات بودند، گوزنهای دست و پا بلند و زرافه‌های بسیار عالی که بعضی از آنها تازه زاییده بودند و مشغول شیردادن بودند و گاوهای وحشی و آهوهای متنوع و کرگدنها مشغول چرا بودند، و در یک بیشه نره شیری بود که با ورود آقایان شروع کرد به نعره کشیدن و از پشت آن بیشه نره‌های پی در پی دیگری شنیده می‌شد، که پس از مشاهده معلوم گردید که غرشهای پی در پی از سه شیر ماده است که در قفس بودند و سه بچه شیر هم در قفس دیگری بودند، که شیران مشغول نعره کشیدن بودند حضرت آقا این اشعار را می‌خواندند:

شیر و گرگ و دد همه رام منند      آهوان سرگشته در دام منند  
جمله لیلی خود از من طالبند      زین سبب همراه و هم گام منند

۱- اورنگ زیب عالمگیر پسر شاه جهان مردی مستبد و خونریز و متعصّب بود وی برای وصول به حکومت برادر دانشمند و عارف خود داراشکوه را به کمک برادر دیگرش مرادبخش بقتل رسانید و سپس به مرادبخش برادری که به او کمک کرده بود زهر خوراند. بعلاوه پدرش شاه جهان را محبوس ساخت که در همان قلعه وفات یافت و خود سال ۱۰۶۸ هجری به تخت سلطنت نشست او برای شستشوی دستهای آلوده به جنایت برادر و پدر و دیگران مذهب را وسیله تشفی خود ساخت با شعر و ادب و عرفان و فلسفه و علوم از در مخاصمت برآمد و تعقیب سنی و شیعی و مسلمان و هندو را دامن زد، انگلیسیها که میدیدند عمل او در تعصب جاهلانه مذهبی برفع آنهاست و موجب می‌شود تفرقه در بین مسلمانان و هندوان فراهم شود و اسلام از درون پوک گردد با خیال راحت به چپاول با چهره بازرگانی پرداختند و خلاصه وضعی پدید آورد که شبیه به وضع خسرو پرویز در زمان ساسانیان و شاه سلطان حسین در زمان صفویان بود و لذا بعد از مرگ او بسال ۱۱۱۸ (۱۷۰۷ میلادی) بقدری تفرقه و اختلاف و ضعف در حکومت تیموریان هند پدید آمد که سلاطین بعدی که بیش از ۱۲ تن بودند اسماً حکومت و رسماً انگلستان قدرت را بدست گرفت تا اینکه با برانداختن بهادر شاه ظفر بسال ۱۸۵۸ میلادی رسماً هند تحت حکومت انگلستان درآمد. خلاصه گناه همه بدبختیها هند برگردن اورنگ زیب متعصّب است که بنام دفاه از اسلام و سنت، اسلام و سنت را نابود و لعن ابدی را برای خود خرید. برای اطلاع بیشتر به کتاب سیر المتأخرین چاپ هند و نگاهی به تاریخ جهان و زندگی من از نهر و مراجعه فرمائید.



نگارنده در خدمت جناب حاج آقا راستین چند قدمی عقب‌تر از حضرت آقای راستین حرکت می‌کردم، وقتیکه شیر نعره می‌زد حاج آقای راستین با خنده فرمودند: اگر رضاخانی را می‌خواهید پهلوی شما نمی‌آید، بعد یادی از مرحوم سرهنگ عظیمی نموده فرمودند: پارسال که به حیدرآباد آمدم روزی به تماشای این باغ آمده بودیم شیر نعره زد من از او پرسیدم که اگر حضرت آقا دستور فرمایند که جلوی این شیرها برو اطاعت امر می‌کنی؟ مرحوم سرهنگ عظیمی جواب داد: بنده از ایشان استدعا می‌نمودم که این امر را بدیگری واگذار فرمایند. در پایان از طاووسها و سایر پرندگان دیدن نموده و از باغ وحش بیرون آمدم. در حدود ساعت ۱۱/۳۰ بنا به دعوت قبلی به منزل حاج آقای کاشانی برای صرف ناهار رفتیم عده زیادی از فقرای حیدرآباد و آقایان سرکنسول و روزبه رئیس خانه فرهنگ نیز دعوت شده بودند، پس از صرف ناهار و نماز ظهر و عصر همانجا به حضرت آقا اقتدا نمودند، در حدود ساعت ۱۱/۳۰ بعد از ظهر به منزل مراجعت و استراحت کردیم. در حدود ساعت ۵ بعد از ظهر به بازدید اعضای هیئت مدیره انجمن ایرانیان مقیم حیدرآباد به منزل آقای رحمت‌الله دانش تشریف‌فرما شدند، آقایان غفاری و غلامحسین دشتی حضور داشتند، پس از صرف چای و میوه به منزل آقای طبسی مراجعت و خانم ثریا بلگرامی به افتخار تشرف در فقر نائل گردیدند، گفته شد اول خانمی که در حیدرآباد به تشرف درویشی رسیده است بانو ربابه نعمتی خواهر آقای حسین نعمتی بوده و اکنون عده آنها از ۱۵ نفر بیشتر است، پس از اقامه نماز مغرب و عشاء حضرت آقا فرمودند:

### فضائل حضرت ابوالفضل

حضرت سید سجّاد (ع) می‌فرماید: عموی من عباس درجه‌ای دارد که شهدای اولین و آخرین بر او غبطه می‌برند، آن حضرت از نظر معنی دلیل راه سالکان و حق‌طلبان بوده، و تشنه کامان وادی ولایت را از سرچشمه حیات ابدی سیرآب می‌نمود، قبلاً در مدینه این سمت را محمد حنفیه داشت، اما پس از خروج از مدینه حضرت عباس در تمام سفر دلالت را برعهده داشت، عصر تا سوعا از پشت خیمه‌ها صدائی شنید که کجایند خواهرزادگان من؟ حضرت ملتفت نشد که شمر است ولی اعتنائی نکرد، شمر از خوارج بود و با حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) مخالفت داشت در قضیه نهروان مجدداً برگشت که از کشته شدن نجات پیدا کرد. باز برگشت و از خوارج شد، مادر حضرت عباس بنام فاطمه وحیدیه مکنی به ام البنین از طایفه بنی کلاب بود و شمر هم از همان طایفه بود، وی از عییدالله زیاد امان نامه‌ای برای حضرت عباس و برادرانش که از یک مادر بودند آورده بود، بالاخره حضرت سیدالشهداء (ع) صدای شمر را شناخت و بحضرت عباس فرمود برو بیرون بین چه کار دارد؟ حضرت عباس رفت و بعد از مدتی برگشت و سرش را پائین انداخت؛ حضرت فرمود برادر آزاد هستی تو هم برو، حضرت عباس شروع کرد به گریه نمودن و عرض کرد اگر تو مرا رد کنی به کجا بروم؟ حضرت فرمود: من برای اینکه تو به بچه‌هایم رسیدگی نمائی و مانع از اذیت و آزار آنها گردی به تو رخصت رفتن می‌دهم، این‌ها همه تعلیمی است برای ما آنها بخاطر دین از همه چیزشان گذشتند، و حال آنکه ما با کوچکترین حرفی نگران می‌شویم! باید جان‌بازی در راه خدا را از آن بزرگواران و رادمردان جهان انسانیت و حقیقت یاد بگیریم، و گریه تنها فایده ندارد. بعد از صرف شام در حدود ساعت ۹ به حسینیه‌ای که متعلق به ایرانیها و هندیهاست رفتیم، در این سه شب بانی روضه آقای دکتر سرکنسول دولت ایران در حیدرآباد دکن هند بود، می‌گفتند این اولین دفعه‌ای است که یک دیپلمات ایرانی بانی روضه‌خوانی و ذکر مصیبت حضرت خامس آل عبا گردیده است، ایرانیان شیعه و شیعیان اهالی حیدرآباد در آنجا برای عزاداری آمده بودند، پس از استماع روضه در حدود ساعت ۱۱ به منزل آقا محمود طبسی مراجعت و در حدود ۱۲ استراحت نمودیم.

پنج‌شنبه پنجم اسفند ۱۳۵۰ مطابق با ۸ محرم ۱۳۹۲ و ۲۴ فوریه ۱۹۷۲ م:

## آیاتی چند از سوره هل اُتی

پس از اقامه فریضه صبح و قرائت قرآن مجید بیاناتی بدین مضمون فرمودند: «سوره مبارکه هل اُتی درباره علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) و فضه خادمه نازل گردیده است، سالک الی‌الله باید هم دارای جذب باشد و تمام توجه او به مادیات نباشد، هم حال جذب را با سلوک توأم نماید، چنانچه حضرت مولی‌الموالی علی (ع) به حضرت حسن (ع) میفرماید: آنچنان به کار آخرت پرداز، مانند اینکه فردا خواهی مرد و آنقدر به کار دنیا توجه داشته باش که گوئیا همیشه زنده خواهی بود: «كُنْ لِأَخْرَتِكَ كَمَا تَمُوتُ غَدًا وَاعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَمَا تَعِيشُ أَبَدًا» ترک کار دنیا در دیانت حضرت مسیح (ع) پسندیده بود، و اشخاصی در خارج شهرها در غارها زندگی میکردند بعداً اشخاصی پیدا شدند و عماراتی در اماکن دور از آبادی‌ها بنا نموده و عبادت مشغول و راهب نامیده شدند، ولی در دیانت اسلام باید دست در کار و دل با یار باشد، توجه به دنیا سلوک است و از توجه به عقبی جذب پیدا می‌شود. اشخاصی که توجهشان بدینا بیشتر است حال خمودگی در آنهاست باید توجه به آخرت داشته باشند و بیشتر به فکر عقبی باشند، و اشخاصی که بیشتر حال جذب دارند دستور میدهند که بکار دنیا توجه نمایند، مطلب دیگر آنکه در میان عرب معمول بود اشخاصی که حرارت در مزاجشان غلبه داشت در شرابشان کافور میریختند، زیرا در سابق گاهی بعضی افراد بجای چای از مردم با شراب پذیرایی می‌نمودند، و اشخاصی که مزاجشان سرد بود زنجبیل مخلوط می‌کردند، و آنهائیکه مزاج معتدلی داشتند به آنها شراب خالص که آنرا شراب طهور می‌گفتند می‌دادند، در بهشت هم چهار نهر می‌باشد و برای فقرا نیز این چهار نهر هست، آب، شراب، شیر و عسل، نهر آب حیوة جاوید است، نهر شراب عبارتست از محبت و هرچه محب انسان است، نهر شیر عبارت است از علم و دانائی، و نهر عسل عبارت از معرفت است، آنکسی که توجه به دنیا دارد باید شراب زنجبیلی مخلوط بکنند (گرمای سخت) آنکه معتدل است شراب طهور می‌خورد (تعادل و عدل و قسط در جذب و صهو) که نه احتیاج به زنجبیل دارد و نه کافور، در این سوره هر سه نوع شراب را که همه آنها اسرار و رمزهاست آمده اما در مورد «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» شأن نزول آن چنین است، که حسنین علیهم السلام مریض شدند و سلمان و مقداد هم از آنان عیادت کردند و حضرت علی (ع) نذر کرد که اگر حسنین (ع) شفا یابند سه روز روزه بگیرند حضرت فاطمه و فضه خادمه حسنین (ع) هم همین نذر را کردند، پس از آنکه که حسنین (ع) خوب شدند تصمیم گرفتند که روزه بگیرند، حضرت امیر (ع) هم زارع بود و هم بنا بود و هم مُقنی زیرا چاه آب می‌زد و درخت خرما می‌کاشت و دور آن دیوار می‌کشید بعد می‌فروخت، و چون گاهگاهی به جنگ می‌رفت به کارکردن نمی‌رسید و نمی‌توانست کار کند، حضرت فاطمه علیهما السلام هم کار می‌کرد مثلاً هرکیلو پشمی که می‌رشت دوکیلو جو می‌گرفت و آنرا دست‌آس می‌کردند و می‌خورند، و هر وقت نان حاضر می‌شد به پنج قسمت تقسیم می‌کردند، هنگامیکه علی و فاطمه می‌خواستند روزه بگیرند فضه خادمه و حسنین هم روزه گرفتند چون چیزی نداشتند یک وعده می‌خوردند، وقت افطار که می‌خواستند روزه خود را افطارکنند صدائی بلند شد از در خانه، که مسکینی از مساکین مدینه‌ام مرا طعامی دهید علی (ع) حصه خود را داد همگی از آن بزرگوار پیروی نمودند و با آب افطار نمودند، روز دوم که موقع افطارکردن رسید صدائی بلند شد که من یتیمی از ایام مدینه‌ام مرا طعامی مرحمت فرمائید، علی (ع) سهم خود را داد و دیگران پیروی نمودند و با آب افطار کردند، روز سوم کسی آمد و گفت من اسیری از اسرای مدینه هستم آن شب هم هر

پنج نفر سهم خود را دادند و با آب افطار کردند، و حسنین (ع) نتوانستند به مسجد بروند حضرت رسول اکرم (ص) از علی (ع) پرسید چه شده که حسنین به مسجد نیامده‌اند؟ حضرت قضیه را تعریف کرد، فوراً حضرت رسول سجده شکر را بجای آورد که فرزندانش دیگران را به خود ترجیح داده‌اند، در نتیجه غذای بهشتی برای آنها رسید یا اینکه یکی از صحابه غذائی نیکو تهیه دیده بود و برای آنها فرستاد تا خوردند و سیر شدند، در اینجا می‌فرماید: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا» نیکوکاران می‌آشامند شراب کافوری بواسطه شدت محبتی که دارند، و از بسیاری شوق و گرمی محبت غذای خود را به مسکین و یتیم و اسیر می‌بخشند، و چون آنها این عمل را منحصرأً برای رضای خدا انجام دادند و چشم داشت پاداش و اجری نداشتند یا بخاطر آنکه از آنها سپاسگزاری شود نبود، خداوند عالم جزا و پاداش نیکو و بهشت را به آنها عنایت فرمود تا آنجا که می‌فرماید: «وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا» و در آنجا خداوند می‌آشاماند به آنها جامی از شراب که طعم زنجبیل که معطر بو می‌باشد داراست و باز می‌فرماید: «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» یعنی شرابی را پروردگارشان به آنها عطا می‌فرماید که پاک و پاکیزه و گوارا باشد، یعنی کسانی که ظاهر و باطن را بحد اعتدال رعایت می‌نمایند که مراد علی علیه السلام و فاطمه و حسنین (ع) و فضله خادمه می‌باشد. سخنان حضرتشان که زنگار را از دل‌ها می‌سرد و یادآور ایثار پیشوایان دین بود حال جذب و شوق ایجاد کرد و نوری بود که قلبها را روشن ساخته و اخگری بود که جانها را می‌سوخت، هر چه بود نتوان گفت که چه بود؟ باید دید و چشید و نوشید رسید؟!

### «کوه نوبت بهار»

در ساعت ۹ صبح به بالای کوه نوبت بهار که تمام اطراف آن گل کاری بود رفتیم از بالای این کوه تمام منظره شهر حیدرآباد بخوبی نمایان و بسیار زیباست، گفته شد که این مکان را حسین شاکر فرزند میرزا اسمعیل شیرازی ساخته است که از طفولیت با راجه‌های میسور و شاهزادگان همدرس و همراه بوده است، و این شهر را آرایش داده است، در سابق بالای این کوه نقاره خانه سلاطین بوده که در آنجا نقاره می‌زدند و نیز لشکریان را در فتح میدان سان می‌دیدند، و اکنون فتح میدان، ورزش و میدان استادیوم نامیده می‌شود، حضرت آقا سؤال فرمودند که جای دیگر برای دیدن هست؟ اظهار شد محلی بنام مولی وجود دارد که ۵۲۳ پله دارد، آقای پروفیسور فرخ اظهار داشتند که می‌گویند در زمان شاه سلطان ابوالحسن تاناشاه آخرین پادشاه سلسله قطب شاهیه که بدست اورنگ زیب عالمگیر پادشاه دهلی منقرض گردید، شبی در خانه خود دید که کوه مقابل روشن و نورانی است صبح روز بعد از وزیر خود که هندو بود پرسید که این چیست؟ وزیر جواب می‌دهد قربان قدمگاه مولا است، (از ترس) در صورتیکه در آن مکان بتخانه بوده، شاه می‌گوید قدمگاه مولی که در ملک ماست باید زیارت کنیم، آن وزیر در ظرف دو روز بتنهائی را که در آن محل قرار داشته بجای دیگر منتقل می‌نماید. وقتی که سخنان آقای پروفیسور فرخ بدینجا رسید، حضرت آقا این بیت را خواندند:

بین شرافت میخانه مرا ای شیخ  
که چون خراب شود خانه خدا گردد

از آنجا به مغازه آقای عابد حسین که اهل یزد بود تشریف بردند، پس از احوالپرسی برای عیادت یکی از فقرا بنام آقای محمد یوسف اهل حیدرآباد به بیمارستان گاندی رفتیم. این فقیر شغلش رانندگی بود و بر اثر تصادف پایش شکسته بود که در بیمارستان قطع کرده بودند، بیمارستان بیش از یکهزار تخت خواب داشت و آنقدر بیمار بود که راهروهای آن هم بیمار خوابانیده بودند و به نظر نگارنده از حیث نظافت ناقص بود و شاید هم این عدم نظافت بواسطه زیادی بیماران بود، پس از عیادت آن فقیر و اظهار ملاطفت در موقع خداحافظی حضرت آقا

پاکتی به آن فقیر مرحمت فرمودند. از آنجا به مغازه فقیر دیگری بنام آقای زارع تشریف فرما شدند.<sup>۱</sup> و در حدود ساعت ۹/۳۰ به منزل آقای روزبه رفتیم، آقای دکتر مقتدری سرکنسول و آقای سیدمیر محمودحسین رئیس سابق شهربانی حیدرآباد و آقای ضابط و عده‌ای از فقرا آنجا از جمله آقایان کاشانی و طبسی‌ها حضور داشتند، عمارت آقای روزبه بالای تپه مرتفع و بلندی بود که بسیار زیبا و نسبت بمنازل دیگر هوای بهتری داشت، قبل از صرف ناهار نماز ظهر و عصر اقامه و بحضرت آقا اقتدا کردند و بعد از ناهار در حدود ساعت ۲/۳۰ بعد از ظهر با اتومبیل آقای سرکنسول بمنزل آقای محمود طبسی مراجعت و پس از استراحت فرمودند در حدود پنج بعد از ظهر همسر آقای جابرعلی بنام خانم قمر سلطان به افتخار فقر و درویشی نائل گردیدند، در حدود ساعت شش به منزل آقای قنبرعلی همتی برای شرکت در مجلس فقر می‌رفتیم، پس از نماز مغرب و عشاء و خاتمه مجلس، شام صرف نموده و ساعت ۹ به دربار حسینی تشریف بردند، و پس از استماع ذکر مصیبت ساعت ۱۲ بمنزل مراجعت و استراحت فرمودند.

### جمعه ششم اسفند ۱۳۵۰ مطابق با نهم محرم ۱۳۹۲ و ۲۵ فوریه ۱۹۷۲ م:

#### «نخستین دعوت رسول خدا (ص) دعوت به لا اله الا الله بود»

سحر همگی همراهان بیدار بودند برای نماز صبح به طبقه اول عمارت تشریف بردند و پس از نماز و قرائت قرآن مجید بیاناتی بدین مضمون ایراد فرمودند: اول دعوتی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند دعوت به یگانگی خدا و گفتن «لا اله الا الله» بود که بالاخره دستور داد بت‌ها را از بین بردند، بت‌پرستان عده ای خود بت‌ها را پرستش می‌کردند و عده‌ای آنها را شفیع قرار می‌دادند، دوم دعوت به خودش بود که فرمود من از طرف خدا رسولم مرا متابعت نمائید، مرحله سوم اعتقاد به روز جزا بود ممکن نیست خداوند جزای هرکس را مطابق عملش ندهد و اگر غیر این باشد خلاف عدالت الهی است، و از طرفی می‌بینیم که تا آخر عمر

<sup>۱</sup> - دلیل اینکه اصطلاح فقیر را اهل عرفان و نیازمندان بارگاه الهی بر خویش نهاده و بدان تیمن و تبرک می‌جویند بدلائل زیر است: ۱ فقر اشاره است به آیات ۱۵ سوره فاطر و ۲۴ سوره قصص و ۲۷۳ سوره بقره؛ در آیه ۱۵ سوره فاطر می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ: ای مردم شما نیازمند درگاه الهی هستید و خدا بی‌نیاز ستوده است. در آیه ۲۴ سوره قصص به زبان حضرت موسی (ع) در همین رابطه می‌فرماید: (( رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ )) پس گفت موسی (ع) بار پروردگارا همانا من به آنچه فرو فرستاده‌ای بر من از خیر نیازمندم در آیه ۲۷۳ بقره می‌فرماید: (( لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ )) ترجمه برای درویشان است که بازداشته شدند در راه خدا که توانایی ندارند و زمین سیر می‌کنند. نادانان آنان را توانگر می‌شمارند به علت عفتی که می‌ورزند ولی آنان را به علامت صورتهایشان می‌شناسند در تفسیر کشف الاسرار در این مورد آمده که این فقرا درویشان مهاجرانند مانند ابن مسعود عمّار بلال و غیره که قریب چهارصد مرد بودند، که ایشان را در مدینه خان و مان و اسباب و ضیاع نبود، و به ذکر خدای و عبادت چنان مستغرق بودند که پروای کسب و تجارت نداشتند، و نیز به سؤال و طلب روزی نمی‌پرداختند، مسکن ایشان به شب صقه مسجد و به روز خانه حضرت مصطفی (ص) در سفر و حضر از وی غایب نبودند و به دل ایشان جز دوستی خدا و رسول نبود، و باز خواجه می‌گوید: آنان را خدا به ۵ چیز از اخلاق پسندیده نشان کرد، یکی دوام افتقار به حق، دیگر حبس نفس ایشان در راه حق، سه دیگر نهمان داشتن فقرا از بهر حق چهارم تازه‌روئی و شادمانی به شکر نعمت حق، پنجم بی‌نیازی از خلق و توانگری به حق.

و آیه ۵۲ سوره انعام (( وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ )) ترجمه: و مران آنان را که می‌خوانند پروردگارشان را هر بامداد در شبانگاه آنان رضای او را می‌خواهند و بر تو از حساب ایشان هیچ چیز نیست و از حساب تو بر ایشان هیچ چیزی نمی‌باشد، پس اگر آنان را برانی از ستمکاران خواهی شد. پیغمبر (ص) فرمود: الفقر فخری - در رساله قشیریّه آمده است که پیغمبر (ص) فرمود هر چیزی را کلیدی است و کلید بهشت دوست داشتن درویشان است و درویشان صابر هم نشینان خدای تعالی باشند روز قیامت.



خداوند جزای اعمال را نمی دهد، پس لازم می آید که پس از این عالم عالم دیگری باشد که جزای اعمال داده شود، لازمه این مطلب این است که جز بسوی خدا روی نیاورند آنچه که در مکه بیان فرمود همین ها بود اقرار به مبداء و وسط و آخر و بعبارت دیگر توحید، نبوت و معاد، توحید هم همین موضوع را حکم می کند موضوع توحید این است که بدانیم غیر او کارسازی نیست و باید هرچه بخواهیم از او بخواهیم پس از آن حکم نماز در مکه صادر شد، زیرا دینی نمی شود که در او نماز نباشد ولی حقیقت دیانت خود را در این سه چیز خلاصه کرد، از طرفی هنوز وضع در مکه طوری نبود که حکم دیگری صادر شود این است که در مکه حکم دیگری صادر نشد، سوره های آخر قرآن بیشتر در مورد قضایای معاد و آخرت است.

«عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ» از چه چیز سؤال می کنند از چیز بسیار بزرگی که در آن اختلاف دارند؟ کفار و مشرکین می گفتند چطور می شود استخوانهای پوسیده را دوباره زنده نمایند: «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» سوره یس آیه ۷۹ بگو آن خدائی زنده می کند که اول بار آنها را آفریده و او بهر خلقت دانا و تواناست، در بعضی اخبار رسیده است که علی علیه السلام میفرماید آن خبر بزرگ برای من است: «عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ» که آن ولایت باشد، یا اینکه رسول خدا (ص) در غدیر خم او را بر سر دست بلند فرمود و او را بجاننشینی خود فرمود و در محل غدیر خم توقف فرمود و از تمام حاضرین بیعت گرفت، باز هم در مقام ولایت او امت اختلاف داشتند، یک دسته قلیل در مقام ولایت او ثابت ماندند و عده کثیری مخالفت نمودند و نقض پیمان کردند، با دیگری بیعت نمودند بلکه کار اختلاف به جایی کشید که شمشیرها کشیدند و منکم امیر و منا امیر گفتند و فرموده رسول خدا (ص) را بر طاق نیشان و فراموشی نهادند، خدای تعالی می فرماید: «كَلَّا» چنین نیست که منکران پنداشته اند، آنها به زودی هنگام رفع حجب از پیش دیدگانشان در هنگام مرگ یا قیامت کبراً خواهند دانست که ما همانطور که وسیله زندگی ظاهری برای آنها فراهم آوردیم و آنها را مهمل نگذاریم، همانطور هم برای زندگانی باطنی و تربیت روحی که ابدی است بعد از پیغمبر ولی

۱- این جریان در سقیفه بنی ساعده پیش آمد، و جریان آن این است: بعد از رحلت حضرت رسول اکرم (ص) بعضی در موت او تردید کرده و گفتند پیغمبر خدا نمی میرد، و سپس جمعی از انصار در سقیفه بنی ساعده جمع شده به سعد بن عبادت از انصار بیعت کردند و گفتند امر ولایت بعد از پیغمبر به ما تعلق دارد چون این خبر به ابوبکر و عمر رسید آنان بدون آنکه جنازه پیغمبر را کفن و دفن نمایند همراه با ابوعبیده جراح و چند نفر دیگر از همراهان سراسیمه به سقیفه آمدند، و به سعد و انصار اعتراض کردند و گفتند ما اولیای پیغمبر و عشیره او می باشیم و سزاوار به جانشینی او می باشیم، ما امرا و شما وزرا هستید. منذر و پسرش حباب به ابوبکر و عمر گفتند اگر با ما موافقت نکنید شمشیر بین ما داوری خواهد کرد، عمر به آنها گفت رسول خدا ما را وصی خود قرار داده نه شما را و با هم گلاویز شدند، ابوعبیده جراح آنها را از هم جدا کرد و گفت شما اول کسی بودید که رسول خدا را یاری کردید و حالا سزاوار نیست که با ابوبکر مخالفت کنید، در این بین بشر تو از ابن عم خود یاری کردی، بشرگفت من نمی گذارم بین مهاجر و انصار خونریزی شود، در این هنگام ابوبکر به عمر و ابوعبیده جراح اشاره کرد که با من بیعت کنید، آندو و دو سه نفر از طرفداران آنان به ابوبکر بیعت کردند، و سعد بن عبادت مخالفت می کرد عمر در مقام قتل سعد بن عبادت که برآمد که ابوبکر مانع شد، آسامه ابن زید فرمانده جوان رشیدی که از طرف پیامبر برای حمله به شام تعیین شده بود نیز از بیعت با ابوبکر مخالفت کرد و نیز عده ای دیگر، عمر به او گفت سن تو کم است و تو جوانی و سزاوار فرماندهی قشون را نداری، و ابوبکر که مسن است باید فرمانده لشکر باشد، و ابوبکر مدعی شد که به علت کبر سن مردم باید با او بیعت کنند، خلاصه این جلسه منازعه و مجادله با تبانی سیاسی از پیش ساخته شده بود بوسيله ابوبکر و عمر و ابوعبیده و موجب خلافت ابوبکر گردید، اما علی (ع) چون از کفن و دفن پیغمبر به کمک ابن عباس فارغ شد به این عمل شدیداً اعتراض کرد، و عده دیگری در این اعتراض به وی پیوستند، ولی مخالفت آنان سودی نبخشید، و چون در متن مباحثه بین ابوبکر و عمر از یک طرف و انصار از طرف دیگر این سخن به میان آمد که منکم امیر و منا امیر این توضیح داده شد، (مأخوذ از کتاب تاریخی مختلف).

و امام تعیین نمودیم، و قیامت و حشر و ثواب و عقاب قرار دادیم، بزودی بر خطا و انکار خود آگاه خواهند شد، آیا ما زمین را مهد آسایش خلق قرار ندادیم؟ و کوهها را عماد و نگهبان آن نساختم؟ و شما را زوج و جفت نیافریدیم که با هم انس بگیرید؟ و درکارها با یکدیگر کمک نمائید؟ و هزارها نوید دیگر که شما از احصاء آنها عاجز و ناتوانید، ما خواب را مایه آسایش و شب را ساتر احوال و اعمال شما قرار دادیم، و روز را برای فراهم نمودن وسائل زندگی قرار دادیم بر فراز شما هفت آسمان محکم آفریدیم، و چراغهای درخشنده خورشید و ماه و ستارگان که بقای شما بدون وجود آنها امکان ندارد قرار دادیم، و از ابرهای فشرده شده و متراکم آب فرو ریختم تا دانه‌ها و نباتات از زمین روئیده و بیرون آوریم، و باغهای پردرخت که میوه‌های گوناگون از آنها بوجود می‌آید آفریدیم، و عده‌گاه خلق روزی است که حق از باطل و مؤمن از کافر و ناجی از مالک تشخیص داده می‌شود، روزی که با دمیدن نفخ صور مردگان زنده می‌شوند، و فوج فوج به محشر می‌آیند و درهای آسمان باز شود و ارواح از درهای مختلف وارد شوند، و کوههای خودبینی و انانیت نابود گردند و آنهائیکه بواسطه خودپسندی از مقام ولایت روگردان شدند در جهنم مکان یابند، بسبب کفر و تجاوزکاریهای در ظلم و معصیت قرنها عذاب کشند و هرگز آبهای سرد و گوارا و شراب طهور نیاشامند، مگر آبی پلید و سوزان که بنام حمیم و غساق نامیده شده بآنها بخوراند، که با کیفر اعمال آنها موافق است، زیرا امید بروز حساب نداشتند که توشه آنروز را فراهم آورند و از آیات ما (که تفسیر به علی (ع) شده) و خود آن حضرت هم فرموده است آیتی برای خدا بزرگتر از من نیست، تکذیب کردند و حال آنکه حساب هر چیز باندازه و شماره در نزد ما نوشته شده است، پس بچشید کیفر تکذیب نمودن مردان الهی و بدکرداری خود را که جز رنج و عذاب برای شما افزوده نخواهد شد، بعد با وصف نعمتهائی که در بهشت به پرهیزگاران و گروندگان به مقام ولایت عطا میفرماید پرداخته، که هرکس باندازه معرفت و اعمال صالحه خود از نعمتهای الهی بهره‌مند خواهد شد، و این تشریفات روز حساب با حضور ارواح مقدسه حضرت ختمی مرتبت و علی (ع) و ائمه اطهار و اولیاء که ربّ النّوع مضاف‌اند، که در پیشگاه خداوندی به صفوف شایسته در آمده‌اند انجام می‌شود، و از هیبت و عظمت آنروز کسی را یارای گفتگو جز باذن خدا نیست، آنهم به بیان صواب در نزد خدا و به اذن خدا از مؤمنین گناهکار شفاعت نمایند، در آن موقع و موقف است که کافر آرزو می‌نماید ای کاش خاک بودم و بصورت دیگر خلق شده بودم، از ابن عباس روایت شده که گفت از رسول خدا (ص) شنیدم که گفت، روز قیامت کافران به مقام ولایت، که می‌بینند خداوند چه نعمتهائی برای شیعیان علی (ع) مهیا فرموده است و دارای چه مقامی هستند می‌گویند: ای کاش از شیعیان علی (ع) بودیم، که مراد از تراب شیعیان اباتراب است که کنیه علی (ع) بوده است، باز هم از همین ابن عباس پرسیده شده است که چرا رسول خدا (ص) علی را مکنی به اباتراب فرموده است؟ جواب می‌دهد برای اینکه علی صاحب زمین است و حجة الله است بر اهل زمین و بقای زمین برای علی (ع) است، اصبح بن نباته می‌گوید در خدمت امیرالمؤمنین علی (ع) بودم حارث بن اعور همدانی بر آن حضرت وارد شد در حالی که گریان بود، حضرت فرمود ای حارث چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد پیر و شکسته شده‌ام اجلم نزدیک شده در حالیکه بچه‌های کوچک دارم و دینی دارم که موفق به پرداخت آن دین نیستم بعلاوه از سختی جان دادن در حال مرگ وحشت دارم، حضرت فرمود: غم مخور من پدر یتیمانم. فرزندان تو را نگهداری می‌نمایم و دین ترا ادا می‌کنم و سختی جان دادن را بر تو آسان می‌گردانم فرمود:

یار حار همدان من یمت یرنی      من مؤمن او مُنافِقِ قُبلاً

ای حارث همدانی هرکس بمیرد مرا می بیند چه مؤمن و چه منافق که من روبروی او قرار می گیریم و مرا می شناسد، منم او را به نام و صفت و کارهایی را که کرده است می شناسم، تو در وقت گذشتن ایمنی و ما به آتش خطاب می کنیم به این شخص نزدیک مشو که او ریسمان ولایت ما اتصال دارد، و ما آبی سرد و گوارا بدوستان می آشامانیم که در حلاوت مانند عسل است:

هرکس که بجان محب حیدر باشد      وز مهر علی دلش منور باشد  
روزی که از این سرای ویران برود      در باغ بهشت زاهل کوثر باشد

پیش از رفتن از دنیا خواهند فهمید که همه کاره علی است، و در آنجا خواهند دید که چاره نیست و باید دست بدامن آن بزرگوار بزنند. پس از اینکه ایشان با سخنان گهربار و همراه با نگاه نافذ خود شوری در دل و سرشکی در چشمان نهادند مطالب خویش را پایان دادند، و سپس همه بصرف صبحانه پرداختیم.

### «مقبره حیات بخش بیگم»

بعد از صبحانه عازم سیاحت شدیم ابتدا به دیدن مقبره حیات بخش بیگم: همسر سلطان محمد قطب شاه رفتیم. اطراف قبر او صلوات کبیره و آیه الکرسی نوشته اند و تاریخ وفات او را پنجم شعبان ۱۰۲۷ هجری مرقوم نموده بودند، در کنار قبر مسجد است که در زمان حیاتش ساخته بسیار با ارزش و با اهمیت است که در حدود چهارصد سال قبل بنا شده و تاریخ اتمام آن ۱۰۷۷ بوده است، دارای باغات با مساحت زیاد است، قبر سلطان محمد قطب شاه از سلسله قطب شاهی نیز در این مقبره است، روی قبر آیات قرآنی و آیه الکرسی با خط بسیار زیبایی کنده شده است «جلوس سال ۱۰۲۰ و ارتحال سال ۱۰۳۵» در جلوی مقبره حوض بسیار بزرگ و عمیقی وجود داشت که دور آن ایوان ساخته بودند، بعد به مقبره سه گانه سلطان ابراهیم که در تاریخ روز پنجشنبه ۲۱ ربیع الثانی سال ۹۸۸ هجری وفات یافته و قبر دیگری که روی آن نوشته شده بود السلطان محمد امین که در یکشنبه ۲۵ شعبان سال ۱۰۶۴ وفات یافته است و قبر دیگری که در سال ۱۰۶۲ وفات یافته است و روی تمام قبور آیه الکرسی و نادعلی و آیات نور و صلوات کبیره نوشته اند و تمام این مقابر و مساجد و تکایا در این حدود مربوطه بدوره سلاطین قطب شاهیه است، مساحت محوطه بسیار وسیع است که چون وقت کم بود موفق به اندازه گیری و تعیین مساحت نشدم، در داخل مقابر گنج بریهای بسیار زیبا و تماشایی وجود داشت و در یک کتیبه این عبارت نوشته شده بود: این مزار وقف کرد تا ظهور امام زمان موظف باشند هرکس برخلاف وظیفه رفتار کند...»

### قلعه کهنه گولکنده

از آنجا به تماشای قلعه کهنه گولکنده رفتیم که قصر شاهان قطب شاهیه و زمانی پایتخت مملکت تلنگ بوده است، موقع بازدید در آنجا مشغول حفاری بودند از جمله بناهای مکشوفه ای که ما دیدیم حمامی بود که با سیمان بسیار خوب ساخته شده بود و حوضهایی که برای خانه ها درست کرده بودند، و خانه های قدیمی و قبور قدیمه و مسجدی که از زیر زمین کشف گردیده و بر محراب آن آیات قرآنی نوشته شده بود، عده ای از زنها نیز در آنجا مشغول کار بودند که هر کدام روزی دو رویه مزد می گرفتند و ما از آنها عکس گرفتیم، از اشیاء مکشوفه مهرهای نماز، چینی آلات و غیره که همه شکسته شده بودند مشاهده گردید، در این بین چند نفر پیرزن سیاه پوست که در آنجا زندگی می کردند با زنهای دیگر جلو آمدند و سه عدد گل بنام «مکرماج» تقدیم کردند و به سبک هندیها احترام و تعظیم بجا آوردند. در حدود ساعت ۱۰ با همان اتومبیل آقای ضابط از قلعه ای که پائین تر



از مقبره‌ها بود دیدن نمودیم، در داخل قلعه استخر بسیار بزرگی ساخته شده بود روی سر در قلعه توپهای بزرگ نصب گردیده، و بالای درها قبه‌های مخروطی شکل سرتیز از آهن قرار داشت که گفته شد علاوه بر زیبایی مانع از عبور فیل می‌باشد، در داخل این قلعه قلعه دیگری قرار داشت که قصرهای شاهان را در آن ساخته بودند، آقای ضابط اظهار داشت که اکثر این عمارتها در زمان سلاطین قطب شاهیه ساخته شده و بواسطه کمی وقت نتوانستم چگونگی عمارتها را یادداشت نمایم، در خارج قلعه باغهای انگور به انواع و اقسام مختلف وجود داشت، پس از تماشای آنجا در ساعت ده و نیم به زیارت حضرت شاه میر محمود دکنی<sup>۱</sup> و شاه میر شمس الدین دکنی<sup>۲</sup> و شاه سید علیرضای دکنی<sup>۳</sup> تشریف بردند. نگارنده ۳ جلد قرآن کریم نذر این بزرگوار کرده بودم که همراه بوده و حضرت آقا بخت مبارکشان روی اولین صفحه هریک از آنها شرحی به این مضمون مرقوم فرمودند:

«بسم الله الرحمن الرحيم. تقدیم و وقف نمود آقای حاج محمدرضاخانی این جلدکلام الله مجید را به مزار متبرکه حضرت شاه میر شیخ محمود دکنی قطب سلسله علیه نعمت اللهیه انوارالله برهانه که زائران در این مزار متبرکه قرائت نمایند و خارج نکند و آنکه بر خلاف رفتارکند مورد سخط اولیای خدا واقع گردد به تاریخ تاسوعای محرم ۱۳۹۲ ششم بهمن ۱۳۵۰» و قرآن کریم را در همانجا گذاشتیم، در جلوی مقبره شاه دختری خوابیده بود که معلوم شد جنون دارد و خیلی داد و فریاد می‌نمود، حضرت آقا دستور دادند که مقداری تمره‌ندی و گشنیز طبخ نمایند و به او بخوراند که انشاءالله بهبودی حاصل کند، آنگاه بعد از زیارت حضرت شاه میر شمس الدین دکنی و حضرت شاه سیدعلیرضای دکنی و تقدیم قرآن مذکور در ساعت ۱۱/۳۰ به منزل برگشتیم. ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر که دمای هوا ۳۵ درجه بالای صفر نشان می‌داد، خانم حیدر بیگم و خانم مریم سلطانه که هر دو اهل هند و ساکن حیدرآباد بودند به افتخار تشریف در فقر نائل گردیدند. نماز مغرب و عشاء در منزل آقای محمود طبسی به حضرت ایشان اقتدا نمودیم، سپس به دستور حضرتشان قسمتی از کتاب تجلی حقیقت و ذکر مصیبتی از کتاب عمّان سامانی خوانده شد، پس از صرف شام در حدود ساعت ۹ بعد از ظهر به دربار حسینی تشریف بردند و تا ساعت ۱۲ در آنجا ذکر مصیبت خامس آل عبا فرموده بمنزل مراجعت و استراحت فرمودند.

<sup>۱</sup>- شیخ محمود دکنی وی آنطور که در کتاب تذکره‌الاولیا دکن و کتاب رهبران طریقت آمده در نجف اشرف زاده شده بود، و پس از سیر و سیاحت به شهر بیدر دکن که مقر شمس‌الدین حسینی بود وارد شده و بعداً از فیض حضور ایشان به مقامات عالیه رسیده و از طرف وی به منصب خلافت و هدایت نائل آمد و مأمور عزیمت به حیدرآباد شد، در آخر سلطنت سلطان‌عبدالله قطب به حیدرآباد رفته بر سرکوهی که هم اکنون به کوه شاه محمود معروف است اقامت نموده و همانجا خانقاهی ساخت که در بالا ذکر شد، وی در ۱۳ شعبان ۱۰۹۰ هجری رحلت کرد و در همان خانقاه کوهستانی خود مدفون شد، وی چند فرزند داشت که از جمله آنها شیخ شمس الدین معروف به شمس مولا که بعد از وی به مسند ارشاد نشست.

<sup>۲</sup>- شیخ شمس‌الدین دکنی: طبق و ماخذ فوق وی در سال ۱۰۸۰ هجری در حیدرآباد دکن متولد شد و در خدمت پدر به سیر و سلوک پرداخت تا اینکه خود به مسند ارشاد نشست و تمام مسلمانان اعم از شیعی و سنی به وی معتقد بودند، وی غالباً در خانقاه خود که در سرکوه بود منزوی بود، از وی کراماتی نیز نقل شده است، سرانجام در چهاردهم جمادی‌الاول ۱۱۶۱ هجری رحلت کرد و فرزند ارشد او سید علیرضا ملقب به رضا علیشاه جانشین وی شد.

<sup>۳</sup>- رضاعلیشاه دکنی، بعد از پدر بر مسند ارشاد نشست و بقول تا ۱۲۰ سال زیست و خلاصه در ۱۲۱۵ گویا وفات نموده باشد، وی جناب سید معصوم علیشاه را مأمور مسافرت به ایران و ارشاد مردم نمود.



شنبه ۷ اسفند ۱۳۵۰ مطابق با ۱۰ محرم ۱۳۹۲ و ۲۶ فوریه ۱۹۷۲ م:

### آیاتی از سوره مبارکه اِقرَاءِ (علق)

پس از دو سه ساعت بعد از نیمه شب همراهان بیدار شدند و فقرا بتدریج آمدند و فریضه صبح انجام دادند و پس از قرائت کلام الله مجید حضرت آقا بیاناتی به این مضمون ایراد فرمودند: سوره اِقرَاءِ اولین سوره ایست که به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نازل گردید، پنج آیه از اول این سوره در غار حِراء، که در سه کیلومتری مکه واقع است و محل خلوت و تنهائی حضرت بود نازل گردید، و به مناسبت نزول وحی آن کوه را جبل النور نامیده‌اند، حضرت بدیل آنکه مردم مکه مخصوصاً قریش بت پرستی را شیوه خود ساخته و به فحشاء و فساد رو آورده بودند غربت اختیار کرده به تنهائی به غار حِراء که در بالای کوه قرار دارد تشریف می بردند و به ریاضت و عبادت می پرداختند. همه روزه کار علی (ع) و خدیجه این بود که مقداری نان و کوزه‌ای آب برای آن حضرت می بردند و برمی گشتند و از خدمت آن حضرت غفلت نداشتند به همین جهت مورد لطف و مرحمت آن حضرت بودند، حضرت خدیجه ثروتمندترین افراد مکه بود و تمام اموال خود را در راه خدا و رسول (ص) خرج نمود، که هنگام رفتن از این جهان کفن هم نداشت، بسبب این خدمتها بود که رسول خدا (ص) در مدینه مرتب از او یاد می فرمود، به نحوی که عایشه ناراحت می شد در اخبار رسیده است که قرآن دفعه در ماه مبارک رمضان در شب قدر بر آنحضرت نازل گردید، و بعد به تدریج از روز ۲۷ رجب بر آن حضرت نازل شد، حضرت رسول اکرم بیدار بود، هیکل مهیبی را مشاهده نمود که تمام آسمان را فرا گرفته است، آمد تا نزدیک او رسید و باندازه خود او شد (چون از خود بروز کرده بود) آمد تا در درون سینه مبارکش قرار گرفت صدا زد یا محمد (ص) اِقرَاءِ، حضرت فرمود من خواندن را نمی دانم و سواد ندارم چه بخوانم؟ عرض کرد «اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» بخوان بنام پروردگاری که ترا پیش از آنکه چیزی خلق فرماید آفرید «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» و خلق فرمود انسان را از خون بسته شده، بعد از نطفه «اِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ». بخوان پروردگار خود را که کریمترین کریمان است، «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» آنچنان خدائی که تعلیم داد انسان را بوسیله قلم (قلم اراده حق است که می نویسد) نوشتنی که افکار و علوم گذشتگان را محفوظ داشت و ترتیب امور دنیا را از حیث نظم معاش و معاد منظم و برقرار فرمود، «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» آموخت به انسان آنچه را که نمی دانست و او را به الهام خویش تعلیم داد، بعضی می گویند که در همان موقع جبرئیل گفت نماز بخوان چنانکه من می خوانم، آنگاه جلو ایستاد و سوره حمد و اخلاص را خواند و حضرت هم نماز خواند، بعد به منزل تشریف آوردند و فرمودند که لحافی برای من بیاورید که بیمارم و سه شبانه روز تب کرد و خوابید، تا آنکه سوره «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ» نازل شد، که ای لحاف به خود پیچیده برخیز و مردم را بیدار کن و برسان در ابتدا طوری بود که حضرت وحشت می کرد ولی بعد چنان سعه صدری پیدا کرد که کُمیت جبرئیل لنگ شد، و در معراج نتوانست از مقام معلوم بالاتر رود، حضرت فرمود چرا توقف نمودی؟ عرض کرد اگر باندازه یک بند انگشت برتر آیم محترق می شوم. سعدی در این باره گفته است:

اگر یک سر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم

حضرت او را بحال خود گذاشت و بسیر خویش تا مقام قرب «دنی فتدلی و کان تاب قوسین او أدنی» ادامه داد. مولانا میفرماید:

احمد ار بگشاید آن پر جلیل تا ابد مدهوش ماند جبرئیل



نه تنها رسول خدا (ص) بلکه همه اهل بیت نسبت به جبرئیل سمت استادی و برتری دارند، در حدیث کسا می نویسد که جبرئیل برای ورود بخدمت آنها اجازه گرفت که ششمی آنها باشد، جبرئیل گهواره جنبان حضرت سیدالشهداء (ع) بود هر وقت که نگاهداری بعهده حضرت زهرا علیها السلام می افتاد گهواره خود بخود می جنبید، معلوم می شد که گهواره آن جناب را جبرئیل می جنباند. پس از اتمام سخنان چون دکتر نجم به زیارت حضرت آقا آمدند، ایشان فرمودند که امروز تا ظهر بگردش یا کار دیگری نمی پردازم. در حدود ساعت ۱۱/۳۰ بعد از ظهر به **قصر کمال یار جنگ** یا بقول هندی ها (کمال یار جنگ قصر) که دسته های عزاداران در روز عاشورا از جلوی آنجا عبور می کنند رفتیم، در مدخل قصر آقای مرتضی علیخان و جمعی دیگر از حضرت آقا استقبال نمودند و از طرف ایشان نسبت به آنها اظهار محبت و تشکر گردید، آقایان نواب محمدحسین و قمرعلی خان حضور داشتند، گفتند، این قصر را مرحوم میرغلامحسین خان فخرالملک جد چهارم آقایان میر محمدحسین خان و میرصادق حسین خان در سال ۱۲۷۴ ساخته است. بعد آقای محمود خان حسن خانه و پسرش به زیارت حضرت آقا آمدند، پس از چند دقیقه ابتدا آب خوردن و بعد شیر و کاجو آوردند و از واردین پذیرایی نمودند.

برای مزید اطلاع لازم به یادآوری است که جد اعلای این خاندان بنام نادر قلی میرزا از سادات موسوی اهل مشهد و کلیددار حضرت رضا علیه السلام بوده است که در زمان سلطنت اکبرشاه به هند آمده در دربار اکبرشاه بخدمت مشغول می گردد؛ پس از فتح هند بدست نادرشاه مورد توجه واقع و هنگام بازگشت نادرشاه بنابه توصیه وی اکبرشاه را به امارات قسمتی از دکن منصوب می کند که بعد از انقراض سلاطین یکی از اولادهای او ملقب به نظام الملک بحری که امارت یک قسمت از مملکت دکن را داشته تشکیل دولتی بنام سلسله نظام شاهی می دهد که پس از تسلط انگلیسیها بحکومت دو بیست ساله آنها و حکومت ششصد شاهزاده نشین هند خاتمه داده می شود، و جزء حکومت مرکزی دهلی می گردد، ولی انگلیسیها حکومت داخلی حیدرآباد دکن را به سلسله نظام شاهی می نماید و این حکومت داخلی تا آزادی هند در این سلسله باقی بود و اکنون از بین رفته است.<sup>۲</sup>

۱- کاجو: میوه درختی درهند است که شبیه پسته می باشد و کمی معطر است و نذر مخصوص روز **عاشورا** است.

۲- مطالب فوق که نمی دانم از چه مأخذی اخذ شده مغشوش است، زیرا اکبرشاه یا جلال الدین اکبر تیموری که از بزرگترین شاهان تیموری (مغول) هند بود بین سالهای ۹۶۳ تا ۱۰۱۴ (۱۵۵۶ تا ۱۶۰۵ میلادی) سلطنت داشته در حالی که نادرشاه در زمان محمدشاه تیموری که بین سالهای ۱۱۳۲ تا ۱۱۶۱ حکومت می کرده به سال ۱۱۵۳ به هند حمله کرده که ۱۳۹ سال از وفات اکبرشاه گذشته بوده از طرف دیگر سلسله سلاطین بهمنی بین سالهای ۷۴۸ تا ۹۳۳ (۱۳۴۷ تا ۱۵۲۶ میلادی) حکومت کردند و منقرض شدند یعنی انقراض آنان قبل از سلطنت اکبرشاه و در زمان بابر (۹۳۲ هجری) بوده. ضمناً بعد از انقراض سلاطین بهمنی در سال ۹۳۳ (۱۵۲۶ میلادی) پنج سلسله زیر قلمرو بهمنیان را در دکن بین خود تقسیم کردند که عبارت بودند از:

۱ عمادشاهیان ۸۹۰ هـ (۱۴۸۴ تا ۱۵۷۲ میلادی).

۲ نظام شاهیان ۸۹۶ هـ (۱۴۹۰ تا ۱۵۹۵ میلادی).

۳ برید شاهیان ۸۹۷ هـ (۱۴۹۲ تا ۱۶۹۰ میلادی).

۴ عادل شاهیان ۸۹۵ هـ (۱۴۸۹ تا ۱۶۸۶ میلادی).

۵ قطب شاهیان ۹۱۸ تا ۱۰۹۸ هـ (۱۵۱۲ تا ۱۶۸۷ میلادی).

هم این سلاطین بدست تیموری (مغول یا بابر) هند که از سال ۹۳۲ تا ۱۱۱۸ در اوج قدرت بودند منقرض شدند ولی در زمان تسلط انگلیسیها که رسماً از سال ۱۲۷۳ (۱۸۵۷ میلادی) شروع شد نظام در حیدرآباد دکن حکومت داشت و بعلاوه، ۶۰ حکومت محلی نیمه مستقل در نواحی هند وجود داشت که در سال ۱۳۶۶ (۱۹۴۷ میلادی) که هند استقلال یافت جز پاکستان و بنگال همه تحت حکومت جمهوری هند درآمدند.

## «نصب عَلم در ایام عزاداری و ایام عاشورا در هند»

سلاطین قطب شاهی که اصلاً ایرانی‌نژاد و شیعه بوده‌اند برای تبلیغ و تزویج مذهب خود، و متوجه ساختن سایر مردم اقدام به ساختن حسینیه و تکایای وسیع نمودند، و در ایام عاشورا به عزاداری حضرت سیدالشهداء (ع) و نشر فضائل و مناقب و ذکر مصائب اهل بیت عصمت و طهارت و مظاهر فضیلت و دیانت پرداختند، عَلمهائی به نام حضرت حسین بن علی (ع) و سایر شهدای کربلا درست نموده در مدخل محلهائی که ساخته بودند برای ظهر روز عاشورا علم را برداشته با دسته‌های مختلف به نوحه‌خوانی و سینه‌زنی در شهر براه می‌افتادند و برای عرض تسلیت بحضور سلاطین می‌رفتند، ونیم ساعتی در آنجا به نوحه خوانی و سینه‌زدنی و مرثیه‌سرایی پرداخته و نزدیک غروب به محل اولیه برگشته علم را در آنجا می‌گذارند متفرق می‌شدند، این رویه بین مردم عادی که در خانه‌های خود روضه خوانی می‌نماید در تمام هندوستان معمول شده که بر سر در خانه خود برای اطلاع مردم عَلمی نصب می‌کنند و پس از اتمام ایام روضه عَلم را می‌گذارند، آنقدر این مراسم با شکوه و عظمت برگزار می‌شود که تمام مذاهب مختلفه در هند روز عاشورا را تعطیل عمومی می‌نمایند، و بانحاء مختلف در این مراسم شرکت می‌کنند، حتی هندوهای بت‌پرست برای برآورده شدن حاجات خود نذر می‌کنند و نیاز می‌پردازند، شخصی موثق اظهار می‌داشت که در ایام عاشورا در سالهای قبل در شهر بمبئی بودم یک تاجر هندو که او را می‌شناختم در روزی عاشورا یکصدکیسه شکر برای تهیه شربت به شیعیان پرداخته بود، به او گفتم شما که بت‌پرست هستید چگونه به چنین کاری مبادرت می‌نمائید، اظهار داشت من برای بردن سود تجارت می‌کنم و حسین (ع) آنقدر بزرگ است که در عوض این صدکیسه شکر منافع زیادی بمن می‌رساند بدین جهت با او معامله می‌نمایم و سود می‌برم. اما عاشورای حیدرآباد بر سایر شهرهای هندوستان مزایائی دارد که آقای پروفیسور فرّخ شیرازی استاد در تاریخ و ادبیات فارسی چنین اظهار داشتند:

### عَلم بی بی فاطمة الزهراء

زمانی که سلطان محمدقلی شاه (از سلسله قطب شاهیه) طفل بوده یکروز برای تفریح در هودجی که بر پشت فیل درست کرده بودند می‌نشیند و به خارج شهر می‌رود، فیل مست نموده و به جنگل فرار می‌نماید و شاهزاده را با خود می‌برد، ملکه مادر دستور می‌دهد که سفره‌های غذا و کوزه‌های آب و سایر مایحتاج برای فرزند بدرختهای جنگل آویزان نمایند که اگر فیل از آنجا عبور نماید مورد استفاده قرارگیرد، و نذر می‌کند که اگر شاهزاده سلامت برگردد عَلمی از طلا بنام بی بی فاطمه زهرا (ع) درست کن و پس از ده روز عزاداری در پای علم روز عاشورا علم را بر پشت همان فیل نصب نموده و شاهزاده را زنجیر بگردن اندازد و پای پیاده همراه در شهرگردش نماید، تا اینکه پس از سه شبانه‌روز شاهزاده یا همان فیل سلامت برمی‌گردد، و مادر به نذر خود وفا میکند و این علم از آنوقت تا کنون باقی است، و روز عاشورا در حیدرآباد به سبب نصب همین عَلم صدها هزار نفر اطراف به حیدرآباد می‌آیند که عَلم را زیارت نمایند، و این مراسم در دنیا نظیر ندارد و منحصر به حیدرآباد دکن می‌باشد، و در تمام هند محرم این شهر معروفست. این علم از روز اول محرم در حسینیه مخصوص بخود افرشته می‌شود و ده روز در پای آن روضه خوانی می‌نمایند و طبقات مختلفه مردم مخصوصاً زنان زیارت می‌آیند و هرکدام به اندازه وسع خود نذر و نیاز تقدیم می‌دارند، ظهر عاشورا علم را بر پشت فیل مخصوص نصب و از راه معین و مشخصی که مردم اطلاع داشته باشندگردش می‌دهند و دسته‌های عزادار و سینه‌زن و



زنجیرزن حرکت می‌نمایند و از رود موسی که از وسط شهر عبور می‌نمایند گذشته و بقیه شهر را گردش می‌کنند، و نزدیک غروب به محل اول مراجعت می‌نمایند، در زمان سابق که پادشاهان دکن زنده بودند علم را به قصر سلطنتی می‌برده‌اند و نیم ساعتی در حضور شاه نوحه خوانی و سینه‌زنی می‌کرده‌اند و شاه پرچم زرینی بر علم نصب می‌کرده است، تا کنون شاید میلیونها طلا و جواهر به هر دو طرف علم آویزان کرده‌اند، که برای حفظ خود علم آن آویزهای گرانبها را در کیسه‌های چرمی گذارده و در دو طرف علم آویخته‌اند و تمام ایام سال برای نگاهداری آنها نگهبانانی مخصوص معین کرده‌اند که از آنها محافظت نمایند، و پس از اتمام عزاداری علم را پائین آورده و در صندوق مخصوص قرار می‌دهند تا محرم سال آینده. در حدود ساعت سه بعد از ظهر دسته‌های عزاداران به جلوی قصری که حضرت آقا تشریف فرما بودند رسیدند در پیشاپیش آنها فیل بزرگی که علم بی‌بی فاطمه زهرا (ع) بر پشت آن نصب شده بود حرکت می‌کرد و چند نفر که هرکدام زنجیری به گردن انداخته بودند اطراف فیل را گرفته بودند، پشت سر آنان دسته‌های مختلف دیده می‌شد، بر سر و بعضی به سینه می‌زدند و نوحه خوانی می‌کردند، بعد دسته‌های زنجیرزن حسین گویان و واویلاکنان رسیدند آنان آنچنان با هیجان زنجیر زده بودند که سینه و پشت بعضی از آنها مجروح شده و از آن خون جاری شده بود، بعد نوبت به شیعیان ایرانی رسید که با دسته‌های مختلف عبور نمودند، سپس گروههایی از مسلمانان اهل سنت و جماعت پدیدار شدند که با آهنگ ساز و دهل دست می‌زدند و پای می‌کوبیدند و خود را باین طرف و آن طرف حرکت می‌دادند، کلاً ۲ ساعت عبور عزاداران از آن محل طول کشید. در حدود ساعت ۵ به عزاخانه حضرت زهرا (ع) رفتیم که روبروی شهرداری قرار داشت، آقای شهردار ما را به سالن شهرداری هدایت کرد و کمال محبت و ادب و احترام بجای آورد، بعد روی صندلیهایی که جلوی شهرداری گذاشته شده بود نشستیم، و مجدداً دسته‌های مختلف را که عبور می‌کردند مشاهده نمودیم، و چون دسته سنّان از دور ظاهر شدند حضرت آقا به عزم بازگشت از جای خود حرکت فرمودند، و پلیس از میان جمعیت بسیار راه را باز نمود و به منزل مراجعت کردیم. نماز مغرب و عشا به حضرت آقا اقتدا نموده و بعد برای شرکت در عزاداری بدربار حسینی رفتیم در آنجا هم دسته‌های سینه‌زن آمدند و در موقع سینه زدن چراغها را خاموش کردند، سپس نوجوانان و اطفال که به دسته‌های کوچک تقسیم شده بودند هر یک شمعی در دست و مراسم شام غریبان اجرا نمودند، در حدود ساعت ۹ بمنزل مراجعت و پس از صرف شام استراحت کردیم.

**یکشنبه هشتم اسفند ۱۳۵۰ مطابق با ۱۱ محرم ۱۳۹۲ و ۲۷ فوریه ۱۹۷۲ م:**

### «بحثی راجع به بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ»

سحرگاهان تمام همراهان بیدار و هر یک در اطاق خود مشغول زمزمه و راز و نیاز بودند، برای نماز صبح به طبقه اول عمارت آمدند پس از اقامه نماز به جماعت و قرائت قرآن در مورد سوره مبارکه فاتحه بیاناتی بدین مضمون ایراد فرمودند: اخباری که در این باره رسیده این است، که سوره فاتحه دو مرتبه بر رسول اکرم (ص) نازل گردیده، یکمرتبه موقعی که جبرئیل نازل شد و بحضرت گفت نماز بخوان و حضرت فرمود که من نمی‌دانم چه جور بخوانم، آنگاه جبرئیل جلو ایستاد و حضرت در عقب او نماز خواندند، بعضی گفته‌اند که پس از نزول آیه‌هایی در اول سوره اقراراً سوره حمد نازل شد؛ بین علمای اسلام اختلاف است که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ جزء سوره است یا خیر، و آیا بعد از سوره حمد باید یک سوره تمام خواند یا نه، شیعه می‌گوید بِسْمِ اللّٰهِ جز قرآن است در تمام سوره‌ها، به شافعی دو قول نسبت می‌دهند یکی مطابق قول شیعه در سوره حمد و قول دیگر آنکه





در سایر سوره‌ها جزء سوره نیست، بعلاوه ما شروع به هرکاری می‌کنیم اول بِسْمِ اللّٰهِ می‌گوئیم، قولی که نسبت به ابوحنیفه می‌دهند این است که بسم‌الله در تمام سوره‌ها تیمن و تبرک است، که اگر سوره حمد را بدون بِسْمِ اللّٰهِ بخوانیم اشکال ندارد ولی به عقیده ما چون بِسْمِ اللّٰهِ جزء سوره است اگر در نماز حمد و سوره را بدون بِسْمِ اللّٰهِ بخوانیم نماز باطل است، از حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) روایت شده که بِسْمِ اللّٰهِ جزء فاتحه‌الکتاب است و رسول خدا قرائت می‌فرمود و آنرا یک آیه از فاتحه‌الکتاب می‌شمرد، و حضرت باقر (ع) می‌فرماید: خدا بکشد آنها را که بزرگترین آیه را از بین بردند برای اینکه بِسْمِ اللّٰهِ جزء قرآن است و شیعه با اتفاق آنرا جزء قرآن میدانند، بدلیل آنکه هر چه که خارج از قرآن بوده قرآن نوشته نشده است، همانطوری که در سوره برائت نوشته اند چرا که در صدر اسلام اصحاب مقید بودند که حتی یک الف یا یک واو کم و افزوده نشود، و بعد از آنکه عثمان قرآن را نوشت<sup>۱</sup> می‌گفتند قرآن صحیح آن است که مطابق خط عثمان باشد و تقید آنها تا این اندازه بوده

<sup>۱</sup> جمع‌آوری آیات را در عهد رسول خدا (ص) تألیف، گردآوری در زمان ابوبکر را جمع و آنچه در زمان عثمان انجام شده نسخه برداری گویند، اهتمام پیامبر به نوشتن قرآن و داشتن نویسندگان متعدد و نزول تدریجی قرآن همگی موجب قطع و یقین بر این مطلب می‌شود که آن حضرت در حیاتش دستور نوشتن قرآن را داده است و از زید بن ثابت انصاری از نویسندگان قرآن در زمان پیغمبر هم روایت شده که گفت: ما نزد پیغمبر قرآن را از رقعها گردآوری و جمع می‌کردیم. (برداشت از اتقان سیوطی جلد اول ص ۹۹ نقل عربی). یاران پیامبر هم چون آیه‌ای از اواخر می‌گرفتند و یا سوره‌ای را از او دریافت می‌کردند مکرر به خدمتش آمد و شد کرده و در حضورش می‌خواندند و تا آنکه پیامبر درستی قرائتشان را گواهی دهد و آنان نیز آیات کریم را بدرستی بحافظه خود بسپارند پس از حفظ آنچه می‌دانستند برای دیگران هم بازگو می‌کردند و آنرا نشر می‌کردند و به زنان و کودکان تعلیم می‌دادند، به جویندگانی که بسراغ پیغمبر می‌آمدند یاد می‌دادند.

ابن اسحاق از کتاب المغازی نقل می‌کند، که هر وقت وحی دریافت می‌شد پیامبر آن را در آغاز در جمع رجال صحابه قرائت می‌کرد و بعد مرتبه دیگر آنرا در جمع زنان قرائت می‌فرمود (از کتاب ترجمه قرآن بفرانسه از دکتر محمود رامیار) بدین ترتیب چند روزی از نزول آیه یا سوره‌ای نگذشته بود که سینه به سینه صحابه گشته و حفظ و ضبط شده بود. گاهی هم رسول خدا (ص) صحابه را وادار می‌کرد که قرآن را بخوانند و اگر لازم باشد قرائت آنها را اصلاح کند. رسول خدا (ص) تا آنجا که وقتی می‌رسید به صحابه و مخصوصاً نو مسلمانی آموزش قرآن میداد، چنانکه ابورفاعه عدوی افتخار می‌کرد که سوره بقره را از رسول خدا (ص) آموخته است و ابن سعد همیشه می‌گفت که من هفتاد سوره را از دهان رسول خدا (ص) آموختم (طبقات ابن سعد جلد ۵ ص ۴۰۷ چاپ بیروت، لبنان).

البته حافظه مردم عرب در حفظ و از برکردن قرآن نقشی اساسی چه بسیار عربی که آنچه که یک مرتبه می‌شنید هر چند مفصل و مطول بود به همان یکبار از حفظ می‌کرد، چنانکه می‌گویند عبدالله بن عباس قصیده‌ای ۸۰ بیتی را یکبار شنیدن از حفظ کرد و یا ((اصمعی)) شاعر بصره ۱۶ هزار ((أرجوزه)) قصیده بر وزن رجز را از حفظ داشت. قوت حافظه و سرعت انتقال و صفای طبع و تندی هوش مردم عرب باعث گردید که آنان در مدت کمی تمامی قرآن را حفظ کنند، البته علاوه بر حافظه قوی دقت و کوشش یاران پیامبر نیز در اعلیٰ درجه قرار گرفته بود، و قرآن جایگاه نخستین توجه آنها را داشت چه بسا که نور چشم آنها در این بود که کابین زنان را آموختن سوره‌ای از قرآن قرار دهند که شوهر به زن آموزش دهد و یا کودکان چهار و پنج ساله را به تعلیم قرآن می‌سپردند. کسانی که در زمان رسول خدا همه قرآن را از حفظ داشتند حافظان قرآن نام دارند، و عمده آنها عبارتند از علی بن ابیطالب (ع)، عثمان، عباد ابن صلوت، ابویوب انصاری، سعد بن عبید، معاذ بن جبل، اُبی بن کعب، سالم، ابن سعود، زید بن ثابت انصاری، ابوزبیده، ابوالدرداء. قدر مسلم این است که حافظان قرآن در عهد پیامبر (ص) چندین برابر این عده هستند. طبق بیان خود قرآن در همان سالهای اقامت در مکه قرآن نوشته شده و دست به دست می‌گشت چنانکه حاکم نیشابوری در مستدرک می‌گوید: قرآن ۳ مرتبه جمع شد مرتبه اول در زمان پیغمبر اکرم (ص) بود که چهل نفر کاتب به کار شدند. البته کاتبان وحی تفاوت نظر بسیار است، معروفترین کاتبان وحی عبارتند از: خلفای چهارگانه، جرجیل بن حسنه عبدالله بن سعد بن ابی انترج قرشی، خالد بن سید بن عاصی بن لبیبه، طلحه، زبیر، ارقم بن ابی الارقم، مصعب بن عمر عبدالله بن جمش، سعد بن ابی وقاص، زید بن ثابت، عبدالله بن رواحه، ثابت بن قیس محمد بن سعد. حنظله بن ابی عابر، معاذ بن جبل، ابویوب انصاری و افراد دیگر، البته نام حدود ۴۵ نفر از صحابه را

است که حرف الف در کلماتی مانند دعوالله که با دو حرف الف یکی بعد از کلمه دعوا و دیگر قبل از کلمه الله که در قرائت هر دو حذف می‌گردد اگر این دو حرف الف نوشته نشود صحیح نمی‌دانند، و می‌گویند باطل است و در کلمه ذلک الکتاب اگر باین شکل نوشته شود الکتب می‌گویند چون مطابق رسم الخط عثمان می‌باشد اگر حرف الف نوشته نشود صحیح است، مانند بعضی از قرآنها چاپ هند که کلمه الکتاب بدون الف نوشته شده است، بنابر این چون تمام اصحاب در اول هر سوره بسم الله را نوشته‌اند معلوم می‌شود که جزء قرآن می‌باشد و باید در اول هر سوره اعم از حمد یا غیر حمد خوانده شود کافی است ولی شیعه معتقد است که باید بعد از حمد یک سوره تمام خوانده شود والا نماز باطل است.

### کوه قدمگاه مولا و قدمگاه حضرت محمد (ص)

بعد از صرف صبحانه بطرف کوه مولا که قبلاً به آن اشاره شد رفتیم، این مکان تا شهر حیدرآباد بیست کلومتر فاصله دارد، پس از بالا رفتن از کوه و رسیدن به محل قدمگاه مولا بالای در ورودی این شعر نوشته شده بود:

بی‌ادب پا منه اینجا که عجب درگاه است      سجده‌گاه ملک و روضه شاهنشاه است

در داخل بنا محرابی بود که روی آن اثر یک کف دست با انگشتان بود که به روی یک تابلو زیارت جامعه حضرت سیدالشهداء (ع) نوشته شده بود و یک تابلو دیگری هم وجود داشت که این بیت در آن نوشته شده بود:

این کوه شریف در دکن چون نجف است      از پنجه مرتضی علی ذی شرف است  
هر کس زیارتش به اخلاص کند      داخل به بهشت و از سقر برطرف است

در کتابهای تاریخ قرآن خصوصاً الاتقان فی علوم القرآن جلال‌الدین سیوطی و مرحوم دکتر رامیار داریم کسی که پیش از همه و پیش از دیگران در این کار یاور بوده علی (ع) و عثمان بودند. در غیاب آنها اُبی بن کعب در این کار معاضدت می‌کرد، بعد زید کتابت آموخت و به این جمع پیوست، او جوان بود و خانه‌اش نزدیک خانه رسول خدا (ص) بود، هر لحظه که احتیاج می‌شد در دسترس بود، این بود که پیامبر او را احضار کرده دستور کتابت می‌فرمودند، در مورد علی (ع) تقریباً همه تصریح دارند که از کاتبان اولیه و مداوم وحی بوده است. مرحوم دکتر رامیار می‌گوید: در نهایت تأسف آنها که صورت اسامی کاتبان رسول خدا (ص) را داده‌اند، بخصوص در مورد کاتبان وحی خالی از بغض و حب شخصی و یا عقیدتی نبوده‌اند، گاهی صورتها بوضوح مبتنی بر دسته‌بندیهای سیاسی و عقیدتی است، بهمین جهت بررسی آنها از نظر تاریخی دقت فراوان می‌خواهد، کاتب وحی بودن افتخار بزرگی برای افراد محسوب می‌شد و این افراد شأنی عظیم و شخصیتی ارزنده در جامعه اسلامی داشتند، این بود که می‌خواستند کاتب وحی شوند.

بعد از عصر نبوی در زمان ابوبکر قرآن بوسیله زید بن ثابت جمع‌آوری شد و بصورت یک کتاب مجلد درآمد که در نزد خود ابوبکر بود و پس از او نزد خلیفه دوم عمر ماند و پس از قتل وی در نزد دخترش حفصه باقی ماند، تا اینکه زمان عثمان فرا رسید، در این زمان حدیفه بن یمان پس از بازگشت از آذربایجان نزد عثمان آمده و گفت: مسلمانان در قرائت قرآن با هم هماهنگی ندارند. عثمان نیز به سه گروه از مردمان قریش گفت اگر شما با زید بن ثابت در کلمه‌ای یا آیه‌ای از قرآن اختلاف دارید آنرا قریشی بنویسید، آنها هم این کار را کردند و از روی قرآن حفصه قرآن‌هایی نوشتند، بعد از پایان کار عثمان قرآن حفصه را به او بازگرداند (حدود سال ۲۵ هجری) و دیگر قرآنها را جمع‌آوری نموده سوزاندند، حضرت علی بن ابیطالب (ع) هم فرمودند اگر من در رأس امور مسلمانان بودم در جمع‌آوری قرآن همان عملی را انجام می‌دادم که عثمان کرد، هر چند نزد مسلمانان مشهور است که جمع‌کننده قرآن عثمان بوده است در صورتی که چنین نیست، در حالیکه وی مسلمانان را واداشت که قرآن را مانند مهاجران و انصار که شاهد نزول قرآن بودند تلاوت کنند، تا نکند بواسطه اختلاف تلفظ عراق و شام در قرائت، آیات و حروف قرآن فتنه‌ای ایجاد شود. (نقل از کتاب تاریخ دکتر رامیار و مقدمه چند تفسیر و المغازی و غیره).

العبد المذنب خان خانان سنه ۱۱۲۱ هجری.<sup>۱</sup>

روبروی آنجا محل دیگری است موسوم به قدمگاه حضرت محمد صلی الله علیه و آله که اهل سنت زیاد به آنجا میروند، این محل از کف زمینی تا زیارتگاه ۵۰۲ پله دارد و سه پله دیگر تا در ورودی به آن مکان موجود است که ۵۰۵ پله می‌گردد، پس از مشاهده آنجا از رود «چاورگرد» عبور و به شهر مراجعت نمودیم. آقای سید محمد هاشم عابدی که حسینه‌ای برای حضرت سیدالشهداء (ع) ترتیب داده بود، از حضرت آقا دعوت کرده بود که به آنجا تشریف فرما شوند به آنجا رفتیم ولی هنوز روضه شروع نشده بود. پس از نشستن تمثال حضرت رسول (ص) که روی صندلی نشسته است و تمثال حضرت امیر (ع) که ذوالفقاری روی زانو داشت و تمثال حضرت سیدالشهداء (ع) که لباس هندی بر تن و به نیزه تکیه داده بود و تمثال حضرت عباس (ع) که بر اسب سوار و شمیری در دست دارد، نشان داد، و گفت سیصد سال قبل جد ما اینها را از ایران آورده بعد تمثال سایر ائمه علیهم‌السلام حتی امام زمان (عج) و یک قطعه خط کوفی که روی آن نوشته شده بود کتیبه علی بن ابیطالب از صندوق بیرون آورد و نشان داد، سپس ما را بخانه خود دعوت نمود که نیازی به نام حضرت زین العابدین ترتیب داده‌ام به آنجا بیائید، حضرت آقا اجابت فرمودند، خانه در یکی از محلات قدیم حیدرآباد بود بزحمت از کوچه‌های تنگ عبور و به خانه ایشان وارد شدیم گنجشک بچه‌ای که تازه پروبال بیرون آورده بود از سقف اطاق آویزان بود، که به دستور حضرت آقا نجاتش داده و رهاش کردند. و همانطور ایستاده بودیم طعامی که درست شده بود در یک ظرفی آوردند و پس از قرائت فاتحه برای ائمه اطهار هرکس برای تبرک ذره‌ای برداشته و تناول نمودند، و از همان کوچه‌های بسیار تنگ مراجعت نمودیم. ضمن عبور از خیابان جلوی مغازه میوه فروشی پیاده شدیم، یکی از مرتاضین هندی پتوئی بخود پیچیده بود بنام (ناراین) از مردم سؤال می‌نمود، هر چه از او پرسیدیم پاسخی نداد (مثل اینکه چیزی درک نمی‌کرد) مقداری پول خورد (روپیه) گرفت و رفت ما در حدود ۱۱/۳۰ صبح به منزل مراجعت نمودیم. آقای قمر علیخان و مادرش و آقای محمود حسن خان و چند نفر دیگر بزبارت حضرت آقا آمده بودند، پس از نماز ظهر و عصر ناهار صرف نموده استراحت کردیم. در حدود ساعت ۵ بعد از ظهر و آقای علیزاده طباطبائی به افتخار فقر و درویشی نائل شد، در حدود ساعت ۶/۳۰ برای شرکت در مجلس شب دوشنبه که در منزل آقای کاشانی تشکیل می‌شد عازم شدیم، پس از فریضه مغرب و عشاء حضرت آقا در مورد «اتحاد و اتفاق» شرحی به این مضمون فرمودند: مسلمین باید توجه داشته باشند که از طرف بنی امیه چه ظلمی به آنها وارد شده است و ما باید از اتحاد و اتفاقی که بین یاران حسین (ع) بود، پند و اندرز

<sup>۱</sup> عبدالرحیم خان ملقب به خانان از رجال بزرگ دربار اکبرشاه بوده وی ترکی بابری را از ترکی جغتایی به فارسی ترجمه نموده است در ۱۱۳۶ هجری وفات یافته است و مقبره او نزدیک خواجه نظام الدین اولیاء است وی به زبان هندی و فارسی شعرهای خوبی گفته است این اشعار از اوست:

شمار شوق به ندانسته‌ام که تا چند است	جز اینقدر که دلم سخت آرزومند است
مرا فروخت محبت ولی نمی‌دانم	که مشتری چه کس است و بهای من چند است
نه دانه دانم و نه دام این قدر دانم	که پای تا بسم هر چه هست در بند است
از آن خوشم به سخنهای دلکش تو رحیم	که اندکی بادهای عشق مانند است

(کتاب سرزمین هند)

با توجه به سال وفات خان خانان که به سال ۱۱۳۶ بوده یا سال ۱۳۲۱ سال تعمیر و نصب کتیبه جدید است و یا خان خانان فرد دیگری غیر از عبدالرحیم خان می‌باشد.

بگیریم و باید مسلمین مانند آنان متحد و یگانه باشند یعنی نفع خود را در نفع سایر برادران دینی و روحانی خود بدانند:

همچو آن یکنور خورشید سما      صد بود نسبت به صحن خانه‌ها  
لیک یک باشد همه انوارشان      چونکه برگیری تو دیوار از میان  
چون نماوند خانه‌ها را قاعده      مؤمنان مانند نفس واحده

می‌نویسند اصحاب حضرت سیدالشهداء بقدری نسبت به یکدیگر فداکاری می‌کردند که باعث حیرت و تعجب بوده است، مثلاً عابس بن شیب شاکری و غلامش برای پیشی گرفتن در جنگ با لشکر ابن سعد، با هم گفتگو داشتند عابس می‌گفت اول باید من به میدان بروم مبادا مردم به چشم حقارت به تو بنگرند و تصور نمایند که تو در نظر من منزلی نداری و من تو به چشم آقا و نوکری نگاه می‌کنم و ترا از خود پست‌تر می‌دانم، غلام می‌گفت: اول من باید بروم برای اینکه هرچه باشد تو آقا و مولای من هستی و ناپسند است که غلام زنده باشد و آقای او بدست دشمن کشته شود. ولی افسوس که ما برای مال دنیا که برای هیچکس دوام و بقائی ندارد با یکدیگر اختلاف داشته باشیم باید اتحاد و اتفاق را از آنها یاد بگیریم، قضیه چهل نفر از شیعیان که از راه دوری برای زیارت حضرت رضا (ع) به طوس آمده بودند در نظر داشت. به خادم آن حضرت گفتند حضور امام عرض کن که جماعتی از شیعیان به زیارت شما آمده‌اند، خادم مطلب را به عرض امام رسانید حضرت جوابی نفرمودند، تا اینکه چهل روز این مطلب تکرار شد و حضرت اجازه نفرمودند، خدمت آنجناب پیغام دادند که چهل روز است ما هر روز برای زیارت شما آمده‌ایم و اجازه نفرمودی و ما به چه روئی به وطن خود بازگردیم؟ حضرت اجازه فرمودند و از آنها پرسیدند که در میان شما کسی پیدا می‌شود که اگر برادر دینی و روحانی او احتیاج داشته باشد دست در جیب او نماید و از جیب او پول بردارد و رفع احتیاج خود نماید؟ عرض کردند «چنین رسمی در میانه ما نیست» حضرت فرمودند چرا گفتید ما شیعیان شما هستیم؟! شما ادعای بزرگی کردی شیعیان ما کسانی هستند که این صفت را داشته باشند که نسبت به برادران ایمانی خود چنین باشند، عرض کردند پس چه بگوئیم؟ فرمودند: «بگوئید از دوستان شماستیم» و اگر در روز اول می‌گفتید از دوستان شما هستیم به شما اجازه می‌دادم، شیعیان باید اینطور باشند «وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» «سوره حشر آیه ۹» که دیگر از برادران خود را بر خود ترجیح دهند همانطور که در مورد یتیم و مسکین و اسیر اهل بیت نبوت رفتار نمودند (در سوره هل اتی شرح آن آمد) مؤمن واقعی بایستی اینگونه رفتار نماید یا قضیه‌ای که در جنگ احد واقع گردید و آن این است، که یکی آمد بالای سر یکی از بستگانش که از اثر زخم بسیار بروی زمین افتاده بود و برایش آب آورده بود که بیاشامد او گفت: آن کسی که نزدیک من افتاده است از من تشنه‌تر است آب را به او برسان آب را نزد او برده، او هم به دیگری حواله داد تا ده نفر شخص دهمی آبرایا به همان نفر اول حواله نمود، وقتیکه سراغ وی آمد دید از دنیا رفته است همچنین تا شخص دهم که برای آنها آب برده بود دید همگی از دنیا رفته‌اند، در حالی که تمام آنها تشنه بودند و راضی نشدند که دیگری تشنه باشد و آب بیاشامد، یا اینکه در سفری که پیغمبر (ص) تشریف داشتند در یک منزلی نزول اجلال فرمودند دیدند ابوذر آهسته آهسته از عقب می‌آید، فرمودند ابوذر تشنه است برای او آب ببرید یکی از اصحاب آبی تهیه نمود و به جلوی ابوذر شتافت و آب را گرفت و آشامید، پس از حضور رسول خدا (ص) شرفیاب گردید از اشیائی که با خود همراه داشت ظرف آبی بیرون آورد و خدمت پیغمبر تقدیم نمود و عرض کرد این آب باران است که روی سنگی جمع شده بود چون خیلی زلال و صاف بود راضی نشدم که آن را بیاشامم در این ظرف نموده برای شما آوردم. این

صفات شیعه مؤمن است اگر کدورتی بین مؤمنین پیدا شود بدترین صفات است مخصوصاً که آن کدورت بخاطر امور مادی باشد، و باید تا بشود گذشت داشته باشند. حال هرکدام از بزرگان را که در نظر آورید با داشتن تمام اوصاف پسندیده مظهر یکی از صفات انسانیت بودند، ولی در مورد حضرت سیدالشهداء باید گفت «حسین جان آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری» او بزرگترین سربازان نامدار در اسلام است و ما افتخار می‌کنیم که این چنین اسوه‌ها و نمونه‌ها داریم که باعث افتخار عالم انسانیتند و باید از آنها سرمشق بگیریم. بعد دستور فرمودند آقای طبسی کتاب تجلی حقیقت بخوانند پس از خاتمه مجلس در ۳ اطاق که جمعیت نسبتاً زیادی جمع بودند همگی در منزل آقای کاشانی با حضور حضرت آقا شام صرف نمودند، از آنجا به دربار حسینی رفتیم آقای دکتر مقتدری زودتر آمده بودند، شخصی بنام آقای کرمانی بر منبر وعظ نمود و بسیار خوب صحبت می‌کرد در حدود ساعت ۱۰/۳۰ با اتومبیل آقای دکتر مقتدری به منزل آقای طبسی مراجعت و در حدود ساعت ۱۱ استراحت نمودیم.

### دوشنبه ۹ اسفند ۱۳۵۰ و ۱۲ محرم ۱۳۹۲ : (بحثی درباره انفاق)

سحر همگی بیدار شدیم مرغک خوش‌الحانی طلوع فجر را با صدای دل‌انگیز خود اعلام می‌کرد، من خیال کردم حضرت آقا به آواز این مرغ توجه ندارند، پس از نمازهای نافله شب فرمودند: زمانیکه مرحوم حضرت آقای والد (صالح علیشاه) در بیمارستان سویس بودند مرغی مانند این مرغ یک ربع مانده به اذان صبح می‌آمد و با صدای زیبای خود طلوع فجر را مژده می‌داد و آنگاه می‌رفت و سحر دیگر می‌آمد. در آن پگاه بیشتر فقرای حیدرآباد آمده بودند و نماز صبح را به حضرت ایشان اقتدا کردند، بعد از آن حضرت آقا با صوت متوسط به قرائت قرآن پرداختند فقرا حلقه‌وار نشستند و استماع می‌کردند پس از قرائت کلام‌الله مجید در تفسیر آیات تلاوت شده مطالبی بدین مضمون بیان داشتند: «خداوند می‌فرماید: بپا دارید نماز را و بپردازید زکوة را و این نماز و زکوة در تمام ادیان حقه وجود داشته است، نماز عبارتست از بندگی خدا یعنی از نقص و پستی به کمال و بلندی عروج نمودن است، و زکوة عبارتست از پاک کردن آایشها و بدیها. نماز ملبس شدن به لباس کمال و زکوة لباس چرکین را از خود دور نمودن است و بطور کلی باید پستی و نقص را از خود دور نمایم:

ذره ذره عاشقان آن جمال می‌شتابند در علو همچون نهال

انسان هم بسوی خدا در حرکت است باید خود را بتدریج از پستی دور و به بلندی برساند و این عبادت در هریک از ادیان حقه وجود داشته است، زکوة هم آنچه فضول و زیادت مال است باید از آن جدا کرد این هم در همه ادیان بوده منتهی فرق داشته است، در تورات گفته است هرکس باید در آمد سال اول خود را به بیت‌المال بدهد و در سالهای بعد یک هفتم بدهد، ولی در اسلام خمس و زکوة تعیین گردیده خمس مخصوص اهل بیت رسالت است زیرا گرفتن صدقه بر آنها روا نیست از این جهت برای خمس معین شده «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» «سوره انفال آیه ۴۱» یعنی باید یک پنجم را به شش قسمت نمایند، نصف را یعنی سه قسمت از شش قسمت سهم خدا و رسول و امام و نصف دیگر به ایتم و مساکین و ابن السبیل داده شود، و در زمان حضور امام این تقسیمات راجع به خود امام بوده و در زمان غیبت بعضی گفته‌اند باید به فقها داد، و بعضی مقید بودند که در زمین دفن کنند وقتیکه حضرت (عج) ظهور کند خودبخود از زمین آشکار می‌گردد، و بعضی می‌گویند نصف خمس که سهم امام می‌باشد به

<sup>۱</sup> - به کتاب از گناباد تا ژنو بقلم سلطان‌حسین تابنده مراجعه شود.

شیعیان بخشیده است، فتاوی مختلف است علاوه بر آن نفقات واجبه در اسلام به نفقات مستحبه نیز دستور داده شده است مانند ساختن مسجد و غیره که پسندیده است، چنانکه فرموده است آنچه خوبی و اعمال نیکی را پیش بفرستید برای شما بهتر است اگر انسان خودش خرج کند نیکوتر است برای اینکه در زمان خودش از آنها دل کنده است، خلاصه آنکه خرج کردن در راه خدا بهتر است، می‌نویسند رسول خدا (ص) روزی بر اهل قبور سلام کرد و گفت خبرهائی که ما برای شما داریم این است که شما رفتید، مالهای شما را تقسیم کردند و خانه های شما را تصرف نمودند و زنهای شما با دیگران ازدواج کردند، و آنها گفتند خبری که پیش ماست این است که آنچه ما در زندگانی خود در راه خدا خرج کردیم در اینجا پاداش آنرا بما داده‌اند، پس آنچه خیر و خوبی جلو بفرستید برای شما فایده دارد یک سال از تهران به گناباد می‌آمدیم در سمنان خدمت آقای فانی (ظفرعلی)<sup>۱</sup> رسیدیم، اوایل فروردین مطابق با شب پانزدهم ربیع‌الاول بود که شب شهادت حضرت نورعلیشاه ثانی<sup>۲</sup> قدس سرّه است طبق معمول فقرا را برای شام و روضه دعوت کرده بود بیگانه‌ای از ایشان می‌پرسد این اقدام را به چه مناسبت انجام می‌دهید؟ ایشان در جواب می‌گویند نشنیده‌اید که گفته‌اند:

برگ عیش بگور خویش فرست      کسی نیارد زپس تو پیش فرست

اتفاقاً پس از دو روز برحمت خدا رفتند، مردان خدا اینطور هستند آنگاه دستور فرمودند: آقای طبسی قسمتی از مناجات ابوحزمه ثمالی را بخواند. بعد از صرف صبحانه به منزل آقای محمدعلی مدیر مجله «الهدی» رفتیم در آنجا پس از صرف شیر و چای و اظهار ملاطفت نسبت به مشارالیه به منزل آقای سید صادق واعظ رفتیم، در آنجا نیز عکلهای مختلف و اسباب شبیه‌سازی را که در روز نهم عاشورا با ترتیب خاصی با آن عزاداری می‌نمایند مشاهده نمودیم، آقای سید صادق استدعا نمودند که دعا فرمائید که من در مشهد مقدس رحلت نمایم حضرت آقا فرمودند: «مؤمن هرکجا فوت کند او را به وادی السلام نقل مکان دهند و آنجا دری از درهای بهشت است» بعد بدیدن مسجدی که نزدیک منزل ایشان بود تشریف بردند و به محض ورود دو رکعت نماز تحیّت بجا آوردند، و همراهان به تبعیت از حضرت ایشان هر یک دو رکعت نماز خواندند، آقای سید اصغر حسن نجفی برادر بزرگ آقای سید صادق امام جماعت مسجد بود، و حضرت آقا نسبت به این دو برادر اظهار

<sup>۱</sup> - آقای فانی: شیخ محمد متخلص به فانی سمنانی فرزند شیخ علی اصغر واعظ سمنانی از شاعران و عارفان مشهور ایالت قمس (قومس) محسوب است وی در سال ۱۲۴۷ شمسی در سمنان متولد شد تحصیلات مقدماتی را در سمنان آموخت و سپس برای تکمیل تحصیلات به لواسان تهران عزیمت نمود و پس از چهارسال اقامت در آنجا به تهران آمد و به تحصیل علوم ادبی و عربی نزد اساتید فن مانند حاج میرزا حسن آشتیانی و شیخ محمدتقی قزوینی و ملاعلی محمد منجم اصفهانی و شمس‌الدین حکیم الهی، میرزا ابوالحسن جلوه پرداخت پس از آن به زادگاه خود سمنان مراجعت نمود و از محضر حاج ملا علی سمنانی استفاده نمود، وی در سال ۱۲۷۶ قمری از طرف مرحوم صالح علیشاه به مقام شیخی رسید و به درویش ظفرعلی ملقب گردید و در سال ۱۳۲۱ شمسی در سمنان دار فانی را وداع گفت و اشعار فارسی و عربی نیز دارد (نقل از تاریخ قومس تألیف عبدالرفیع حقیقت).

<sup>۲</sup> - جناب نورعلیشاه (ثانی) در ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۲۸۴ قمری متولد شد. پس از سیر فراوان در کشورهای اسلامی و هندوستان و ... بهره‌یابی از عرفا و علماء آن زمان سرانجام به وطن بازگشت و در سال ۱۳۱۴ هجری قمری با لقب نورعلیشاه به ارشاد طالبان پرداخت وی ضمن کشاورزی به ارشاد و تألیف و تصنیف کتب بسیار مشغول بود و چندبار مورد تهاجم یاغیان و معاندین قرار گرفت و با فشار عمال روس و دیگر جانیان مجبور به ترک وطن شده به مشهد و تهران و سپس به اراک و کاشان رفتند که در کاشان بدست جانیان مسموم شده به تهران آمدند و در سحر ۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ قمری در کهریزک به مقام رفیع شهادت و لقاء الله نائل آمدند وی در عرفان و کلام و فقه کتب بسیار دارد که مهمترین آن **کتاب صالحیه** در عرفان نظری است.





محبت فرمودند و پس از آن خداحافظی نمودیم. آن روز هوای حیدرآباد ۳۵ درجه سانتی‌گراد بالای صفر و نسبتاً گرم بود در مدت مراجعت به منزل از موزه سالار جنگ دیدن نمودیم.

### «موزه سالار جنگ»

عمارت موزه در دو طبقه ساخته شده است و اطاقهای بسیار دارد که در هر یک از آنها اشیائی متناسب بهم ترتیب خاصی قرار داده‌اند. ما برای بازدید ابتدا به اطاقی که محل نشیمن سالار بود رفتیم در این اطاق عکس سید ابوالقاسم علی زمانخان و عکسهائی تمام قد بانحاء مختلف از سالار جنگ و مجسمه او در حال قلیان کشیدن در اطراف قرار داشت، در وسط اطاق میزها و صندلیهای بسیار عالی گذارده بودند. در روی میزها قدحهای چینی بسیار نفیس چیده شده بود، در اطاق شماره ۲ عکسهای سلاطین سلسله نظام شاهیه و مخملی مربوط به پادشاهان گذشته نهاده بودند که آنرا با دست حرکت می‌دادند بعلاوه مجسمه‌های مختلف از سالار جنگ همراه با لباسهای مخصوص وی که در آنجا دیده میشود، در اطاق ۳ کتابهای مختلف با قلمدانهای بسیار عالی و کاغذ دانهای نقره، حمایلها و لباسهای مختلف گلدانهای بسیار زیبا محملها و کالسکه‌های چهار پنجه‌نفری که با دست می‌برده‌اند، آئینه‌ها و ظروف چینی مختلف و بسیار عالی و نیز مجسمه‌زن عریانی که کوزه آبی بر دوش داشت، دیگر مجسمه‌های کوچک، مبله‌های قدیمی و لوسترهای بسیار گران قیمت موجود بود. در اطاق شماره ۴ تابلوهای نقاشی و ظروف چینی گرانها و گلدانهای بسیار خوب و مجسمه‌های مختلف قرار داشت از جمله مجسمه دو شیرکه سر آنها شبیه سر زن بود و یکی از آنها در حال حمله به بزکوهی بود، مجسمه حضرت مریم (ع) نیز آنجا دیده می‌شد، اطاق شماره ۵ فقط اختصاص به تابلوهای بسیار عالی داشت در اطاق شماره ۶ ظرفهای بلورین شربت‌خوری و سایر مشروبات و گیلاسهای بسیار ظریف در انواع بسیار زیبا همراه با گلدانهای عالی و مبلهائی که پشت آنها آئینه‌کاری شده بود و کفشهای بلورین و آئینه‌های مختلف سنگی وجود داشت، در اطاق شماره ۷ انواع چراغهای نفت‌سوز و چراغهای بسیار قدیمی و نیز لوسترهای بزرگ دیده می‌شد و اطاق شماره ۸ نیز از همین قبیل اشیاء بسیار گران‌قیمت و جالب توجه وجود داشت، در اطاق شماره ۹ انواع پرندگان خشک شده و انواع ماهیها که در آب جفت جفت حرکت می‌کردند و یکدیگر رامی‌بوسیدند و انواع مجسمه های کوچک برنزی و چدنی و غیره جلب توجه می‌کرد و نیز مجسمه رهبر فقید هندگاندی، که بسیار طبیعی بود در آن اطاق جلوه خاصی داشت، در اطاق شماره ۱۰ انواع عروسکها و ماکت قطارها و تابلوهای مختلف دیده می‌شد از جمله آنها تابلویی بود که روبرو شکل آدم و قدری آن طرفتر شکل الاغ دیده می‌شد، در اطاق شماره ۱۱ مجسمه‌های کوچک قرار داشت، در اطاق شماره ۱۴ مجسمه‌های بزرگ بود و یک تابلوی بزرگ از تمثال حضرت مریم در حال که حضرت عیسی (ع) را در بغل داشت در آنجا قرار داده بودند، در اطاق شماره ۱۵ تابلوهائی از خطوط مختلفه بسیار عالی از آیات قرآنی مانند سوره حمد و آیه «نصر من الله و فتح قریب» و غیره جلب نظر می‌کرد و در یک تابلو این رباعی نوشته شده بود:

از بهر هلال عید آن مه ناگاه  
بر بام دوید و کرد هر گوشه نگاه  
هر کس که بدید گفت سبحان‌الله  
خورشید بر آمدست و می‌جوید ماه

(فقیر میرعلی)

در اطاق شماره ۱۶ مجسمه‌ای از سنگ مرمر یکپارچه ساخت رم (ایتالیا) بود که چادری از حریر بسیار نازک روی بدن آن کشیده شده که بدن از زیر چادر نمایان بود و مجسمه‌های دیگر و میز بسیار بزرگی از سنگ سیاه در وسط اطاق گذاشته شده بود و انواع گلها در اطراف تراشیده بودند، مجسمه‌ای از چوب ساخته بودند که یک



طرف آن مرد و طرف دیگر زن بود که در قرن نوزدهم ساخته بودند، در اطاق شماره ۱۹ انواع ساعت‌های بزرگ و کوچک بود. از آنجا به طبقه دوم عمارت رفتیم در زیر پله کان درشکه اسبی زیبایی قرار داشت. در اطاقهای ۲۰ و ۲۱ انواع نقاشیها و مبلمان تمام وسایل و ابزار زندگی مانند: قیچی، بادبزن، مجسمه‌های کوچک شیر، سوسمار، فیل و ماکت عمارات قدیمی از قبیل تاج محل، معبدها و بتکده‌ها، اسباب زینت، جعبه‌های مختلف، مجسمه نوازندگان با تمام آلات و ادوات موسیقی صلیبها، حمایلها و نشانها، میزها و صندلیها و مجسمه‌های حضرت عیسی (ع) و عکس و مجسمه سالار جنگ وجود داشت که همه را از عاج ساخته بودند حتی پرده‌ها از عاج بافته شده بود. در اطاق شماره ۲۲ کارهای دستی هندوستان از چوب و غیره و انواع میز و صندلی و مجسمه‌های خدایان و ابزار و بت‌های بت‌پرستان بود، در اطاق شماره ۲۳ اشیائی بود که روی آنها مینیاتورکاری بود، در اطاق شماره ۲۴ انواع سنگهای قیمتی و جواهرات مانند یاقوت، عقیق، دُر، یشم و غیره دیده می‌شد. تمام وسائل آنجا با آن سنگها تزئین شده بود، از جمله آنها شمشیرهای جواهر نشان و الماس نشان و انواع کارد و خنجر دشنه و تابلوهای مختلف بود که همگی با خطوط بسیار عالی و گلها و نقشهای زیبا با جواهرهای پربها تزئین گردیده بود، در کناری یک سنگ آبی وجود داشت که داخل آن آب بود و در گوشه‌ای شیشه‌های مخصوصی مشاهده شد که داخل آنها دانه‌هایی مانند دانه برنج بود و آیات قرآنی بر آن نوشته بودند، در اطاق شماره ۲۶ پارچه‌های دست‌باف لباسهای زربف جواهرنشان و عمامه یا تاج سلطنت که روی آن با رشته‌های مروارید تزئین گردیده بود، در اطاق ۲۷ قالیه‌های زیبای بسیار زیبا (کار ایران) و قالیچه‌های بسیار نفیس دیگر وجود داشت که اطراف آنها اشعار مختلفی بافته شده؛ و آنچنان در بافت آن دقت شده بود که گویا با قلم نوشته‌اند، ضمناً وجود یک قالی بزرگ که تار و پود آن از طلا و نقره بود بر عظمت و زیبایی آنجا افزوده بود، در اطاق شماره ۲۸ حمایلهای بزرگ طلائی وجود داشت که روی فیل می‌انداخته‌اند و ظروف مختلفی که همگی آنها از طلا و نقره ساخته شده بود، از جمله آنها: سماور و جعبه‌هایی بود که روی بعضی از آنها مینیاتور بود و یک جعبه طلائی متعلق به مادر سالار جنگ وجود داشت که ۱۵ کیلو وزن داشت، و در کنار وی یک جعبه نقره قرار داشت که روی آن

بخط خان خانان این دو بیت نوشته شده بودک

گر بر سر نفس خود امیری مردی      گر بر دگری تکیه نگیری مردی  
مردی نبود فتاده را پای زدن      گر دست فتاده‌ای بگیری مردی

غیر از حمایلهای بزرگ و ظروف بسیار قدیمی که همه از طلا و نقره بود، یک ظرف بزرگی از نقره مشاهده گردید که تمام خدایان بت‌پرستان را در اطراف آن نقش کرده بودند، در اطاق شماره ۲۹ قرآنها و کتابهای خطی وجود داشت، بالای سردر ورودی کاشی بسیار بزرگی نصب گردیده بود که جمله «ناد علیاً مظهر العجائب» روی آن نوشته شده بود، داخل اطاق قرآنها خطی با خطوط بسیار عالی وجود داشت، از جمله قرآنی مشاهده شد که بر هر ورق آن یک سوره با خط خوانا نوشته بودند و قرآنی دیگر بخط روی پوست آهو متعلق بقرن سوم و چهارم دیده شد که بسیار عالی بود، علاوه بر آن قرآنها بغلی تذهیب شده و کتابهای تذهیب شده مصوری نیز مشاهده شد که از نظر ظرافت و زیبایی و نقاشی غیر قابل توصیف است، که اهم آن عبارت بود از مثنوی مصور بخط درویش، گلستان سعدی بخط رستم علی بهزاد، حافظ مصور، شاهنامه مصور، کتابهای عرفانی از سلسله های مختلف به نظم و نثر و کتابی به نام روضة الحسینی، ضمناً در یک تابلو بسیار خوب این رباعی نوشته شده بود:

در صومعه و مدرسه و دیر و گنشت      ترسنده زدوزخ است وجویای بهشت

آنکس که زاسرار خدا باخبر است این تخم در اندرون دل هیچ نکشت  
در آن اطاق یک جبه وجود داشت که بر روی یک دوش آن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و بر دیگری «نصر من  
الله و فتح قریب» نوشته بودند و دورکمر آن این دو بیت دیده می‌شد:

این جامه پدید آورد از فرّخی حال فتح و ظفر و نصرت و فیروزی و اقبال  
فرخنده گیش از اثر طالع مسعود دشمن شکن و خصم گدازاست و عدونال

و در سایر جاها اسامی (اسماء الحسنی) خدا و تمامی قرآن مجید با خط خوب و ریز نوشته شده بود، در اطاق  
شماره ۳۱ انواع شمشیرها و قداره‌ها، شمشیرهای دودم، راست و کج، زره‌ها و سپرها، نیزه‌ها و کلاه‌خودها و  
تفنگ و طپانچه‌ها و سایر آلات و ادوات جنگی قدیم و غیره بوضع منظم قرار داشت، در اطاق شماره ۳۲ میز و  
صندلی و در تابلو و اشیاء مختلفه از کارهای دستی کشمیر بود، در اطاق شماره ۳۲ کارهای دستی برمه و نپال  
مشاهده شد، و در اطاق شماره ۳۴ کارهای دستی چین، و در اطاق شماره ۳۵ کارهای دستی ژاپن که تفصیل  
تمام آنها از عهده این مختصر خارج است و احتیاج به کتاب مفصّلی دارد، این موزه یکی از موزه‌های بزرگ  
عالم است که برای دیدن آن بسیاری از سیاحان اروپا و امریکا و سایر ممالک دنیا به حیدرآباد می‌آیند. در  
خاتمه من به دیدار آقای سیدعباس شاه منصور متصدی کتابخانه که از احفاد شاه نعمت‌الله ولی بود رفتم، وی  
ضمن محبت فراوان این خاطره را از پدرش نقل کرد و گفت: مرحوم سید شهبسوار علیشاه والد ماجد از اولاد  
حضرت شاه نعمت‌الله ولی است، در اولین ملاقات با مظفرالدین شاه قاجار شاه قاجار از وی سؤال می‌کنند که  
آیا شما ادعای شاهی می‌کنید؟ جواب می‌دهد که شما شاه پنجم از سلسله قاجاریه می‌باشید و از چهار پشت  
شاهی به شما رسیده، ولی شاهی ما از زمان حضرت رسول (ص) می‌باشد و این دو بیت را خواند:

تاج ما تاج صاحب معراج که ستاند ز تاج شاهان باج  
ما نه محتاج شاهانیم بلکه شاهان به تاج ما محتاج

مظفرالدین شاه در برابر این جواب دندان‌شکن جز سکوت چاره‌ای نداشت، پس از بیاناتش کتابی که مجموع  
سخنرانی‌های خود ایشان (آقای شاه منصور) بود که به امر نظام حیدرآباد چاپ شده بود همراه با کتاب دیگری  
که حسب و نسب خود را مفصلاً نوشته بود و نسبت شانزدهم وی به شاه خلیل‌الله می‌رسید نشان داد، و بعد  
کتاب موسوم به «سوانح الایام فی المشاهدات الاعوام» (پیشامدهای روزگاران در مشاهده مردمان) که راجع به  
سلسله صوفیه و عرفا بود معرفی نموده توضیحاتی در باره آن داد، این ملاقات موجب شد که از کارم عقب  
مانده به نماز جماعت نرسیدم بلکه ناهار هم از دست داده بودم و لذا مختصر ناهاری که مانده بود خورده و  
بعلت خستگی زیاد استراحت نمودم.

در حدود ساعت ۴ بعد از ظهر آقای مقتدری آمد و به وسیله اتومبیل ایشان و آقای کاشانی به منزل مرحوم سالار  
جنگ که شرح موزه‌اش داده شد رفتیم، اکنون این منزل محل سکونت آقای محمود حسن مهاراجای گار  
(محمودآباد) که از بستگان نزدیک سالار جنگ است می‌باشد، آقایان کاظم نواب جنگ، نواب قمرالدین  
علیخان، نواب عابدین حسین علیخان- عسکرعلیخان- امیرعلیخان- راشدعلیخان- امیرابراهیم خان و نواب  
لیاقت حسین‌خان حضور داشتند، که همه از بزرگ‌زادگان و بسیار مؤدب بنظر می‌رسیدند، حضرت آقا نسبت به  
مشارالیهیم اظهار تفقد فرمودند پس از صرف چای و میوه خداحافظی نمودیم، در مدخل خانه در طرفین در  
ورودی دو عدد سنگ سیاه قرار داشت که روی یکی از آنها به انگلیسی نوشته شده بود بوسیله میرعالم نخست  
وزیر حیدرآباد ساخته شده و مهندس آن آلمانی، و در تاریخ ۲۵ جولای ۱۸۰۴ شروع و در تاریخ ۸ ژوئن ۱۸۰۶

پایان یافته است، چون هنوز مغرب نشده بود کمی در باغ ملی گردش کردیم و برای نماز مغرب و عشاء به منزل آقای پروفیسور فرخ رفتیم پس از نماز و صرف شام در آن منزل با روح و صفا که یک طبقه شاخه شده بود و اطراف آنهم درخت و گل بود به دربار حسینی رفتیم و پس از استماع روضه بازگشته و استراحت نمودیم.

### سه‌شنبه ۱۰ اسفند ۱۳۵۰ و ۱۳ محرم ۱۳۹۲: «قبله»

پس از اقامه نماز صبح و قرائت قرآن حضرت آقا شرح مختصری بدین مضمون ایراد فرمودند: در اول این جزء (در سوره بقره که قرائت شد) خداوند عالم موضوع تغییر قبله را یادآور می‌شود، در موضوع قبله بعد از بعثت یا هجرت بین علما اختلاف است بعضی نوشته‌اند بعد از بعثت که حضرت مأمور بخواندن نماز شد رو به کعبه نماز می‌خواند، بعضی می‌گویند قبله بیت‌المقدس بود و بعضی می‌گویند هر وقت که حضرت (ص) اقامه نماز می‌کردند طوری می‌ایستادند که رو به خانه کعبه و بیت‌المقدس هردو بود، و اگر جمع بین هر دو مقدور نبود رو به سمت مسجد اقصیٰ نماز می‌خواندند، ولی بعد از هجرت از مکه به مدینه قبله مسلمانان بیت‌المقدس بوده و در اینجا اختلافی نیست، زیرا بیت‌المقدس هم مورد احترام یهودیها و هم مورد احترام مسیحیها بود، چونکه مسیحیان پیغمبران پیشین را قبول داشتند و این حکم جاری بود تا سال دوم یعنی هفده ماه بعد از هجرت به مدینه که دستور تغییر قبله بسمت خانه کعبه از خداوند رسید، توضیح اینکه قبل از آنکه حضرت به مدینه تشریف فرما شدند یهودیان به یکدیگر و غیره وعده می‌دادند که دین حق ظهور می‌کند و ما پیروز می‌شویم، چون در کتب دیده بودند که حضرت ظهور می‌کند و به مدینه تشریف می‌آورد، مولانا در بیان اعتقاد یهود و نصاری پیش از بعثت به آن حضرت و اینکه نام او را حرز جان خود کرده بودند و ظهورش را از جان و دل خواهان بودند در آخر جلد چهارم کتاب مثنوی می‌فرماید:

پیش از آنکه نقش احمد فر نمود	نعمت او هر گبر را تعویذ بود
سجده می‌کردند کای ربّ بشر	در عیان آرایش هر چه زودتر
کای چنین کس هست تا آید پدید	از خیال روش دلشان می‌طپید
تا بنام احمد از یستفتحون	یاغیانشان می‌شدندی سرنگون
هر کجا حرب مهولی آمدی	غوث‌شان کرّاری احمد بدی
هر کجا بیماری مزمن بدی	یاد اوشان داوری شافی شدی
نقش او می‌گشت اندر راهشان	در دل و درگوش و در افواشان
این همه انکار و کفران زادشان	چون درآمد سید آخر زمان
آن همه تعظیم و تفخیم و وداد	چون بدیدنش بصورت بردبار

وقتیکه اسلام ظهور کرد بعضی از قبایل اوس و خزرج که در مدینه ساکن بودند با هم مشورت کردند، که آیا ما ایمان بیاوریم یا نه؟ چون عده‌ای کلمات گهربار آن حضرت را شنیده بودند بشارت یهود را بر آن حضرت تطبیق می‌نمودند، و لذا یک‌بار ۱۲ نفر بیعت کرده و بار بعد ۷۲ نفر پیمان بستند و با قول نصرت حضرت را به مدینه دعوت کردند، اما وقتیکه آن حضرت وارد مدینه شدند بعضی از آنها دیدند که نان‌دانی از بین خواهد رفت و آن احترامی که داشتند از میان می‌رود مخالفت نموده و باطناً از پیغمبر ابا کردند، البته غالباً اشخاصی که مخالفت می‌کنند قصدشان خدا نیست و افرادی که از آنها پیروی می‌کنند به گمراهی و ضلالت می‌افتند، اصولاً اشخاصی که مخالف حق هستند از روی عناد و حسد دشمنی می‌کنند و بعضی افراد از روی سادگی دشمنی و مخالفت دارند، اما همین که حق بر آنها آشکار گردید پشیمان می‌گردند، ولی یهودیان مدینه که منافعشان در خطر بود و

می‌دیدند رسول اکرم (ص) تابع خواسته‌های آنها نیست شروع کردند به مخالفت و از هر راهی که امکان داشت سرزنش می‌کردند و می‌گفتند، محمد (ص) از خودش قلبه ندارد و رو به قلبه ما نماز می‌خواند، در مورد روزه هم ملامت کردند که ما روزه داریم و شما ندارید، بعد از چند لحظه آیه روزه آمد، ولی در مورد قبله حضرت متأثر و غمگین شدند و مکه را هم خیلی دوست می‌داشت و میل داشت که رو به مکه نماز بخواند، روزی برای عیادت به خانه پیرزنی تشریف بردند در همانجا حضرت شروع به نماز کردند، تا اینکه آیه شریفه ۱۴۴ سوره بقره نازل شد که می‌فرماید «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ...» یعنی ما می‌بینیم رویت را که به آسمان گردانده‌ای (و تقاضای تغییر قبله داری) ما هم روی ترا به قبله‌ای می‌کنیم که خودت دوست داری و هر جا باشی رویت را بطرف مسجد الحرام گردان، یک مرتبه حضرت در بین نماز صورت خود را به سمت مکه برگردانید، بعداً آنجا مسجدی ساختند که مسجد ذوالقبلتین نامیده می‌شود ولی چون منظور یهودیان ایراد گرفتن بود شروع کردند به اشکال و انتقاد و گفتند: «اگر نمازیکه بطرف مسجد اقصی می‌خواندند درست بوده پس نماز خواندن بطرف مسجد الحرام باطل است و اگر نماز به طرف مسجد الحرام درست است پس نمازهائی که به طرف مسجد اقصی خوانده‌اید باطل است، و حال آنکه عده‌ای از مسلمانان پیش از آنکه شما بطرف مسجد الحرام نماز بخوانید آنها بطرف مسجد اقصی نماز خوانده‌اند و از دنیا رفته‌اند، آیا خدا با آنها که نمازشان باطل و نادرست بوده چه معامله خواهد کرد؟ این آیه شریفه نازل شده

«لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» سوره بقره آیه ۱۷۷.

(نیکی آن نیست که روزهای خود را بسوی مشرق و مغرب بگردانید بلکه نیک مرد کسی است که ایمان بخداوند و روز رستاخیز داشته باشد و هم به فرشتگان و کتاب و به پیمبران، و مالش را با اینکه دوست دارد، بخویشان و یتیمان و درویشان و بماندگان در راه و سائلان بدهد و هم برای آزادی اسیران، و نماز بپا دارد و زکات بدهد، و باید پایدار باشند در پیمان خود، و شکیبایان در جنگ و تشنگی و هنگام رزم کردن، اینها کسانی هستند راست گفتار و آنها پرهیزکارند).

کعبه را کش هر زمان عزمی فرود آن زاخلاصات ابراهیم بود

ولی مناط همان وجهه امر است، اگر امر شود که باید به سنگی سجده کنید باید انجام شود مانند حجرالاسود، که بعضی می‌گویند جبرئیل آورد بعضی می‌گویند بر اثر صاعقه فرود آمده، بهر حال سنگ است و حاجی باید از همانجا شروع به طواف کند، خلیفه دوم عمر در این باره چنین می‌گفت: «اگر نمی‌دیدم که پیغمبر تو را می‌بوسد هرگز ترا نمی‌بوسیدم» پس وجه امر است تا وقتی که نماز بطرف مسجد اقصی بود به آن طرف نماز درست و صحیح بود و بعد که امر آمد بطرف مسجد الحرام نماز کنید به آن طرف درست است مراد وجهه امر است سخنان گهربار ایشان حال دیگری ایجاد کرده بود و آیه «فاینما تولوا فثم وجه الله» را به ذهن آورده این شعر را تداعی نمود.

هر جا که روم صاحب آن خانه توئی تو مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه

خلاصه آن روز در تمام هندوستان تعطیل رسمی بود.<sup>۱</sup> زیرا عید (هولی و دهولندی) بود. چون طبق رسوم دیرین تمام هندوها در معابر بروی یکدیگر رنگ می‌پاشیدند، ما که در خدمت حضرت آقا برای خداحافظی بیرون رفته

<sup>۱</sup> - برای اطلاع کامل اعیادهندوان لازم دانست سرزمین هنداز علی‌اصغر حکمت که بسیار محققانه نوشته شده مراجعه نمایم، و مطالبی از همان کتاب را جهت اطلاع می‌نگارم.

**اعیاد مذهبی هندوها:** اعیاد هندو مانند طبقات و پیروان آن متنوع و گوناگون است گویند عدد آن به هفتاد عید و جشن می‌رسد، و در آن میان چند عید مشهورتر و مورد احترام عموم‌اند و آنها به چهار نوع تقسیم می‌شوند: ۱) اعیاد مذهبی ۲) اعیاد روزه (صیام) ۳) اعیاد بوم و میلاد ۴) اعیاد اجتماعی. این اعیاد بطور کل بیادگار حوادث مهمه که بنابر اساطیر هندو و دور زندگانی خدایان و یا در سرگذشت پهلوانان واقع شده بر پا می‌شوند، همچنین بعضی مقارنات نجومی و مواقع سیارات و ثوابت در روزهای معین در ایام سال مورد تقدیس و موجب انعقاد عید می‌گردد و بالاخره از میان این اعیاد شش عید از همه مهم‌ترند:

۱) دیپاولی (Dipavly) یا دیوالی (Divaly) عید چراغان یا جشن خزان است غالباً در اواخر اکتبر ماه واقع می‌شود این جشن بیاد بازگشت راما پهلوان افسانه رامایانا بوطن خویش است، چه آن پهلوان قدسی بعد از آنکه دیر زمانی از وطن دور مانده و به جنگ و جدال با شاه اهریمنان موسوم به (راوانا) مشغول بود سرانجام بر او فیروزی یافت و مظفر و منصور با زن خود به جایگاه خویش مراجعت کرد، مردم هند در این جشن عیش و شادمانی فراوان می‌نمایند جامه‌های نو بر تن می‌آرایند خانه‌ها منازل خود را تزئین و چراغانی می‌کنند، به تهنیت یکدیگر می‌روند و تحف و هدایا متبادل می‌سازند، چون شام هنگام در می‌رسد در جبهه هر خانه و برفراز بام آن صدها چراغ از ظروف سفالین ساخته و با روغن و فتیله مشتعل نموده و ردیف یکدیگر قرارداده خانه خود می‌کنند، هنگام شب تمام افراد خانواده در بهترین اطاق خود جمع شده بدعا و نماز بدرگاه لکشمی یعنی خدای ثروت مشغول می‌شوند، و چون در حقیقت این جشن مخصوص اهل مکاسب و حرف است همه بازرگانان و کسبه تا نیم‌شب در آنروز دفتر حسابهای یکساله خود رامی‌بندند، نیز باید گفت که روز تولد راما موسوم به رامنومی (Ramanomy) نیز در نزد فرقه ویشنو در نهم ماه چتیرا (Chtira) که مقارن با اوایل ماه آوریل است جشن گرفته می‌شود، و در آن جشن حکایت راما و سرگذشت او در جنگ با اهریمن و فتح سیلان به معرض نمایش گذارده می‌شود، و پیروان ویشنو همه جا به رقصهای مذهبی و نواختن موزیک مشغول می‌شوند.

۲) هولی (Hooly) عید هولی عید بهار است غالباً در ماه مارس برپا می‌شود و آن را بیادگار کشته شدن هرلیکا عفریته بدست کریشنا جشن می‌گیرند، در این جشن طرب و شادمانی بحدکمال است از خصائص آن یکی آن است که پیشانی و چهره خود را با الوان مقدسه رنگ می‌کنند، و آبهای زرد و سرخ بر سر و تن یکدیگر می‌پاشند و از این آب رنگ آشنا و بیگانه، خویش و غریب مستثنی نمی‌ماند، در این موقع بیگانگان در هند اقامت دارند از بیم آنکه جامه و اندامشان به آبهای ملون رنگین گردد کمتر از خانه بیرون می‌آیند، چون شب هنگام که در می‌رسد خرمهای آتش بسیار بزرگ در میدانهای عمومی برافروخته و خلاق در گرد آن جمع شده به نغمه‌سرایی و نواختن مشغول می‌شوند.

۳) دسهر (Deshera) در این عید بعضی از وقایع و سرگذشتهای منسوب به کتاب رامایانا در معرض نمایش گذاشته می‌شود، مراسم این جشن نیز بیادگار جنگ ده روزه بین راما و راوانا (دو عامل خیر و شر) بصورت مختلف برگزار می‌شود نه شب اول راما ار درگاه او کمک می‌خواسته است در روز دهم که روز پیروزی نیروهای خیر بر قوای شر است شادی و طرب خلاق به حدکمال می‌رسد، سپس هیکل بسیار بزرگی از راوانا پادشاه اهریمنان و برادر و فرزند او از چوب و کاغذ و خیزران ساخته با مواد محترقه انباشته، پس از آنکه نمایش جنگ راما را به معرض تماشا می‌گذارند یک تن که نقش را ما را ایفا می‌کند تیری آتشین به آن پیکر انداخته و آنرا مشتعل می‌سازد، در این نمایش مظهري از غلبه خیر و شر و نیکی بر بدی جلوه‌گر می‌شود، در نقاط مختلف مراسم جشن دسهره بصورت گوناگون معمول است، در بنگال عبادت (دورگا) الهه خیر می‌پردازند و آنرا ((دورگاپوجا)) می‌گویند و همچنین صدقه و خیرات بسیار تقدیم خدای ((سراسواتی)) که الهه علم و کتاب است نیاز می‌کنند، در روز دهم بیاد بود غلبه دورگا بر اهریمن زشت کار پیکر دورگ را به انواع و اقسام ساخته و به الوان گوناگون آراسته با ساز و دهل دور شهر و آبادی گردانیده، و سپس در دریا یا رودخانه غرق می‌نمایند، نیز در بعضی از شهرهای هندوستان عروسکهای کوچک از گل بصورت خدایان مختلف ساخته و خانه‌ها را بدان زینت می‌کنند، و مدت نه شبانه روز به عیش و شادی گوناگون مشغول‌اند.

۴) رکشابندان که آن را راکی پورنیم (Rakey Pornima) نیز گویند، موقعی است که در ماه سی اوانا مطابق ماه اوت مسیحی شب ماه تمام یا لیلۀ بدر (چهاردهم) واقع شود و آنرا در جنوب هندوستان بنام ((روز نارجیل)) موسوم می‌دارند و جشن می‌گیرند. و آن

جشن در حقیقت علامت انقضای فصل باران (برسات) می‌باشد، خلاقیت در کنار رودخانه یا ساحل دریا جمع شده و نارجیل برسم نیاز بدرگاه خدای دریا ((وارونا)) (Varona) به آب می‌ریزند، چون میوه نارجیل دارای سه چشم است از اینرو او را علامت مقدس خدای شیوا که او نیز سه چشم دارد می‌دانند، از اینرو شکستن نارجیل از شروع به کاری کلان باعث کامیابی و مبارکی و پیروزی خواهد بود، در روز رکشاندان، بندی مقدس که آن را راکی (Rakey) گویند دختران آورده و دور ساعد برادران خود گره می‌زنند و برادران به آنها وجه نقد و مسکوکات گرانها هدیه میکنند و نیز بانوان و زنانی که با مردی بخواهند عقد برادری و محبت خالصانه منعقد سازند هم آنروز راکی به دور مچ دست او می‌بندند و گره می‌زنند و نقدینه هدیه می‌ستانند، از آن پس آن مرد با آن زن حکم برادر و خواهر دارد، هم در آن روز برهمنان ریسمان زنار (جنیو) را تجدید می‌کنند و تازه بدور کمر می‌بندند، رکشاندان یا به اختصار راکی منسوب به ((ساشی)) زوجه خدای ایندراست، گویند آن زن پس از آنکه مشاهده نمود که شوهر وی از دوها شکست خورد به ساعد او ریسمانی سحرانگیز بست که به او نیز و قوتی جدید بخشید و او دوباره به جنگ اهریمنان شتافته و بر آنان چیره شد.

۵ کب میلا (Comb Milla) عرس اجتماع در هندوستان نزد هندوان متعدد است که از همه مهمتر را کب میلا گویند و آن در شهرهای مخصوص تشکیل می‌شود، و در مدت معینی، بین ماه ماگ مطابق دسامبر و ژانویه در هریدوار که مخرج رود گنگا (گنگ) از کوهستان هیمالیا و صحراهای شمالی است، و یا در الله آباد که ملتقای دو رود مقدس گنگا و جمنا است، و همچنین در شهرهای اوجین و ناسیک هر شش سال با هر دوازده سال تشکیل می‌شود، در ایام این تجمع عظیم مسافری و زوار که از اقطار هندوستان به آن نقاط مسافرت کرده‌اند برای کسب تیمن و تبرک در آب گنگ غسل می‌کنند، و بخواند سرودهای مذهبی و انجام فریضه صوم و دعا و مراقبه و تفکر مشغول می‌شوند، مرتاضان تارک دنیا و سادوها نیز از خانقاههای خود بیرون آمده و بصورت اجتماع در کنار رود گنگ با تشریفات دسته‌جمعی طواف می‌کنند، و در اساطیر هندوستان افسانه‌ای است که گویند: خدایان آب یعنی عنصر حیات را در ظرفی کرده بودند، و روزی مابین دیوها و نیکان بر سر آن ظرف جنگ و جدال برپا شد و در آن هنگام آن ظرف مقدس که به (کبه) موسوم است چهار مرتبه از آسمان به زمین افتاد، یک دفعه در الله آباد دفعه دوم در هریدوار، دفعه سوم در اوجین دفعه چهارم در ناسیک، بعد از دوازده روز که پیکاری عظیم ما بین اخیار و اشرار برقرار بود خدای ویشنو آنها را از یکدیگر جدا ساخت و آن مایه حیات بخش را در میان ارباب استحقاق و استعداد تقسیم نمود.

۶ وسنت پانچمی آن نیز جشن بهار است هنگامی که درختان می‌شکفتند و گلها غنچه برمی‌آورند و تمام موجودات تجدید حیات می‌کنند، در چنین روزی که غالباً در ماه فوریه هر سال برگزار می‌شود، مردان عمامه‌های زرد رنگ بر سو زنان، ساریهای زعفرانی بر تن می‌کنند و اطفال نیز با کاغذ زرد رنگ بادبادک‌هایی به آسمان می‌فرستند و به عیش و طرب مشغول می‌شوند. در اساطیر هند آمده که در چنین روزی خدای ویشنو با چشم سوم خود یک نظر بر ((سخام دیوا)) الهه عشق افکند. وجود او را سراسر خاکستر کرد. (نقل از کتاب سرزمین هند).

کلاً می‌توان گفت هندکشور اعیاد و جشنهاست و در میان آنها سه عید بزرگ است که از بقیه با اهمیت تر است، یکی عید دیوالی است که عید سال نو هندوهاست. در این روز بازرگانان و کسبه بیلان کارکرد خود را اعلام میدارند، آنهایی که سود برده‌اند خانه و محل خود را چراغانی می‌کنند و از دوستان خود دعوت نموده و مجالس جشن و مهمانی بر پا می‌دارند، از طرف دولت هم عمارات دولتی را تزئین نموده و چراغانی می‌کنند و جشن می‌گیرند، و اشخاصی که ورشکست شده ورشکستگی خود را اعلام می‌کنند، به ورشکستگان به زبان هندی ((فلان دیوالیه)) می‌گویند، و این عید در بمبئی و کلکته که بیشتر بازرگانان هند در آنجا هستند شکوه و جلال بیشتری دارد.

دوم عید هولی و دهولندی است. این عید مثل عید نوروز ایران است، عید بهاری است تمام مردم چندروز را به خوشی سر می‌کنند، زن و مرد و پیر و جوان براه افتاده بهم رنگ و عبیر می‌پاشند، چون این عید در وسط فصل بهار واقع گردیده و هوا معتدل می‌باشد آن را عید بهاری و عید اظهار محبت می‌نامند، این عید در وسط فصل بهار واقع گردیده و هوا معتدل می‌باشد آنرا عید بهاری و عید اظهار محبت می‌نامند، این عید یک جنبه مذهبی هم دارد و آن اینست که می‌گویند یکی از شاهزادگان نیکوکار بنام (راجکمار پرهلار) علیه پدر خود (راجن مرن کشب) قیام نموده، و او را از پادشاهی خلع می‌کند و نیکی بر بدی غالب می‌گردد، بنابراین این عید را از اینجهت عید فتح نیکی بر بدی هم می‌نامند. عید دیگر آنها که مهم می‌باشد عید دسه‌ره (دسهره) است. گویند این عید یادگار زمانست که رامچندر که هندوها او را رام می‌گویند و پیغمبر یا رب‌النوع بزرگ هند و وی را مظهر خدای دانند، به سبب دشمنی زن پدرش که می‌خواست فرزند خود را ولیعهد سازد شاه را فریب می‌دهد و از او قول می‌گیرد که رام را همسرش



بودیم بنا به دستور ایشان شیشه‌های اتومبیل را بالا می‌کشیدیم، ولی شیشه طرف جناب حاج آقا کاشانی پایین بود، جوانها می‌خواستند رنگ بپاشند به هریک از آنها یک رویه داده شد که از این عمل خودداری نمودند. پس از ورود به منزل آقای دکتر مقتدری حضرت آقا از تمام کارکنان و خدمتگزاران آنجا اظهار قدردانی و محبت فرمودند. (چون حضرت ایشان قصد عزیمت از حیدرآباد داشتند) از آنجابه منزل آقای زارع رفتیم و نماز ظهر و عصر اقامه نمودند و حاضرین اقتدا کردند، و ناهار میل فرمودند. دو ساعت بعد از ظهر به منزل آقای طبسی مراجعت و پس از کمی استراحت، آقای نواب فخرالدین علیخان که یکی از رجال برجسته و تحصیل کرده حیدرآباد بود به افتخار فقر و درویشی نائل گردید، پس از آن آقای سید مظفر حسینی که از سادات رضوی و اهل هندوستان است با خواهر و همسرش به ترتیب به افتخار فقر و درویشی نائل شدند، بعد از اقامه نماز مغرب و عشاء که همگی به حضرت آقا اقتدا نمودند در مورد تقیه مطالبی بدین مضمون ایراد فرمودند:

### تقیه چیست؟

«تقیه از نظر لغت معنایش این است که انسان خود را از بدیها و شرور حفظ نماید، اما از نظر شیعه عدم اظهار مطالبی است که موجب حسد و دشمنی دیگران یا باعث ناباروری دوستان می‌گردد، گاهی اگر فقرا بعضی از مطالب را اظهارکنند ایجاد خطر یا ناراحتی می‌شود، مثلاً اگر در محلی که همه سنی هستند درباره عدم حقانیت خلفاء صحبت نمایند، و یا اظهار حالات و یا نمایشاتی که از باطن پیر در خارج یا درون خود آنها ظاهر گردیده و او دریافت است اگر برای مؤمن دیگری که در مرتبه او نیست بیان نماید باعث ناراحتی با ناباروری او می‌گردد، و احیاناً او را در راه سلوک سرد و مأیوس می‌سازد، آن حالات و یا نمایشات را نباید اظهار نماید، حجر بن عدی آن صحابی بزرگ و معروف، روزی در مسجد کوفه بود زیاد بن ابیه که از طرف معاویه والی بود نسبت به حضرت امیر المؤمنین علی (ع) اسامه ادب می‌کرد او هم از جای خود حرکت کرده و با اعتراض مسجد را ترک می‌کرد، معاویه دستور داد که او و یارانش را به شام پیش وی بفرستند آنها را تا شهر عذره که بدست خود حجر فتح گردیده بود بردند، معاویه دستور داد که اگر همگی آنها نسبت به علی (ع) سب نمودند آزاد کنید و اگر سب نکردند همه را بکشید، چون خواستند حجر را به شهادت برسانند فرمود اول پسر را بکشید، همه او را مسخره کردند و علت را پرسیدند؟ فرمود می‌ترسم که اگر من زودتر کشته شوم، پسر از کشته شدن بترسد و سب نماید، ولی تا من زنده‌ام مأخوذ به حیا می‌شود و سب نمی‌نماید، وقتی که خواستند خودش را بکشند اجازه خواست تا دو رکعت نماز بخواند، چون اجازه دادند نماز را خیلی سریع خواند، پرسیدند علت چه بود؟ فرمود تصور نرود که از مرگ هراسی دارم، و بدین ترتیب بسیاری از شیعیان پاکباز شربت شهادت نوشیدند. و لذا امام صادق (ع) است که: «تقیه دین من و آبا من است، مثلاً سلمان و ابوذر از کاملین مؤمنین و دارای مراتب عالیه بودند، در اخبار رسیده که سلمان در درجه دهم از ایمان و ابوذر در درجه نهم از ایمان بود، و رسیده است که اگر ابوذر

---

((سیتا)) و برادرش که رام از یک پدر بوده‌اند به مدت چهارده سال به چمن در جنگل دور از آبادی بفرستد، و این کار انجام می‌گیرد، راجه سرانندیب که هندیها آن را لنکا می‌گویند و همان سیلان است، بنام راون که با خانواده رام دشمنی داشته است و در علم سحر و جادوگری هم بسیار ماهر بوده است، خود را به لباس سادوها بیرون آورده و به محل رام می‌آید و سیتا همسر رام را گرفته و با خود می‌برد، رام با کمک و همراهی یکی از راجه‌های قسمت جنوبی هند که با او دوستی داشته است بنام ((هندمام)) با راون ((پادشاه سرانندیب)) پیکار نموده و سیتا را نجات می‌دهد، و به یادگار فتح رام بر راون که فتح نیکی بر بدی است عید گرفته و جشن و شادی می‌نمایند، و مجسمه راون را گویند ده سر داشته درست می‌کند و آتش می‌زنند، و از طرف دولت هند هم در دهلی‌نو که مرکز حکومت است این مراسم انجام می‌شود.

می دانست که چه در قلب سلمان می گذرد هر آینه او را تفکیر می کرد یا او را به قتل می رسانید، پس مؤمن نباید آنچه را که بر قلبش وارد می شود بکسی اظهار کند، و حالات و مشاهدات خود را بر برادر خود که به مقام از او پائین تر است تحمیل نماید که مورد خطراست، و گفتار غلو آمیز نباید از او سر بزند و اشعار غلو آمیز که از روی حال خود سروده است نباید در همه جا بخواند، گرچه بعضی از غلوها در شعر مانعی ندارد، مثلاً اگر کسی در شعر اقرار کند که شراب خورده است او را حد نمی زنند ولی ممکن است مورد ایراد بعضی ها گردد، و پنهان نگاه داشتن حالات و واردات قلبیه و مشاهدات غیبیه که نمایشات باطنی بزرگان در اوست تقیه می نامند، و کتمان سرغیر از تقیه می باشد زیرا آنچه دستور داده شده که حفظ شود باید محفوظ نگاهداشت، چرا تعهد نموده و به عهد گرفته است حتی نباید به زبان آورده شود، در اخبار رسیده است که «امرنا سر» (امر ما سر و راز است) و در بعضی اخبار گفته اند که تشیع خود را پنهان دارید و حال آنکه ما می دانیم که از پیروی بزرگان کتمان نداشتند، ولی سرّی که باید پنهان داشت غیر از آن است، حضرت رضا (ع) می فرماید: که آن سر را از خدا یاد بگیرید و عفو را از پیغمبر و صبر را از امام بیاموزید، «وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ» (شکیبایان در جنگ و سختیها و زیانها) که این آیه اشاره به مقام امام است که نمونه صبر است، پس معلوم می شود که کتمان سر باید باشد، حتی سر افراد را هم باید حفظ کرد، اگر کسی چیزی بتو گفته است که این اسرار من است اگر حفظ نکنی خیانت کرده ای، تا چه رسد به سر خدایی مؤمن باید در همه موارد مراقبت کند هم برای حفظ ایمان خود و هم برای حفظ ایمان دیگران.

خلاصه آن شب از شبهای پر فیض بود و یاد شهیدان صدر اسلام شور دیگری در دل ایجاد می کرد. مدیر مجله بانک آقای سید کرار حسن نیز برای زیارت و استماع سخن ایشان آمده بودند، شبی فراموش نشدنی بود فیوضات ربّانی دلها را نوازش می داد و جانها را امید می بخشید.

## چهارشنبه ۱۱ اسفند ۱۳۵۰ و ۱۴ محرم ۱۳۹۲:

### «سخنی درباره هجرت پیغمبر (ص) از مکه به مدینه»

طبق معمول سحر از خواب برخاستیم، مرغان به زمزمه روح افزا مشغول بودند، پس از انجام فرضیه صبح و قرائت قرآن مجید در تفسیر آیه مبارکه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» (بقره آیه ۲۰۷) مطالبی بدین مضمون فرمودند: «بعضی از مردم هستند که جانشان را می فروشند برای طلب رضای خدا. این آیه به اتفاق تمام علمای شیعه درباره علی (ع) است، بعضی از عامه گفته اند درباره ابوبکر است، در بعضی اخبار است که درباره بلال و صهیب و عمار و پدرش می باشد، و آنچه قریب باتفاق است در مورد علی علیه السلام است (اشتری) به معنی خرید است. شری فروختن، اشتری قبول فروختن، پس معنی آیه در اینجا این است که بعضی از مردم هستند که جان خود را می فروشند برای طلب رضای خدا درباره علی علیه السلام است در موقعیکه قریش تصمیم گرفتند که پیغمبر را در مکه بکشند، در مجلس شورای خود نشستند، پس از تبادل نظر قرار بر این شد که از هر قبیله یک یا دو نفر حاضر شوند و پیش از طلوع فجر در تاریکی حمله نمایند و پیغمبر را بکشند، و از خود بنی هاشم یک نفر باشد تا بنی هاشم نتوانند انتقام بکشند، از جمله اقوام خود پیغمبر ابولهب هم بود و مصمم شدند که در شب ماه اول ربیع الاول خانه پیغمبر را محاصره کنند و پیش از طلوع صبح او را به قتل برسانند، جبرئیل نازل شد که خدا می فرماید مشرکین قصد دارند ترا بکشند و تو باید از مکه حرکت نمائی، حضرت فرمود امانت ها از مردم پیش من است که باید به صاحبان آنها برسانم. جبرئیل

گفت، امانتها را به علی (ع) بسپار، حضرت پیغمبر (ص) علی (ع) را احضار کرد و فرمود من مأمورم از مکه حرکت نمایم، آیا تو حاضر هستی بجای من بخوابی؟ علی (ع) عرض کرد اگر من بجای شما بخوابم آیا جان شما سلامت خواهد بود؟ فرمود: «بلی»، علی (ع) گفت: هزار جان من فدای جان تو باد، حضرت تمام امانات را به علی (ع) سپرد (با اینکه همه مشرکین با حضرت رسول (ص) دشمن بودند امانت‌هایشان را به آنحضرت سپرده بودند) پس از آنکه امانات را به علی (ع) سپرد، فرمود پس از ردّ امانات بصاحبانش با فاطمه دختر من و مادرت فاطمه بنت اسد به من ملحق شوید، آنگاه ابوبکر را احضار فرمود و جریان امر را به او فرمود و گفت: آیا حضری با من حرکت نمائی؟ عرض کرد بلی، حضرت مبلغی پول به او داد تا دو شتر بخرد و به غلامش بسپارد که در محلّ معینی منتظر بماند که پس از خروج از مکه سوار شوند، ولی ابوبکر قبول نمی‌کرد، حضرت فرمود چون من بفرمان خدا در این کار اقدام می‌نمایم باید قبول نمائی، اطاعت کرد و دو شتر سرخ موی از بهترین و راهوارترین شترها خریداری شترها خریداری نمود، و بعد هم همان پول را تقدیم حضرت کرد، حضرت با ابوبکر به غار ثور تشریف بردند. و علی (ع) در بستر پیغمبر با کمال قوت قلب خوابید، (در یکی از کتاب‌های اهل سنت است که حضرت رسول (ص) ابوبکر را همراه خود بردند که مبادا خبر نمایند ولی این مطلب نادرست بنظر می‌آید، برای اینکه ابوبکر تمام دارائی خود را در راه خدا و رسول (ص) خرج نمود و در مجلسی گفته است: من از دنیا سه چیز را دوست دارم الْجُلُوسُ لَدَيْكَ وَالنَّظَرُ إِلَيْكَ و صرف المال علیک» «نشستن در حضور تو و نگاه کردن بصورت تو و خرج کردن مال در راه تو» بهرحال اگر در تاریکی در غار ثور در حضور آن حضرت نشست بود و صدای پای مشرکین و حرف زدن آنها را شنید ناراحت بود که السّاعه می‌آیند و ما را می‌کشند، در حالیکه در جلوی غار کبوترها لانه گذاشته بودند و تخم کرده بودند و عنکبوت تار تنیده بود، و بقدرت الهی درخت روئیده و غار را مستور کرده بود، چون ابوبکر ره‌پای حضرت و ابوبکر را از خانه تا در غار آورده بود، اظهار داشت آنان از این مکان تجاوز نکرده‌اند، یا از اینجا به آسمان صعود کرده‌اند یا داخل در زیر زمین شده‌اند، ابوبکر از شنیدن این کلمات خواست فریادکشد حضرت آن طرف غار را نشان دادند پرده از جلو چشمش برداشته شد دید دریائی است و کشتی حاضر است، آن وقت آرامش حاصل نمود،<sup>۱</sup> مشرکین خواستند شبانه حمله نمایند ابولهب گفت بگذارید هوا روشن شود آن وقت حمله نمائید، هنگامیکه حمله کردند علی (ع) از بستر پیغمبر بلند شد و جلو آمد و فرمود شما را چه می‌شود؟ گفتند: محمد کجاست؟ فرمود: مگر شما مرا پاسبان او قرار داده‌اید که سراغ او را از من می‌گیرید؟ عده‌ای گفتند اکنون علی (ع) را بکشیم، عده‌ای دیگر گفتند باید محمد (ص) را از بین برد و علی را نکشند، در اخبار رسیده است که خداوند به میکائیل و جبرئیل خطاب فرمود که من بین شما برادری قرار دادم کدامیک از شما حاضرید که قسمتی از عمر خود را به دیگری بدهید؟ هیچکدام حاضر به این کار نشدند. خطاب رسید که بروید به زمین ببینید کسانی هستند که جانشان را برای دیگری فدا می‌نمایند، این است که جبرئیل آمد بالای سر علی (ع) و میکائیل پائین پای او جبرئیل گفت: «نَجِّ نَجِّ لَكَ يَا عَلِيُّ مِنْ مِثْلِكَ يَا بَنِي أَبِي طَالِبٍ (مبارک باد) مبارک باد بر تو یا علی، کیست مثل تو که خداوند به وجود تو بر ملائک مباحثات می‌فرماید، و از علی (ع) محافظت می‌کردند که از مشرکین آزاری به او

<sup>۱</sup> یکی از دلایلی که عدم ولایت را بر ابوبکر اثبات می‌کند همین مسأله است چه طبق آیه ۴۰ سوره توبه پیغمبر اکرم (ص) به ابوبکر فرمودلاً تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا ... (نترس خدا با ماست) در حالیکه طبق آیه ۶۲ سوره یونس که می‌فرماید أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (اولیاء خدا ترس و اندوهی ندارند) البته ناگفته نماند که صوفیان اهل سنت و جماعت ولایت کلیه و خلافت کلیه را از زمان علی (ع) دانسته و برای خلفای ثلاثه مقام خلافت جزئیه و ولایت جزئیه تشریحیه قائلند که برای امور دنیوی و حفظ ظواهر شرع است.

نرسد، این است که ما باید از عمل آن بزرگوار سرمشق گرفته و پیروی نمائیم، اکنون تمام بی‌دینیها که برای ما پیدا شده از بنی‌امیه است. پس از صرف چای حضرت آقا اطلاع حاصل کردند که آقای علیزاده طباطبائی و آقای روزبه بر اثر تصادف مجروح شده‌اند و در منزل آقای نعمان‌فر بستری هستند، فوراً برای دیدن آنها رهسپار شدیم، حسب‌الامر حضرت آقا، آقای دکتر منوچهری معایناتی کردند، آقای روزبه به مختصر جراحاتی در پایشان بود ولی دست و سر آقای علیزاده جراحات بیشتری داشت، موضوع **جالب توجه این است که** در کشور هندوستان اگر تصادفی بشود مردم نزدیک نمی‌آیند تا پلیس برسد ولو اینکه مصدومین در همانجا جان بدهند، ولی خوشبختانه در این تصادف آقای روزبه توانسته بود خود را به منزل آقای نعمان‌فر برساند و خانم آقای نعمان‌فر آقای طباطبائی را به بیمارستان رسانیده بود، بعد از اطمینان از حال ایشان برای دیدن سد عثمان ساگر حرکت نمودیم، فاصله آنجا تا شهر حدود ۱۹ کیلومتر است. در آن مسیر زن و مرد مشغول کار بودند، وقتی از دستمزد پرسش شد پاسخ دادند که: دست مزد مردان سه روپیه و دست‌مزد زنان ۲/۵ روپیه است (هر روپیه معادل هفت ریال ایران است) از کنار قلعه گل کندی عبور نمودیم این قلعه بسیار بزرگ است و عمارات سلطنتی پادشاهان سلسله قطب شاهی در آن قرار دارد و بالای کوه بنا گردیده، اکنون در دامنه آن سرباز خانه‌های بزرگ استان حیدرآباد را ساخته‌اند. باشگاه افسران را روی دو تپه در دامنه قصر ساخته بودند بفاصله ۱/۵ کیلومتر دورتر از قلعه دو عمارت وجود داشت، که گفته شد خوانندگان و نوازندگان وقتیکه در آنجا مشغول خوانندگی و نوازندگی می‌شده‌اند صدا در قصر پخش و شنیده می‌شده است، آقای دکتر مقتدری اظهار داشت که معماران آنجا همه ایرانی بوده‌اند؛ ضمن عبور شاهد زمینهای لم یزرعی بودیم که بدون استفاده مانده بود.

### سد عثمان ساگر

در حدود ساعت ده به «عثمان ساگر سد» رسیدیم این سد روی رودخانه «موسی» که از وسط حیدرآباد عبور می‌نماید. در اطراف سد درختانی شبیه نخل می‌باشد که آبی از آن می‌گیرند که پس از تخمیر سکرآور می‌شود و می‌گویند آشامیدن آن برای کلیه وکبد مفید است، در این مکان علاوه بر درخت پاپایا (خریزه درختی) نوعی دیگر از همین خانواده وجود داشت که درخت آن بزرگتر و میوه آن بدون تخم می‌باشد، در نزدیکی‌های سد تاکستانی بود که آقای دکتر مقتدری استدعا نمود تماشا نمائید، در آنجا توقف نموده مشاهده شد که باغ را خیابان بندی کرده‌اند و یک در میان سنگ فرش می‌باشد و درختان مو در طرفین آن کاشته شده که از یک طرف فاصله آنها از یکدیگر هفت متر و از طرف دیگر سه متر و نیم است، مساحت باغ در حدود نه هزار متر مربع و محصول آن در سال در حدود سی و شش تن ذکر کردند که رقم زیادی است، پس از تماشای سد برای دیدن قلعه گل کندی (Gol Cindeh) بدانجا رهسپار شدیم.

### قلعه گل کندی و موزه استات

در عمارتی که در مدخل قلعه قرار داشت اگر صدائی بلند می‌شد یا اینکه دست می‌زدند تا مدتی در خود عمارت و سقف آن انعکاس داشت، و این صدا در قصر مخصوص سلطان که فاصله آن تا این عمارت در حدود یک کیلومتر و نیم بود نیز منعکس می‌گردید، و همچنین اگر در قصر صدائی بلند می‌شد در این عمارت شنیده می‌شد، تفنگهای بلندی در حدود چهار متر و توپهای مختلف قدیمی وجود داشت، بواسطه گرمی هوا و اینکه قصر سلطنتی در بالای تپه‌ای قرار داشت حضرت آقا به تماشای قصر تشریف نبردند آنگاه از جلوی بازار گل کندی که مرکز فروش جواهرات در آن عصر بود عبور و از روی پل چوبی شهر (فعلاً از بتون آرمه می‌باشد)

گذشته و به موزه استات رفتیم، در آنجا انواع سلاحهای قدیمی مانند زره، کلاه خود شمشیرهای مختلف با دسته مطلا که روی قبضه ان نادعلی و اشعار فارسی حک شده بود و سپرهای مختلفه، توپها و طپانچه‌های قدیمی که زمان تسلط انگلیسیها رواج داشته و انواع مجسمه‌های خدایان و بتها، کاردهای نقره که با فلزهای دیگر مخلوط بود، قلمدان و غیره، سنگ نبشته‌ها که از حفاریها بدست آمده بود ظروف مختلفه مانند: پیه‌سوز، شمعدان و غیره و زره بسیار ظریفی که روی سینه آن تاریخ ۱۶۹۶ نوشته شده بود، انواع سکه‌های طلائی و نقره از سلاطین مغول و پادشاهان بهمنی و قطب شاهی و بریدشاهی و سلاطین تیموری مانند اورنگ زیب عالمگیر و سلاطین سلسله نظام شاهی وجود داشت، واسلحه‌های سنگی مانند، تبر و تیشه و اسلحه‌های آهنی و انواع زینت آلات قدیمی، ماکت بعضی از کارخانه‌های حیدرآباد، قرآنهاى خطی تذهیب شده بسیار عالی با ترجمه‌های ومفصل با خطوط مختلفه بسیار زیبا که تاریخ تحریر بعضی پیش از ۱۰۵۷ هجری بود، و حضرت آقا در هر موزه ای که قرآن بود هر چند خسته بودند دقت زیاد میفرمودند. در آن موزه کتیبه‌ها و تابلوهای بسیار زیبا وجود داشت، یکی از تابلوها نشان می‌داد که یک سرباز حیدرآبادی یک هواپیمای آلمانی را بزیر آورده است که یک بال و یک ملخک آن را نظام حیدرآباد به موزه تقدیم کرده بود، کتابی خطی نیز بنام «کریم» با خط بسیار خوب دیده شد که اول آن را تذهیب کرده بودند و این چند بیت از اول آن در اینجا می‌نگارم:

کریم ببخشای بر حال ما	که هستیم اسیر کمند هوا
نداریم غیر از تو فریادرس	توئی عاصیان راخطا بخش و بس
نگهدار ما را از راه خطا	خطا در گذار و صوابم نما

در آنجا ساعت بسیار بزرگی روی میزی بزرگ قرار داشت، و دختر زیبایی مومیائی شده که متعلق به قرن پنجم قبل از میلاد بود در ویتزین نگاهداری می‌شد و از طرف نظام حیدرآباد به موزه اهداء گردیده بود، در یک تابلو این اشعاری بخط ابراهیم عادل‌شاه از سلسله شاهیه نوشته شده بود که شعر متعلق به سنائی است:

این جهان بین مثال مرداری است	کرکسان بین در او هزار هزار
این مر آنرا همی زند مخلب	وین مر آن را همی زند منقار
آخر الامر بر پرند همه	وز همه باز ماند این مردار
چیست دنیا و خلق و استظهار	خاکدانی پر از سگ و کفتار

بعد به موزه جدید رفتیم که در آنجا توپهای مختلف وجود داشت، یک صفحه سنگی متعلق به ۸۰۰ سال قبل که از الله آباد هندوستان کشف گردیده نیز وجود داشت، و آثار نقاشیهای مختلف در آنجا دیده می‌شد، سنگهایی متعلق به دو هزار سال قبل موجود بود که روی آنها مجسمه شاهزاده‌ای بود که بسیار زیبا ساخته شده بود. در حدود ساعت ۱۲ به شهر بازگشته به منزل آقای طبسی وارد شدیم، آقایان سید عباس فرزند عنایت بهادر جنگ و آقای سید شهریار علی که در ایران سکونت دارند به اتفاق آقای نواب فخرالدین علیخان نیز حضور داشتند. پس از نماز ظهر و عصر و صرف ناهار کمی استراحت فرمودند. در ساعت چهار بعد از ظهر صبیح حاج آقای کاشانی به افتخار تشرف در فقر نائل شد، حاج آقای سلطان‌پور و حاج آقای جواهریان و آقای دکتر منوچهری برای خریداری بعضی از اشیاء به بازار رفتند، بنده و حاج آقای راستین در خدمت حضرت آقا بودیم و ایشان تا ساعت ۶ بعد از ظهر مشغول جواب دادن به نامه‌های فقرا بودند و طبق معمول هیچ نامه‌ای را بی‌جواب نمی‌گذاشتند، پس از اتمام کار به منزل آقای حسین همتی رفتیم، این اولین مجلسی بود که در شب پنج شنبه در

حیدرآباد طبق اجازه ایشان تشکیل می‌شد و خود ایشان آنرا افتتاح فرمودند، پس از اقامه نماز مغرب و عشاء بیاناتی راجع به عهد و پیمان بدین مضمون بیان فرمودند:

### «عهد و پیمان»

در زمان حضرت موسی (ع) دستور داده می‌شد که با آب و داروهای مخصوص غسل نمایند، در زمان حضرت عیسی (ع) فرمودند شما دل را از آلودیگها پاک نمائید، اگر ظاهراً غسل نمائید، اگر ظاهراً غسل نمائید یا نمائید عیبی ندارد، غسل تعمید در موقع تشریف در زمان حضرت عیسی (ع) معمول نبوده ولی در موقع تولد رسم بوده که هنوز هم مرسوم است، ولی مسلمین در گوش نوزاد اذان و اقامه می‌گویند که گوش آنها به شعارهای اسلامی آشنا شود، در دیانت اسلام نه مانند زمان حضرت موسی (ع) غسل را با داروهای مختلف مشکل نموده و نه مانند زمان حضرت عیسی (ع) بدون غسل است، اما شست و شو با آب صاف ظاهر باید بعمل آید، در اسلام سعدبن مُعَاذ که یکی از بزرگان قلبیه خزرج در مدینه بود از چاه آب کشید و غسل کرد و بعد پیمان بست که خود را در اختیار نماینده خدا که پیغمبر باشد بگذارد، «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ». «سوره توبه آیه ۱۱۱» یعنی آنکه خدا خرید از مؤمنین جان و مالشان را که در مقابل بهشت را به آنها عطا فرماید و آنان در راه خدا جهاد می‌نمایند، می‌کشند و کشته می‌شوند این وعده ثابتی است که خداوند در تارن و انجیل و قرآن یاد فرموده است، چرا می‌گوید بیعت یعنی یک‌فروش است یعنی همه را یکی می‌فروشد. در مقابل خداوند به آنها بهشت عنایت می‌فرماید، چه کسی است که به پیمان و عهد خود وفاکننده‌تر از خدا باشد. پس بشارت دهید در این معامله که این معامله شما با خدا سعادت و پیروزی بسیار بزرگی است، در این جا که معامله انجام گرفت به آنها می‌گوید شما مطیع امر من هستید جانتان را مالتان را باید در اختیار او گذارید و از خودتان سلب اراده نمائید، این جان و مال را خداوند داده است این مال امانت او است که اجازه استفاده از آن بحد لزوم داده شده، که موقعی که در دنیا هستید استفاده نمائید ما هم همین‌طور، به ما فرموده تا در این جا هستید از این باغ و زمین و تجارتخانه و غیره برای امرار معاش استفاده کنید بعد به دیگران واگذار نمائید، جان هم همین‌طور استعدادهایی که در اوست بکار ببندیم و لطف خداوندی این است که جان و مالی که خودش بما داده است مجدداً از ما خریداری می‌نمائید، مانند بچه‌ای که ما کتابی به او می‌دهیم بعد آن کتاب را از او به پول زیادتر می‌خریم. و باز هم روز بعد به او می‌گوئیم اگر مایل هستی می‌توانی استفاده نمائی، جان و مالی که خودش بما فرموده است از ما می‌خرد و وقتی که این جان عاریت را خریداری فرمود در مقابل بهشت می‌دهد و همه‌گونه آسایش بما عنایت می‌فرماید؛ پس از خریدن باز هم به ما می‌دهد، فقط مختصری از آن بعنوان خمس و زکات (حق‌الله) تعیین فرموده که بدهیم، و بقیه را به خودمان می‌دهد که از آن استفاده نمائیم، کسیکه در راه هست باید مجاهده نماید که راهزنان به او صدمه نرسانند و مراقب باشد که از راه منحرف نشود، همان‌طور که به اذن پیغمبر و امام با دشمنان خارجی باید مبارزه کرد، با دشمنان داخلی که عبارت از تمایلات و خواهشها و آرزوهای نفسانی که سرچشمه آن در باطن وجود خود ما می‌باشد، نیز باید باذن و توسل و تمسک بدانها صورت گیرد تا پیروزی بر نفس مسلم گردد، رسول خدا (ص) در مراجعت از یکی از غزوات فرمود که از جهاد اصغر برگشتیم حالا باید جهاد اکبر شروع نمائیم، سؤال کردند جهاد اکبر چیست؟ فرمود مبارزه با نفس کردن جهاد اکبر است که جهاد

با نفس است و منظور از «يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» شاید مراد جهاد اصغر باشد لذا فرمود چه بکشید و یا کشته شوید از هرطرف که باشد بسود اسلام است، اگر مراد جهاد، یعنی مجاهده می‌کنید سالک الی الله اگر مجاهده کند و بر نفس غالب آید یا گاهی در مقابل نفس مغلوب شود و شیطان غلبه پیدا نماید اگر ما غلبه پیدا کنیم چه بهتر، و اگر او غلبه پیدا کند چون در حال مجاهده هستیم باز هم مأجوریم، آنهایی که از روی نادانی کار بد می‌کنند و از آن پشیمانی حاصل می‌نمایند خداوند می‌آمرزد این وعده در تورات و انجیل هم هست، خدا با بنده پیمان می‌بندد و البته بوعده خود وفا نکنیم چه انتظاری داریم پس ما باید وفا کنیم فرمود: «

وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ» کیست با وفاتر از خدا بعد خودش، آن وقت می‌فرماید: «فَأَسْتَبْشِرُوا بِيَعِيكُمْ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ» ای پیغمبر بشارت بده به آن کسانی که این کار را انجام دادند و جان و مال خود را به خدا فروختند و با خدا پیمان بستند و این معامله با خدا برای آنها فیروزی بسیار بزرگی است.

پس از اتمام سخنانشان دستور فرمودند شعری خوانده شود، و پس از خواندن اشعار فرمودند: «سعی کنید حتی الامکان نماز مغرب در اول وقت در مجالس خوانده شود و اول کتابهایی که به نثر نوشته شده بخوانند و شب دوشنبه و جمعه حتی الامکان مناجات و مثنوی خوانده شود و در ماههای محرم و صفر ذکر مصیبت شود، شبهای پنجشنبه منطق الطیر شیخ عطار خوانده شود»، آنگاه دستور فرمودند آقای اشتریان مناجاتی از نیاز تجلی خواندند و بعد از صرف شام که همگی فقرا در حضورشان بودند بمنزل آقای طبسی مراجعت و در حدود ساعت ده استراحت فرمودند.

## پنج‌شنبه ۱۲ اسفند ۱۳۵۰ و ۱۵ محرم ۱۳۹۲:

### تفسیر آیات معراجیه آخر سوره بقره

سحر وقتیکه از خواب بیدار شدم دیدم حضرت آقا به نماز مشغولند، پس از اداء فریضه صبح و قرائت قرآن بیاناتی در اطراف سه آیه آخر مبارکه بقره که ذیلاً تحریر می‌شود فرمودند:

«لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» می‌فرماید برای خداست آنچه در آسمانها و زمین است و آنچه در ضمیر شماست چه اظهار نمائید و چه پنهان کنید خداوند با شما حساب می‌کند، آنگاه هرکه را بخواهد می‌بخشد و هرکه را خواهد عذاب کند و خداوند بر همه چیز توانا است، پیغمبر به آنچه از جانب خدا بر او نازل شده ایمان دارد و مؤمنین هم ایمان دارند و همگی آنان به خدا و فرشتگان او و کتابهای او و پیغمبران او ایمان دارند، و بین فرستادگان از نظر نمایندگی فرقی قائل نیستند همه یکی هستند، ولی از نظر فضیلت پیغمبر ما تمام انبیاء افضل است ولی از نظر نمایندگی ظاهراً فرقی ندارند، مثلاً اگر یکی شیخ‌المشایخ باشد و دیگری اجازه نماز داشته باشد نماز خواندن پشت سر آنها فرق نمی‌کند، مثلاً بخشدار حکمی صادر می‌کند نخست وزیر هم حکمی صادر می‌نماید از نظر نمایندگی دولت هر دو را باید اطاعت کرد و اذا بر مبنای همین اطاعت امر بود که همگی عرض کردند خدایا فرمان ترا شنیدیم و اطاعت می‌کنیم و از تو طلب آموزش می‌نمائیم و به یقین میدانیم که بازگشت همه

بسوی توست، خداوند هیچ کس را زیاده از اندازه توانائیش تکلیف نمی فرماید و این عدم تکلیف زیاده از اندازه توانائی تفضلی است دربارهٔ بندگان، هرکس عمل خوب انجام دهد برای خود او است و نتیجه کردار زشت هم بخود او برمی گردد، خدایا بر ما مگیز اگر از او امر تو چیزی فراموش کرده ایم و بجا نیاورده ایم یا از منهیات تو اعمالی از راه خطا مرتکب شویم، خدایا تکالیف سنگین و سخت بر ما تحمیل نفرما چنانکه بر امم سابقه پیش از ما و بر عمده آنها قرار دادی، بار خدایا آنچه که ما طاقت انجام آن را نداریم بر ما منہ عفوکن ما را، بیامرزش ما را و بر ما رحمت کن تو سلطان ما و و یاور ما هستی ما را بر دشمنان غلبه ده و نصرت فرما. این آیات در معراج بر پیغمبر اکرم (ص) نازل شد وقتیکه براق نتوانست بالا رود رَفَ رَفَ را آوردند اول مرکب عقل بود و دوم مرکب عشق، جبرئیل که عقل کل است در ماند به حضرت عرض کرد دیگر من نمی توانم بالاتر آیم:

اگر یک سر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم

می فرماید از هفتاد هزار حجاب گذشتم بیهوش شدم، دستی را احساس کردم، فرمود تو کیستی و من کیم عرض کردم تویی خداوند جلیل و من بنده ای ذلیل، خطاب رسید هر نیتی در دل بنماید چه خوب و چه بد خداوند آن را ثبت می فرماید و محاسبه می کند و این آیه را بر همه انبیاء صادر کردم طاقت نیاوردند قبول نمایند، آیا تو حاضری برای امت قبول نمائی؟ حضرت در آن موقع تسلیم محض بود، عرض کرد خدایا من مطیع امر تو هستم، ندا رسید اکنون که تو پذیرفتی من هم در گذشتم اگر نیت بد کنی و عمل نکنی عقاب نمی کنم ولی اگر عمل کنی حساب می گردد و عقاب می کنم، اگر نیت خیری کنی و میسر نشود آن را انجام دهی ثواب آن را می دهم و اگر عمل نمائی ده برابر پاداش یابی، وقتی که خداوند این آیه را نازل کرد و حضرت قبول نمود فرمود: «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ». حضرت عرض کرد: «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نَفَرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ» فقال جلّ ذكره: «لهم الجنة والمغفرة على ان فعلوا ذلك» پیغمبر عرض کرد: خدایا حال که تفضل فرمودی بما، ما آمرزش ترا می خواهیم چرا که بازگشت همه بسوی تست خداوند جواب داد آمرزش خود را شامل حال تو و امت می گردانم و مقام امت ترا بلند می سازم لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ. پیغمبر چون این جمله را شنید، عرض کرد خدایا حال که تفضل درباره من و امتم فرمودی زیادت فرما، خطاب رسید سؤال کن عرض کرد: «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا». ندا رسید از نسیان و خطاء امت تو بخاطر کرامتی که تو در نزد ما داری در گذشتم و عقاب نکنم پیغمبر عرض کرد: «لَيْسَ مِنَّا إِلَّا النَّسِيَانُ وَالْخَطَا»، جز خطا و فراموشی چیزی نداریم اگر ما معرفت می داشتیم که از یاد او غافل نمی شدیم و بخطا دچار نمی گشتیم، باز عرض می کند، خداوند حال که این عطا درباره ما روا داشتی زیاده فرما، ندا می رسد درخواست کن، عرض می کند پرورگارا: «رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا» یعنی احکام شدید و سختی که بر امتهای تو و امت تو برداشتم، مثلاً در مورد احکام حضرت موسی (ع) حکم این بود که نماز آنها را از تو و امت تو برداشتم، مثلاً در مورد احکام حضرت موسی (ع) حکم این بود که نماز آنها جز در محل مخصوص که عبادتگاه بود قبول نمی شد هر چند از محل آنها تا معبد مسافت دوری بود باید بروند در معبد نماز بخوانند، ولی برای امت تو تمام زمین را مسجد و طاهر قرار دادم که در هر کجا اقامه نماز نمایند از آنها قبول میکنم، و این سختی را از امت تو برداشتم، در امتان پیشین حکم این بود که اگر دست آنها به نجاست برخورد می کرد و نجس می شد باید محل نجاست را مفاض نمایند ولی برای امت تو آب را برای پاک کردن قرار دادم و این سختی را از آنها برداشتم امم سابق قربانیهای خود را باید برگردن خود بار نموده به بیت المقدس ببرند اگر مورد قبول قرار می گرفت آتشی می فرستادم که آن قربانی را بخورد و صاحب قربانی



خوشحال برمی گشت، و اگر آتش آن را نمی خورد با حال بدی مراجعت می نمود، ولی قربانیهای امت ترا بطون فقرا و مساکین قرار دادیم اگر قبول شود به آنها اضعاف مضاعف پاداش می دهیم و اگر قبول نشود عقوبات دنیا را از آنها برمی داریم، در امم سلف اوقات نماز آنها را نصف شب و هنگام ظهر قرار داده بودیم و این حکم از شداید بود و بر امت تو فرض کردیم نماز را در اطراف شب و روز در هنگامی که با نشاط هستند، در امتهای پیشین قرار داده بودیم در مقابل هر عمل نیکی یک حسنه و در مقابل عمل بدی یک عقاب و این را از امت تو برداشتیم، و قرار دادیم در مقابل هر عمل نیک ده حسنه و در مقابل هر عمل بد یک جزا، در امم سابق اگر نیت عمل خیر می کردند و آن را بجا نمی آوردند ثوابی در نامه عمل آنها ثبت نمی شد و اگر بجا می آوردند یک حسنه در نامه عمل آنها ثبت می گردید، ولی در امت تو اگر نیت عمل نیکی نمایند در نامه عمل آنها یک حسنه ثبت می نمائیم ولو این که آن عمل را بجا نیاورند، و اگر آن عمل نیک را بجا آورند ده حسنه در نامه عمل آنها نوشته می شود، در امتهای سابق اگر نیت عمل بدی می کردند و بجا نمی آوردند چیزی در نامه عمل آنها نوشته نمی شد ولی اگر امت تو نیت عمل بدی نمایند و آنرا بجا نیاورند یک حسنه در نام عمل آنها ثبت می گردد انتهای پیشین هر وقت گناهی می کردند آن گناه بر در خانه آنها نوشته می شد که همه کس با خبر می شدند، و من این را از امت تو برداشتم و اگر از آن گناه توبه میکردند قبولی توبه آنها این بود که لذیذترین غذاها که در نزد آنها محبوبتر بود آن را بر خود حرام نمایند، ولی ما گناهان امت ترامستور میداریم که کسی جز ما و خود او خبر ندارد، و اگر توبه کند او را قبول می کنیم بدون اینکه به عقوبت دیگری مبتلایش سازیم، پیغمبر عرض کرد خدایا حال که این همه بر من عطا فرمودی زیادت فرما، خطاب رسید که سؤال کن؟ عرض می کند: «رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ». خدایا بر ما تحمیل مکن آنچه را که ما طاقت آن را نداریم فرمود، پذیرفتم پیغمبر عرض کرد، «وَأَعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»، عفو یعنی گناهان ما را ببوشان مغفرت یعنی گناهان ما را پاک کن، رحمت یعنی علاوه بر این بر ما نیکی هم بکن، مثلاً نامه عمل پر از گناه است عفو یعنی ببوشان مغفرت یعنی آن گناهانی که نوشته شده پاک کن، رحمت یعنی بجایش در پرونده ما نیکی بنویس این سه مرحله را حضرت احدیت پذیرفت.

پس از ختم سخنانشان دستور فرمودند آقای حسین طبسی مناجاتی خواندند، فقرا چنان حالی داشتند که من از توصیف آن عاجزم، «من عاجزم زگفتن و خلق از شنیدنش» پس از صرف صبحانه در ساعت ۹ به بازار کتاب فروشها رفتم تا نزدیک ساعت ده کتابفروشیها باز نشده بود، اصولاً اکثر مردم هندوستان کارشان از ساعت ۱۱ صبح به بعد شروع می شود، بعد به بیمارستان نظامیه رفتم، این ساختمانها نوشته شده بود «بیاد علیا حضرت ملکه دکن اعلی الله مقامها» از قسمتهای مختلف مانند: بیماریهای عمومی، قلب، فلج اطفال، داروسازی، جراحی و غیره دیدن نمودیم که از طرف متصدیان مربوطه توضیحات لازم داده می شد، حضرت آقا دعا کردند و فرمودند بسیار خوشحالم که چنین بیمارستانی برای معالجه بیماران وجود دارد، در قسمت فلج اطفال طفلی که بعلت فلج دست بستری بود کاملاً بهبود یافته و با دست سلام می داد، قرار شد فرمول معالجه فلج اطفال را که با دارو و ماساژ در حمام طبی داده می شود به وسیله حاج آقای کاشانی حضور حضرت آقا تقدیم گردد (فعلاً مدرنترین حمام طبی در کنار دریای سیاه وجود دارد) در قسمت داروخانه اظهار شد که در دنیا چنین داروخانه ای کم نظیر است، داروئی که با مشک و عنبر درست شده بود آوردند که گفته شد برای عضله قلب مفید است، و حضرت آقا کمی میل فرمودند، خمیر مروارید آوردند و گفتند مفرح است در آنجا مشک، عنبر، مروارید، یاقوت، زمرد، عقیق، سنگ یشم و لعل بدخشان مشاهده نمودیم، اظهار شد در اینجا طیب و دارو رایگان است و بیشتر اطباء اینجا فارغ التحصیل همین رشته اند، حضرت ایشان به افرادی که دارو می ساختند و دانشجویانی که تعلیم

می دیدند تفقد فرموده مبلغی جهت کارکنان آنجا مرحمت فرمودند، در آخر از کتابخانه آنجا دیدن کردند که بیش از پنج هزار کتابهای مختلف طبی داشت مانند: طب اکبر، اکسیر اعظم و غیره و پس از پایان بازدید و عیادت بیماران رئیس بیمارستان حضرت آقا را معاینه نموده و دستوراتی دادند، در مراجعت به کتاب فروشی های قدیم مراجعه و چند جلد کتاب خریداری فرمودند. بنا بدعوت قبلی به منزل آقای دکتر مقتدری رفتیم و در آنجا آقای حاج سید علی اکبر روح الامین که با هواپیما از طهران آمده بودند به جمع ما پیوستند، پس از صرف ناهار در حدود دو ساعت بعد از ظهر به منزل مراجعت نمودیم.

در این دو روز اخیر با توجه به اینکه شبها هم نخوابیده بودند استراحت نکردند و در حدود چهار ساعت و نیم بعد از ظهر مادر مکرمه نواب قمرالدین علیخان به فقر و درویشی نائل شدند، پس از آن ابتدا به تجارتخانه آقای قنبرعلی همتی موسوم به (آسام تی) تشریف بردند این تجارتخانه که اختصاص به تجارت چای دارد نسبتاً وسیع است پس از صرف چای و بستنی حضرت آقا نسبت به ایشان اظهار مرحمت فرمودند، و از آنجا به دیدن گراند هتل که محل کار حاج آقای کاشانی است تشریف برده و قسمتهای مختلف آنجا را دیدند و اظهار مرحمت فرمودند، مجلس فقر و درویشی بمناسبت شب جمعه در منزل آقای محمود طبسی تشکیل بود، پس از اقامه نماز مغرب و عشاء در موضوع بیعت مطالبی بدین مضمون ایراد فرمودند:

### «بیعت در اسلام»

آیه ۱۱۱ سوره مبارکه توبه «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْحِجَّةَ» بطوریکه در شب گذشته بیان داشتیم مخصوص بیعت می باشد، زیرا بیعت در تمام ادیان حقه بوده است البته بیعت باید با کسانی باشد که سمت نمایندگی داشته باشند، اهل سنت و اکثریت باید با کسانی باشد که به قوانین الهی آشنائی داشته باشند و اجرا نمایند کافی است و دیگر احتیاجی به بیعت کردن نیست، ولی گروهی از شیعه دوازده امامی معتقدند که عالم در هیچ زمانی از حجت خالی نیست و نخواهد بود «لَوْلَا الْحُجَّةُ لَسَا حَتَّ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا» حجة یعنی خلیفه خدا که آنها باید خود خدا او را معین نماید و نباید دیگران معین کنند، چون لطف خداوندی پیوسته شامل حال بندگان است که هیچوقت در بسته نباشد و در هر زمان راه بسوی خدا هست بنابراین باید نماینده الهی در میان مردم باشد،<sup>۱</sup> آنها می گویند کسانی که می توانند احکام را توضیح بدهند کافی است، این است که

۱- برای شرح حال کامل مراجعه شود به اصول کافی جلد اول کتاب الحجة ص ۲۳۶ تا ۳۵۹ و تنها بعنوان نمونه چند حدیث از همان کتاب ص ۲۵۱ تا ۲۵۴ ذکر می شود:

۱ حسین بن ابی العلاء گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم ممکن است زمین باشد و امامی در آن نباشد فرمودند: نه گفتیم: دو امام در یک زمان می شود؛ فرمود: نه، مگر اینکه یکی از آنها خاموش باشند و به وظائف امامت قیام نکنند مانند حضرت حسین (ع) در زمان حضرت امام حسن (ع)

۲ علی بن ابراهیم طبق سلسله روایات از اسحق بن عمار نقل می کند که امام صادق (ع) می فرمود: همانا زمین در هیچ حال از امام خالی نگردد برای اینکه اگر مؤمنین چیزی را کم کردند برای آنها تکمیل کند.

۳ محمد بن یحیی طبق سلسله روایات از عبدالله بن سلیمان عامری نقل کرده که حضرت صادق (ع) فرمود: زمین از حالی به حالی نگردد جز آنکه برای خدا در آن حجتی باشد که حلال و حرام را به مردم بفهماند و ایشان را براه خدا خواند

۴ احمد بن مهران از محمد بن علی و او از حسین بن ابی العلاء نقل می کند که گفت: به امام صادق (ع) عرض کردم زمین بدون امام باقی می ماند فرمود: نه!

۵ حضرت ابوالحسن امام دهم فرمود: زمین از حجت خالی نماند، بخدا آن حجت منم.

۶ امام صادق (ع) فرمود: اگر در زمین بجز دو کس نباشد یکی از آنها امام است.

گفتند بعد از پیغمبر باید خودشان کسی را تعیین کنند، ولی ما می‌گوئیم آن کسیکه بتواند تمام مشکلات ظاهری و باطنی را حل کند و بتواند به تمام احکام و آداب احاطه داشته باشد و به تمام آنها مؤدب و رفتار نماید، این طور شخصی را آیا ما می‌توانیم تعیین کنیم، یا آن را خدا باید تعیین کند؟ یا پیغمبر به امر خدا تعیین نماید؟ اعتقاد ما این است که رسول خدا (ص) دوازده نفر اوصیاء و جانشینان خود را با اسم و رسم یکی بعد دیگری تعیین و به مردم معرفی نموده است،<sup>۱</sup> که دوازدهمین آنها غائب است و حجة عصر اوست و آن عده که مجازند در نشر احکام یا در امر ارشاد باید اجازه آنها مضبوط و به امام (ع) برسد، اگر نرسد چه در امر ظاهر و چه در امر باطن همه طاغوت و گمراه کننده هستند، بیعت اختصاص دارد به آنهایی که مجاز هستند، بعضی می‌گویند بیعت اختصاص به زمان جنگ دارد، و حال اینکه این طور نیست و بر زنان جنگ واجب نمی‌باشد اما در سایر امور دینی با مردمان شریک‌اند، و در سوره ممتحنه آیه ۱۲ مخصوصاً به بیعت زنان هم اشاره شده است.<sup>۲</sup> بعضی می‌گویند بیعت اختصاص به امام دارد، ما هم می‌گوئیم اگر مجاز نباشد طاغوت است پس ما بیشتر عقیده را گرفته‌ایم، در زمان پیغمبر هیچ کار بدون اجازه جایز نبوده است. در زمان غیبت هم همین‌طور است اگر غیر از این باشد عقیده اهل سنت است، بهر حال بیعت هست خداوند تعیین فرموده است راه بسوی خدا باز است و نباید مسدود باشد، مزیت افراد گذشته با حال چیست که در سابق بیعت باشد و حال نباشد؟ این است که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» خدا می‌خرد از مؤمنین جان و مالشان را بطریق حصر، لکن چون و وصول حق مطلق نیست مگر بواسطه مظاهر بشریت که در گرفته بنور الهی هستند و فانی در حق‌اند، مخصوصاً در موقع بیعت گرفتن. از این جهت است که خداوند خریداری را بخود منحصر و از مظاهر بشریت سلب فرموده است، ولی کوتاه بیان جز مظاهر بشریت نبینند، پس از آن صفات مؤمنین بیعت کننده را بیان می‌فرماید: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ». یعنی مؤمنین کیانند اشخاصی هستند که توبه کنند و این اولین مرحله ایمان است: شستشوئی کن و آنگه به خرابات خرام تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده

<sup>۱</sup> - شیخ صدوق ابن بابویه در کتابش جلد ۱ چاپ دوم صفحه ۲۵۲ آورده جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند که وقتی آیه اولوی الامر بر پیغمبر نازل شد جابر می‌گوید گفتم: ای رسول خدا ما خداوند و پیامبرش را شناختیم پس صاحبان امر که خداوند پیروی ایشان را در کنار پیروی تو قرار داده کیانند؟ پیامبر (ص) فرمود: ای جابر ایشان جانشینان من و پیشوایان مسلمانان بعد از من هستند، اول ایشان علی بن ابی‌طالب سپس حسن و حسین سپس علی بن حسین، سپس محمد بن علی که در تورات به باقر معروف است. ای جابر زود باش که تو او را درک کنی، پس چون او را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان سپس صادق جعفر بن محمد سپس موسی بن جعفر سپس علی بن موسی سپس محمد بن علی بن محمد سپس حسن بن علی آنگاه همانم و هم کنیه من حجت من خدا در زمینش و بقیه الله در میان بندگانش فرزند حسین بن علی است.

در صحیحین از جابر بن سمره نقل شده که گفت شنیدم از پیغمبر (ص) که می‌گفت بعد از من دوازده امیر خواهند بود، پس کلمه‌ای گفت که من نشنیدم، و از پدرم پرسیدم؟ وی گفت که آن دوازده امیر همه ایشان از قریش خواهند بود صاحب کشف الغمه از کمال الدین نقل کرده که آنها دوازده امامند به تعداد نقبای بنی‌اسرائیل.

(نقل از حبیب السیر جلد دوم)

<sup>۲</sup> - يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يَبَايَعَنَّكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِفْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايَعْنَهُنَّ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

ای پیغمبر زنان با ایمان نزد تو آیند تا اینکه با تو بیعت کنند به این شرط به آنان بیعت کن که با خدا چیزی را شریک نسازند و دزدی نکنند و به زنا تن در ندهند و اولادشان را (بر اثر تنگدستی) نکشند و بهتان و افترا بر کسی نیندند و نافرمانی تو نکنند در هر پس بیعت کن با آنها و از خداوند برای آنها آمرزش خواه که خدا آمرزنده مهربان است. (سوره ممتحنه آیه ۱۲)

و مراد بیعت محسوب است و مراد از «الْعَابِدُونَ» بندگانی هستند که از بندگی نفس خود را آزاد و داخل در بندگی خدا شده‌اند، یا عبادت کنندگانی که به امر مولای خود رفتاری نمایند نه به هوای نفس خود و خودسرانه و منظور «الْحَامِدُونَ» کسانی است که به ستایش خدا می‌پردازند «وَالسَّائِحُونَ» آنهایی که در عالم وجود خود و عالم کبیر و در اخبار امم سالفه و در شرائع انبیاء علیهم السلام و مواعظ اولیا و نصایح آنها و در کتب آسمانی مخصوصاً در قرآن کریم و در اخبار ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین با دقت و تدبر و تفکر سیر می‌نمایند. اما «السَّائِحُونَ» به «صائمون» یعنی روزه‌داران هم تفسیر شده است، زیرا روزه سبب کاهش قوای حیوانی و تقویت قوا و مدارک انسانی است که حجاب ظلمانی نفسانی را برطرف نموده و باعث گشوده شدن چشم بصیرت و عالم باطن است که می‌تواند در مراتب قلبی خود سیاحت نماید در این موقع است که حقیقت رکوع و سجود که اظهار تذلل و خضوع و خشوع در مقابل پرورگار عالم و مردان الهی است، در نماز و سایر احوال بر وجود او ظاهر و عملی می‌گردد، و چون چشم بصیرت او گشوده شود نیک و بد را تشخیص دهد و می‌تواند دیگران را به کار نیک وادارد و از کار بد برکنار نماید، که بالاترین مرتبه امر به معروف و نهی از منکر است، این گونه امر به معروف و نهی از منکر مربوط به زمان حضور امام یا نماینده اوست و چنانکه- اگر امرکرد نماز بخوان و نخواند حکمش قتل است، و آن مرحله مخصوص اولوالامر است ولی در مرحله پائین‌تر هرکس می‌تواند با وجود شرائطی که بزرگان دستور داده‌اند امر به معروف و نهی از منکر نماید، مثلاً پدر پس از آنکه خود به امر و نهی رفتار نماید باید فرزند و عیالش را بخوبی‌ها وادارد و از بدیها باز دارد، و اگر خدمه‌ای در تحت نظر اوست مراقبت نماید که نماز بخواند و کارهای حرام نکند اگر می‌تواند نهی کند و اگر نکند مسئول است، و اگر دونفر رفیق که با هم معاشرت دارند و یا با هم زندگی می‌کنند، اگر دید رفیق دیگر تا غروب نماز نخواند باید تذکر دهد اگر بی‌اعتنائی کرد باید جدی‌تر صحبت کند اگر نشد از او ترک معاشرت کند اینگونه دستورات عمومی است، همچنین جنبه‌های عمومی دیگر تا بتواند رعایت کند، «والحافظون لحدود الله» آنچه خداوند عالم مقرر فرموده است از ایقان واجبات و ترک منهیات و انجام مستحبات و احتراز مکروهات بنماید، مؤمنین کسانی هستند که این حالات را دارا هستند تنها دست دادن و پیمان بستن کافی نیست، مؤمنی که پیمان بندد و این امور را انجام دهد مؤمن است، ما باید به عهد او وفا کنیم آنگاه او وفا بعهد ما بکند، شنیده شده که باید تجدید نظری در قوانین اسلامی بکنند، هرکس این تجدید نظر را بنماید دشمن اسلام و مسلمین است، برای اینکه حلال محمد (ص) حلال تا روز قیامت و حرام محمد (ص) حرام است تا روز قیامت، تمام حدود باید اجرا گردد مانند حد زدن دزد و غیره اگر دستور قرآن اجرا گردد این خلافها که مشاهده می‌نمائیم پیدا نمی‌شد و ما شاهدیم که روز بروز بر فساد جامعه افزوده می‌شود، برای اینکه حدود اسلام انجام و اجرا نمی‌شود، در مملکت سعودی حد دزدی اجرا می‌شود لذا در آنجا دیگر دزدی نمی‌شود ولی اگر قوانین اجرا نشد این فسادها پیدا می‌شود. آنگاه دستور فرمودند مثنوی و نیاز تجلی بوسیله آقای حسین طبسی خوانده شد، پس از خاتمه مجلس همگی فقرا در منزل آقای محمود طبسی شام را در خدمت حضرت آقا صرف نمودند در حدود ساعت ۹/۳۰ استراحت فرمودند.

### جمعه ۱۳ اسفند ۱۳۵۰ و ۱۶ محرم ۱۳۹۲:

طبق معمول سحر بیدار شدیم و آقای سیدعلی اکبر روح‌الامین نیز از تهران آمده به جمع همراهان افزوده شده بود، فقرای حیدرآباد نیز همگی حاضر بودند، پس از انجام فریضه صبح که همگی به حضرت آقا اقتدا نمودند ایشان کما فی السابق کلام الله مجید را قرائت فرمودند:

## مباهله پیغمبر با نصاری:

در این باره اظهار داشتند نصارای نجران برای تحقیق از دعوت آن حضرت به مدینه آمده بودند «نجران موضعی است ما بین حجاز و یمن که اسقفهای بسیار متدین مسیحی آنجا و مورد احترام مردم بودند و گاهگاهی پادشاه حبشه و بسیاری دیگر از اطراف نزد آنها می آمدند، عده ای از این مسیحیان به نزد پیغمبر اکرم (ص) آمده از حضرت پرسیدند دعوت شما چیست؟ حضرت فرمود: من بنده ای از بندگان خدا هستم که لطف خداوند شامل حالم گردیده مأموریت یافته ام که مردم را به یکتائی خدا دعوت نمایم، گفتند در مورد حضرت عیسی چه می گوئید؟ فرمود: حضرت عیسی (ع) هم از بندگان خداست و کلمه تامت الهی است و روح الله بود، گفتند چه طور بنده ایست که بدون پدر متولد شود؟ ما می گوئیم پسر خداست و اگر پسر خدا نیست پس پدرش کیست؟<sup>۱</sup> این آیات بر آن حضرت نازل گردید «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» «سوره آل عمران آیه ۶۱» مثل خلقت عیسی در خارق العاده بودن از جانب خداوند عالم مانند خلقت آدم است، که خدا او را از خاک آفرید و فرمود باش و چنان شد، سخن حق همانست که از خدا به تو رسید و در قدرت خدا تردید مکن، و اگر کسی با تو در مقام محاجه برآید، پس از آنکه تو به وحی خدا به احوال عیسی آگاهی یافته ای به او بگو ما و شما حاضر می کنیم فرزندان و زنان خود را و مباهله می کنیم یعنی به درگاه الهی تضرع و زاری می نمایم تا اینکه هر کدام در غم بودیم به لعن و عذاب خدا گرفتار باشیم، آنها تقاضا کردند که موافقت فرمائید که ما فردا برای مباهله حاضر شویم. رسول خدا (ص) قبول فرمودند آنها رفتند و شب با یکدیگر مشورت نمودند و به این نتیجه رسیدند که ما فردا می رویم اگر دیدم که محمد (ص) با نزدیکترین افراد خود برای مباهله حاضر شده است و عزیزترین کسان خود را همراه دارد با او مباهله نمی کنیم، و اگر با جمعیت بسیاری آمده که شکوه و جلال خود را در نظر ما نمایش دهد، باطل است و با او مباهله خواهیم کرد، خود آنان لباسهای رسمی که مواقع فوق العاده می پوشیدند، بر تن کرده و با چهل نفر از همراهان خود حاضر شدند، از آن طرف مشاهده نمودند که رسول خدا (ص) دو بچه همراه دارد و در حالیکه دست در دست پیغمبر دارند، و یک مرد و یک زن هم از عقب او در

<sup>۱</sup> در مورد حضرت عیسی (ع) یازده نظریه آمده است چنانکه در تاریخ یعقوبی نقل شده و آنها عبارتند از:

۱ مسیح و مادرش دو خدا بودند!

۲ مسیح نسبت به پدر چون شعله آتشی است که از شعله آتشی جدا شده باشد بی اینکه شعله اول از جدایی شعله دوم کم شود.

۳ بعضی بخدایی مسیح معتقدند.

۴ بعضی مسیح را بنده می دانند.

۵ جسد مسیح شبی بیش نبوده مانند متی و پیروانش

۶ مسیح همان ((کلمه)) است.

۷ مسیح پسر است.

۸ مسیح روحی است قدیم.

۹ مسیح پسر یوسف نجار است.

۱۰ مسیح پیغمبری از پیغمبران است.

۱۱ مسیح لاهوتی و ناسوتی است

(نقل از تاریخ مختصر الدول)

کمال وقار و طمانینه قدم زنان رو به آنان می‌آیند، پرسیدند اینها که همراه پیغمبرند کیانند؟ گفتند آن مرد که عقب اوست علی بن ابیطالب پسر عم اوست و آن زن فاطمه دختر او می‌باشد که همسر علی است و آن دو بچه که دستشان در دست پیغمبر است حسن (ع) و حسین (ع) فرزندان علی (ع) و فاطمه (ع) می‌باشند که هیچ کس در نزد او عزیزتر از این چهار نفر نمی‌باشد، نصاریٰ نجران از مشاهده آنان شدیداً تکان خوردند و حضور حضرتش عرض کردند چه شما نفرین کنید و چه ما بالاخره یک عده هلاک خواهند شد از این جهت ما حاضر نیستیم با شما مباحله نمائیم، حضرت فرمودند اسلام بیاورید از آوردن اسلام هم خودداری نمودند، حضرت فرمود: با شما جنگ میکنیم یا اینکه باید جزیه بدهید؟ آنها قبول نمودند جزیه بدهند، حضرت هم رحمة للعالمین بودند قبول فرمودند، قرار شد سالی دو هزار حله و سی عدد زره از آهن بپردازند که هزار حله و ۱۵ عدد زره در ماه صفر و بقیه در ماه رجب تحویل دهند، و جان و مال آنها تحت نظر پیغمبر و یارانش محفوظ باشند و صلح‌نامه به همین ترتیب تنظیم شد، و آنها به وطن خود بازگشتند حضرت هم مستقیماً به خانه فاطمه (س) نزول اجلا فرمودند و به فاطمه فرمودند خیلی خسته هستم چیزی بیاور تا بروی خود بیندازم و قدری استراحت کنم، بعضی می‌گویند این واقعه در خانه امّ السلمه بوده و اهل سنت می‌گویند در خانه عایشه بوده، رسول خدا (ص) در زیرکساء یمانی استراحت فرمودند ابتدا حسن (ع) و بعد حسین (ع) و سپس علی (ع) و در آخر فاطمه (ع) در زیرکساء به پیغمبر ملحق شدند، و چون پس از تصمیم گرفتن به نفرین کردن این حال واقع شده بود رحمت الهی شامل آنها گردید، و جبرئیل این آیه را بر آن حضرت فرود آورد «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» «آیه ۳۳ سوره احزاب» یعنی خداوند قصد دارد که پلیدیها را از شما اهل بیت دور کرده شما را پاک و پاکیزه کند. پس آنان معصوم بودند حتی می‌گویند امّ السلمه می‌خواست بر آنان در زیرکساء وارد شود، حضرت اجازه نفرمودند، این است فضائل کسانی که رحمت الهی شامل حال آنهاست، نقل است که روزی مأمون به حضرت رضا (ع) عرض کرد از بزرگترین فضیلت امیرالمؤمنین (ع) که در قرآن ذکر شده مرا خبر ده؟ حضرت رضا (ع) فرمودند، بزرگترین فضیلت آن حضرت در آیه مباحله است که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «فَمَنْ حَاجَكَ الْخِالَاءُ» پس پیغمبر اکرم دعوت کرد حسنین (ع) که فرزند او بودند و فاطمه (ع) که در این سوره نساء اوست و علی (ع) را که نفس او بود به حکم خداوند عزّ و جلّ چون ثابت است که احدی از خلق خدا مقامش بالاتر از رسول خدا (ص) نمی‌باشد، بنابراین در اینجا چون علی نفس پیغمبر است معلوم می‌شود بزرگترین فضیلت را داراست. گویند وقتی مأمون خدمت حضرت رضا (ع) عرض کرد چرا خداوند ابنائنا را به لفظ جمع کرده است و حال آنکه پیغمبر (ص) حسنین (ع) را که دو نفر بودند همراه بُرد و نساءنا هم بلفظ جمع است حال آنکه حضرت فاطمه را به تنهایی برد و اگر این ابنائنا و نساءنا در آیه ذکر نشده بود سخن شما درست بود حضرت رضا (ع) فرمودند: مراد از انفسنا علی است که نفس پیغمبر بود، مأمون عرض کرد این بطور مجاز است حضرت فرمود: ابنائنا فرمود زیرا پسرهای علی هم پسرهای خود به حساب آورده، این بود که مأمون ساکت شد. بعد از اتمام تفسیر فرمودند مناجاتی از سعدی خوانده شود، پس از خواندن مناجات و صرف صبحانه به زیارت اقطابی که در حیدرآباد مدفونند مشرف شدیم؛ در این زیارت حاج آقای سیدعلی اکبر ورح الامین نیز افتخار حضور داشتند، پس از زیارت مقبره حضرتشاه محمود دکنی، دختری که سابقاً جنون داشت و از همه دوری می‌کرد و وقتی که ما وارد شدیم هنوز در را به روی خود بسته بود از اتاق بیرون آمد و خود را روی قدمهای حضرت آقا انداخت و شروع کرد به زار زارگریستن، فقرا همگی متأثر شدند و در حقیقت دعا کردند حضرت آقا و همراهان هر یک دو رکعت نماز خواندند و به آن دختر فرمودند: که چون متوسل به این درگاه شده‌ای خوب خواهی شد، و به فرمود پول می‌خواهی؟ عرض کرد: خیرگل می‌خواهم پول را می

خواهم چه کنم؟ یکی از فقرا شاخه گلی آورد، او اظهار داشت گل تازه‌تری می‌خواهم؟ حضرت ایشان توجه و تبسمی فرمودند و خداحافظی کردند، دخترگریه می‌کرد و از پشت سر می‌آید و می‌گفت من هم می‌آیم. خلاصه از هشتاد پله پائین آمد تا جایی که اتومبیلها قرار داشتند به نزدیک اتومبیل حضرت ایشان رفت و اصرار زیاد دست مبارکشان را از روی عبا بوسید و با خوشحالی از همه ماها خداحافظی نمود و برگشت، در مراجعت به محل مسلم جنگ روبروی دانشگاه شهر به کافه آقای غلامرضا باغستانی تشریف بردند، پس از چند دقیقه توقف و اظهار محبت به کافه دیگری رفتیم که آقای محمود طبسی آن را اداره می‌کرد، در آنجا عده‌ای از مرتاضین که شمشیر و میله‌های و سیخ همراه داشتند جلوی کافه ایستاده بودند، وقتی که حضرت آقا را دیدند مانند افراد ارتش که خبردار می‌نمایند با زبان اردو صداهای خود را بلند نمودند و یا مولا می‌گفتند، این کافه بزرگ و بسیار تمیز بود گفته شد که حاج آقای ضابط به آقای طبسی واگذار نموده است حاج آقای ضابط کافه و هتل‌های متعددی در محله‌های مختلف حیدرآباد ایجاد نموده است، بعلاوه گاوداری مفصلی هم دارد که تمام لبنیات مغازه‌های آنجا را از شیرگاوهای خود تأمین می‌نماید، تأمین می‌نماید، از آنجا به محل آقا پوره که شیرینی سازی آقای طبسی بود تشریف بردند، من از یک نفر هندو به نام «راویندا» پرسیدم که شما می‌گوئید کریشنا خداست پس چه طور مرده، خدا که نمی‌میرد؟ جواب داد: او نمرده است مدتی چند مردم را هدایت کرد و رفت و گفتم: کجا رفت؟ گفت: وقتی که گناه در زمین پر شد او دوباره ظهور می‌کند ولی همیشه زنده و در همه جا هست، هندوها خداهای متعددی دارند و معتقدند که همه مظهر یک خدا هستند و هر زمان بصورت دیگری ظهور می‌نمایند و این باره توضیحاتی قبلاً داده شده است.

حدود ساعت ۱۰/۳۰ به منزل آقای حسن طبسی تشریف بردند و بعد به کافه تابنده که کافه بسیار کوچکی است و در کنار میدانی قرار دارد و متعلق به آقای علی طبسی است رفتیم، و ساعت ۱۱ به منزل آقای محمود طبسی که مجلس روز جمعه در آنجا منعقد بود تشریف فرما شدند، اکثر فقرا در مجلس حضور داشتند و آقایان عابد حسین خان و مهاراجه محمود حسین خان (مهاراجه‌های محمود آباد) برای زیارت حضرت آقا در آنجا آمده بودند.

### «اعمال خارق العاده مرتاضان و دراویش رفاعیه»

بعد از ظهر بنا بدعوت آقای پروفیسور فرخ هشت نفر از مرتاضین برای نشان دادن کارهای خارق العاده خود آمده بودند، آقای پروفیسور فرخ توضیح دادند که اینها از فقرای سلسله رفاعی هستند که سر سلسله آنها به سید احمد رفاعی می‌رسد که در مصر مدفون است، اکثر آنان به سؤال و گدایی مشغولند و هر یک گرز کوچکی از آهن همراه دارند که یک طرف آن زنجیره‌های کوتاهی نصب است و طرف دیگر آن مانند سیخ باریک و تیز است، اگر مطابق سؤالی که کرده‌اند پول به آنها داده نشود با آن گرز آهنی که همراه دارند به اعضا خود فرو می‌برند که بیننده پریشان می‌شود و به او مبلغی می‌دهد که این طور خود را نیازارد، از اعمالی که بجا می‌آورند سیخ را در سر، گردن، شکم، گودی زیر گلو، لب، بازو، گوشه چشم و زبان فرو می‌نمایند و گاهی چشم را از حلقه خارج می‌کنند، و بعضی سر یکدیگر را از بدن جدا می‌نمایند و بعد اگر شد آنها با آب دهان محلی را که سیخ فرو کرده‌اند یا بریده‌اند التیام می‌دهد. گاهی ابداً خون بیرون نمی‌آید و گاهی کمی خون تراوش می‌کند و البته تمام این کارها باید با اجازه مرشد کل باشد، و اگر بدون اجازه باشد به ایشان ضرر می‌رساند. در حیدرآباد

هرسال در یک روز مقرر که آنرا «عُرس» می‌نامند که روز وفات مرشد آنهاست<sup>۱</sup> همگی درخانقاه مخصوص خودشان جمع می‌شوند، یک نفر دهل می‌زند و دیگران یا علی می‌گویند و انواع و اقسام اعمال خارق‌العاده انجام میدهند و اشخاصی که از وضع آنها مطلعند برای تماشا به آنجا می‌روند، هنگامی که سالار جنگ زنده بود در اوقاتی که افسران عالی‌رتبه انگلیس به حیدرآباد می‌آمدند و مهمان او می‌شدند این فقرای رفاهی را می‌طلبید تا اعمال خارق‌العاده در حضور آنها انجام دهند و انگلیسیها از کارهای آنان عکسبرداری می‌کردند به خیال اینکه عملیات آنها چشم‌بندی است که البته درعکس دیده نمی‌شود، ولی تمام جزئیات اعمال آنها در عکس دیده می‌شود و همگی اظهار تعجب می‌کردند و می‌گفتند این کارها برخلاف فطرت و اصول صحت است، که چگونه این درویشان سیخ را در مغز سر فرو می‌برند و چشم را از حدقه بیرون می‌آورند و باز بجای خود قرار می‌دهند و به ایشان صدمه و ضرری نمی‌رساند! خلاصه آنکه در حضور حضرت آقا و جماعتی از فقرا آنها به ذکر خدا و نام مقدس رسول‌الله و حضرت علی مشغول گردیدند، ابتدا یکی از آنها سیخ را به سر خود فرو نمود و بعد دو سیخ بزرگ از دو طرف به زیر گلو فرو بُرد و با گفتن این جمله قوت پروردگار و لافتی الاعلی لاسیف الاذوالفقار و دیگری سیخ در پهلوی راست و دیگری در وسط شکم و یکی دیگر به پهلوی چپ خود فرو نمود، و یک سیخ در وسط زبان قرار داد و یکی دیگر از آنها دو سیخ بلند در طرفین پهلوی و دو تا در بازوان و یکی هم در وسط زبان فرو برد، و همگی در موقع بیرون آوردن آنها یا علی یا حیدر کرار می‌گفتند تا سیخها را بیرون آورند، و یکی دیگرگزی آهنین که داری میخی بسیار ضخیم بود کنار چشم راست خود فرو برد، و دیگری که مبتدی بود و سیخ به طرف لب فرو برد که خون زیادتری بیرون آمد و دیگران بذکر با علی یا حیدر مشغول بودند و در تمام این جریانها آنکه ارشد از همه بود زخمها را با آب دهان خود التیام می‌بخشید، بعد می‌خواستند که چشم را از حدقه بیرون آورند و کارهای خارق‌العاده‌ای انجام دهند، چون بینندگان متأثر و خسته شده بودند، حضرت آقا دستور فرمودند کافی است، و آنها دست از کارهای خود برداشتند، و چون از پیر آنها سؤال شد گفتند فعلاً پیر ما در بصره است ولی مریدان در همه جا هستند. پس از رفتن آنان دو نفر بنام سید کرار حسین و سید سیارحسین دستگیری و به فقر تشرف یافتند، و چون وقت نماز مغرب بود حضرت آقا بعد از فریضه مغرب و عشاء سفارشاتى به این شرح فرمودند:

---

<sup>۱</sup> - چون وفات خرقة تهی کردن و رسیدن به وصال و محبوب است، لذا لحظه وصال که مرگ تن است به منزله عروسی و وصال است بهمین مناسبت سلسله‌های مختلف صوفیه هند مخصوصاً چشتیه این مراسم را همراه با قوالی و سماع انجام می‌دهند. روز عرس خواجه معین‌الدین چشتی حدود یک میلیون نفر از فقرای چشتیه و دیگر فقرا حتی افراد غیر درویش از مسلمان و هند و سیک جهت تیمن و تبرک به اجمیر می‌روند و خود عده‌ای از هندوان را که از طبقه بالا و مرفه و روشنفکر هم بودند بچشم دیدم. وکلاً صوفیان در هند از احترام و تقدس خاصی برخوردارند و قبرشان مزار مردم و تربتشان داروی دردهای مردم است.





## سفارشات حضرت آقا درباره ذکر و فکر و جلسات شبهای جمعه

شایسته است فقرا حضور در اجتماعات را بیشتر رعایت کنند. مخصوصاً شبهای جمعه و دوشنبه را از حضور در مجلس خودداری ننمایند، علاوه بر اینکه حاضر بودن در مجلس فوائد و محاسن بیشماری دارد، مؤمن را بیاد خدا می‌اندازد، البتّه مؤمن باید در همه جا و هر وقت به یاد خدا باشد چون امور دنیا خسته کننده است غفلت می‌آورد، این دوساعت اقلّاً از کارهای دنیا غفلت پیدا می‌کنیم و به یاد خدا می‌افتیم چون روز جمعه تعطیل اسلامی است فقرای حیدرآباد ناچارند که کار نمایند درآمدی که تا ظهر جمعه پیدا می‌کنند جداگانه بگذارند و در راه خدا مصرف نمایند، تا بشود صبح جمعه یک ساعت یا بیشتر در مجلس درویشی بیاد خدا شرکت نمایند و کتب عرفا بخوانند، شاید بعضی‌ها بگویند ما گرفتاری داریم، اگر عزرائیل شب جمعه بیاید و بگوید باید بروی آیا ممکن است نرود؟ پس باید شب جمعه و دوشنبه حتی الامکان اجتماع کنیم و غافل نباشیم، فقرا باید در امور مذهبی اظهار علاقه کنند تا دیگران هم هدایت شوند ولی اگر مردم ببینند ما که شیعه اثنی عشر هستیم و علاقه نداریم معلومست که آنها هم بسوی خدا نخواهند رفت ولی اگر ببینند فقرا بیشتر اظهار علاقه می‌نمایند حسن اثر بخشیده آنها هم تشویق می‌شوند، پس ما باید جدیت کنیم که هر روز جمعیتمان در امور مذهبی به پیروی از ائمه اطهار علیهم السلام بیشتر علاقه نشان دهند و با همه کمال محبت را داشته باشیم، آنهایی که تازه مشرف شده‌اند و فارسی نمی‌دانند کتبی خوانده می‌شود در همان مجلس برایشان ترجمه شود و آنها هم جدیت نمایند که در جلسه حاضر شوند که بتدریج فارسی رایاد بگیرند، پس از صرف شام در حدود ساعت ده استراحت نمودیم.

### شنبه ۱۴ اسفند ۱۳۵۰ و ۱۷ محرم ۱۳۹۲: «بیانی درباره مغفرت»

طبق معمول با ندای مرغ سحر بیدار و به طبقه اول عمارت آمدی پس از چند دقیقه صدای اذان صبح بلند گردید، حاضرین نماز صبح را به حضرت آقا اقتدا نمودند پس از قرائت قرآن مجید فرمودند: خداوند در این آیه شریفه «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» «سوره آل عمران آیه ۱۳۳» می‌فرماید: بشتابید بسوی مغفرت و آمرزش پروردگارتان و بسوی بهشتی که عرض آن باندازه تمام آسمانها و زمین است، و خداوند آنرا مهیا کرده است برای پرهیزکاران، پرهیزکاران کیانند آنهایی که در حال وسعت و تنگدستی به فقرا انفاق می‌نمایند، خشم و غضب خود را فرو می‌نشانند و از بدی مردم در گذرند، خدا دوست میدارد نیکوکاران را، آنانکه هرگاه کار ناشایسته‌ای از ایشان سرزند یا ستمی بخود روا داشته‌اند خدا را بیاد آرند توبه و استغفارکنند، کیست غیر از خدا که گناهان را ببخشد؟ «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ» یعنی بشتابید بسوی کسانی که از طرف حق بسوی شما فرستاده شده‌اند که اسباب آمرزش شمایند، مسارعت کنید بسوی مغفرت: یعنی چیزهایی که ما را بسوی او میبرد وقتی که بسوی او شتاب کردیم و شرایط آمرزیدن او را مهیا کردیم، او ما را بسوی بهشت می‌برد بهشتی که اندازه عرض همه آسمانها و زمین است.

بهشت و دوزخی که ما خیال می‌کنیم در همین آسمانها و زمین باشد نیست، این آسمانها و زمین گنجایش ندارد، بلکه مربوط است به قلب و روح در مراحل دیگر که انتها ندارد، و این بهشت برای پرهیزکاران است که خداوند مهیا فرموده است، پرهیز از چه؟ پرهیز از آنچه که مخالف صحت است انسان همانطوری که در وقت بیماری باید رژیم داشته باشد، اگر آنچه موافق روح است انجام ندهد و پرهیز نکند باعث می‌شود که روح زمین گیر



شود و نتواند بالا رود و آنچه که انسان را بسوی مغفرت و آمرزش می‌کشاند و به بهشت می‌برد پرهیزکاری است، پرهیزکار چه کسانی در آیه (۱۳۴ آل عمران) می‌فرماید: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» آنهایی که در آشکار و پنهان انفاق می‌نمایند، صدقات واجبه مانند زکوة و زکوة فطره و خمس که واجب است آشکارا را بدهند برای اینکه همه تشویق شوند، و صدقات مستحبه را در پنهان بدهند که ریا در او نباشد، کسیکه می‌خواهد در کار خیر کمکی کند اگر منظورشان خدا باشد لازم نیست در روزنامه‌ها نوشته شود و حتی الامکان باید دیگری نفهمد، پرهیزکاران نه تنها انفاق مال می‌کنند بکه انفاق بدنی مانند خدمت نمودن و یاری کردن و یاری دادن در فنون و علوم و آگاه کردن اشخاص نادان و جاهل از خطرهایی که پیش پای آنهاست نیز برعهده آنهاست، در جمیع حالات کار آنها انفاق به مستحقین است «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ» کسانی که موقع عصبانیت غضبشان را فرو می‌نشانند و پائین‌تر از همه این است که قصاص بکنند و این برای کسی است که نتواند گذشت نماید، اما در مقابل یک سیلی یک سیلی بزند و این زیادت از آن خلاف شرع است، از این مرتبه بالاتر آن است که علاوه بر آن عصبانی نمی‌شود در دل هم نمی‌گیرد و عفو می‌کند. و بالاتر از آن این است که احسان هم بکند، و در مقابل بدی نیکی کند زیرا که خدا امر باحسان می‌کند و احسان کنندگان را دوست می‌دارد «يَا مُحْسِنُ قَدْ أَتَاكَ الْمُسْبِي» پروردگارا تو خودت امر کرده‌ای که نیکوکردار بدکردار را عفو کند خدایا ما هم بسوی تو آمدم که ما را عفو کنی، «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً» دیگر اینکه اگر گناهی مرتکب شوند یا نسبت به خودشان ظلم بکنند که از روی عمد نباشد، فوری متوجه می‌شوند و بیاد خدا می‌افتند و استغفار می‌کنند و کیست که گناهان را بیامرزد جز خدا؟ اصرار به گناه هم نمی‌کنند و می‌دانند که این گناه کبیره است. پس خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: جزای آنها و این چنین افرادی مغفرت و بهشت است و آنهایی که عمل می‌کنند اجر خوبی دارند. بعد از پایان تفسیر دستور فرمودند آقای کاشانی و آقای طبسی به منزل یکی از درویش نقش‌بندی تشریف بردند، خانه بسیار محقر و کوچکی بود که در داخل آن یک درخت «شوک» وجود داشت، این درخت بسیار زیبا و بزرگ و میوه آن از عناب درشت‌تر است و در نواحی هند زیاد است، میزبان کتابهای بسیار قدیمی و کهنه‌ای داشت که موریانه خورده بود، حضرت آقا کتابهای مختلفه مذهبی و عرفانی را مطالعه و بررسی فرمودند، پس از ساعتی خداحافظی نموده به موزه سالار جنگ رفتیم ولی هنوز باز نشده بود، در سایه عمارت موزه روی نیمکتی نشستیم در زیر سقف آخرین طبقه عمارت موزه، زنبور عسل خانه ساخته بود و زنبوران در حرکت بودند، حضرت آقا در حال تبسم با اشاره به حقیر فرمودند تو که همه چیز می‌نویسی اول آنها را بشمار بعد بنویس، از قرار معلوم عسل در هندوستان بیشتر از مناطق کوهستانی و جنگلها بدست می‌آید. گاهی هم روی درختهای خیابانها نیز زنبوران کندو می‌سازند سرانجام پس آنکه در موزه را باز کردند داخل شدیم، تابلوی بسیار زیبایی جلب توجه نمود که با عاج و طلا تزئین شده و در متن آن نوشته بودند:

### هو العزیز

جان زانعام تو ای سالار جنگ      چون به قالب نیست خود شرمنده‌ایم  
یک نگاه از لطف کن بر حال ما      ما به وقت کار، کار آینده‌ایم

**در حدود چهار هزار کتاب خطی و دوهزار کتاب چاپی بزبان فارسی و مجموعاً بیش از پنجاه و پنج هزار کتاب** به زبانهای مختلف و علوم و فنون مختلفه در قفسه‌های چوبی و آهنی بسیار زیبا به ترتیب چیده شده بود، یک کتاب خطی بنام «مجامع رقع‌های مختلف» به خط حاجی عبدالعلی طالقانی به پادشاه ایران، شاه عباس ثانی نوشته شده بود که به «سلطان عبدالله قطب‌شاه» تقدیم کرده بودند و منشآت تاریخی و مکاتبات دوران سلطان

عبداللّه و قطب شاه و دیگر سلاطین و امراء و غیره در آن جمع‌آوری شده بود، که بنظر نگارنده چنین مجموعه‌ای نفیس نایاب است،<sup>۱</sup> و در این مجموعه تصویرهائی نقاشی شده بود که در حاشیه آنها توضیحاتی داده بودند. در حدود ساعت ۱۲ ظهر از کتابخانه به منزل مراجعت نمودیم، قبل از نماز ظهر و عصر یک نفر هندو به خدمت حضرت آقا شرفیاب شده و به زبان انگلیسی اظهار داشت مدتهاست همسرم تعادل خودش را از دست داده توجه نمائید و دعائی فرمائید که معالجه شود، ایشان فرمودند ما که طیب نیستیم ولی دعا می‌کنیم که خدای عیسی (ع) شفا بدهد، پس از نماز مغرب و عشاء به فقرا نبات مرحمت فرمودند و ضمن خداحافظی اظهار داشتند: **مؤمن آئینه اولیاء و اولیاء آئینه امام علیه السلام هستند**، مقتضی است که فقرا با هم متحد و خدمتگزار هم باشند و از خدمت به یکدیگر کوتاهی و غفلت نمایند، زیرا هرگونه خدمت به مؤمن عبادت است، شیخ مفید در کتاب «مصادقة الاخوان» مطالب را بسیار خوب جمع کرده‌اند که اگر در مجالس خوانده شود بسیار خوبست، کدورت و کوتاهی در خدمت و اختلاف باعث خشنودی منافقین و مخالفین می‌شود، اصولاً اگر در بین شما نگرانی پیدا شود نگذارید دیگران بفهمند و فوراً بین خود اصلاح کنید، در ضمن توجه داشته باشید که: قرار شد شبهای دوشنبه آقای حسن همتی افتخاراً مجلس داشته باشند، مجلسی که برای خدا و یاد او تشکیل می‌شود و قصد مادی در کار نباشد (بلکه هر روز هم که چند نفر مؤمن به یاد خدا دور هم بنشینند) اجر بسیار در اوست و باعث گشایش دنیا و آخرت است، در امور ظاهریه شرعی به رساله آیات عظام عمل نمائید و من از همه التماس دعا دارم، فقرا از این مطلب نباید تعجب کنند زیرا وقتی پیغمبر دستور می‌فرمایند بر من صلوات بفرستید ما که جای خود داریم، بنابراین من هم از فقرا التماس دعا دارم، الحمدلله این توفیق پیدا شد که قبور اقطاب را زیارت کردیم و شما و دیگران را ملاقات نمودیم، الحمدلله مخالفتها هم کمتر شده ولی شما با دوستان مروت و با دشمنان مدارا نمائید، خداوند می‌فرماید: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» «سوره آل عمران آیه ۱۰۳» بریسمان ولایت الهی چنگ بزنید و متفرق نشوید، همانطور که علی (ع) ۲۵ سال با مخالفین برای حفظ دین با سکوت و مدارا رفتار فرمود تا تفرق ایجاد نشود و با سکوت خود از دین خدا حمایت نمود، ضمناً اگر خدا بخواهد مایلم برای تحویل سال در مکه باشم در این صورت نایب‌الزیاره همه فقرا هستم برادران توجه کنند که در مجالس کتب نثر مخصوصاً پند صالح خوانده شود و برای فقرائی که فارسی نمی‌دانند ترجمه گردد، آنگاه دستور فرمودند آقای مشتریان حافظ را باز نماید و این غزل آمد:

پیش شمع آتش پروانه بجان گودرگیر	روی بنما و مرا گو که دل از جان برگیر
بر سرکشته خویش آی وز خاکش برگیر	در لب تشنه من بین و مدارا آب دریغ
آتش عشق و دلم عود و تنم مجمرگیر	چنگ بنواز و بساز ارنبود عود چه باک
ورنه در گوشه رو و دل ق ریا بر سرگیر	درسماع آی وز سرخرقه بیندازو برقص

<sup>۱</sup> - این فقیر در مدت اقامت در هند که از دهها کتابخانه بازدید کردم و فهرست نسخه‌های خطی که مرکز تحقیقات زبان فارسی رایزنی جمهوری اسلامی ایران در دهلی را ملاحظه کردم و با مقایسه‌ای که با کتابخانه‌های نسخه‌های خطی ایران و ایتالیا و انگلستان و اطریش و آمریکا نمودم باید اذعان کنم که با وجود آنکه بهترین آثار خطی بوسیله انگلیسی‌ها و دلالان از هند خارج شده و ضمن آنکه موریانه آفت کتابهاست و هزاران مجلد کتاب بوسیله موریانه کاملاً خورده شده در عین حال آثار خطی هند بی‌نظیر وارزشمند و کمیاب و منحصر به فرد است که بعضی با تصاویر زیبا و تذهیب آراسته شده و از گنجیه‌های ادب فارسی است لذا بر همه دست اندرکاران فرهنگ و ملت ایران فرض است که حافظ میراث ایرانی و اسلامی خود در هند باشند. که هر روز صدها از این آثار گرانبها بوسیله دلالان و دزدان کتاب از کتابخانه‌های شخصی و گاه غیر شخصی بغارت می‌رود. ضمناً انعقاد یک پروتکل فرهنگی با هند در جهت حفظ و احیاء میراث ایرانی و اسلامی ضروری است.

دوست گو یارشود جمله جهان دشمن باد  
ترک درویش مگیر ار نبود سیم و زرش  
میل رفتن مکن ای دوست دمی باماباش  
رفته گیر ازبرم وزآتش و آب دل و چشم  
صوف برکش زسروباده صافی درکش  
حافظ آراسته کن بزم و بگو واعظ را

و غزل بعد این بود:

ای خرم از فروغ رخت لاله‌زار عمر  
از دیده‌گر سرشک چوباران رود رواست  
بی‌عمر زنده‌ام من وزین بس عجب مدار  
اندیشه از محیط فنا نیست هرگز  
در هر طرف زخیل حوادث کمینگه است  
این یکدو دم که دولت دیدار ممکن است  
تا کی می‌صبح و شکر خواب صبحدم  
ای درگذار بود و نظر سوی ما نکرد  
حافظ سخن بگوی که در صفحه جهان

بخت کو روی کن و روی زمین لشکرگیر  
درغمت سیم شما راشک ورخش رازرگیر  
بر لب جوی طرب جوی و بکف ساگرگیر  
گونه‌ام زرد و لبم خشک و کنارم ترگیر  
سیم در باز و برو سیم بری در برگیر  
که بین مجلسم و ترک سر منبرگیر

بازآ که ریخت بی‌گل رویت بهار عمر  
کاندر غمت چو برق بشد روزگار عمر  
روز فراق را که نهد در شمار عمر  
بر نقطه دهان تو باشد مدار عمر  
زان رو عنان گسسته دواند سوار عمر  
دریاب کام دل که نه پیداست کار عمر  
بیدار کرد هان که نماند اعتبار عمر  
بیچاره دل که هیچ ندید از گذار عمر  
این نقش ماند از قلمت یادگار عمر

پس از صرف شام که آقای دکتر مقتدری و آقای ضابط و عده‌ی زیادی از فقرا حاضر بودند استراحت نمودیم.

### یکشنبه ۱۵ اسفند ۱۳۵۰ و ۱۸ محرم ۱۳۹۲: حرکت به پونا

آن شب سحرگاه حضرت آقا و همراهان زودتر از سایر شبها به راز و نیاز پرداختند، حاج آقای سلطانیور مشغول نماز شب بود سایر فقرا هر یک بکاری مشغول بودند، فقرای حیدرآباد اعم از زن و مرد و حتی دو بچه خردسال در همان سحر برای خداحافظی آمده بودند، برای اقامه‌ی نماز صبح حضرت آقا به سالن طبقه اول ساختمان تشریف بردند همگی به حضرت ایشان اقتدا نمودیم آقایان دکتر مقتدری، دانش رئیس انجمن ایرانیان در حیدرآباد، نعمان‌فر، روزبه، پروفیسور فرخ و تمام فرزندان و نوه‌ها و خلاصه تمام فقرا حیدرآباد آمده بودند، پس از صرف صبحانه حسن طبسی این غزل را از سعدی شروع به خواندن نمود:

واندل که باخود داشتم با دلستانم می‌رود  
گوئی که نیشی دوراز او در استخوانم می‌رود  
پنهان نمی‌ماند، که خون بر آستانم می‌رود  
کز عشق آن سرو روان گوئی روانم می‌رود  
دیگر می‌پرس از من نشان کز دل نشانم می‌رود  
چون مجمری برآشتم کز سرد خانم می‌رود  
در سینه‌دارم یاد او یا بر زبانم می‌رود  
کاشوب فریاد از زمین بر آسمانم می‌رود  
وین ره نه قاصد می‌روم کز کف عنانم می‌رود

ای ساریان آهسته‌ران کارام جانم می‌رود  
من مانده‌ام مهجوراز او بی‌چاره و رنجوراز او  
گفتم به نیرنگ و فسون پنهان کنم ریش درون  
محمل بدارای ساریان تندی مکن با کاروان  
او می‌رود دامن کشان من زهر تنهائی چشان  
برگشت یار سرکشم، بگذاشت عیش ناخوشم  
با آنهمه بیداد او وین عهدی بنیاد او  
باز آی بر چشم نشین ای دلستان نازنین  
شب تا سحر می‌نغنوم و اندر زکس می‌نشوم

گفتم بگریم تا ابل چون خر فرو ماند به گل  
 بعد از وصال یار من برگشتن از دلدار من  
 در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن  
 سعدی فغان از دست ما لایق نبودای بی وفا

وین نیز نتوانم که دل با کاروانم می رود  
 گرچه نباشد کار من هم کار از آنم می رود  
 من خودبه چشم خویشتن دیدم که جانم می رود  
 طاقت نمی آرم جفا کار از فغانم می رود

حالتی به فقرا دست داده بود که بنده از توصیف آن عاجزم. (تنها مضمون همین غزل فوق بیانگر لحظه فراق است). خلاصه یک ربع مانده ساعت هفت صبح حرکت نمودیم، و ساعت ۷ از شهر حیدرآباد خارج شدیم فقرا همگی از مرد و زن تا محلی بنام «پتن چرد» که تا حیدرآباد سی کیلومتر فاصله داشت حضرت آقا و همراهان را بدرقه نمودند و حال بسیار خوشی داشتند، پس از خداحافظی با فقرا به مقصد پونه (پونا) حرکت نمودیم هوا آفتابی بود، نسیم بهاری حجاب از رخسار مهوشان باغ برمی داشت شالیزارهای اطراف چون دخترکان جوان خودآرائی و پایکوبی می کردند، راه مسطح بود اما گاهی تپه سنگهایی دیده می شد که گویا دست ماهر طبیعت آنها را جمع کرده و رویهم چیده بود. نغمه های مرغ درونا درونا مرا بیاد دشتهای اطراف قونیه انداخت، به دستور حضرت آقا منتخبات کتاب شمس تبریزی را باز نمودم این غزل آمد:

مرغ دلم باز پریدن گرفت	طوطی جان قند چریدن گرفت
اشتر دیوانه سرمست من	سلسله عقل دریدن گرفت
جرعه آن باده بی زینهار	بر سرو بر دیده دویدن گرفت
دشمن من دید که با دوستم	از حسد انگشت گزیدن گرفت
باز در این جوی روان گشت آب	بر لب جو سبزه دمیدم گرفت
باد صبا باز روان شد به باغ	بر گل و بر لاله وزیدن گرفت
عشق فروشید به عیبی مرا	سوخت دلش بار خریدن گرفت
راند مرا رحمتش آمد بجوش	جانب من خوش نگردیدن گرفت
دل برمید از دغل روزگار	در بغل عشق خریدن گرفت
عشق چودل رابسوی خویش خواند	دل زهمه خلق رمیدن گرفت
مفخر تبریز زعشق رخت	جان می توحید چشیدن گرفت

در این سفر حاج آقای سلطانپور و حاج آقای کاشانی و بنده در خدمت حضرت آقا در یک اتومبیل بودیم، مالک اتومبیل یک هندی شیعه بنام «ام یاسی» بود حاج آقای جواهریان و آقای دکتر منوچهری و حاج سیدعلی اکبر روح الامین در خدمت حاج آقای راستین در اتومبیل دیگر بودند، راننده اظهار داشت از حیدرآباد تا بیدر دره رود ۱۳۳ کیلومتر و از بیدر تا اورنگ آباد ۳۵۰ کیلومتر، در یکصد کیلومتری از حیدرآباد به قصبه ظهیر آباد رسیدیم آن قصبه قدیمی ولی زیبا و سرسبز است و اطراف آن باغهای انبه بسیار بود، گفته شد انبه حیدرآباد بهترین نوع انبه هندوستان است، در یکصد و هفت کیلومتری به راه دست راست وارد شدیم و در ۱۲۵ کیلومتری به مرز استان میسور رسیدیم، و پس از هشت کیلومتر به قلعه بیدر که زمانی مرکز سلاطین بهمنی بوده وارد و از کنار مدرسه خواجه محمود غاسان یا گاوان که قبلاً ذکر شده است گذشته، بطرف مزار حضرت شاه خلیل الله و سایر اقطاب که از اولاد، حضرت شاه نعمه الله ولی می باشند رفتیم، بطوریکه قبلاً ذکر شد از شهر بیدر تا زیارتگاه مسافت چهار کیلومتر خاکی است، شهر بیدر فعلاً کوچک است و آن رونق سابق را که مرکز سلاطین بهمنی بوده ندارد، از حیدرآباد تا بیدر و محل زیارتگاه حضرت شاه خلیل الله ۱۳۷ کیلومتر است و این مسافتی

که پیمودیم سه ساعت و نیم بطول انجامید، پس از زیارت و نماز در ساعت ده حرکت کردیم و بعد از طی چند کیلومتر راه دوباره دیوان شمس را بازکردم این غزل آمد:

گر دم از شادی و گر از غم ز نیم	جمع بنشینیم و با هم دم ز نیم
یار ما افزون رود افزون رویم	یار ما گر کم زند ما کم ز نیم
ما همه در جمع آدم بوده ایم	بار دیگر جمله بر آدم ز نیم
نکته پوشیده است و آدم سلیمان بقا	خیمه ها بر ساحل اعظم ز نیم
شاه عالم شمس تبریز است و ما	عالم از فضلش همه بر هم ز نیم

چند کیلومتری که از راه اصلی عبور نمودیم از استان میسور گذشتیم. در ساعت ۱۱ هوا گرم می شد، پست مرزی بازدید مختصری بعمل آورد و حرکت نمودیم در دو طرف راه درختان مختلف و مزارع نیشکر و ذرت وجود داشت اتومبیل که حرکت می کرد گرمی هوا چندان محسوس نبود ولی وقتیکه می ایستاد گرامای هوا حس می شد، مجدداً به اشاره حاج آقای سلطانپور کتاب شمس تبریزی را بازکردم این غزل آمد:

عاشق روی جانفزای توئیم	همتی کن که در وفای توئیم
تو به رخسار آفتابی و مه	با همه ذره در هوای توئیم
تا تو زین پرده روی بنمائی	منتظر بر در سرای توئیم
اینکه ما در میان مجلس انس	بیخود از شربت لقای توئیم
خیره چون دشمنان مکش ما را	کاخر ای دوست آشنای توئیم
تو رضا می دهی به کشتن ما	ما همه بنده رضای توئیم
گر چه ما خاتم سلیمانیم	ای پریزاد خاک پای توئیم
هر زمانی ز عشق شمس الدین	عاشق لفظ مرحبای توئیم
شمس تبریز جان جانهای	ما همه چاکر و گدای توئیم

سرانجام به قصبه ای بنام هومن آباد رسیده توقفی کردیم و پس از صرف چای حرکت نمودیم، خانه هائی با سقف کوتاه و دیوارهای گلی در کنار راه وجود داشت و جماعتی انبوه توی کامیونها سوار بودند، راننده اظهار داشت در هومن آباد و گلبرگه (سابقاً گلبرگ مرکز سلاطین بهمنی بوده که سلطان احمد شاه ولی که از ارادتمندان حضرت شاه نعمه الله ولی بوده مرکز سلطنت را از گلبرگ به بیدر انتقال داده است) بواسطه روز عید هولی که هندوها جشن و شادی داشته اند با مسلمین اختلاف پیدا کرده اند و هندوها چند خانه از مسلمانان را آتش زده اند<sup>۱</sup> ولی

<sup>۱</sup>- گاه اتفاق می افتد که اعیاد هندوان با روز عزای شیعیان مصادف می شود. شیعیان متعصب مانع جشن و سرور هندوان می شوند و همین امر موجب درگیری می گردد. البته درگیریها موقتی است و عموماً با تحریک متعصبان هند و یا مسلمان انجام می شود. در موقع سلطه انگلیسیها آنان برای نابود کردن ملت هند به این تعصبات دامن میزدند و کلاً درهند بین مسلمانان و هندوان و سایر ادیان هیچ اختلاف ریشه دار وجود ندارد ولی سیاست بازان غرب و شرق عامل نفاق و اختلافند و خود آنان گروه متعصب هندوی آ.اس.اس را ساخته و مقابلش مسلمانان متعصب را تحریک می کنند. البته بازگشت به هندوئیسم و طرد مسلمانان که به چشم بعضی هندوان بیگانه اند و دین اسلام که از خارج به هند آمده و فرهنگ متجاوز محسوب می شود زمینه ای برای اقدامات سیاسی استعمارگران بشمار می آید. ناگفته نماند که عرفا و صوفیان مسلمان و هندی بهترین طریق پیوند را تاکنون در آنجا ایجاد کرده اند. البته هندوان بسیار آرام و بی آزارند ولی اگر به مقدسات آنان چون گاو و یا بتها و اماکن و معابد مقدسشان بی احترامی شود چهره بسیار سفاک که عموماً به شکل آتش زدن ظهور دارد آشکار می شود. لذا مسلمانان نباید حساسیت ایجاد کنند و بگذارند که دموکراسی حقیقی که تنها در هند مشاهده می شود همیشه پابرجا باشد. و بجای تفرقه اتحاد موجب رشد جامعه گردد.



بحمدالله خسارت جانی نداشته است، در این استان آبادیها نزدیک هم قرار دارند و در دوطرف راه مزارع نیشکر بسیار است، از هومنآباد بطرف دست چپ منحرف شدیم در کنار راه یک کارخانه شکر وجود داشت، در یکی دو کیلومتر جلوتر راهی بود که بطرف گلبرگ می‌رفت. در اینجا نیز کارخانه شکر دیگری بود. در حدود ساعت یازده و ربع به استان مهاراشتر (Moharashtra) که مرکزش بمبئی است وارد شدیم، در محلی بنام «امنه گر» که تا حیدرآباد در حدود ۳۱۰ کیلومتر فاصله داشت از روی پل سنگی زیبایی عبور نموده و یک ساعت بعد از ظهر به قصبه «امرگا» رسیدیم، پس از توقف کوتاه و اقامه نماز و صرف غذائی که با خود داشتیم به جانب مقصد رهسپار شدیم. فاصله آنجا تا حیدرآباد تقریباً ۱۳۷ کیلومتر بود، در دو طرف راه مزارع جو و گندم و نیشکر و ذرت وجود داشت و قلعه بزرگی بنام «نیندرو» مشاهده شد که می‌گفتند نظام ششم «میرمحبوب علیخان» در این قلعه از طرف یاغیان محاصره بوده، از حیدرآباد تا دو راهی اورنگ آباد و بمبئی در حدود ۳۵۹ کیلومتر بود ساعت ۴ بعداز ظهر به عثمان آباد رسیدیم، در اینجا هم جشن و سرور عید هولی برپا بود مردم در خیابان ریخته بودند و به هم رنگ می‌پاشیدند و لباسهایشان تمام رنگی بود، اتفاقاً به ماشین حضرت آقا هم رنگ پاشیدند ولی شیشه‌ها بالا کشیده بود و ما رنگی نشدیم و آنها بدینوسیله احترام خود را معمول داشتند، آنها نوعی صحبت می‌کردند که برای ما تازگی داشت، پس از استفسار معلوم شد زبان مردم این استان انگلیسی و اردو و زبان مراتی می‌باشد، در بین راه مسافرخانه‌هایی می‌دیدیم که معلوم شد دولت هند در تمام راههای اصلی هند با فاصله‌های معین خانه‌های نسبتاً زیبا و تمیز برای توریستها ساخته است که با قیمت بسیار مناسب در اختیار آنها قرار می‌دهند، در ساعت ۶/۳۰ بعد از ظهر به شهری بنام سیواجی گر وارد شدیم که در وسط میدان مجسمه‌ی یکی از پادشاهان مذهبی آنها بنام «سیواجی گر» در حالیکه سوار بر اسب می‌باشد نصب گردیده بود، در حدود ساعت ۹/۳۰ وارد شهر اورنگ‌آباد شدیم و مستقیماً به هتل پالاس که متعلق به آقای محمدعلی جوکار می‌باشد رفتیم نامبرده از فقرای با محبت‌اند، در آن شب خیلی خسته بودیم پس از صرف شام در حدود ساعت ده و نیم استراحت نمودیم، فاصله حیدرآباد تا اورنگ‌آباد در حدود ۶۵۲ کیلومتر است.

### دوشنبه ۱۶ اسفند ۱۳۵۰ و ۱۹ محرم ۱۳۹۲:

آن شب سحرگاهان قدری زودتر بیدار شدیم در آن شب از صدای مرغ سحری خبری نبود ساعت پنج صبح صدای سوت بسیار بلند دلخراشی شنیده شد، معلوم گردید که متعلق به شهرداری است که برای بیدار باش مردم می‌باشد و در ساعت ۸ بعداز ظهر هم این سوت زده می‌شود که کسبه مغازه‌ها را تعطیل نمایند، نماز صبح را در یکی از اطاقهای محل سکونتمان به حضرت آقا اقتدا نمودیم و پس از صرف صبحانه در حدود ساعت ۸ با همان اتومبیلهایی که همراه داشتیم بطرف غارهای «اجتنا»<sup>۱</sup> حرکت نمودیم هوا آفتابی و نسبتاً خنک بود خوب است یادآور شوم که در اورنگ‌آباد ۳ نفر فقیر سکونت دارند آقای محمدعلی جوکار و آقای میرممتاز حسین و آقای صابرعلی، در این شهر پرتغال نارنگی و انواع دیگر از میوه‌ها مانند موز چیکو، هندوانه، خیار، سیب

<sup>۱</sup> - در کتاب سرزمین هند در مورد اجتنا آمده است:

اجتنها نام غارهایی عظیم که در جنوب هندوستان در ۶۰ میلی اورنگ‌آباد واقع شده‌اند که معبدها و سقفها و ستونها با تیشه‌های هنرمند صنعتگران چیره‌دست از صخره‌های سماخ بیرون آورده‌اند مجموعه‌ای زیباترین نقاشیهای هند قدیم روی دیوارهای آن نمایان است که همه از قرون ششم و هفتم مسیحی باقی مانده‌اند. در غار شماره یک تصویر از سفارت ایران است که از دربار خسرو پرویز پادشاه ساسانی در اوایل قرن هفتم به هندوستان به دربار پولکین دوم پادشاه دکن آمده‌اند و طبری مورخ نیز در تاریخ باین سفارت اشاره کرده است.

(سرزمین هند ص ۵۴۵)

وانجیر بعمل می‌آید از غلات جو، گندم و ذرت کشت می‌گردد، خلاصه از مهمان‌خانه مرکز شهر تا غارهای «اجتنا» ۱۰۷ کیلومتر و از پمپ بنزین ۹ کیلومتر فاصله داشت که جاده اسفالتی خوبی ساخته بودند راهنما اظهار داشت در این محل ۳۰ غار وجود دارد که بعضی از آنها مربوط به چهار هزار و پانصد سال قبل است، در جلوی غار چهار آهویی که یک سر داشت نقاشی شده بود در سقف غار نقاشیهای بسیار بزرگ جلب توجه می‌کرد. در اطراف آن، محل ریاضت و عبادتگاه بود. انگاه از مجسمه کاملاً حالت خود او را نشان می‌داد انگاه راهنما نقاشیهای نشان داد که تصویر یک زن بسیار رویائی بود می‌گفت زمانی روح بودا در آن وجود داشت و اظهار داشت بودائیها خدا را قبول ندارند می‌گویند نیروانا خداست<sup>۱</sup> پس از آن چند نقاشی نشان داد و اظهار داشت که متعلق به خسرو و شیرین است انگاه در محلی که بودا معجزه کرده است، بر روی در و دیوار حدود هزار عکس بوده که گفتند برای اینکه بودا خودش را نشان دهد به این صورتهای درآمده است، انگاه غارهای دو طبقه ای نیز در این قسمت وجود داشت. خلاصه تمام این سی غار پر از نقاشی و مجسمه‌ها و مظاهر بودا بود، در مراجعت هوا خیلی گرم شده بود چند بار در بین راه آب رادیاتور ماشینها جوش آمد و در حدود ۱/۳۰ بعد از ظهر وارد اورنگ‌آباد شدیم، پس از صرف نهار در همان هتل پالاس استراحت کردیم، ساعت ۵ بعد از ظهر بطرف مقبره «بی‌بی» رفتیم حرارت هوا در این ساعت روی بالکن در سایه ۳۵ بالای صفر نشان می‌داد، در این قسمت از شهرکه عبور می‌کردیم خانه‌های گلی نیز وجود داشت.

### «مقبره بی‌بی»

مقبره در یک محوطه بسیار وسیع به شکل مربع مستطیل ساخته شده و اطراف آن درختکاری است، انواع طوطی‌ها که اکثر آنها سبز رنگ بودند روی درختهای بزرگ انبه در حرکت بودند، مقبره‌ای مانند تاج محل ساخته شده بود. دو طرف گلدسته‌های بسیار زیبا و چهار در ورودی از چهار قسمت از سنگ مرمر وجود داشت، بعد به قسمت موزه رفتیم ظرفهای متعلق به بی‌بی (بی‌بی همان است که در علم بی‌بی فاطمه زهرا از گم شدن

<sup>۱</sup> - معلوم است راهنا درباره آئین بودا اطلاعات کافی نداشته زیرا نیروانا بمعنی خداست نیست. نیروانا بمعنی سکون و آرامشی است که بعد از مرحله فناء و طردنفس حاصل می‌شود و می‌توان آنرا با نفس مطمئنه یکی دانست و چون بعد از فناء و طردنفس حاصل می‌شود و می‌توان آنرا با نفس مطمئنه یکی دانست و چون بعد از فناء است مقام بقاء در حالت بی رنجی و مکتی (خفگی، سکینه، آرامش. یکسانی) است. البته بالاتر از نیروانا ((پاری نیروانا)) است که بیداری پس از خواب و بقاء بعد از فناست که پس از مرگ حاصل می‌شود اگر نفس مطمئنه را نیروانا بگیریم. ارجعی الی ربک را رجعت به مرتبه برتر و مرگ راضیه و مرضیه را می‌توانیم پری نیروانا بدانیم در هر حال بودا معتقد به چهار حقیقت بود که عبارتند از: (رنج زادن و بودن و مرگ و رنج بیماری، پیری و مرگ) شهوات، نابود کردن شهوات و راه صلاح.

بودا به بت پرستی و نذر و نیاز و قربانی اعتنایی نداشت. او معتقد بود وجود کنونی هر فرد نتیجه اعمال اوست. هستی شَرست پس هر شخصی باید بکوشد که دوباره گرفتار هستی نشود. او معتقد بود که تمام مصائب بشر از سه میل قوی است عبارتند از میل به رفع شهوات نفسانی. میل به تحصیل کامیابی. میل بجاودانی شدن لذا باید این امیال را از بین برد و آن با ریاضت کشتی حاصل نمی‌شود بلکه فقط آنچه را که برای حفظ وجود لازم بخواهیم و از هر چه ایجاد دغدغه کند بپرهیزیم حتی دغدغه بود، حیات و ممات در نظر او دورنگ از الوان وجودند لذا هر دو شرنده و آنچه خیر است نیستی مطلق است و فناء در نیروانا و سکون مطلق. در بودائیسیم ده معاصی کبیره وجود دارد که سه معصیت مربوط به جسمند که عبارتند از: دروغ و سرقت و زنا- چهار معاصی کبیره مربوط به زیانند که عبارتند از: دروغ، افترا، دشنام، بدگفتن و سه معصیت مربوط به ذهنند که عبارتند از طمع و نفرت و اشتباه علاوه بر این ۱۰ گناه ۴ گناه دیگر هم که عبارتند از: نفس پرستی، میل به پیدایش دوباره، جهالت و تفکر در امور ماوراءالطبیعه و کلاً حیات بشری و حتی من را بی‌اساس و بی‌ثبات می‌داند (مأخوذ از تاریخ ادیان جان ناس و فلسفه شرق و دیگرکتب)

پسرش و نذر وی سخن بمیان آمد) اکثر آنها با طلا آبکاری شده بود، و نیز هودج یا تخت روانی که بوسیله افراد حمل می شده و ۳۱۳ سال قبل ساخته شده بود در آنجا دیده می شد، ضمناً در کتیبه ای نوشته شده بود: «این روضه منوره از معماری عطاء الله بعمل هیئت را سی طیار شد سنه ۱۰۷۱» لازم به تذکر است که از این اثر زیبا آنطوری که باید نگاهداری نشده است، بعد از دیدار موزه از قلعه و خندق مفصلی که دور شهر وجود داشت دیدن کردیم. در حدود ساعت ۵/۳۰ به یک مغازه که کارهای دستی آن شهر را می فروخت رفتیم و پس از آن برای اقامه نماز مغرب و عشاء به هتل بازگشته و پس از صرف شام در حدود ساعت ۹/۳۰ استراحت نمودیم.

### سه شنبه ۱۷ اسفند ۱۳۵۰ و ۲۰ محرم ۱۳۹۲: (پاورقی - زینت زنان)

در این شب باز از صدای مرغ سحری اثری نبود ولی حضرت آقا و همراهان بیدار و بیاد معبود خود بودند. در حدود ساعت چهار و نیم صبح آقای سید شهریار کاظمی که از اهالی هندوستان و شیعه بود بافتخار فقر و درویشی نائل گردید، نماز صبح در اطاقی که آقای جوکار در طبقه دوم هتل برای اینکار اختصاص داده بود همگی به حضرت آقا ارواحنا فداه اقتدا کردیم پس از آن از صبحانه در حدود ساعت ۷/۳۰ برای دیدن غارهای الوار حرکت نمودیم، در این شهر مانند شهرهای ایران از اول صبح فعالیت شروع می شود، آنروز هندوها چه زن و چه مرد با نقش کردن خال قرمز رنگی در میان دو ابروی خود آماده رفتن به بتکده بودند!

۱- عشق و علاقه به تزئین بدن یکی از عادات قومی و قدیم مردم هند است، مردها نیز در این باب با زنها همسان هستند علاوه بر انگشتی که همه مردان جهان در انگشت می کنند هندوها خود را با حلقه دست بند یا زنجیر مچی و در بعضی نواحی با گوشواره های قیمتی نیز زینت می دهند، و از همین سبب است که گوش و بینی اطفال ذکور و اناث را پس از تولد سوراخ می کنند، همچنین مردها زنجیر نازکی از طلا بگردن خود می بندند علاقه به تزئین جسم در نزد سکنه جنوب هند بیشتر از مردم شمال معمول است راجه ها و ثروتمندان حلقه ها و زنجیرهای جواهر دور گردن و یا دور کمر می بندند، زنها مخصوصاً به زیور و زینت عشق خاصی دارند، با انواع جواهرات و سنگهای قیمتی و فلزهای گرانبها خویشتن را می آرایند و حلقه طلا در گوش و بینی می آویزند، انگشتهای پا را هم به حلقه های فلزی زینت می کنند، در شب زفاف عروس را از سر تا قدم مزین به جواهر و زیورآلات می سازند، حتی فقرا نیز بقدر وسع خود در این باب می کوشند، زنان طبقه پائین و فقرا خلخالهای نقره به ساق پای خود درمی آویزند و آنرا ((پازپ)) می نامند خال هندو و یا خال پیشانی که به هندی ((تیلک)) و به اصطلاح مذهبی ((پُتو)) می گویند مخصوص زنان هندو است و آنچنان است که یک خال گرد به رنگ قرمز یا زرد یا سیاه در وسط دو ابرو می گذارند این عادت که برای افزایش جمال چهره زنان است به سایر طبقات غیر هندو هم نفوذ کرده و زنان مسیحی یا پارسی هم با خال هندو گاه گاهی دیده می شوند، همین خال است که در ادب فارسی موضوع اشعار و ادبیات بسیار گردیده و شعرا سمرقند و بخارا به بهای یک خال هندو فروخته اند (البته خال نشانه وحدت است در اصطلاحات صوفیه) رنگ پیشانی و جسد = در میان هندوان رنگ کردن جبین و سایر اعضاء بدن رسمی قدیمی است که پیشانی را به اشکال و خطوط گوناگون از منحنی و مستقیم و به رنگهای مختلف از زرد و سفید و قرمز می آرایند، آنرا نیز عموماً تیلک و یا اصطلاحاً پتو گویند و اصل آن چنانکه در میان قبایل و عشایر بدوی وحشی در غالب بلاد دیگر معمول است، در هندوستان نیز از قدیم الایام مرسوم بوده و همچنان تا امروز باقی مانده است، غالباً مردمان سنجیده و متمدن و با وقاری هم دیده می شوند که در وسط پیشانی خود با خطی مدور یا مستقیم برنگ زرد یا قرمز علامتی رسم کرده اند، این رنگ که معمولاً از ماده معطری مانند چوب صندل و زعفران و یا خاکستر مقدس اجساد مردگان فراهم شده، و با سرگین مقدس گاو عجین کرده اند ساخته می شود، بعضی از برهمنان خط عمودی مستقیمی از بالای پیشانی تا روی بینی رسم می کنند، بعضی دیگر گردن و سینه و شکم و بازوان را با همان معجون ملون رنگ آمیزی نموده نقش و نگارها طرح می سازند، گرچه برهمنان در فرقه ویشنوئیسم از رنگ آمیزی روی پیشانی خود احتراز دارند، ولی پیروان شیوا فقط بدن را با گردی که با خاکستر سرگین گاو یا اجساد مردگان ساخته اند سفید می نمایند، و این جزو آداب مذهبی هندوان که هر روز بعد از غسل صبحانه خطی رنگین افقی یا عمودی بر پیشانی رسم می کنند، و آن علامت غایت اداب مذهبی به شمار می رود اگر کسی انرا نداشته باشد دلیل بر آن است که آن مرد یا طاهر نیست با آنکه روزه دار است.

وجود این خال که مخصوص رفتن به بتکده می‌باشد در چهره سیه‌فام آنها زیبایی خاصی بوجود می‌آورد مانند اینکه قرص ماه در شب تاریک طلوع نموده یا آفتاب سرخ‌فام در حال غروب است، این شهر نیز مانند چند شهر دیگری که در بین راه مشاهده کرده بودیم در دشتی وسیع قرار داشت که کوه‌های مرتفعی آنها را احاطه نموده بود، در دو طرف راهی عبور می‌کردیم درختان بسیار بزرگی وجود داشت و شاخه‌های بلند آن مانند طاق‌نصرت سر بهم آورده بودند، و زیبایی خاصی داشتند، آنطور که بما گفته شد هر یک از آنها بیش از چهارصد سال عمر می‌کند، از این درختان شاخه‌هایی بطرف زمین سرازیر می‌گردد که اگر آنها قطع نکنند وقتی به زمین رسید سرشاخه تبدیل به ریشه می‌شود و درخت دیگری بوجود می‌آید، در سمت چپ راه کوه بلندی وجود داشت که اطراف آن قلعه‌ای ساخته و دالان قلعه را از خود کوه تراشیده بودند که کسی نتواند وارد شود، آن قلعه نسبتاً عظیم بود در آنجا خوشبختانه خانمی با حجاب اسلامی کامل مشاهده کردیم که موجب مسرت گردید،<sup>۱</sup> مقبره اورنگ زیب در همانجا بود، در نزدیکی غارها میمونها بزرگ آزادانه زندگی می‌کردند، ابتدا غار شماره ۸ را دیدن نمودیم که بسیار مفصل بود، آنگاه به سالن شماره ۱۰ که هزار و چهارصد سال قبل در قرن ششم میلادی بنا شده بود رفتیم، این سالن که از قلعه یک کوه درست شده یکی از خصوصیات آن این است که در هر قسمتی از سالن اگر کسی صحبت کند در تمام سالن شنیده می‌شود، بعد بنا به توصیه راهنما به انتهای آن رفتیم در این سالن مجسمه دو نفر از وزرا بنا ما پاماما بود و در دو طرف وزار دو زن لخت ایستاده بودند، و در وسط مجسمه بودا قرار داشت که این سالن بسیار با عظمت بود، غارهای شماره ۸ و ۹ دو طبقه بود که مجموع آن از یک تا دوازده مربوط به بودا و از ۱۳ تا ۳۴ مربوط به برهمن و پنج مقبره مربوط به جین<sup>۲</sup> بوده است، آنگاه به سالن

---

<sup>۱</sup>- کلمه حجاب هم به معنی پوشیدن است هم به معنای پرده و حاجب و از آن جهت معنای پوشش می‌دهد که پرده وسیله پوشش است، استعمال کلمه حجاب در مورد پوشش زنان یک اصطلاح نسبتاً جدید است در قدیم و مخصوصاً در اصطلاح فقها کلمه ستر که به معنی پوشش است بکار رفته است، پوشش زن در اسلام این است که زن در معاشرت خود با مردان بدن خود را بپوشاند و جلوه‌گری و خودنمایی نپردازد که در سوره مبارکه نور و در سوره احزاب آمده، و تنها کلمه جلبات (چادر بلند) مربوط است به زنان پیغمبر اسلام و علت اساسی این پوشش هم عبارت است از آرامش روانی و استحکام پیوند خانوادگی و استواری اجتماع و ارزش و احترام زن و مصونیت او از تعدی و تجاوز، اما آیه‌ای که در مورد حجاب آمده است در آیه ۳۱ سوره نور که قبلاً بیان شد، و در اینجا لازم است که حدود پوشش را مشخص سازیم، خود آیه حدود پوشش را مشخص نموده است که باید زنان روسری را بر روی سینه و گریبان خویش قرار دهند، و به قول ابن عباس مو و سینه و دور گردن و زیر گلو خود را بپوشانند، چنانکه در تفسیر مجمع‌البیان آمده قبلاً دامنه روسریها را بر پشت سر می‌افکندند و سینه‌هایشان پیدا بود و بعد دستور داده شد که در جلوی گریبان خوش بیافکنند تا سینه‌هایشان را بپوشانند، و دیگر مسئله پوشاندن زینت است که در همان آیه ذکر شده و لذا محل زینت باید پوشانده شود، در آیه ۵۹ تا ۶۰ سوره احزاب برای پوشش کلمه جلباب آمده فرق بین خمر (مقنعه) که در آیه ۳۱ سوره نور آمده و جلباب که در اینجا آمده اینست که خمار یا مقنعه روسری کوچک است و جلباب روسری بلند است، اما مواردی که از پوشش استثنا شده وجه و کفین است و روایتی در این مورد آمده که وجه و کفین استثناء شده‌اند، و چنانکه مسعده ابن زاره از امام صادق (ع) نقل می‌کند که وقتی از حضرت در مورد زینتی که زن می‌تواند آشکار کند سؤال شد فرمود: چهره و دوکف و البته واجب نبودن پوشش وجه و کفین (صورت و دستها) از آن جهت نیست که فلسفه اصلی پوشش در آن وجود ندارد بلکه از جهت این است که امکان فعالیت عادی از زنان سلب نشود و لذا مباح شمرده شود، برای اطلاع بیشتر به تفاسیر مربوط در مورد آیات ذکر شده و کتب فقهی باب ستر و باب نکاح و نیز به کتاب حجاب اسلامی از مرحوم مطهری مراجعه شود.

<sup>۲</sup>- فلسفه جین: معلوم نیست بنیانگذار این فلسفه کیست می‌گویند که مؤسس آن راسبه دیوه (Rasba.Diva) بوده است ولی آنچه مسلم است این است که مروجین این سبک پاراسوناتا و مهاویرا و ردهماند بوده‌اند پاراسوناتا که ۲۴۶ سال قبل از مهاویره زندگی می‌کرده، صد سال عمر کرد، او متند بودا شاهزاده بود و در آغاز عمر از زندگانی در کاخ و خویشهای آن بیزاری جُست و از قصر فرار کرد، و بقیه عمر را در زهد و تقوی بوده و عمرش را صرف تعلیم این شریعت نموده است، جین از کلمه جینا مشتق شده و معنیش

شماره ۱۰ که بسیار عظیم بود رفتیم در آنجا مجسمه بودا تاج دیده می‌شد و مجسمه‌های مختلف اطراف آن ساخته بودند، وقتی که موسیقی نواخته می‌شد انعکاس آن بگوش می‌رسید، تمام مجسمه‌های مختلف از بودا بود در این وقت راهنمای ما بداخل معبد آهسته آواز مذهبی بودائی خواند، حضرت آقا فرمودند: رضاخانی برو» به صحرا بنگرم صحرا تو وینم» را بخوان نگارنده نیز این دو بیتی بابا طاهر را خواند:

به صحرا بنگرم صحرا تو وینم      به دریا بنگرم دریا تو وینم  
به هر جا بنگرم کوه و در دشت      نشان از روی زیبای تو وینم

صدا در آنجا منعکس و پخش می‌شد پس از آن به غار شماره ۱۱ رفتیم که سه طبقه بود، میمونهای بزرگ در اطراف آن دیده می‌شدند و سپس به غار شماره ۱۲ که در سه طبقه زیبا بود رفتیم، شگفتی زندگی بودا و ریاضتهای وی را بر آن داشت تا از حضرت آقا سؤال کردم که امکان دارد بودا از بزرگان حقه بوده باشد؟ فرمودند بعید نیست چون تمام جملاتش حکایت از فنای دنیا می‌نماید،<sup>۱</sup> آنگاه به محل آب انبار که هنوز آب در

---

((پیروز)) است مقصود پیروزی بر هوی و هوس است، به عقیده جینا برای اینکه شخص، آفتاب حقیقت را ببیند باید درون خود را از هرگونه آرایش پاک کند تا روشنائی روح چون خورشید نیروز بتابد و اشیاء را چنانکه هست نمایان سازد بر طبق این فلسفه جهان دارای دو جنبه است جنبه مادی و جنبه روانی، اولی ناپایدار و متغیر و دومی پایدار و تغییر ناپذیر است، ماهویره پس از اینکه مدت ۱۲ سال به ترتیب نفس همت گماشت شریعت پیشینیان را بطرز عوام فهم و بدیعی منتشر کرد، و در ۲۷ سالگی در پاوا در گذشت، ماده که حجاب نور باطن است باید با ترک لذات جسمانی مغلوب گردد تا جنبه معنوی ما که جنبه حقیقی وجود ما می باشد قوت گیرد، سه اصل جین که اهمیت زیاد دارد از اینقرار است: ۱ رفع جهل و معرفت به نفس ۲ تحصیل ایمان پس از تأمل و دیدار حق ۳ خویشنداری، این سه اصل را تی وی وات و (Tivatva) و یا ((سه گوهر)) خوانده‌اند، در فلسفه جین چند اصل دیگر هم هست که نهایت اهمیت را دارند و آنها از این قرارند ۱ بی‌آزاری ۲ احتراز از دروغگوئی ۳ اجتناب از دزدی ۴ عفت در فکر، قول و عمل ۵ قطع علاقه از لذات مادی، در مسلک جین نه خدا هست و نه پیغمبر نه بهشت و نه جهنم هرکس مسؤل اعمال خویشتن است، زندگی کنونی هرکس محصول اعمال اوست بنابراین بخت و اقبال و قسمت معنائی ندارد، برای توضیح بیشتر می‌باید گفت که بر طبق این فلسفه هر فکر تخم عملی را میکارد زیستن از لحاظ پندار و گفتار و کردار فعالیت کردن است، و این فعالیت خواه نا خواه اعمال دیگری ببار می‌آورد و این اعمال رشد و نمو کرده ثمر می‌دهد، و این ثمر سرنوشت موقعی و یا همیشگی شخص را تعیین می‌کند بدترین گناه در فلسفه جین کشتن و یا آزار رساندن است و بهترین فضیلت بی‌آزاری (نقل از کتاب فلسفه شرق نوشته مهرداد مهرین)

### ((پاورقی شرح حال و سخنان بودا))

۱- سید هارتاگوتاما بودا در قرن هشتم پیش از میلاد می‌زیسته، پدر و نیاکان او در ناحیه نپال پادشاهی می‌کردند سیدهارتاگوتاما در سال ۵۶۳ قبل از میلاد در شمال بنارس زاده شد سرانجام بر اثر برخورد با یک بیمار و پیر و مرده‌ای متأثر شده سر بکوه و بیابان می‌نهد و سالها بتحقیق در مذهب و هندو و یافتن جواب حقیقت می‌پردازد ۷ تا اینکه هفت سال به سیر و سلوک پرداخته پس از آن انقلاب روحانی به او دست می‌دهد و نام وی ازگوتاما به بودا یعنی واصل به حقیقت تغییر می‌کند. اینک نمونه‌ای از سخنان بودا نقل می‌شود: همانطور که باران در سقف سست و ضعیف نفوذ میکند، همچنان شهوت در مغز تربیت نیافته راه پیدا میکند فکر انسان را بسوی عمر جاوید هدایت میکند، و بی‌فکری راه مرگ را می‌گشاید اشخاص فکور نمی‌میرند افراد بی‌فکر هم اکنون مرده اند. در نتیجه فکور بودن، در میان افراد بی‌فکر و بیدار بودن در میان خواب زدگان، مرد خردمند مانند یک مسابقه دهنده بسوی لو پیش می‌تازد انسان که تنش مانند یک کوزه سست و ضعیف است بایدکاری کند که افکارش مثل یک قلعه محکم و پابرجا باشد مادامیکه کار بد ثمر خود را ببار نیاورده نادان تصور میکند کار بدی که انجام داده است چون عسل شیرین است ولی همین که عمل بد او پخته شد و رسید وی دچار عذاب میگردد، عمل بد مانند شیر تازه دوشیده شده فوراً ترشیده نمی‌شود. مردی که آتش شهوت خود را آرام کرده، در افکار و گفتار خود هم آرام است چطور ممکن است درین دنیا که پیوسته مشتعل است خنده و شادی وجود داشته باشد، پیروزی نفرت ببار می‌آورد، کسی قانع و خوشحال تواند بود که هم از پیروزی و هم از شکست

آن وجود داشت رفتیم و تماشا کردیم، سپس به غار دیگری رفتیم بقدری با عظمت بود که بیننده را به حیرت می انداخت! این غار را «راج کاپور کریشنا» ساخته است عرض آن ۲۵ فوت و ۱۰۷ پا بلندی آن است، در محل بالا در طبقه دوم نقاشی بود متعلق به هزار سال قبل و در وسط سقف نقش گل آفتاب گردان و در قسمت غربی شکل اسب پرنده حجاری شده بود، در آنجا محلی بود که در آن روغن مقدس ساخته و سوخته می شد و چوبی داشت با صفحه مدور که روغن مقدس را در آن می ریختند، در وسط سقف تصاویر و نقوشی از رقصهای مذهبی دیده می شد، اطراف معبد فیلهای مختلف را نشان می داد که دور تا دور تالار به زیارت آمده بودند و پای مظاهر مختلف را می بوسیدند، ضمناً در آنجا مجسمه یکی از خدایان را دیدم که ۲۰ متر ارتفاعش بود و گویا قادر بود که این کوهها را با سر حمل کند و به سیلان ببرد، آنگاه به غار شماره ۳۲ رفتیم که مجسمه مهاویرا (یعنی پهلوان بزرگ) که در حدود ۵۵۰ قبل از میلاد به نشر دعوت خود برخاسته و به جینا یعنی فاتح روحانی معروف بوده است، قرار داشت همچنین مجسمههایی آنجا بود که تماماً لخت مادرزاد بود کلاً این غار سه طبقه بود، آنگاه به داخل بتکده رفتیم و نشستیم و در آنجا مرتاضی بود، از او پرسید شد «مذهب شما چیست؟ گفت: من هندو و برهمنی هستم» سؤال شد «بچه ترتیب ریاضت می کشید؟ جواب داد در شبها از ساعت سه شروع میکنیم و نوع آن را نمی توانیم بگویم و هرکس ریاضت مخصوص دارد، پرسیده شد: چه عمل خارق العاده ای انجام می دهید؟ جواب داد: از ساعت ۳ تا هفت صبح در حالت مراقبه هستیم و توجه به دستور داریم، آنگاه به ترتیب مخصوص نشست و گفت آنهایی که عمل خارق العاده انجام می دهند مرتاض نیستند، ما آفریدگار را نیروانا و یکی میدانیم، سؤال شد برهما چیست؟ گفت خدای ما و شما یکی است. ما دستور داریم با تمام مردم خوب باشیم و به دیگری ظلم نکنیم اسمش را هر چه می خواهید بگذارید، پرسیدیم اکنون بزرگی دارید؟ گفت: همیشه به یکی توجه داریم که او درکوه هیمالیا می باشد و اکنون زنده است، سؤال شد به آن زنده توجه داشته باشید بهتر است یا به بتها و سنگها؟ گفت ما به آن زنده توجه داریم، سؤال شد به خدای غیبی توجه داشته باشید بهتر است یا به بت یا به آن زنده؟ گفت: ما فقط به خدای نادیده توجه داریم، در اینجا حضرت آقا این دو بیت را خواندند:

رفتم به در صومعه عابد و زاهد  
دیدم همه پیش رُخت راکع و ساجد  
که معتکف دیرم و گه ساکن مسجد  
یعنی که ترا می طلبم خانه به خانه

(شیخ بهائی)

چشم پوشیده است، آتشی چون شهوت و شری بدتر نفرت وجود ندارد، دردی چون این تن و سعادت بالتر از آرامش فکر وجود نتواند داشت، گرسنگی بدترین امراض است و تن منبع درد و اندوه، از شهوت اندوه و ترس می زاید، کسیکه از شر شهوت رهایی یافته نه اندوه را می شناسد و نه ترس را، همانطور که زنگ آهن، آهن را می خورد همچنان اعمال بدگناهکاران را به فرجام بد دچار می کند، لکه ای وجود دارد که از هر لکه بدتر است و این لکه جهالت نام دارد تمام جنگل خواهشها را قطع کن نه تنها یک درخت را، نکوکاران همچون قتل هیمالیا از دور درخشاند، فردی که نیک است نیکی خود را گناه تصور میکند مگر اینکه نیکی او ثمری بیارود، لعنت بر تیر عشق که درد تولید می کند، لعنت بر کشوری که بدست زنان حکومت می شود، لعنت بر احمقی که تسلیم سلطه زن است، هیچ چیز با نیکی قابل مقایسه نیست، خشم در مرد عاقل موجه نیست، خشم در مرد عاقل موجه نیست، خردمند در هر گام باید دم به دم همچون زرگری که نقره را خالص می سازد وجود خود را از هر آلودگی پاک کند، ویران ساختن بنیاد خواهش مورث پیروزی بر هرگونه رنجست.

(نقل از کتاب فلسفه شرق نوشته مهرداد مهرین و خلاصه ادیان از دکتر مشکور)

آنگاه ما را به اطراف معبد بردند و گفتند که ما دوازده معبد داریم که بیشتر آنها در هیمالیا، داکا و گجرات قرار دارند، در این وقت نگارنده این ابیات شیخ محمود شبستری را از گلشن راز بخاطر آورده فرموده:

اگر مؤمن بدانستی که بت چیست      یقین کردی که دین در بت پرستی است  
اگر کافر زبُت آگاه بودی      چرا در دین خود گمراه بودی

### «مقبره اورنگ‌زیب»

پس از تماشای غارهای الوار در مراجعت در خلدآباد (مقبره اورنگ‌زیب) که در جوار مقبره سید شاه زین الدین شیرازی است پیاده شدیم، خادم دستور داد کفشها را بیرون بیاورید ما هم قبول کردیم و وارد شدیم، در داخل مقبره در دو کتیبه سنگی نوشته شده بود، «هو الحی القیوم» ابوالمظفر محی‌الدین محمد اورنگ‌زیب بهادر عالمیه پادشاه غازی خلد مکان ولادت ۱۰۲۷ جلوس ۱۰۶۸ وفات ۱۱۱۸ در زمان نظام‌الملک بهادر آصف جاه ۱۲۴۱. جا دارد اشاره کنم که اورنگ‌زیب نسبت به سید شاه زین الدین شیرازی متوفی در ۲۵ ربیع‌الاول سال ۷۷۱ هجری ارادت و اعتقاد خاصی داشته، و از قبر وی تبرک می‌جسته<sup>۱</sup> ضمناً یکی از خادمان آنجا می‌گفت: از سرور اولیاء روایت است که حضرت پیغمبر (ص) در شب معراج خرقه یافت، آن را خرقه فقر گویند بعد پیغمبر صحابه را طلب کرد گفت: که من از حضرت عزت خرقه یافتم و مرا فرمان است که بیکی بدهم بعد رو به ابوبکر کرد و فرمود: اگر این خرقه را بتو بدهم چه می‌کنی؟ ابوبکر گفت: من صدق و رزم و طاعت و عطا کنم، بعد حضرت، عمر را فرمود که اگر این خرقه بتو بدهم چه می‌کنی؟ عمر گفت: عدل کنم و انصاف نگه دارم، بعد حضرت از عثمان پرسید، اگر این خرقه بتو بدهم چه می‌کنی؟ عثمان گفت: انفاق کنم و سخاوت ورزم، بعد از حضرت علی پرسید: اگر به تو بدهم چه می‌کنی؟ علی گفت: پرده‌پوشی کنم و عیب‌بندگان خدای عز و جل بیوشم آن خرقه را به علی (ع) داد و فرمود فرمان خدای عز و جل بود که هر که این جواب گوید این خرقه را بدو بدهم، و لذا این خرقه از سید المرسلین به علی (ع) رسید و بهمین ترتیب این خرقه دست به دست مشایخ رسیده و اکنون موجود است. از آنجا به مدرسه حفاظ القرآن رفتیم اطراف محوطه بچه‌های ۶ تا ۷ سال مشغول فرا گرفتن قرآن بودند، مانند مرغان خوش‌الحان با صدای دل‌انگیز خود روحانیت خاصی به آن مکان بخشیده بودند، در این گردش حاج آقای سلطانپور و حاج آقای کاشانی و بنده در خدمت حضرت آقا در یک اتومبیل، و حاج آقای جواهریان و حاج آقای روح‌الامین و دکتر منوچهری در خدمت حاج آقای راستین در اتومبیل دیگر قرار داشتند، در حدود ساعت ۱۱/۳۰ به دیدن آقای سیدعلیخان رضوی قاضی بازنشسته دادگستری هندوستان رفتیم، دو نفر پیرمرد استقبال کردند و با هرکس دست می‌دادند صلوات می‌فرستادند، از تعداد شیعیان سؤال شد؟ اظهار داشتند این شهر در حدود دویست هزار نفر جمعیت دارد که ۶۰ هزار نفر مسلمان و در حدود چهار هزار نفر شیعه هستند، و بحمدالله اختلافی بین مسلمین نمی‌باشد، سؤال فرمودند: مسجد امام جماعت دارد؟ گفته شد امام جماعت نداریم فقط واعظ داریم و انجمنی داریم بنام خادم المعصومین و حسینیه هم داریم که هر ساله مراسم عزاداری در حسینیه انجام می‌دهیم و ما هم در این محوطه اطاقی داریم که فقط عاشورا از آن استفاده می‌نمائیم (عزاداری می‌کنیم) حضرت آقا فرمودند به چه قانونی قضاوت می‌شود؟ عرض کرد قوانین مختلفی داریم که

<sup>۱</sup> - میگویند اورنگ‌زیب در هر شهری که داخل می‌شد سلام می‌کرد اگر جواب سلام او را می‌دادند خراب نمی‌کرد اگر جواب نمی‌داد خراب می‌کرد، می‌گویند چون مرشدی را بدون جهت کشته بود در احمدنگر ۱۵۰ کیلومتری اورنگ‌زیب فوت می‌کند و زمین او را قبول نمی‌نماید تا آنکه در این مقبره فعلی در جوار شیخ زین‌الدین شیرازی او را دفن می‌نمایند.

درباره، هر طایفه به آن عمل می نمایند، سؤال شد آیا هندو و مسلمان می توانند با هم ازدواج کنند؟ چون اسلام اجازه نمی دهد که مسلمین با مشرکین ازدواج نمایند؟ جواب داد در این مورد قانونی نیست، درست است که در حکم اسلام حرامست ولی اگر کسی ازدواج کرد مانع نمی شوند، قوانین اسلام در مورد ارث و موارد خاص اجرا می شود؟ جواب داد به زبانهای مختلف چاپ می شود ولی اصل آن به زبان انگلیسی است و به زبان فارسی هم پیدا می شود، آنگاه داخل حسینیه رفتیم، در آنجا کجاوه و نقشی که بنام حضرت علی اصغر ساخته بودند نشان دادند و این پیرمرد قاضی با صدق خاصی گریه می کرد. در حدود ساعت ۱۲ به هتل مراجعت و پس از صرف ناهار آقای سید محمدحسین رضوی به افتخار فقر و درویشی نائل گردید.

## پونه (پونا) (پاورقی عروسی هندوان)

در حدود ساعت ۲/۳۰ بعد از ظهر پس از ادای فریضه ظهر و عصر از اورنگ آباد به سوی پونه حرکت کردیم، هوا کاملاً آفتابی و گرم بود، در این سفر نیز حاج آقای کاشانی با کمال محبت و فداکاری در التزام حضرت آقا بودند، در اورنگ آباد درشکه های یک اسبه زیاد بود، در حدود ۴۷ کیلومتری از پل بزرگی که زیر آن آب صافی جاری بود گذشتیم تا چشم کار میکرد دشت وسیع خوب و قابل کشت دیده می شد، در ۱۵۰ کیلومتری به قصبه احمدنگر رسیدیم، قصبه زیبایی که دارای باغات بسیار بود و درشکه های یک اسبه نیز در خیابانها دیده می شد، بعضی از خانمها با لباس هندی دوچرخه سواری می کردند از قرار معلوم سه یا چهار نفر ایرانی در آنجا هتل و رستوران دارند، از کنار این شهر خط آهن عبور می نماید، در کتاب بستان السیاحه جناب آقای شیروانی نوشته است «بنای این شهر را ملک احمد بن نظام الملک بحری که اول ملوک نظام شاهیه بوده بنا کرده است و قریب یکصد سال پایتخت آنها بوده و جمعیت بسیاری داشته است، از احمدنگر تا شهر پونه ۱۲۰ کیلومتر فاصله است ولی ما در آن شهر توقف نکردیم در ۲ کیلومتری پونه قصبه ای بنام «همسنگی» قرار دارد جمعیتی برای آوردن عروس در حرکت بودند که داماد با آنها بود و تاج مخصوصی بر سر داشت<sup>۱</sup> که از آنها عکس گرفته شد، در

<sup>۱</sup> - مهمترین تشریفات زندگانی مردم ((سافسکارا)) یعنی عروسی می باشد که آنرا به زبان هندی و اردو ((شادی)) گویند و از همه تشریفات دیگر پر خرج تر است، نزد هندوانیکه رسم عروسی هنگام طفولیت متداول است این تشریفات بعد از آنکه عروس به سن بلوغ رسید معمولاً به عمل می آید، ولی در نزد دیگران بسیار با جلال و طمطراق انجام می گیرد، اولین دفعه که دختر بر حسب قاعده نسون به حد رشد می رسد والدین او را برای عروسی و مزاجت حاضر می سازند بالاخره اولین بار که دختر به قاعدگی می رسد هنگام ازدواج اوست و مزاجت پسر و دختر بکلی تحت اداره والدین ایشان است و آن دو از خود اختیاری ندارند، حتی در میان جوانان تحصیل کرده و امروزی نیز تخلف از امر پدر و مادر در باب مزاجت پسندیده شمرده نمی شود، برای اولین بار عروس و داماد در حضور چند تن دیگر یکدیگر را ملاقات می کنند و موافقت والدین خود را به یکدیگر اعلام می نمایند، پیشنهاد ازدواج معمولاً از طرف اولیای دختر بعمل می آید، و پدر داماد با کمال تکبر برای پسر خود در عقب یافتن همسر نمی رود و همیشه پدر دختر بدنبال داماد می رود، دلاله ها که عبارت از برهنن خانواده یا سلمانی محل است فیما بین دو طرف بدلالگی رفت و آمد می کنند، این واسطه ها که به هندی ((کاتاکا)) نام دارند بسیار محترم اند و بعد از انجام عروسی از طرفین پاداشی لایق می ستانند، وظیفه ایشان است که به اطراف بروند و وصف جمال و کمال دختران را بدیگران بگویند، بعد از آنکه والدین عروس و داماد توافق حاصل کردند نوبت به منجم می رسد که زائجه طالع آن دو را مطالعه می کند و ساعت سعدی برای اختران آن دو برمی گزیند، گاهی اتفاق می افتد که برحسب تشخیص منجم و عدم اجازه زائجه طالع چندین ماه امر عروسی به تأخیر می افتد، بالاخره همینکه منجم اجازت فرمود و مشکل جهیز نیز با رضایت طرفین حل شد روزی را برای نامزدی معین می سازند، در آن روز منجمان و برهمنان هر دو خانواده و پدران عروس و داماد و چند تن از دوستان و نزدیکان ایشان جمع می شوند و اولیای عروس و داماد بیکدیگر شفاهاً یا کتباً قول موافقت می دهند، و برهمنان آیات مقدسه و اوراد مذهبی تلاوت می کنند این رسم نامزدی را بزبان اردو ((نسبت)) می گویند و در هندوستان شمالی ((منگنی)) نام می دهند فصل عروسی از اواخر بهمن تا اواخر اردیبهشت و آنرا مبارکترین فصول می دانند، در بعضی از



حدود ساعت ۶/۳۰ بعد از ظهر به شهر پونه رسیدیم، از اورنگ آباد تا پونه حدود ۲۳۰ کیلومتر فاصله است در تمام مسیر این راه بتکده‌های بسیار دیده می‌شد و زمینهای لم‌بزرع کمتر بود، یا باغات و درختکاری بود یا زراعت، افق این شهر پونه رودخانه بزرگی که در آن قایق رانی می‌شود عبور می‌کرد که روی آن پل بزرگی بسته بودند، از روی پل گذشته در حدود ساعت ۷ بعد از ظهر وارد مهمان‌خانه‌ای بنام گراند هتل شدیم، نماز مغرب و عشاء به حضرت آقا اقتدا نمودیم ظاهراً هتل خوبی بود و متعلق به یک نفر مسلمان بود ولی شیر آب و حمام آن نامرتب بود، در حدود ساعت هفت و نیم اعضای انجمن ایرانیان در پونه به زیارت حضرت آقا آمدند، آنها دسته‌گلهایی همراه بودند و تقدیم کردند، ضمن صحبت تصمیم گرفته شد که به هتل بهتری برویم، حاج آقای کاشانی به همراه حاج آقای جواهریان به همراه یکی از اعضای انجمن رفتند و پس از مدت کوتاهی مراجعت و از آنجا به هتل الماس آبی رفتیم، هتل بسیار تمیز و خوب و دارای دستگاه تهویه مطبوع و قیمت آنها نسبتاً مناسب بود (یک اتاق دارای دو تختخواب هر شبی ۱۰۰ روپیه (معدل با ۷۵ تومان پول ایران) بود، پس از صرف شام در حدود ساعت ۱۰ استراحت نمودیم.

### چهارشنبه ۱۸ اسفند ۱۳۵۰ و ۲۱ محرم ۱۳۹۲:

سحر حضرت آقا زودتر برخاسته بودند همگی همراهان به اطاق ایشان رفته و نماز صبح را به معظم له اقتدا نمودیم، در ساعت ۸/۳۰ به سالن هتل آمدیم، سالن‌های متعدد داشت که در آنها مغازه‌هایی بود که انواع مختلف مایحتاج زندگانی و انواع کارهای دستی و تزئینی وجود داشت، در ساعت ۸/۳۰ آقایان اعضا انجمن آمدند و برای مقبره «قنبرعلی درویش» حرکت کردیم، هوا در حدود ۳۵ بالای صفر بود شهر زیبا و دارای ساختمانهای مدرن و نوساز بود و بیمارستان بزرگی داشت که حدود دو هزار تخت داشت و بیماران را بطور رایگان بستری و مداوا می‌نمودند، در این شهر کارخانه‌ای مختلف مانند، اتومبیل‌سازی، داروسازی و تلمبه‌سازی با پمپهای مختلف آب وجود دارد، جمعیت فعلی آن بیش از یک میلیون و دویست هزار نفر می‌باشد، اکثر آنها هندو و بودائی هستند، بیش از یکصد و پنجاه نفر آنها ایرانی هستند، و گفته شد یکصد و پنجاه نفر هم از فرقه ضالّه بهائیت هستند که اکثر آنها هتل یا کافه رستوران دارند، در این شهر دانشکده‌های مختلف و مرکز هواشناسی موجود است، ضمناً میدانهای جدید و خیابانهای وسیع، باغ ملی، آب تصفیه شده نیز دارد، و چندی قبل بر اثر

---

نواحی هند معمول است که داماد سوار بر اسب شده با نقاره و شیپور به خانه یک به مهمانی رفته آنان را به عروسی خود دعوت بنماید، چون موقع زفاف می‌رسد تشریفات عروسی در حضور تمام مهمانان در تالاری وسیع یا در زیر سایبان ((شامیان)) بزرگی انجام می‌گیرد، در این تشریفات باید خدای اگنی یعنی الهه آتش به شهادت طلبیده شود، برای این مقصود آتش مقدس در وسط تالار از چوبهای مبارک روشن می‌کنند و بر روی آن پیوسته روغن معطر می‌افشانند، شمعهای خوشبو و بخور و عود و عنبر نیز فضا را معطر می‌سازد سپس بدرگاه خدای گنیش (گانش) دعائی می‌خوانند و او را عبادت می‌کنند که به عروسی آنان برکت دهد، بالاخره مجلس به این ترتیب پایان می‌یابد که عروس و داماد به امر برهنه هفت قدم گرداگرد آتش مقدس بر می‌دارند و داماد دست عروس را گرفته از عقب خود می‌آورد و هفت قدم می‌شمارد و این کلمات را می‌گوید:

می‌گوید: قدم اول برای توانایی، قدم دوم برای نیرو، قدم سوم برای ثروت، قدم چهارم برای سعادت و قدم پنجم برای اولاد قدم ششم برای فعل خیر و قدم هفتم برای دوستی همواره به من مخلص و صمیمی باشی و ما هر دو پسران بسیار حاصل کنیم و به عمر پیری برسیم ((نقل از کتاب مردم و سرزمین هندو مشاهدات شخصی)) ضمناً دختر باید هدیه‌ای لایق شأن داماد به او بپردازد لذا گاهی مشاهده می‌شود دخترانی که پدرشان بعلت فقر مالی از پرداخت هدیه عاجزند خودکشی و خودسوزی می‌کنند: بعلاوه فشار بسیار بر زنان و دشواری طلاق چه بسا موجب می‌شود که زنان خودسوزی کنند و سالانه حدود چند هزار زن بر اثر اینگونه خودکشی تلف می‌شوند. بهمین دلایل و فقر اقتصادی کمتر در چهره زن هندی شادی مشاهده می‌شود.

شکستن سد قسمتی از جنوب شهر پونه به کلی ویران شده بود. اکنون در آنجا خانه‌های مدرن بنام مولانا ابوالکلام آزاد ساخته شده است،<sup>۱</sup> باغ ملی و عمارت اعیان ورجال در اول شهر پونه در امتداد جنگل مهاراجه واقع شده است مسجد و امام باره، دربار حسینی یا بقول ما (تکیه و حسینه) هم وجود دارد اطراف شهر مزارع جو و گندم کمتر ولی مزارع ارزن و نیشکر بیشتر می‌باشد، در آنجا انواع سبزیجات بطور فراوان یافت می‌شود که به شهر بمبئی نیز صادر میگردد و باغهای انبه، انجیر، پرتقال، موز، چیکو و انار نیز وجود دارد. حضرت آقا دربارهٔ مذاهب و فرقه‌های مختلف اسلامی و غیر اسلامی حاصل شده توضیحاتی دادند. و ایشان فرمودند باید مبلغین با تقوی و آگاه باشند ورزش تبلیغ طبق ضوابط شرع انور و مبتنی بر فطرت توحیدی حق گرای انسان باشد تا هدایت تحقق یابد.

در حدود ساعت ۹/۳۰ از سواپور عبور نموده پس از چند دقیقه به مقبره قنبرعلی درویش رسیدیم،

### سواپور مقبره قنبرعلی درویش

داخل ساختمان روی قبر معجری قرار داشت. جوانی حدود ۱۵ ساله مشغول قرائت قرآن بود و سورهٔ مبارکه یس تلاوت می‌کرد، تصویر ستاره و هلال بالای سر مقبره بود و نوشته شد بود قنبرعلیشاه درویش، چند عدد تابلو از نماهای مکه معظمه و خانه کعبه در عمارت نصب کرده بودند، چادرهای مختلف از سقف عمارت آویزان بود، جلوی در ورودی شمالی عمارت دو عدد سنگ یکی کوچکتر و دیگری بزرگتر قرار داشت که عموماً نه نفر سنگ کوچک را و یازده نفر سنگ بزرگتر را با گذاشتن انگشتان خود در تحتانی آن و با بیان گفتهٔ قنبرعلی درویش، سنگ را از جای خویش بلند می‌کردند (در واقع سنگ هم بلند می‌شد) و همینکه کلام قطع می‌شد سنگ بزمین سقوط میکرد، گفته شد همه ساله شب تولد و روز وفات او که در ماه شعبان است جمعیت بسیاری از مذاهب مختلفه در اینجا اجتماع می‌نمایند و حاجت روا می‌گردند، ولی تاریخ صحیحی از تولد و زندگانی او که از چه سلسله بوده است در دست نیست، در قسمت جنوبی مقبره چشمه‌های آب زلال و صاف جاری است که مردم برای آشامیدنی خود از آن چشمه‌ها استفاده می‌نمودند، اطراف چشمه‌ها بوته‌های پرسیاوشان، پونه و نعنا وجود داشت، راهی که پونه به شهر سواپور (محل مقبره) کشیده شده شاهراهی است که از شمال به استان میسور و از جنوب به سمت «بنگلور تا هنگ گنگ» ادامه دارد، در قسمت شمالی مقبره بتکده بسیار بزرگی وجود داشت و در اطراف «سواپور» باغهای انجیر فراوان بود، در مراجعت از روی پل بزرگی عبور نمودیم،

---

<sup>۱</sup> ابوالکلام آزاد: وی از مسلمانان بنگال و از رجال معروف علم و ادب هندوستان بود و در معارف اسلامی شأنی رفیع داشت خطیبی فصیح بود و نویسنده‌ای بلیغ در زبان اردو بود از جمله پیشوایان سیاسی مسلمانان هند در قرن اخیر بوده است، و از همکاران نزدیک مهاتا گاندی بشمار می‌آمد و یکی از پیشوایان نهضت آزادی شمرده می‌شد، و در هیأت مرکزی جمهوری هند مرحوم مولانا ابوالکلام آزاد سمت وزیر فرهنگ را داشته و از جمله وزیران مسلمانان در هیأت دولت بوده است و از رؤسای حزب کنگرس بود که به نوبت خود در طول نیم قرن استقلال طلبانه خود را با مهارت و استادی بازی کرده، با سیاست دولت حاکمه تنازع و کشمکش داشته ازادی و استقلال وطن خود را به سوی ساحل مقصود رهبری میکرد و از خطر زوال و فنا حفظ می‌فرمود، وقتی که با گاندی و چند تن از همفکران توسط انگلیسیها به زندان افکنده شد سرایر هندوستان عرصه آشفستگی و اختلال گردید بعد از استقلال هند در نوامبر سال ۱۹۵۶ نهمین کنفرانس عمومی سالیانه یونسکو در شهر دهلی به ریاست مولانا آزاد منعقد گردید و مدت یک ماه ادامه داشت، و نیز عهدنامه روابط فرهنگی مشتمل بر ۱۴ ماده در آذرماه ۱۳۳۵ مابین وزیر فرهنگ هند که مولانا می‌بود و سفیر کبیر ایران در دهلی به امضاء رسید که پایه روابط و همکاری و معاوضت علمی و فرهنگی قدیمی آن دو مملکت را از نو برقرار ساخت مولانا ابوالکلام آزاد مدیر روزنامه ((الهلل)) هم بود که چون از زعماء آزادی خواهان به شمار میرفت به حبس افتاد و روزنامه‌های ایشان توقیف گردید و با کمال تأسف این مرد دانشمند در ۲۱ فوریه ۱۹۵۸ م وفات نمود.

درختای «پی‌پال» که ریشه آن از تمام شاخه‌ها بطرف زمین سرازیر می‌شود فراوان دیده می‌شد درختان چیکوی پرریار بسیار بود، زمین‌های بدون ساختمان در شهر پونه زیاد بود که گفته شد به سهراب نام زردستی تعلق دارد و ارزش آنها متری ۳۰۰ تا ۵۰۰ روپیه می‌باشد، مرکز این استان بمبئی است و مجلس شورای ملی استان مهاراشتر بهتر است، در این شهر معبد یهودیان که بسیار بزرگ و در دوطبقه با آجر قرمز ساخته بودند نیز دیده می‌شد، ساعت ۱۱/۴۵ صبح وارد انجمن ایرانیان شدیم:

### «انجمن ایرانیان» (تشیع و شریعت و طریقت)

پس از ورود به انجمن آقای احمد نباتیان به پشت میز خطابه رفت و چنین اظهار داشت: «حضرت آقای تابنده پیشوای روحانی عالیقدر و همراهان محترم، دبستان ایرانیان پونه که یگانه آموزشگاه برای پیشرفت زبان فارسی و منحصر بفرد است در این شهر با اعضای انجمن جمعیت ایرانیان که در همین مکان تشکیل می‌شود امروز شاهد و ناظر پیشوای بزرگ و عالیقدری چون جنابعالی گردیده که باعث افتخار و مباهات ما می‌باشد، این جانب احمد نباتیان افتخار دارد که از طرف خود وانجمن جمعیت و جامعه ایرانی مقیم پونه مقدم مبارک جنابعالی را تبریک عرض نماید و امیدوارست به برکات مقام روحانیت و علو مقام و شأن و شوکتی که در خور آن مقام است و از اینرو که آن جناب مورد عنایت خاصه پروردگار متعال می‌باشید از برکت وجود ایشان و نزول مقدم مبارکشان باین انجمن و دبستان عنایت خاصه خداوندگاری شامل حال گردد، زیرا در ظلل حمایت نمایندگان باریتعالی که لنگر زمین و آسمان‌اند و از برکت وجود آنان هر ذی وجودی مشمول الطاف الهی می‌گردد مسلماً این روز برای ما نیز فرخنده و مبارک و آینده پرافتخاری را در بر خواهد داشت، مجدداً از صمیم قلب قدوم میمنت مسعودتان را تبریک عرض نموده سعادت و توفیقات بی‌پایان آن وجود مقدس را که منبع فیض ربانی و انوار سعادات سبحانی است از ذات لایزال و وجود بی‌همتای او خوستارم، از اینکه ما نتوانستیم ضیافت مجلل و آنچه در خور شأن و مقام عالی است بجا آوریم همانا بمناسبت بودن ماه محرم است و امید می‌رود به بزرگی خودجماعت را معذور دارند، حضرت آقا فرمودند: «از اینکه درویش‌نوازی نمودید خیلی متشکرم لازمه تعصب مذهبی همین است که اگر یکنفرگنم بیاید از او استقبال و پذیرایی کنند این دلیل علاقه مذهبی است:

ذره ذره عاشقان آن جمال	می‌شتابد در علو همچون نهال
مؤمنان معدود لیک ایمان یکی	جسمشان معدود لیکن جان یکی
همچو آن یک نور خورشید سما	صد بود نسبت به صحن خانه‌ها
لیک یک باشد همه انوارشان	چونکه بر گیری تو دیوار از میان
چون نماند خانه‌ها را قاعده	مؤمنان مانند نفس واحده

پس مؤمنین که بستگی کامل به مقام ولایت دارند در همه جا متحد و متفق خواهند بود، امیدوارم این حس مذهبی و نژادی تقویت شود، تا کنون نشنیده بودم که در هندوستان مدرسه تشکیل شده است، نیکو است که دولت ایران در هرکشوری که ایرانیان وجود دارند مدارس ابتدائی و متوسطه تشکیل دهد که ایرانیان زبان اصلی خودشان را از دست ندهند، خوشوقتیم که در اینجا مدرسه و انجمن دارید. هر خدماتی که در مورد ملت و مذهب می‌نمائید سپاسگزارم، همانطویکه گفتم بهتر است نمایندگان مذهبی یا مبلغین مذهبی هم وجود داشته باشند، کما اینکه در هتل میسور مدیر هتل با کمال علاقه در وقت خداحافظی دفتری آورد و برای یادبود در آن دفتر نوشتن و امضاء کردم، همین کار دلیل علاقه افراد بشر به دین مبین اسلام است. روی دو تخته سیاه مدرسه نوشته بودند: یا علی مدد خوش آمدید. صفای قدم. بعد به دیدن حسینیه (دربار حسین) رفتیم که بسیار خوب و

مجلل ساخته شده و سالن بزرگی برای اجتماع ساخته‌اند که اطراف آن کاشی کاری بود، گفته شد در حدود چهل سال قبل مرحوم حاج محمد جواد اصفهانی در حدود یک هکتار (ده هزار متر مربع) از اراضی شهر را خریداری و نه دستگاه آپارتمان و حسینیه و مدرسه ایرانیان را ساخته است، و در آمد آپارتمانها را وقف حسینیه و مدرسه نموده و خیریه‌های دیگری هم داشته است، ساختمانها چون از سابق به ششصد روپیه اجاره داده شده هنوز اضافه نشده، و حال آنکه اگر مستأجرین آنها را تخلیه نمایند مال الاتجاره فعلی آنها در حدود شش الی هفت هزار روپیه می‌باشد، مدرسه ایرانیان درمها تا گاندی رود قرار دارد، پس از خداحافظی به یکی از رستورانهای ایرانی رفتیم پس از صرف ناهار به هتل مراجعت کردیم، طولی نکشید که اعضای انجمن با دو سه نفر از محصلین مجدداً به خدمت حضرت آقا رسیدند، اشکالاتی در مورد تشیع و مسأله شریعت و طریقت داشتند، و حضرت آقا با بیانات مشروح این موضوع را به درختی تشبیه فرمودند که مختصر آنرا در اینجا ذکر می‌کنم فرمودند: شریعت به منزله درخت می‌باشد و طریقت شاخه‌های آن و حقیقت ثمره و میوه آنست:

دانشتن علم دین شریعت باشد      چون در عمل آوری طریقت باشد  
چون جمع کنی علم و عمل با اخلاص      در راه خداوند حقیقت باشد

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «الشریعه القوالی و الطریقه افعالی و الحقیقه الحوالی» در ساعت سه ربع بعد از ظهر عازم بمبئی شدیم اعضای انجمن جمعیت ایرانیان مدیر دبستان برای بدرقه حضرت آقا به هتل آمدند، پس از خداحافظی ساعت ۳/۳۰ حرکت نمودیم، هوا آفتابی بود، میزان الحراره ۳۲ درجه سانتی‌گراد بالای صفر نشان میداد و نسبتاً گرم بود، چند کیلومتر که از شهر پونه خارج شدیم آقای دکتر منوچهری و حاج آقای روح‌الامین اصرار داشتند که بنده نگارنده شعری بخوانم، استدعا کردم ابتدا جناب حاج آقای راستین بخوانند ایشان این غزل از شمس تبریزی را خواندند:

دلا نزد کسی بنشین که او از جان خبر دارد	به سایه آن درختی روکه اوگلهای تر دارد
دراین بازار عطاران مروهر سو چه مکاران	به دکان کسی بنشین که در دکان شکر دارد
ترازوگر نداری پس ترازو ره زند هرکس	یکی قلبی بیاراید تو پنداری که زر دارد
ترا بر در نشاند او به طراری که می‌آیم	تو منشین منتظر بردر که آن خانه دو در دارد
نه هرکلکی شکر دارد نه هر زیری زبر دارد	نه هرچشمی نظر دارد نه هر بحری گهر دارد
بنال ای بلبل دستان ازیرا ناله مستان	میان صخره خارا اثر دارد اثر دارد
بنه سرگرمی گنجی که اندر چشمه سوزان	اگر رشته نمی گنجد از آن دان که دو سر دارد
خمش کردن زگفتن من شدم مشغول حال خود	که باداست این سخنها وبه باطن کی اثر دارد
چوشمس الدین تبریزی اگر داری خبر از دل	دلت در وادی حیرت یقین عزم سفر دارد

راه در میان ارتفاعات زیادی (مانند گردنه چالوس به مازندران) با شیب تقریباً ۳۵٪ سرازیر می‌شد، دو طرف راه جنگل بود و راه بسیار خوبی ساخته شده بود، ما هم بتدریج به اقیانوس هند نزدیک می‌شدیم، در ۷۵ کیلومتری بمبئی جنگلهای انبوه و درختان مختلف سرسبز وجود داشت مزارع برنج بیشتر از سایر مزارع به چشم می‌خورد، ساعت ۷ بعد از ظهر در سی کیلومتری بمبئی مأمورین گمرک اتومبیلها را متوقف و از رانندگان بازجوئی کردند و مدتی بدون جهت ما را معطل نمودند، در حدود ساعت ۹ وارد شهر بزرگ بمبئی شدیم، این شهر در شبه جزیره ای قرار دارد و جمعیت آن بیش از ۶ میلیون نفر است، در حدود ساعت نه و نیم به منزل آقای حاج سید جلیل

زارع در محلی بنام «جو» وارد شدیم، وی با کمال محبت برای تمام همراهان شام تهیه دیده بود، پس از صرف شام در حدود ساعت ده و نیم استراحت نمودیم.

پنج‌شنبه ۱۹ اسفند ۱۳۵۰ و ۲۲ محرم ۱۳۹۲:

### «آیاتی چند درباره‌ی علی (ع)»

تمام فقرا در اطاق نسبتاً بزرگی در همان آپارتمان که منزل داشتیم برای نماز صبح حاضر و به حضرت آقا اقتدا نمودند، پس از قرائت قرآن درباره‌ی این آیه شریفه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (سوره مائده آیه ۵۵) فرمودند: خداوند ولی شماست و رسول او و کسانی که ایمان آورده‌اند و آنانیکه اقامه نماز می‌نمایند و زکوة می‌دهند در حال رکوع، در این جزو از قرآن، چندین آیه دلالت بر عظمت شأن و مقام ولایت علی علیه‌السلام دارد که بر پیغمبر اکرم (ص) نازل گردید و دستور داده شد که آنحضرت علی (ع) را به جانشینی خود معرفی نماید «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ». (سوره مائده آیه ۶۷ و این یک دستور است که حضرت را به جانشینی خود تعیین فرماید، بلکه تهدید است و با تشدد می‌فرماید چرا نمی‌کنی؟ بعد که حضرت ولایت عهد را تعیین فرمود آیه: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (سوره مائده آیه ۳) نازل گردید که این آیه هم مربوط به حضرت علی (ع) می‌باشد، به اتفاق تمام مفسرین عامه و خاصه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا... درباره‌ی آن حضرت است، که در مسجد تشریف داشت سائلی آمد و سؤال کرد و کسی چیزی به او نداد در نماز بودند یا با هم نشسته بودند، علی علیه‌السلام در گوشه مسجد نماز مستحبی می‌خواند از هر که سؤال کرد هیچکس جواب نداد، حضرت دید کسی جواب نمی‌دهد، انگشتی داشت خیلی قیمتی اشاره کرد سائل جلو آمد حضرت انگشت را به او مرحمت کرد، ای آیه نازل شد، ای مؤمنین صاحب اختیار شما منحصرأ خداست و رسول او و کسیکه در حال رکوع زکوة به سائل بخشید، اول مردم خیال میکردند، اشتباه است، سؤال کردند کی بود؟ گفتند علی (ع) بود، عمرگفت من چهل بار در حال نماز انگشت دادم شاید آیه‌ای که در شأن علی بن ابی‌طالب نازل گردیده درباره‌ی من هم نازل شود و نشد، بعد فرمودند: مرحوم نورعلیشاه درباره‌ی سلیمان در کتاب صالحیه می‌نویسند: سلیمان (ع) انگشتردار بود. محمد (ص) انگشتر پاش. علی (ع) انگشتر بخش یعنی هر کس از آنها بخواهد و در خواست نماید و یا به آنان متوسل شود دست ردّ بسینه او نمی‌گذارند. بعد دستور فرمودند مناجاتی خوانده شود، و نگارنده مناجاتی از نیاز تجلی خواند. در حدود ساعت نه دریا رفتیم، ساختمانهای بسیار با طبقات مختلف مشاهده می‌شد، بزرگترین ساختمان شامل ۳۳ طبقه و با خیابانهای وسیع بود در قسمتی پل هوائی و خیابان دو طبقه ساخته بودند، در حدود ساعت ۱۰/۳۰ به موزه‌ای که انواع ماهیا را در معرض نمایش قرار داده بودند رفتیم، از دست راست لانسترهای مختلف (خرچنگ) نظیر جوجه تیغی و لوک تریک میس و انواع ماهیهای عواسل که مانند پروانه پره‌های خود را باز نمود بودند که ماهی چهل پرنام دیده می‌شد.

### «مسجد جامع بمبئی»

آنگاه به مسجد جامع رفتیم که بوسیله ناخدا محمدعلی شافعی در سال ۱۲۱۷ روی آب ساخته شده و این مسجد دارای ۳ طبقه است، طبقه اول دارای ۲۴ ستون و طبقه دوم ده ستون آهنی و طبقه سوم دارای چند ستون آهنی و

سقف آن از چوب است که ۱۲۰ پا طول و ۸۵ عرض آن می‌باشد، درهای آن منبت‌کاری و چند هزار سنگ مرمر در کف و دیوارهای آن بکار رفته و حدود پنج هزار نفر گنجایش دارد، سی سال قبل یکی از پرده‌های کعبه بوسیله پادشاه عربستان سعودی به این مسجد اهداء گردیده، جمال عبدالناصر مصری در سفری که به هند آمده است در این مسجد امامت نموده، دستگاهی در این مسجد تعبیه شده که اوقات نمازهای پنجگانه را در ایام مختلف مانند عقربه ساعت نشان می‌دهد.

در حدود ساعت ۱۲ به رستوران ایرانی واقع در خیابان آپلو رفتیم که آقای حاج محمد مهربان (معروف به ژرژ) مدیریت آن را به عهده‌دار بودند، در هندوستان موقع انتخابات یک هفته دانشگاه‌های خود را برای فعالیت انتخاباتی تعطیل می‌نمایند، و چون آن روز، روز رای‌گیری بود در تمام کوچه‌ها و خیابانها و بازارهای بمبئی میزی در وسط قرار داده و مشغول اخذ آراء بودند. در ساعت ۵ بعد از ظهر آقای نجم و آقای بازرگان به خدمت حضرت آقا رسیدند و پس از چند دقیقه به کنار دریا رفتیم و در یک قایق موتوری در حدود نیم ساعت گردش نموده و انواع کشتیها که نزدیک ساحل لنگر انداخته و یا در حال حرکت بودند تماشا کردیم، پس از نماز مغرب و عشاء حضرت آقا در مورد اجتماع و نماز جماعت فرمودند: اجتماع مؤمنین به وجهه ایمانی باعث برکت و عزت و رحمت است، اخبار بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام در فضیلت اجتماع مؤمنین رسیده است، مخصوصاً در شب و روز جمعه تأکید بیشتری شده است، مؤمنین باید در شبها و روزهای جمعه بیاد خدا اجتماع نمایند ولو اینکه دو نفر باشند باید بیاد خدا بنشینند و جدیت کنند که غافل نباشند، بخصوص که در این روزهای جمعه تعطیل نیست و مسلمین غفلت دارند، ولی اگر و قبل از ظهر روز جمعه توجه داشته باشند و بیاد خدا اجتماع کنند معلوم می‌شود که جمعه را باید تعطیل نمایند، در حیدرآباد گفتم، گرفتاریهای دنیا خسته کننده است قدری بنشینید و به فکر آن عالم و عاقبت کار باشید یک یا دو ساعت که بیاد خدا بنشینید بدن تحت تأثیر روح قرار می‌گیرد، ما که موظفیم همیشه بدن را تحت تأثیر روح قرار بدهیم باید بفکر این باشیم که روح را بر بدن مسلط قرار دهیم، مخصوصاً دستور داده شده که یکی دو ساعت در شب جمعه به فکر روح باشیم، فکر عالم بالا باشیم که اقلاد زاد و توشه‌ای برای آن عالم داشته باشیم، در اورنگ آباد هم گفتم دور هم جمع بشوید و بنشینید پس از اتمام بیانات به نگارنده دستور فرمودند پند صالح خوانده شود، بعد هم مناجاتی از نیاز تجلی بخوانید، نگارنده نیز اطاعت نموده و خواندم پس از صرف شام استراحت نمودیم.

### جمعه ۲۰ اسفند ۱۳۵۰ و ۲۳ محرم ۱۳۹۲: «حضرت عیسی (ع)»

آن سحر چون دیگر سحرها به مناجات پرداختیم و نماز صبح را بامامت حضرت آقا نمودیم. بعد از اقامه نماز صبح ضمن تلاوت آیاتی چند از سوره آل عمران فرمودند: خداوند به حضرت عیسی (ع) میفرماید نعمتی که به تو و مادرت دادیم، فراموش مکن، نسبت به خداوند و بندگان کفران نما بزرگترین نعمت ایمانست، از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایت شده که خداوند وحی فرمود به عمران که ما فرزند ذکوری به تو عنایت می‌نمائیم که اکمه و ابرص را شفا بخشد و مرده را به اذن ما زنده گرداند، او را رسول قوم بنی اسرائیل قرار دادم عمران این مطلب را با عیال خود در میان گذاشت، چون زوجه عمران احساس حمل در خود نمود، یقین داشت که پسر خواهد بود، نذر کرد که او را خادم معبد قرار دهد: «إِذْ قَالَتْ امْرَأَةٌ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (سوره آل عمران آیه ۳۵) اتفاقاً وقتی متولد شد دختر بود گفت خدایا نمی‌دانم چه کنم و با حضرت زکریا که بزرگ زمان و هم شوهر خاله مریم بود، نذر خود را بیان کرد، زکریا فرمود باید به نذرت عمل نمائی، تصمیم گرفتند او را به معبد بیت‌اللحم بدهند (خانه قربانی) این

معبد حجره‌هائی بنام محراب برای خدام داشت، برای پرورش و تربیت دختر مشورت کردند، ذکر یا گفت من او را تکفل می‌نمایم، در خبر است که متصدیان بیت‌الرحم بیست و هفت نفر بودند و راضی نشدند که ذکر یا او را ببرد و تربیت بنماید، تا آنکه قرعه زدند و قرعه بنام زکریا اصابت نمود، مریم تحت تکفل حضرت زکریا قرار یافت و آن حضرت از وی مراقبت می‌نمود و کارهایش را انجام میداد، آنطوریکه قرآن و اخبار ما می‌گوید هر وقت ذکر یا برای او غذا می‌آورد غذا در نزد مریم حاضر است، از او پرسید این غذا از چه کسی است؟ مریم گفت از طرف خداست، مریم بسیار بزرگوار و پاک بود، این بود که هنگامیکه قضیه حمل حضرت عیسی (ع) واقع شد خجالت می‌کشید و غصه می‌خورد، تا اینکه عیسی (ع) متولد شد، قوم زبان به ملامت گشودند، مریم به امر خدا به حضرت عیسی اشاره کرد که از خود بچه سؤال کنید؟ آنها گفتند این بچه کوچک که تازه تولد یافته چگونه سخن گوید؟! عیسی (ع) گفت من بنده خدا هستم او به من کتاب می‌فرستد و مرا نبی قرار می‌دهد، خودش رفع شبهه نمود خداوند از اول نعمتش که به مریم و عیسی (ع) ارزانی فرمود یادآور می‌شود، وقتیکه به تو و مادرت کمک کردیم مادر تو آلوده نبود (عیسویان برای حضرت عیسی سه مظهر قائلند پدر، پسر و روح القدس یا پدر، پس و مادر یعقوبیان و نسطوریان هر کدام عقیده‌ای داشتند؛ یک عده نیز موحد بودند عیسی و مادرش را مظهر خدا می‌دانستند، ولی قرآن می‌فرماید عیسی روح‌الله و کلمه‌الله بود او را نخوانید، امام علیه السلام فرمود: «نحن الکلمات التامات» و مائیم کلمات بزرگ خدا، همان قضیه اهل نجران که اسقفهای آنها آمدند خدمت پیغمبر (ص) و گفتند تو درباره عیسی (ع) چه می‌گوئی؟ حضرت فرمود: من او را بنده خدا، آنها گفتند اگر پس خدا نیست پس پدر او کیست؟ حضرت فرمود: شما در مورد آدم چه می‌گوئید که نه پدر داشت و نه مادر؟ این است که در قرآن کریم این آیات نازل است «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ادْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ» (سوره مائده آیه ۱۱۰) می‌فرماید: هنگامیکه خدا به عیسی بن مریم گفت: بخاطر آن نعمتی را که به تو و مادرت عطا کردیم، آنگاه که ترا به تأیید روح‌القدس توانا ساختیم که در گهواره با مردم سخن گفتی، زمانی که علم تورات و انجیل بتو آموختیم» پس از خاتمه تفسیر آقای جرجانی به افتخار فقر نائل گردید، در حدود ساعت ۷ صبح بواسطه اینکه در هتلی که منزل داشتیم متعلق به بودائی‌ها بود برای صرف صبحانه به رستوران ژرژ رفتیم، پس از صرف صبحانه به هتل مراجعت و هر یک چمدانهای خود را برای فرستادن به تهران بوسیله هواپیما مهیا کردیم، در حدود ساعت ۱۰/۳۰ به شرکت هواپیمایی برای گرفتن مقصد جده مراجعه نمودیم (زحمات این تغییر و تبدیل و تهیه جا بعهده آقای محمود طبسی بود اما بعلت اینکه گواهینامه تلقیحهای نگارنده گم شده بود موفق نشدیم، در حدود چهار ساعت به بیمارستانهای مختلف و مرکز بهداری بمبئی مراجعه و از آنجاها مایوس شدم، تا اینکه پیرمردی از اهل یزد بنام آقای حاج جواد محمد با سادگی خاصی یکی از درمانگاه‌ها برد و در آنجا محبت کردند و با دریافت مبلغ کمی مشکل را حل نمودند. در حدود ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر به اتفاق آقای محمود طبسی به شرکت هواپیمایی رفتیم و بلیطها را به مقصد بحرین برای روز دوشنبه رزرو کردیم. در حدود ساعت ۵ به هتل مراجعت نمودیم، حضرت آقا و همراهان در هتل تشریف داشتند، آقای احتشامی عضو کنسولگری بمبئی که از فقرای بسیار خوب هستند بزیارت حضرت آقا آمده بود، نماز مغرب و عشاء به حضرت آقا اقتدا و بعد برای صرف شام به رستوران ایرانی ژرژ رفتیم و در حدود ساعت نه استراحت نمودیم.

## شنبه ۲۱ اسفند ۱۳۵۰ و ۲۴ محرم ۱۳۹۲: «حضرت ابراهیم (ع)»

سحرکمی دیرتر از حد معمول بیدار شدیم، آواز مرغان دریائی و صدای سوت کشتیها گاهگاهی شنیده می‌شد، همگی به اطاق شماره ۲۰۲ که حضرت آقا تشریف داشتند آمدند، پس از نماز صبح و قرائت قرآن چنین فرمودند: حضرت ابراهیم به آذرگفت تو چرا بت‌ها را می‌پرستی (سوره انعام آیه ۷۴) (مسئله‌ای است در شیعه که امام باید معصوم باشد. آباء و اجدادشان هم مشرک نباشند و باید موحد باشند. درباره امهات اختلاف است بعضی معتقدند که از طرف مادر هم باید موحد باشند، بدین جهت است که در زیارت نامه می‌خوانیم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ لَمْ تُنَجِسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَنْجَاسِهَا وَلَمْ تُلْبِسْكَ مِنْ مُدْلَهَمَاتِ شَابِهَا» و بعضی می‌گویند موحد بودن مادر شرط نیست. منظور این است که پاک و پاکیزه باشند، بهر حال درباره آباء شکی و اختلافی نیست در اخبار رسیده است که آذر عمو و شوهر مادر ابراهیم بوده و پدر او حضرت تارح می‌باشد و او موحد بوده است، آذر شغلش بت‌فروشی بود و حضرت ابراهیم (ع) را مجبور می‌نمود که بت بفروشد، و او چون موحد و خداپرست بود از اینکار ناراحت بود این است که هم آزر را سرزنش می‌نمود و خریداران را می‌گفت اینها چیست که شما پرستش می‌کنید مگر عقل ندارید که اینها را خریداری می‌نمائید؟ از این جهت بازار بت‌فروشی لطمه وارد می‌ساخت، تا اینکه روز عید رسید همه برای تفریح رفتند ابراهیم گفت من حال ندارم و کسلم (لازم نیست هرکسلی حتماً مریض باشد) این است که او را گذاشتند و قرار شد که او در خدمت معبد باشد ابراهیم قبول کرد، وقتیکه خلوت شد چوب بسیار بزرگی برداشت بتها را شکست و چوب را بدست بت بزرگ داد وقتیکه آمدند و بتها را شکسته دیدند از ابراهیم مواخذه کردند، که بتها را چه کسی شکسته است؟ گفت بت بزرگی این کار را کرده است اگر سخن می‌گوید از او سؤال کنید؟ گفتند بتها سخن نمی‌گویند! حضرت فرمود چیزی که نطق نمی‌کند چگونه می‌پرستید و حاجت می‌خواهید این جمله آنها را به تفکر واداشت، در جای دیگر می‌فرماید: آنهایی که بغیر از خدا می‌پرستند آن بتهای بیجان هرگز بر خلقت مگسی ناتوان چیزی از آنها بگیرد توانائی بر بازگرفتن آن ندارند، و اذیت مگسی را از خود دفع نتوانند، چرا که طالب و مطلوب هر دو ضعیف و ناتوان می‌باشند. (سوره حج آیه ۷۳). آنجا مردم بفکر آمدند و با هم گفتند شما که این بتان عاجز بی‌اثر را پرستش می‌نمائید و از آنها حاجت می‌طلبید ستمکارید، نه ابراهیم که آنها را در هم شکسته است، پس در مقابل حجت حضرت ابراهیم از خجلت سرهای خود را به زیر انداختند، حضرت فرمود وای بر شما آیا پرستش می‌کنید چیزی را که نمی‌توانید نفعی بشما رساند یا ضرری از شما دفع کند؟ آیا شما عقل خود را بکار نمی‌بندید؟ خبر به نمرود رسید، با قوم مشورت نمود که نسبت به ابراهیم که باعث خرابی دین و آئین ما گردیده چه باید کرد؟ گفتند باید او را بسوزانیم و از بین ببریم و خدایان خود را یاری نمائیم، ما هم ابراهیم را ز آتش نجات داده و آتش را بر او گلستان ساختیم (سوره انبیاء آیه ۶۹).

## «محرومیت و بیچارگی مردم»

پس از آن به کنار دریا رفته و به قدم زدن پرداختیم. جز ما کسان دیگری نیز کنار ساحل قدم می‌زدند و بعضی بدسته‌های کوچک و بزرگی تقسیم شده ورزش می‌کردند و برخی از ثروتمندان سگهای خود را همراه با پرستار برای گردش و هواخوری فرستاده بودند، بچه‌های بی‌سرپرست هم با میمونهای کوچولویشان که وسیله امرار معاش آنها بود، در کنار ساحل و کاخهای مجلل سر بفلک کشیده روی اسفالتهای نمناک بدون اینکه فرشی داشته باشند خوابیده بودند، بعضی از بی‌پناهی با زن و فرزندهای خود بداخل لوله‌های بزرگی که در ساحل



ریخته بود پناهنده شده بودند که لا اقل از تابش آفتاب محفوظ باشند. پس از مراجعت دستور فرمودند صبحانه را از رستوران مسلمانان به هتل محل اقامت آوردند، پس از صرف صبحانه فقرا چمدانها را بردند که بوسیله هواپیما به تهران ارسال دارند، بقیه در خدمت حضرت آقا ماندیم و ضمن گردش از چند خیابان گذشته به بتخانه یا معبد «مهالاک شیمی» (مادر خدا) رفتیم، در سرسرای ورودی مجسمه شیری بود که حلقه گلی بگردن او آویخته بودند. دو نفر مرد لخت و برهنه هم این طرف و آنطرف بُت نشسته بودند، نارگیل هائی که آورده بودند می شکستند و آب آن را در سطلی می ریختند و به هریک از زیارت کنندگان مقداری گل و یک تکه از نارگیل میدادند، در حالی که بُت و مجسمه های آن غرق در طلا بود بچه های کوچک یتیم و معلول و افراد بی بضاعت با گردن کج تکدی می نمودند و هرکجا که تا کسی توقف می کرد جلو آمده در حالیکه بدنشان می لرزید می گفتند ما گرسنه ایم، این بتکده در بالای تپه مرتفعی واقع بود و منظره بسیار خوبی داشت و نسیم برخاسته از دریا هوا را مطبوع ساخته بود. پس از دیدن بتخانه داخل شهرگردش کردیم و به بازار قصابها و طوطی فروشها رفتیم، انواع و اقسام طوطی و گنجشک در قفسه ها وجود داشت، زیر قفسه ها میمونهای مختلف بودند، میدانی نظیر میدان ایمن السلطان بود که در قسمتی از آن انواع محصولات و انواع موشهای لندنی مشاهده می شد، در بازار ماهی فروشها که اکثر فروشندگان آن زن بودند انواع ماهیهای بزرگ وجود داشت. پس از گردش و خرید به هتل مراجعت نمودیم، و چون ناهار را در منزل آقای نجم دعوت داشتیم به آنجا رفتیم، اعضای انجمن ایرانیان در دبستان بمبئی بنام انجمن فتوت نمایندگان هواپیمائی ملی و اعضاء خانه فرهنگ حضور داشتند، گفته شد در محدوده بمبئی تقریباً شصت هزار نفر شیعه اثنی عشری ایرانی و یکصد و پنجاه هزار نفر اسمعیلی وجود دارد، در حال حاضر عمارت مجللی برای انجمن فتوت ساخته اند که بیش از یک میلیون تومان مخارج آن شده، در طبقه تحتانی حسینیه و در طبقه های فوقانی محل جلسات انجمن و دبستان دخترانه و خانه فرهنگ بود، رئیس خانه فرهنگ بود، رئیس خانه فرهنگ که آقای غروی بود گفت: در مدارس بمبئی کلاسهای فارسی نیز داریم، حضرت آقا فرمودند: چرا مدارس رسمی ایرانی در اینجا نیست؟ گفته شد، دولت اجازه نمی دهد ولی در مدرسه امین التجار شیرازی که موقوفات جداگانه ای دارد زبان فارسی تدریس می شود، پس از صرف ناهار در حدود ساعت ۲/۳۰ بعد از ظهر به هتل مراجعت نمودیم. پس از کمی استراحت به شرکت هواپیمائی مراجعه نمودیم چون ویزای بحرین را نداشتیم قرار شد از بحرین سؤال نمایند که بدون ویزا مقدور است که ما حرکت کنیم یا نه؟ برای نماز مغرب و عشاء به هتل مراجعت و در اطاق ۲۰۲ نماز را به حضرت آقا اقتدا کردیم، پس از نماز چون شب وفات حضرت علی بن الحسین (ع) بود تجلی خوانده شد و در حدود ساعت ۹ استراحت نمودیم.

### یکشنبه ۲۲ اسفند ۱۳۵۰ و ۲۵ محرم ۱۳۹۲ : (بحثی درباره بودا)

سحر مانند همیشه بیدار شدیم پس از نماز صبح و قرائت قرآن صبحانه صرف شد و منتظر راننده ها بودیم که آماده شوند، حاج آقای سلطانپور و حاج آقای جواهریان برای گردش داخل شهر رفتند جناب حاج آقای راستین و آقایان، دکتر منوچهری، زارع، تهرانچی، همتی و بنده در خدمت حضرت آقا به دیدن غار خوگیشوری رفتیم، مجسمه ای از گوساله سنگی در آن غار بود، جا دارد در همین جا در مورد احترام به گاو و مخصوصاً گاو ماده که از طرف بعضی هندوها به عمل می آید نکته ای را تذکر دهم و آن این است که: چون گاو در بیشتر شئون زندگی قدیم عامل عمده و مهمی بشمار می آمده پاس او را داشته و مقدس می دانسته اند مثلاً در شخم زمین گاو از همه حیوانات بر بادتر است، برای آب کشیدن از چاه جهات آبیاری و احتیاجات دیگر از گاو استفاده می شده است، برای کوچ کردن از جائی به جای دیگر مایحتاج خود را بر گاو حمل می نموده اند، از شیر آن انواع لبنیات مانند:

ماست، کره، سرشیر، روغن و غیره درست می کردند بعلاوه کریشنا را که مظهر ظهور الهی در روی زمین می دانند می گویند از شیرگاو پرورش یافته و بزرگ شده است، و خود او یعنی کریشنا مردی بزرگ زاده بود ولی نزد گاوچرانها پرورش یافته از این جهات آنان به گاو مخصوصاً به گاو ماده احترام فوق العاده می گذارند.<sup>۱</sup> بعد از مجسمه بگوان (Bagvan) گانش (Ganesh) که سر فیل داشت دیدن نمودیم، در محلی دیگر جماعتی زنگها را می زدند و عبادت می کردند، روبروی غار محلی بود که یکنفر از مرتاضین نشسته و عکسهای مختلفی روبروی او بود. از او سؤالات زیر بعمل آمد و او پاسخ داد: **س: شما بودا را پیغمبر می دانید یا خدا؟** ج او را پیغمبر می دانیم. **س: خدا را یکی می دانید یا بیشتر؟** ج یکی می دانیم. **س: خدا جسم دارد و دیده می شود یا دیده نمی شود؟** ج آنچه که در انسان بروز می کند، حرف می زند و می شنود ظهور اوست. **س: آیا خدا دیده می شود و جسم دارد یا نه؟** ج دیده نمی شود و جسم ندارد. **س: خود بتها پیغمبرند یا مظهر پیغمبرند؟** ج- ما آنها را فقط مظهر می دانیم که موقع عبادت توجه داشته باشیم. **س: آیا بودائی هستید؟** ج برهنم بودم اکنون آمده ام درویش شده ام! **س: عقیده شما این است که روح مجدداً بازگشت می نماید؟** ج- آنها برمی گردند در بدن دیگر مکافات خود را اعم از بهشت یا جهنم می بینند. **س: از چه خوراکیهایی پرهیز می کنید؟** ج از غذای پختنی و گوشت، فقط سبزی و میوه و شیر و غیره می خوریم. **س: نشان دادن معجزات درباره مرتاضان درست است؟** ج ما برای دنیا کاری نمی کنیم اگر ضروری باشد نشان می دهیم. **س: اسم شما چیست؟** سوکاری جوتاپوری. **س: آیا می توانی نشان بدهی؟** ج برای اینکار باید چله بنشینیم. **س: الان چه چیز می توانی نشان بدهی؟** **س: فعلاً نمی توانم کاری انجام دهم باید تشریفات انجام دهم و وسائل فراهم باشد.** اکنون مرتاضین همه بیرون رفته اند این کار روز معینی دارد. البته مرتاضینی که در دامنه هیمالیا هستند همه کار می توانند انجام دهند.

### «بازگشت به شهر و دیدن فقر مادی مردم»

در بازگشت سی کیلومتر فاصله تا هتل را با ماشین طی کردیم و از آن مکان پر از مگس و پشه و غیره با گدایان بسیار با اندوهی ناشی از تأثر برگشتیم، در مراجعت در کیلومتر اول خانه هایی دیدیم که با تخته و یا کهنه و پوشاک ساخته شده بودند چندین کیلومتر به چشم می خورد، بچه های کوچک در میان کثافات و گرد و خاک بازی می کردند بهترین خانه را با چوب یا سفال یا گلش (علف و ساقه گیاهی مثل گندم و جو) به ارتفاع دو متر ساخته بودند، ولی اکثر آنها با چند چوب و حصیرکهنه ساخته شده بود و چندین کیلومتر طول و عرض آنها بود. عده ای نیز در لوله هایی که برای لوله کشی آب آورده بودند، دو طرف آن پارچه های کهنه و کثیف و یا حصیر مندرسی آویزان کرده و در آن زندگی می کردند (شاید دولت هم قادر نبود آنها را بیرون کند) در مراجعت به مغازه آقای سید جلیل زارع که در محلی بنام «کها» می باشد رفتیم، پس از صرف بستنی به رستوران ایرانی ژرژ آمده و تمام فقرا در خدمت حضرت آقا نهار صرف نمودند و بعد به هتل رفته استراحت نمودیم.

<sup>۱</sup> - در مورد تقدس گاو قبلاً مطالبی بیان شد. اما کلاً باید گفت ((تابو)) بودن گاو در بین آریاییان و هندوان یک ارزش اقتصادی بوده که بصورت نهاد تاریخی و سنت مذهبی در آمده و پرورش کریشنا پیش گاوچرانها و کورش نزد چوپانان و سایر اساطیر بشری از این گونه یادآوری گذری است از مرحله شبانی به مرحله اسکان و کشاورزی و یادآور خاطرات دوران چادر نشینی و ارتباط بدوران ده نشینی و شهرنشینی است و گاو در هر دو دوران بویژه در دوران کشاورزی تنها یار انسان بوده. و بدو سود می رسانده و از نظر تفکرات علمی تاریخ می تواند این مسأله را باثبات رساند که سیستم تولیدی و روابط تولیدی در ساخت اندیشه بشری و حتی سنتهای ملی و مذهبی نقش تعیین کننده داشته و بلکه علت بوده است.

## «عیادت از یک بیمار زرتشتی عاشق مولی علی (ع)»

ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر عده‌ای از فقرا و آقای آثاری‌زاده و یکی از دانشجویان دانشگده بمبئی شرفیاب شدند، بعد از چند دقیقه آقای کازرونی آمدند و بنا به تقاضای ایشان به عیادت بیماری که دو ماه و یک روز در خانه بستری بود رفتیم وی نسبت به مقام مقدس علی (ع) اظهار دوستی می‌نمود، بیمار نامش کارکا و بر آئین زردشت بود، همسرش انگلیسی و مسیحی بود و دو دختر داشت وی به بیماری قلبی مبتلا شده بود وی چون ما را دید پس از اظهار ادب آنچه از ابتدا تا کنون برایش پیش آمده و او را به مولا علی علیه‌السلام علاقمند کرده و در کتابی نوشته بود برای ما شرح داد، که با تقدیم و تأخیر بعضی از جمله‌ها جهت یادبود و عبرت می‌آورم او گفت: من در دهلی بودم در ۶ آوریل ۱۹۵۴ که اکنون ۱۸ سال از آن می‌گذرد عمو یا برادرم در بمبئی سگته کرده بود، من با دختر عمه‌ام از دهلی به بمبئی آمدم نزدیک صبح بود که بمبئی رسیدیم، از این پیش‌آمد سخت ناراحت بودم وقتیکه انسان به مصیبتی گرفتار می‌شود به خدا فکر می‌کند، من هیچوقت دنبال مذهب نبودم فقط نماز می‌خواندم ولی همه‌گونه گناهی مرتکب می‌شدم و مشروب هم می‌خوردم، وقتی که رفتم نماز بخوانم یک زن فارسی مؤمنه که همسایه ما بود و مادر من با او دوست بود و با هم رفت و آمد داشتیم به من گفت بگو مشکل آسان صاحب، مشکل ما را آسان کن، وقتیکه خواب رفتم در خواب دیدم که با یکی از همشاگردانم هستم و هر دو با هم راه می‌رویم، من و رفیقم هر دو لباس سفید بر تن داشتیم و درکوچه تنگی به عرض سه متر راه می‌رفتیم و با هم صحبت می‌کردیم، کوچه خیلی شلوغ و تمام مردم لباسهایشان کثیف بود و در جهت مخالف ما در حرکت بودند، که ناگاه در میان مردم همه‌های بلند شده می‌گفتند شخص مهمی می‌آید و ما برای اینکه راه را برای او باز نمائیم در کنارکوچه ایستادیم، از این پس دیگر رفیقم را ندیدم ولی از دور نور کاملی دیدم که وقتی نور روی مردم می‌تابید خود بخود راه باز می‌شد و مردم به طرف آن شخص سجده می‌کردند، ولی من نمی‌دانستم که او کیست؟ ولی سجده کنندگان حضرت علی حضرت علی، می‌گفتند من سمت راست کوچه ایستاده بودم دیدم شخصی با قدم آهسته و مطمئن ظاهر شد و عبور کرد، و در چند قدمی من بطرف محل کوچکی که دو طرف آن حصیر مانند بود پیچید، از پشت سر دیدم که لباس گشادی بر تن دارد که بلندی لباس تا یک وجب زیر زانو بود، پاهایش مانند یک ورزشکار قوی و لباس او جبه‌ای قهوه‌ای رنگ بود، که از طرف صورتش آویخته بود (در این موقع دخترانش آمدند و دست حضرت آقا را از روی عبا بوسیدند) بعد دیدم من مشغول نماز خواندن و سجده رفتن هستم، و هر بار که از میان جمعیت نور ظاهر می‌شود همه می‌گویند، حضرت علی (ع) حضرت علی (ع)، آنگاه ایستاد و من او را نگاه کردم دیدم پارچه‌ای روی تمام بدنش می‌باشد و اطراف را نگاه می‌کند، مثل اینکه صورتش را به من نشان می‌دهد، وقتیکه صورتش را دیدم گمان کردم که آفتاب میبینم! دیدم که ریش بسیار سیاه و کوتاهی دارد سن او تقریباً در حدود ۳۵ الی ۴۰ سال بود، آهسته آهسته دستش را بلند کرد و مرا گرفت و به آن طرف برد بعد بیدار شدم. (در این اثنا عملاً می‌خواست خواب خود را مجسم سازد و دست حضرت آقا را گرفت و بعد دست مرا گرفت و به آن طرف برد و دست حاج آقای سلطان‌پور را گرفت و نشان داد) حضرت آقا فرمودند ما حضرت علی (ع) را نماینده پیغمبر و زردشت و تمام انبیا می‌دانیم، اکنون اگر کسی بخواهد پیروی کند باید پیرو حضرت علی (ع) باشد، او گفت من نفسی که می‌کشم از علی است، حضرت آقا فرمودند: پیرو علی مسلم است او گفت البته اگر حضرت علی الساعه بگوید خودت را پرت کن پرت می‌کنم، حضرت آقا فرمودند: لابد از دوستان و فامیلان ملاحظه میکنی که مسلمان نمی‌شوی؟ او گفت من وظیفه‌ای در این مورد دارم، حضرت آقا فرمودند: اگر امکان دارد وقایعی را که نوشته‌اید

به ما بدهید و سپس گفت من به نجف رفته‌ام و همه جا را نورانی می‌دیدم و هر وقت بهر جا می‌روم نورانی است، یک بار دیگر هم خواب دیدم که علی علیه السلام به طرف من می‌آید ولی اظهاری نمی‌کند ولی من گفتم که او را می‌شناسم اکنون هر چه دارم از علی (ع) است و شما مرا دعا کنید، حضرت آقا فرمودند: خداوند شما را به راه علی (ع) هدایت کند، راجع به خواب نظر خواست فرمودند: بسیار خوب است گره‌گشائی در کار شما می‌شود، علی (ع) دست شما را می‌گیرد، برای حلّ مشکل و گرفتاریهایش نظر خواست فرمودند: دست به دعا بزنید که او مشکل شما را حل می‌کند. چون نزدیک مغرب بود حضرت آقا خداحافظی کردند باز هم تقاضا نمودند درباره‌اش دعا فرمایند، حضرت آقا فرمودند: خداوند شما را هدایت کند حال شما خوب می‌شود انشاء الله تعالی باز هم علی (ع) را در خواب می‌بینید، او گفت دو ماه و یکروز است که در خانه هستم دو ماه قبل که بیهوش شدم زن و بچه‌هایم خیلی ناراحت بودند همسرم بدون اینکه صورتی ببیند صدائی می‌شنود که همسرت خوب می‌شود ناراحت نشوید، و همسرم پس از آنکه من بهتر شدم و توانستم درک کنم این جریان را به من گفت، و باز وقتی که اطباء از بهبود من قطع امید کرده بودند باز همسرم صدایی شنیده بود که حضرت علی (ع) شوهرت را شفا می‌دهد و گفت سه هفته است که من و همسرم و بچه‌هایم یک صد هزار بار یا علی گفته‌ایم، شصت هزار بار من و ۱۵ هزار بار دختر کوچک و بقیه آنها همسرم و دختر بزرگم گفته‌اند، آنگاه حضرت آقا و همراهان را به گوشه یکی از اطاقها برد و لامپی که یا علی روی آن نوشته بود و شمایل علی (ع) و حضرت عیسی (ع) و عکسهای فامیلش که آنجا بودند نشان داد و یک لامپ ۲۰۰ یا ۲۵۰ ولت که روی آن یا علی نوشته بود تقدیم حضرت آقا نمود، چون چندان فرصتی نداشتیم به هتل بازگشتیم ولی کمی از وقت نماز مغرب گذشته بود، بعد از اقامه جماعت کتاب پند صالح و مثنوی خوانده شد و حضرت آقا از همه خداحافظی کردند و بنا شد سحرگاه طبق معمول فقرا باز آیند و آخرین دیدار را در آن سفر با مولای خویش بنمایند. در آخر شب مخارج سفر هندوستان را آقای حاج عبدالرحمن جواهریان که مسئول حساب بود تسویه نموده استراحت نمودیم.

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### قسمت سوم: سفر به کشورهای عربی

#### دوشنبه ۲۳ اسفند ۱۳۵۰ شمسی مطابق با ۲۶ محرم ۱۳۹۲ قمری:

آن شب سحرگاه زودتر از همیشه برخاستیم. پس از ادای فریضه صبح به امامت حضرت آقا در ساعت ۵ آن جناب و ملازمان با فقرایی که در هتل (سی پالاس) حاضر بودند خداحافظی نمودند و سپس همگی به مقصد فرودگاه که تا آنجا ۲۴ کیلومتر فاصله داشت به راه افتادیم. آقایان شمس کازرونی و احتشامی بانهایت محبت برای بدرقه و همراهی به فرودگاه آمده بودند، اعضای گمرک قدری سختگیری نمودند، ولی زیاد طول نکشید و حدود ساعت ۷ صبح داخل جت B, Da, C شدیم و در ساعت ۷/۵ هواپیما به پرواز درآمد در هواپیما از چپ به راست حضرت آقا، حاج آقای سلطانپور، حاج آقای راستین بنده نگارنده و حاج آقای دکتر منوچهری و حاج آقای جواهریان نشسته بودیم مهماندارگفت: سرعت هواپیما ۸۰۰ کیلومتر در ساعت و ارتفاع ۱۱۰۰۰ متر است، و از بمبئی تا دوبئی دو ساعت و ۵۵ دقیقه طول خواهد کشید، ساعت ده صبح بوقت بمبئی ۸/۳۰ صبح بوقت دوبئی هواپیما فرود آمد. هوای بهاری ملایم نیم ابری و دارای مه مختصری بود، درجه حرارت ۱۸ سانتیگراد بنظر می رسید. بوی مطبوع کشور عزیزمان ایران از دور بمشام می رسید. عمارت فرودگاه سه طبقه و بسیار زیبا و خوب ساخته شده بود. در داخل آن بانک و فروشگاههای مختلف وجود داشت. در ساعت ۹ و نیم بوقت دوبئی بسمت بحرین پرواز و ساعت ۱۱/۴۵ بوقت بحرین به فرودگاه وارد شدیم.<sup>۱</sup> آقای مظفری و آقای هاشمی زاده تا پائین پلکان هواپیما از حضرت آقا استقبال نمودند. کارگران بعلت کمی دستمزد (یک دینار بحرین = ۱۸ تومان)

---

<sup>۱</sup> جزیره بحرین در آبهای جنوب خلیج فارس واقع شده، از مشرق به کشور قطر و از مغرب به عربستان سعودی و از شمال به فاصله دور آبی به کشور ایران محدود بوده. بین ۲۵/۵ و ۲۶/۵ درجه عرض شمالی و بین ۵۰ و ۵۲ درجه طول شرقی واقع شده، آب و هوای آن بعلت نزدیکی به خط استوا گرم و مرطوب است بطوری که تابستان آنجا بسیار گرم و زمستان معتدل است. این امیر نشین مجمع الجزایری است مرکب از ۳۳ جزیره بزرگ و کوچک که بزرگترین آنها بحرین است، وسط جزیره بحرین خشک و بیشتر آن بیابان و شوره زار است. جمعیت کل آن (طبق آمار ۱۹۶۹) ۲۴۰ هزار نفر می باشد که ۴۰ هزار آن ایرانی است، جمعیت نسبی آن ۴۵۰ نفر در کیلومتر است که فقط در چند جزیره ساکنند. پایتخت آن منامه در شمال جزیره اصلی واقع شده و ۸۰ هزار نفر جمعیت دارد. حکومت آن امیر نشین بوده و دارای پارلمان است، مردم آنجا سفیدپوست بوده از نژاد سامی و ایرانیان آرائی تشکیل شده و مسلمان می باشند، عده شیعه در بین آنان کم است و خط و زبانشان عربی است. شهرهای مهم آن بندر منامه، بندر شرق، ام النساء، بندر ستره، العوالی، الرمیّه، بندر مصفاً می باشد.

بحرین که عروس خلیج، مروارید خلیج، گوشواره خلیج، بارانداز خلیج، ارض الحیات معروف است، دارای منابع نفت و خاک سرخ می باشد و کمی خرما و محصولات مدیترانه ای دارد، دارای بزرگترین پالایشگاه نفت در جنوب خلیج فارس است و اماکن دیدنی آن بندر منامه، جزیره محرق و پالایشگاه مصفاً می باشد. این کشور در سال ۱۹۷۰ میلادی از تحت الحمایگی انگلیس در آمده مستقل شد (گیتا شناسی). از نظر تاریخی سرزمینی باستانی است که قبل از ظهور اسلام مسکن قبائل ایرانی و قلیلی عرب بوده و حاکمی بنام سبخت (رهانیده شده یعنی پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک) در پایتخت آن هجر مقرر داشت و چون پایگاه ارتباطی بین پایتخت ایران و یمن شده بود اهمیتی خاص داشت. تا زمان قرائطه به همان نام هجر (هجر فارسی) نامیده می شد. در زمان ظاهر حسن بن سفیدگناه ای پیشوای قرمطیان نام احساء و لحساء بخود گرفت و بحرین به مجموعه آن اطلاق شد. برای اطلاع بیشتر به مقالات آقای محیط طباطبائی و لغت نامه دهخدا، کتاب بحرین و خلیج فارس از عباس اقبال و سفرنامه های معتبر مراجعه شود.

اعتصاب کرده بودند. بازار تعطیل بود در زدو خوردی که روی داده بود گفته شد چند نفر زخمی شده‌اند. سپس ما از فرودگاه حرکت کرده از روی پلی که جزیره محرق و منامه را بیکدیگر وصل مینمود و در حدود سه کیلومتر طول داشت عبور نمودیم. بهترین هتل بحرین هتل خلیج است که بصورت کتاب باز ساخته‌اند. اول شهر مسجد شیعیان قرار داشت که بسیار زیبا ساخته شده است. تمام اتومبیلها، آخرین سیستم و مدرن بود. به خلاف هند که اکثر مدلهای کهنه و قدیمی بود. پلیس یا شرطه با اسلحه و گاز اشک آور در خیابانها حرکت می‌کردند از جلو مقر سابق امیر بحرین که فعلاً مدرسه است عبور و از حفیرود که سفارت ایران در آنجا می‌باشد و پرچم سه رنگ ایران در اهتزاز بود گذشته و در هتل مون پلاژ وارد شدیم. تمام روز بواسطه اعتصاب توقف کردیم. حکومت اعلامیه‌ای انتشار داده بود که کارگران مطالب خود را بوسیله نمایندگان نشان بگویند. هوا نیمه ابری و نسبتاً سرد بود و درختان سرسبز و خرم بود. لازم بتذکر است که بحرین ۵۰ کیلومتر طول و سی کیلومتر عرض دارد زراعت آنجا منحصراً سبزیجات و نخلستان است که از چشمه‌های طبیعی و چاه آب مشروب می‌گردد، درآمد آنها در سابق بوسیله تجارت و صید مروارید بوده اکنون بیشتر درآمد آنها بوسیله نفت تأمین می‌شود. معادن نفت در جنوب بحرین قرار دارد که آنرا عواملی می‌گویند. جمعیت بحرین دویست و بیست هزار نفر است که چهل درصد ایرانی هستند یک عده از آنها ایرانی‌الاصل می‌باشند که فعلاً به زبان عربی تکلم می‌کنند که آنها را مستعر به می‌نامند. عده دیگری که فارسی تکلم می‌کنند بیشتر آنها جواز اقامت دارند و یک عده هم بلا تکلیف‌اند. نماز مغرب و عشاء در هتل در طبقه چهارم اطاق ۴۰۵ به حضرت آقا اقتدا و پس از صرف شام در حدود ساعت ۹/۳۰ استراحت نمودیم.

### سه شنبه ۲۴ اسفند ۱۳۵۰ مطابق با ۲۷ محرم ۱۳۹۲ و ۱۴ مارس ۱۹۷۲ م:

شب هوا سرد بود همراهان هر کدام که لباس نازک داشتند لباس پشمی و کلفت پوشیدند دستور داده شد پتوهای اضافی آوردند. هنگام سحر که بیدار شدیم حضرت آقا به کار خودشان (عبادت و مناجات و مراقبه) مشغول بودند. اذان صبح همگی به اطاق حضرت آقا آمدند و نماز صبح را بحضرت ایشان اقتدا کردند و پس از قرائت قرآن در حدود ساعت شش صبح به سالن هتل آمده و صبحانه صرف گردید و هر یک به اطاقهای خود رفتند. در حدود ساعت نه برای بازدید آقای مظفری قدم زنان به راه افتادیم. در راه با آقای حاج محمدی و حاجی منصورالفکری و سیدجعفر و سیدمحمد که در «قربه‌الدیة البحرین» منزل شماره ۱۰۷ اقامت دارند ملاقات کردیم اظهار داشتند کتابی در منقبت حضرت علی (ع) که در آن قصیده‌ای سروده‌ام تقدیم میدارم، پس از بازدید آقای مظفری به سفارت کویت رفتیم و کار ویزای گذرنامه‌ها را انجام دادیم و بعد در کنار شهر داخل نخلستانها به گردش پرداختیم. در آنجا چشمه جوشانی نظیر استخر وجود داشت که ماهی‌های بزرگ در آن غوطه‌ور بودند و در ساعت ۱۲ به هتل محل اقامت بازگشتیم. پس از صرف نهار و اقامه نماز ظهر و عصر استراحت نمودیم. در ساعت ۵ بعد از ظهر بداخل شهر گردش کردیم کارگران هنوز در حال اعتصاب بودند و سربازان مسلح برای سرکوبی آنان حاضر و آماده بودند که این امر مایه تأسف ما گردید، پس از آن برای ادای نماز مغرب و عشاء به هتل آمده پس از اقامه نماز و صرف شام در حدود ساعت ۹/۳۰ استراحت کردیم. یک عده جوان از نیروی دریائی انگلستان که اغلب کارآموز و محصل بودند تا صبح مشغول آمد و شد بودند و درها را بهم می‌کوبیدند و باعث بدخواهی شده بودند. بنده در تمام مسافرت‌هایی که در کشورهای اروپائی و کشورهای و لبنان، عراق، عربستان سعودی و هندوستان و غیره کرده بودم جائی به این پرس و صدائی و هتلی به این گران قیمتی ندیده بودم.

## چهارشنبه ۲۵ اسفند ۱۳۵۰ مطابق با ۲۸ محرم ۱۳۹۲ و ۱۵ مارس ۱۹۷۲: (بحرین)

ثلث آخر شب مانند شب پیش بر اثر داد و فریاد همان مزاحمین که ذکر شد بیدار شدیم. حضرت آقا بیدار بودند همگی نماز را در اطاق حضرت ایشان شماره ۴۰ اقتدا نمودیم و پس از اوراد و قرائت قرآن حدود ساعت شش صبح در سالن هتل صبحانه را صرف نموده و بواسطه بیخوابی شب گذشته در اطاقهای خود استراحت نمودیم پس از رفع خستگی و بیخوابی بیرون رفته در نخلستانهای اطراف شهر بگردش پرداختیم و هوا نیم ابری بود در حدود ساعت ده آقای اخترزاده با کمال محبت اتومبیلی که روز گذشته از شیخ عیسی حاکم بحرین به مبلغ ۱۵۰۰ دینار (۲۲ هزار تومان) خریداری کرده بودند (شاید در ایران یکصد هزار تومان ارزش داشت) ما را به گردش برد. ابتدا به شهری که شیخ برای افراد معیل و کم بضاعت ساخته بود رفتیم. گفته شد از هر دستگاه در حدود ماهی یکصد تومان اجاره می گیرد و پس از مدتی به افراد کم بضاعت معیل واگذار می کند که مادام العمر در آن زیادی اتومبیل جلو آن ایستاده بود آقای اخترزاده اظهار داشت که مذهب شیخ شافعی است<sup>۱</sup> و رفتارش با مردم خوب است و همه روزه از ساعت ۸ صبح مردم آزادانه به ایشان مراجعه و گرفتاری های خود را اظهار و شیخ با کمال محبت بحرف های آنها گوش می دهد و به حل و فصل اقدام می نماید. سپس از شهر عوالی که محل اقامت کارمندان و مهندسین و کارگران نفت بود دیدن کردیم، هوا بسیار خوب و مطبوع در حدود سی کیلومتر دو طرف جاده لم یزرع بود، علت را پرسیدم آقای اخترزاده اظهار داشت: «چون وضع مردم خوب است دیگر کشت و کار نمی کنند. والا در این زمینها محصول جو و گندم و انواع مرکبات و سیب و انار و غیره خوب بعمل می آید و در سابق که وضع خوب نبوده زراعت می کرده اند.» از آنجا بوسیله تلفن با خانواده های خود در تهران صحبت کردیم و صدا خیلی خوب و صاف بود و هر یک در حدود چهل تومان به پول ایران بابت مکالمه پرداختیم. برای دو شب اقامت در هتل یکصد و سی و پنج دینار دادیم. ساعت پنج بعد از ظهر بوقت بحرین به فرودگاه رفتیم و داخل جت شماره ۹۵۹ عربستان سعودی شدیم. ساعت ۵ و ۲۰ دقیقه هواپیما حرکت کرد سخن

---

۱- مذهب شافعی که یکی از مذاهب اربعه اهل سنت است منسوب به محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبدیزید بن هاشم بن عبدالمطلب بن عبد مناف می باشد و شافعی در سال ۱۵۰ هجری یعنی سال وفات ابوحنیفه پیشوای مذهب حنفی که قائل به قیاس و استحسان بود بدنیا آمد چنانکه خاقانی گوید:

اول شب بوحنیفه درگذشت      شافعی آخر شب از مادر بزاد

شافعی در جوانی به مدینه نزد مالک بن انس پیشوای مالکیان رفت و از او فقه و حدیث آموخت تا اینکه مالک در سال ۱۷۹ رحلت کرد. سپس وی به یمن رفته با علویان انس گرفت و سرانجام با گروهی از آنان دستگیر شد ولی هارون الرشید وی را عفو کرد، سپس وی با محمد بن حسن شیبانی که از بزرگان مذهب حنفی بود ارتباط یافت و از او فقه را به روش عراقیان آموخت. و جامع اصحاب حدیث (فقه مالکی) و اصحاب رأی (فقه حنفی) شد و در آموخته های جرح و تعدیل کرده و استنباطات جدیدی برایش حاصل شد. او اصل را در اجتهاد قرآن و سنت می داند و می گوید اگر سنتی نبود بر وفق قرآن قیاس باید کرد و حدیث متصل به رسول اکرم سنت است بشرحی که صحیح بشد و اجماع از خبر واحد مهمتر است و اگر حدیث چند معنی داشته باشد به آن معنی که ظهور بیشتر داشته باشد مقدم است و اگر چه تنها معارض بود صحت اسناد مرجع است پس از شافعی مذهب او به ۶ قسم منقسم شد که عبارت بود از مشبهه که در تشبیه غلو می کنند دوم سلفی که مشبهه هستند ولی غلو نمی کنند توجه خوارج کرابی، چهارم معتزلین شافعی، پنجم اشعری مذهب ششم یزیدیان که یزید را خلیفه پنجم دانند شافعی به سال ۱۰۴ ه. ق. رحلت کرد. (فرهنگ دهخدا و تبصرة العوام) و اما امام احمد بن محمد حنبل پیشوای حنبلی به سال ۱۶۵ متولد شده سال ۲۲۴ ه. ق. وفات یافت. حنبلیان به ظاهر احادیث توجه دارند و بعضی از آنان مشبهه اند.

گو اظهار داشت بعد از هفت دقیقه دیگر وارد طهران می‌شویم<sup>۱</sup> و بعد از بیست دقیقه با طیاره دیگری بسوی جده پرواز خواهید نمود. برای همان بیست دقیقه مسافرت مأموران گمرک طهران تمام چمدانهای ما را بازدید کردند تازه دیدیم که باید به انتظار بمانیم و اسامی ما در لیست انتظار طهران ثبت شده است تا ساعت ۸ صبر کردیم بعد به ترتیب بلیط‌های ما را نگه کردند. آقای محسن مطیعی رئیس هواپیمائی ملی ایران در طهران کمال محبت را در این مورد کردند و ساعت ۸ بعد از ظهر ما را بداخل جت شماره ۹۹۵ سعودی هدایت هدایت کردند پس از سه ربع ساعت هواپیما در فرودگاه ریاض به زمین نشست و اعلام کرد که پس از ۳۵ دقیقه مجدداً به مقصد جده پرواز می‌کنیم از ریاض تا جده یک ساعت و ده دقیقه طول کشید. در حدود ساعت ۱۱ از طیاره پیاده شدیم. دوستان ایرانی آنجا به استقبال آمده ما را به هتل الکندره که از هتلهای درجه اول و معروف در جده می باشد بردند و خود آنها به سالن هتل آمدند و با کمال مهربانی پس از تعیین اطاقها ساعت ۱۱/۳۰ خداحافظی نمودند. ما هم چون در هواپیما شام خورده بودیم در حدود ساعت ۱۲ خوابیدیم، کرایه هواپیما از بمبئی تا جده یکهزار و نهصد و بیست و چهار روپیه پرداخته شده بود.

**پنجشنبه ۲۶ اسفند ۱۳۵۰ مطابق با ۲۹ محرم ۱۳۹۲ و ۱۶ مارس ۱۹۷۲ م:**

### **(عربستان سعودی)**

طبق معمول همگی سحر بیدار و برای نماز صبح به اطاقی که حضرت آقا تشریف داشتند رفتیم پس از اقامه نماز صبح به جماعت برای صرف صبحانه به سالن هتل که بسیار مجلل بود آمدیم پس از صرف صبحانه به سالن هتل که بسیار مجلل بود آمدیم پس از صرف صبحانه آقای مشیری آمد و ما به اتفاق وی به تماشای اسکله و گمرک رفتیم و مدتی در کنار دریای احمر گردش نمودیم. کشتی‌های متعدد در اسکله لنگر انداخته بودند. هوای بهاری صاف و سطح دریا درخشان و شفاف بود. پس از آن به بازار رفته قدری در بازار جده گردش کردیم. در حدود ساعت ۱۲ ظهر بازگشته و نماز ظهر و عصر را به امامت خود حضرت آقا اقامه نمودیم. آن روز هوانسبتاً ملایم بود و نسیم بهاری می‌وزید شهر جده از سه سال قبل که خدمت حضرت آقا به مکه معظمه مشرف شده بودیم پیشرفت سریعی نموده بود.<sup>۲</sup> در کنار اسکله ساختمانها و انبارهای مختلف با همکاری آمریکائیا بوجود

---

<sup>۱</sup>- طهران نام شهری است در عربستان سعودی کنار خلیج فارس. البته در یمن و حجاز و بحرین نیز ده و یا شهرکی بنام طهران وجود دارد ولی غرض مؤلف همان شهر ساحلی عربستان است که در کنار خلیج فارس برابر جزیره بحرین در ساحل احساء واقع شده و حدود ۲۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد. و بعلت استخراج نفت در حوالی آن و صدور بخارج توسط شرکت نفت عربستان و آمریکا (آرامکو) آبادانی بسیار یافته و فرودگاهی مجهز در آنجا ساخته که از مراکز عمده ارتباط سواحل خلیج فارس گردیده. نام طهران در معجم البلدان یا قوت حموی و بعضی سفرنامه‌های آمده و ((دهران)) همان طهران است.

(نقل از معجم البلدان و فرهنگ معین)

<sup>۲</sup>- بندر جده در کنار دریای سرخ واقع و از شهرهای زیبا و کاملاً بر سیستم ساختمان کشورهای روپائی و آمریکائی است و از هنر اسلامی چیزی در آن دیده نمی شود، نمایندگای‌های دول خارجی در آنجا بوده و لذا مانند شهرهای اروپائی آزادی در پوشش وجود دارد و با مکه ۷۵ کیلومتر فاصله دارد. جمعیت آن در حدود یکصد هزار نفر است. در زمان خلیفه سوم (عثمان) ساخته شده در آنجا قبری است که بنام حوا زوجه حضرت آدم مشهور است و از اینرو به این شهر جده هم می‌گویند؛ اخیراً فرودگاه عظیمی با چادرهای عظیم از نوع جحکمه با کولرها و تهویه مطبوع مجهز است. در نزدیکی جده ساخته‌اند و حجاج وارد جده نمی‌شوند. این شهر در عرض ۱۲ درجه و ۸۲ دقیقه شمالی و بطول ۶۳ درجه و ۲ دقیقه شرقی واقع شده. در کتاب الموسوعة العربیه آمده است که: جده یکی از بنادر بزرگ و پایتخت کشور عربستان سعودی است که در ساحل بحر احمر قرار دارد و حاجیانی که از راه دریا (و نیز راه



آمده و ساختمانهای قدیمی شهر به سرعت خراب بجای آنها ساختمانهای مدرن ایجاد گردیده بود ساختمانهای آسمان خراشی در شرف تکمیل بود که می گفتند متعلق به ملکه پادشاه سعودی است.<sup>۱</sup> و شگفت این جا بود که اینان خود را وارث اسلام می دانند چگونه در آمد حج، نفت، و پتروشیمی را صرف تجملات و هوی و هوس خویش می سازند در حالیکه میلیونها مسلمان از گرسنگی جان می سپارند. خلاصه بعد از استراحت چون شب جمعه بود همراهان از هتل خارج نشدند و همگی در اطاق حضرت آقا اجتماع کرده پس از اقامه نماز مغرب و عشا نیاز تجلی خوانده شد و پس از ختم مجلس و صرف شام زودتر از شبهای دیگر به استراحت پرداختیم.

### جمعه ۲۷ اسفند ۱۳۵۰ مطابق با اول صفر ۱۳۹۲ و ۱۷ مارس ۱۹۷۲ م: (مکه)

قبل از اذان صبح همه فقرا برای اقامه نماز صبح به اطاق حضرت آقا آمدند پس از نماز و قرائت قران هر یک به اطاق خود رفتند و در حدود ساعت ۳۰/۹ آقای مشیری با اتومبیل خودشان به هتل آمدند و به بازار رفتیم و قدری در بازارگردش نمودیم و فقراء اشیاء و لوازمی برای خود خریداری نموده و به هتل مراجعت کردیم در حدود یک ساعت بعد آقای مشیری و همراهان در همان هتل به خدمت حضرت آقا رسیده ناهار صرف نمودند. پس از قدری استراحت همگی غسل احرام نموده و مُحرم شدیم طبق دستور آقای رائد، آقای مشیری ماشین

---

هوایی) می آیند بدانجا وارد می شوند و در سالهای اخیر تحولات فراوانی یافته و به لوله کشی آب مجهز شده و نام آن از جدکه نام ساحل حجاز است مشتق گردیده و در حدود یکصد هزار تن جمعیت دارد. مقریزی بنای آنجا را به سال ۲۵ هجری زمان عثمان می داند. در تاریخ گزیده و حیب السیر آمده که آدم به کوه سراندیب در هندوستان و حوا به جده افتاد وقتی که از بهشت اخراج شدند. نام جده و شرح آن در حدود العالم، سفرنامه ناصر خسرو، معجم البلدان در سفرنامه ابن بطوطه (ابن بطوطه می گوید فارسیان آن را ساخته اند) و غیره آمده است. کلاً جده جای بسیار بدی است چنانچه به نقل از بستانی در معجم البلدان هوای آنجا در تمام سال ناپاک و مضر به سلامت انسان و به شدت گرم است و درجه حرارت ۷۶ تا ۱۰۷ می رسد (به نظر می رسد که درجه فارنهایت باشد زیرا غیر ممکن است) در هنگام وزیدن سموم به ۱۳۲ درجه نیز می رسد و در این موقع مرض تب در آنجا شیوع پیدا می کند. و اغلب اروپائیا در آنجا دچار تب می شوند، ساکنان آنجا اغلب هندی و مصری و بازرگانان سوریه ای و انگلیسی و فرانسوی می باشند و بقیه ساکنان عرب حجازی هستند.

<sup>۱</sup>- در مورد وهابیت و پیدایش آن کتب بسیاری نوشته شده است. اساس این مذهب از عقاید ابن تیمیه است که در اوایل قرن هشتم فوت کرده و فقهی ظاهری است از فقه حنبلی که بنا به اعتراف در کتاب خاطرات همسفر در اوایل قرن هجدهم میلادی بوسیله دولت انگلیس به شکل یک حکومت مذهبی سیاسی توسط محمدبن عبدالوهاب ساخته و پرداخته شد، حضرت آقای تابنده (رضاعلیشاه) در کتاب خاطرات سفر حج ص ۷۸ اصول عقاید آنها را بر چهار اصل نوشته اند که عبارتست از: ۱- رجوع به متن کتاب و سنت در تصیح عقاید و ترک رویه فلاسفه و متکلمین و صوفیه. ۲- ترک بدعتها بگمان آقایان و امور زشت بویژه آنچه باعث شرک بخداوند باشد ۳- ترک غلو و عقاید غلوآمیز درباره پیغمبر (ص) ۴- باز شدن باب اجتهاد و مقید نبودن به تقلید از فتوهای ائمه چهارگانه اهل سنت (ولی خودش در ابتدا مذهب حنبلی داشت) محمد عبدالوهاب (که جز تلاشی دولت عثمانی و نابودی مقدسات اسلامی، مأموریتی نداشت) مردم را از توسل به قبور منع کرد. امیر عینیه سلیمان آل محمد رئیس بنی خالد با او مخالفت کرد و در سال ۱۱۵۷ هجری (۱۷۴۴م) او را به درعیه مقر آل سعود که رئیس آن محمد بن سعود بود تبعید نمود و ابن سعود او را پذیرفته و به او کمک کرد (البته بنا به دستور انگلیسی ها) و چون مُرد پسرش عبدالعزیز به وی کمک کرد تا اینکه در سال ۱۲۰۵ محمد عبدالوهاب از دنیا رفت. ولی عبدالعزیز این مذهب را ترویج کرد در سال ۱۲۱۴ پس از قرارداد صلح با شریف مکه برای حج وارد مکه شد و سپس به عراق عرب تاخت و در عید غدیر ۱۲۱۶ به کربلا تاخت نمود و چندتن هزار نفر از علما و عرفا و سادات و زوار و اهالی آنجا را از جمله آخوند ملا عبدالصمد همدانی که از علما و عرفای بزرگ بود به قتل رسانید و ذخائر حرم حسنی که میلیونها تومان قیمت داشت غارت کرد و صندوق مطهر را سوزانید ولی خود او در رجب سال ۱۲۱۸ به دست یکی از نزدیکان خود به قتل رسید. پس از او با پسرش سعود بیعت کردند و او نیز فتوحات زیادی نمود. برای اطلاع بیشتر به کتاب خاطرات سفر حج و کشف الاسرار مراجعه شود و کلاً عقاید آنها به خوارج نزدیک تر است تا به اهل سنت.

وانتی آورده بود حضرت آقا فرمودند چادر آن را بردارند که روباز باشد و همگی در خدمت ایشان در وانت قرار گرفتیم هوا آفتابی و ملایم و خیلی گرم نبود اما باد شدیدی می وزید و ریگ‌ها را بر سر و صورت ما می زد. حضرت آقا از همان هتل شروع کردند به لبیک اللهم لبیک گفتن، و همراهان هم تکرار میکردند گاهی طبق دستور مناجات از سعدی و مولوی خوانده می شد و گاهی بنده دو بیتی باباطاهر عریان می خواندم و در خلال اشعار لبیک اللهم لبیک تکرار می شد تا اینکه وارد مکه معظمه شدیم. ابتدا به دفتر آقای محمد همزه که همسر ایرانی از اهل اصفهان داشت و فارسی را به خوبی تکلم می کرد ما را به فندق الحرام (هتل حرم) که قبلاً جا تهیه کرده بودند برد. این هتل روبروی باب الملک عبدالعزیز قرار دارد. ابتدا چمدانها و اسباب سفر را در اطاقها گذاشتیم آنگاه به طواف بداخل مسجد الحرام<sup>۱</sup> مشرف شده دو رکعت نماز تحیت بجا آوردیم. صدای مؤذن برای نماز مغرب که بسیار روح انگیز بود در فضای مسجد بوسیله بلندگو طنین انداز گردید و بعد نماز مغرب شروع شد. در رکعت اول بعد از حمد آیاتی از سوره ابراهیم و در رکعت دوم بعد از حمد سوره کوثر قرائت شد پس از نماز شروع به طواف کردیم و نماز طواف در مقام حضرت ابراهیم خوانده شد بعد بین صفا و مروه سعی نمودیم. زیارت کنندگان نسبت به موسم حج کمتر بودند و عده کمی با لباس احرام بودند که شاید بیش از دوازده نفر نبود استعمال حجر<sup>۲</sup> و بوسیدن آن به راحتی و بدون مانع انجام گردید. پس از سعی بین صفا و مروه تقصیر نموده و به محل اقامت مراجعت کردیم. پس از صرف شام در حدود ساعت ۱۰/۳۰ استراحت کردیم.

۱- در کتاب خاطرات سفر حج درباره مسجد الحرام چنین آمده: اهمیت و عظمت مکه بواسطه مسجدی است که خانه کعبه در آن قرار گرفته و طواف گاه میلیونها مسلمان جهان می باشد و مسجد الحرام نامیده شده و بزرگترین مساجد اسلامی از حیث فضیلت می باشد. این مسجد در زمان پیامبر اکرم و خلیفه اول دیواری نداشت و محوطه ای در اطراف خانه کعبه بوده و در زمان خلیفه دوم در سال ۱۷ هجری که ازدحام مردم برای زیارت زیاد شد عمر خانه هایی از اطراف خریداری نموده و ضمیمه مسجد نمود و دیوار کوتاهی دور آن کشید بعد در زمان عثمان بر وسعت آن افزوده شد. و سپس ابن زبیر اضافاتی نمود. بعداً ولید بن عبدالملک تزئینات کاملی نموده و سنگ مرمر در آن بکار برد. بعداً نیز خلفای عباسی و خلفای عثمانی و بزرگان عرب در حد تزئین آن کوشیدند تا وضع کنونی را پیدا کرد... خانه کعبه در داخل مسجد قرار گرفته و در طرف شمال شرقی آن نزدیک باب بنی شیبه مقام ابراهیم واقع شده و در مشرق آن منبر است و نزدیک آن محلی است که چاه زمزم در آن قرار گرفته و روی آن ساختمان کوچکی نمودند. اخیراً توسعه بیشتری پیدا کرده و طبقه اول و دوم در توسعه جدید ۳۱۳۰۹ متر که با مساحت سابق ۶۰۴۳۶ متر می شود و مساحت محل سعی که بر آن افزوده شده ۱۰۱۰۷۲ متر و مجموع مساحت مسجد دور اول و دوم و دو طبقه با محل سعی ۱۶۰۱۶۸ متر مربع است که گنجایش ۳۰۰۰۰۰ نمازگزار را دارد (نقل از کتاب خاطرات سفر حج).

۲- حجرالاسود: در کتاب خاطرات سفر حج در این باره چنین آمده:  
در تاریخ ذکر شده حضرت آدم حجرالاسود را با خود از بهشت آورده بود و موقعی که حضرت ابراهیم در جستجوی سنگ بود جبرئیل آن را آورد. طبق فرمایش پیغمبر اکرم (ص) که فرموده بود حجرالاسود از خانه کعبه است و باید در خانه کعبه باشد که ابتدا توسط آن حضرت در جای خود نصب گردید ولی در سال ۷۳ که در خانه خرابی واقع شد حجرالاسود به توسط حضرت علی بن حسین در جای نخستین کارگذارده شد.

در زمان قرامطه پرده خانه را دریدند، و خواستند ناودان را ببرند، کسی که مأمور برداشتن آن شده بود ناگهان مرد، بعداً سنگ را بردند و ۲۲ سال در کوفه نگه داشتند، در آن مدت امراض مسریه بسیاری در کوفه ظهور کرد تا اینکه الرّاضی بالله پنجاه هزار دینار داد و آن را به مکه برگردانید و در ذیقعد ۳۳۹ هجری آن را به جای خود نصب کردند. این سنگ به طوریکه شنیده شده در اواخر شکسته و چند قطعه شده و بعداً در سال ۱۲۹۰ هجری قمری رو پوشی از نقره خالص برای آن ساختند تا از صدمه مصون بماند، حجرالاسود مبدأ طواف می باشد یعنی طواف را باید از آنجا شروع و بدانجا ختم نمود و مستحب است در موقع شروع و ختم هر شوط آن را بوسید.



# مسجد الحرام

شنبه ۲۸ اسفند ۱۳۵۰ مطابق با دوم صفر به افق ایران ۱۳۹۲ و ۱۸ مارس ۱۹۷۲ م:

### (کعبه و مسجد الحرام)

سحر همگی بیدار شده و در خدمت حضرت آقا به حرم مشرف شدیم بعد از مدتی اذان اعلامی از بلندگوها شنیده شد و یک ساعت بعد صدای مؤذن به اذان نماز بلند گردید. حضرت آقا و همراهان طواف نساء و نماز طواف بجا آورده پس از نماز صبح و قرائت قرآن مراجعت نمودیم. سحر هوا خیلی سرد بود که اکثر احساس سرما خوردگی می کردند. در حدود ساعت ۷ صبح در هتل صبحانه صرف شد. در حدود ساعت ۹/۳۰ همگی به اصلاح سر و صورت پرداختند و آقای محمد حمزه به خدمت حضرت آقا آمد و پس از صرف چای و میوه خدا حافظی کرد، حدود نیم ساعت بعد از ظهر بوقت مکه به حرم مشرف شدیم. اطراف خانه کعبه کمتر مردم طواف می کردند چون بیشتر صبح و عصر و شب که حرارت هوا کمتر است طواف می کنند. در این وقت کبوتران

۱- خانه کعبه، کعبه طبق نوشته خاطرات سفر حج ۱۸۹۰ قبل از میلاد توسط حضرت ابراهیم (ع) و اسماعیل (ع) بنا شد، کعبه در لغت به محل مرتفع و تجمع که همان مکعب است گویند. در سال ۳۵ سالگی سن حضرت محمد (ص) سیل شدیدی آمد دیوارهای کعبه را شکافت و باصلاح دید ابوطالب آن را بازسازی کردند، اکنون اندازه کعبه و حدود طواف مطابق زمان حضرت رسول (ص) و ابراهیم (ع) می باشد. ارتفاع خانه پانزده متر، طول دیوار شمالی ۹/۹۲ متر و دیوار جنوبی ۱۰/۲۵ متر و طرف غربی ۱۲/۲۵ متر و قسمت شرقی ۱۱/۸۸ متری باشد. برای شرح بیشتر به کتاب خاطرات سفر حج ص ۲۳ تا ۳۰ مراجعه شود.

در قرآن کریم در سوره مائده در آیات ۹۵ و ۹۷ نام کعبه آمده است و چنین می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَ مِنْكُمْ مَتَعَمَّداً فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةً طَعَامٌ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ. (۹۷) جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْكُبَىٰ حَرَمًا حَرَامًا قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لِيَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

در مورد سفرنامه های مربوط به کعبه و مکه و مسجد الحرام و آداب حج از همه بهتر سفرنامه ناصر خسرو است. که در سال ۴۴۲ نوشته است و سپس در قرن هفتم یاقوت حموی در معجم البلدان شرح مبسوطی آورده و در قرن هشتم حمد الله مستوفی در نزه القلوب آنرا دقیقاً توصیف کرده و در قرن سیزدهم گوستا و لوبون در تمدن اسلام آنجا را دقیقاً شرح داده و در قرن پانزدهم خاطرات سفر حج حضرت سلطان حسین تابنده (رضاعلی شاه) شایان ذکر است. خواجه عبدالله انصاری خاقانی، نظامی، عطار، سعدی و حافظ و مولانا هر کدام بنوعی از کعبه صورت باطنی و حقیقی آن که کعبه دل است در اشعار خود آورده اند: خواجه عبدالله می گوید:

یک کعبه صورتست دگر کعبه دل  
کافزون ز هزار کعبه آمد یک دل

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل (آمد)  
تا بتوانی عمارت دلها کن

خاقانی می گوید:

کعبه جان در حرم دل نهاد

آنکه اساس تو بر این گل نهاد

عطار:

از کوی تو کعبه دگر کردم

تا روی تو قلبه نظر کردم

سعدی:

از مرد خدا ره خدا گیر

سعدی ره کعبه رضا گیر

حافظ:

که مغیلان طریقش گل و نسرين من است

یا رب این کعبه مقصود تماشا گه کیست

حضرت آقای رضاعلی شاه در کتاب خاطرات سفر حج ضمن شرح مواضع تاریخی در مورد اسرار حج و توجه به خانه دل که کعبه حقیقی است دستوراتی فرموده اند بدان کتاب مراجعه شود.

زیادی گرد حرم در پرواز بودند حرم در قسمتهائی که آفتابرو بود مشغول گردش بودند. پس از نماز ظهر و عصر به هتل مراجعت کردیم و بعد از صرف ناهار استراحت نمودیم. در حدود ساعت ۵ بعد از ظهر جناب آقای حاج علی آقا تابنده و مادر مکرمه ایشان و حاج آقای ملک صالحی و حاج آقای ذوالشرفین برای حج عمره به کاروان ما پیوستند. عصر همگی به حرم مشرف شدیم. هوا بسیار خوب و معتدل بود پس از طواف و نماز طواف و اقامه نماز مغرب و عشاء به محل اقامت مراجعت و پس از صرف شام استراحت نمودیم.

یکشنبه ۱۲۹ اسفند ۱۳۵۰ مطابق با سوم صفر ۱۳۹۲ و ۱۹ مارس ۱۹۷۲ م:

### (منی، عرفات، مشعر، صفا و مروه)

سحرکه همگی بحرم مشرف شدیم دیدیم اطراف پر از جمعیت است و همه مشغول طواف راز و نیاز بودند حضرت آقا و همراهان به طواف پرداختند پس از نماز صبح به هتل مراجعت و بعد از صرف صبحانه در حدود ساعت ۸ با دو دستگاہ اتومبیل به منی<sup>۱</sup> و مسجد خیف رفتیم حضرت آقا و همراهان هر یک دو رکعت نماز خواندند در این مسجد که در ایام حج از کثرت جمعیت آمد و شد به زحمت انجام می شد اکنون خلوت، و سکوت در آنجا حکمفرما بود. فقط صدای بال پرندگان گاهی سکوت را در هم می شکست از منی به صحرای عرفات و به جبل الرحمة که حضرت سیدالشهداء علیه السلام در آنجا دعای مشهور عرفه را خوانده اند رفتیم از پائین تا بالای کوه به تبعیت از حضرت آقا هر یک دو رکعت نماز خواندیم. صحرای عرفات<sup>۲</sup> در آن هوای آفتابی منظره خاصی داشت، خارهای مغیلان اطراف کوه همه سرسبز و پر از گنجه و گل بودند. در ساعت نه به مشعر الحرام و مزدلفه<sup>۳</sup> تشریف فرما شدند. در اینجا هم هر یک دو رکعت نماز خواندند. در مراجعت به جبل النور رفتیم. غار حرا یا حراء<sup>۴</sup> در این کوه قرار دارد. بعضی همراهان میل داشتند که آنجا را زیارت کنند ولی چون هوا گرم شده بود به روز دیگر موکول گردید. پس از ورود به شهر مکه قدری در بازار گردش نمودیم

<sup>۱</sup> منی ۲: مسجد خیف

منی: محلی است بین مکه و مشعرکه در حج تمتع روز دهم حاجیان به آنجا وارد شده رمی حجرات نموده قربانی و تقصیر و حلق انجام دهند و غالباً سه روز در آنجا بمانند و مسجد خیف در نزدیکی عقبیات ثلاثه می باشد و امروزه بسیار بزرگ و مجلل ساخته اند. ادیب صابر در بیت زیر همراه با دیگر مناسک آورده که می فرماید:

به زمزم و عرفات و حطیم و رکن و مقام به عمره و حجر و مروه و صفا و منی

اکنون منی در محل عقبیات و مدخل بصورت سرپوشیده با تهویه و امکانات گوناگون ساخته شده و تمام آن صحرا را با آب و برق آماده پذیرائی کرده و چادرهای متعدد برای زائران برپا می سازند. برای اطلاع به چگونگی آنجا در گذشته به کتابهای معجم البلدان و سفرنامه ناصر خسرو مراجعه شود.

<sup>۲</sup> صحرای عرفات: محلی است که حاجیان روز نهم ذیحجه را در آن بسر برند. قرآن کریم می فرماید: فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ (سوره بقره آیه ۹۸)

گویند سبب تسمه آن به عرفات آن است که بعد از هبوط نخستین بار آدم و حوا در این سرزمین همدیگر را شناختند و ((تعارف)) حاصل کردند و نیز می گویند به سبب آنکه مردم در آن محل به گناه خود اعتراف می کنند، و بعضی عرف را از صبر و شکیبائی و تحمل می دانند زیرا رسیدن بدان صحرا رنج بسیار دارد. ولی بنظر حقیر عرفات مظهر ظهور و معرفت بعد از مرحله سخت و صعب طلب و عشق است و با معانی شناختن آدم و حوا که حقیقت شناخت خود است هماهنگ می باشد.

<sup>۳</sup> در مورد مزدلفه در فرهنگ منتهی الارب و آندراج همان مشعر الحرام ذکر شده در معجم البلدان ضمن بیان آیه: فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ می گوید مشعر همان مزدلفه است: و از نظر عرفانی محل ذکر در اشاره به استشعار و شعور باطنی ناشی از ذکر خدا است که در آیه فوق اشاره شده.

<sup>۴</sup> غار حراء: محلی است که رسول اکرم (ص) مدتها از بعثت در آنجا ریاضت کشیده و به عبادت خدا مشغول بوده و نخستین مرتبه جبرئیل بر او نازل و سوره اقرأ را بر او خواند برای اطلاع بیشتر به کتاب خطرات سفر حج مراجعه فرمایند.

و به هتل بازگشتیم، در این وقت راننده اتوبوس شخصی آقای محمدحمزه به هتل آمد تا ما را بنا بدعوت قبلی برای صرف نهار به منزل ایشان ببرد ما نیز حرکت کردیم. ویلای بسیار زیبای ایشان تا حرم پنج کیلومتر فاصله داشت. با کمال محبت از حضرت آقا و همراهان پذیرائی نمودند پس از صرف نهار به هتل مراجعت و استراحت نمودیم در حدود ساعت ۵ بعد از ظهر به مسجد مشرف و در طبقه دوم صفا و مروه آیاتی که اطراف گنبد نوشته شده بود قرائت نمودیم. نوشته شده بود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ» که خلاصه تحت اللفظی آن این است: سعی صفا و مروه از شعائر دین خداست پس هرکس حج خانه کعبه کند یا اعمال مخصوص عمره بجا آورد. با کسی بر او نیست که سعی صفا و مروه نیز بجا آورد. و هرکس براه خیر و نیکی شتابد خدا پاداش وی را خواهد داد که او به همه امور خلق داناست. در این هنگام حضرت آقا مشاهده فرمودند که حاج آقای راستین و حاج آقای سلطانی مشغول طواف هستند. پس از طواف و نماز مغرب و عشا در همانجا مجلس شب دوشنبه را تشکیل دادیم و طوری نشستیم که پشت به کعبه نباشد. طبق دستور حضرت آقا مناجاتهای سعدی و مناجاتهای عبری که حفظ داشتیم خواندیم پس از خواندن فاتحه الاولیاء و ختم مجلس به محل اقامت مراجعت و پس از صرف شام به استراحت پرداختیم.

### دوشنبه ۳۰ اسفند ۱۳۵۰ مطابق با ۴ صفر ۱۳۹۲ و ۲۰ مارس ۱۹۷۲ م: (طواف)

سحر طبق معمول بیدار و در خدمت حضرت آقا به حرم مشرف شدیم. جمعیت بیشتری مشغول طواف بودند. همراهان شروع به طواف کردند. بعد از نماز صبح به هتل بازگشته و پس از صرف صبحانه با دو اتومبیل برای دیدن غار ثور<sup>۱</sup> عازم شدیم ولی چون هوا خیلی گرم بود و با توضیحی که راننده‌ها دادند که از پای کوه تا غار

<sup>۱</sup> صفا مروه نام دو کوه است که است که فاصله آن ۷۶۰/۵ ذراع است. و حاجیان بین آن دو نقطه ۷ بار سعی انجام می‌دهند که عدد هفت بیانگر هم مراتب نازله وجودی و نیز هفت مرتبه سلوک و مراتب کمالیه است و هر سالک در هر حرکت یک مقام می‌پیماید و چه بسا که پس از پایان سعی به فنا و سکون و طمأنینه و بقا ثانی رسیده باشد. اما صفا در لغت بمعنای سنگ سخت و صاف است و کلمه ((مروه)) نیز در اصل بمعنی سنگ سخت است و کلمه شعائر جمع شرعه است که به معنی علامت است و کلمه حج در لغت بمعنی قصد است. ((جناح به معنی جائز بودن است و کلمه تطوف به معنی ایرادی ندارد و جائز است معنی استحباب و لذا بین مفسرین در وجوب و استحباب آن اختلاف نظر وجود دارد. ولی در تفسیر عیاشی روایتی از امام صادق (ع) آورده که راوی از حضرت در مورد وجوب یا استحباب آن پرسیده و حضرت فرموده است: واجب است. بعد سائل می‌پرسد پس چرا فرموده ((فلاح جناح علیه ان يطوف بهما)) (ایرادی نیست که طواف صفا و مروه انجام دهی). حضرت فرمود: این مسأله در عمره قضاست چون رسول خدا (ص) با مشرکین شرط کرده بود که بتها را از میانه صفا و مروه بردارند تا وی و اصحابش سعی کنند. خود عودت دادند این مسأله پیش آمده که با وجود بتها سعی صحیح بوده یا خیر و لذا این آیه نازل شد که اشکالی ندارد. و اما چون قبل از اسلام در دوره جاهلیت بتی بنام ((اساف)) در صفا و بتی بنام ((نائله)) در مروه نصب شده و مشرکین بعد از طواف بین این دو بت سعی می‌کردند. از اینرو برای مسلمین جای اشکال بوده لذا سیاق عبارت به اینصورت آمده که ایرادی ندارد که شما سعی بین صفا و مروه را انجام دهید چون دیگر آن بتها موجود نیست. ولی از آنجا که سنت رسول خدا و ائمه هدی بر سعی بوده و کلمه ((فلا جناح)) در مورد قصر نماز هم آمده ولی وجوب از آن فهمیده می‌شود اصولیین آنرا واجب شمرده‌اند. و در ذهن و نیت سعی هاجر را در بین کوه صفا و مروه برای یافتن آب جهت فرزندش اسماعیل که اساس سعی بر همان اصل است در نظر می‌گیرند و اهل دل پس از سعی آب حیات طیبه را در زیرگام اسماعیل جان احساس می‌کنند. و معنی تطوع راهبر عشق و سعی و شوق آنهاست. (مأخوذ از تفسیر المیزان و خاطرات سفر حج و دیدگاه شخصی).

<sup>۲</sup> غار ثور: همان غاری است که وقتی پیامبر اکرم (ص) در لیلۃ المیت با ابوبکر از منزل خارج شد و به کوه آمده در آن غار جای گرفت و مشرکین کفار که در سپیده صبح به قصد قتل حضرت بخانه مبارکشان وارد شدند علی (ع) را بجای حضرت یافته بدنبال اثر پای آن جناب شتافتند. تا اینکه بجلوی غار رسیدند، بر ابوبکر اضطراب و خوف چیره شد ولی پیامبر خدا (ص) خدا او را به آرامش

مسافت زیاد است و برای شما مقدور نیست، از رفتن به غار ثور صرفنظر کردند. در نتیجه مراجعت کردیم و چند دقیقه در دفتر آقای محمدحمزه نشستیم. پس از صرف چای قدری در بازارگردش نموده و در حدود ساعت ۱۱ به هتل مراجعت کردیم پس از صرف نهار استراحت نمودیم برای ساعت سه به حرم مشرف شدیم ابتدا طواف نموده و نماز طواف در مقام حضرت ابراهیم (ع) بجا آورده و نماز ظهر و عصر همانجا به حضرت آقا اقتدا کردیم. ساعت تحویل سال نو در مکه سه ساعت و نیم بعد از ظهر بود که ما مشغول طواف و نماز بودیم. مأمورین سیاسی ایران نیز با وابسته نظامی و همسرانشان همگی برای تحویل سال به زیارت آمده بودند، آنها در مقام ابراهیم بودند، که پس از تحویل سال و طواف کعبه معظمه در هتل به زیارت حضرت آقا آمدند و همسرانشان خدمت همسر حضرت آقا رفتند و حضرت آقا آنان را به اجرای مراسم مذهبی و آداب شریعت دستور فرمودند و آنان پس از صرف چای و میوه خداحافظی و به جده مراجعت کردند. پس از چند دقیقه مجدداً همگی بحرم رفتیم پس از طواف و نماز طواف نماز مغرب اقامه شد و جمعیت نسبتاً بسیاری در جماعت شرکت کرده و یک دل و یک زبان رو بسوی معبود نهادند و کبوتران نیز بین افراد مشغول طواف خود بودند. حرم روحانیت خاصی داشت. اکثر مردم در آنجا با کمال خضوع و خشوع متوجه عبادت پروردگار یکتا بودند. در این وقت نسیمی خوش که حاکی از مژده رحمت خداوندی بود زائرین را نوازش می‌داد و پذیرائی می‌نمود. خوشبختانه من هم به برکت مردان راه در این مکان مقدس حال توسل داشتم تا شاید بشفاعت بزرگ مردان راه درهای رحمت الهی به رویم بازگردد. پس از سوزی و نیازی و حالی برای صرف شام به هتل مراجعت و پس از صرف شام استراحت نمودیم.

### سه‌شنبه اول فروردین ۱۳۵۱ مطابق با ۵ صفر ۱۳۹۲ و ۲۱ مارس ۱۹۷۲ م:

یک ساعت قبل از اذان صبح همگی مشغول طواف بودیم. حاج آقای ملک صالحی و حاج آقای ذوالشرافتین با آنکه کسالت داشتند بطواف کردن مشغول بودند. بعد از طواف و نماز صبح به هتل بازگشتیم و هرکس مشغول کاری بود پس از صرف صبحانه در خدمت حضرت آقا جهت خداحافظی به دفتر آقای محمدحمزه رفتیم. آنگاه با آقای حاج ملک صالحی به تلگرافخانه مراجعه و قدری در بازارگردش کردیم. پس از صرف نهار و استراحت بحرم مشرف شدیم. هوا کمی ابری بود، پس از طواف نماز مغرب شروع شد. بنده از یک نفر پلیس اسامی ائمه جماعت را پرسیدم و او به شرح زیر بیان داشت:

امام نماز عصر و مغرب عبدالله خلیفی، امام نماز صبح و عشاء محمد سبیل. امام ظهر عبدالرحمن شعلان. خطیب و امام جمعه عبدالله خیاط. و امام عیدین عبدالعزیز بن آل شیخ می‌باشند.

---

دعوت کرد، در این بین عنکبوتی جلوی غار تنید و آنان پنداشتند کسی داخل غار نیست. در قرآن کریم در سوره توبه آیه ۴۰ در این باره می‌فرماید: ((إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ))

۱- در مورد حضرت ابراهیم به آیات مربوط به ابراهیم (ع) و تفاسیر مربوطه و قصص قرآن و تاریخ ادیان مراجعه شود. ملخص کلام اینکه وی در حدود نوزده قرن قبل از میلاد مسیح در شهر اورکلده نزدیک بابل متولد شد و پس از سیر و سلوک فکری به توحید گرائیده و برای اثبات اندیشه توحیدی زحمات و هجرت‌های بسیار تحمل کرده و او اندکی قبل از حملات مهاجمین هند و اروپائی در حدود ۱۸۰۰ قبل از میلاد به حران مهاجرت کرده و طوایف دیگر را هم با خود همراه کرد و به سمت فلسطین و مصر هجرت کرده و سپس اعقاب او بنام فیکسوسها (شبانان) به مصر وارد شده در سال ۱۷۵۰ تا ۱۵۸۰ حکومت کردند (نقل به اختصار از تاریخ ادیان).

در این روز عده‌ای از ایرانیان که تحویل سال نو در مدینه منوره و در حرم مطهر حضرت رسول (ص) بسر برده بودند با لباس احرام در حرم دیده می‌شدند. ولی اسامی آنها را نمی‌دانستم که یادداشت کنم. بهر حال به محل اقامت مراجعت و پس از صرف شام زودتر از سایر شبها استراحت نمودیم.

**چهارشنبه دوّم فروردین ۱۳۵۱ مطابق با ۶ صفر ۱۳۹۲ و ۲۲ مارس ۱۹۷۲ م:**

### (بسوی مدینه)

سحر قدری زودتر در خدمت حضرت آقا بحرم مشرف شدیم. بعد از طواف و نماز زیر ناودان کعبه هر یک با چنگ زدن به پرده‌های کعبه به راز و نیاز پرداختند. مؤذّن با صوت بسیار خوب طلوع صبح صادق را اعلام کرد. اقامه نماز صبح در آن مکان مقدس بقدری روح‌افزا بود که دل‌کنند از آنجا بسیار ناراحت‌کننده بود. حضرت آقا فرمودند باید برویم و مهیای رفتن بمدینه منوره باشیم. پس از صرف صبحانه با دو دستگاه استیشن پژو عازم مدینه شدیم. درست ساعت ۷ صبح بود که از مکه حرکت کردیم. هوا ابری و نسبتاً سرد بود. بطوریکه شیشه‌های اتومبیل را بستیم. در این مسافرت غیر از خود حضرت سلطان‌حسین تابنده (رضاعلیشاه) و همسر مکرّمه و فرزند گرامشان جناب حاج علی تابنده - جناب حاج آقای راستین - جناب حاج آقای سلطانیپور - حاج آقای ملک صالحی - حاج آقای جواهریان آقای دکتر علاءالدین منوچهری آقای ذوالشرافتین و بنده نگارنده حضور داشتیم. در ۲۵ کیلومتری به قصبه‌الجموم رسیدیم که اطراف آن نسبتاً وسیع است و اطراف آن را کوه‌ها احاطه کرده است. تا اینجا راه بسیار خوب بود در طرفین راه بوته‌های سنا و خارهای مغیلان سبز و خرم دیده می‌شد. در ۷۴ کیلومتری در محلی بنام اشغان رانندگان صبحانه خوردند و پس از ۲۰ دقیقه حرکت کردیم. در حالیکه اتومبیلها با سرعت صد کیلومتر در ساعت در حرکت بودند مردی بر شتر سوار بود که آواز می‌خواند و به آهستگی حرکت می‌کرد گویا از آواز و صدای او شتر به هیجان آمده، می‌رقصید که یاد این گفته سعدي افتادم که می‌فرماید:

اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب  
گر ذوق نیست ترا کج طبع جا نوری  
و سپس: معجون و ناقه او بخاطرم رسید که معجون می‌خواست نزد لیلیش برود ولی ناقه مایل بود به سوی کره‌اش  
برگردد که اشاره به سیر روح انسان است بسوی معشوق و معبود حقیقی و گرایش جسم انسان به وابستگی‌های  
این جهانی است که مولوی می‌فرماید:

همچو معجونند و چون ناقه‌اش یقین	می‌کشد آن پیش و آن را پس بکین
میل معجون پیش آن لیلی روان	میل ناقه پس پی طفلش دوان
یکدم از معجون زخود غافل شدی	ناقه گردیدی و واپس آمدی
این دو همره یکدگر را راهزن	گمره آن جان کو فرو ماند زتن
جان زهجر عرش اندر فاقه‌ای	تن زعشق خار بن چون ناقه‌ای
جان گشاید سوی بالا بالها	در زده تن در زمین چنگالها

<sup>۱</sup> - نگارنده بواسطه عنایت الهی و نظر پیر مراد که واسطه فیض بوده‌اند حالات و شهودات بسیار داشته که نخواسته است اسرارش بر ملاء شود زیرا ((كَلَّمَ النَّاسَ عَلٰی قَدْرِ عَقُولِهِمْ)) مطرح بوده است. و از طرفی ترسیده که به غلو و مبالغه و لاف و گزاف و شطح و طام منسوب گردد.



و باز می‌دیدیم که هستی جز تجلی وجودی حق در سیر نازله نبوده و جز سیرکمالیه روح به روح کل و به مصدر اول اصلاً هیچ غرضی در زندگی و غایتی برای انسان نیست و جسم جز وسیله کابرد و روح در حیات این جهانی و ابزار فعل روح اللّهی آن در عروج انا الیه راجعون نبوده و دنیا جز وسیله تغذیه جسم و آزمون نمی‌باشد و علت مبقیه موقتی و مزرعه‌ای است و بس و آنگاه دیدم همه هستی را که زبان به تسبیح گشوده می‌گویند:

کل شیء هالک الا وجهه  
کل من علیها فان فیقی

وجه ربك ذوالجلال و الاکرام.

و دیدم که هستی یکی است و تعینها و نمودها اعتباری و موج دریای واحد وجودند و کثرتها بی‌اصالت و زبدي است برآب و باز شنیدم که همه تعینات در درون فریاد می‌زدند: قل هو الله احد و می‌گفتند بگو لا اله الا الله و گفتم: لا اله الا هو الحي القيوم و سر دادم:

که یکی هست و هیچ نیست جز او  
وحده لا اله الا هو

و وقتی بخود آمدم که برادری گفتم:

اگر شراب خوری قطره‌ای فشان بر خاک.

گفتم خمخانه اوست و از باطن اوست و او ساقی است. ارادتی بطلب تا سعادتی ببری.

خلاصه پس از چند کیلومتر، فلش راهنما (با عربی و انگلیسی) محلی را بنام «خلیص» نشان می‌داد که نخلستان بسیاری داشت. حدود ۳۵۰ کیلومتر به مدینه مانده بود با این تفاوت که این سنگها هر کدام چند کیلو وزن داشت. در سیصد و بیست و نه کیلومتری مدینه در بیابان تانکرهای آب و وسائل راه‌سازی و بولدوزرهای مختلف وجود داشت و ۳۲۵ کیلومتری مانده به مدینه از دو راهی جده دست راست بطرف مدینه حرکت کردیم راه بسیار خوب بود بطوری که بهترین راههای اروپا و آمریکا برابری می‌کرد و در آنجا سنگها در زمین مسطح لم یزرع دیده می‌شد، در آن مسیر محل کوچکی بنام ظعل وجود داشت و در ۲۷۳ کیلومتری مانده به مدینه در محلی بنام رابغ رسیدیم که قصبه‌ای زیبا دارای نخلستانهای مفصل بود و چند کیلومتر با دریای احمر بیشتر فاصله نداشت، در سمت راست رابع میقات جحفه قرار دارد که حاجیان در آنجا محرم می‌شوند و در نزدیکی جحفه غدیر خم قرار دارد که رسول اکرم پس از مراجعت از مکه به مدینه در همان محل حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) را بجان‌نشینی خود معرفی کرد (فعلاً این محل تا جاده شاهی چندین کیلومتر فاصله دارد).

در ۲۱۸ کیلومتری بمدینه قصبه‌ای بنام ستوره می‌باشد که آمنه مادر حضرت پیغمبر در آنجا مدفون است و در آنجا پمپ بنزین قرار دارد. ما بعد از بنزین‌گیری در ستوره در ۱۶۰ کیلومتری مدینه به محلی بنام مفرغ رسیدیم، کمی توقف کردیم و راننده بنزین گرفت. از این محل راهی جدا می‌شود که بسمت چپ به محلی به نام بمنع می‌رسید، در ۱۵۰ کیلومتری مدینه به قصبه بدر رسیدیم. قبرستان شهداء بدر بوسیله دیواری گچی محصور است ولی اثری یا نشانی از قبرهای آنها وجود نداشت لذا زیارت میسر نشد، ولی زیارت نامه بوسیله راهنما خوانده شد، اسامی شهداء بدر بدین قرار است: عمیر بن ابی وقاص، سعد بن الخیثم، صفوان بن وهب، حارث بن سراقه، مبشر بن عبدالمنذر، ذالنملة بن عبد عمر، مهجع بن صالح، عاقل بن الکبیر، رافع بن عمر بن الحما، یزید بن الحارث، عبید بن الحارین عبدالمطلب، عوف و برادرش مسعود، راهنما اظهار داشت که شهرستان بدر و نواحی آن در حدود چهل هزار نفر جمعیت دارد، در همان محل البدر در جائی بنام «قهوة الشباب» نهار صرف شد.

<sup>۱</sup> - نخستین پیروزی اسلام بر مشرکین در غزوه بدر حاصل شد و خلاصه آن غزوه بدر حاصل شد و خلاصه آن غزوه چنین است: در سال دوم هجری ۹۵۰ تن از بزرگان قریش که افرادی چون عتبه، شیبه، ولید بن عقبه (که به ترتیب بدست عبیده، حمزه، علی (ع)

پس از یک ساعت حرکت نمودیم. راهنما می‌گفت: اخیراً دولت سعودی راه سازی اساسی را شروع نموده و اکثر آنها قریب‌الاطمام است. و برای مستقیم کردن راه‌ها علاوه بر پلهای بتون آرمه و خاکریزی‌های مفصل کوهها را نیز شکافته بودند که رو به اتمام بود. بعد از بدر فرسنگها از بین کوهها عبور کردیم که فقط در دو طرف دامنه ها، نخلستانها و زراعتهای دیگر دیده می‌شد. در اتومبیلی که حضرت آقا و خانواده‌شان قرار داشتند این شعر نوشته بود:

كَيْفَ أَنْسَى ذِكْرِيَاتِي      وَ هِيَ أَعْلَى أُمْنِيَاتِي

در حدود ساعت ۱ و نیم بعد از ظهر بقریه افرش در ۵۰ کیلومتری مدینه رسیدیم، ساعت دو بعد از ظهر به مسجد شجره<sup>۱</sup> رسیدیم مسافت از مکه تا مدینه<sup>۲</sup> طبق کیلومتر شمار اتومبیلهایی که در اختیار داشتیم ۴۴۴ کیلومتر را نشان می‌داد. ولی بر روی تابلوی کیلومتر ۴۶۰ کیلومتر نوشته شده بود. در مدینه در هتل القیسرکه نزدیک حرم بود فرود آمدیم پس از صرف چای غسل زیارت نموده بحرم حضرت رسول اکرم (ص) مشرف شدیم<sup>۳</sup> بعد از نماز ظهر و عصر و زیارت به قبرستان بقیع<sup>۴</sup> رفتیم. به خانمها اجازه ورود ندادند، جماعتی از یارانمان مشغول زیارت نامه خواندن بودند. بعد از زیارت قبور ائمه هدی<sup>۵</sup> و فاطمه زهرا سلام الله علیها<sup>۶</sup> به هتل مراجعت کردیم. حاج آقای

کشته شدند) و ابوجهل و ابوالبختری و نوفل بن خویلد در بین آنان بوده و زنان مغینه برای لهو و لعب و آزار در بین آنان وجود داشت با یکصد اسب و ۷۰۰ شتر برای فتح مدینه و ازین بردن اسلام و مسلمین بسوی یثرب (مدینه‌النبی) حرکت کردند. پیغمبر اکرم (ص) با ۳۱۳ تن از انصار و مهاجرین که جز یک اسب و چند شمشیر سلاحی نداشتند و تنها از نیزه و ادوات ناقص دیگر استفاده می‌کردند به محاربه با آنان شتافت. در اراضی بدر هر دو لشکر صف آرائی کردند. حضرت چون قلت یاران را دید دست به دعا برداشت و طلب نصرت کرد و خدای تبارک و تعالی بسیاری (پنج هزار) به کمک آنان فرستاد. چنانکه آیه شریفه مؤید این مطلب است که می‌فرماید: وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (آل عمران آیه های ۱۲۳ و ۱۲۵) و سرانجام با شجاعت امیرمؤمنان و کشتن حریفان و ۳۶ تن از شجاعان و جنگ آوران قریش و پایداری و شجاعت و استقامت حمزه و سایر مسلمانان شکست سختی بر مشرکین وارد شد و جمعاً ۷۰ نفر از صناید قریش به قتل رسیده و عده زیادی از آنان زخمی شده پا به فرار گذاشتند. و پیغمبر اکرم (ص) پس از پیروزی کشته‌های مشرکین را در چاه را ضعف و فتور حاصل گردید. و این پیروزی مقدمه همه پیروزیهای اسلام شد.

۱- مسجد شجره: وجه تسمیه آن طبق نوشته معجم‌البدان این است شجره نام درختی است در ذی‌الخلیفه که اسماً در زیر آن دنیا آمد و حضرت رسول خدا (ص) هر وقت از مدینه به مکه می‌آمدند در آنجا محرم می‌شدند و تا مدینه شش میل فاصله دارد. توضیحاً اینکه این شجره با شجره که در حدیبیه آمده و بیعت شجره یا بیعت‌الرضوان است تفاوت دارد، چه آن شجره (درخت) تا مکه چهار میل است و طبق نوشته معجم‌البدان در زیر آن ناف هفتاد پیغمبر را بریده‌اند و آیه: ((لقد رضی الله عن المؤمنین إذ یبایعونک تحت الشجرة)) به آن مربوط است نه مسجد شجره که نزدیک مدینه است.

۲- درباره مدینه به کتاب خاطرات سفر حج مراجعه شود (ص ۶۰)  
 ۳- در مورد حرم و مسجد نبی به کتاب خاطرات سفر حج (ص ۶۲ تا ۷۲) مراجعه شود. و نیز برای اطلاع از وضع جغرافیای تاریخی به سفرنامه ناصر خسرو و کتاب الموسوعة العربیة و نشریات دولت عربستان سعودی در این مورد مراجعه شود.

۴- قبرستان بقیع: برای اطلاع بیشتر به کتاب خاطرات سفر حج ص ۷۲ تا ۷۴ و فرهنگ دهخدا ماده بقیع مراجعه شود.

۵- در تاریخ هیچ مسئله‌ای عجیب‌تر از این نیست که حضرت زهرا (س) مظلومه‌ای است که در تاریخ ولادت و وفات و محل دفن او اختلاف فاحش موجود است. ولادت آن حضرت را شیخ طوسی در مصباح و نیز اکثر علماء روز جمعه ۲۰ جمادی‌الآخر سال دوم بعد از بعثت نوشته‌اند ولی بعضی علماء از جمله مجلسی در حیوةالقلوب به سند خود پنج سال پس از بعثت نوشته‌است. و اما خواهران آن حضرت که عبات بودند از زینب و ام کلثوم و رقیه قبل از رحلت پدر بزرگوارشان دار فانی را وداع گفتند، ولی حضرت زهرا پس از رحلت پدر بزرگوارشان با سخت‌ترین و مظلومانه‌ترین طریق ممکن فرقت پدر را سوگوار شد تا اینکه درد فرقت پدر و فشار روحی بسیار آن حضرت را از پا درآورد و از همسر ارجمندش امیر مؤمنان خواست وی را شبانه دفن کند و لذا بدیل مسائل سیاسی و اجتماعی محل دفن نامشخص ماند بعضی آنرا در بقیع می‌دانند و برخی در بین قبر و منبر رسول خدا دانسته،

جواهریان به هتل الحرم رفت که معین نماید، که آیا حاج آقای سلطانی در آنجا هستند، که حضرت آقا به زیارت ایشان بروند. مدتی طولی کشید، حاج آقای سلطانی با حاج آقای جواهریان به زیارت حضرت آقا آمدند و با شوق فراوانی با حضرت آقا ملاقات نموده و احوالپرسی نمودند. ایشان با آقای نور مستقیماً به مدینه آمده بودند و قصد داشتند که به مکه بروند، پس از نماز مغرب و عشا جناب آقای اقبال التویه در داخل حرم خدمت رسیدند پس از زیارت در خدمت حضرت آقا به هتل آمدند و مدتی در خدمت ایشان بودند. در این زیارت فرزند مشارالیه نیز بنام مهدی همراهشان بود، پس از صرف شام در حدود ساعت ۱۰ به استراحت پرداختیم.

## پنجشنبه سوم فروردین ۱۳۵۱ مطابق با ۷ صفر ۱۳۹۲ و ۲۳ مارس ۱۹۷۲ م:

### (در مدینه)

سحر وقتی که بیدار شدم همگی به حرم مشرف شده بودند، حقیر نیز بعد از غسل زیارت به آنها ملحق شدم، جماعتی از ایرانیان مشغول زیارت بودند. پلیس از چسباندن زائران به ضریح پیغمبر ممانعت می‌کرد، جناب آقای سلطانی و آقای اقبال التویه و فقرا در خدمت حضرت آقا مشغول زیارت بودند. پس از مراجعت به هتل و صرف صبحانه ابتدا به زیارت شهدای اُحُد<sup>۱</sup> و در هر یک از آنها دو رکعت نماز خواندیم و سپس به محل هتل الحرم بازگشتیم، حضرت آقا و همسرشان و حاج آقای سلطانپور و حاج آقای تابنده بدیدن حاج آقای سلطانی رفتند. و بقیه همراهان در سالن هتل توقف کردیم. آقای اقبال التویه نیز در آنجا تشریف داشتند. و مشغول صحبت بودند. هوای مدینه شبها سرد بود، مخصوصاً سحرها بیشتر احساس سرما می‌نمودیم. اغلب مردم مدینه علاوه بر پیراهن عربی کت و ژاکت پشمی هم پوشیده بودند، در حدود ساعت ۱۰ صبح هوا نسبتاً گرم و ۲۸ دجه بالای صفر را نشان می‌داد. با وجودیکه بین کشورهای اسلامی کشور عربستان سعودی بعلت وسعت خاک و نفت مخصوصاً با وجود اماکن زیارتی چون مکه معظمه و مدینه المنوره درآمد سرشاری دارد با این حال اطراف اماکن مقدسه عده زیادی زن و مرد، پیر و جوان با سماجت زیاد گدائی می‌کردند، خوب بود این کشور بسیار غنی بجای اسراف کارهای فردی و سیاسی این لکه ننگ گدائی که شرع مطهر بنوعی آن را حرام کرده از خود دور می‌نمود. و به رعایت نظافت و بهداشت اماکن عمومی در داخل شهرها و قهوه‌خانه و مهمانخانه‌های کوچک بین راه نیز توجه می‌کرد.

بالاخره ما برای گرفتن عکس دسته جمعی به عکاسی جنب هتل مراجعه نموده و عکس برداشتیم و بعد بحرم مشرف شدیم و پس از اقامه نماز ظهر و عصر به هتل آمدیم و در سالن نهار خورده و قدری استراحت نمودیم. در حدود ساعت پنج بعد از ظهر خانم ملکه توران و آقای ملک‌پور، آقای راهنما و همسرشان و آقای رضوی به

---

حدیث (( بین قبر من و منبر من باغی است از باغهای بهشت )) را مؤید نظر خود دانسته‌اند و بعضی هم گفته‌اند در خانه خودش دفن کردند. روز وفات هم بعضی سوم جمادی الآخر یعنی ۹۵ روز بعد از رحلت حضرت رسول (ص) و بعضی ۱۳ جمادی الاول یعنی ۷۵ روز بعد و بعضی اعداد دیگر ذکر کرده‌اند و در هر حال در سال ۱۱ هجری بوده است.

۱- برای اطلاع از چگونگی آنها به کتاب خاطرات سفر حج ص ۹۰ تا ۹۵ مراجعه شود. ضمناً برای اطلاع به غزوه احد، و دیگر غزوات به کتب تاریخی چون المغازی، تاریخ یعقوبی، حبیب السیر، سیره ابن هشام، منتهی الامال و غیره مراجعه شود. و نیز برای اطلاع بیشتر از دو قبله که مسجد ذوالقبلتین مربوط بدان است در تفسیر آیه ۱۴۴ سوره بقره مراجعه شود که می‌فرماید: قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ ... و در مورد مسجد قبا آیه ۱۰۸ سوره توبه (( لَمَسْجِدٍ أُسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ )) مراجعه شود.

زیارت حضرت آقا آمدند. برای اقامه نماز مغرب و عشاء بحرم مشرف شدیم و مجلس شب جمعه روی صفة مقابل ضریح مطهر حضرت رسول (ص) تشکیل شد. پس از خواندن قرآن حاج آقای سلطانپور با حال بسیار خوشی دعاء کمیل را قرائت نمودند. آنگاه طبق دستور حضرت آقا، مناجاتی از سعدی خواندم:

شنیدم که مستی زتاب نیند بمقصوره مسجدی در دوید  
بنالید بر آستان کردم که یا رب به فردوس اعلیٰ برم

و وقتی با این بیت رسید که:

دلَم می دهد گاه گاه این نوید که حق شرم دارد زموی سپید

حاج آقای سلطانی و حاج آقای سلطانپور و دیگران بی اختیار می گریستند. تشکیل چنین مجلسی به عنوان فقر و درویشی در روی صفة اصحاب حضرت رسول (ص) در مسجد پیغمبر بعد از صحابه خاص و ائمه اطهار علیهم السلام شاید اولین بار بود.

بعد از مناجات فاتحه الاولیا را نیز خواندم. کسانی که در این مجلس فقری و درویشی در پیشگاه مقدس حضرت آقای رضاعلیشاه قطب سلسله علویه رضویه فقرای نعمت اللّٰهیه سلطانعلیشاهی افتخار حضور داشتند عبارت بودند از: جناب محمدباقر سلطانی، جناب حاج علی آقای تابنده، آقای حاج عبدالوهاب اقبال التّولیه، آقای دکتر منوچهری، آقای حاج عبدالرحمن جواهریان، آقای حاج مهدی ملک صالحی، آقای حاج ذوالشرافتین و بنده نگارنده تا پایان نماز مغرب و عشاء، نیز آقای مهدی اقبال فرزند کوچک آقای اقبال التّولیه حضور داشتند. پس از ختم مجلس و زیارت به هتل بازگشتیم و پس از صرف شام در حدود ساعت ۹/۳۰ به استراحت پرداختیم.

**جمعه چهارم فروردین ۱۳۵۱ مطابق با ۸ صفر ۱۳۹۲ و ۲۴ مارس ۱۹۷۲ م:**

### (نماز جمعه)

هنگام سحرکه حضرت آقا آماده رفتن بحرم بودند و همراهان از بنده خواسته بودند که آنها را مطلع سازم به آنها اطلاع دادم، همگی در خدمت حضرت آقا عازم حرم شدیم. زائرین و ساکنین مدینه دسته دسته عازم حرم

---

۱- صفة اصحاب حضرت رسول (ص): بعد از اینکه مسجد به امر پیامبر اکرم (ص) ساخته شد حضرت فرمود تا برای آن صفة هائی (سکو و حجره) بسازند تا محلی باشد برای واردین و فقرای مهاجر وزان پس عده ای از فقراء مهاجرین که حدود ۴۰۰ نفر بوده و در حقیقت مستغنی دوکون بودند و همواره پروانه وارگرد شمع وجود حضرت (ص) طواف می نمودند در آن سکوها ملجأ و مأمن ساختند. و چون صنایع قریش به حضرت (ص) گفتند که تا وقتی که این درویشان مفلسان و چون ابن سعود، سلمان، بلال، عمار، صهیب و حباب و غیره را از اینجا دور نکنی ما به مجلس تو نمی آئیم این آیه نازل شد:

((وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ)) سورة انعام آیه ۵۲.

و عده ای بر این عقیده اند که صوفیه منسوب به اهل صفة بوده و صفی و صفیّه و بعد صوفیه نامید شده اند. و کلمه فقراء هم که در آیه آمده به آنها صدق می کند. اما باید دانست در عین حال که صوفیه در همان خط اهل صفة که محبان رسول خدا (ص) و علی مرتضی (ع) بوده و در واقع شیعیان آغازین محسوب شده حزب الله حقیقی می باشند، ولی کلمه صوفیه شاید بعلت صوف پوشی ظاهری است چنانکه به پیغمبر اکرم (ص) نیز مزمل (یا ایها المزمل) یعنی گلیم بر خود پیچیده خطاب شده و پوشیدن پلاس و پیشمینه و مرقعه یک قانون همیشگی تاریخ برای انبیاء و اولیاء و سالکان حقیقت بوده است. چنانکه در زبور آمده که حضرت داود پلاس پوشیده و لباس یحیی از پشم، کیخسرو و کیانی پلاس پوشیده و اخبار زیادی درباره صوف پوشی حضرت رسول (ص) آمده است، برای اطلاع بیشتر به رساله قشریه و کشف المحجوب و تفسیر الاسرار و دیگر مآخذ مراجعه شود.



بودند چون صبح طالع نشده بود، هر یک به زیارت و عبادت و قرائت قرآن مشغول شدند، بعد از نماز صبح و زیارت قبل از طلوع آفتاب به هتل بازگشتیم پس از صرف صبحانه ابتدا به مسجد فضیح جنب باغ سلمان فارسی رفتیم، در آنجا دو رکعت نماز خواندیم (وجه تسمیه مسجد بفضیح به این دلیل بوده است که آیه تحریم خمر که نازل گردید در همین مکان بوده و لذا خمرها را ریخته و محل را خراب و بجایش مسجد ساخته‌اند) از مسجد بداخل باغ سلمان که بسیار بزرگ و زیبا بود رفتیم. عده‌ای مرد و زن و بچه از داخل نخلسان جلو آمدند و استقبال کردند. و زیلوئی زیر درخت خرما گسترده و همگی نشستیم. قدری از محصول همان باغ را آوردند، هر کدام چند دانه خوردیم. درختان تازه خوشه آورده بودند و این خرما محصول سال گذشته بود. حضرت آقا از این مهمان‌نوازی تشکر نموده و نسبت به آنها اظهار مهربانی فرمودند. در حدود ساعت ۱۱ به هتل بازگشتیم. پس از چند دقیقه به مسجدالنبی (ص) مشرف شدیم، جمعیت بسیاری از مردم شهر مدینه و اطراف و زائرین برای شرکت در نماز جمعه آمده بودند. اذان اعلامی و اذان نماز با صوت بسیار نیکو بگوش می‌رسید، پس از اذان خطبه بسیار مفصل بوسیله امام جمعه «عبدالعزیز بن صالح» خوانده شد، آنگاه نماز جمعه برگزار گردید و مردم متفرق شدند. برای صرف نهار به هتل مراجعت نمودیم. آقای مشیری و همسر و فرزندش و خانم دکتر ضیائی مهمان حضرت آقا بودند. نهار در سالن هتل صرف شد و استراحت نمودیم. بعد از استراحت آقای دکتر منوچهری که از تهران به هندوستان و مکه و مدینه به مدت ۴۴ روز در خدمت حضرت آقا بودند، جهت بازگشت به تهران از حضرت آقا و همراهان خداحافظی و حرکت کردند. عصر قدری در بازارگردش نموده برای نماز مغرب و عشا بحرم رفتیم. پس از نماز به بازدید آقای سید مصطفی عطار که از محترمین مدینه می‌باشند و دو مرتبه به زیارت حضرت آقا آمده بود، تشریف بردند. پس از مراجعت شام صرف شد و در حدود ساعت ۹/۳۰ استراحت نمودیم.

## شنبه پنجم فروردین ۱۳۵۱ مطابق با ۹ صفر ۱۳۹۲ و ۲۵ مارس ۱۹۷۲ م:

### (مدینه)

سحر اکثر همراهان در خدمت حضرت آقا بحرم آمدند، حرم خلوت بود. خانم‌ها از موقعیت استفاده کرده بودند و در اطراف ضریح مطهر مشغول زیارت بودند. نزدیک اذان نماز، پلیس‌های داخل مسجد نبوی (ص) آنها را در قسمت شمالی مسجد که مخصوص خانمهاست جای دادند. بعد از نماز صبح به هتل مراجعت نمودیم. پس از صرف چای همگی در خدمت حضرت آقا برای زیارت قبر حضرت عبدالله پدر پیغمبر (ص) که یکی از کوچه‌های تنگ بنام شارع «دقاق‌الوال» می‌باشد روانه شدیم. در ورودی آن مسدود بود ولی صدای خواندن قرآن از آن ساختمان بلند بود، همراهان دیوار آن مزار را بوسیدند. چند نفر از مسلمین اهل سوریه اعتراض کردند، حضرت آقا به عربی آنها را متوجه کردند که اگر قصد دیوار باشد شرک و حرام است و اگر منظور صاحب دیوار باشد و کسیکه در اوست پسندیده است. آنگاه این دو بیت که منسوب به حضرت سیدالشهداء می‌باشد خواندند:

أُمُّ عَلِيٍّ الدِّيَارِ لَيْلِي      اقبل ذالجدار و ذوالجدارا  
و صَاحِبُ الدِّيَارِ شَغْفَن قَلْبِي      ولكن حُبُّ من سكن الديارا

ترجمه: بر دیار لیلی می‌گذرم و بر دیوارها صاحب دیوار را می‌نگرم. و دوستی سرزمینها دلم را بخود مشغول نمی‌دارد ولی کسی که ساکن آن است دوست می‌دارم.

آنها، قانع شده و با احترام قبول و تصدیق کردند. همگی زیارت و خداحافظی و مراجعت کردیم. نکته بسیار جالب توجه این است که دولت سعودی با آن همه تجلیل و احترام ظاهری مع برای پیامبرگرامی اسلام قائل است چرا دستور نمی دهد محلی را که زیارتگاه تمام مسلمین است بصورت آبرومندی ساخته شود که بتوانند دو رکعت نماز در آنجا بخوانند. در مراجعت قدری در بازارگردش کردیم و بیک عبا فروشی شدیم و پس از اقامه نماز ظهر و عصر و زیارت به هتل بازگشتیم. و پس از صرف نهار قدری استراحت کردیم. محل استراحت حضرت آقا در طبقه سوم اطاق ۴۱۷ بود. در حدود ساعت ۵ بعد از ظهر یکی از فرزندان آقای سید مصطفی عطار به زیارت حضرت آقا آمد و عرض کرد، هر وقت عازم جده باشید، اتومبیل حاضر است. بعد قدم زنان به حرم رفتیم و بعد از نماز مغرب و عشاء و زیارت به هتل آمدیم و پس از صرف شام استراحت کردیم.

**یکشنبه ششم فروردین ۱۳۵۱ مطابق با ۱۰ صفر ۱۳۹۲ و ۲۶ مارس ۱۹۷۲ م:**

### (مناجات)

چهار ساعت بعد از نیمه شب بحرم مشرف شدیم. اکثر خانمها در اطراف حرم مشغول نماز و زیارت و خواندن قرآن بودند، پس از زیارت و نماز صبح بقبرستان بقیع رفتیم و پس از صرف صبحانه به بیت الاحزان<sup>۱</sup> حضرت زهرا رفتیم. خانم آقای صدرالدین بلاغی در خدمت همسر حضرت آقا به زیارت بیت الاحزان آمده بودند. قدری در آنجا توقف کرده حضرت آقا و بعضی از همراهان دو رکعت نماز خواندند و به هتل مراجعت کردیم، در حدود ساعت ۱۰ در خدمت حضرت آقا به کتابخانه عارف شیخ الاسلام حلب در مدینه رفتیم، از تعداد کتابها سؤال شد، پاسخ داد: این کتابخانه دارای هشت هزار جلد کتاب می باشد، (پنج هزار جلد خطی و سه هزار جلد چاپی) و محل این کتابخانه سابقاً منزل حسن بن زیدبن امام حسن علیه السلام بوده است.<sup>۲</sup> ضمناً کتابهای خطی بسیار زیبا و نفیس داریم که قدیمیترین آنها در تاریخ ۲۹۵ هجری کتابت شده است. بعد به یک کتابخانه سه طبقه رفتیم که در طبقه اول کتابخانه عمومی و در طبقه دوم کتابخانه محمودیه و در طبقه سوم کتابخانه، نبوی بود. کتابخانه محمودیه مؤسس آن سلطان محمود عثمانی بوده است. بعد به هتل محل اقامت رفتیم قبل از ظهر بحرم مشرف شدیم، و پس از زیارت و نماز ظهر و عصر، برای صرف نهار به سالن هتل آمدیم. دو ساعت بعد از ظهر، آقای حاج ملک صالحی با هواپیما عازم جده بودند، با یک اتومبیل سواری ایشان را تا فرودگاه بدرقه نمودیم، که با شهر مدینه ۱۴ کیلومتر فاصله داشت، این فرودگاه کوچک و قدیمی بود ولی مشغول توسعه دادن آن بودند، تا هواپیمای بزرگ بتوانند فرود آیند و پرواز کنند، پس از آنکه حاج آقای ملک صالحی به اطاق بازرسی رفتند،

<sup>۱</sup> - بیت الاحزان: خانه ای که منسوب است به حضرت زهرا سلام الله علیها که بعد از رحلت پدر بزرگوار در آنجا به سوگواری و گریه و حزن و اندوه مشغول بود تا اینکه به پدر پیوست.

<sup>۲</sup> - امام حسن علیه السلام بقولی ۱۵ فرزند و بقولی ۲۰ پسر و ۱۱ دختر (۳۱ فرزند) داشته اند. ولی قول اول اصح است و نامها و تاریخشان مشخص، اما فرزند ارشد آن زید بوده که بیش از ۹۰ سال عمر کرده و وی دارای فرزندان بود که از جمله آنها حسن و نفسیه می باشد که مادرشان لبابه زوجه حضرت ابوالفضل العباس (ع) بوده و بعد از شهادت آن جناب به همسری زیدبن حسن (ع) درآمده، حسن بن زید مکنی به ابومحمد در زمان منصور دوانیقی حکومت مدینه یافت ولی بعد از پنج سال منصور بر او غضب کرد و او را بزندان انداخت و اموالش را گرفت ولی چون منصور مرد مهدی خلیفه بعد، او را از زندان آزاد کرده اموالش را بدو باز داد. و پیوسته با او بود تا اینکه در حاجر سر راه مکه در طریق حج رحلت کرد. ایشان را هفت پسر بود. اما خواهر ایشان نفسیه به ازدواج ولید بن عبدالملک درآمد و از وی فرزنددار شد. (نقل از منتهی الامال).

من خداحافظی نموده و به شهر مدینه بازگشتم. برای رفتن به فرودگاه و برگشتن شانزده ریال سعودی (سی تومان ایرانی) کرایه دریافت داشتند، در حدود یک ساعت در هتل استراحت نمودیم، آنگاه به قبرستان بقیع رفته، قبور ائمه هدی و فاطمة الزهراء، عباس عموی پیغمبر، زوجات علی (ع)، مالک بن انس، عمات، بنات، و زوجات پیغمبر (ص) سیدنا ابراهیم بن رسول الله (ص)، فاطمه بنت اسد مادر علی بن ابیطالب، ابا سعید الخضری راوی حدیث حضرت رسول (ص) و کاتب او، یاسر، حلیمه سعدیه مرضعه رسول الله (ص) (مادر رضائی پیامبر «ص») و تمام اهل قبور را زیارت کردیم. و چون مغرب فرا رسید بحرم رفته پس از نماز مغرب و عشا چون شب دوشنبه بود در روی صفة شمال ضریح مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مجلس فقری تشکیل دادیم. ابتدا حضرت آقا قرآن تلاوت فرمودند. بعد طبق دستور برای شادی روح مقدس حضرت آقای صالحلیشاه قدس سره العزیز فاتحه خوانده شد. بعد دستور فرمودند، این مناجات را از سعدی خواندم:

تم می بلرزد چو یاد آورم	مناجات شوریده‌ای درحرم
که می‌گفت شوریده دلفگار	آلهی ببخش و بذلم مدار
بلطفم بخوان و مران از درم	ندارد بجز آستانت سرم
تو دانی که مسکین و بیچاره‌ام	فرو مانده نفس اماره‌ام
نمی‌تازد این نفس سرکش چنان	که عقلش تواند گرفتن عنان
که با نفس سرکش براید بزور	مصاف پلنگان نیاید زمور
بمردان راهت که راهی بده	وزین دشمنانم پناهی بده
خدایا بذات خداوندیت	باوصاف بی‌مثل و مانندیت
بلیک حجاج بیت‌الحرام	بمدفون یثرب علیه‌السلام
بتکبیر مردان شمشیر زن	که مرد و غارا شمارند زن
بطاعات پیران آراسته	بصدق جوانان نوخواسته
که ما در آن ورطه یک نفس	زننگ دو گفتن بفریاد رس
امید است از آنانکه طاعت کنند	که بی‌طاعتان را شفاعت کنند
بپاکان کز آلایشم دور دار	و گر زلتی رفت معذور دار
به پیران پشت از عبادت دو تا	زشرم گنه دیده بر پشت پا
که چشم زروی سعادت میند	زبانم بوقت شهادت میند

(سعدی)

سپس فاتحه الاولیا را خواندم و مجلس خاتمه یافت و من فرصتی یافتم که درهای مسجد و حرم را بشمرم. حرم و مسجد دارای یازده باب است که در سمت مشرق و شمال و مغرب قرار دارد. سمت مشرق از جنوب شرقی بجنوب غربی ۱- باب‌السلام ۲- باب‌الصدیق ۳- باب‌الرحمه و ۴- باب‌السعود سمت مغرب از جنوب غربی بشمال شرقی ۵- باب‌عمرین‌الخطاب ۶- باب‌عبدالحمید ۷- باب‌عثمان‌عفان. سمت غرب از شمال غربی به جنوب شرقی ۸- باب‌بی‌نام ۹- باب‌عبدالعزیز ۱۰- باب‌النساء ۱۱- باب‌جبرئیل و بخاطرم رسید که بدولت ایران پیشنهادکنم که با توجه به اینکه علی (ع) باب علم رسول خداست دولت ایران ترتیبی دهد که یکی از این بابها ئی که نام ندارد اسم آن را باب علی (ع) بگذارد. و آنگاه با چشمی اشک‌بار از این بی‌توجهی به هتل آمده و



پس از صرف شام استراحت کردیم. و همه شب فکرم متوجه همان مطلب بود که وهابیت ساخت انگلستان چگونه زمام مسلمانان را بر عهده گرفته و چگونه علی (ع) همیشه مظلوم بوده.

### دوشنبه هفتم فروردین ۱۳۵۱ مطابق با ۱۱ صفر ۱۳۹۲ و ۲۷ مارس ۱۹۷۲ م:

سحر طبق تصمیم قبلی خیلی زود بیدار شدیم. قبل از آنکه خود را برای رفتن بجده مهیا سازیم بحرم مشرف شدیم ولی هنوز در حرم را باز نکرده بودند. پس از چند دقیقه درها باز شد. حرم خلوت بود، همگی زیارت کردیم. چون هنوز صبح نشده بود ما بسوی جدّه حرکت کردیم. وقتی بمسجد شجره رسیدیم، هوای بسیار لطیف و خوب مرا بوجد آورده بود. گویا نسیم بهاری رحمت الهی را بارمغان می آورد و تارهای دل واردین بمسجد را نوازش می کرد. چون صبح نشده بود قدری نشستیم. و نماز تحیت مسجد را خواندیم و سپس از همان مسیری که از مکه بمدینه آمده بودیم بازگشتیم. در قهوه خانه جوانان واقع در شهر البدر که هنگام آمدن بمدینه نهار خورده بودیم، چای خوردیم و حرکت نمودیم. در حدود ساعت ۹ از دو راهی مکه تا جدّه در محلی بنام «ذهبان» که قهوه خانه بسیار بزرگ و باصفا داشت، توقف کردیم. صندلیها آنجا همه حصیری بود. پس از استراحت مختصری بطرف جدّه رهسپار شدیم. در حدود ساعت ۱۱ بجده رسیدیم. در هتل عطان وارد شدیم. آقای مشیری در طبقه ششم هتل برای ما اطاق رزرو کرده بود. اتفاقاً آقای حاج عبدالرحمن جواهریان وقتی که مشغول جابجا کردن چمدانها بودند با یکی از شیشه های هتل برخورد نموده و یک شیشه بزرگ کاملاً خورد شده، قسمتی از فک و صورت ایشان مجروح شده بود. او را فوراً با تاکسی به بیمارستان دکتر خالد ادیسی بردیم. اول شصت ریال سعودی برای معاینه و مداوا دریافت نمودند. آنگاه آقای دکتر حارث که در آنجا کشیک داشت ایشان را معاینه نمود. چون زخم سطحی نبود ناچار دو سه بخیه زد و پانسمان نمود. پس از مداوا و اخذ دارو به هتل مراجعه و پس از صرف نهار کمی استراحت نمودیم.

### سه شنبه هشتم فروردین ۱۳۵۱ مطابق با ۱۲ صفر ۱۳۹۲ و ۲۸ مارس ۱۹۷۲ م:

سحر پس از اقامه نماز و قرائت قرآن زودتر از هر روز به سالن هتل برای صرف صبحانه رفتیم. در حدود ساعت ۶/۳۰ صبح آقای مشیری به هتل آمد. جناب آقای حاج علی تابنده و مادر بزرگوارشان و آقای ذوالشرفین پس از خداحافظی بفرودگاه جدّه رفتند تا با هواپیما از راه بیروت بطرف تهران حرکت کنند، لحظه دشواری بود و هرچند جدایی تلخ است ولی اگر امید وصل و دیدار باشد چندان دشوار نیست در حدود ساعت ۹/۳۰ حضرت آقا و نگارنده و بقیه همراهان برای بازدید آقای فاضل خواجه نجفی رئیس بانک ملی شعبه جدّه بوسیله اتومبیل به بانک رفتیم. ساختمان بانک در بهترین خیابانهای جدّه نزدیک اداره هواپیمائی قرار دارد. با وجودی که این شعبه در حدود ده ماه پیش نبود که در جدّه شروع بکار کرده بود ولی از حیث تشکیلات با بهترین بانکهای خارجی برابری می نمود. پس از صرف قهوه و تبدیل مبلغی اسکناس خداحافظی نموده به بازدید آقای رائد رفتیم. چون آقای رائد در آن ساعت نبودند، آقایان مشیری و داودی از ما پذیرائی نمودند و سپس آقای حیدری ما را با اتومبیل خودش به هتل بازگردانید. پس از صرف نهار استراحت نمودیم. ساعت شش بعد از ظهر آقای رائد بهمراهی آقایان مشیری و داودی زیارت حضرت آقا آمدند. مدتی در سالن هتل از هر دری با هم صحبت کردند، و حضرت آقا دستوراتی جهت مسائل مذهبی ارائه فرمودند. در حدود ساعت هفت پس از رفتن آنها به طبقه ششم هتل آمدیم و در اطاق شماره ۶۰۹ نماز مغرب و عشاء بحضرت آقا اقتدا نمودیم. و پس از صرف شام در حدود ساعت ۹/۳۰ به استراحت پرداختیم.

## چهارشنبه نهم فروردین ۱۳۵۱ مطابق با ۱۳ صفر ۱۳۹۲ و ۲۹ مارس ۱۹۷۲ م: (طائف)

پس از انجام فرائض در همان اطاق طبقه ششم، برای صرف صبحانه به سالن هتل آمدیم. در حدود ساعت ۸ آقای مشیری با یک دستگاه اتومبیل استیشن یکی از رفقای خودش به هتل آمد و با کمال شوق بسوی مکه معظمه حرکت کردیم ساعت ۹ وارد مسجدالحرام گردیده نماز تحیت بجای آورده مشغول طواف شدیم. و نماز طواف بجا آوردیم. جماعتی از سودانیها زن و مرد، پیر و جوان با پوستهای سیاه و دلهای بسیار سپید در هنگام خروج از مسجد برای اینکه پشت به کعبه نباشند عقب عقب حرکت می کردند و حضرت آقا پس از خروج از مسجد این اشعار را زمزمه می فرمودند:

مدتی بر عقب سر نگرند	حاجیان رخت چو از مکه برند
چشم حجاج به دنبال سر است	تا بجائی که حرم در نظر است
باز با کوی تو دارم سرو کار	منهم از کوی تو گر بستم بار
چون کنم جان صنم مال منی	تو صنم کعبه آمال منی

بعد از بازگشت از حرم چند دقیقه در دفتر آقای محمد حمزه نشستیم و آقای حسن جمال در آنجا نشسته بودند. در آن ساعت هوا ۳۳/۵ درجه بالای صفر بود. پس از احوالپرسی و صرف چای عازم طائف شدیم. از مکه تا طائف در حدود نود کیلومتر راه است. در حدود ساعت ۱۱ در ۵۰ کیلومتری طائف در محلی بنام «قهوة الکر» اتومبیل ما توقف کرد. و پس از سرد شدن اتومبیل در ساعت ۱۱/۳۰ حرکت کردیم. در تمام راه که کوهستانی بود بوته های بزرگ خار مغیلان بفاصله های نزدیک کنار جاده وجود داشت. از قهوه خانه الکر تا طائف تمام راه پیچ در پیچ بود که با ماسه های سیمانی جاده را تنظیم کرده بودند. در حدود سی کیلومتر راه سربالائی خیلی تند داشت که مهندسین با مهارت زیادی راه سازی کرده بودند و گفته شد که ساختمان این راه هفت سال طول کشیده است. حاج آقای راستین پیچ های اصلی راه را شمرده بودند، یکصد پیچ بزرگ داشت.<sup>۱</sup> در حدود ساعت ۱۲ به طائف رسیدیم<sup>۱</sup> ابتدا به مسجد ابن عباس رفتیم. در یک گوشه آن مزار عبدالله بن عباس<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup>- طائف: وجه تسمیه آن طبق نوشته منتهی الارب آن است که طواف کرده است بر آب در طوفان، یا آنکه جبرئیل آن را طواف داده است برخانه کعبه، یا آنکه طائف قبلاً در ناحیه شامات بوده و بعداً بمشیت الهی به حجاز نقل شد بر حسب دعای ابراهیم (ع) یا برای اینکه مردی از طائف صدق خوئی کرد در حضر موت و بوج فرار کرد و با مسعودین معتب هم عهد گردید، و چون مالدار بود گفت آیا مایل هستی برای شما طوفی بنا کنم که شما را از زیان تا زیان پناه باشد گفتند آری، سپس طوف را بنا کرد و آن عبارت است از دیواری که محیط بدوست. البته وجه اخیر به عقل نزدیکتر است در حدود العالم آمده که شهر طائف شهر کیست خرد به عربستان در دامن کوه. این شهر به خوشی و آب و هوا معروف بوده از قدیم الایام محل اعیان حجاز بوده جریان رفتن پیامبر اکرم (ص) برای تبلیغ به طائف در سال دهم بعثت و نیز محاصره طائف بعد از فتح مکه در تواریخ اسلام بطور مشروح آمده به سیره ابن هشام، تاریخ یعقوبی، تاریخ طبری، المغازی، حبیب السیر و سایر کتب معتبر مراجعه شود.

<sup>۲</sup>- عبدالله بن عباس از اصحاب رسول خدا (ص) و محبین علی (ع) است و رسول خدا (ص) در باره اش دعا کرده فرمود: ((اللهم فقهه فی الدین و علمه التأویل)) و در فتنه خوارج از طرف علی (ع) مأمور مباحثه و احتجاج با آنان بود، مدتی حکومت بصره را داشت و بیت المال را اخذ کرد و مورد ملامت علی (ع) واقع شد ولی از جلالت قدرش کاسته نشد و در سال ۶۹ هجری در طائف وفات یافت و محمد حنفیه فرزند علی (ع) بر وی نماز خواند و گفت: ((الیوم مات ربانی هذا الامة)) احادیث بسیار عامه و خاصه از او نقل کرده اند.

و محمد حنفیه فرزند علی (ع)<sup>۱</sup> قرار داشت که زیارت کردیم و بعد از کتابخانه آن بازدید کردیم که در حدود چهارصد کتاب خطی و سه هزار و ششصد کتاب چاپی داشت. ضمناً مسجد بسیار بزرگ با ستونهای متعدد داشت که در آنجا نماز خواندیم. و برای صرف نهار به مطعم «فندق القصر العزیزیه» رفتیم. پس از صرف نهار و چای در حدود ساعت سه و نیم بعد از ظهر قدری داخل شهر گردش کردیم. در خیابانی که عبور نمودیم، بیمارستان ملک و ساختمان هیئت وزرا و غیره در آن وجود داشت. گفته شد شهر طائف در حال عادی در حدود صد هزار نفر جمعیت دارد. ولی در تابستان بواسطه اینکه محل ییلاقی عربستان است، جمعیت آن به ده برابر (یعنی یک میلیون نفر) افزایش پیدا می کند. این شهر نسبتاً زیبا دارای بیمارستانهای مختلف و آسایشگاه روانی و دوائر دولتی و غیره می باشد. ولی خیلی کم درخت و خشک است. تنها قصر ملک خیلی بزرگ و پر درخت و سرسبز بود هوا نسبتاً ملایم بود، بطوری که ما در سالن هتل بدون کولر نشسته بودیم. در حدود ۴/۳۰ بعد از ظهر از جلو قصر پذیرائی ملک بطرف مکه مراجعت از مسجد المنازل که میقات مردم طائف و آن حوالی است، دیدن نمودیم. در این محل حجج محرم می شوند. مسجد در محلی باصفا قرار دارد. اطراف آن خانه های ییلاقی و درختان انار وجود دارد. در ۶۰ کیلومتری از طائف به مکه بر سر دو راهی رسیدیم. یک راه به مکه و یک راه بجده می رفت. از آنجا تا مکه ۲۶ کیلومتر و تا جده ۱۰۴ کیلومتر فاصله داشت. ما به سمت مکه آمدیم. در صحرای عرفات که ۲۴ کیلومتر تا مکه فاصله دارد، گوسفندان بسیاری مشغول چرا بودند. بوته های خار مغیلان و سنا و سایر گیاهان همه سرسبز بود و زیبایی خاصی به آن دشت داده بودند. وقتیکه بحرم رسیدیم هنوز آفتاب باقی بود، مجدداً طواف نمودیم. پس از طواف نماز مغرب شروع شد. در این عصر غیر از کبوتران مرغان کوچکی مانند گنجشک و سار در اطراف کعبه در پرواز و طواف بودند. مؤذن و مکبر بسیار خوش صدا بودند. صدای الله اکبر با آن آهنگ دلنشین در تمام در و دیوار کعبه و مسجد طنین انداز بود. و روح شنوندگان را رایحه جانبخش و مائده آسمانی بود. پس از نماز مغرب و عشا عازم جده شدیم. هوا صاف و ملایم بود. نور ماه تمام کوهها و دشتهای را روشن و منور ساخته بود و فضا روحانیت خاصی داشت. مثل اینکه صدای مبارک پیامبر بزرگ و گرمی در تمام ذرات وجود بندای قولو الا اله الا الله تفلحو بلند است. و تمام کوه و دره و دشت آنرا تکرار می نمایند. گاهی هم این بنده، ضعیف، این دو بیتی باباطاهر را می خواندم:

بصحرا بنگرم صحرا ته بینم      به دریا بنگرم دریا تو بینم  
بهر جا بنگرم کوه و در دشت      نشان از قد رعناى ته بینم

در حدود ساعت ۹ بجده وارد و پس از صرف شام استراحت نمودیم.

### پنجشنبه دهم فروردین ۱۳۵۱ مطابق با ۱۴ صفر ۱۳۹۲ و ۳۰ مارس ۱۹۷۲ م:

سحر چنان خواب مرا در ربوده بود، مثل اینکه مرده بودم وقتی چشم باز کردم دیدم حضرت آقا مشغول نماز است. همراهان دیگر هر یک در اتاقهای خودشان مشغول صحبت یا راز و نیاز و یا قرائت قرآن بودند پس از

۱- محمد حنفیه: حضرت امیرالمؤمنین بقول شیخ مفید ۲۷ فرزند داشت که ۴ نفر (امام حسن و امام حسین و زینب و ام کثوم علیه السلام) از حضرت فاطمه (س) و محمد حنفیه که پنجمین است از خوله حنفیه می باشد وی در زمان خلافت عمرین خطاب دنیا آمده در ایام حکومت عبدالملک مروان در مدینه رحلت کرد و عده ای بنام کیسانیه که منسوب به کیسان غلام او بودند پدید آمدند و گفتند وی (مهدی) است و در کوه رضوی غایب است، محمد بسیار رشید، بلند قامت و شجاع بوده، در جنگ جمل و صفین داد شجاعت داده و دارای ۲۴ فرزند ذکور اناث بوده است.

(نقل به اختصار از منتهی الآمال)

مدتی صدای مؤذن از بلندگوهای مسجد شنیده شد. بعد از مدتی اذان نماز بلند شد همگی نماز صبح را در همان اطاق ۶۰۹ به حضرت آقا اقتدا کردیم. پس از صرف صبحانه در سالن هتل آقای رائد به تنهایی به زیارت حضرت آقا آمد. بعد از مراجعت ایشان مدتی در بازار جده گردش کردیم. برای نماز ظهر به محل اقامت مراجعت، و پس از نماز ظهر و عصر بنا بدعوت قبلی، آقایان مشیری و کشوری با اتومبیلهای خودشان آمدند و برای نهار به هتل رفتیم و با کمال محبت پذیرائی نمودند ضمن صرف نهار از عقائد هندوها صحبت به میان آمد حضرت آقا فرمودند که هندوها هم عقیده دارند که باید تسلیم بود و عقیده آنان به عرفان خیلی نزدیک است. خود بودا مردی بزرگ و مورد احترام بزرگان است. منتهی پیروان بودا می گویند باید تسلیم طبیعت بود. عرفا می گویند باید تسلیم خدا بود. و کار خدا را بخدا بازگذاشت آنگاه فرمودند که شیخ احمد احسائی<sup>۱</sup> مدتها کوشش می کرد که یکی از ائمه را بخواب ببیند تا اینکه شبی حضرت امام حسن (ع) را در خواب دید که باو دستور فرمودند این اشعار را بخواند:

کن من امورک معرضاً	ودع الامور الی القضا
فلربما اتسع المضیق	و ربّما ضاق الفضا
ولربّ امر متعب	لک فی عواقبه الرضا
اللّه یفعل ما یشاء	فلا تکن متعرّضا
اللّه عودک الجمیل	فقس علی ما مضی

او مدتها این اشعار را می خواند و دیگر حضرت را بخواب ندید، بعد متوجه شد که منظور حضرت آن بوده که بمفاد اشعار عمل نماید و فرمودند شیخ با اینکه در اول متوجه نبوده است آخر الامر محرمانه خدمت حضرت آقای سلطانعلیشاه<sup>۲</sup> مشرف شده است. و مرد راست گو و درستی بوده است. بعد از اتمام سخنان حضرت آقا در حدود ساعت سه بعد از ظهر با آنها خداحافظی نموده بمحل اقامت مراجعت نمودیم. در حدود ساعت ۵ بعد از ظهر به هتل «انترنشنال» که آقای حاج محمدباقر سلطانی و آقایان: رهنما، ملکپور، رضوی و عدّه زیاد دیگری از ایرانیان در آنجا منزل داشتند برای بازدید رفتیم، زیرا آنان در مدینه به زیارت حضرت آقا آمده بودند. تمام آقایان به طبقه چهارم که حاج آقای سلطانی منزل داشتند آمدند. خانم آقای حکمت و خانم آقای رهنما نیز آمده بودند، و اظهار داشتند ما راضی نیستیم که حضرت آقا تحمل زحمت فرموده و باطاق تشریف بیاورند. پس از صرف چای مراجعت و نماز مغرب و عشا را در اطاق ۶۰۹ به حضرت آقا اقتدا و مجلس شب جمعه را در همانجا تشکیل دادیم. پس از فاتحه اول مجلس حاج آقای ملک صالحی مناجاتی از نیاز تجلی خواندند و بعد از فاتحه الاولیاء خوانده شد و مجلس ختم گردید. پس از صرف شام هریک به اطاقهای خود رفته و استراحت نمودیم.

<sup>۱</sup> - شیخ احمد احسائی متولد در احسا در مشرق شبه جزیره عربستان و نسبت شیخیّه بدوست، پس از وی سیدکاظم رشتی پیشوای شیخیّه شد و پس از او دو فرقه شدند یکی پیروان حاج محمدکریم خان کرمانی و دسته دیگر پیروان میرزا شفیع تبریزی. آنان معاد و عدل را ضروری توحید و نبوت دانسته و اخباری می باشند.

<sup>۲</sup> - حضرت زیده العرفا آخوند ملا محمد سلطانعلیشاه قدس سره از اقطاب بزرگ و از مفسرین و از نوابغ علم و عرفان بوده است برای شرح حال وی به کتاب نابغه علم و عرفان بقلم حضرت سلطانحسین تابنده (رضاعلیشاه) و رهبران طریقت مراجعه شود.

## جمعه یازدهم فروردین ۱۳۵۱

سحر همگی بیدار بودند برای نماز صبح باطاق حضرت آقا آمدند بعد از نماز و قرائت قرآن زودتر از روزهای دیگر به سالن هتل آمدیم. پس از صرف صبحانه با یک اتومبیل کرایه‌ای به مکه معظمه حرکت کردیم. درست ساعت ۷ بود که عازم مکه معظمه شدیم. هوا نیم ابری بود گاهی در سایه ابر و گاهی در اشعه آفتاب بودیم. چند کیلومتر که از جده خارج شدیم مه غلیظی همه‌جا را فرا گرفته بود. گاهی چون عاشقان مهجور گرفته و گاهی چون واصلان مسرور، روشن و متبسم می‌گردید. به نزدیکی مکه که رسیدیم تمامی ابر و مه رفع شد و هوا کاملاً آفتابی گردید. ساعت ۸ وارد مکه شدیم، همگی بطواف کعبه مشغول شدیم پس از طواف و نماز چون راننده هنوز صبحانه نخورده بود جلو یکی از قهوه‌خانه‌های آنجا که قلیانه‌های بلندی داشت توقف نمود پس از آنکه، راننده صبحانه خورده مجدداً بجده مراجعت نمودیم، هر یک از آقایان باطاقهای خود رفتند چون هوا گرم بود بهترین محل، اطاقهای بود که کولر خوب داشت، بعد از نماز ظهر و عصر به سالن هتل آمده نهار صرف نموده استراحت کردیم. پس از استراحت به حساب هتل رسیدگی و تصفیه حساب نمودیم. و بعد از نماز مغرب و عشا و صرف شام استراحت کردیم.

## شنبه دوازدهم فروردین ۱۳۵۱ (ریاض)

سحر همگی آماده حرکت بودند. پس از نماز صبح به سالن هتل آمدیم و با دو اتومبیل ساعت ۶ صبح وارد فرودگاه شدیم. آقایان مشیری و امامی در آنجا بودند. آقای مشیری از جده به هلند منتقل شده و عازم هلند بود. خانم ایشان و یکی از فرزندان با همین هواپیما که ما عازم کویت بودیم عازم ایران بودند که بعد از ایران به هلند بروند. آقای رائد، داودی، امامی، کریمی، کشوری، جناب، آشوری، اسکوئی، سرهنگ امجدی، رزم‌فرما، سرکار سرگرد تقوی، نصیری، پیروزنیک، شریفی، منسبائی، و همسرانشان برای بدرقه حضرت آقا و همراهان و آقایان مشیری و خانواده‌شان آمده بودند. با کمال احترام ما را با اتومبیل‌های هواپیمائی تا نزدیک هواپیما آوردند و بدون بازرسی داخل هواپیما شدیم. در این مسافرت علاوه بر همراهان آقایان مشیری و همسر و پسرش (آقای فریبرز مشیری) در همان هواپیما بودند، ساعت ۷ و ۴۰ و پنج اعلام کردند که اکنون به مقصد کویت حرکت می‌کنیم و یک ساعت بطول می‌انجامد و سی و سه هزار پا ارتفاع خواهیم داشت. نکته جالب توجه این بود که مهمانداران با وجود مسلمانان بودن بدون حجاب و با لباسهای کوتاه از میهمانان پذیرائی می‌کردند. و حال آنکه در داخل عربستان تعصب شدیدی برای حفظ حجاب وجود دارد. طیاره در ساعت ۸/۲۰ دقیقه در فرودگاه ریاض<sup>۱</sup> به زمین نشست. هوای ریاض مه‌آلود و نیم‌ابری بود. در داخل هواپیما با جوانی از اهل مدینه به نام «عبدالرحمن اسعد عبدالجواد» که مأمور خدمت دولت در ریاض بود آشنا شدم که هنگام خروج از هواپیما در ریاض آدرس خود را بمن داد، حاج آقای جواهریان به مناسبت آشنایی این بیت شعر صائب را خواندند:

پر در مقام تجربه دوستان مباش صائب که زود بی کس و بی یار می‌شوی

شگفت این بود که سخنگوی هواپیما اعلام کرده بود که از جده تا کویت یک ساعت بطول می‌انجامد و ذکر از ریاض نشده بود و یک ساعت و ۲۰ دقیقه فقط تا ریاض طول کشیده بود و ضمناً اظهار داشته بود که در

<sup>۱</sup> ریاض: که پایتخت عربستان سعودی است در مرکز این شبه جزیره واقع و دارای ۶۶۷۰۰۰ جمعیت می‌باشد. و محصول عمده آن خرما است

(نقل از فرهنگ معین و دهخدا)

ریاض ۲۵ دقیقه توقف داریم و ۲۳ دقیقه توقف نمود. ساعت نه شروع به پرواز نمود و سخن گو اظهار داشت از ریاض بکویت ۴۰ دقیقه پرواز طول می کشد و ۲۳ هزار پا ارتفاع داریم. ساعت نه و پنجاه دقیقه وارد ظهران ۲۵ درجه بالای صفر بود. پنجاه دقیقه از شروع به حرکت تا توقف بطول انجامید. ساعت ده و ۱۵ دقیقه از ظهران حرکت نمود و اعلام کرد پس از ۴۰ دقیقه وارد کویت<sup>۱</sup> می شود ساعت ۱۱ و ۱۴ دقیقه به کویت رسید. خلاصه آنکه از جده تا کویت بنا بقول، خودشان باید یک ساعت پرواز داشته باشیم و چون ساعت هفت و ۱۵ دقیقه از جده حرکت نمودیم باید ساعت ۸/۱۵ دقیقه وارد کویت شویم ولی ساعت ۱۱/۱۴ دقیقه رسیدیم. بنابراین هواپیما سه ساعت تأخیر داشت و این موضوع بسیار قابل دقت و توجه است! در فرودگاه آقایان صیقل و فرهنگ و آقای سید محمود فرزند سید احمد و چند نفر دیگر از فقرا برای استقبال آمده بودند. پس از تشریفات گمرکی با اتومبیل هائی که آورده بودند مستقیماً به منزل سفیر که قبلاً آماده شده بود وارد شدیم. پس از نماز ظهر و عصر استراحت نمودیم، عصر عده ای از فقرا و آقای صیقل و آقای فرهنگ به خدمت رسیدند. فقرا همگی نماز مغرب و عشا را در طبقه دوم عمارت بحضرت آقا اقتدا نمودند، بعد کتاب پند صالح خوانده شد سپس دستور فرمودند آقای سید محمود کتاب شمس را باز کند و بخواند، این غزل آمد:

خبرت هست که در مصر شکر ارزان شد	خبرت هست که دی گمشد و تابستان شد
خبرت هست که بلبل ز سفر باز آمد	در سماع آمد و استاد همه مرغان شد
گلرخانی ز چمن رقص کنان آمده اند	کانجم چرخ نثار قدم ایشان شد
مردگان چمن از دعوت حق زنده شدند	کفرهاشان همه از رحمت حق ایمان شد
شمس تبریز چون بنمود گل رخسارت	بلبل جان ز شعف آمد و در افغان شد

پس از خاتمه مجلس در یکی از اطاقهای طبقه دوم شام صرف گردید و در حدود ساعت ده استراحت کردیم.

### یکشنبه سیزدهم فروردین ماه ۱۳۵۱ (صفات مؤمنان)

سحر در حدود دو ساعت و نیم مانده به طلوع فجر بیدار شدیم، بعد از نماز صبح و قرائت قرآن ضمن تفسیر حضرت آقا فرمودند: بندگان خدا با تکبر و نخوت و غرور راه نمی روند و مؤمنین کسانی هستند که ایستاده و نشسته به یاد خداوند که شب را به روز می آورند در رکوع و سجود. بندگان خدا اگر بظاهر هم بیاد خدا نباشند دلشان خاشع و متوجه خدا هستند. مؤمن باید آنچه را که خدا دستور داده است انجام دهد و یا تهجد و شب زنده داری کند و یا نوافلی که دستور داده شد انجام دهد و حال توجه و مراقبه داشته باشد. وقتی که در خلوتست بیاد خدا باشد. مؤمن وقتی که بیاد خدا بخوابد، خواب او هم عبادت است و حکم عبادت کننده دارد. و آن کسانی که متوجه هستند می گویند و از خدا می خواهند که خدایا عذاب جهنم را از ما بگردان. مؤمنین آنچه را که دستور داده شد انفاق می نمایند و اسراف هم نمی کنند و در جای دیگر از قرآن کریم می فرماید:

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا «سوره الاسراء آیه ۲۹» نه دست را در گردنت ببند که هیچ چیز از دست بیرون نیاید، نه آنکه آنقدر انفاق کن که چیزی برای عائله و زن و بچه ات

<sup>۱</sup>- کویت: در شمال غربی خلیج فارس بین عراق و عربستان و خلیج فارس واقع شده. مساحت آن ۱۶ هزار کیلومتر مربع و جمعیت آن نزدیک به یک میلیون می باشد. این امیر نشین عربی سابقاً تحت الحمايه انگلیسی بوده و اکنون هم وابسته به آمریکا و انگلیس است و پایتخت آن بندر کویت است که حدود ۳۰۰۰۰۰ هزار جمعیت دارد. اهمیت کویت بدلیل نفت آن است که در خاورمیانه در درجه اول است و صید مروارید آن نیز مهم می باشد، و لذا با توجه به جمعیت و وسعت کم بسیار ثروتمند است.

نماند. بلکه اندازه نگه‌میدار و اشخاصی که انفاق می‌کنند و کوتاهی هم نمی‌کنند انفاق می‌کنند و زیاده‌روی نمی‌کنند و کوتاهی هم نمی‌کنند و حد وسط رفتار می‌نمایند. و آنها کسانی هستند که برای خدا شریک قائل نیستند. و در مرحله نبوت و در مقام ولایت هم پیامبر یا ولی دیگری نمی‌شناسند. چنانکه مسیلمه کذاب نامه‌ای به پیامبر اکرم نوشت بدین عبارت:

از مسیلمه پیامبر به محمد بن عبدالله و بحساب خودش اماکن اسلامی را بین خودش و پیامبر تقسیم کرده و میخواست قراردادی با پیغمبر روی این زمینه ببندد. حضرت مرقوم فرمود: «من محمد بن عبدالله رسول الله الی مسیلمه کذاب» بنابراین شرک آن است که در نبویات ولایت شرک بورزند در هیچ دوره خلافت دوتا نبوده و همیشه یکی است. و بعد چنین ادامه دادند: «مؤمن قتل نفس نمی‌کند مگر در راه حق. مانند اینکه علی (ع) هفتصد نفر را در یكروز کشت و آن برای رضای خدا بود، نه برای هوای نفس».

آنکه از حق یابد او وحی و خطاب هرچه فرماید بود عین صواب  
آنکه بخشد جان اگر بکشد رواست نایب است و دست او دست خداست

مولوی از زبان حضرت امیر می‌فرماید:

من چو تیغم و آن زننده آفتاب ما رمیت اذ رمیت در سراب  
رخت خود را من زه ره برداشتم غیر حق را من عدم انگاشتم  
زاجتهاد و از تحرّی رسته‌ام آستین بر دامن حق بسته‌ام

و مؤمن زنا نمی‌کند و هرکس زنا کند خود را بمهلکه انداخته است و همیشه در عذاب مخدّد خواهد بود. مگر کسانی که بعد از گناهان بزرگ توبه کنند که خداوند توبه‌پذیر و بخشنده و مهربانست؛ در اینجا سخنان ایشان پایان یافت.

رعد و برق و باران شدید و بی‌سابقه می‌آمد، و فقرای آنجا میگفتند چندسال است که چنین هوای طوفانی سابقه نداشته است. رعد و برق و باران شدید، توأم با سکوت فقرا روحانیت خاصی بوجود آورده بود. طبق دستور مناجاتی از خسرو و شیرین نظامی خوانده شد که چون بیان مافی‌الضمیر فقرا بود عیناً نقل می‌شود:

چو شیرین کیمیای صبح دریافت از آن سیماب کاری روی برتافت  
شکیباییش مرغان را پرافشاند خروس، الصبر مفتاح الفرج خواند  
شبستان را بروی خویشتن رفت بزاری با خدای خویشتن گفت:  
خداوندا شبم را روز گردان چو روزم بر جهان پیروز گردان  
شبی دارم سیاه از صبح نومید در این شب روسپیدم کن چو خورشید  
غمی دارم هلاک شیر مردان بر این غم چون نشاطم چیر گردان  
ندارم طاقت این کوره تنگ خلاصی ده مرا چون لعل از این سنگ  
توئی یاری رس فریاد هر کس بفریاد من فریادخوان رس  
ندارم طاقت تیمار چندین اغثنی یا غیاث المستغیثین  
به آب دیده طفلان محروم بسوز سینۀ پیران مظلوم  
بیالین غریبان بر سر راه به تسلیم اسیران در بن چاه  
بداور داور فریاد خواهان به یارب یارب صاحب گناهان  
بدان حجت که دل را بنده دارد بدان آیت که جان را زنده دارد

بصاحب سری پیغمبرانت	بدامن پاکی دین پرورانت
به مجروحان خون بر خون نشسته	به محتاجان در بر خلق بسته
بوایس ماندگان از کاروانها	بدور افتادگان از خانمانها
به آهی که سر سوزی برآید	به ورودی کز نوآموزی برآید
بقرآن و چراغ صبح خیزان	بریحان نثار اشکریزان
به انعامی که بیرون از حسابست	بنوری کز خلاق در حجابست
به توفیقی که بخشد واهب خیر	بتصدیقی که دارد راهب دیر
به معصومان آلائش ندیده	بمقبولان خلوت برگزیده
بهر دعوت که پیشست مستجابست	بهر طاعت که نزدیکت صوابست
بدان نام مهین کز عرش بیش است	بدان آه پسین کز عرش پیش است
وزین غرقاب نم بیرونم آور	که رحمی بر دل پرخونم آور
شود هر یک ترا تسبیح خوانی	اگر هر موی من گردد زبانی
زصد شکر یک ناگفته باشم	هنوز از بی‌زبانی خفته باشم
که انعام تو بر من هست بسیار	بانعام خودم دلخوش کن ای یار

ریزش قطرات باران و قطره‌های اشک فقرا همراه با شوق و ذوق فراوان توأم گردیده بود. پس از صرف صبحانه در حدود ساعت ۸ حضرت آقا به منزل آقا آقای حاج سید محمود تشریف بردند. در حدود ساعت ۹ صبح آقای فرهنگ به زیارت حضرت آقا آمد و اظهار داشت که: از ساعت ۵ صبح تا کنون هر چه کوشش کردم با اتومبیل یا پیاده خدمت برسم، بر اثر سیل نتوانستم، امیرکویت هم که قصرش در نزدیکی منزل ما قرار دارد، از هر سمت که کوشش نمود که به محل کارش برود نتوانست تعداد زیادی اتومبیل و اتوبوس در آب مانده‌اند و قادر به حرکت نمی‌باشند. گفته می‌شود خسارات مالی زیاد است ولی بحمدالله خسارات جانی نداشته است و این چنین سیل تا کنون بی‌سابقه است. پس از آن با اتومبیل آقای فرهنگ و حاج سیدمحمود به بازار رفتیم و گردش کردیم. و برای نهار ظهر به منزل آقای حاج سیدمحمود آمدیم. پس از اقامه نماز ظهر و عصر و نهار صرف نموده و استراحت کردیم. در حدود ساعت ۵ بعد از ظهر با اتومبیل آقایان سعیدی و حاج سید محمود و اتومبیل دیگری به کنار دریا رفتیم. در حدود سه ربع ساعت با یک قایق موتوری روی آب گردش کردیم. برای نماز مغرب و عشا به منزل آقای سیدرضا ابراهیمی رفتیم مجلس شب دوشنبه در آنجا تشکیل شد. پس از نماز و خاتمه مجلس برای استراحت به منزل آقای حاج سید محمود مراجعت کردیم.

### دوشنبه چهاردهم فروردین ۱۳۵۱ (موزه)

طبق معمول سحر بیدار بودیم، پس از نماز صبح و صرف صبحانه در حدود ساعت ۸ در خدمت حضرت آقا بر حسب وظیفه شرعی جهت بازدید به منزل سفیرکبیر ایران که آقای مشیری هم در آنجا بود رفتیم. و حضرت آقا در مورد حفظ آداب شرع مقدس تأکید فرمودند. بعد از مدتی در بازارکویت گردش نموده و ساعت ۱۲ به منزل حاج سیدمحمود مراجعت کردیم. پس از نماز ظهر و عصر نهار خورده و استراحت نمودیم. در حدود ساعت ۴ بعد از ظهر به موزه متحف‌العلمی رفتیم. در یک سالن بزرگ استخوان حیوانات قرار داده بودند. از جمله جمجمه ماهی بسیار بزرگی بنام «حوت‌الارزق» (ماهی کبود!) بود که ۲۴ متر طول داشت و از درون استخوان شکم او یک اتومبیل فولکس واگن می‌توانست عبور کند، دیگر اسکلت حقیقی انسان بطور ایستاده بود و در



یک اطاق انواع پرندگان خشک شده و در اطاق دیگر پرندگان زیبا مانند طاووس و غیره و در چندین اطاق دیگر انواع شیر، ببر، پلنگ، گرگ، کفتار و غیره وجود داشت. ضمناً انواع گاو، گوزن، فیل، خرس، آهو و جوجه تیغی نیز ملاحظه گردید. در اطاق ۱۳ و ۱۴ انواع مارهای گزنده کوچک و بزرگ بود و از جمله دو مار زنده بود که داخل قفس شیشه‌ای نگاهداری می‌کردند که بسیار نازک بود. در اطاق ۱۵ حیوانات دریائی. در اطاق ۱۶ حیوانات درنده و گوشت‌خوار. در اطاق ۱۷ انواع موش‌های صحرائی. در اطاق ۱۸ مجسمهٔ برنزی حیوانات. در اطاق ۲۰ انواع ماهی‌ها در الکل نگاهداری می‌شد و در اطاق شمارهٔ ۲۱ انواع گیاهان خشک شده را در قابهای شیشه‌ای قرار داده بودند. در اطاقی انواع سنگهای قیمتی، در جای دیگر دستگاه لابراتوارها، در یک سالن انواع ماکتهای آپولو و ماکت غذاهائی که در کرهٔ ماه مصرف می‌شود، جلب نظر می‌کرد که انواع عکسها از قسمتهای مختلفه موشکها و وسائل آنها و عکس افرادی که برای سفر فضایی زحمت کشیده‌اند در آنجا وجود داشت، برای نماز مغرب و عشا به منزل آقای سعیدی که داندان‌سازهای بنام است رفتیم. پس از نماز حضرت آقا به مناسبت شب اربعین قضیهٔ آمدن جابرین عبدالله و رسیدن حضرت سجاد به کربلا بیانات مفصل و شیوایی فرمودند.<sup>۱</sup> و فقرا هم حال بسیار خوشی داشتند و بیاد شهدای کربلا گریستند. بعد مناجاتی از کتاب نیاز تجلی خوانده شد و آقای شهبازی تشرف به درویشی یافت. پس از آن شام صرف شد به منزل آقای حاج سید محمود مراجعت نمودیم.

### سه شنبه پانزدهم فروردین ۱۳۵۱ (کویت)

پس از اقامه نماز صبح و قرائت قرآن حضرت آقا ضمن تفسیر مذموم بودن شرک را مطرح فرموده و تأکید نمودند که مؤمن باید فقط متوجه حضرت احدیت باشد. و هیچ‌کسی را در وجود و در هیچ امری مؤثر نداند که

<sup>۱</sup> - در مورد رسیدن اهل بیت حسین (ع) در روز اربعین به کربلا و ملاقات با جابر اختلاف نظر بسیاری در بین مورخین موجود است، بطوری که بعید به نظر می‌رسد که اسراء در مدت ۴۰ روز از کربلا به کوفه و از کوفه تا شام که ۴۰ منزل است رفته و یک ماه در شام بوده و ۴۰ منزل مراجعت نموده باشند، این مسافت و این توقف در کوفه و شام باید مدتی بیشتر طول بکشد. ولی رفتن جابر در اربعین به کربلا و غسل زیارت و ناله‌های جانسوز وی در کتب معتبره آمده است.

البته سید بن طاوس نقل فرموده که: زمانیکه عیالات حضرت سیدالشهداء از شام به مدینه مراجعت می‌کردند به عراق رسیدند به دلیل راه گفتند ما را با کربلا ببر، پس ایشان را از راه کربلا سیر دادند. چون به سر تربت پاک حضرت سیدالشهداء رسیدند جابرین عبدالله را با جماعتی از طایفه بنی قاسم و مردانی از آل پیغمبر یافتند که به زیارت آن حضرت آمده بودند، آنها یکدیگر را ملاقات نمودند و بنای نوحه و زاری و لطمه و تعزیه‌داری را گذاشتند و زنان قبائل عرب که در آن اطراف بودند جمع شدند و چند روز اقامهٔ ماتم و عزاداری نمودند. (نقل از منتهی‌الامال).

اما شیخ ابوالقاسم طبری آملی در کتاب بشاره‌المصطفی از قول عطیه بن جناده عوتی که از روات امامیه است نقل می‌کند که: ما با جابر بیرون رفتیم به جهت زیارت قبر حسین (ع) تا آنجا که می‌گوید: پس جابر به جانب قبر روان شد و گامی برداشت مگر با ذکر خدا تا نزدیک قبر رسید. مرا گفت که دست مرا بر قبرگذار من دست وی را بر قبر گذاشتم، چون دستش به قبر رسید بیهوش بر روی قبر افتاد. پس آبی بر وی پاشیدم تا به هوش آمد و سه بار گفت یا حسین. پس گفت ((حیب لا یحیب حیبه)) آیا دوست جواب دوست نمی‌دهد. پس گفت کجا توانی جواب دهی و حال آنکه در گذشته از جای خود رگهای گردن تو و آویخته شده بر پشت و شانه تو مجرائی افتاده ما بین سر و تن و تو پس شهادت می‌دهم که تو فرزند خیرالنین و پسر سیدالمؤمنین و شهادت میدهم که بر تو آن گذشت که بر برادرت یحیی بن زکریا و پس گفت سپوگند به آنکه محمد را به نبوت حقه برانگیخت ما شرکت کردیم با شهدای کربلا، عطیه می‌گوید پرسیدم چگونه؟ جابر گفت: ای عطیه شنیدم از حیب خود رسول خدا (ص) که می‌فرمود: هرکه دوست دارد گروهی را با ایشان محشور شود و هرکه دوست داشته باشد عملی قوی را شریک شود در عمل ایشان... (مأخوذ از منتهی‌الامال و روضة الشهداء)

«لَا مُؤْتَرٍ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» که توفیق نداشتم همه را بنویسم. پس از صرف چای در حدود ساعت ۷ صبح برای دیدن شهر جدیدی بنام «احمدیه» که در ۳۵ کیلومتری کویت ساخته شده رفتیم. این شهر ۵۰۰ متر با دریا فاصله دارد، و در مقابل قرار گرفته. گفته شد این شهر را دولت برای کارمندان ساخته و با قیمت بسیار نازلی باقسط به آنها می‌فروشد. از یک چهار راهی عبور کردیم که جاده مستقیم مقابل آن از طریق خنجه بکشور سعودی می‌رفت. و در سمت راست آن احمدیه واقع شده بود، اولین ساختمان احمدیه استانداری و فرمانداری است. شهری بسیار زیبا و شبه جزیره‌ای سرسبز و خرم است. خانه‌های جدید ویلائی بسیار مدرن جلب توجه می‌نمود. با اینکه درخت کاری در آنجا بواسطه شور بودن زمین و شن دشوار است، درختان مختلف کاشته شده و گلکاری کرده بودند. فلکه‌های متعدد همه سرسبز و شماره‌گذاری شد بود. ساختمان شرکت نفت را درختان اکالیپتوس احاطه کرده بودند. خیابانهای منظم داشت. خلاصه شهری بسیار آرام و زیبا بود. درخت اکالیپتوس از سایر درختان بیشتر بود. بعد بحدیقه العامه (باغ ملی) رفتیم. این عبارت شاعرانه بیان زیبایی آن بود که: كَأَنَّ مُحَمَّرًا لَشَقِيقٍ إِذَا تَصَعَّدَ أَغْلَامٌ يَأْقُوتُ نَثْرَنَ عَلَيَّ رِمَاحٍ مِنْ زَبْرٍ جَدٍ = گل‌های سرخ آتشین قد برافراخته‌اند مثل اینکه دانه‌های یاقوت بر نیزه‌هایی از زبرجد نثار کرده‌اند یا گوئی نیزه‌های زبرجدگون را با دانه‌های یاقوت زینت داده‌اند یا پرچمی از یاقوت زینت داده‌اند یا پرچمی از یاقوت بر نیزه‌ای از زبرجد آویخته‌اند.

باغ بسیار زیبا و پرگل در یک گوشه آن انواع خرگوش‌ها وجود داشت که مابین آنها آهوئی مشغول بازی کردن بود در قسمت دیگر اردک و در قسمت دیگر میمونهای کوچک بازی می‌کردند. در یک قفس انواع کبوترها وجود داشت در قسمت دیگر میمون سیاه و عقابی بزرگ بود. مرغان کوچک و زیبایی در لابلا درختان مشغول نغمه‌سرایی و زمزمه بودند. در یک قفسه خوکچه‌های کوچک قرار داشتند که مانند همه حیوانات بفکر تعیش خود بودند. در قسمت غربی شهر شعله‌های فروزان گاز نفت خودنمایی می‌کردند. مخزنهای مختلف نفت از دور به چشم می‌خورد. لوله‌های مختلف نفت از روی زمین عبور نموده بود. در دو طرف راه در محلی بنام هنگان خانه‌های کوچک عشایری وجود داشت. در قسمت دیگری در محل عبور فرودگاه طیاره‌های جنگنده کویت وجود داشت که سمت جنوبی آن در حدود شش کیلومتر عرض آن بود. فرودگاه شهر در قسمت شمالی این محوطه قرار داشت. همان مدت کوتاهی که ما عبور می‌کردیم ده فروند جت در حال پرواز و نشست و برخاستن بودند. هوا آفتابی و بسیار معتدل بود، در مراجعت قدری در بازار قدم زدیم. نهار بمهمانی آقای سعیدی داندان‌ساز دعوت داشتیم و به آنجا رفتیم. پس از اقامه نماز ظهر و عصر نهار صرف شد. آقای مشیری و آقای یاقوتی و آقای محمدعلی سروش از اهل گراش لارستان و چند نفر دیگر از فقرای ساکن کویت افتخار حضور داشتند. در حدود ساعت ۵ بعد از ظهر ببازدید آقای صیقل تشریف بردند. همراهان و آقای فرهنگ نیز در خدمت بودند. آقای صیقل اظهار داشتند، جمعیت کویت در حدود ۷۳۰۰۰۰ نفرند که ۳۰۰۰۰۰ نفر آنها کویتی الاصلند. در کویت هم مانند سایر کشورهای جهان اختلاف طبقاتی فوق‌العاده زیاد است. افرادی پیدا می‌شوند که مالک هیچ ملکی نیستند ولی افرادی هم هستند (مانند آقای زیدالخالد) که هر روزه ده هزار دینار (به پول ایران هر دینار ۲۳ تومان می‌باشد) درآمد دارند و با وجود این خود را مسلمان می‌دانند! در مراجعت از منزل آقای صیقل یکی از همراهان اظهار داشت تمام ساختمانهای مدرن سراسر این خیابان متعلق به آقای زیدالخالد می‌باشد. در ساعت چهار بعد از ظهر باران شدیدی باریدن گرفت که پس از مدت کوتاهی باز ایستاد و هوای شفاف و بسیار مطبوعی جلوه‌گر شد. چند دقیقه‌ای کنار دریا توقف نموده و برای نماز مغرب و عشا به منزل آقای حاج سید محمود آمدم. پس از نماز حضرت آقاشرح مفصلی راجع باربعین به حرم حسینی مشرف می

شوند و اهمیتی که توسل جستن مؤمنین به آن حضرت در این روز دارد، بیان فرمودند. بعد نیاز تجلی خوانده شد و پس از صرف شام استراحت نمودیم.

### چهارشنبه ۱۶ فروردین ۱۳۵۱ (کویت)

با اینکه هر ساله در این فصل هوای کویت گرم می‌شود ولی بواسطه بارندگی سحرکاملاً هوا سرد بود که فقرا در داخل اطاق زیر پتو خوابیده بودند. پس از نماز صبح و قرائت قرآن ضمن تفسیر فرمودند: اگر مؤمن کار خیر انجام دهد خداوند ده برابر بلکه آنچه می‌خواهد با پاداش عنایت می‌فرماید. ولی اگر کار بد نماید فقط به مثل آن جزا می‌دهد.<sup>۱</sup> و کسیکه نیت کار نیک می‌کند بهتر از عملش می‌باشد.<sup>۲</sup> ولی نیت بد قبل از آنکه بمرحله عمل درآید محسوب نمی‌شود. چون مؤمن در همه حال غیر از خدا نمی‌بیند. اگر از خدا دنیا و آخرت هم بخواهد چون متطورش خداست اشکالی ندارد، به همین مناسبت است که در قنوت می‌خوانیم: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً. و همچنین در دعاهای دیگرکه مؤمنین می‌خوانند، منظوری جز خدا نخواهند داشت. پس از آن طبق دستور مناجات خوانده شد. و بعد از صرف صبحانه با اتومبیل آقای یاقوتی به بازار ماهی فروشان رفتیم. انواع ماهیهای تازه وجود داشت. ولی از ماهیهای که تعریف می‌کردند که چهار متر طول دارند در آن روز خبری نبود و دیده نشد. از آنجا به منزل آقای یاقوتی رفتیم، در کنار دریا هوای صبح خیلی صاف و شفاف و دریا آرام بود، ماهیهای ریز فراوانی در نزدیکی ساحل به چشم می‌خورد. بنا به خواهش آقای یاقوتی با دوربین که همراه خود داشتیم، عکس برداشتم. در حدود ساعت هشت و نیم جهت بازدید و احوالپرسی از آقای صیقل و آقای فرهنگ به آنجا رفتیم بعد کمی در بازار کویت گردش کردیم چون روز اربعین بود اکثر شیعیان به احترام اربعین مغازه‌های خود را تعطیل کرده بودند.

برای نهار به منزل آقای حاج سید محمود بازگشتیم. در حدود چهار ساعت و نیم بعد از ظهر هر یک بطور جداگانه در بازار گردش نمودیم. و همگی برای اقامه نماز مغرب و عشا به منزل آقای حاج سید محمود آمدیم. آقایان مشیری و فرهنگ که برای زیارت حضرت آقا آمده و حضور داشتند. پس از نماز پند صالح و نیاز تجلی خوانده شد. و بعد از صرف شام استراحت نمودیم.

### پنجشنبه ۱۷ فروردین ماه ۱۳۵۱ (تفسیر درباره زکات)

سحر تمام همراهان و فقرائیکه از راه دور به زیارت آمده بودند بیدار بودند. همگی در اطاقی که برای مجلس و نماز آماده شده بود گرد آمدند. و نماز را به حضرت آقا اقتدا کردند. پس از قرائت قرآن که معمول حضرت ایشان است. (همه روزه، روزی یک جزء از قرآن قرائت می‌فرمایند و حاضرین در محضرشان سکوت و استماع می‌نمایند). فرمودند: بعضی افراد وقتیکه خداوند به آنها نعمت و ثروت می‌دهد شاکر و خداجو می‌شوند. بعض دیگر وقتی تهی دست و بیمار می‌شوند یا ناراحتی دیگر دارند بخدا روی می‌آورند. ولی مؤمن و مرد خدا در هر حال شاکر است. و در هیچ حالی خدا را فراموش نمی‌کند. در مورد زکوة ضمن تفسیر آیات فرمودند:

<sup>۱</sup>- اشاره به آیه ۱۶۰ سوره انعام که می‌فرماید: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مَثَلِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ. ترجمه: کسی که نیکی آورد ده چندان آن و کسی که بدی آورد جز مانند آن بدو جزا داده نمی‌شود و آنان مورد ستم واقع نمی‌شوند.

<sup>۲</sup>- اشاره به حدیث: ((نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ)) (نیت مؤمن از کردارش بهتر است).

کسانیکه زکات مال نمی دهند و ربا می خورند خیال می کنند مالشان افزوده می شود و نمی دانند مثل آنها مثل شخص محتکر است که غلات را احتکار می کند و رویهم انباشته می نماید وقتیکه متوجه می شود، می بیند که فاسد شده و از بین رفته است. ولی آنکه حقوق الهی و زکوة مال خود را می دهد مانند زارعی است که گندم را می کارد و بر اثر نمو چندین برابر می گردد. پس از خاتمه نیاز تجلی خوانده شد. پس از صرف صبحانه مدتی با اتومبیل آقای حاج سید محمود یکی از جمعیت های کویت را از نزدیک تماشا نمودیم. (مراد از جمعیت مغازه های مختلفی است که برای ساکنین شهر در یک محل ساخته اند و تمام مایحتاج جمعیت آن محل در آنجا بدست می آید نظیر آن در ایران بازارچه هایی است که سابق در هر محل درست می کردند)، بعد با همان اتومبیل مدتی در داخل شهر گردش کردیم. گرما از روزهای قبل بیشتر شده بود. حضرت آقا و همراهان مراجعت فرمودند. بنده با آقای محمدعلی سروش (فقیرگراشی) مدتی در بازار بزرگ کویت گردش کردیم. و برای نماز ظهر مراجعت نمودیم. تمام فقرا و همراهان نماز ظهر و عصر را به حضرت آقا اقتدا نمودند. بنا به دعوت قبلی آقای فرهنگ برای صرف نهار به هتل آبريستول رفتیم. در این ضیافت علاوه بر همراهان آقایان حاج سید محمود و سعیدی و تنی چند از شیعیان ایرانی را دعوت کرده بود و شخصی بنام آقای دشتی از ایرانیان مقیم کویت حضور داشت نهار بسیار منظم و مطبوع بود. پس از صرف نهار به منزل مراجعت و کمی استراحت کردیم. عصر همراهان به بازار رفتند. جناب حاج آقای راستین و آقای سروش و بنده در خدمت حضرت آقا بکنار دریا رفتیم هوای کنار دریا در عصر پس از گرمای نسبی ظهر خیلی مطبوع بود. جماعتی از ساکنین کویت با اتومبیل های خود کنار دریا آمده بودند. بعضی مشغول مطالعه بودند بعضی سرگرم صید ماهی با قلاب بودند. موج دریا نسبتاً شدید بود. حضرت آقا مدتی دو نفر جوان کویتی را که مشغول صید بودند تماشا فرمودند. در حدود ساعت شش بعد از ظهر به منزل مراجعت پس از نماز مغرب و عشا مجلس تشکیل مجالس در شبهای دوشنبه و جمعه و تعطیل کردن کار از صبح تا ظهر جمعه باعث خیر دنیا و آخرت است و در این مورد بیانات مفصلی فرمودند که در این مختصر نمی گنجد و نیز شرح مفصلی راجع به گفتار و کردار فقرا با مردم فرمودند و اظهار داشتند اعمال مؤمنین باید باعث سرافرازی بزرگان باشد نه باعث سرشکستگی آنها حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

«كُونُوا لَنَا زِينًا وَ لَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شِينًا» اعمال نیک مؤمنین موجب خشنودی خدا و رسول و اولیاء خداست و باعث تشویق و ترغیب دیگران می شود که رو بخدا آورند. ولی اگر اعمال ناپسندی از آنها ظاهر شود علاوه بر اینکه خود آنها مورد سخط و غضب واقع می شوند دیگران را هم دلسرد می نمایند و سدّ راه آنان می گردند. بعد طبق دستور، آقای سروش مناجاتی از نیاز تجلی و آقای حاج سید محمود فاتحه مجلس خواندند. در پایان مجلس آقای صیقل به اتفاق فرهنگ به زیارت حضرت آقا آمدند. پس از صرف شام استراحت نمودیم.

### جمعه ۱۸ فروردین ۱۳۵۱ (تفسیر سوره لقمان)

سحر طبق معمول همه برخاسته مشغول ذکر و مناجات و سوز و حال بودند تمام فقرای مقیم کویت که تشریف فرمایی حضرت آقا مطلع شده بودند سحر حضور داشتند. پس از نماز صبح و قرائت قرآن حضرت آقا قسمتی از سوره لقمان را ترجمه نمودند که لقمان و داود (ع) در یک مرتبه بودند. اول نبوت را به لقمان پیشنهاد کردند حضرت لقمان عرض کرد اگر امر است اطاعت میکنم. و اگر مخیر هستم چون طاقت بار نبوت را ندارم، معاف بودن از این امر را اختیار میکنم. خداوند حکمت باو مرحمت فرمود و نبوت را به حضرت داود داد. شبها حضرت داود خدمت لقمان حکمت می آموخت. حضرت لقمان غلام بود و روزها در خانه آقای خود بخدمت مشغول بود. آقای لقمان در قمار باخته بود و حریفش باو گفته بود که باید آب رودخانه را بخوری. وقتی که شب

به منزل می‌آید به همین مناسبت سخت‌گیری می‌نمود. لقمان پرسید. که موضوع چیست. جواب داد که بتو مربوط نیست بر اثر اصرار لقمان جریان کار خود و حریش را می‌گویند، لقمان گفت اینکار خیلی آسان است، آن را به من واگذار کن. آن وقت لقمان گفت به او بگو: اگر آب امروز را می‌گویی آن را نگاه دار تا من بخورم. و اگر آب دیروز را می‌گوئی بیاور تا من بخورم.<sup>۱</sup> در نتیجه طرف محکوم می‌گردد و این دلیل بر خرد و حکمت او بود، پس از اتمام سخنانشان، آقای حاج علی حقیقی مناجاتی از خواجه عبدالله انصاری را خواند و مجلس خاتمه یافت. پس از صرف صبحانه به منزل آقای یاقوتی که کسالت داشت تشریف بردند. و از آنجا با اتومبیل آقای فرهنگ برای دیدن جمعیه الشامیه التعاونیه که از سوپر مارکتهای خوب است. و تمام مایحتاج یک محل در آن مغازه‌ها موجود است. رفتیم.

تمام کالاهای فروشگاه بوسیله تابلو برقی که بدیوارها نصب شده بود نشان داده می‌شد، و نظایر این گونه تبلیغات را با نظم و ترتیب خاصی در و دیوار آویخته بودند. پس از بازدید به محلی بنام «جُهره» رفتیم که تا مرکز کویت ۳۲ کیلومتر فاصله داشت، در حدود ساعت ده به جُهره رسیدیم و مستقیماً به مغازه بقالی آقای حبیب علوی که اهل گراش لارستان می‌باشد و از فقرای بسیار خوب و با محبت هستند تشریف بردند. آنگاه بیک باغچه که نخلهای مختلف داشت و سبزی کاری مفصلی در آن بود در زیر یکی از نخلهای جلوس فرموده و پس از صرف میوه مراجعت کردیم. پس از نماز ظهر و عصر نهار را که آقای صانعی با کمال محبت تهیه کرده بودند با حضور کلیه فقرا و آقایان فرهنگ و یاقوتی صرف کردیم و حضرت آقا استراحت فرمودند. ساعت چهار بعد از ظهر بصدای اذان نماز اهل سنت از خواب بیدار شدیم و خانمی به افتخار فقر و درویشی، نائل گردید. و بعد از چند لحظه آقای سید هاشم ابراهیمی فرزند آقای سید محمود مشرف بفرگردید.

جالب توجه آنکه پسری ده الی دوازده ساله یک تسبیح گلی داشت و چند بار خواست که آنرا به حضرت آقا تقدیم نماید که به زبان خودش آن را منصرف کردیم ولی با اصرار زیادی شرفیاب شد و آن تسبیح را با خلوص نیت تقدیم کرد. حضرت آقا قبول فرمودند. و از تسبیح او خیلی تعریف کردند و اضافه فرمودند گاهی ران ملخی که بصدق آورده می‌شود. ممکن است مورد قبول حضرت احدیت قرار گیرد. در حدود ساعت پنج بعد از ظهر بنده با آقای سید هاشم ابراهیمی فرزند حاج سید محمود به بازار رفتیم در یکی از بازارها آنقدر جمعیت زیاد بود. که به زحمت بسیار عبور نمودیم. زیرا عصر جمعه بود و تمام کارگرها تعطیل بودند و برای خرید به بازار آمده بودند چیزهاییکه مورد احتیاج بود خریداری و مراجعت کردیم نماز مغرب و عشا در منزل آقای حاج سید

<sup>۱</sup> این سخن لقمان که در تفاسیر مختلف آمده با بیان هراکلیت که می‌گفت در یک رودخانه دوبار نمی‌توان شنا کرد و مسأله شدنهای متوالی و صیوررت مداوم و خلع و لبس دائم در اندیشه‌های مولانا را بخاطر می‌آورد که می‌فرماید:

هر زمان نو می‌شود عالم و ما  
غافل از این نو شدن اندر بقا

و استمرار فیض بر ثبات و دوام هستی متحرک که می‌فرماید:

همچو آب هر روز نو می‌رسد  
مستمری می‌نماید در جسد

و نظریه حرکت جوهری ملاصدرا و زوال و حدوث مستمر از قوه به فعل برای شدن و سپس بیان هگل که جهان را در نشو و ارتقاء و تکامل دانسته و چون مولوی عقل کل را راهبر دانسته (این جهان یک پرتوی از عقل کل) انطباق دارد و این معلوم می‌شود که حکماء الهی و عرفاء ربانی در شهود خویش حقایق را دیده و با عبارتهای مختلف به لسان قوم و عقول مردم سخن گفته‌اند برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب فلسفه و عرفان ایران سیر حکمت در اروپا - مولانا هگل شرق، مولوی و جهان بینی‌ها، مولوی نامه.

محمود اقامه شد و حضرت آقا بعد از نماز بیانات مفصلی در مورد رفتار فقرا با خلق و نوع بشر فرمودند و اظهار داشتند مؤمن با تمام مردم که آثار حقند باید شفقت و مهربانی رفتار نماید. سعدی علیه‌الرحمه می‌فرماید:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست      عاشقم بر همه عالم که عالم از اوست

و تأکید فرمودند که شبهای دوشنبه و جمعه و روز جمعه تا ظهر که مجلس فقری تشکیل می‌گردد. حتی امکان شرکت نمائید. و مناجاتهای عربی و فارسی در شبهای جمعه بخوانید و خواندن پند صالح و مثنوی را در شبهای دوشنبه تأکید فرمودند. بعد از شخصی بنام آقای حسین فتوت از اهل قم که معمم و مقیم کویت بود روضه خواند و سپس یا تمام فقرا شام صرف فرمودند. پس از صرف شام استراحت نمودیم.

### شنبه ۱۹ فروردین ۱۳۵۱ (تفسیر نعمت خدا)

سحر وقتیکه چشم از خواب باز کردم دیدم حضرت آقا به نماز مشغول و سایرین هنوز بیدار نشده‌اند. به تدریج همگی بیدار و برای نماز صبح آماده شدند. پس از اقامه نماز و قرائت ضمن تفسیر فرمودند:

و اما بنعمة ربك فحدث: یعنی نعمت خدای خود را به دیگران هم اظهار کن، نعمت حقیقی همانطور که بارها گفته‌ام همان ولایت است، یا چیزی است که باهل ولایت از جهت ولایتی داده شود. خواه از لوازم زندگانی دنیا و عوارض آن و خواه از لوازم زندگی اخروی و مقاصد آن باشد، خواه بصورت نعمت یا بصورت بلاء باشد، و تحدیث بمعنی اظهار کردن و آن اعم است از اینکه به عمل یا گفتن یا نوشتن یا اشاره باشد. بلکه تحدیث بعمل نزد خدا برتر است از تحدیث بقول. و اخبار درباره خوبی و لزوم اظهار علم و دین و سایر نعمتهای الهی هرگاه مبالغه‌ای در بین نباشد بسیار است. پس از صرف صبحانه ساعت نه صبح همراهان با اتومبیل‌های آقایان حاج سید محمود و سعیدی چمدانها را به فرودگاه بردیم. قرار شد حاج آقای راستین و حاج آقای سلطانی‌پور در خدمت حضرت آقا با آقای صیقل حرکت نمایند. در بامداد نیمه‌ابری، در هوایی دلکش ۱۴ کیلومتر تا فرودگاه را پشت سر نهادیم و به سالن فرودگاه رسیدیم و نگارنده خطوط هوایی در کویت را بدقت یادداشت کرد که عبارت بود از: خطوط هوایی، هند، اردن، ایتالیا، یمن، بریتانیا، ماوراء بحار، ترکیه، خلیج، ایران، عراق، هلند، لبنان، پاکستان، عربستان، سعودی، سوریه و مصر.

پس از تحویل چمدانها اطلاع دادند که آقای صیقل در خدمت حضرت آقا بمحل مخصوص هواپیمایی تشریف آورده‌اند. در حدود ساعت ده ما هم بهمان محل رفتیم. فقرای کویت همگی برای بدرقه در آنجا حضور داشتند.

### بازگشت به وطن

۲۰ دقیقه به ساعت ده مانده بود که پس از خداحافظی داخل هواپیما شدیم اعلان کردند که از کویت تا آبادان ۲۰ دقیقه در راهیم. هواپیما ساعت ده و چهل و پنج دقیقه شروع به پرواز نمود (این پرواز دهمین پرواز بود که در طول این مسافرت انجام میگرفت). درست ۲۰ دقیقه بعد در فرودگاه خرمشهر به زمین نشست. هوا بیست و نه درجه بالای صفر بود.

سرکار سرهنگ مرتاضی رئیس شهربانی و آقای محمود پروین و سرگرد عصار و آقای مرزبان رئیس گمرک در فرودگاه حاضر بودند. پس از بازدید چمدانها با اتومبیل آقای پروین به اتفاق رئیس شهربانی سرگرد عصار به منزل آقای نور فرزند آقای نورالحکماء که رئیس بیمه‌های اجتماعی آبادان بود وارد شدیم از تمام شهرستانهای خوزستان حتی از تهران و شیراز باستقبال آمده بودند. آقای تفضلی فرماندار آبادان و عده زیادی از رؤسای ادارات آنجا نیز استقبال کردند. بقدری فقرا زیاد بودند که اگر نام تمام آنها نوشته شود خود کتابی مفصل

خواهد شد پس از ورود نماز ظهر و عصر خوانده شد و بعد نهار با حضور تمام فقرا در خدمت حضرت آقا صرف و کمی استراحت کردیم. ساعت چهار بعد از ظهر که هوای آبادان ابری و مطبوع بود عده‌ای از فقرا بخدمت حضرت آقا رسیدند. بعد از نماز مغرب و عشا جمعیتی از فقرا با شور و هیجانی زیاده از حد توصیف گرد آمده بودند. حضرت آقا ضمن بیاناتی راجع به مسافرت هندوستان فرمودند: مؤمن باید بکوشد که از راه دل نزدیک شود. حضرت سلمان<sup>۱</sup> که از اهل بیت شد باید ببینیم که علت چه بود و چرا بعضی از نزدیکان از اهل بیت نیستند ما هم باید کوشش نمائیم که در باطن نزدیک بشویم. حضرت ام السّلمه<sup>۲</sup> نیز از بزرگان و مؤمنه بود، او بصیرت داشت، او بینا بود، وقایع کربلا را به چشم دید. بنا بتقل بعضی راویان جریان کساء و نزول این حدیث در خانه ام السّلمه بود و وقتیکه او تقاضا نمود که در زیر کساء داخل شود، حضرت رسول اکرم (ص) اجازه نفرمودند. بنابراین مقام قرب از حیث صورت و ظاهر نیست. قرب معنوی از قرب ظاهری بالاتر است. ولی اگر قرب صوری یا معنوی هر دو باشد بهتر است. و نور علی نور است اما اگر قرب معنوی باشد همیشه نزدیک است. آرامش درون با یاد خداست. وقتیکه انسان متوجه خدا باشد سکینه قلبی بر او غلبه پیدا می‌کند. و وقتی این حالت پیدا شد نور چشم عارفان و عاشقان است. چون او را دارد همه را دارد. و نزدیکی معنوی از نزدیکی صوری و ظاهری خیلی بهتر و بزرگ‌تر است. در اخبار رسیده است، نورانیت که در دل ظاهر شد مانند این است که التزام قائم آل محمد و در رکاب آن حضرتست. البته اشخاصی که حقیقه‌علاقه‌مند هستند و کسانی که منتظر هم هستند اجر دارند. ولی اگر نورانیت پیدا شود مثل اینست که همیشه در التزام حضرت قائم‌اند. بعد یکی از فقرا این غزل از شهیار را خواند: «علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را.» و بعد غزل زیر از سعدی خوانده شد

خرم صباح آنکه تو بروی نظر کنی  
فیروز روز آنکه تو بروی گذر کنی<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> حضرت سلمان بنا بفرموده رسول خدا(ص) که گفت: ((بحر لا ینزف و کثر لا ینفد سلمان منّا اهل بیت یمنح الحکمة و یؤتی البرهان)) (سلمان دریایی است که خشک نمی‌شود گنجی است که تمام نمی‌شود. سلمان از ما اهل بیت است حکمت می‌بخشد و برهان می‌آورد). به سلمان محمدی معروف است. حضرت علی(ع) او را مثل لقمان حکیم و حضرت صادق(ع) بهتر از لقمان دانسته و حضرت باقر(ع) او را از متوسمین شمرده و از روایات برمی‌آید که وی اسم اعظم میدانسته (زیرا از اصحاب سر بوده) و او در مرتبه دهم ایمان بوده (ایمان را ۱۰ مرتبه دانسته‌اند) و عالم به غیب. منایا بوده و از تحف بهشت در دنیا میل فرموده (و ارادت قلبی که مانده‌های آسمانی است) و بهشت مشتاق و عاشق او بوده و خدا و رسول(ص) او را دوست میداشتند و حق تعالی پیغمبر را به محبت چهار نفر امر فرموده که سلمان یکی از آنهاست و آیاتی در مدح او اقران او نازل شده و حضرت رسول(ص) و علی(ع) از علوم اختصاصی به آن حضرت تعلیم کرده‌اند و حضرت صادق(ع) درباره‌اش فرمود: ((أدرک سلمان العلم الاول و العلم الآخر و هو بحر لا ینزح و هو منّا اهل البیت)) برای شرح حال وی به کتب سیره و طبقات و دائرة المعارف اسلامی کلمه سلمان و سلمان پاک از لوثی ماسینیون و نیز به کتاب منتهی‌الآمال ص ۱۳۹ تا ۱۴۱ مراجعه شود. در کتاب امالی شیخ طوسی به نقل راوی از حضرت صادق(ع) آورده که او را سه فضیلت بود: اول اختیار نمودن هوای امیرالمؤمنین(ع) بر هوای نفس خود، دیگر دست داشتن فقرا و اختیار ایشان بر اغنیاء، دیگر محنت او به عالم و علماء. و حضرت علی(ع) به اباذر گفت: اگر خبر دهد سلمان ترا به آنچه میدانند هر آینه خواهی گفت: ((رحم الله قاتل سلمان)) ای اباذر سلمان باب الله است در زمین هر که معرفت بحال او داشته باشد مؤمن است و هر که انکار او کند کافر. وی در سال ۳۶ هجری در مدائن رحلت کرد و علی(ع) از مدینه به طی الارض او را غسل داد و کفن فرمود.

<sup>۲</sup> ام السّلمه: ابتدا همسر ام سلمه، عبدالله بود که عبدالله اول کسی بوده که به حبشه هجرت کرد با همسرش ام سلمه و پس از هجرت رسول اکرم(ص) به مدینه آنها نیز به مدینه آمدند. عبدالله در جنگ بدر و احد شرکت داشت در غزه احد زخمی شد و سپس وفات کرد. و پس از انقضاء مدت پیغمبر اکرم ام سلمه را به ازدواج خود درآورد: ام سلمه دوستدار اهل بیت بوده و احادیث بسیار به نقل از وی در کتب شیعه اهل سنت موجود است از جمله پیشگوئی واقعه کربلا که در کتب ذکر شده.

<sup>۳</sup> - کلّ غزل این است:

فقرا که پس از مدتی به زیارت مراد خویش نائل شده بودند شور هجران و شوق دیدار چنان دگرگونشان کرده بود که لایوصف است (درازی شب مژگان مو پرسی) و چون آقای منوچهر حبیبی فرزند آقای حاج میرزا حبیب حبیبی که از پیشکسوتان تهران بود، حضرت آقا و تمام فقرا را بشام در منزل خود دعوت کرده بود به آنجا رفتیم. اکثر از فقرا آمده بودند و آقای حاج میرزا حبیب هم از تهران برای استقبال حضرت آقا آمده بود و از این دعوتی که فرزند برومندش از محبّان شاه ولایت کرده بود خوشحال بود! پس از صرف شام به منزل آقای نور مراجعت و استراحت نمودیم.

## یکشنبه ۲۰ فروردین ماه ۱۳۵۱ (خرمشهر)

سحرگاه مناجات و زمزمه فقرا در داخل حیاط منزل آقای نور مرا از خواب بیدار کرد. چند نفر از همان سحر قبل از نماز صبح بفقیر مشرف شدند. و مفاد این غزل از خواجه شیراز را درک نمودند:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند      و ندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند  
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی      آن شب قدر که این تازه براتم دادند

آقای تفضلی فرماندار آبادان مانند سایر فقرا در آن شب حضور داشتند قبل از نماز آقای آراسته و چند نفر دیگر مشرف بفقیر شدند. پس از تشرّف فقرا نماز صبح اقامه و بعد از نماز، قرآن قرأت و چند آیه تفسیر فرمودند.

پس از صرف صبحانه بکنار شط آمده در قایقی بنام قایق کاشان متعلق به بندر خرمشهر سوار شدیم در دو طرف شط (اروند رود) مرز ایران و عراق نخلستانهای زیبا خودنمایی میکرد. سرهنگ میردامادی اظهار داشتند، سی کیلومتر وسعت بندر است. هوا نیمه‌ابری و مطبوع بود. آقای یغمایی رئیس پست و تلگراف و تلفن آبادان شرفیاب بود در این دقایق حاج آقای راستین، و حاج آقای سلطانپور و حاج آقای جواهریان و حاج آقای ملک صالحی و آقای نور و آقای حاج علی حقیقی و آقای حبیبی افتخار حضور داشتند. راننده قایق اظهار داشت عمق آب در حدود سی متر است. یک کشتی بزرگ روسی بنام Hnha در آبهای اروندرود و نزدیک رود کارون انداخته بود. در حدود یک کیلومتری آن کشتی انگلیسی بنام Baloghistan ایستاده بود. بعد از آن کشتی نروژی بنام تورنتو وجود داشت تا نزدیکی مرز عراق رفتیم. در آنجا جوانان ایرانی با قایق‌های خود مشغول ماهی‌گیری بودند و با شعف فراوانی پارو می‌زدند پس از آن از آنجا مراجعت کردیم. در آنموقع در بندر خرمشهر انبارهای بزرگ و اسکله تازه‌ای می‌ساختند. که در این محلّ امور حمل و نقل خلیج فارس و بنادر

فیروز روز آنکه تو بر وی گذر کنی  
خرم ولایتی که تو آنجا سفر کنی  
یکبار اگر تبسم همچون شکر کنی  
ما را نگاهی از تو تمناست گر کنی  
چندانکه دشمنی و جفا بیشتر کنی  
گر زآنکه التفات بدین مختصر کنی  
ز نهار گر تو روی بروی دیگر کنی  
آری کنی چو بر سر خاکم گذر کنی  
خود را به پیش تیر ملامت سپر کنی  
تا از خدنگ غمزه خوبان حذر کنی

خرم صباح آنکه تو بر وی نظر کنی  
آزاد بنده که بود در رکاب تو  
دیگر نبات را نخرد مشتری بهیچ  
ای آفتاب روشن و ای سایه همای  
من با تو دوستی و وفا کم نمی‌کنم  
مقدور من سریست که در پایت افکنم  
دائیکه رویم از همه عالم بروی تست  
گفتی که دیر و زود بحالت نظر کنم  
شرطست سعدی‌اکه به میدان عشق دوست  
از عقل بهت‌ت سپری باید ای حکیم



اطراف آن مورد استفاده قرار گیرد. کشتی بسیار بزرگ انگلیسی بنام Amra دراروند رود لنگر انداخته بود. کشتی Aipsmaru ژاپنی کشتی Lette دانمارکی و کشتی Toultoise فرانسوی و کشتی متعلق بکشور ترکیه و کشتی Pars و کشتی دیگری بنام Inardana انگلیسی و کشتی Imrmyan ژاپنی و کشتی Hishmaru ژاپنی و کشتی ژاپنی وجود داشت. در ساعت ۸ و بیست دقیقه صبح قایق کاشان موتورش از کار افتاد بوسیله بی سیم اطلاع دادند فوراً قایق کرمان آمد و پس از چند لحظه قایق ما را بکسل نمود و هر دو قایق در عرض هم حرکت می کردند و یک افسر از گارد گمرک با قایق نجات هم آمد. راننده قایق کرمان آقای شریف زاده و آقای زارع سرپرست واحد، و رئیس دفتر قسمت مرزی و دریایی در قایق کرمان حضور داشتند. در لنگرگاه دوبه ها مشغول تخلیه کشتی بودند. قایق کرمان ما را به لنگرگاه بندر خرمشهر آورد. در حدود ساعت ده بود که قایق نزدیک کشتی نوژی تورنتو ایستاد. کارکنان کشتی با نردبان آهنی برای رفتن در داخل کشتی قرار دادند حضرت آقا و همراهان از ۳۶ پله بالا رفتند تا داخل کشتی شدند. و از سطح کشتی تا عرشه دوازده پله وجود داشت. پس از استقرار کشتی بحركت آمد سرعت آن یازده مایل دریایی در ساعت بود که معادل ۳۵ کیلومتر است. ظرفیت آن ۹۸۰۰ تن و دارای شش انبار بود. طول آن ۴۶۶ پا و ظرفیت خالص ۵۵۵۹ تن و غیر خالص ۹۲۸۴ تن دارای سالن سینما و غیره نیز بود.

آنگاه کاپیتان قسمتهای مختلف کشتی را نشان داد. ابتدا اطاقهای یک تختی را مشاهده کرده و سپس با دوازده پله باطاقهای دو متری مسافری رسیدیم و دوباره پس از پیمودن دوازده پله دیگر به مقر فرمانده رفتیم. ناخدای کشتی راجع بهر قسمت توضیحات کامل می داد. در یک قسمت ذره بینهای مدوری بود که به تمام اطاقها راه داشت و هنگام بروز خطر یا حادثه بطور اتوماتیک موضوع را نشان می داد. و در قسمتی راداری را که با انبارهای مختلف تماس حاصل مینمود نشان داد. این رادار دارای ۲۸ کانال و بسیار مجهز بود. بعد دستگاههای تلگراف که با سرعتهای مختلف کار می کرد. و با تمام نقاط می توانست ارتباط حاصل کند که دو دستگاه گیرنده داشت مشاهده و سپس دستگاههایی که از فاصله ۲۵ تا ۴۵ مایل خطرهایی که کشتی را تهدید مینمود در زیر آب و اطراف آن به ما نشان دادند که آنها بطور اتوماتیک بود و عملاً امتحان نمود که کشتی تا عمق دریا شش پا فاصله دارد. آنگاه موتورخانه را که ۱۵ طبقه عمق داشت نشان داد. و در تمام این مدت آقای عیسی زارع با کمال محبت گفتار او را ترجمه می نمود. از بالای همان کشتی مشاهده شد که یک کشتی روسی از هندوستان ذغال چوب برای ایران حمل نموده که مشغول تخلیه بود. و کشتی شاپور که مجهز به مته های مخصوص بود گل و لای را از ته دریا می کند و با لوله های بزرگ بخارج هدایت می نمود، پس از خاتمه بازدید از ناخدا خداحافظی نموده از کشتی خارج شدیم و در حدود ساعت ۱۱ از اسکله خارج شدیم در حالیکه اعضا و مراقبین با کمال ادب بدرقه می کردند. و حضرت آقا نسبت به آنها اظهار محبت فرمودند. دو طرف خیابان که از اسکله خارج می شد انواع گل های فصل با ترتیب و نظم خاصی کاشته بودند و با همان اتومبیل که آمده بودیم به منزل آقای نور مراجعت کردیم. ساعت ۱۲ بنا به دعوت آقای غلامرضا هرسینی به منزل ایشان رفتیم و نماز ظهر و عصر برگزار شد. جمعیت زیادی از فقرا حضور داشتند و پس از صرف نهار برای استراحت به منزل آقای نور برگشتیم. در ساعت ۵ بعد از ظهر افرادی که طالب بودند حاضر شدند و حضرت آقا به هدایت طالبین پرداختند. بنده و حاج آقای ملک صالحی بدفتر آقای کازرونی رفتیم تا چمدانهایی که با خود داشتیم بوسیله قطار به تهران بفرستد. هوای خرمشهر آنروز گرم بود و فقرا نیز مانند هوای آنجا همگی بسیار گرم و با محبت بودند. مثل اینکه آب و هوا در روحیه افراد اثر مخصوصی دارد مثلاً آقای کازرونی یک دستگاه اتومبیل شورتل آخرین سیستم که تازه از گمرک خارج ساخته بود اختصاص به این امر داده بود که پس از بازگشت حضرت آقا از مکه به ایران در

شهرهایی که عزم مسافرت داشته باشند با آن حرکت فرمایند. ضمناً آقای سید علی هرسینی که از فرمانداری کل کهکلوپه (بویراحمد) که تا آبادان بیش از ۴۸۰ کیلومتر فاصله دارد برای استقبال آمده بود. خداحافظی و مراجعت کرد. آقای دکتر حربا که از فقرای بسیار با محبت است در میان شور و غوغای فقرا این اشعار را می خواند:

در دل شب در دلت با آه و سوز  
خویش را فانی کنم گوئی نیم

پیش شمع حق چو پروانه بسوز  
غیر کویت هیچ ماوائی نیم

و این رباعی را برای ورود حضرت آقا سروده بود که خوانده شد.

خوش آمدی ایمایه امید دل و جان  
ای روشنی چشم ودل ای رونق ایمان

ما را نبود غیر تو امید و پناهی  
ما بنده فرمانبر و تو صاحب فرمان

بعد از نماز مغرب و عشا تمام فقرا در حضور حضرت آقا شام صرف نموده و رفتند و در حدود ساعت ده استراحت کردیم.

## دوشنبه ۲۱ فروردین ۱۳۵۱ (آبادان) (فرق اسلامی)

سحر خیلی زود بیدار شدیم دو نفر از طالبین فقر و درویشی قبل از نماز صبح مشرف شدند. بعد از نماز صبح و قرائت قرآن حضرت آقا ضمن بیاناتی مشروح فرمودند: که انسان اولش نطفه‌ای گندیده‌ای بیش نیست و آخرش مردار و جیفه است. و در فاصله بین این دو حالت هم حامل کثافات است و آن مردار و جیفه خاک خواهد شد. و آنهایی که می‌گویند خالق نداریم کدام یک از این حالات بجسم شباهت دارند. آیا نطفه گیرنده با انسان با عقل و تمیز شباهت دارد، یا به خاک شبیه است؟ دانشمندی می‌گوید: «من به کتابخانه رفتم. دیدم همه چیز آن مرتب، و تمام کتب که به ربانهای مختلف وجود دارد، با شماره گذاری صحیح در قفسه‌های مخصوص مرتب و سر جای خود قرار دارد. با دیدن این وضع مرتب و منظم متوجه شدم که مدیر با تدبیری دارد که او این وضع را بوجود آورده است.» حال چگونه می‌شود جهان با این عظمت، نظم و ترتیب خاص صانع نداشته باشد و با این استدلال ساده خود بوجود حضرت احدیت پی بردم و متوجه شدم که صانع این جهان خالق یکتا است. فقیر هم افتخارش به بندگی خداست. اگر یک بارگوئی بنده من از عرش بگذرد خنده من. و ما می‌گوئیم الفقر فخری افتخار ما احتیاج باوست خداوند در قرآن مجید میفرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ<sup>۱</sup> (سوره فاطر آیه ۱۵).

<sup>۱</sup> فقر در اصطلاح صوفیان نیازمندی به خدا و بی‌نیازی از غیر اوست. و فقر دو نوع است: اول فقر ذاتی که جملگی موجودات عالم را شامل است از جهت فیض وجود یافتن و اخذ فیض و عنایت برای بقاء و کمال که ((لا حول و لا قوة الا بالله)) و انسان هم از جهت جسم و روح حیوانی چون همه موجودات و نیز از جهت کمال است، فقیر است. و رحمت خاصه و رحمت بالعنایة و بالافاضه که لازمه اش درک فقر ذاتی و عبودیت است بدون فقر و نیاز میسر نیست که این فقر تکوینی است.

دوم: فقر ادراکی است که تنها انسان متوجه فقر ذاتی است و این تشریحی است و همین فقر است که عدم احساس آن موجب طغیان می‌شود (ان الانسان لیطغی ان راه استغنی) و احساس این فقر موجب یافتن وسیله و بیعت و اعتصام بحبل المتین است و آیه فوق بدان مربوط است.

سوم: فقر اختیاری و آن مرحله‌ای از مراحل و مقامی از مقامات است که بنظر عطار آخرین مرحله سلوک فقر و فناست. و آیه ۵۲ سوره انعام بطور اشاره در مورد اهل صفه در آیه ۲۷۳ سوره بقره بطور مستقیم بدان اشاره دارد که می‌فرماید: للفقراء الذين احصروا فی سبیل الله و رسول خدا(ص) که فرمود: الفقر فخری و نیز فرمود: الفقر عز لا هله (کشف المحجوب) و فرمود: اللهم احینی مسکیناً

همه محتاج بسوی اویند و او بی‌نیاز و ستوده است، و ما باید بسوی او چیزی بریم که او ندارد و آن فقر و نیازمندی و دل شکسته است» بعد حضرت ایشان برای دستگیری و هدایت طالبان تشریف بردند. فقرا حلقه‌وار نشسته و بیاد خدا مشغول بوده و زمزمه می‌کردند و طالبین هم یکی پس از دیگری به افتخار فقر و درویشی نائل می‌گردند.

در حدود ساعت هشت حضرت آقا برای استحمام به شهر آبادان تشریف بردند. پس از مراجعت باز چند نفر دیگر به فقر مشرف شدند. در ساعت ۱۱ جهت بازدید آقای علی اصغر تفضلی فرزند آقای موفق السّطان فرماندار آبادان تشریف بردند. آقای جواد کاکاوند عضو عالی‌رتبه فرمانداری و آقای ایزد دوست معاون فرمانداری نیز حضور داشتند. در حدود ساعت ۱۲ به منزل آقای ناصر وزیری رفتیم. نماز ظهر و عصر همگی به حضرت آقا اقتدا نمودند. در حدود ساعت ۴ بعد از ظهر مجدداً طالبینی را که دستور فرموده بودند منتظر بودند پس از دستگیری آنها در حدود ساعت ۵ ببازدید آقای دکتر حربا تشریف بردند. پیرمردی از فقرا بنام آقای سامانی سؤال کرد شعری است که در آن سه ولد و چهار مام و هفت باب ذکر شده است منظور چیست؟ حضرت آقا فرمودند منظور از سه ولد جماد و نبات و حیوانست. و منظور از چهار مام، عناصر اربعه آب و خاک و باد و آتش است و مراد از هفت باب هفت آسمانست و این اصطلاحات قدیمی می‌باشد. سپس آقای دکتر حربا- عرض کرد بنده وسیله پذیرایی ندارم اجازه فرمائید قطعه شعریکه سروده‌ام بخوانم. حضرت آقا فرمودند منظور ما محبت است و ما پذیرایی بغیر از محبت نمی‌خواهیم آنگاه آقای دکتر حربا با حال خوشی این اشعار را خواندند:

تا نور تو تابنده بر ساحت دلها شد	خاطر بشد آسوده و فدایت شیدا شد
درکوی تو تا منزل کرد این دل بی‌سامان	این قلب مزین ما چون غنچه گل وا شد
سلطان حسین اسم و رضا علیت کنیه	اسم و لقب را نیز تابنده شناسا شد
تو گوهر تابانی خورشید درخشانی	اسم و لقب و کنیه هر سه بمسمی شد
تو فاضل دورانی تو زاده شاهانی	از پرتو لطف تو هر قلب مصفا شد
ای قطب طریق ما محبوب و شفیق ما	لطف تو رفیق ما همراه بهر جا شد
ما خسته تن و جانیم افسرده و نالانیم	دل منتظر مهر آن لطف مسیحا شد
خال تو ره دین زد چشمت ره آئین زد	آن لحظه که دل دیدت هستی همه یغما شد
ابروی هلال تو با بدر چو توأم شد	تا ماه رخت ببند هرکس به تماشا شد

و امتنی مسکیناً و احشرنی من زمرۃ المساکین و فرمود: طبق نقل یحیی بن معاذ (در رساله قشیریّه) ... فقال: حقیقة ان الا یستغنی الا بالله و رشمه عدم الاسباب کلّها... و فرمود: (همان مأخذ) الفقر لباس یورث الرضا اذا تحقّق العبد فیه. مولانا ابیات بسیار در این مورد دارد از جمله:

کار درویشی و رای فهم اوست	سوی درویشان بنگر سست سنت
زان که درویش و رای کارهاست	دمبدم از حق مرایشانرا عطاست
اقبال لاهوری می‌گوید:	
فقر مؤمن چیست تسخیر جهات	بنده از تأثیر او مولا صفات
فقر کافر خلوت دشت و دراست	فقر مؤمن لرزه بحر و بر است
حافظ فرماید:	
اگر سلطنت فقر بیخشد ای دل	کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی

چون شمع رخت تابان گردید بهرسامان

زان تابش بی‌پایان هر ذره چو حر با شد

بعد آقای سامانی این اشعار را خواندند:

عمری بود که کافتاده‌ام در گوشه میخانه‌ها  
از عشق یار نازنین گه شادم و گاهی غمین  
صدچاک چون دیوانگان سازم قبای خویشتن  
مرغ دلم افکند چون بر زلف و خال او نظر  
اندر جهان هر دلبری دلبرده با افسونگری  
«آسوده» در راه جنون هستی خود را باخته

تا پر شود پیمان‌ها دست من و پیمان‌ها  
گه بلبلم در گلستان گه جغد در ویرانه‌ها  
در آن دمی کان آشنا بنشسته با بیگانه‌ها  
دیگر نبندد راه او نه دامها نه دانه‌ها  
لیک آن بت عیار من افسون کند افسانه‌ها  
از عاقلان بگریخته پوسته با دیوانه‌ها

برای نماز مغرب و عشا بمنزل آقای وزیر مراجعت و بعد از نماز بیانات مفصلی راجع به فرق شیعه فرمودند و ضمن اشاره به نحله‌های کیسانیه و زیدیه و افضحیه<sup>۱</sup> فرمودند که عبدالله افطح پایش عیب داشت در حالی که امام نباید ناقص الخلقه باشد، افضحیه پس از امام صادق پسرش اسماعیل و پس از وی عبدالله افطح را به پیشوائی قبول دارند. فرقه اسماعیلیه می‌گویند: همانطوری که هفت هفت روز است و آسمان هفت می‌باشد امام نیز هفت است. و در این مورد اشعار سروده شده است.

<sup>۱</sup> برای اطلاع از فرق نامبرده و سایر فرق اسلامی به کتاب الفرق بین الفرق عبدالقاهر بغدادی و کتاب ملل و نحل شهرستانی و تبصرة العوالم و تتمه کتاب سه داستان اسرار آمیز عرفانی مراجعه شود. و بطور خلاصه کیسانیه پیروان محمد حنفیه بوده پس از حضرت امام حسین(ع) او را امام دانسته و مرگ او را باور نکرده وی را مهدی آخرالزمان دانسته‌اند که در کوه جودی غایب شده و وجه تسمیه به کیسان بدلیل نام غلام وی بوده است. اما زیدیه پیروان زید بن علی بن الحسین(ع) می‌باشند که وی علیه هشام بن عبدالملک قیام کرد و در سال ۱۲۱ هجری شهید شد و سپس فرزندش یحیی قیام کرد در سال ۱۲۵ شهید شد و هم او صحیفه سجادیه را به امام صادق(ع) تقدیم کرد. بعد از یحیی، محمد بن عبدالله محفص و ابراهیم بن عبدالله بر منصور قیام کرد و شهید شدند تا اینکه ناصر اطروش برادر زاده زید به مازنداران رفته آنجا را گرفته مردم را مسلمان کرد و حکومت زیدیه را در طبرستان تشکیل داده خود را امام خواند و زیدیه معتقدند که امام کسی است که قیام به سیف(شمشیر) کند و آنان در اصول معتزلی و در فقه حنفی یا مالکی هستند.

و اما اسماعیلیه: در زمان امام صادق(ع) عده‌ای از شیعیان به اسماعیل پسر بزرگ حضرت گرویدند و پس از رحلت اسماعیل(در زمان حیات امام به سال ۱۳۳ ق.) بعضی او را خاتم امامت و خاتم نامیدند که اسماعیلیه خالصند و بعضی به محمد پسر اسماعیل رو آوردند. به آنان مبارکیه اسماعیلیه گفتند: عده‌ای هم بعد از اسماعیل بن عبدالله افطح پسر دیگر امام(ع) رو آوردند و به افضحیه معروف شدند و برخی امامت را در امام موسی بن جعفر ختم کرده متوقف شدند که به آنان واقفیه گفتند. اما اسماعیلیه معتقدند که بعد از پیامبر اکرم هفت وصی بودند که عبارتند از علی(ع)، حسین(ع)، زین العابدین(ع)، امام باقر و امام صادق(ع). اسماعیل محمد بن اسماعیل و بعد امامت به توالی به پسر بزرگ می‌رسد. ضمناً اینان معتقدند: هیچگاه زمین خالی از حجّت نیست و حجّت دو نوع است ناطق که پیغمبر است و صامت که امام وداعی او حتی پیغمبر است و گویند حجّت مظهر خداست و اساس حجّت ثبوتیه روی عدد هفت می‌چرخد و نیز روی زمین همواره ۱۲ نقیب وجود دارد که حواریون حجّت و ولی هستند ولی دروژیّه می‌گویند شش نقیب وجود دارد. از نظر کلامی می‌گویند احکام اسلام تماماً ظاهری و باطنی و تنزیلی و تأویلی دارد و آنان به باطن و تأویلاتی که خود می‌کنند توجه داشته به ظاهر احکام توجه ندارند و لذا به آنان باطنیه هم گفته‌اند. قرامطه نیز از این دسته بوده‌اند که احمد قرمط در سال ۲۷۸ هجری خروج کرد و خمر را مباح دانسته. نماز تازه‌ای ایجاد کرد و مقررات نماز مسلمانان و غسل ضابط را لغو کرد وی در سال ۲۱۱ به مکه تاخت و حاجیان را قتل عام کرد و حجرالاسود را به یمن برد و از هر استحقاقی نسبت بدان دریغ نورزید تا بعد از ۲۰ سال خلفای عباسی با هزار زحمت و تحمل مخارج بسیار توانستند حجرالاسود را باز پس گرفته به کعبه منتقل کنند و بجای خود نصب کنند. اسماعیلیه امروزه در هند و ایران و سواحل خلیج وجود دارد و پیروان آقاخان محلاتی هستند ولی مستعلیه که دروژیها باشند در لبنان می‌باشند و بهره‌ای‌های هند نیز مستعلیه هستند.

هم سما را آفریده هفت طاق	قَوْلُهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقٍ
کوکب سیاره هفت و هفته، هفت	هر یکی از وی شده تابان و تفت
جنس هفت و مور هفت و مار هفت	انس هفت و نور هفت و نار هفت
بحر هفت و نهر هفت و هم زمین	هفت آمد هم جوارح هفت بین
هفت تن قطب رسولان آله	کاین مدار این برد زامر آله
دوزخ آمد هفت ای زیب زمان	سبعه ابواب از قرآن بخوان
هان مگوباخود که دوزخ هم بداست	کو سر اعدای حق خواهد شکست

و معتقدند امامت به اسماعیل ختم گردید. فرقه دیگر واقفیه‌اند که بعد از حضرت موسی ابن جعفر (ع) از حضرت رضا (ع) اطاعت نکردند و گفتند پدرت از دنیا نرفته و غائب است فرقه دیگر بعد از امام علی النقی معتقد بامامت سید محمد که پسر ارشد حضرت بود شدند و از حضرت امام حسن عسگری اطاعت نکردند فرقه دیگر بعد از حضرت امام حسن عسگری گفتند اولادی نداشته و بحضرت حجة بن الحسن قائل نیستند و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله تمام ائمه از اولاد علی<sup>۱</sup> و حضرت زهرا با اسم و لقب معرفی فرموده است و ما معتقدیم که حضرت حجة بن الحسن عجل الله فرجه دوازدهمین امام است و غائب است و ما افتخار پیروی ان حضرت را داریم. ما ادعا داریم که در دل هم ارتباط با علی علیه السلام و هم با امام زمان داریم اعمال و رفتار ما باید مطابق با شرع انور باشد و رفتار ما با دیگران باید فرق داشته باشد. رباخواری اعلان جنگ با خدا و رسول است. اگر کسی از پول ربا صاحب ثروت شود. و در زمان حضرت حجت (ع) باشد آنحضرت تمام را می‌سوزاند. با این اعمال خلاف شرع که دائماً مرتکب می‌شویم آن وقت می‌خواهیم گرفتاری نداشته باشیم پول ربا بی برکت است خلاف شرع نمودن و کوتاهی در اجرای اعمال شرعی بی برکتی می‌آورد این است که خداوند عالم در آیه شریفه می‌فرماید:

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (سوره روم آیه ۴۱).

فساد و پریشانی در بر و بحر بواسطه کردار خود مردم پدید آمد. از اینرو خدا کیفر بعضی از اعمالشان را به آنها می‌چشاند. باشد که از کردار زشت خود پشیمان شده و بازگشت نمایند. اگر بخواهیم مورد لطف بزرگان باشیم، باید بدستور آنها رفتار نمائیم تا خداوند ما را مورد عفو قرار دهد و به کرم و لطف خود رفع تمام ناراحتی‌ها را بفرماید. ما فرزندان معنوی پیغمبر (ص) و علی (ع)<sup>۲</sup> هستیم باید طوری رفتار نمائیم که این نسبت منقطع نشود که فرمود رسول خدا (ص) تمام حسب و نسب‌ها روز قیامت منقطع می‌گردد مگر حسب و نسب کسانی که با من حسب و نسب دارند. پس فقرا باید متوجه باشند و بدستوراتی که به آنها داده شده رفتار نمایند. بعد آقای اعیان‌منش این غزل را از دیوان شمس خواند:

توبمال گوش بربط که عظیم کاهل است او      بشکن خمار را سرکه سر همه شکست او

<sup>۱</sup> در مورد حضرت بقية الله الاعظم حجة بن الحسن العسكري احادیث بسیاری از طریق عامه و خاصه نقل شده که علامه مجلسی در جلد سیزدهم بحار الانوار آورده. و احادیث بسیار از جابرین سمره و جابرین عبدالله واصبغ بن نباته آمده است و در کتاب اصول کافی در کتاب الحجة احادیث بسیار ذکر شده بدان مراجعه شود مخصوصاً برای اطلاع به پیشگویی نام آن بزرگواران به جلد دوم اصول کافی تحت عنوان ما جاء فی الاثنی عشر و النص علیهم علیهم السلام (آنچه درباره ۱۲ امام رسیده و تصریح بامامت آنها از ص ۴۶۸ تا آخر...) و نیز به کتاب مهدی موعود و مهدی منتظر و کتب همانند مراجعه شود.

<sup>۲</sup> پیغمبر اکرم فرمود: انا و علی ابواه هذه الامة.

بنواز نغمه تر بنشاط جام احمر  
 چو درآمد آن سمنبر در خانه بسته بهتر  
 چه بهانه گربت است اوچه بلاوآفت است او  
 شده ایم آتشین پا که رویم مست آنجا  
 بکسی نظر ندارد بجز آئینه بت من  
 هله ساقیا بیاور سوی من شراب احمر  
 نه غم و نه غم پرستم زغم زمانه رستم  
 تو اگر چه سخت مستی برسان قدح بچستی  
 قدحی رسان بجانی که برد به آسمانم  
 تو نه نیک گوونی بد بپذیر ساغر خود  
 صدفیست بحر پیما که دُر آورد بدست او  
 که پریر کرد حيله زمیان ما بجست او  
 بگشاید و ببندد کمر هزار مست او  
 تو برو نخست بنگر که کنون بخانه هست او  
 که زعکس چهره خود شده است بت پرست او  
 که سری که مست شد او زخیال تر از دست او  
 که حریف او شدستم که در ستم بیست او  
 مشکن تو شیشه گر چه دو هزار کف نجست او  
 مدهم بدست فکرت که کشد بسوی پست او  
 بد و نیک او بگوید که پناه هر بدست او

خلاصه جمعیت خیلی زیاد بود حضرت آقا بین فقرا نبات تقسیم فرمودند. پس از صرف شام در حدود ساعت ۱۰ استراحت نمودیم. در این روز چهارده نفر بافتخار فقر و درویشی نائل گردیدند.

### سه‌شنبه ۲۲ فروردین ماه ۱۳۵۱

شب بعلت باد و باران شدید درهای باز بهم می‌خورد و لذا نتوانستیم درست استراحت کنیم ساعت سه بعد از نیمه شب طالبین برای زیارت آمدند. که حضرت آقا بعد از نماز شب شروع به دستگیری فرمودند و تا اذان صبح پنج نفر از طالبین تشرف حاصل نمودند. هوا از همان ساعت سه نیمه شب سرد بود و باد شدیدی می‌وزید. نماز صبح خوانده شد و فقرا همگی به حضرت آقا اقتدا نمودند. از همان سحر آقای تفضلی فرماندار آبادان و آقای حاج میرزا حبیب با فرزندانش از خرمشهر به آبادان آمده و سحر در بین فقرا حضور داشتند بعد از قرائت قرآن ضمن تفسیر در مورد محاسن شکر و مذموم بودن کفران نعمت بیاناتی فرمودند. که بزرگترین نعمت برای فقیر نعمت ایمان است. آنگاه مثال زدند: که کسی که از عدم بضاعت ناشکری می‌نمود ولی شخصی را دید که بیمار است و کنار دیواری افتاده است. و دیگری را دید که لباس در بدن ندارد و کس دیگری را دید که از نعمت بینایی محروم است با دیدن آنها خدا را شکر نمود و متوجه شد که او نسبت به آنها بی‌نیاز است. مؤمن باید از کمی نعمت‌های ظاهری کسانی را بنظر آورد که از او کمتر دارند ولی در مورد ایمان باید همیشه عمل مردان راه را ملاک عمل خود قرار دهند. و بکوشد که پا جای پای آنها بگذارد. آنها در راه خدا همه چیز خود را دادند و آنقدر پیشرفت کردند که از مال و جان و اولاد گذشتند. سپس در مورد اجتماع مؤمنین و فقرا تأکید فرمودند و از خوبی اجتماعات آنها بوجه ایمانی که فقط برای خدا باشد و بدی تفرقه و دوری از یکدیگر بیاناتی فرمودند. و با همه فقرای آنجا ضمن صفا کردن خدا حافظی کردند و قبل از صبحانه نیز چهار نفر به افتخار فقر و درویشی نائل شدند. و آقای ناصر وزیر (میزبان) که تمام شب را روی صندلی نشسته و آماده خدمت بود، کماکان خدمت می‌کرد، آنگاه دستور فرمودند این مناجات از سعدی را بخوانم (شنیدم که مستی زتاب نبیند) که در صفحات قبل نوشته شد. پس از صرف صبحانه به استدعای آقای مطیعی و فرزندانش به منزل ایشان تشریف بردند. پس از اظهار تفقد نسبت به آنها و سفارشات لازم در حفظ وحدت به مقصد اهواز حرکت کردیم. ابتدا از آبادان تا خرمشهر که ۱۸ کیلومتر بود از بین خیابانهای پر درخت و زیبا و مؤسسات عظیم

دومین پالایشگاه نفت دنیا عبور کردیم<sup>۱</sup> و شعله‌های گاز سر به آسمان کشیده را که یادآور آذر باستانی همیشه روشن بیرونی و آتش درونی بود ملاحظه کردم که حضرت آقا دستور فرمودند اتومبیل‌ها در نزدیکی هتل کاروانسرا توقف نمایند تا از آقای جهانبانی مدیر هتل که از اخوان بود احوالپرسی نمایند. این هتل در دو طبقه ساخته شده، آنقدر زیبا ساخته‌اند که با بهترین هتل‌های اروپائی برابری می‌کند. در سالن آن کتابخانه، تلویزیون و نشیمنهای مختلف بود. سرویس آن بنام «قهوه‌خانه پامچال» نامیده می‌شود که اسم ایرانی است و پامچال نام گلی است شبیه گل مریم. یکی از اطاقهای آنرا تماشا کردیم، دارای حمام، وان و دوش و غیره دارای دو تخت خواب و تمام وسائل بود. از آبادان تا اهواز به تازگی بلوار بسیار زیبایی ساخته شده که وسط چمن‌گلهای خرزهره کاشته شده بود و در دو طرف آن هنوز درخت کاشته نشده بود. در قسمتی از طرفین بلوار نخلستانهای بسیار زیبا وجود داشت. از کنار رود کارون و پل خرمشهر عبور کردیم. از خرمشهر تا مرز نزدیک شلمچه ۱۵ کیلومتر مسافت دارد. در داخل خرمشهر به منزل آقای سید محمد صباحی تشریف فرما شدند. پس از اظهار تفقد نسبت به آنها و سفارشات قولی و حالی در حفظ شعائر الهی و خداحافظی، بمقصد اهواز حرکت کردند.

### از خرمشهر تا اهواز

در بامداد روحبخش مسافت ۱۲۴ کیلومتر از خرمشهر تا اهواز<sup>۲</sup> طی شد، آبهای پشت سد دز مانند دریایی موج، موج وجود رابخاطر می‌آورد و هستی را که موج دریای وجود است، آنروز بر اثر بارندگی شدید احتیاطاً سد را باز کرده بودند که آب سیل خرابی ببار نیاورد. آقایان الله یاری و حاج موسی از اهواز تا حدود ۴۵ کیلومتری مانده به خرمشهر به استقبال آمده بودند. طبق دستور حضرت آقا اتومبیل توقف نمود. پس از زیارت آقایان براه ادامه دادیم. در این فاصله در حدود پنجاه کیلومتر آب دریا میزد و فقرای اهواز تا ۱۴ کیلومتری با استقبال آمده بودند. و تقریباً جلوی کارخانه لوازم یدکی بنز توقف کرده بودند.

<sup>۱</sup> - از آنجا که برخی می‌پندارند نفت از مکتشفات عصر جدید است لازم دانستم توضیحی بدهم که نفت را بشر از چند هزار سال قبل می‌شناخته بطوری که در اوستا که بیش از ۲۵۰۰ سال قبل سابقه دارد بنام نپته (نزد نمناک) و در هندی باستان ((نبه یا نبهته)) (شکافتن و ترکیدن) و در ارمنی ((نوتا)) (قیر - نفت) دریانومن ((نپته)) و در لاتین ((پنهته)) و در مانوی پهلوی ((نفت)) آمده و مؤلف ((معجمات عربیه - سامیه)) می‌نویسد نفت اصل آن ((نباطو)) است که اکدی است بمعنی درخشید، تابید، روشن کرد و از آن نبط بمعنی نور و نَمِطو بمعنی روشنائی و درخشندی و ((نبطو)) (نفت) آمده است و وجه تسمیه آن این است که یکی از خواص نبط (نفت) خروج از جوف زمین است و چو آنرا بسوزانند درخشندگی گیرد پس نبط (نفت) را بمعنی ((نابط)) (اسم فاعل بمعنی خارج و لامع) گرفته‌اند. و بعد از اکدی به همه زبانها رفته و دلیل آن این که از چند هزار سال قبل مردم بین‌النهرین (عراق کنونی) که دولتهای اکد و کلد و آشور بر آن حکومت داشته و الفاظ اکدی آرامی، و نبطی و سریانی در آنجا رواج داشته دریاچه های نفت بر سطح زمین دیده‌اند که شب می‌درخشید، لذا نام نبط بدان نهاده‌اند آتشگاههای همیشه روشن ایرانیان نیز گاههای مشتعل بوده است و ضمناً استفاده از نفت در جنگلهای قبل از اسلام و پس از آن معمول بوده و فردوسی از آن یاد کرده است (با استفاده از برهان قاطع و فرهنگ دهخدا و دیگر ماخذ)

<sup>۲</sup> - اهواز = نام قدیم آن هرمزد اردشیر بوده و پس از تسلط مسلمین عرب به سوق الاهواز و در این اواخر به ناصری (منسوب به ناصرالدین شاه) معروف بوده، بعضی اهواز را همان آگینیس می‌دانند که آگینیس در تاریخ خود از آن نام برده و برخی آنرا ((تاریانا)) می‌دانند که ((نثارخوس)) در مسافرت به خلیج فارس در کنار آن لنگر انداخته، و سپس اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی همان شهر مخروبه را از نو بنا کرده و هرمزد اردشیر نامیده و بجای شوش پایتخت سوزمانا (خوزستان) شده و آنگاه اعراب آنرا سوق الاهواز (بازار هوزنها) نام نهادند. (مراجعه شود به حدود العالم - لغت‌نامه دهخدا - تاریخ خوزستان)

از مدخل اهواز وسط خیابان گلکاری شده بود که در این فصل پرگل و زیبا بود. در دو طرف خیابانهای اهواز جدید گلکاری بسیار زیبایی داشت. و دو طرف خیابان سبز و خرم بود. در کنار رود کارون روبروی پل معلق که روی کارون کشیده شد جزیره کوچکی وجود داشت که به زیبایی شهر افزوده بود. پس از عبور از پل معلق در مدخل شهر قدیم اهواز بازار سیار زیبایی در دو طرف خیابان ساخته شده بود که به زیبایی شهر می افزود. در حدود ساعت یازده منزل آقای کشاورز شدیم جلو در خانه دو رأس گوسفند قربانی کردند. پس از ورود و قدری استراحت نماز ظهر و عصر اقامه گردید و بعد از نماز تمام فقرا در حضور حضرت آقا نهار صرف نمودند. و بعد استراحت نمودیم. در ساعت چهار بعد از ظهر پس از آنکه چند نفر تجدید عهد نموده و تشریف حاصل کردند فرزند آقای مهرپور این غزل از سعدی را خواند:

بخت باز آید از آن در که یکی چون تو در آید	روی میمون تو دیدن در دولت بگشاید
صبر بسیار بیاید پدر پیر فلک را	تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید
این لطافت که تو داری همه دلها بفریبی	وین ظرافت که تو داری همه غمها بزداید
نیشکر با همه شیرینی اگر لب بگشایی	پیش لعل شکرینت سرانگشت بخاید
گر مرا هیچ نباشد نه بدنیا نه بعقبی	چون تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید
بهمه کس بنمودم خم ابرو که تو داری	ماه نو هم که ببیند بهمه کس بنماید
رشکم از پیرهن آید که در آغوش تو خسبد	زهرم از غالیه آید که براندام تو ساید
گر حلالست که خون همه عالم تو بریزی	آنکه روی از همه عالم بتو آورد نشاید
دل بسختی بنهادم پس از آن دل بتو دادم	هر که از دوست تحمّل نکند عهد نباید
چشم عاشق نتوان دوخت که معشوق نبیند	نای بلبل نتوان بست که بر گل نسراید
سعدیا دیدن خوبان نه حرامست ولیکن	نظری گر بنایی دلت از کف بریاید

بنا به دعوت آقای مهندس نعمت‌اللهی بباغ کشاورزی رفتیم. درختان مختلف وجود داشت آقای مهندس بیدگلی اظهار داشت ۱۴۸ نوع خرما از جهان فراهم کرده‌ایم که بهترین نوع آنرا که با این آب و هوا مناسب باشد انتخاب نمائیم و اسامی آنها را در تابلو نوشته بودند. مانند: کنکابی، کلک سرخ، کمالی، خاری زاری، خضرآوی، جهرمی، خاروک، آل‌مهتری، خاروک مخروطیک، مریم، زاهدی، دیدی، فسقلی، مستکبه، عمویحری، نره، عقابی و غیره و بعد اضافه کردند: درخت خرما نر و ماده دارد. در فصل بهار که خوشه می‌آورند بایستی چند شاخه از خوشه درخت نر در میان خوشه درخت ماده قرار دهند تا درخت ماده باربر دارد و خرما بشود و گرنه خرما بعمل نخواهد آمد و میوه آن فاسد می‌شود و درخت نر خوشه‌اش ابداً ثمر ندارد و تمام آن پرچم‌هایی است که پر از گرده می‌باشد و این گرده‌ها عامل بارور شدن گل‌های درخت ماده است که پس از باز شدن از بین می‌رود و برای این عمل تلقیح اشخاصی که متخصص اینکار باشد وجود دارد که او را ماهر می‌نامند (یا مَهْر). و عملیات دیگری هم باید انجام گیرد از قبیل گرفتن خار شاخه‌های درخت خرما و از بین بردن حشره‌ای که خوشه را حین بیرون آمدن می‌خورد و خراب می‌نماید و قرار دادن خوشه‌ها روی شاخه‌های درخت و غیره که آنهم بعده همان ماهر یا مأمور تلقیح است. و نیز چهل نوع مرکبات وجود داشت که نام آنها نیز در تابلوهای متعددی نوشته شده بود. مانند نارنج، ترنج، پرتقال، نارنگی، لیموترش، لیموشیرین، بتابی، دارابی، بالنگ، بیدخونی، بگرائی و لیمو خاکی و غیره. سپس راهنمای ترویج کشاورزی در مورد برنج معجزه توضیحاتی داد و گفت: پادشاه تایلند در موقع تاج‌گذاری یک کیسه به ایران آورد، نیم کیلو از آن را به ایستگاه اهواز فرستاده‌اند. سال



اول پس از کاشت ۲۴ کیلو محصول داشته و اکنون دوازده تن بین افراد زارع تقسیم کرده‌اند. باصطلاح زارعین ایران تخمی ۷۰ تخم بهره داشته‌اند. و در هر هکتار پنج تن برنج بدست آورده‌اند. خلاصه کل مساحت باغ یکصد و بیست هکتار ۱۲۰۰۰۰ متر مربع بود که پس از گردش در باغ برای نماز مغرب و عشا بمنزل آقای مهندس نعمت الهی آمدم. جماعت زیادی از فقرا از راههای دور و نزدیک آمده منتظر بودند. بهر منزلی که وارد می‌شدند مقدار زیادی گل نثار قدم ایشان می‌نمودند. نماز را بواسطه کثرت جمعیت در حیاط منزل اقامه فرمودند. بعد از نماز فرمودند این شبهای ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ ماه صفر که شهادت حضرت امام حسن (ع) و رحلت حضرت رسول (ص)<sup>۱</sup> و شهادت حضرت رضا (ع) می‌باشد و فقرا متوسل به آن بزرگواران می‌شوند در این آیه شریفه خداوند عالم می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (سوره مائده آیه ۳۵) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و بوسیله ایمان و پیروی از اولیاء خدا بخدا توسل جوئید.<sup>۲</sup> و در راه او کوشش و جهاد با نفس نمائید شاید رستگار شوید البته آنانکه کافر شدند یعنی انکار مردان الهی نمودند اگر تمام ثروت روی زمین از آنها باشد و مانند آنها بر آن بیفزاید و بدهند که از عذاب روز قیامت خود را خلاصی دهند هرگز از آنها قبول نمی‌گردد و عذاب دردناک دوزخ به آنها خواهد رسید. و هر چند آرزوی خارج شدن از آتش نمایند از آن آتش هرگز خارج نخواهند شد که عذاب آنها پایدار خواهد بود و در سوره لقمان می‌فرماید:

---

<sup>۱</sup> - در مورد زمان رحلت رسول اکرم (ص) و کیفیت آن اختلاف نظر بین مورخین می‌باشد. اکثر علمای شیعه معتقدند که روز دوشنبه بیست و هشتم صفر سال ۱۱ هجری بوده و اکثر اهل سنت دوشنبه دوازدهم ربیع الاول دانسته‌اند. در کشف العمه از حضرت باقر (ع) نقل شده که فرمود: وفات حضرت روز دوم ربیع الاول بوده. شیخ مفید و طبرسی چگونگی بیماری و رحلت رسول اکرم را مفصلاً شرح داده و روز ۲۸ صفر ذکر کرده‌اند. ولی کلینی دوازدهم ربیع الاول ذکر کرده، و در مورد چگونگی رحلت از حضرت صادق (ع) نقل شده که: آن حضرت را در روز قبل زهر دادند و حضرت در مرض موت خود می‌فرمود که امروز پشت مرا در هم شکست آن لقمه که در خبیر تناول کردم و هیچ پیغمبری و وصی پیغمبر نیست مگر آنکه به شهادت از دنیا می‌رود و در مورد محل دفن نخست اختلاف نظر بود که مکه باشد یا مدینه یا بیت المقدس که مزار بسیاری از پیامبران سلف بوده ولی علی (ع) به مساله خاتمه داد و فرمود: بدرستی که حق تعالی قبض روح نمی‌فرماید پیغمبری را در مکانی مگر اینکه پسندیده باشد آن مکان را از برای قبر او و من پیغمبر (ص) را دفن می‌کنم در حجره‌ای که وفات آن حضرت در آنجا واقع شده.

برای اطلاع بیشتر به کتب سیره و المغازی و زندگی نامه رسول خدا (ص) و تواریخ معتبر چون سیره ابن هشام، المغازی، کامل ابن اثیر و حیب السیر، منتهی الآمال و کتب اربعه شیعه مراجعه شود.

اما در مورد شهادت امام حسن مجتبی (ع) اختلاف است بعضی در هفتم صفر سال ۵۰ هجری و بعضی ۲۸ صفر همان سال دانسته‌اند و در مورد عمر شریف نیز اختلاف است ولی مشهور ۴۷ سالگی است که به زهر جعه (اسماء) عیال خود شهید شد.

<sup>۲</sup> - در مورد وسیله در بعضی در تفاسیر چون المیزان، اضطراب و فقر و نیازمندی و بیچارگی و مذلت را بعنوان وسیله آورده و در مورد جاهدون فی سبیل جهاد با کفار و مشرکین را مطرح نموده‌اند ولی نگارنده معتقد است آوردن لفظ ((ال)) بر روی وسیله بمفهوم ((ال)) عهد ذهنی است که در رابطه با ایمان است و چون ایمان تحققش به بیعت است پس ((الوسیله)) یعنی وسیله تحقق ایمان که نبی و ولی باشد و از طرفی اگر جهاد فی سبیل را جهاد با کفار بگیریم حتماً الوسیله، پیغمبر ولی و امام مطرح می‌شود زیرا این جهاد بدون امر و دستور آن بزرگواران تحقق نمی‌یابد. ولی اگر جاهدوا فی سبیل را عام بگیریم ارجح است زیرا به هر دو جهاد اکبر و اصغر دلالت خواهد داشت و الوسیله هم وجهه ولایتی معروف و مشخص ذکر و ذهنی است که با تمسک و توسل به آن شیطان درون و خصم برون انجام می‌کگیرد که هم با معنی آیه قبل که ((تابوا)) آمده و توبه برای پذیرش ایمان و اخذ بیعت است مناسبت دارد و آنگاه مجاهده با توسل به وسیله امکان دارد لذا از این شهر آشوب نقل است که علی (ع) فرمود: ((من وسیله خدا هستم)) و از ائمه روایت شد: پیامبر خدا دامن خدایش می‌گیرد و ما دامان او را و شما دامان ما را (مأخوذ از تفسیر المیزان)

«وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (سوره لقمان آیه ۲۲).

هرکس روی تسلیم و رضا بسوی خدا آورد او نیکوکار است که لازمه رو بسوی خدا آوردن و تسلیم امر او شدن نیکوکاری کردن است. این چنین کس چنگ به محکمترین رشته الهی زده است که بدون تردید آن رشته محکم الهی پیامبر بزرگوار اسلام و ائمه طاهریں می باشد. اکنون ما هم بخواندن این صلوات متوسل می شویم (صلوات صغیره و صلوات کبیره را عیناً قرائت فرمودند) و گفتند: فقرا هر وقت متوسل شوند خوب است مخصوصاً هر وقت که بزرگی بوصال رسیده یا متولد شده باشد. توسل به بزرگان بهتر است. آنگاه دستور فرمودند صندلی آوردند و سید روضه خوانی که در مجلس حضور داشت روضه خواند و بعد از آن دو نفر تشریف بفرمودند. سپس تمام فقرا و حاضرین در اطاقها شام خوردند. پس از صرف شام با همان اتومبیلی که از آبادان آمده بودیم. به منزل آقای کشاورز مراجعت و استراحت نمودیم.

### چهارشنبه ۲۳ فروردین ماه ۱۳۵۱ (توبه)

سحر خیلی زود حضرت آقا بیدار بودند بعد از نمازهای نافله دستور دادند طالبین که خود را آماده برای تشریف بدروشی کرده بودند حاضر شدند. در آندل شب چند نفر باین افتخار نائل گردیدند. بعد از نماز صبح و قرائت قرآن شرحی راجع باین آیه شریفه فرمودند که خداوند می فرماید: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» سوره زمر آیه ۵۳. بگو ای بندگان من ای کسانیکه بگناه و نافرمانی بر نفس خود اسراف نمودید هرگز قطع امید از رحمت خدا مکنید. البته خداوند جمیع گناهان را می آمرزد. به یقین او بخشنده و مهربان است بدرگاه خدای خود توبه کنید و بازگشت بسوی او نمائید و تسلیم امر او شوید بیش از آنکه عذاب خدای بر شما نازل گردد که در آزمان که عذاب قهر او فرا رسد آن زمان نجاتی برای شما نیست و به دستور خدا به بهترین وجهی رفتار نمائید پیش از آنکه عذاب الهی بطور ناگهانی بدون اطلاع شما بر شما نازل شود. آنگاه موقعی بخود آید و فریاد و احسرتا برآورد و بگوید ای وای بر من که امر خدا را اطاعت کردن کوتاهی و در معصیت نمودن زیاده روی نمودم و از فرط پشیمانی بگوید: «ای

---

<sup>۱-</sup> مفهوم ((إلى الله عاقبة الامور)) سیرکلیه هستی به کمال مطلق عامل حرکت تکوینی جوهریه است و چون حضرت حق هو الاول و هو الآخر و هو الظاهر و هو الباطن است لذا همه هستی در حرکت تکاملی جوهری است و از او تجلی یافته و بسوی متجلی در حرکت تصاعدی و عروج است. و لذا در تفسیر بیان السعاده می فرماید: عاقبت جمله امور منتهی به خداست به معنی آن است که ایجاد املاک و افلاک و عناصر جز برای ایجاد موالید نیست (موالید ثلاثه نبات و حیوان و انسان) و جمیع حرکات ارادی و طبیعی (اختیاری و اضطراری) و نیز سکون آنها و هم موالید جز برای ایجاد انسان نیست. و خدا انسان را برای خود آفرید (همه چیز برای انسان آفریده شد و انسان برای خدا) و لذا همه چیز برای خدا و باو ختم می شود یا معنی این قسمت آیه که عاقبت هر امری بخدا منتهی می شود، این است که هر فعلی غایت و هدفی دارد که آن غایت مقصود بالذات نیست بلکه برای تحقق مرتبه دیگر پدید آمده و بهمین ترتیب سلسله افعال و غایات به الغایات که نهایت نهایات و مقصود بالذات و حقیقی است منتهی شود.

و یا اینکه از جهت نظر الهی چنین باشد زیرا وقتی ناظر بامری به کاری توجه و اراده می کند از اول آن امر صادر می شود ولی اگر به خود فاعل کار بگیریم می بینیم او خود در اختیار دیگری است (انسان فاعل بالذات نیست و فاعل بالغیر و خدا کامل بالذات می باشد) و به همین ترتیب تا مسخر حقیقی که خداست که او فاعل حقیقی است و از این رو فاعل همه فاعلها خداست پس عاقبت هر امر باو برمی گردد.

توحید افعالی همین است که فاعل حقیقی خداست و انسان فاعل با واسطه یا بوسیله و بالمجاز و بالعرض است پس باید وجهه مقصود او خدا باشد و بس.

کاش اطاعت خدا و رسول و اولیاء حق کرده یا ای کاش دو مرتبه دنیا برمی گشتیم و کارهای نیکو بجا می آوردیم و از اینگونه آه و افسوس ننماید. خطاب عتاب آمیز از جانب خداوند بدو رسد. آیات خود را که مردان الهی بودند (یا کتاب) بسوی تو فرستادیم اما تو از روی تکبر و خودپسندی و خودخواهی آنها را انکار کردی و دروغگو خواندی و از آنها روگردانیدی بهر حال مایوس بودن از عفو و آمرزش الهی از گناهان کبیره است و ایمن بودن از عذاب او هم از گناهان کبیره است. در توبه همیشه بروی بندگان خدا باز است و خداوند مهربان توبه آنها را قبول میفرماید. نقل است شیطان از این موضوع خیلی ناراحت بود. یکی از فرزندان بنام وسواس خناس (حالت وسوسه و اغوای نفس نه آمرت نفس) به او نوید داد که من همیشه کوشش میکنم که تا آخرین نفس افراد را وسوسه نمایم که توبه مکنید. آنوقت شیطان خوشحال شد مؤمن هر آن باید در عمل خود توبه نماید برای اینکه معلوم نیست چه وقت آخرین نفس اوست بعد از اتمام سخنان ایشان مناجاتی خوانده شد پس از آن چند نفر دیگر تشرف حاصل نمودند. بعد از صرف صبحانه با اتومبیل آقای سرهنگ سریری به روابط عمومی شرکت نفت رفتیم. آقای دورانیش رئیس روابط عمومی ضمن خیر مقدم و تبریک ورود گفت: نفت ایران از حیث صنعت در درجه دوم و از نظر گاز مقام اول را حائز است. قرارداد داری در سال ۱۲۸۷ منعقد و اولین چاه در سال ۱۲۹۱ بعمق ۱۲۷۴۲ یارد که هر یارد معادل ۹۱ سانتی متر است حفر گردید. پیش بینی می شود تا ۲۰۰۰ یارد بیشتر نتوانیم یعنی لازم نباشد استفاده نمائیم. ما اکنون مقام اول را حائز هستیم چون نفت هجرت می کند. و حفر چاه از نظر هزینه بودجه سنگین و سرسام آوری لازم دارد. باید زود زود استخراج شود. سؤال شد چرا برای نسل آینده باقی گذارده نمی شود. جواب داده شد که هیچوقت تمام نمی شود. گر چه گفته اند که نفت چون از گندیده شدن نباتات و گیاه و حیوان بوجود آمده است تمام می شود و حال اینکه اینطور نیست. از نظر جغرافیایی نفت وافر است. ما در خاورمیانه نفر اول و در دنیا مقام چهارم را حائزیم و هشت درصد نفت مورد لزوم دنیا را تأمین می نمائیم. گرچه قرارداد داری ظالمانه بود. ما هم تقصیر نداشتیم چرا که متخصص نداشتیم و ناچار بودیم از آنها استفاده نمائیم. اکنون بحمدالله می توانیم روی پای خود بایستیم و احتیاجی به متخصص خارجی نداریم. فقط کنسرسیوم ۱۸ نفر کارشناس لازم دارد که بتدریج جای آنها پر می شود قدمت نفت را یکصد تا دویست میلیون سال تخمین زده اند ولی ۴۵۰ سال قبل از میلاد مسیح وجود داشته است که در موقع برداشت نفت در اثر رعد و برق آتش گرفته است. حضرت آقا فرموده شهر کلد که کشف شده می گویند متعلق به سه هزار سال قبل بوده است و خیابان قیر و نفتی داشته است اظهار شد قدیمی ترین قومی که نفت را شناخته اند ایرانیها بوده اند چون اکتشافات آن خیلی هزینه دارد بهمین علت اقدامی نکرده اند. فعلاً ۲۰ تا ۳۰ متر چاه می کنند و دینامیت می گذارند. وقتیکه دینامیت منفجر شد ضربه مصنوعی وارد می شود و وجود نفت یا عدم آن معلوم می گردد. بعد زمین شناسان آزمایشات لازم را می نمایند و نظر می دهند. نظرات آنها ۹۹ درصد درست می باشد. اکنون روزانه، ۲۷۰ هزار بشکه استخراج می شود که هر بشکه ۱۵۷ لیتر است. مقداری به پالایشگاه تهران و مقداری به پالایشگاه آبادان می فرستیم و البته گنجایش بیشتری پیدا خواهیم کرد. کنسرسیوم به ترتیب زمینهای نفتی را تحویل می دهد. و از نظر بازاریابی وضع ما بسیار خوب است. بیداری شرکت نفت قابل تحسین است. و کشتی پانصد هزار تنی سفارش داده است. برای حمل نفت اسکله هایی ساخته شده است که کشتیهای ۵۰۰ تا ۷۰۰ هزار تنی می توانند در آن پهلو بگیرند و نفت را مستقیماً بارگیری نمایند و پالایشگاهی در هندوستان تأسیس شده که یک سهم از آن ما و یک سهم متعلق به هند و یک سهم مخصوص شرکت خارجی می باشد. حضرت آقا فرمودند چرا در همه جا نوشته است نفت هند خوب است شرکت نفت اقدام کند که بنام ایران باشد (یادداشت شده اقدام نمایند).

اظهار شد قراردادهایی که بتازگی با شرکتهای خارجی منعقد می‌سازیم ۷۵ درصد آن را ما می‌بریم و ۲۵ درصد را آنها و ۵۰ درصد هم از درآمد آنها مالیات می‌گیریم. پرسنل اداری این شرکتها از اهالی کشور ما می‌باشند و بعد اضافه کرد که برای استخراج نفت واحدهایی بهره‌برداري تشکیل می‌گردد. هر دوازده حلقه چاه به یک واحد بهره‌برداري وارد می‌شود. و همچنین علاوه بر تلمبه‌های نفت تلمبه‌هائی است که به پالایشگاه گاز می‌فرستد و اکنون قسمتی از خانه‌های اهواز برای گاز لوله‌کشی شده است. حضرت آقا سؤال کردند برای شهرهای دیگر هم لوله‌کشی گاز آغاز خواهد شد؟ وی در این مورد توضیحات مفصلي داده و طرح گازرسانی را مطرح نمود بعد به نمایشگاه شناسایی مناطق نفت‌خیز رفتیم و از قسمتهائی که سابقاً کنسرسیوم بتریج پس داده بود دیدن کردیم در آنجا چگونگی تشکیل نفت و عبور از سنگهای خیلی سخت و چگونگی نفت‌های خام را در زیر زمین، بقایای آتشکده‌های نفت، طرز اکتشاف نقشه‌ای که بوسیله هلیکوپتر گرفته شده بود. ضربه و لرزه نگاری که مشخص کننده وجود یا عدم نفت بود. و تمام مراحل استخراج مته‌های حفاری در ساختمان و طرز بهره‌برداري نوع و گل حفاری و ترتیب نصب شیر پس از استخراج و بهره‌برداري می‌شود و در معرض نمایش قرار داشت و راهنما توضیحات لازم را می‌داد و ضمناً فیلمی هم که در این امور تهیه شده بود نمایش دادند. بعد با اتومبیلی به کارخانه لوله‌سازی رفتیم. آقای مهندس نیکخواه رئیس و آقای ادیب پور رئیس روابط عمومی از حضرت آقا استقبال نمودند. بعد وارد به یک محوطه سرپوشیده پر صر و صدائی شدیم که سقف بلندی داشت. کارگران مشغول کار بودند. ابتدا از محلی که لوله‌ها باز بود و بعد جایی که آنها را لوله می‌کردند و محلی که بیرون می‌آمد و جایگاهی که مانند تلویزیون تمام این عملیات را نشان می‌داد دیدن نمودیم. سر و صدای کارخانه نسبتاً بسیار شدید بود. در خاتمه حضرت آقا فرمودند در تمام دنیا هر جا کارخانه‌ای ساخته شده یا مؤسسه بزرگی است در کنار آن کلیسایی وجود دارد و اگر مسلمان باشند مسجد دارند. خوب است مؤسسات بزرگ ایران از اروپایی‌ها یا سایر مسلمین پند بگیرند. آقای مهندس گفت انشا الله بعداً این کار انجام می‌شود. حضرت آقا فرمودند: ما در بیدخت، در دبیرستان و بیمارستان مسجد ساختیم و مجدداً به دبیرستان واگذار کردیم به شرط آنکه شرعیات تدریس شود. آقای مهندس گفت منم بفکر افتاده‌ام که بیاد بود تشریف‌فرمایی شما این کار را دنبال کنم. حضرت آقا درباره ایشان دعا فرمودند. و اظهار داشتند اگر این کار را انجام دهید خداوند موفقتان بدارد و فرمودند در باغ وحش بزرگ مصر مسجد دارد که ما در آنجا نماز خواندیم. در حدود ساعت ۱۰ این دیدار به پایان رسید. خداحافظی نموده و با اتومبیلی که آقای کازرونی در اختیار گذاشته بودند و فقیر بسیار با محبت دیگر بنام آقای هوشمند رانندگی آن را بعهده گرفته بودند بمنزل آقای کازرونی رفتیم. آقای حاج سید محمد میرزمانی از تهران برای استقبال و زیارت حضرت آقا به اهواز آمده بود چون نهار در منزل آقای نیک ذات دعوت داشتیم بانجا رفتیم عده زیادی از فقرا حضور داشتند، یکنفر در آنجا به افتخار فقر و درویشی نائل گردید و بعد نماز ظهر و عصر اقامه و بجماعت خوانده شد و نهار صرف گردید. میزبان با کمال محبت و گرمی پذیرایی می‌نمود. برای استراحت به منزل آقای کشاورز بازگشتیم. چند نفر طالبین بعد از استراحت حاضر شدند و هرکس می‌کوشید بر دیگری سبقت گیرد و زودتر تشرّف حاصل نماید. چند نفری تشرّف حاصل کردند. قبل از غروب آفتاب مختصری در اطراف پل سوّم اهواز که روی کارون بسته شده کنار رود گردش نموده و برای نماز مغرب و عشا به منزل آقای میانداری که عضو وزارت بهداشت است تشریف فرما شدند. پس از نماز باز در مورد توسل به بزرگان دین فرمودند، حضرت سجاد و حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام رضا علیهم السّلام برای حضرت سیدالشّهداء (ع) عزاداری می‌کردند، و مجالس سوگواری تشکیل میدادند و اهل بیت خود را دستور می‌دادند که در پشت پرده بنشینند و به مصائب آن بزرگوار گوش بدهند و عزاداری کنند. ذکر یاران فداکار حسین

(ع) و جوانمردی آنها در راه دین و توسل به آن بزرگواران و تأسی به آنان از اعظم امور مستحبه است. محمد بن خضرمی پسرش در جنگ دیلمان اسیر شده بود حضرت سیدالشهداء (ع) فرمود من بیعت خود را از شما برداشتم تو برو فرزندان را از اسارت آزاد کن. محمد عرض کرد: همه مال و جان من و فرزندانم فدای تو باد. آیا من شما را در این صحرا رها کنم و بسراغ فرزند خود بروم و بعد سراغ ترا از کاروانیان پرسم. ما این چنین سربازان نامدار در اسلام داریم. از این جهت که ما باید بدانیم چه صدماتی بر پیشوایان ما وارد آمده است و بزرگان دین تا چه اندازه در راه خداپرستی متحمل صدمات گردیده و استقامت ورزیده‌اند. عرفاء کاملین هر کدام بنوعی توسل را معمول می‌داشتند و تمام مردم از اسلام یاد گرفته‌اند. جماعتی هستند که ایراد می‌گیرند که هزار و سیصد سال قبل حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را شهید کرده‌اند اکنون شما مجالس یادبود بر پا می‌کنید. و حال آنکه ما باید همیشه متوجه باشیم: ما باید مقلد دیگران نباشیم تولد بزرگان دین را جشن بگیریم، و بیاد آنها باشیم. در شهادت آنها مجالس سوگواری داشته باشیم، نه اینکه از مسیحیان تقلید بکنیم و کریسمس بگیریم، البته حضرت عیسی (ع) هم پیغمبر اولوالعزم می‌باشد، ولی اول واجب است که ما برای پیامبر اسلام تعظیم و تکریم بجا آوریم؛ که اعلی‌ترین مقام انسانیت را طی نمود. و بر امت خود علماً و عملاً آموخت. آخرین مقام انسانیت از آن حضرت ابراهیم (ع) بود که مقام هفتم می‌باشد ولی حضرت رسول (ص) از آن مقام گذشت. جبرئیل هم در مقام عقل بود و تا آنجا با براق رفت ولی از آنجا براق هم نتوانست عبور کند، با رفرر که مرکب عشق و محبت است عروج نمود و از آنجا جبرئیل هم حضرت را تنا گذاشت و گفت: لَوَدَّ نَوْتُ أَنْمَلَةَ لَا حَتْرَفْتُ.

اگر یک سر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم

آنقدر رفت تا جایی رسید که دیگر بی‌طاقت شد. دستی بشانه او آمد و آرامشی پیدا کرد. مقام حضرت رسول (ص) مقام قاب قوسین اوآذنی است که دیگر از آن بالاتر نیست.<sup>۱</sup> امشب هم شهادت حضرت امام حسن (ع) و هم رحلت حضرت رسول (ص) می‌باشد. در میان بزرگان شیعه کلینی می‌نویسد که ولادت و رحلت حضرت رسول (ص) دوازده ماه ربیع‌الاول بوده است. مرحوم آقای شهید و مرحوم آقای شیروانی (در بستان السیاحه) این قول را تأیید کرده‌اند و حضرت آقا هم (یعنی مرحوم آقای صالح‌علیشاه) دوازدهم را رحلت می‌گرفتند و بیست و هشتم صفر شهادت حضرت امام حسن (ع) است. مولوی درباره وفات حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید:

<sup>۱</sup>- برای اطلاع کامل از جزئیات زندگی حضرت امام حسین (ع) و واقعه جانگداز از کربلا به کتاب بسیار ارزنده تجلی حقیقت در اسرار فاجعه کربلا تألیف جناب سلطان‌حسین تابنده و نیز کتب زیر مراجعه فرمایند:

۱ طبقات از ابن سعد ۲- الامامة والسیاسة از ابن قتیه دینوی ۳- تاریخ یعقوبی ۴- تاریخ طبری ۵- روضه و اصول کافی ۶- مروج الذهب مسعودی ۷- مقاتل الطالبین از ابوالفرج اصفهانی (ترجمه هاشم رسولی محلاتی) ۸- ارشاد از شیخ مفید ۹- تاریخ کامل و اسدالغابه از ابن اثیر، تلخیص الشامی از شیخ طوسی ۱۰- تذکرة الخواص از ابن جوزی ۱۱- مقتل از ابو مخنف ۱۲- حبیب السیر از خواندمیر ۱۳- روضة الصفا از میرخواند ۱۴- روضة الشهداء از کاشفی واعظ ۱۵- ناسخ التواریخ ۱۶- منہی الآمال ۱۷- زندگانی امام حسین (ع) از زین العابدین رهنما ۱۸- حسین وارث آدم از دکتر شریعتی. دائرة المعارف شیعه و صدها کتاب دیگر.

<sup>۲</sup>- برای اطلاع از جریان کامل معراج به تفاسیر بیان السعاده در سورة اسرا و نجم و نیز تفسیر صافی و مجمع و المیزان در سوره‌های فروع و نیز کتب ده سخنرانی از حضرت سلطان‌حسین تابنده (رضاعلیشاه) مراجعه شود و چون حضرت ایشان در آن کتاب به بهترین وجه معراج را شرح داده‌اند لذا از اطاله کلام که در برابر کلام ایشان ارزشی نخواهد داشت خودداری شد.

احمد آخر زمان را انتقال  
چونکه واقف شد دلش از وقت نقل  
چون صفر آمد بشد شاد از صفر  
هر شبی تا روز زین شوق هدی  
گفت هر کس که مرا مژده دهد  
که صفر بگذشت و شد ماه ربیع  
چون صفر بر بست بار و ماه و نو  
گفت عکاشه صفر بگذشت و رفت  
دیگری آمد که بگذشت این صفر  
پس رجال از نقل عالم شادمان

در ربیع اول آمد بی جلال  
عاشق آن وقت گردید او بعقل  
که پس از این ماه می سازم سفر  
او رفیق راه اعلیٰ میزدی  
چون صفر پای از جهان بیرون نهد  
مژده ور باشم مر او را و شفیع  
گشت پیدا بر فلک با تاب وضو  
گفت که جنت ترا ای شیر زفت  
گفت عکاشه ببرد از مژده بر  
وز بقایش شادمان این کودکان

از این جهت حضرت رسول (ص) فرمودند: «مَنْ بَشَّرَنِي بِخُرُوجِ الصَّفْرِ بَشْرَتُهُ بِالْجَنَّةِ = هر کس مژده دهد مرا که ماه صفر تمام شد، من او را به بهشت مژده می‌دهم. و بهتر است که دوازدهم ربیع‌الاول را رحلت بگیریم. در خبر است که حضرت عزرائیل بصورت عربی آمد در خانه حضرت رسول (ص) دق‌الباب نمود، حضرت زهرا فرمود کیستی. عرض کرد عربی هستم از راه دور آمده‌ام که پیغمبر را زیارت کنم. فرمود چه خبر. حضرت فاطمه عرض کرد عربی است و می‌گوید برای زیارت آمده‌ام. حضرت رسول (ص) فرمود فاطمه جان عزرائیل است او را اجازه ده هر مؤمنی را تا راضی نکنند از دنیا نمی‌رود. منتهی آنقدر بر ما گرفتاری می‌دهند تا راضی شویم. چشم بعضی از مؤمنین باز می‌شود و آن دنیا را می‌بینند.<sup>۱</sup> جا و مقام خود را می‌شناسد. پیرمردی از فقرا (کربلائی اسدالله) روز جمعه‌ای برای نماز آمد. به او گفته شد چرا با وجود چنین کسالت آمدی؟ او جوابی نمی‌دهد و بعد از نماز به منزل می‌رود. فصل تابستان بود صدا می‌زند تشنه‌ام. آب که میاورند می‌گوید حضرت آقا در نماز بمن آب دادند. از آن آب بیاورید. ناگهان در می‌زنند. کربلائی اسدالله می‌گوید حضرت آقا آب فرستاده‌اند. به همین ترتیب از دنیا می‌رود. این شهود اختصاص به انبیاء و اولیاء ندارد، بلکه برای مؤمنین هم حاصل می‌گردد. کمال فاطمه (ع) این بود که باید او اجازه بدهد تا فرشته عزرائیل وارد شود. و این نکته از این جهت

<sup>۱</sup> - دم مرگ بر صالح و طالح هر دو حالت شهود دست می‌دهد منتهی بدکاران شعله‌های دوزخ و ابواب جهنم را می‌بینند و مؤمنان بهشت را در آیات ۳۰ تا ۳۶ سوره نحل این دو جریان مطرح گردیده و نیز در آیه ۲۷ سوره محمد می‌فرماید: فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّيْتَهُمُ الْمَلَائِكَةَ يَضْرِبُونَ وُجُوهُهُمْ وَأُذُنَاهُمْ (پس چگونه باشد وقتی بمیرانندشان ملائکه رویها و پشت‌هایشان را می‌زنند) که این ظهور و تجسم و شهود عینی قهر و عذاب است برای بدکاران. و در آیه ۳۲ سوره نحل در مورد نیکان آمده: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ اَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (آنانرا که ملائکه پاک می‌میراند. آن ملائکه می‌گویند سلام بر شما وارد بهشت شوید بسبب آنچه کرده‌اید).

و اما نکته دیگر دانستن زمان و نوع مرگ و شهادت برای پیغمبر خدا و ائمه هدی و اولیاء الله است که در اصول کافی کتاب حجة (جلد اول) از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: هر امامی که نداند چه بسرش می‌آید و بسوی چه می‌رود (از مرگ و شهادت و پس از آن) او حجّت خدا بر خلقش نیست.

و در همان کتاب از امام موسی بن جعفر، امام علی بن الحسین، علی بن ابیطالب (ع) امام رضا، و امام حسین (ع) نقل فرموده، و نیز از مسلمات شیعه است که مؤمنان به علی (ع) آن حضرت را شهود می‌کنند که حضرت فرمود: ((یا حارهمدان من یمت یرنی)) که البته این موت اختیاری و فنا بیشتر موجه است زیرا در آن صورت چشم دل باز می‌شود و چه خوش گفته شاعر:

ای که گفتن فَمَنْ يَمْتٌ یرنی  
کاش روزی هزار مرتبه من  
جان فدای کلام دلجویت  
مُردمی تا بدیدی رویت

شایسته است که ما هم متوجه شویم و حالات آنها را سرمشق خود قرار دهیم. آنگاه آقای اعیانمنش (داماد آقای میاندار) این اشعار را از کتاب عمّان سامانی خواند:

هرکه بیرونی بد از مجلس گریخت	رشته الفت زهمراهان گسیخت
دورگشت از شکر ستانش مگس	وز گلستان مرادش خار و خس
خلوت از اغیار شد پرداخته	از رقیبان خانه خالی ساخته
پیر میخوان بصدر اندر نشست	احتیاط خانه کرد و در بیست
محرمان راز خود را خواند پیش	جمله را بنشانند پیرامون خویش
با لب خود گوششان انباز کرد	دُرّ صندوق حقیقت باز کرد
جمله را کرد از شراب عشق مست	یادشان آورد آن عهد است
گفت شاباشی این دل آزادتان	باده خورد ستید بادا یادتان
یادتان باد ای فرامش کرده‌ها	جلوه ساقی زیشت پرده‌ها
یادتان باد ای بدستان شور می	آن اشارتهای ساقی پی زیبایی
اینک از هر گونه‌ای جمّ ضمیر	هر شما را می‌زند ساقی صغیر
کاین خمار آن باده را بد در قفا	خان و مان آن وعده را باید وفا
گوشه چشمی می‌نماید گاه گاه	سوی مستان می‌کندخوش خوش‌نگاه

پس از ختم مجلس تمام فقرا در خدمت حضرت آقا برای شام به منزل آقای سردابی داماد دیگر آقای میاندار که عضو وزرات بهداری است رفتیم. آقای سردابی بالای پشت‌بام سفره گسترده بود. هوا خوب و نسیم بهاری می‌وزید. آقای میاندار با دامادهایش (اعیانمنش و سرداری) و فرزندان با کمال محبت پذیرایی می‌نمودند. پس از صرف شام به منزل آقای کشاورز مراجعت و در حدود ساعت ۱۰ استراحت نمودیم.

### پنج‌شنبه ۲۴ فروردین ماه ۱۳۵۱

سحر طالبین ارشاد و هدایت همگی آمده و پشت در منزل ایستاده بودند. در همان ثلث آخر شب در برویشان باز و رحمت الهی شامل حالشان گردید. تا اذان صبح چند نفر مشرف شدند. نماز صبح را در صحن خانه و اطاقها همگی به حضرت آقا اقتدا نمودیم. بعد از نماز و قرائت قرآن بیانات مفصلی فرمودند که نتوانستم دقیقاً آن را ثبت کنم بعد از تفسیر از فقرا خداحافظی نمودند، پس از صرف صبحانه به‌مراهی سرکار سرهنگ سریری و مهندس نعمت‌اللّهی آقای حسین پدرتانی و همراهان جهت تسلیت رحلت آیه‌اللّه آقای سیدعلی بهبهانی به منزل فرزند ایشان آقای محمدزاده تشریف بردند و پس از آن باتفاق همان آقایان به بازدید سرکار سرهنگ مدرسی تشریف بردند. و در حدود ساعت ۱۰ به منزل آقای کشاورز بازگشتیم. آقای مهندس نعمت‌اللّهی به مناسبت تشریف‌فرمائی حضرت آقا اشعاری سروده بودند که در اینجا چند بیتي ذکر می‌شود:

خوش آمدی ای مهربان خوش آمدی ای مهمان	تابنده ملک جان، خوش آمدی ای مهمان
ای نور همه چشمان روشنند و روشن جان	ای مقصد ره جویان ای معنی هر ایمان

در ساعت ۱۰ آقایان محمدعلی روحانی، اتراک، مدّاح خانقاه، احمدکیخسروی و ولی‌الله نصرکه از فقرای آقای دکتر نوربخش در اهواز بودند، به زیارت حضرت آقا آمدند. حضرت ایشان ضمن اظهار محبت از آنها از تأسیس خانقاهی که دارند پرسشهایی فرمودند و آنها هم پاسخهایی به عرض رسانیدند. بعد چند نفر که اکثراً تحصیل

کرده بودند به شرف فقر و ورود بجرگه اهل ولایت مفتخر شدند. و سپس بنا بدرخواست آقای محمدرضا جوادین داماد سرکار سرهنگ سریری به منزل ایشان تشریف بردند و ایشانرا مورد لطف و محبت قرار دادند و بعد به منزل آقای مهابادی کارمند ثبت اسناد تشریف فرما شدند و پس از آن کمی استراحت فرمودند. در ساعت چهار بعد از ظهر برای بازدید آقای روحانی بخانقاه نوربخش رفتیم. خانقاه دکتر نوربخش در اهواز یکهزار و هفتصد متر مساحت دارد. از سال ۱۳۴۶ شروع و تکمیل شده است و اکنون آقای علی محمد روحانی از طرف آقای دکتر تصدیی آنرا بعهدہ دارد. این خانقاه دارای کتابخانه‌ای است که در آن تاریخ ۱۵۰۰ جلد کتاب داشت. زیرکتابخانه آشپزخانه قرار دارد که دارای تمام وسائل است و گنجایش یکهزار نفر را دارد. پیروان این طریق در اهواز ۸۳ نفر بودند. و هزینه نگاه‌داری را خود درویشان می‌پرداختند و در خانقاه ضمناً قرآن تدریس می‌شد. و در شبهای جمعه و دوشنبه دعای کمیل خوانده می‌شود. ولی نماز بجماعت خوانده نمی‌شد. فقرای نوربخش ابراز محبت نموده آقای روحانی سمت چپ حضرت آقا نشسته بود و با بادبزن دستی حضرت آقا را باد میزد و از هم‌مسلمان آقایان مطوف، زرگران، شیردره، عباس مؤدب، حسین فیاض، محمد دراجی، احمد کیخسروی، اتراک، نصری و حسن روحانی، حضور داشتند. بنا باشاره حضرت آقا مداح خانقاه اشعاری به آواز بلند و رسا خواند و پس از صرف چای و پرتقال از کتابخانه و مسجد و حمام خانقاه دیدن نمودیم. گل‌کاریهای بسیار خوب و منظم و تماشایی بود. پس از آن خداحافظی نموده و بنا به تقاضای آقای روحانی جلو در خانقاه عکسی برداشته شد. در حدود ساعت ۵ بعد از ظهر بسوی امیدیه حرکت نموده و از تمام فقرا که برای بدرقه آمده بودند خداحافظی نمودیم.

### از اهواز بسوی امیدیه

هوا کاملاً آفتابی بود. در چند کیلومتری خارج از اهواز شعله‌های گاز با دلفریبی خاصی در آن دشت خودنمایی می‌کرد. اکثر فقراً تا چند کیلومتری بدرقه نمودند. یادآور می‌شود که دشت خوزستان بسیار وسیع و از حیث زراعت کم‌نظیر است. امید است روزی فرا رسد که از تمام مواهب خدادادی این منطقه بنحو احسن استفاده شود. در حدود ۸۸ کیلومتری اهواز پل بزرگ سنگی وجود داشت که فقط یک کامیون یا اتومبیل می‌توانست عبور نماید. این پل نزدیکی دو راهی امیدیه و آغاچاری قرار دارد. از آنجا تا امیدیه راه قطعه قطعه خاکی و اسفالت بود. چهار لوله نفت و گاز از سطح زمین عبور می‌نمود. شعله‌های گاز و لوله‌های بزرگ نفت و گاز حکایت می‌کرد که منطقه از ثروتمندترین مناطق جهان است. برای نماز مغرب به امیدیه رسیدیم عده زیادی از فقرای آنجا با اتومبیل‌های مختلف به استقبال آمده بودند. پس از نماز مغرب و عشاء حضرت آقا شرح مفصلی در مورد فضیلت شب جمعه و واجب بودن بیداری در ثلث آخر شب برای رسول خدا (ص) و مستحب مؤکد بودن بیداری سحر برای مؤمنین بیان فرمودند. و اظهار داشتند که: از قول عایشه نقل می‌کنند که شبهایی که حضرت در خانه عایشه بسر می‌بردند از نیمه‌شب به بعد از حجره خارج می‌شدند. عایشه گفت شبی آن حضرت را تعقیب کردم، دیدم وضو ساخت و به پشت‌بام تشریف برد و شروع به نماز کرد و در دعاها خداوند را به مقام علی بن ابیطالب (ع) قسم می‌داد که از گناهان امت من درگذرد. روزی به آن حضرت عرض کردم تو خود پیغمبر خدا هستی چرا خدا را بعلی (ع) قسم می‌دهی؟ فرمود نزد خدا مقام علی از تمام انبیاء و اولیاء بالاتر است، این است که خدا را به علی قسم می‌دهم. حال ببینیم علی (ع) که این همه مقام و منزلت در پیش خدا دارد چگونه رفتاری دارد. آن حضرت برای اینکه شب مزاحم خواب بچه‌هایش نشود و اهل خانه ناراحت نشوند آخر شب به نخلستانهای اطراف مدینه تشریف می‌بردند و به راز و نیاز و به نماز و عبادت و مناجات مشغول می



شدند. ابودردا می‌گوید شبی عبور می‌کردم، صدای ناله‌ای جانسوز شنیدم. رفتم بینم چه اتفاقی افتاده، وقتیکه نزدیک شدم دیدم علی (ع) به درگاه خدا مشغول مناجات است. و می‌گوید وای بر علی اگر او را در آتش دوزخ بسوزانی. وای بر علی (ع) اگر چرکهای جهنم را خوراک علی (ع) گردانی، ناگهان صیحه‌ای کشید و بروی زمین افتاد، نزدیک شدم دیدم که مانند چوبی خشک افتاده است و ازدنیا رفته. آمدم بمدینه و بمنزل حضرت زهرا (ع) رفتم. در زدم و جریان ما وقع را بحضرت فاطمه (ع) عرض نموده و تسلیت گفتم. فاطمه سلام الله علیها فرمود که علی (ع) نمرده است. او هر شب چندین مرتبه از خوف خدا غش می‌کند و بعد بحال می‌آید اکنون ما ادعای تشیع می‌کنیم؛ آیا هیچیک از اعمال ما به آن حضرت شباهت دارد؟ ما باید از کردار و گفتار و رفتار آن حضرت پیروی نمائیم. بعد فرمودند: دلیل اینکه سلسله فقر را رضویّه می‌نامند از اینوست که همانطوریکه حضرت صادق (ع) را که در امر شریعت زحمات زیادی متحمل گردیده و بنیان فقهی را استوار نموده و از انحراف باز داشتند لذا ظاهر شریعت شیعه به مذهب جعفری معروف گردیده است. و در حالیکه ما امامیه اثنی عشریه هستیم از نظر فقهی بر مذهب جعفر و از آنجا که حضرت رضا (ع) هم در امر طریقت در تمام دوران مختصری که ولیعهد بود برای امور باطن و طریقت زحمات بسیار کشیده‌اند لذا طریقت رضویّه گفته اند. در حالیکه ما که شیعه اثنی عشریه هستیم بر این شیوه هستیم؟ آنگاه آقای اعیان‌منش مناجاتی خواند و بعد فاتحه الاولیا خواندند و شام صرف گردید و استراحت نمودیم.

گروهی از فقرا شب را در هوای آزاد خانه آقای حسین شانونی تا صبح بیدار بودند. سحر خیلی زود شروع کردند بخواندن مناجات و اشعار باباطاهر. قبل از نماز چند نفر مشرف شدند. پس از نماز صبح و قرائت قرآن شرحی در اطراف گناهان کبیره و صغیره بیان فرمودند. و گفتند مایوس بودن از رحمت خدا و ایمن بودن از ابتلاء و قهر الهی از گناهان کبیره است.<sup>۱</sup> و باز هم چند نفر دیگر مشرف شدند. آنگاه تمامی فقرا در حضور ایشان در هوای آزاد که وزش نسیم بامدادی همراه با نفحات الهی بس دلنشین بود خود را در معرض پذیرش آهنگین امواج لطف که بصورت تکوینی الهی بس دلنشین بود خود را در معرض پذیرش آهنگین امواج لطف که

<sup>۱</sup> در کتاب اصول کافی (کتاب الایمان والکفر) اخباری چند درباره گناهان کبیره ذکر شده که جهت اختصار چند مورد ذکر می‌شود:

۱ عیب بن زراره گوید از امام صادق (ع) راجع به کبائر پرسیدم فرمود: آنها در کتاب علی (ع) هفت است: کفر بخدا - آدم کشی - نافرمانی پدر و مادر - خوردن ربا بعد از دانستن - خوردن مال یتیم بناحق - فرار از جهاد - تقرب بعد از هجرت (تقرب بازگشتن پس از هجرت به مدینه بسوی کفار در زمان رسول خدا. ولی در نزد عرفا بعد از هجرت بسوی خدا از بلا و کفر نفس، بازگشتن به این مرحله دانی همان معنی را دارد و لذا فقرا اگر پس از بیعت که هجرت از کفر ایمانی است دوباره بازگردند مرتکب گناه کبیره شده‌اند و اگر کاملاً قطع کنن مرتد می‌باشند).

۲ علی بن ابراهیم بنا بنقل روایت از امام صادق (ع) نقل می‌کند که حضرت فرمود: کبائر عبارتند از: نومی‌دی از رحمت خدا در دنیا و برحمت او در آخرت - ایمنی از مکر خدا - قتل نفس که خدا حرام کرده - نافرمانی پدر و مادر - خوردن مال یتیم بناحق - خوردن ربا بعد از دانستن - تقرب بعد از هجرت - متهم ساختن زن پاک دامن - فرار از جهاد.

۳ از امیرمؤمنان (ع) نقل است که: بر هر بنده‌ای ۴۰ پرده کشیده شده تا وقتی که ۴۰ گناه کبیره مرتکب شود. و چون مرتکب چهل کبیره شد پرده‌ها از او برداشته شود.

چون که از حد بگذرد رسوا کند

لطف حق با تو مداراها کند

خدایا پرده‌های ما رامدریا ستار العیوب.

بصورت تکوینی و قولی و فعلی در صدر و دل و فؤاد جایگزین می‌شد قرار دادند و پیمانۀ بدست منتظر بودند تا ساقی الست جامه‌ایشان را از می‌ عنایت پر سازد و من باین شعر مترنم بودم:

بیا و کشتی ما در شط شراب انداز      فغان و ولوله در جان شیخ و شاب انداز  
و دیدم رسید آنچه رسید.

اطراف منزل شمشادهای سبز و خرم چون فرشتگان و «الصاقات صفًا» به صف ایستاده بودند و گلها چون حورالعین سرخم کرده و بر اثر نسیم «المدبرات امرا» در حرکت کمالی رقص بالندگی داشتند، و صبحانه‌مان ربنا انزلنا من السماء مائده بود و شیرینیمان نبات تشریفی که حلاوت نعمت ولایت را در کام دل می‌نهاد، و آنگاه عکس صورت جسمانی برداشته شد و بازگشتیم از سفری در سفری که ابتدا در آن بودیم و راهمان و سپس از کارخانه گاز آغا جاری دیدن نمودیم.

### «حرکت به طرف بهبان»

در ساعت ۹ بطرف بهبان حرکت نمودیم. در بین چاههای نفت پازنون دیدن نمودیم. آقای شانوشی توضیحات لازم را می‌دادند. هوا آفتابی و نسبتاً گرم بود. کوهستان پازنون در این فصل که بسیار سبز و خرم می‌باشد جلب نظر می‌کرد که بسیار دیدنی بود. ضمن راه لوله‌هایی که در اثر فشار نفت ترکیده بود مانند پارچه‌ای نرم از هم باز شده بود. در این فاصله آقایان حاج بصیری شده‌ی و هر سینی و داریوش داورپناه در خدمت بودند. در چهار فرسخی بهبان در قهوه‌خانه مادون و چمسیاه توقف فرمودند. در آن هوای آزاد هر کدام یک کاسه از دوغ محلی که روی آن نعنای خشک سائید ریخته بودند نوشیدیم. از اینجا به بعد کوههای بهبان سرسبز و پر از گل‌های متنوع وحشی بود. آقایان شریفی، نمازی و لدنی و عده‌ای دیگر از فقرای بهبان در حدود سه فرسخی به استقبال آمده بودند. مستقیماً به منزل سرکار سرهنگ صفاریان وارد شدند. منزل بسیار سبز و خرم بود و با سبکی زیبا و مفصل گلکاری شده بود. در وسط حیاط چادر زیبایی زده بودند. سرکار سرهنگ صفاریان و آقای جلال‌منش مشترکاً با کمال محبت پذیرائی می‌کردند. برای بیش از دویست نفر از فقرائی که به استقبال و بدرقه آمده بودند و اهل محل هم برسم محلی خوزستان تهیه شام دیده بودند، همگی در همان هوای آزاد نماز مغرب و عشاء را به حضرت آقا اقتدا کردند و بعد از نماز حضرت آقا این اشعار که منسوب است به حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) قرائت فرمودند:

تَغْرَبُ عَنِ الْأَوْطَانِ فِي طَلَبِ الْعُلَى      فَسَافِرٌ فِي الْأَسْفَارِ خَمْسُ فَوَائِدِ  
تَفْرُجُ هَمًّا وَ اِكْتِسَابُ مَعِيشَةٍ      وَ عِلْمٌ وَ اَدَابٌ وَ صَحْبَةٌ مَاجِدِ

<sup>۱</sup> - ترجمه ابیات چنین است:

از وطن برای طلب بزرگی بیرون رو و غربت‌گزین و مسافرت کن که در سفر پنج فائده است. گشایش هم و غم و کسب معیشت و دانش‌اندوزی و تحصیل آداب فردی و اجتماعی و همشینی با بزرگان.  
ضمناً آیات و احادیثی چند درباره سفر آمده است: در سوره آل عمران آیه ۱۳۷ آمده: قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ.

رسول اکرم (ص) فرمود: سافروا تصحوا و تفنموا (سفر کنید که سلامت تأیید و غنیمت پیدا کنید) و باز رسول اکرم (ص) فرمود: سافروا تصحوا و ترزقوا (سفر کنید که تندرستی و روزی بیابید) و فرمود: سافروا مع ذوی الجدود و ذوی المیسره (با مردم خوش اقبال و مرفه سفر کنید): سیر و سفر دو نوع است: سیر آفاقی و تنفسی و لذا قرآن کریم در سوره الذاریات در آیات ۲۰ و ۲۱ فرموده است: وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ. وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ. که ظاهر آیه سیر در زمین و سیر در خود است ولی هر دوی این سیر در جسم

و سپس فوائد پنجگانه مسافرت رامطابق زمان توضیح دادند. بعد دستور فرمودند آقای هرسینی این غزل را از شمس تبریزی خواند (... جهان را در بلا مفاکن) و به آقای شریفی دستور فرمودند این غزل حافظ که می گوید: بیا و کشتی ما را در شط شراب انداز... و غزل ما قبل آن را (هزار شکرکه دیدم به کام خویشت باز) خواندند. دستور فرمودند مجدداً برای مرحوم شریفی فاتحه خوانده شود و آقای احسان عظیمی شیرازی رئیس کل آموزش و پرورش کهکیلویه و بویراحمد و آقای جزایری معاون منطقه شرکت نفت گچساران و آقای حقشناس رئیس بانک ملی گچساران و آقای یزدانپرست رئیس تدارکات شرکت نفت در گچساران و آقای ملکزاده کارمند شرکت که به استقبال آمده بودند به زیارت حضرت آقا آمدند. و پس از ختم مجلس بنا به استدعای میزبان همگی بیکی از ساختمانهای کارمند شرکت نفت برای شام خورد رفتیم و پس از صرف شام یک نفر از طالبین مشرف گردید. در حدود ساعت ۱۱ استراحت نمودیم. در حالیکه این رباعی را که سرکار سرهنگ صفاریان سروده بودند زمزمه می کردم:

دل من را تو عمداً می کنی تنگ      دلم را جز تو کس دلبر نباشد  
 که تا جای کس دیگر نباشد      هوای دیگرم در سر نباشد

### شنبه ۲۷ فروردین ماه ۱۳۵۱

خروس سحر سبوح قدوس خواند و سروش، فاستغفروا بالاسحار» سرود ستارگان جشن «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» گرفتند. و ملکوت صف «وَالصَّافَاتِ صَفًا» را جهت امرکن تشکیل دادند:

دوش مرغی به صبح می نالید      صبرم از سر ربود طاقت و هوش  
 گفتم این شرط آدمیت نیست      مرغ تسبیح خوان و من خاموش

فقرا در نماز شبشان هبوط ملکوت و موسیقی افلاک و جلوه بهشت و گدازه دوزخ را در خوف و رجا و بیم و امید، مشاهده می کردند و ستارگان ذکر را می بلعیدند و «لا احب الا فلین» سر میدادند و حضور را قدر می شناختند که عروج بود و «خیر من الف شهر».

چه مبارک سحری بود چه فرخنده شبی      آب شب قدر که آن تازه براتم دادند

فلق دمید، وَقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ جان را استعاده شد و آنگاه «والفجر» سپیده سپیدبالان شد و نماز صبح پرواز سبک بالان و صفها «كَانَهُمْ بِنِیَانٍ مَّرْصُوعٍ» بسته شد و حرب و جهاد با نفس و شیطان آغاز و «الصلوة معراج المؤمن» نتیجه شد و بر هستی سلام عشق داده شد و هدهد (حضرت آقا) به سخن آغازید و از سیمرغ گفت و بهار دلها (قرآن) را نفخه سرود و چنین فرمود: کسانی که ایمان آورده اند و اعمال نیک انجام می دهند با کسانی که ایمان نیاورده اند و اعمال بد انجام می دهند فرق دارند. کافران فکر می کنند همانطور که در این دنیا راحتند در آن دنیا هم راحتند و حال آنکه دنیا ارتباط بجسم دارد و آخرت ارتباط با روح. مانند آنکه خارکنی یهودی جلوی حضرت امام حسن (ع) را گرفت و گفت: ای پسر پیغمبر این گفته جد تو راست است که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ». تو با این جاه و جلال و لباس فاخر و زندگی مرفه که داری در این عالم در زندانی و من با این فقر و فلاکت و بیچارگی و مذلت که دارم در بهشت

---

برای یقین یافتن و سفر در جان برای بصیرت ضروری و منافات با سفر روی زمین ندارد و برای اطلاع از سفر روحانی به کتاب اسفار و برای زمینی به سفرنامه ها مراجعه شود.

هستم؟ حضرت فرمودند: اگر تو آخرت مرا ببینی خواهی فهمیدی که این دنیا برای من زندانست. و اگر آخرت خود را ببینی خواهی دید که همین حال برای تو بهشت است. ولی علی (ع) می فرمودند من خلیفه ظاهر و باطن هستم باید لباس و غذایم با فقیرترین افراد جهان تطبیق نماید. اما حضرت امام حسن (ع) بهترین لباسها را می پوشید و مهمانسرا داشت. و حضرت صادق (ع) لباس خزکه گرانبهارترین لباسها را می پوشید. بلی اگر مؤمن تمام دنیا به او تعلق داشته باشد آنرا امانت الهی می داند و دل بستگی به آن ندارد. اصل نفی دلبستگی به غیر خداست که معنی حقیقی توحید است. بعد از اتمام سخن بین فقرا نبات تقسیم فرمودند و پس از صرف صبحانه مجدداً چند نفر از طالبین را دستگیری و راهنمایی فرمودند. سرکار سرهنگ صفاریان مقداری از سکه های حضرت صاحب الزمان (عج) را که به افتخار ورود حضرت آقا تهیه دیده بود تقدیم کرد و حضرت آقا آنها را بین فقرا تقسیم فرمودند و بنا به استدعای سرهنگ عکسهای در جلو منزل برداشته شد.

### از بهبهان بسوی شیراز

بیست دقیقه به ساعت ۷ صبح مانده بود که حضرت آقا و همراهان به مقصد شیراز حرکت فرمودند. هوای گچساران و دوگنبدان بسیار خوب و تمام دشت و صحرا سبز و خرم و شعله های گاز با غروری خاص می سوخت و خودنمایی می کرد و منظره ای بدیع بوجود آورده بود. فقرا تا ۱۴ کیلومتری بدرقه کردند ولی حضرت آقا اجازه نفرمودند که بیشتر در خدمت باشند. در حدود ساعت ۱۰/۴۵ دقیقه به دشت ارژن که ۶۰ کیلومتر با شیراز فاصله دارد رسیدیم. فقرای شیراز مرد و زن با اتومبیلهای مختلف تا آنجا آمده بودند تا از حضرت ایشان استقبال نمایند. آقای زاهد زاهدانی که ساکن تهران بودند در میان مستقبلین دیده می شدند. از آنجا تا شیراز هر چند کیلومتر که پیش می رفتیم مستقبلین می رسیدند و حضرت آقا دستور توقف می دادند تا آنها که با شوق و ذوق فراوان آماده بودند زیارت نمایند. از گچساران تا شیراز ۲۴۶ کیلومتر مسافت دارد. در حدود شصت کیلومتری نرسیده به کارخانه قند ممسنی راه کوهستانی و خاکی و بسیار بد و از کارخانه قند ممسنی تا شیراز راه آسفالته و خوب بود. تمام کوهها سبز و خرم و با طراوت و پرگل بود. در بعضی نقاط نقاش طبیعت دشت و دمن را با گلهای رنگارنگ وحشی ماهرانه نقاشی کرده بود که هر بیننده را مجذوب و مسحور می نمود. سرکار سرگرد یوسف اسعد تا حدود ۲۰ کیلومتری با یکعده اسکورت ژاندارم با استقبال آمده بود. برای اینکه تصادفی پیش نیاید دو اتومبیل پلیس ژاندارمری که دارای چراغ متحرک بودند در جلو و عقب ماشین حضرت آقا در حرکت بود و ماشینهای سایر مستقبلین در عقب آنها در حرکت بود و با همین وضع با شکوه هر چه تمامتر به شیراز وارد شدیم. در حدود ساعت ۱۱/۳۰ به منزل آقای افشار رسیدیم. جمعیت بسیاری زن و مرد علاوه بر مستقبلین جلوی عمارت آقای افشار صف کشیده بودند و با عشق و شور و شوق سرشاری استقبال کردند. در تمام مسیری که در ایران حرکت می کردیم گل نثار می کردند و قربانی می نمودند. در شیراز هم مقدم ایشان را گلباران نموده و قربانی کردند. ساختمان عمارت در وسط یک فضای وسیع با سنگ مرمر بنا شده بود و درختان مختلف اطراف آنرا احاطه کرده بودند. چمن وسیع و نهر آب و گل کاری و استخر شنا در نمای ورود بعمارت قرار داشت. چند درخت بید مجنون که شاخه های آنها چون زلف عروسان بطرف پایین سرازیر شده بودند به آن حیاط زیبایی

خاصی بخشیده بود. نماز ظهر و عصر راهمگی به حضرت آقا اقتدا و پس از صرف نهار استراحت نمودیم. در حدود ساعت ۵ بعد از ظهر حضرت آقا و همراهان به زیارت مزار مطهر حضرت رحمتعلیشاه<sup>۱</sup> مشرف شدند. پس از زیارت و نماز، میوه و شیرینی صرف شد و طبق دستور، آقای زاهدانی کتاب حافظ را باز نمود و این غزل آمد:

شب نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع	در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع
تا در آب و آتش عشقت گدازانم چو شمع	کوه صبرم نرم شد چون موم از دست غمت
بسکه در بیماری هجر تو گریانم چو شمع	روز و شب خوابم نمی‌آید بچشم غم‌پرست
با کمال عشق تو در عین نقصانم چو شمع	بی‌جمال عالم آرای تو روز من شب است
همچنان در آتش هجر تو سوزانم چو شمع	رشته صبرم بمقراض غمت بیریده شد
کی شدی پیدا بگیتی راز پنهانم چو شمع	گر کمیت اشک گلگونم نبودی تندرو
تا منورگردد از دیدارت ایوانم چو شمع	سرفرازم کن شبی از وصل خود ای ماه‌رو
چهره بنما دلبراً تا جان برافشانم چو شمع	همچو صبحم یک‌نفس باقی است بی‌دیدارتو
آتش دل کی به آب دیده بنشانم چو شمع	آتش مهر ترا حافظ عجب در سرگرفت

و غزل بعد راهم خواندند. پس از آن بزماری داعی‌الی‌الله مشرف شدند.<sup>۲</sup> در این بقیعه جناب آقای شیخ محسن سروسنانی ملقب به صابرعلی<sup>۳</sup> و دختر ایشان بی‌بی کوکب مدفونند. پس از زیارت قبور حضرت آقا به حاج آقا رضا نور فرمودند: شرح حالی از مرحوم صابرعلی بنویسید و بعد از قرائت فاتحه از آنجا بر سر قبر مرحوم نیر که

<sup>۱</sup> حاج زین‌العابدین شیروانی (رحمت‌علیشاه) در سال ۱۲۰۸ هجری قمری در کاظمین بدنیا آمد و ۱۲۱۷ با پدر و خانواده به شیراز آمد و در خدمت جدش حاج محمدحسن مجتهد علوم عقلی و نقلی فرا گرفت تا اینکه در سال ۱۲۳۴ جناب میرزا زین‌العابدین مستعلیشاه به شیراز آمد و او را جذب طلب ربود و به فقر مشرف شد و بعد خدمت مجدوبعلیشاه همدانی رسید و بنا به فرمان مستعلیشاه پس از وی بر مسند ارشاد نشست و پس از خود با سه فرمان جداگانه جناب سعادتعلیشاه را منصوب فرمود و در سال ۱۲۷۶ خرقه تهی کرد. شرح کامل زندگی او در کتاب طرائق‌الحقایق جلد سوم آمده است.

<sup>۲</sup> شاه داعی‌الی‌الله: نامش سید نظام‌الدین محمود واعظ بوده و سلسله نسبش به ۱۹ واسطه به زیدبن علی بن‌الحسین (ع) می‌رسد و اجداد او همه در نسب ملقب به ((داعی)) بوده‌اند. وی ابتدا مرید شیخ مرشدبن ابواسحاق بهرانی بوده و سپس استاد او را از شیراز به ماهان خدمت حضرت شاه نعمت‌الله ولی گسل می‌دارد. و وی همراه برادر بزرگش شیخ سراج‌الدین عازم ماهان بخدمت سید رسیده بیعت نموده و به مقامات فقری بالائی می‌رسد و این شعر را در مدح قطب خویش می‌سراید:

شدم بخطه کرمان و جانم آگه شد که مرشد دل من شاه نعمت‌الله شد

بنا نوشته صاحب طرائق‌الحقایق دیوانش مشتمل بر ۵۰ هزار بیت شعر است و از جمله ۶ مثنوی دارد و نیز شرحی بر گلشن راز و شرحی بر مثنوی مولوی دارد. وی بعد از ۳۰ سال وعظ و ارشاد به سال ۸۶۸ یا ۸۶۹ که حدوداً ۵۷ سال داشته خرقه تهی کرده و بقیعه او در خارج شیراز بسمت جنوب همیشه زیارتگاه اهل راز بوده (مأخوذ از کتاب طرائق جلد ۳ ص ۴۹ تا ۵۱).

<sup>۳</sup> جناب حاج شیخ محسن سروسنانی (صابرعلی) در شهر شیراز متولد شد. شیخ بزرگوار در مهد شعر و ادب و فصاحت پا به دنیای ناپایدار نهاد. پس از دوران صباوت بکسب و دانش و فضیلت پرداخت و در علوم عقلی و نقلی کامل و در فضل و دانش جامع گردید.

جنابش خدمت آقای حاج سلطانمحمدگنابادی سلطانعلیشاه مشرف به فقر گردید پس از شهادت حضرت آقای سلطانعلیشاه خدمت جانشین ایشان جناب آقای حاج ملاعلی نورعلیشاه تجدید عهد نمود و بلقب صابرعلی مفتخر گردید. یکی از افتخارات ایشان این بود که سعادت یافت جسد مطهر حضرت آقای سلطانعلیشاه را با اجازه حضرت آقای نورعلیشاه غسل داده و کفن نماید. و در سال ۱۳۳۷ هجری قمری رحلت فرمود و در مزار داعی‌الله در شیراز مدفون گردید.

در صحن شاه داعی‌الی‌الله مدفونست تشریف بردند و فاتحه خواندند. این رباعی روی سنگ لوح آن مرحوم نوشته شده بود.

ای دوست به تربتم گذر بعد وفات      کنک یاد زمن بیاد ایام حیات  
یک حمد و سه سوره هدیه روحم کن      تا تو برکات یابی و من حسنات

پس از آن منزل آقای افشار مراجعت نمودیم. هوای شیراز نیم‌ابری و بسیار مطبوع بود و چون همیشه در این فصل باغها و صحرا بسیار پرگل و معطر و بهجت‌افزاست. بعد از نماز مغرب و عشاء تمام فقرا در سالنهای بزرگ بحضرت آقا اقتدا کردند. پس از نماز بیانات مبسوطی در مورد یگانگی و اتحاد فقرا بیان فرمودند که نتوانستم عین آنها را بنویسم ولی باین مضمون فرمودند که مؤمنین همه نفس واحده می‌باشند و این اشعار از مولانا قرائت فرمودند:

مؤمنان معدود لیک ایمان یکی      جسمشان معدود لیکن جان یکی  
جان‌گران و سگان از هم جداست      متحد جانهای شیران خداست  
همچو آن یک نور خورشید سما      صد بود نسبت بصحن خانه‌ها  
لیک یک باشد همه انوارشان      چونکه برگیری تو دیوار از میان  
چون نماند خانه‌ها را قاعده      مؤمنان مانند نفس واحده

مؤمنین مانند سیمهای برق به یک منبع اتصال دارند. اگر برای یکی از آنها ناراحتی ایجاد شود مانند اینکه یکی از سیمها اتصال پیدا کند کنتور می‌سوزد. اگر شدیدتر باشد مرکز برق صدمه می‌بیند. مؤمن هم اگر ناراحت شود بقلب مربی ولی زمان هم اثر می‌کند در نتیجه برای همه ناراحتی خواهد بود بنابر این مؤمنین باید بکوشند تا مانند یکروح در ابدان یا مانند نور واحد باشند. از جان و دل بهم خدمت نمایند. کاری نکنند تا باعث کدورت مؤمن دیگر شود. باید از سرورکائنات علی (ع) سرمشق بگیرند. روزی آنحضرت از کوچی می‌گذشت دید زنی ظرف آبی در دست دارد در حالیکه آب را حمل می‌کرد، می‌گوید ای علی (ع) خدا داد مرا از تو بگیرد. حضرت بجلو تشریف بردند و ظرف آب را از دست او گرفتند و به منزلش بردند و از حالش پرسیدند. اظهار داشت شوهرم در جنگ کشته شده و من کسی را ندارم. حضرت فوراً به مقرّ خلافت تشریف بردند. مقداری آرد و روغن و خرما آوردند و فرمودند من چه کمکی می‌توانم بکنم. زن گفت توکه نحوه خمیرکردن آرد را نمی‌دانی بچه‌ها را نگاهداری کن تا من آرد را خمیر نمایم. حضرت نشست و بچه‌ها را دور خود جمع کرد و با زبان کودکانه با آنها حرف می‌زد و با دست خود خرما بدهان آنها می‌گذارد تا آن زن از خمیرکردن فارغ شد. پس آن حضرت آتش در تنور افکند همینکه زبانه آتش بالا کشید صورت مبارک خود را نزدیک می‌آورد و می‌فرمود: «ای علی بچش حرارت آتش را تا از آتش جهنم غافل نشوی» در این هنگام زن همسایه آمد دید که امیرالمؤمنین (ع) مشغول آتش کردن است خود را به آن زن رسانید و گفت این کیست در خانه توگفت شخصی است که دلش بحال یتیمان من سوخته است و با من کمک می‌کند. آنزن گفت وای برتو این علی (ع) خلیفه و امیرالمؤمنین است. آنگاه آن زن آمد و عذرخواهی کرد. دیگر آنکه وقتی امام حسن (ع) و امام حسین (ع) از دفن علی (ع) مراجعت میکردند از یک خرابه‌ای صدای ناله‌ای شنیدند. رفتند دیدند که کوری بیمار و ناتوان در آنجاست سؤال کردند: که هستی و چه می‌خواهی جواب داد مدتی است که من اینجا هستم شخصی هر شب نان و آب و لوازم مرا می‌آورد و از من دلجوئی می‌کرد. من سؤال می‌کردم که هستی؟ در جواب می‌فرمود: «أنا جالسٌ من جلیس الفقراء». فرمودند که او پدر بزرگوار ما علی (ع) بود. حال از دفن او برمی‌گردیم آن کور

استدعا کرد او را بسر قبر علی علیه السلام بردند. گفت خدایا دیگر دنیا را نمی‌خواهم و درگذشت. این بیانات همراه با توجهات پیر آتشی در دلها افکنده و حالی که بوصف نگنجد در فقرا ایجاد کرده بود. بعد طبق دستور، آقای زاهدانی کتاب مثنوی را باز کرد و این اشعار را خواند:

گفت معشوقی بعاشق کای فتی	تو بغربت دیده‌ای بس شهرها
پس کدامین شهر از آنها خوشتر است	گفت آن شهری که دروی دلبر است
هر کجا باشد شه ما را بساط	هست صحرا گر بود سم الخیاط
هر کجا یوسف رُخی باشد چو ماه	جنت است آن گرچه باشد قعر چاه
با تو دوزخ جنت است ای جانفزا	با تو زندان گلشن است ای دلربا
شد جهنم با تو رضوان نعیم	بی تو شد ریحان و گل نار جحیم
هر کجا تو با منی من خوشدل	ور بود در قعر گوری منزلم
خوشتر از هر دو جهان آنجا بود	که مرا با تو سر و سودا بود

پس از خاتمه مجلس شام صرف شد و استراحت نمودیم.

### یکشنبه ۲۷ فروردین ۱۳۵۱ = دوم ربیع الاول ۱۳۹۲ (شیراز - سخنان گهربار)

در شیراز شبها صدای مرغ حق بگوش می‌رسید. هنگام سحر نیز فقرای شیراز و ششده در سالن‌های طبقه دوم عمارت اجتماع کرده بودند و صدای مناجات آنها شنیده می‌شد. حضرت آقا برای نماز صبح بسالن طبقه اول تشریف بردند. همگی نماز صبح را با آن حضرت اقتدا نمودند. پس از قرائت قرآن ضمن تفسیر راجع به این آیات سوره دهر بیاناتی به این شرح ایراد فرمودند: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا» (سوره دهر آیه ۵) «وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا» (سوره دهر آیه ۱۷) «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» (سوره دهر آیه ۲۱).<sup>۱</sup> و فرمودند: همچنانکه شاربین شراب ظاهری که در دیانت مقدس اسلام حرام است حالات و مزاجهای مختلف دارند، روندگان بسوی خدا و طریقت حضرت مرتضیٰ علی علیه السلام نیز حالات مختلفی دارند. خداوند عالم برای آنها بحسب حالاتی که دارند شرابهای معنوی می‌نوشاند. آنهایی که حرارت شوق آنها بسوی خدا بنحوی است که نزدیک است وجود آنها از حرارت اشتیاق از بین برود به آنها شراب کافوری مرحمت می‌فرماید تا از آن حالت بحد اعتدال بازآیند. و آنانکه در روش و سلوک آنها سستی و سردی باشد شراب زنجبیلی عنایت می‌فرماید و آنهائیکه حال سلوک و جذبشان مساوی و بحد اعتدال است به آنها شراب طهور یعنی خالص می‌آشاماند یا شرابی که آنها را نسبت دادن اموال و افعال و صفات بخود و اظهار خودبینی و خودپسندی پاک و پاکیزه گرداند. با آن لطیفه ایمان است که بدرخت طوبی مثل زده‌اند که اصل آن درخت در خاندان عصمت و طهارت و شاخه‌های آن در دل مؤمنین است. آنگاه آقای خلوصی مناجات خواند. آنچنان شور و ولوله در میان فقرا افتاد که سر از پا نمی‌شناختند. پس از صرف صبحانه ساعت ۷/۴۵ بمناسبت درگذشت برادر آقای مودت برای اظهار تسلیت به منزل آقای مودت تشریف فرما شدند و پس از دلجوئی از ایشان

<sup>۱</sup> - ترجمه آیات فوق چنین است: (نیکان از جامی که با کافور آمیخته است می‌آشامند.) پس از چند آیه در ایثارگری ابراری که جز علی(ع) و خاندانش نمی‌باشد و بیان پاداش الهی می‌فرماید. (و آنان از جامی که به زنجبیل آمیخته است می‌نوشند؛) و سپس بقیه نعم الهی بهشتی را بر شمرده می‌فرماید (و پرورگارشان به آنان شرابی پاک و پاکیزه نوشاند).

بمناسبت درگذشت مرحوم آقای حاج احمد سالکی که از فقراری زمان آقای نورعلیشاه ثانی در سن نود و پنج سالگی از دنیا رفته بودند برای تسلیت فرزندان آن مرحوم به منزل ایشان تشریف فرما شدند و به آقای حاج محمد سالکی و سرکار سرهنگ سالکی و سایر برادران که اکثراً تحصیل کرده و فاضل بودند تسلیت فرمودند. در این دو مورد کلیه همراهان و برادران افشار و آقای زاهدانی و آقای مودت و آقای میرزا عبدالله جراح پور عضو انجمن شهر شیراز نیز حضور داشتند. از آنجا به زیارت شیخ اجل سعدی علیه الرحمة رفتیم روی در ورودی بمقبره این اشعار نوشته شده بود:

بسی صورت بگردیده است عالم	وزین صورت بگردد عاقبت هم
عمارت با سرای دیگر انداز	که دنیا را اساسی نیست محکم
بسا خاک بزییر پای نادان	که گر بازش کنی دستت و معصم
نه چشم طامع از دنیا شود سیر	نه هرگز چاه پر گردد زشبم
گلِ فرزند آدم خشت گردید	نمی‌جنبد دل فرزند آدم
بسیم و زر نکونامی بدست آر	منه بر هم که برگیرندش از هم
سخن را روی با صاحب‌لانست	نگویند از حرم الاّ به محرم
بکار امروز تخم نیک‌نامی	که فردا بدروی واللّه اعلم

(از کتاب قصائد)

در داخل مقبره در ضلع جنوب شرقی این عبارات از گلستان نوشته شده بود: یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم و سحرگاه در کنار پیشه‌ای خفته. شوریده‌ای در آن سفر همراه ما بود. نعره‌ای بزد راه بیابان گرفت و یک نفس آرام نیافت. چون روز شد گفتمش آن چه حالت بود گفت ببلان را دیدم که بنالش درآمده بودند از درخت و کبکان از کوه و غوکان از آب و بهائم از بیشه، اندیشه کردم که مروّت نباشد همه در تسبیح و من بغفلت خفته.

دوش مرغی بصبح می‌نالید	عقل و صبرم ببردو طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را	مگر آواز من رسید بگوش
گفت باور نداشتم که ترا	بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم این شرط آدمیت نیست	مرغ تسبیح خوان و من خاموش

در ضلع جنوب غربی این اشعار نوشته بود:

الا ای که بر خاک ما بگذری	بخاک عزیزان که یادآوری
که گر خاک شد سعدی اورا چه غم	که در زندگی خاک بود است هم
به بیچارگی تن فرا خاک داد	و گر گرد عالم برآمد چو باد
بسی برنیاید که خاکش خورد	دگر باره بادش بعالم بود
نگر تا گلستان معنی شکفت	در او هیچ بلبل چنین خوش نگفت
عجب گر بمیرد چنین بلبلی	که بر استخوانش نروید گلی
تو آنکه شوی پیش مردم عزیز	که مر خویشان را نگیری به چیز
از این خاکدان بنده‌ای پاک شد	که در پای کمتر کسی خاک شد

در ضلع شمال غربی این غزل از طیبات نوشته بود:



بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست  
بغنیمت شمر ای دوست دم عیسی صبح  
نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل  
بحلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است  
زخم خونینم اگر به نشود به باشد  
غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد  
پادشاهی و گدائی بر ما یکسان است  
سعدیا سیل فنا گر بکند خانه عمر

در ضلع شمال شرقی نیز این غزل از بدایع نگاشته شده بود:

ایصوفی سرگردان در بند نکونامی  
ملک صمدیت را چه سود و زیان دارد  
زهت بچه کار آید گر رانده درگاهی  
بیچاره توفیقند هم صالح و هم طالح  
جهت نکند آزاد، ای صید که در بندی  
این ملک خلل گیرد گر خود ملک رومی  
کام مه دنیا را بر هیچ بنه سعدی

بالای در کتابخانه نوشته بود:

خاک من و تست که باد شمال  
عمر با فسوس برفت آنچه رفت  
بسکه در آغوش لحد بگذرد  
گر بمثل جام جم است آدمی  
ای که درونت بگنه تیره شد  
زنده دل مرده ندانی که کیست  
گر قدمت هست چو مردان برو  
رَبُّ أَعْنَى وَ أَقِلُّ عَثْرَى

بعد به آرامگاه حافظ تشریف فرما شدند. پس از زیارت و قرائت فاتحه دستور فرمودند بطور معمول دیوان حافظ را بازکردند این غزل آمد:

کی شعر ترا انگیزد خاطر که حزین باشد  
از لعل تو گریابم انگشتی زنهار  
غمناک نباید بود از طعن حسود ایدل  
هرکو ننماید فهم این کلک خیال انگیز  
جام می و خون دل هریک بکسی دادند  
در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود  
آن نیست که حافظ را خاطر بشداز رندی

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست  
تا دل مرده مگر زنده کند کایندم از اوست  
آنچه در سر سويدای بنی آدم از اوست  
بارادت بکشم درد که درمانم از اوست  
خنک آن زخم که هر لحظه مرامرهم از اوست  
ساقیا باده بده شادی آن کاین غم از اوست  
که بدین در همه راپشت عبادت خم از اوست  
دل قوی دار که بنیاد بقاً محکم از اوست

تا دُرد نیشامی زین درد نیارامی  
گر حافظ قرآنی ور عابد اصنامی  
کفرت چه زیان دارد گر نیک سرانجامی  
درمانده تقدیرند هم عارف و هم عامی  
سودت نکند پرواز ای مرغ که در دامی  
وین روز بشام آید گر پادشاه شامی  
چون بادگران باید پرداخت بناکامی

می بردش سوی یمین و شمال  
دیگرش از دست مده برمحال  
بر من و تو روز و شب و ماه و سال  
سنگ اجل بشکندش چون سفال  
ترسمت آئینه نگیرد صقال  
آنکه ندارد بخدا اشتغال  
ور علمت نیست چو سعدی بنال  
أَنْتَ رَجَائِي وَ عَلِيكَ اتِّكَال

یک نکته در این معنی گفتیم و همین باشد  
صد ملک سلیمانم در زیر نگین باشد  
شاید که چو و ابینی خیر تو در این باشد  
نقشش بحرام ار خود صورتگر چین باشد  
در دایره قسمت اوضاع چنین باشد  
کاین شاهد بازاری و آن پرده نشین باشد  
کاین سابقه رندی تا روز پسین باشد

و غزل بعد از آن که شاهد باشد این بود:

گل بی‌رخ یار خوش نباشد  
بی‌باده بهار خوش نباشد  
طرف چمن و هوای بستان  
بی‌لاله عذار خوش نباشد  
جان نقد محقر است حافظ  
از بهر نثار خوش نباشد

روی سنگ لوح قبر حافظ در متن این غزل نوشته شده بود:

مژده وصل تو کز سر جان برخیزم  
یارب از ابر هدایت برسان بارانی  
بولای تو که گر بنده خویشم خوانی  
برسر تربت من بی می و مطرب منشین  
گر چه پیرم تو شبی تنگ در آغوشم گیر  
تو میندار که از خاک سرکوی تو من  
سر و بالا بنما ای بت شیرین حرکات

و در حاشیه:

ای غلام شاه جهان باش و شاه باش  
از خارجی هزار بیک جو نمی‌خرند  
چون احمد شفیع بود روز رستخیز  
آنها که دوستی علی نیست کافر است  
امروز زنده‌ام بولای تو یا علی (ع)  
قبر امام هشتم و سلطان دین رضا (ع)  
دست نمی‌رسد که بجینی گلی زشاخ  
مرد خداشناس که تقوی طلب کند  
حافظ طریق بندگی شاه پیشه کن

اطراف ایوان جنوبی آرامگاه بخط میرداماد روی کاشی کتیبه مانند، در هر کتیبه یک مصرع از این غزل نوشته بودند:

روضه خلد برین خلوت درویشان است  
کنج عزلت که طلسمات عجایب دارد  
قصر فردوس که رضوانش بدربانی رفت  
آنچه زر می‌شود از پرتو آن قلب سیاه  
و آنکه پیشش بنهد تاج تکبر خورشید  
دولتی را که نباشد غم از آسیب زوال  
خسروان قبله حاجات جهانند ولی  
روی مقصود که شاهان جان می‌طلبند  
ای توانگر مفروش این همه نخوت که ترا  
کنج قارون که فرو می‌رود از قهر هنوز

مایه محتشمی خدمت درویشانست  
فتح آن در نظر همت درویشانست  
منظری از چمن نزهت درویشانست  
کیمیائست که در صحبت درویشانست  
کبریائست که در حشمت درویشانست  
بی‌تکلف بشنو، دولت درویشانست  
از ازل تا به ابد فرصت درویشانست  
مظهرش آئینه طلعت درویشانست  
سرو زر در کنف همت درویشانست  
خواننده باشی که هم از غیرت درویشانست

بنده آصف عهدیم که در سلطنتش  
حافظاینجابادب باش که سلطان و ملک

صورت خواجهگی و سیرت درویشانست  
همه در بندگی حضرت درویشانست

در سمت مشرق که کتابخانه و دفتر آن قرار دارد از این غزل این شعر قرار گرفته بود، درد و کتیه:

ای توانگر مفروش این همه نخوت که ترا  
سرو زر در کنف همّت درویشان است

حضرت آقا به دفتر کتابخانه تشریف بردند و این عبارت را در دفتر یاد بود مرقوم داشتند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ.<sup>۱</sup>

اگر سلطنت فقر به بخشد ایدل  
کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی

هنگام مراجعت از سفر عمره مفرده درمکه معظمه و زیارت مدینه منوره که پس از سفر هندوستان و زیارت قبور اقطاب سلسله نعمه‌اللهیه در دکن بدان توفیق یافتم که از راه کویت مراجعت نموده و در طریق خود به تهران بشیراز وارد شده به زیارت قبور عارف بزرگوار سعدی علیه‌الرحمة و صوفی جلیل‌القدر حافظ رحمة‌الله علیه موفق شدیم و از روح آن بزرگواران استمداد طلب همّت نمودیم. و به ارواح بزرگان دین متوسّل شدیم طبق گفته سعدی:

امید است از آنانکه طاعت کنند  
که بی‌طاعتان را شفاعت کنند

و کلام حافظ علیه‌الرحمة:

آنرا که دوستی علی نیست کافر است  
گو زاهد زمانه و گو شیخ راه باش

و از باطن آن بزرگوار علی (ع) و فرزندان پاک او که دوازده جانشینان پیغمبر هستند طلب فیض نموده آنان را نزد خدا برای اصلاح ظاهر و باطن خود شفیع قرار می‌دهیم آمین یا رب العالمین. همراهان عبارتند از: آقایان حاج محمدخان راستین، حاج علیمحمد سلطانیپور، حاج آقا مهدی ملک صالحی، حاج محمد رضاخانی و جمعی از آقایان برادران ایمانی شیراز وفقهم الله بتاريخ دوم ربیع‌الاول ۱۳۹۲ مطابق ۲۷ فروردین ۱۳۵۱ و انا الفقیر الی الله سلطانحسین تابنده رضاعلیشاه.»

بعد به تکیه چهل تنان رفتیم. در آنجا به مزار شیخ ابواسحق احمد (متوفی در سال ۸۴۰ ه.ق) معروف بشیخ اطعمه که دیوانی از او بیادگار مانده است رفتیم و فاتحه خواندیم. مزار در قسمت شمال غرب تکیه قرار دارد، وی از طرف حضرت شاه نعمه‌الله ولی اجازه دستگیری داشته است. گفته شد زمانی که حضرت سید معصومعلیشاه از طرف حضرت شاه علیرضای دکنی<sup>۲</sup> به شیراز تشریف آوردند و گویا او باش طفلان را وادار کرده بودند که سنگ برایشان افکنند، ایشان که در جلوی در این تکیه جلوس فرموده بودند این شعر را می‌خواندند:

<sup>۱</sup> - سوره فاطر آیه ۱۵

<sup>۲</sup> - قطب بیست و هشتم از سلسله جلیله شاه نعمت‌اللهی سید علیرضا در طریقت ملقب به رضا علیشاه فرزند شیخ شمس‌الدین دکنی می‌باشد که در حدود سال ۱۱۴۵ هجری قمری در حیدرآباد دکن دنیا آمد (وفات ۱۲۱۵) و در زمان او دوران شکوفائی علم و ادب و عرفان در هند بود و نهضت فرهنگی وسیعی که از زمان حکومت تیموریان (۹۳۲-۱۲۷۳) آغاز شده و در زمان اورنگ‌زیب (۱۰۶۹-۱۱۱۸) رو به ضعف رفته بود دوباره به همت حکومت آصف جاهیان که ایرانی‌الاصل بودند رونق و قوتی تازه گرفت. آن جناب موقعیت برجسته‌ای در آن زمان داشت و توانست در احیاء دین مبارک اسلام و طریقت تشیع و ارائه مسائل عرفانی گامهای بزرگی بردارد و چون در آنوقت بعثت هرج و مرج بعد از قتل نادر و نبودن یک حکومت مقتدر و جنگهای داخلی بین شاهزادگان زندیه با هم وضع و مذهب و فرهنگ و عرفان در ایران بسیار اسف‌انگیز بود و لذا برای نجات مردم ایران آن جناب شیخ‌المشایخ خود سید معصوم علیشاه دکنی را به شیراز که پایتخت کریم خان زند بود فرستاد ولی آن پادشاه هم که از دین و عرفان درک درستی نداشت تحت تأثیر سخن چینیان عذر سید را خواست و سید همراه با فیض علیشاه و نورعلیشاه و مشتاق علیشاه و نظرعلیشاه و درویش

سرم از سنگ طفلان لاله زار است      جنون گل کرده هنگام بهار است  
ضمناً این بیت شعر از جناب شیخ ابواسحق است که فرموده:

زینهار ار بگذری روزی بقبر این گدا      شادکن روح من مسکین بحلوی دعا

آقای حاج محمد سالکی اظهار داشت: چند سال قبل در معیت آقای میرزا محمد ابراهیم مقدسی دارابی برای زیارت چهل تنان آمده بودیم. مشهور است که هرکس نذر کند حلوائی بر سر مزار شیخ ترتیب دهد و بدیگران بخوراند حاجت روا می‌شود. علامت قبول نذر و برآمدن حاجت این است که نیت کند در دل غذائی آرزو کند. اگر آن غذا از جائی نصیبش شود بیقین حاجتش برآورده می‌گردد. منم حلوائی ترتیب دادم و با کمک آقای مقدسی بین آنهائی که زیارت آمده بودند تقسیم کردیم. در دل آرزوی نان و مسقطی نمودم. البته خوردن نان با مسقطی شیرازی معمول نیست که شخصی نان و مسقطی بخورد. پس از تقسیم حلوا در معیت آقای مقدسی و آقای رضاخان نور، قدم‌زنان بشهر مراجعت کردیم. در مدخل شهر (دروازه اصفهان) آقای مقدسی گفت مدتی است که آقای میرزا علیخان معارفی اطلاعی ندارم زیارت ایشان برویم. بنده و آقای نور موافقت کردیم و هر سه بمنزل ایشان وارد شدیم. ایشان فرمودند خانواده و بچه‌ها برای دیدار اقوام رفته‌اند خواهش دارم شما نماز مغرب و عشا را در اینجا بخوانید. پس از اقامه نماز و اتمام اوراد آقای معارفی گفتند چون کسی در منزل نیست از تهیه چای و پذیرائی معذورم و با آقای مقدسی گفت نان در منزل داریم اگر مایل باشید مقداری مسقطی خوب سفارش داده‌ام و الآن می‌آورم. بنده در تمام این حالات موضوع نذر و آرزوی غذا که در دل با جناب شیخ کرده بودم بکلی فراموش کرده بودم. در هر حال نان و مسقطی شیرازی به نحو مفصل که خیلی هم در مذاق بنده مطبوع آمد صرف نمودیم. آنوقت یادم آمد که چنین جریانی در کار بوده و دانستم توسل بارواح اولیاء خدا موجب برآوردن حاجات است و یقین کردم که نذرم قبول و حاجتم برآورده خواهد شد و پس از چندی بحمدالله حاجت روا شدم. از چهل تنان بهفت تنان زیارت رفتیم که همزارشان در دامنه کوه تخت ضرابی شمال شیراز قرار دارد. تکیه چهل تنان در شمال حافظیه بفاصله پانصد متر قرار دارد و تکیه هفت تنان در شمال تکیه چهل تنان بفاصله دو کیلومتر می‌باشد و تخت ضرابی بفاصله پانصد متر بالای تکیه هفت تنان در دامنه کوه معروف بکوه «بمؤ» می‌باشد. آقای حاج محمد سالکی اظهار داشتند: بطوریکه در فارسنامه و کتاب هزارنامه نوشته‌اند: که این هفت تنان از اولیاءالله بوده‌اند که وارد شیراز می‌شوند و پس از چندی ملهم می‌گردند که باید به لقاء پروردگار خود نائل آیند آنها در همین مکان محل دفن خود را انتخاب نموده‌اند.<sup>۱</sup>

---

حسینقلی عازم اصفهان شدند. ولی علی مردان خان لر هم که اصلاً چیزی نمی‌فهمید آن جنابان را بیرون کرد ولی در همین زمان آقای محمدخان قاجار به سلطنت رسید و آنانرا گرامی داشت و سپس سید معصوم علیشاه عازم عتبات شد ولی در بازگشت آقای محمدعلی کرمانشاهی که نه معرفتی داشت و نه حقیقتی حاج ابراهیم خان شیرازی و مصطفی قلی خان زنگنه حاکم کرمانشاه رافریفت تا آن حضرت را در سال ۱۲۱۴ در قره غرق گردانیدند. (و لعنة الله على القوم الظالمین).

۱- مرگ انتخابی و اختیاری: مرگ بر دو نوع است، مرگ اضطراری و اختیاری مرگ اضطراری لازمه همه ممکن الوجود است ولی مرگ اختیاری تنها در قدرت مقام ولایت و اولیاء الله است. سهروردی می‌گوید: ما حکیم را حکیم نمی‌دانیم مگر وقتی بتواند باختیار خود روح خویش را از بدن جدا سازد. میرداماد می‌گوید: ما حکیم را حکیم نمی‌شناسیم مگر وقتی که خلع بدن برای اوکار ساده و عادی باشد و ملکه او شده باشد.

و در شرح اولیاء الله و عرفا بالله از این مسائل بسیار اتفاق افتاده چنانکه درحالت شیخ عطار و مرگ اختیاری یک قلندر که از اولیاء خدا بوده آمده و نیز در شرح زندگی علامه طباطبائی مورد(مرگ اختیاری درویشی را ایشان به چشم خود دیده کتاب مهر تابان)- در اصول کافی (جلد ۱ کتاب حجت) آمده: هر امامی که نداند چه بسرش می‌آید و بسوی چه می‌رود او حجّت خدا بر خلقش نیست. پس امام زمان مرگش را می‌داند چه وقت است و بدان تسلیم است و آن مرگ اختیاری است.

بکمک یکدیگر قبرهای خود را آماده و یکی بعد دیگری تسلیم گردیده و از دنیا می‌روند و بقیه بدن او را غسل داده و کفن نموده و بخاک می‌سپارند. آخرین نفر شبانه وارد شهر شده و به منزل غسل می‌رود، که شخصی در جریان موت است تو با من بیا تا بکمک یکدیگر او را غسل داده و کفن کرده و دفن نمایم. شخص غسل با او روانه می‌شود. بدروازه می‌رسند غسل را وحشتی فرا می‌گیرد و می‌پرسد مگر آن شخص کجاست می‌فرماید تو با من بیا ترا راهنمایی می‌کنم، با دست اشاره‌ای به قفل دروازه می‌کند در باز می‌شود، غسل می‌فهمد که با یکی از مردان خداست بدون وحشت در خدمت او می‌آید تا بدین مکان می‌رسد، چادری برپا می‌بیند به غسل می‌فرماید قدری تمامل کن تا من داخل چادر شوم بعد تو وارد شو، غسل پس از چند لحظه وارد چادر می‌شود می‌بیند کسی را که باید غسل بدهد همین شخص است که او را آورده است باز در اینجا دچار وحشت می‌گردد. صدائی بلند می‌شود مترس داخل شو و بکار خویش اقدام کن غسل او را غسل می‌دهد و کفن می‌پوشاند و در قبری که قبلاً آماده شده است دفن می‌نماید که اکنون محل زیارت صاحب‌الانست و دیگر افراد هم زیارت می‌آیند. خود غسل هم بکسانش وصیت می‌کند که پس از مرگ او را در جوار این بزرگواران دفن نمایند که قبر او هم در این مکان مشخص می‌باشد. عمارتی در سمت شمال قبرها با ایوانی وسیع قرار دارد که مورد استفاده زائرین است؛ اطراف این ایوان مجالسی نقاشی شده است: در یک مجلس حضرت یعقوب (ع) و یوسف (ع) است و در دیگری حضرت ابراهیم (ع) در موقع ذبح حضرت اسماعیل (ع) است. مجلس دیگر حضرت موسی (ع) در حال جوانی و شبانی نشان داده شده در جای دیگر شیخ صنعان<sup>۱</sup> با مریدانش و در مجلس دیگر تصویر شاه عباس است. بعد از توضیحاتی که پیرامون شخصیت آن بزرگواران و ارزش هنری که در حفظ و نگهداری و ارائه اندیشه‌های متعالی بکار رفته، دادند، حضرت آقا فرمودند: چه خوب است هنرمندان ما با نگرش به خود و جهان هستی که هنر و صنع بدیع حضرت جمال مطلق است به حقیقت جمال راه یافته مظاهر کامله و جلال را که حضرت انسان کامل است ارائه دهنده و منظور از نشان دادن صنع هر صانع باشد لاغیر. و سپس دستور فرمودند خادم آنجا کتاب حافظ آورده تفأل زدند این غزل آمد:

ای پیک داستان خیر سرو ما بگو	احوال گل به بلبل دستان سرا بگو
ما محرمان خلوت انسیم غم مخور	با یار آشنا سخن آشنا بگو
گر دیگری بر آن در دولت گذرفتند	بعد از اداء خدمت و عرض دعا بگو
هر کس که گفت خاک در دوست کیمیاست	گو این سخن معاینه در چشم ما بگو
در راه عشق فرق غنی و فقیر نیست	ای پادشاه حسن سخن با گدا بگو
آن کس که منع ما ز خرابات می‌کند	گو در حضور پیرمن این ماجرا بگو
جان‌پرور است قصه ارباب معرفت	رمزی برو بپرس و حدیثی بیا بگو
حافظ گرت بمجلس او راه می‌دهند	می‌نوش و ترک زرق برای خدا بگو

<sup>۱</sup> داستان شیخ صنعان را عطار در کتاب منطق‌الطیر بعنوان یک تراژدی تمثیلی مطرح و ضرورت افنای هر دل‌بستگی را برای عشق مجازی و سپس گذر از عشق حقیقی را با جاذبه عنایتی ارائه فرموده از شاهکارهای ادبی و هنر نمایشی است. و از جهت عقبات راه عرفان عملی از اهم مسائل سلوک عملی است. اما طبق بیان شیخ عطار: وی ۷۰۰ مرید در مکه داشت تا اینکه بر اثر خوابی که دید عازم روم شد و دختری ترسا دید و عاشق وی شد و زنار بست و شراب خورد و خوابانی کرد (البته زنار تسلیم و شراب حال ذکر و مراقبه و خوکیانی توجه به بدن است) تا اینکه بهمت مریدان توفیق الهی وی را دست داد و توبه کرد (توبه از حالات که سد راه مقاماتند و توبه از مقام که سد راه حضورند) و به مکه (مقام جمع‌الجمع) بازگشت. و دختر ترسا با هدایت غیبی دگرگون شد و بدنبال شیخ راهی بیابان گردیده و در حضور او جان سپرد. (منطق‌الطیر و نیز کتاب شرح حال عطار از مرحوم فروزانفر مراجعه شود).

و شاهد این غزل است که سه بیت آن نوشته می‌شود:

ای خونیهای نافه چنین خاک راه تو  
خورشید سایه‌پرور طرف کلاه تو  
نرگش کرشمه می‌برد از حد برون خرام  
ای جان فدای شیوه چشم سیاه تو  
حافظ طمع مبر زعنایت که عاقبت  
آتش زند بخرمن غم دود آه تو

در حدود ساعت ده بمنزل آقای حاج افشار برگشتیم. آقای پاکزاد رضوی و دو نفر دیگر از معارف شیراز به زیارت حضرت آقا آمدند. آقای عالم‌زاده نیز شرفیاب بودند. نماز ظهر و عصر اقامه و بحضرت آقا اقتدا و بعد نهار صرف شد و دو ساعت بعد از ظهر استراحت کردیم. ساعت ۵ بعد از ظهر آقای آیه الله بهشتی و آقای نیر فرزند ارشد مرحوم آیه الله نیر نویسنده کتاب کوکب نیز شرفیاب شدند. بعد حضرت آقا و همراهان برای تسلیت آقای نعمه الله جذبی فرزند جناب حاج سید هبه الله جذبی ملقب به ثابتعلی<sup>۱</sup> بمناسبت درگذشت مرحوم سرکار سرکار سرهنگ عظیمی پدر خانم ایشان تشریف بردند.

از آنجا برای نماز مغرب و عشاء به منزل آقای حاج محمد صالحی که شبهای دوشنبه در آنجا مجلس تشکیل می‌شود تشریف بردند. نرسیده به آنجا از اتومبیل پیاده شدند و مقداری راه قدم زنان حرکت کردند. در منزل حاج صالحی جمعیت فقرا گنجایش نداشت تمام اطاقهای طبقه دوم عمارت و سالن و بالکن و راهرو مملو از جمعیت شده بود، پس از نماز مغرب و عشاء آقای هاشمی‌نسب کتاب پند صالح خواندند که موضوع آن درباره اخلاق و اینکه دعوت درویش باعمال پسندیده و اخلاق نیک باید باشد بوده بعد طبق دستور حضرت آقا حاج آقای زاهدانی قصه عشق‌ورزیدن صوفی به سفره تهی از نان و خورش را که در مثنوی معنویست خواندند. نظر باهمیت مطلب در آن زمان و مکان و حال عیناً نوشته می‌شود:

### قصه عشق صوفی بر سفره تهی از خورش (از دفتر سوم)

صوفی بر میخ روزی سفره دید  
چرخ می‌زد جامه‌ها را میدید  
بانک میزد نک نوای بینوا  
قطع‌ها و دردها را نک دوا  
چونکه درد و شور او بسیار شد  
هرکه صوفی بود با او یار شد  
کخکخی<sup>۲</sup> و های و هوئی میزدند  
تا که چندین مست و بیخود می‌شدند  
بوالفضولی گفت صوفی را که چیست  
سفره آویخته از نان تهی است

<sup>۱</sup>- سید هبه الله جذبی فرزند آیت الله حاج میرزا محمدهاشم خاتون آبادی در شب پانزده شعبان تولد حضرت حجّت (ع) در سال ۱۳۱۴ هجری قمری (۱۲۷۴) در شهر اصفهان متولد شدند و با ۲۹ واسطه نسب ایشان به حضرت سجاد (ع) می‌رسد. وی پس از فرا گرفتن علوم مقدماتی وارد شرعیّه و حوزه‌ای گردید و صرف و نحو و منطق و اصول و سایر علوم مربوطه را در نزد اساتید آن زمان تعلیم یافته و سپس به تحصیل ریاضی در نزد سرتیپ علیقلی خان اوحدی شاگرد نجم‌الدوله پرداخت و آنگاه به تهران عزیمت کرده در مدرسه علوم سیاسی به تحصیل مشغول و پس از خاتمه تحصیلات بسال ۱۳۲۷ قمری به اصفهان مراجعت و پس از تأهل به تدریس در مدارس اصفهان پرداخت و در سال ۱۳۴۱ قمری به تهران منتقل شد و به تدریس ریاضی پرداخت و در سال ۱۳۷۲ قمری بازنشسته شد، وی در سال ۱۳۳۶ قمری پس از حال شور و شوق و طلب بسیار خدمت حضرت نورعلیشاه بن سلطانعلیشاه قدس سرهما مشرف به فقرگردید و پس از رحلت آن بزرگوار خدمت فرزندانشان حضرت صالح علیشاه رحمة الله علیه تجدید عهد نمود و در سال ۱۳۷۶ قمری مأذون بجازه نماز شد و در روز نهم ذیحجه ۱۳۸۳ قمری (۱۳۴۳ شمسی) اجازه ارشاد یافته بلقب ثابتعلی ملقب گردید. ایشان پس از رحلت حضرت صالح علیشاه در سال ۱۳۴۵ شمسی خدمت فرزند بزرگوارشان حضرت رضا علیشاه تجدید عهد نمود و مجدداً اجازه ارشاد یافت، ایشان در دوم فروردین ۱۳۶۴ شمسی خرقه تهی و ۳ فرزند ذکور را از خود بجای گذارند.

<sup>۲</sup>- کخ کخ بمعنی آواز و خنده است.

گفت رو رو نقش بی‌معنستی  
 عشق نان بی‌نان غذای عاشقست<sup>۱</sup>  
 عاشقان را کار نبود با وجود  
 بال نی و گرد عالم می‌پرند  
 آن فقیری کو زمعی بوی یافت  
 عاشقان اندر عدم خیمه زدند  
 شیرخواره کی شناسد ذوق لوت  
 آدمی کو بو برد از بوی او  
 پیش قبطنی خون بود آن آب نیل  
 جاده باشد بحر زاسرائیلیان  
 باد بُد بر عادیان گرز و تبر  
 گلستان باشد براهیم نار  
 بر سمندر باشد آتش خاندان  
 نزد عاشق درد و غم حلوا بود

بیخبر از خویش و عاشق نیستی  
 بند هستی نیست هرکو صادق است  
 عاشقان را هست بی‌سرمایه سود  
 دست نی و گو زمینان می‌پرند  
 دست بیریده همی زنبیل بافت  
 چون عدم یکرنگ و نفسی واحدند  
 هر پری را بوی باشد لوت و پوت<sup>۲</sup>  
 چونکه خوی اوست ضد خوی او  
 آب باشد پیش سبطی جمیل  
 غرقه که باشد زفرعون امان  
 لیک بد برهود و بر قومش ظفر  
 لیک بر نمرود باشد زهر مار  
 لیک باشد بر دگر مرغان زیان  
 لیک حلوا برخسان بلوا بود

و آنگاه «مخصوص بودن یعقوب علیه‌السلام بخشیدن جام حق تعالی از روی یوسف...» را که بعنوان شاهد مثال آورده خواننده شد:

جمعیت بسیار و اطاقها مملو از فقرا بود و بعلت نبودن بلندگو صدا به آنان نمی‌رسید (بعقیده حقیر خوب است فقرا از حضور مبارک حضرت آقا استدعا نمایند که در شهرهای پر جمعیت حسینه‌هایی که گنجایش فقرا را داشته باشد و بتواند در موارد جشن‌های مذهبی یا سوگواریها مورد استفاده قرار بگیرد؛ بنا نمایند) پس از قرائت فاتحه الاولیاء و ختم به منزل آقای افشار مراجعت نمودیم آقای مهندس شریفی متولی آستانه حضرت شاه (ع) و آقای صلاحی مدیرکتابخانه آن حضرت بزیارت حضرت آقا آمده بودند. پس از صرف شام استراحت نمودیم.

### دوشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۵۱ = ۳ ربیع‌الاول ۱۳۹۲ (فتح مکه صلح حدیبیه)

سحرکه بیدارشدیم صدای مرغ حق از باغهای شیراز شنیده می‌شد محلی که منزل آقای افشار و اقامتگاه بود خارج از شهر شیراز قدیم واقع بود و در میان باغهای موسوم به قصرالدشت قرار داشت. (ولی فعلاً در دو طرف خیابان قصرالدشت که جزء شهر شیرازگردید، خانه‌های مسکونی بسیار ساخته‌اند که باغهای سابق اثری مشهود نیست ولی اطراف منزل آقای افشار باغهای سابق موجود است و در شمال آنهم رودخانه قرار دارد) پس از اقامه فریضه صبح به تلاوت قرآن مشغول شدند و فقرا استماع می‌کردند. در خاتمه آیاتی چند از سوره مبارکه فتح ترجمه و تفسیر فرمودند که بیاناتشان قریب باین مضمون بود: بنام خداوند بخشاینده مهربان، بدرستی که ما فتح کردیم بر تو فتح نمایانی تا ببخشد خدا گناهان گذشته و آینده‌ت را، و نعمت خود را بر تو تمام نمودیم و ترا براه راست هدایت کردیم، خداوند ترا به نصرتی با عزت و کرامت یاری خواهد کرد. اوست که نازل کرده است سکینه خود را در قلوب مؤمنین تا بر یقین و ایمانشان بیفزاید. و از آنچه بودند کامل‌تر گرداند. سپاه و قوای آسمانها و

<sup>۱</sup> - اشاره به عشق خالص و عمل بدون انتظار پاداش است.

<sup>۲</sup> - لوت بمعنی طعام و غذا و لوت و پوت اقسام طعام و غذاست که کلمه دوم لفظ مهمل است که در زبان فارسی رایج است.

زمین لشکر خداست و خدا بحکمت و نظام آفرینش داناست. خداوند مؤمنین را داخل در بهشت‌هایی می‌کند که در آن نهرها جاری است و گناهان آنها را می‌بخشد و این آمرزش گناهان و دخول در بهشت نزد خدا پیروزی بزرگی است. آنچه از تفسیر ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين استفاده می‌شود مراد از فتح گشودن باب دل است، یعنی فتح نمایانی کردیم که در دل را برای تو باز کردیم تا پیامز گناهان ترا. گشودن در دل با گناهان ارتباط دارد. لذا از نظر تفسیر هم گشودن در دل می‌گوئیم. در جای دیگر می‌فرماید: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» آیا ما باز نکردیم سینه‌ ترا البته برای آن حضرت فتح قلب شده بود. ولی آن به آن در دل برای او باز می‌شد و حجابها برداشته می‌گردید. زیرا خود آنحضرت فرموده است که هفتاد هزار حجاب ظلمت و هفتاد هزار حجاب نور برای خداست. که باید این برداشته شود. پس حجابها و درها زیادست. که باید این حجابها برداشته شود. پس حجابها و درها زیادست. باید سالک خدمت کند تا درها را باز کند و باید کوشش کند که نگذارد درها بسته شود. و باید جدیت نمود تا موانع برطرف گردد. باید وقتی که قرآن می‌خواند با خلوص نیت بخواند تا بالا رود که فرموده است: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (سوره فاطر آیه ۱۰) کلمه پاک و پاکیزه بسوی او بالا می‌رود. یعنی پله به پله بالا می‌رود. فتح مبین و فتح هویدای آن حضرت معراج بود، که همه درها برای او باز شد. دیگر مانعی نبود تا اینکه به دنی فتدلی رسید و به منزلگاه قاب قوسین او ادنی مقام یافت. علی (ع) فرمود: اگر تمام پرده‌ها برداشته شود برای من فرق نمی‌کند (یعنی بعد از برداشتن حجاب تن) باز هم فرق نمی‌کند فرض کنیم اگر با جزئیات که در این اطاق ما آنرا درک می‌کنیم که تمام وسائل آن در کجا قرار دارد بعد از خاموش شدن چراغ باز هم تمام جزئیات آنرا می‌دانیم. این است که آنحضرت فرمود: «لَوْ كُشِفَ الْعِظَامُ أَدْرَتْ يَقِينًا». البته آنچه به ظاهر رسیده است راجع به حدیثی است که در سال ششم از هجرت واقع گردیده است. در واقع صلح حدیبیه فتح پیغمبر و مؤمنین بود. پس از اتمام سخنان ایشان مناجاتی خوانده شد و همگی فقرا صبحانه در خدمت حضرت آقا در همان سالن‌ها صرف کردند. پس از آن در حدود ساعت ۷/۳۰ برای تسلیت فرزند آقای حکیم الهی (احمد حکیم الهی که سال دوم دانشکده کشاورزی بود) تشریف بردند، و از آنجا برای تسلیت خانواده و فرزند مرحوم یوسف طاهباز تشریف فرما شدند و از آقای سیاوش طاهباز و سایر فرزندان و خانم آن مرحوم دلجوئی فرمودند. سپس به عیادت آقای خواجه نوری که کسالت داشتند رفتیم و ایشان با کمال خضوع و نیازمندی اظهار تشکر نمود. در حدود ساعت ۹ به مسجد وکیل تشریف بردند. بالای در ورودی با خط بسیار عالی و زیبا در یک کتیبه کاشیکاری نوشته شده بود: قال رسول الله (ص): «انا مدینه العلم و علی بابها» صحن مسجد را با سنگهای بزرگ فرش نموده. طاقهای اطراف صحن کاشی کاری و تذهیب بسیار عالی داشت که در سال ۱۲۴۳ هجری قمری کاشی کاری آن پایان یافته است ولی پای یکی از ستونها سال ۱۱۸۹ ذکر شده بود که باید سال بنای مسجد باشد که در زمان کریمخان زند صورت گرفته است. مسجد دارای ۴۸ ستون سنگی یکپارچه است. منبری از سنگ مرمر یک پارچه بسیار عالی که دارای ۱۴ پله می‌باشد در کنار محراب قرار دارد. محراب نیز دارای کاشیکاری بسیار عالی می‌باشد. کاشی کاریها بخط میرزا عبدالرزاق و عمل استاد ابراهیم فغفوری است. در ورودی مسجد از چوب ساخته شده و بسیار قدیمی است. پس از بازدید مسجد قدری در بازار وکیل گردش نمودیم و در مغازه دو نفر از فقرا که فرش فروشی داشتند چند دقیقه‌ای توقف فرمودند و در حدود ساعت ده و نیم به منزل مراجعت کردیم. آقایان آیه الله نصیر الشریعه امامی (امام جمعه شیراز) شیخ محمد جعفر شیخ الاسلامی و آقایان هاشمی و اسلامی به زیارت حضرت آقا آمده بودند. و نیز آیه الله حاج سید محمد انوار سردفتر اسناد رسمی و سید خداداد قدرت و آقای نیر بحضور رسیدند. آقای اسلامی اظهار داشت روز گذشته رادیو تهران اعلام کرد که «حضرت آقای حاج سلطانحسین تابنده قطب سلسله نعمه اللهی



گنابادی بشیراز وارد و مورد استقبال پیروان خود قرار گرفت و در قصرالدشت شیراز از ایشان پذیرائی بعمل آمد. بواسطه انتشار این خبر بحضورتان شرفیاب شدیم.» حضرت آقا اظهار تشکر و محبت فرمودند، بعد از نماز ظهر و عصر برای نهار به منزل آقای حاج صالحی تشریف بردند. در این دعوت عده معدودی از فقرا و همراهان افتخار حضور داشتند. پس از صرف نهار بمنزل آقای افشار مراجعت و پس از قدری استراحت عازم زیارت حضرت احمدبن موسی (ع) (شاه چراغ) شدیم. آقای مهندس شریفی متولی آستانه شاه چراغ و آقای صلاحی مدیر کتابخانه و آقای اسلامی تا جلو ایوان استقبال نمودند. پس از زیارت و نماز زیارت بموزه رفتیم. آقای مهندس شریفی لوحه‌ای بنام جنه الاسماء در موضوع مبداء و معاد بخط مرحوم آقای میرزا ابوالقاسم راز معروف بمیرزا بابا ذهبی و نامه‌هایی که مرحوم مجدالاشرف بافراذ نوشته بودند و لوحه‌های دیگر در مبداء و معاد و رموز اسرار ولایت نشان دادند که بسیار عالی و دیدنی بود و آنچه قابل دقت است خطوط و اشکالی بود که در چهار طرف موزه قرار داشت. قرآنهای مختلف که با خطوط نسخ و نستعلیق بسیار خوب و عالی متعلق بقرن هشتم و نهم و قرآن بخط یاقوت و کاغذ ترمه، تمثال حضرت رسول (ص) و حضرت مولی (ع) و قنبر و سلمان و حسنین (ع) نقاشی مینیاتور و بقلم مرحوم فرصت‌الدوله شیرازی و چند قطعه عکس از عمارات قدیمی و قلمدان‌های منبت‌کاری بسیار خوب که بعضی از آنها را آقای حاجی سالکی هدیه کرده بود و سنگ قبر وصال بخط پسرش میرزای وقار، طشتی از مس متعلق به ۱۵۰ سال قبل با نقاشی بسیار ظریف و زیبا که صلوات کبیره حاشیه آن قلمزنی شده بود. و علامت قدیمی خوب که سابق پیشاپیش دسته‌های سینه‌زن حرکت می‌دادند. کلاه خود، زره متعلق بدوران سلاطین زندیه، چراغ موشی فلزی قبل از پیدایش شمع و چراغ، پیه‌سوزهای گلی که سابقاً در حرم مطهر روشن می‌کرده‌اند، سقاخانه قدیمی، لاله‌های قدیم و اولین چراغ نفتی چینی که بحرم شاه چراغ هدیه شده بود، و چلچراغ ۲۴۰ شمعی فلزی، و تمبرهای مختلفه از تمام دنیا، قرآن خطی که به هیچ‌یک از خطوط معموله شبیه نبود. و نقاشیهای بسیار زیبا در اول هر جزو نقش شده بود متعلق باواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم، و قرآن بسیار نفیس که وقف حرم کرده بودند. حضرت آقا فرمودند: بهتر است کتابخانه در محل بسیار وسیع که موزه هم ضمیمه آن باشد تهیه شود. آقای مهندس شریفی عرض کرد توجهی فرمائید که این کار انجام شود. از آنجا بزیارت حضرت محمدبن موسی (ع) و فرزندش سیدابراهیم تشریف بردند و آقای مهندس شریفی همراهی می‌کردند و محوطه صحن حضرت شاه چراغ در این وقت بسیار وسیع بود. و ضمناً مشغول تعمیر بودند. آقای نبوی رئیس غله شیراز نیز خدمت رسیدند. در حدود یکربیع مانده به ساعت شش بعد از ظهر از صحن حضرت شاه چراغ خارج و از خیابان کریمخان زند که خیابانهای بسیار زیبای شیراز است بمنزل آقای افشار مراجعت کردیم. در این ساعت هوای شیراز ابری و بسیار مطبوع بود. وقت نماز مغرب فرا رسیده بود، جمعیت فقرا خیلی زیادتر از شب‌های گذشته بود زیرا فقرای لار و گراش و فسا و سروستان نیز آمده بودند. بعد از نماز مغرب و عشا حضرت آقا شرحی مفصل درباره اتحاد و اتفاق و از خودگذشتگی مؤمنین بیان فرمودند و بعد مناجات خوانده شد. بعضی از فقرای لار و گراش و ششده را حال و جذبه‌ای فراهم شده، صیحه‌های پی‌پی می‌زدند. پس از خاتمه مجلس جمعی از فرهنگیان شیراز و آقای اسلامی بزیارت حضرت آقا آمدند و پس از صرف شام خداحافظی نمودند. در حدود ساعت ده استراحت نمودیم.

**سه‌شنبه ۲۹ فروردین ماه ۱۳۵۱ (گردش در شیراز)**

سحر هوای شیراز سرد بود و آوای یکنواخت مرغ حق بگوش می‌رسید. مناجات و راز و نیاز فقرا در سالنهای طبقه اول عمارت شنیده می‌شد. حضرت آقا بطبقه اول عمارت با همراهان تشریف‌فرما شدند، بیشتر فقرای شیراز لار و گراش و ششده مرد و زن برای اقامه نماز صبح آمده بودند. بعد از نماز و قرائت قرآن حضرت آقا بیانات

مفصلی راجع بمعراج جسمانی و روحانی فرمودند که این مختصر گنجایش درج ندارد.<sup>۱</sup> پس از صرف صبحانه در حدود ساعت ۷/۳۰ به منزل مرحوم نیرفتیم و ملاحظه شد که آن مرحوم علاوه بر کتاب کوکب نیر، کتاب دیگری بنام تحفه نیر که دارای چهل مجلس در توحید و سایر مسائل دینی است تألیف کرده‌اند که در آخر هر مجلس ذکر مصیبت نیز دیده می‌شود و تاریخ آن دوازدهم شعبان ۱۳۲۹ هجری است که هنوز چاپ نشده بود. و نیز کتابی در چند مجلد در تاریخ مشروطیت و دیوانی هم از اشعار گوناگون که آنها نیز چاپ نشده بود. پس از بازدید و تسلیت آقای احمد نیر فرزند ارشد آن مرحوم برای بازدید آقای احمد نادری رئیس کانون وکلای دادگستری فارس تشریف فرما شدند. منزل ایشان در خیابان شاهپور شیراز با سبکی قدیمی و نسبتاً با روح بود. اطاقهای متعدد وسیع داشت. در و پنجره‌ها چوبی و منبت کاری، یک درخت نخل و چند اصله درخت مرکبات نارنج و گلهای یاس و نسترن و غیره و حوض نسبتاً بزرگی در جلو عمارت شمالی جلوه سنتی آنرا نشان می‌داد. مرغان خوش‌الحان و بلبلانی که بطور آزاد و در قفس بودند با نغمه‌سرایی از میهمانان عزیز خود پذیرائی می‌کردند. آقای نادری اظهار داشت در زمان آقای نورعلیشاه ثانی بدست جناب آقای شیخ محسن سروستانی ملقب به صابر علی تشرّف به فقر پیدا کرده است و آنچه که برای حقیر خیلی حائز اهمیت بود اینکه حضرت آقای صالحعلیشاه چند سفر به شیراز تشریف فرما شدند و در این منزل نزول اجلال فرمودند. از آنجا بمنزل سرکار سرهنگ معجب (ضیاءالسلطان) که در سابق عهده‌دار ریاست شهربانیهای شیراز و اصفهان بوده‌اند رفتیم وی در حدود ۸۵ سال از عمرش می‌گذشت و در سال ۱۳۲۷ قمری هجری در زمان حضرت آقای نورعلیشاه ثانی به فقر تشریف یافته بودند. حضرت آقا نسبت به معظمله اظهار لطف و محبت بسیار فرمودند، پس از صرف میوه و شربت با عرق نسترن چند قطعه عکس با استدعای آقای معجب گرفته شد و بعد از خداحافظی بمنزل آقای دکتر پیمان از فقرای با محبت شیراز رفتیم و سپس بالاتفاق برای بازدید آقای نصیرالشریعه امام جمعه شیراز که از خاندان اصیل و از سردفتران معروف شیراز بود، بمنزل ایشان رفتیم. چند نفر از آقایان

---

<sup>۱</sup> چون ایشان مطالب بسیار مهمی درباره معراج در کتاب ده سخرانی ایراد فرموده‌اند و در همین سفرنامه هم مختصری درباره معراج بیان شده لذا برای رعایت اختصار به مآخذ فوق و پاورقی مربوطه مراجعه شود. تنها برای الحاقی درباره معراج از کتاب رفع شبهات نوشته می‌شود: عرفای شیعه و بزرگان سلسله نعمة‌اللهیه معتقدند که معراج آن حضرت هم جسمانی و هم روحانی بود و معراج روحانی اختصاص به آن حضرت نداشته بلکه مزیتی هم برای آن حضرت ایجاد نمی‌کند و برای همه بزرگان بوده، بلکه هر یک از مؤمنین به اندازه ارتباط معنوی که با محمد و علی - علیهما السلام - داشته باشند از این معراج روحی ارث می‌برند. و طبق حدیث شریف ((الصلوة معراج المؤمن)) اگر برای مؤمن هم حال حضور دست دهد و نماز را با توجه تام بخواند، نمونه معراج برای او پیدا می‌شود؛ پس معراج روحی برای هر یک از اولیا ممکن است حاصل شود. و برای علی (ع) در هر نماز بلکه شبی هفتاد مرتبه واقع می‌شد و برای پیغمبر (ص) هم این معراج شماره و عدد نداشت. معراجی که اختصاص به آن حضرت داشت و یکی از امتیازات آن حضرت می‌باشد و دیگری را از آن بهره نبود و در مدت عمر شریفش فقط یک یا دو مرتبه رخ داد، جمع بین روحی و جسمانی بود؛ یعنی روح آن حضرت به طوری قوی و کامل شده بود که توانست بدن را هم در حالت معراج داشته باشد و قوای جسمانی نیز با روح مطهر او به معراج بروند. و دو ایه شریفه: ما کذب الفؤاد ما رأی - (دل آنچه دیده دروغ ندیده) ما زاغ البصر و ما طغی (چشم او بجائی نگردید و تجاوز نکرد) (آیات ۱۱ و ۱۷ سوره نجم) اشاره به هر دو معراج دارد. که اولی اشاره به عروج روح و دومی اشاره به سریان آن در بدن و معراج جسمی است... (رساله فغ شبهات ص ۷۳ تا ۷۷).

روحانیین و وعاظ و آقای اسلامی در آنجا حضور داشتند. آقای امام جمعه اصرار داشتند در مسجدی که امامت دارند حضرت آقا اقامه نماز نمایند ولی حضرت آقا قبول نفرمودند. آقای عالم زاده از وعاظ شیراز و آقای شوشتری از وعاظ تهران نیز حضور داشتند و در اطراف زلزله تأسف آور قیر و کازرون و تلفات و کمکهای ایرانیان و سایر کشورهای جهان صحبت می نمودند. در حدود ساعت یازده به محل اقامت مراجعه نمودیم. آقای مدیر روزنامه پیک خجسته به زیارت آمده بود و اظهار داشت که من در آبادان به سکتة قلبی مبتلا شدم و آقای رضاعلیشاه مرا از مرگ نجات داده است. در این موقع آقای مؤیدالاسلام و آقای حمیدی که پیشنهاد و واعظ بودند، به زیارت حضرت آقا آمدند. و آقای مؤیدالاسلام و آقای حمیدی که پیشنهاد و واعظ بودند، به زیارت حضرت آقا آمدند. و آقای مؤیدالاسلام ضمن سخنان مفصل تکیه کلامش این بود که ما ایرانیان افتخار می کنیم که نه نفر از ائمه اطهار علیهم السلام از جهت مادر نسل ایرانی می باشند. نهار منزل آقای حاج محمد سالکی دعوت داشتیم. قبل از نهار و بعد از نهار از موزه شخصی ایشان که واقعاً کم نظیر است دیدن فرمودند. در این مجموعه کوچک بسیار زیبا تعدادی ظروف سفالی بسیار قدیم، چند قطعه سنگ مرمر که نقش ها و اشکال زیبایی طبیعی بدون دخالت دست انسانی در آنها وجود داشت. چندین شمشیر بسیار عالی و سپر از دوران صفویه، سه جلد قرآن نفیس، تعدادی کتب خطی، چند حلقه انگشتری، چند عدد قلمدان نقاشی شده بسیار خوب، چند عدد مجسمه حیوانات که برنز ساخته شده بود، دو جفت گوشواره و یک سینه بند سنگی ریز و دو عدد جعبه چوبی قدیمی وجود داشت که طی سالها جمع آوری و بصورت کلکسیون کوچکی درآمده بود. (شرح هر یک از این قطعات اشیاء عتیقه و اینکه از کجا و به چه صورت تهیه و خریداری شده است و تاریخ تولد و تحصیلات و تشرّف بفقیر و درویشی و خدماتی را که عهده دار بوده بقلم خود آقای حاج محمد سالکی در صورت علیحده مکتوب است.) در حدود دو ساعت بعد از صرف نهار بمنزل آقای افشار مراجعت کردیم، پس از مختصر استراحتی آقای محمد جعفر شیخ الاسلامی که از محترمین شیراز بودند برای چندمین بار به زیارت حضرت آقا آمدند. در حدود ساعت ۵ بعد از ظهر حضرت آقا و همراهان و فرزندان ارجمندشان آقای حاج علی تابنده که باتفاق آقای حاج سیدعلی اکبر روح الامین و فرزندش آقای مهندس احمد روح الامین که از تهران آمده بودند، به زیارت مزار شریف حضرت آقای رحمتعلیشاه شیرازی قدس سرّه العزیز مشرف شدند.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - در اینجا لازم بتذکر است که مرحوم رحمتعلیشاه در سال ۱۲۷۸ هجری قمری بدنبال دو اجازه قبلی به تاریخ ۱۲۷۱ و ۱۲۷۲ در سال ۱۲۷۶ فرمان خلافت و جانشینی حضرت محمدکاظم سعادتعلیشاه را با دستخط خویش صادر فرمودند. ولی بعلت آنکه سعادتعلیشاه قدس سرّه بعلوم ظاهر چندان اعتنا نداشت و لذا بسیطی در آن باره نداشت تعداد کمی از سوختگانی که چشم دلشان باز بود و بر مبنای:

بشوی دفتر اگر همدرس مائی      که علم عشق در دفترنگنجد

در وجود او همه چیز دیدند و برگردش پروانه وار ماندند ولی بعضی از طرفداران فضل ظاهری فرمانی بنام حاج آقا محمد عموی آن جناب نوشتند که خود سلطانعلیشاه در نامه ای به سعادتعلیشاه متذکر آن شده که در اواخر عمر یعنی در سال ۱۲۸۷ نوشته است. اما حاج آقا محمد عموی آن جناب نوشتند که خود سعادتعلیشاه در نامه ای به سعادتعلیشاه متذکر آن شده که در اواخر عمر یعنی در سال ۱۲۸۷ نوشته است. اما حاج آقا محمد ملقب به منورعلیشاه عموی رحمتعلیشاه همانطور که ذکر شد شعبه ای دیگر تشکیل داد و پس از وی حاج علی آقا و فاعلیشاه و بعد صادقعلی شاه و سپس میرزا عبدالحسین ذوالریاستین بارشاد پرداخته و پس از ذوالریاستین دو شعبه شدند دست اول از طرفداران سید زین العابدین نعمة اللّهی پافلعه اصفهان. دسته دیگر مریدان دکتر نوربخش کرمانی گردیدند. ضمناً میرزا حسن صفی (صفی علیشاه) که از طرف مرحوم رحمت علیشاه شیخ بود ادعای جانشینی نمود و پس از وی ظهیرالدوله (صفاعلیشاه) و آنگاه صفاء الملک و سپس مولوی معروف به وفاعلی ادعای جانشینی کردند و اکنون هم فقط مشایخی دارند.

پس از زیارت و نماز در مورد تعمیرات و تعیین خادم دستوراتی فرمودند عده کثیری از فقرای شیراز و توابع در این ساعت افتخار حضور داشتند، آقای مرتضی حفاری اهل ششده بسمت خادم مزار شریف تعیین و در حدود ساعت شش مراجعت نمودیم. هوای شیراز تمام ابری و نسیم ملایمی می‌وزید که برگهای گلها را رقصان از این طرف خیابان بطرف دیگر پرواز می‌داد. ضمن حرکت اتومبیل زمزمه‌ای شنید شد. خوب دقت کردم، شنیدم که یکی از فقرا این غزل از کتاب شمس را می‌خواند:

ای خدا این وصل را هجران مکن	سرخوشان عشق را نالان مکن
باغ جان را تازه و سرسبز دار	قصد این بستان و این مستان مکن
چون خزان بر شاخ و برگ دل مزین	خلق را مسکین و سرگردان مکن
بر درختی کاشیان مرغ تُست	شاخ مشکن مرغ را پران مکن
شمع جمع عاشقان بر هم مزین	دشمنان را کور کن شادان مکن
گر چه دزدان خصم روز روشنند	آنچه می‌خواهد دل ایشان مکن
کعبه آمال ما این درگه است	کعبه امید را ویران مکن
این طناب خیمه را بر مگسلان	خیمه تست آخر ای سلطان مکن
بی‌تو در یکدم زدن تاوان بود	مهلت عشاق را تاوان مکن
نیست در عالم زهجران تلخ‌تر	هر چه خواهی کن ولیکن آن مکن

پس از ورود به منزل آقای افشار مشاهده شد که جمعیت از شبهای دیگر بیشتر است بعد از اقامه نماز مغرب و عشا فرمودند طبق دستور قرآن و رویه بزرگان شب جمعه تا ظهر روز جمعه مؤمنین باید مشغول عبادت باشند و اگر کار دنیا انجام دهند برکت ندارد. دستور اسلام این است که کار دنیا مانند شب جمعه تعطیل شود و فقرا هر کجا هستند ولو یکساعت هم باشد علاوه بر جلسه فقری شب جمعه جلسه فقری روز جمعه را هم تشکیل دهند. افرادی که ممانند نانو و امثال آن ناچار هستند که از صبح جمعه تا ظهر کارکنند باید استفاده آن ساعات را برای خدا خرج نمایند. به پیامبرگرامی (ص) آیه نازل شد: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا» (سوره نمل آیه ۸۹).<sup>۱</sup> حضرت بدرگاه خدا نالید و استدعای زیادتیر نمود. آیه نازل شد: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (سوره انعام آیه ۱۶۰).<sup>۲</sup> باز حضرت بدرگاه خدا نالید و استدعا نمود که خدایا کم است امت من طاقت ندارد. بیشتر عنایت فرما خداوند فرمود: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ».<sup>۳</sup>

پس رسول خدا (ص) دانست که کلمه کثیر از طرف خدا بشمار نمی‌آید و انتها ندارد. یکی از اصحاب رسول خدا (ص) بنام ابوالدجراح دو باغ نخلستان یکی از پدر و دیگری از مادرش باو رسیده بود که یکی از دیگری بهتر بود عرض کرد یا رسول الله من هر دو نخلستانم را در راه خدا می‌دهم حضرت فرمود یکی را بده و دیگری را برای امرار معاش خود نگاه‌دار. وی عرض کرد نخلستان بهتر را می‌دهم. از جا حرکت کرد و به نخلستان رفت. مادرش مشغول چیدن خرما بود و دانه‌ای خرما در دهان نهاد گفت ای مادر خرما را از دهان بیرون آور که

<sup>۱</sup> ترجمه آیه: آنکه خوبی آورد (عمل نیکو انجام دهد) مرا و راست بهتر از آن و آنان از هراس چنین روزی ایمنند.

<sup>۲</sup> ترجمه آیه: کسی که نیکی آورده ده چندان پاداش اوست. و کسی که بدی آورد جز مانند آن جزا باو داده نمی‌شود و آنان مورد ستم واقع نمی‌شود.

<sup>۳</sup> ترجمه: کیست آنکه به خدا وام دهد و وامی نیکو که خدا آنرا مضاعف گرداند و بسیار مضاعف گرداند و خداست که می‌گیرد و می‌گشاید و بسوی او بازگردانیده می‌شود (سوره بقره آیه ۲۴۵).

رسول خدا (ص) فرمود: که خداوند هزار هزار برابر در عوض عنایت می‌فرماید. پس اگر ما شب و روز جمعه تا ظهر کسب و کارمان را برای خدا ترک کنیم و از درآمد آن صرف‌نظر نمائیم خداوند هزار هزار برابر عطا می‌فرماید. شب و روز جمعه بیاد خدا باشند، در هر کجا هستند اجتماع کنند و مشغول ذکر خدا باشند و مناجاتهای وارده و کتب بزرگان اعم از نثر یا نظم خوانده شود.

### چهارشنبه ۳۰ فروردین ۱۳۵۱ (سخن درباره اصالت وجود)

صدای مرغ حق و زمزمه آب رودخانه توأم با آهنگ مرغان و آواز هزارستان بخصوص مناجات فقرا طلوع صبح صادق را اعلام می‌نمود. پس از اقامه فریضه صبح بجماعت و قرائت قرآن فرمودند معنی اصالت وجود بقول حکماء و اشراق این نیست که در مقابل حضرت احدیت موجودات بالاصاه وجود دارند. بلکه وجود همه اشیا از وجود فائض‌الجود حق است تعالی شأنه و گرنه در غیر اینصورت شرک است. آنگاه آراء حکما و متکلمین با بیانی شیوا بطور تفصیل عقاید هر دسته را مشروحاً بین فرمودند که در خور این مختصر نمی‌باشد. پس از این آیه از کلام الله مجید: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»<sup>۱</sup> قرائت و تفسیر فرمودند و نتیجه گرفتند که بازگشت همه کس و همه چیز به اوست.

۱- وحدت وجود: از آنجا که بعضی بد اندیشان بر مبنای ((الانسان عدو علی ما جهل)) چون وحدت وجود را نمی‌فهمند فوراً قیاس فاسد تشکیل می‌دهند که وحدت وجود کفر است. صوفیان معتقد به وحدت وجودند. پس صوفیان کافرند در حالیکه برعکس کثرت وجود کفر است و لازمه اش کثرت واجب‌الوجود می‌باشد. لذا در اینجا به نظریات مختلفه در این باره اشاره می‌شود تا حقیقت روشن گردد.

۱ عده‌ای معتقد به اصالت ماهیت بوده می‌گویند وجود اعتباری است و حق تعالی را ماهیت مجهول الکنه دانسته‌اند. ابوعلی سینا در شفا و اشارات و ملاصدرا در اسفار و مبداء و معاد فرموده‌اند: وجود مطلقاً ممکن نیست که معلول ماهیت باشد. و عجیب است که بعضی این نسبت غلط را با شراقین داه‌اند در حالی که اشراقیون حق تعالی و انوار صرف و انوار مجرده را نیز بعضی از آنها وجود صرف می‌دانند. در هر صورت محال است که ماهیت علت وجود باشد در حالی که خود وجودی ندارد و این از محالات بدیهه است.

(شمع نایافته از هستی بخش که تواند که شود هستی بخش)

۲ فلهویون می‌گویند وجود حقیقت واحد و دارای مراتب مختلفه مقوله بالتشکیک است و مراتب وجودیه از عقل اول تا هیولای اولی متصل به یکدیگر بود و فرق بین افراد وجود در مراتب به شدت و ضعف و غنی و فقیر و سایر خصوصیات تشکیکی است و آن یک مرتبه‌ای که حقیقت وجود به شرط لا بوده یعنی از همه تعینات ماهوی منزّه است که در واقع وجود صرف و بسیط و عاری از جمیع انحاء ترکیب باشد و آن مرتبه تام حق اولست و سایر موجودات از عقول طولیه و عرضیه و نفوس ناطقه و موجودات برزخیه و موجودات، ماده با وجود اختلاف مراتب معالیل حق تعالی هستند. پس اصل الحقیقه واحد است و یکمرتبه آن واجب و بقیه مراتب ممکنات است. و لذا این وحدت اطلاقی با کثرت تعینات امکانی منافات ندارد و وحدت اطلاقی شخصیه است که در مرتبه ذات تعینی ندارد و اول تعین وجوبی و سایر تعینات ممکنات می‌باشند.

۳ فلاسفه مشاء قابل باصلات وجود و اعتباری بودن ماهیات بوده می‌گویند تمایز هر وجودی به تمام ذات است و مفهوم وجود را از معقولات ثانویه و امری اعتباری دانسته‌اند که بطلان آن واضح است زیرا تا جهت وحدت نباشد قوامی در وجودات نیست پس همه باید در وجود وحدت داشته باشند.

۴ بعضی معتقدند به وحدت وجود و کثرت موجودند و این هم غلط است زیرا در آنصورت مخالفت با توحید افعالی دارد و سنخیت و مبانیّت بین علت و معلول حاصل شده شرک افعالی را موجب می‌شود.

۵ عده‌ای وجود را مشترک لفظی بین واجب و ممکن دانسته‌اند و بعضی آنرا مشترک معنوی بین ماهیات وجودیه می‌دانند و این سخن هم اشتباه است چه وجه اشتراک وجودی است و ذاتی نه اعتباری.

۶ و اما محققین عرفا و کملین صوفیه را در وحدت وجود نظر این است که:

الف: وجود حقیقت واحده و دارای مراتب متعدده متکثره به تشکیک است چنانکه بنا به نظریه فهلویون نیز چنین است و اشاره شد.  
ب: برخی از صوفیه معتقدند که وجود موجود واحد است و قائل بوحدهت وجود و موجودند. گاهی به کلی نفی وجود از ما سوی الله می‌کنند و می‌گویند عالم خیال محض است.

هر چیز که غیر حق بیاید نظرت      نقش دومین چشم حول باشد

و گاهی ما سوی الله را اعتباری دانسته و گاه آینه و گاه موج دریای وجود و گاه سایه و عکس گرفته‌اند. در حالیکه اگر جلوه وجودی نبود و موجود بالحقیقه قوام بوجود بالحقیقه دارد. و چون وجود حق است جلوه هم مرتبه نازل همان حق است نه بالاصاله بلکه به تبع قیومیت حق.

ج: عده‌ای از صوفیه قائل به وحدت وجود موجودند. در عین حال به کثرت وجود و موجود قائلند و گفته‌اند: وجود حقیقی حق تعالی است و مراتب امکانیه را از ظهورات و تجلیات حق تعالی می‌دانند و آنان نیز بر دو قسمند اول: آنهایی که حق تعالی را مقام و مرتبه بشرط لا از وجود می‌دانند و موجود حقیقی را همان مرتبه دانسته ممکنات را تجلیات و ظهورات همین حقیقت (بشرط لا) می‌دانند نه اصل حقیقت. دسته دیگر: کمترین عرفانند حقیقت وجود را ((لا بشرط مقسمی)) دانسته و اصل حقیقت را عاری از همه قیود معین و آزاد قید اطلاق می‌دانند و تنها آن مرتبه را که مقام غیب الغیوب و کثر مخفی است حق تعالی می‌دانند و وجود بشرط لا که مقام وجوب وجود است از تعیات آن اصل واحد دانسته می‌گویند: ((اولین تعین، تعین، اصل الحقیقه است که بجای حقیقت وجود بذاته و لذاته است و ظهور آن بصورت جلوه‌های اعیان ثابته و ماهیات و مراتب ممکنه درآمده و تشکیک را در مظاهر وجود قائلند نه در مراتب و قول به مراتب را که فهلویون قائلند منافی با توحید وجودی می‌دانند و چون کثرت در وجود ناشی از اصل وحدت حقیقت وجود است و اصل الحقیقه از جهت وحدت کثرت را اقتضا می‌کند لذا کثرت با وحدت منافات ندارد و برگشتن باصل وحدت است. و این کمترین از عرفا می‌گویند حقیقت وجود واحد بوحدهت شخصی است و باین معنی وجود حق تعالی است و بس و بقیه موجودات نسب و ظهور و شئون و تجلی آن یک اصلند و آن اصل حقیقت حقه حق و وجودی محض بوده در مرتبه ذات غنی از همه اشیاء و بدن هیچ قید است و چون حق تعالی واحد به وحدت حقه حقیقه انبساطیه است لذا موجب کلیه کثرات است زیرا اکثرات در آن منظوری است و این احاطه قیومیه حق اول بر فعل اوست که جمیع کائنات ظهور فعل است و لذا فرموده‌اند: لا یشد عن حیطة وجوده شیئی. و عنت الوجوه للحي القیوم. و وحدت حق سه نوع است ذاتیه، وصفیه و فعلیه. وحدت ذاتی ساری در جمیع اشیاء ممکنه است و وحدت وصفی از حیث اسم الله است که جامع الصفات است و مرجع صحیح کثرات. و وحدت فعلیه از آنرو که جمیع شرایط و اسباب و علل از یقینات حقتند و از این جهت که بحق ارتباط دارند و آیات قرآن که می‌فرماید: ((ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی)) و الذین یبایعونک الله)) یبایعون الله)) و ((یدالله فوق ایدبهم)) که همه از شئون وحدت وصفی و فعلی است.

و اما چنانکه مولی العارفین فرمود: الحقیقه نورٌ یشرق من صبح الازل فیلوح هیا کل التوحید آثاره)) این هیا کل توحید همان مراتب وجودند که به حضرات خمس معروفند که مراتب تجلیات نازله حضرت حق می‌باشند و عبارتند از: اول حضرت ذات که غیب مطلق و عنقا مغرب و کثر مخفی است که گفته‌اند:

وجودی عاری از قید مظاهر      بنور خویشتن در خویش ظاهر  
نه با آئینه رویش در میانه      نه زلفش را کشیده دست شانه

و چون از درک آن فهم و عقل عاجز است آنرا مقام ((عمی)) نامیده‌اند و آن بعلت کثرت ظهور و احاطه نور است بر همه اشیاء.  
دوم: حضرت اسماء و صفاتست که مقام الوهیت (الله) است که حق متظاهر با اسماء مختلفه است و این مرتبه قابل درک کمترین است و بدان استعانت جسته می‌شود و ارتباط برقرار می‌گردد.

سوم: حضرت افعال و عالم ارواح و عقول مجرد است اعم از عقول طولیه و عرضی و ملکوت علیا .  
چهارم: عالم مثال است که بحق به صور مختلفه حقیقت خویش را عرضه می‌کند.

پنجم حضرت حس است که بحق بصورت صور کونیه خود را ظاهر ساخته و این صورتها همیشه بصورت خلقت جدید ظاهر می‌شود. و کل یوم هو فی شأن)) این تجدد و صیروریت را بیان می‌کند.

ششم: کون جامع انسانی است که ضابط جمیع حضرات بوده و معاد وجود و دوسر حلقه هستی است.  
حضرت سلطانعلیشاه در تفسیر بیان السعاده همین نظر ((وجود لا شرط)) را که شرح داده شد پذیرفته و مراتب تشکیک را در وجود چنانکه ذکر شد بیان فرموده است و آنگاه مراتب حضرات خمس را ذکر فرموده اصل مهم و ((بسیطة الحقیقه کل الاشیاء)) را

در حدود ساعت شش صبح بنا به دعوت قبلی برای صرف صبحانه به منزل آقای نبوی رئیس اداره غله تشریف بردند. همراهان و عده‌ای از فقرا افتخار حضور داشتند. پس از صبحانه ببازدید آقای ندیمی که در خانه‌های سازمانی دولت سکونت دارند تشریف بردند بعد بترتیب جهت بازدید آقایان رضوی و آیه الله فخر خطیب معروف شیراز و حاج مؤیدالاسلام و زیارت سید علاء الدین حسین فرزند حضرت موسی بن جعفر جهت عیادت و تسلیت بمنزل آیت الله محلاتی تشریف فرما شدند. و در حدود ساعت ده بمنزل آقای افشار مراجعت کردیم. آقای پاکزاد رضوی و مدیرکل ثبت استان فارس و آقای انصاری سردفتر اسناد رسمی به زیارت حضرت آقا آمدند. در ایام اقامت در شیراز، صبح و عصر عده‌ای بافتخار فقر و درویشی نائل گردیدند و بعد از نماز ظهر و عصر برای صرف نهار بمنزل آقای محمدعلی ناسوتی تشریف فرما شدند. پس از صرف نهار بمنزل آقای افشار مراجعت و استراحت فرمودند. در ساعت ۳/۳۰ بعد از ظهر جماعتی از فقرا بزیارت آمدند. برای نماز مغرب و عشاء بمنزل آقای افشار مراجعت کردیم. بعد از نماز مغرب و عشاء دو نفر از وعاظ تهران و شیراز بنام آقایان شوشتری و مدرسی به زیارت حضرت آمدند چون قصد حرکت از شیراز داشتند. بعلت کمی وقت از بازدید آقایان عذرخواهی فرمودند و از تمام فقرا خداحافظی و توصیه فرمودند که فقرا نباید هیچگونه کدورتی از یکدیگر داشته باشند. حتی الامکان وحدت و یگانگی و اخوت ایمانی را مراعات نمایند. آنچنان برادران مؤمن باید با هم متحد و یگانه باشند که هرکدام که بخواهند آزادانه از جیب یکدیگر استفاده نمایند. در زمان حضرت رضا (ع) جماعتی از مسلمین به زیارت حضرت آمدند، چون ایشان ولیعهد بودند و امور مختلفه را رسیدگی می کردند و جمعیت هم زیاد بودند اصولاً مقدور نبود در غیر مواقع عمومی، در تمام مواقع برای همه در باز باشد زیرا بعضی عرایضی داشتند که نباید دیگری مطلع شود. یا امور قلبیه که نمی شد کس دیگری حضور داشته باشد و آن حضرت در تمام اوقات همه را بپذیرند. چهل نفر از مسلمین از راه دور به زیارت حضرت آمدند و اظهار داشتند ما از شیعیانیم و استدعا کردیم که بطور خصوصی آن حضرت را زیارت نمایند و با استدعاهای مکرر حضرت به آنها پاسخ نمی دادند تا بالاخره پس از تضرع و زاری بسیار آنها که راه دور آمده اند اجازه فرمودند که آن حضرت را زیارت کنند. وقتیکه شرفیاب شدند حضرت سؤال فرمود: آیا بین شماها کسانی هستند که اگر احتیاج پیدا کردند از جیب دیگری استفاده کنند؟ آنها قدری یکدیگر را نگاه کردن و عرض کردند: خیر. حضرت فرمود پس نگوئید ما از شیعیان شمائیم. بلکه می گفتید که ما از دوستان شما هستیم و علت اینکه چهل روز شما را معطل کردم، این بود که شما ادعای تشیع می کردید. و اگر می گفتید ما از دوستان شما هستیم همان روز اجازه ملاقات میدادم. در حدود ساعت ۹ بعد از ظهر عده زیادی از فقرا در همان منزل آقای افشار در خدمت حضرت ایشان شام صرف نمودند و در حدود ساعت ۱۰/۳۰ استراحت نمودیم.

---

مطرح و با دلایل عقلی و نقلی مدلل ساخته و آنگاه آیات و احادیث مربوطه را ذکر فرموده است که بر سبیل ایجاز بعضی آیات و احادیث آورده می شود: هم معکم اینما کنتم فاینما تولوا فثم وجه الله و هو بکل شیء محیط الله نور السموات و الارض، هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن....

حدیث از علی (ع): داخل الاشياء لا بالمجازه و خارج عن الاشياء لا بالمبانیه و نیز فرموده آن جناب (ع) است: ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله فیه برای اطلاع بیشتر به تفسیر بیان السعاده جلد اول آغاز سوره بقره و همچنین تفسیر بر آیه و اذا قلنا للملائكة السجدوا لآدم در سوره بقره و تفسیر آیه نور مراجعه شود و سپس کتاب صالحیه در قسمت ((من التوحید)) و نیز کتاب سه گوهر تابناک از حضرت قطب العارفین سلطان حسین تابنده (رضاعلیشاه) و نیز کتاب اسفار و المبدأ و المعاد از ملاصدرا و منظومه حاجی سبزواری و حکمت الاشراف سهرودی و کتاب با ارزش هستی از نظر فلسفه و عرفان از جلال الدین آشتیانی و شرح بر فصوص و شرح گلشن راز و دیگر کتب مربوطه مراجعه شود.

## پنج‌شنبه ۳۱ فروردین ۱۳۵۱ (ذات صفات خدا)

چون آنروز قصد عزیمت به اصفهان داشتیم عده زیادی از فقرا سحر خیلی زود آمده بودند. یکی از آنها مشغول خواندن مناجات بود و سایرین حالی داشتند. چند نفر از طالبین هم قرار تشرّف به فقر داشتند جلو اطاق حضرت آقا منتظر بودند. بتدریج جمعیت زن و مرد زیاد شد که در آن سالنهای بزرگ گنجایش نداشت، همگی نماز صبح را به ایشان اقتدا نمودند. پس از نماز و قرائت قرآن ضمن تفسیر فرمودند: هر دونفری که با هم هستند سومی آنها خداست، رؤیت معانی مختلفه دارد. معنی دیدن و معنی بصیرت و غیره دارد. هیچ از خداوند پوشیده نیست و علم حقتعالی عین ذات اوست و همیشه عالم بوده است و می‌باشد. ادعا کرده‌اند که موجودات متأخرند برای اینکه ابتدا موجودی نبوده است. (در این مورد اشکالاتی کرده‌اند) علم حقتعالی طوریت که تمام آنچه که باید بوجود آید پیش خدا مکشوف است و او همه امور را قبلاً پیش‌بینی کرده است. آنگاه مثل ایجاد می‌کند. در این حال علم او با حقیقت او یکی است. در قرآن می‌فرماید: خداوند می‌داند آنچه در آسمانها و زمین است، لازمه تابش نور حقتعالی این است که علم او با حقیقتش یکی است.

گر مورچه‌ای دم اندر ته چاه از دم زدن مورچه تو آگاهی

ممکن نیست دو نفر راز پنهانی داشته باشند مگر اینه او سومی آنهاست. و هر سه نفری نیست که چهارمی او باشد. ولی عیسوی می‌گوید: اب و ابن و روح‌القدس. و می‌گویند ثالث ثلثه ولی هر سه نفری چهارمی آنها خداست و بر همه چیز محیط است. و اگر آنها را در ردیف و خدا را چهارمی بدانیم مثل آیه فوق در آن صورت توحید است. ولی اگر سه اصل قدیم بدانیم که در عرض همدند شرک است. ولی اگر تقدم رتبی واجب با اقنوم امکانی منظور باشد شرک نیست. قضیه‌ای به بهلول نسبت می‌دهند که هارون الرشید به بهلول گفت مرا نصیحت کن. بهلول گفت هر وقت خواستی معصیتی نمائی از ملک خدا خارج شو. هارون گفت هر کجا روم ملک اوست. بهلول گفت اگر خواستی معصیت او کنی نعمت‌های او را مخور، هارون گفت تمام نعمت‌ها از اوست. بهلول گفت اگر خواستی معصیت کنی جائی برو که ترا نبیند و آگاه نشود. گفت این کار هم میسر نیست زیرا خداوند به همه چیز بینا و آگاه است. بهلول گفت حیا نمی‌کنی که در مملکت او از نعمتهای او می‌خوری و در حضور او معصیت او را می‌کنی. بهلول از اصحاب حضرت صادق (ع) و از دانشمندان بود. خلیفه به سه نفر از اصحاب حضرت صادق (ع) تکلیف مشاغل قضاوت کرده بود آنها از حضرت کسب دستور کرده بودند پشت نامه آنها حضرت حرف ج مرقوم فرموده بود، یکی از آنها از مشاهده حرف ج جلاء وطن فهمید و از وطن فرار کرد، دیگری جلال فهمید و مقام قضاوت را قبول کرد. بهلول هم از این حرف جنون فهمید و خود را به دیوانگی زد. می‌گویند بر نی بلندی سوار می‌شد و چوبی در دست داشت و بر نی می‌زد و می‌دوید و فریاد می‌کرد مردم کنار روید که اسبم بشما لگد نزنند. آتشی افروخته در یکدست داشت و ظرفی آب در دیگر و شتابان می‌گذشت. پرسیدند که با این هیئت بکجا می‌روی. گفت: می‌روم با این آتش بهشت را آتش بزنم و با این آب دوزخ را خاموش کنم که دیگر مردم به امید بهشت و ترس از جهنم خدا را عبادت نمایند بلکه فقط برای خدا عبادت کنند. زیرا که راه دیگری غیر از او نیست یا قضیه عابدی که بستور پیغمبر زمان مشغول ریاضت شد. شبی آن پیغمبر خواب دید که خداوند گفت آن عابد مغضوب درگاه منست و پیغمبر ناراحت شد. شب دیگر باز همان خواب را دید و شب سوم نیز خواب دید. به آن عابد گفت برای تو پیام تأثرآوری دارم زیرا سه شب است که در خواب بمن گفته می‌شود که تو مغضوب درگاهی به عابد حال انبساط و وجدی دست داد که شروع کرد به رقصیدن. سؤال کردند علت سرور و انبساط چیست. عرض کرد اگر خداوند مرا براند آیا درگاه دیگری هست که



من بروم. منکه درگاه دیگری نمی‌بینم، در همانجا به آن پیغمبر الهام شد که به عابد بگو بندگی‌های ترا قبول کردم. بعد آقای خلوصی مناجاتی خواند. فقرا حالی داشتند که من از توصیف آن عاجزم - در موقع خداحافظی آقای سید عطاء الله پدر آقایان سید جلال افشار و سید احمد افشار اظهار داشت این رباعی را هم به یادگار داداشت کن:

خوب رویان جهان رحم ندارد دلشان      من ندانم به چه تدبیر بدام آرمشان  
روز اول که سرشتند در آب و گلشان      سنگی اندر گلشان بود همان شد دلشان

باید عرض کنم این پدر و دو فرزند و نواده‌ها، خلاصه تمام خانواده افشار در این مدت با کمال محبت و صدق و اخلاص بخدمت مشغول بودند. پس از صرف صبحانه در حالیکه آقای افشار آئینه و قرآن در دست داشت داخل اتومبیل شدیم، آقای خلوصی با صدای بلند اذان می‌گفت و فقرا با صدای بلند گریه و ناله می‌کردند و سپس از آن منزل بسیار با روح بسوی اصفهان حرکت کردیم. از منزل آقای افشار تا دروازه قرآن که آرامگاه خواجه کرمانی قرار دارد ۹ کیلومتر فاصله داشت. از دروازه قرآن تا تخت جمشید ۵۲ کیلومتر از شیراز تا اصفهان ۴۸۲ کیلومتر می‌باشد.

### از شیراز بسوی اصفهان (اصفهان)

هوای شیراز از ساعت شش و نیم صبح ابری و بسیار مطبوع بود. درختان میوه پر از گل سبزه‌های بهاری بر اثر ژاله صبحگاهی مانند دل عاشقان لرزان و درخشان به معشوق خود می‌نگریستند، جماعت کثیری از فقرا با اتومبیل‌های مختلف چندین کیلومتر به بدرقه آمدند که حضرت آقا توقف فرمودند و اجازه ندانند که جلوتر بیایند. معهدا عده‌ای تا تخت جمشید آمدند. همراهان از شیراز به اصفهان عبارت بودند از: حاج آقای راستین، حاج علی آقا فرزند حضرت آقا، حاج عبدالرحمن جواهریان، حاج مهدی ملک صالحی، مهندس احمد روح الامین، آقای هوشمند راننده حضرت آقا و بنده نگارنده. آقای مهندس جذبی و حاج بصیری و عده‌ای دیگر از فقرا که بعضی بدرقه کننده و بعضی استقبال کننده بودند نیز همراه بودند. دشتهای مرودشت بسیار سبز و خرم بود.

از پل خان که امیر عضدالدوله دیلمی بر روی رودخانه گُره بسته است و پل جدیدی هم به سبک امروزی پائین تر از آن قرار دارد تا شهر مرودشت و از آنجا تا تخت جمشید در دو طرف راه درختهای زینتی و سرو، وکاج و سفیدار و کبوده و غیره با نظم و ترتیب زیبا کاشته بودند. نرسیده به تخت جمشید در جلو پاسگاه ژاندارمری سرکار سرگرد سعیدی با کمال ادب و محبت شرفیاب شد و عرض کرد. تماشای تخت جمشید از ساعت ۸/۳۰ شروع می‌شود، قدری در اینجا استراحت فرمائید. در این موقع چند هلیکوپتر مختلف در فضای آنجا در پرواز بودند. بعد از چند دقیقه سرکار سرگرد و آقای ندیمی عضو عالیرتبه فرهنگ شیراز پیشنهاد نمودند ابتدا نقش رستم را ملاحظه فرمائید. نقش رستم در شش کیلومتری تخت جمشید قرار دارد که در آنجا مقبره سلاطین است که در دل کوه دخمه یا غارهایی عظیم کنده‌اند و جسد پادشاهان را در آنها قرار داده‌اند. در این موقع بیاد نوشته جناب آقای میرزا زین‌العابدین شیروانی (مستعلیشاه) که یکی از اقطاب سلسله علیه نعمه اللهیه بود افتادم که چنین فرموده: «در یک فرسخی آن (یعنی تخت جمشید) دخمه‌های عظیم در کوه ساخته‌اند و طرفه بناهای غریب پرداخته‌اند، من جمله دخمه فریدون بغایت عبرت انگیز است و در قرب آن دخمه، دخمه دیگر هست که اشکال (پادشاهان ایران) ملوک عجم را در آنجا نقش کرده‌اند، عجب حیرت‌آمیز است و عمارت مربع مشابه کعبه

معظمه نزدیک آن دخمه‌هاست. گویند آن کعبه زردشتیان و قبله یزدانیان بوده و آنجا را باشارت زردشت گشتاسب بنا نموده.»

خلاصه لحظه خداحافظی فرا رسید، سرکار سرهنگ حمیدی عضو انجمن اسلامی سخنرانی کوتاهی نمود و از رفتن حضرت آقا اظهار تأسف کرد. اظهار داشت توقف این مدت برای مردم شیراز که همگی از اخلاق حسنه و رفتار پسندیده و فروتنی آن حضرت شیفته و فریفته شده‌اند بسیار کم بود. بهر حال بقول خواجه شیراز:

آن سفر کرده که صد قافله دل همراه اوست      هر کجا هست خدایا بسلامت دارش

با ذکر این جمله فقرا همگی دستها بسوی آسمان بلند کرده و مانند ابر بهاری می‌گریستند و آمین گفتند. در اینجا تمامی فقرای شیراز (جز آقای مودت که شب گذشته اجازه نماز جماعت به ایشان مرحمت شده بود و آقای حاج محمد سالکی) که از شیراز برای بدرقه آمده بودند به شیراز مراجعت کردند. راجع آنچه را که در بستان السیاحه آقای شیروانی است در این جا نقل می‌نمایم. «صفت آن قصر اینکه در پای کوه دکه ساخته‌اند از سنگ سیاه و دکه مربع اتفاق افتاده طرف شرق آن بکوه پیوسته و سه طرف دیگرش گشاده است. ارتفاع آن دکه بعضی دون بعضی از سه گز الی بیست گز تخمیناً، و سنگهای عظیم در آن مکان بکار برده‌اند هر یک تقریباً یک گز و دو گز و زیاده نیز هست. و دو پله از جانب مغرب از دو طرف ساخته‌اند و سنگهای طویل و عریض تراشیده پرداخته‌اند و در مقابل آن عمارت بارگاه جمشید است، مشتمل بوده بر چهل ستون از سنگ سفید. ارتفاعش قریب نه گز و بر آن عمارات و ستونها چنان نقاری و کنده‌کاری کرده‌اند که بر چوب مشکل توان کرد و دو سه جای آن عمارت خطی برسم خود نوشته‌اند کسی نتوانست خواند و طایفه فرنگان نیز اهتمام تمام در خواندن آن خطوط نموده‌اند بمرتبه‌ای که بر اهالی تمام فرنگ اعلام نمودند که هر کس آن خط را بخواند و بر ضمیر ملوک فرنگ اعلام گرداند مبلغ دوازده هزار دینار زر سرخ به آنکس انعام کنند. در فارس نامه آمده که سنگهای آن عمارت بمرتبه‌ای صلب است که به هیچ وجه شکسته نشود و چون به سوهان براده نموده و به زخمی که پاشند التیام یابد چنان سنگی در فارس نیست و معلوم نمی‌شود که آن سنگ ستونها را از کجا آورده‌اند. صورتهای غریب و پیکرهای عجیب بر آن ستونها و سایر جدار دیوار و عمارت آنجا نقش کرده‌اند. اکنون سقف بارگاه فرو ریخته و اکثر ستونهای آنجا شکسته و گسیخته است اما قریب پانزده ستون باقی است و هر ستون آن از سه پارچه سنگ است و چنان وصل نموده‌اند که درز و شکاف آن معلوم نمی‌شود. و نیز آن عمارت بچندین جای صورت جمشید را در سنگ نقش کرده‌اند و بطریقی آن صورت را برآورده‌اند که مجمری در دست گرفته بخور می‌سوزاند و پیش آفتاب برسم پرستش ایستاده و در بعضی مواضع بطریق عجز و نیاز دست پیش آفتاب گشاده و در جای دیگر دست در گردن کرگدن نهاده و بدست دیگر خنجر گرفته، قصد آن حیوان دارد و در محل دیگر به همین هیأت اما بشکل شیری کشیده‌اند و موضعی صورت براق حضرت رسالت پناه (ع) را در سنگ نقش نموده‌اند، صورتش بشکل آدمی و تاج بر فرق و دست و پا و دم صفت گاو. و در آن کوه گرما به ایست که از سنگ کنده‌اند و در زیر آن دکه مهریست که عوام را اعتقاد آن است که آنجا چرخ الماس است. کلمات عوام معتنا به نباشد و در نظر اولوالابصار مقداری و اعتباری ندارد. مشرق دکه که بکوه متصل و سایر اطرافش از جبال منفصل و زیر آن کوه کهف بزرگ و غاری عظیمست و در بالای آن صورت جمشید کشیده‌اند بطریقی که به عبادت آفتاب

مشغول است»<sup>۱</sup>. نگارنده که بارها در آن دیدن کرده و کتب مربوط بدان را خوانده بودم و ترجمه‌های لوح‌های داریوش

۱- تخت جمشید از آثار کاخ داریوش اول هخامنشی (جلوس ۵۲۲ تا ۴۸۶ ق. م) است که در سال ۵۲۰ ق. م ساخته شد و مضافاتی بوسیله خاندان هخامنشی به آن به آن ضمیمه شد. تا اینکه اسکندر مقدونی (جلوس ۳۳۶ تا ۳۲۳ ق. م) که در سال ۳۳۴ ق. م با ۴۰۰۰۰ سپاه بایران حمله کرد در سال ۳۳۱ قبل از می‌کند (میلاد بنا بوسوسه معشوقه‌اش بزرگترین عمل نفرت‌انگیز تاریخ را انجام داده کاخ پرسپولیس را به آتش کشید. این کاخ دارای چند قسمت بوده از جمله:

۱ پلکان بزرگ: که تعداد آن تا بالای تخت ۱۱۰ و درازی هر یک ۶۰/۹ متر و پهنای هر یک ۳۸ سانتیمتر و بلندی ۱۰ سانتیمتر می‌باشد. که دیدارکننده پس از طی آن وارد مدخل یا سردر بزرگ می‌شود.

۲ سردر بزرگ که ساختمانی چهارگوشه است که دارای چهار ستون بوده است و ۴ سردر به چهار جهت داشته و اکنون چهار جرز دو درگاه و دو ستون باقی است.

۳ درگاه غربی مدخل که در ورودی بزرگ بوده و بطرف مغرب بسوی سردر بزرگ باز می‌شده و در ارتفاع دو متری از کف مجسمه دو حیوان که بدنش شبیه گاو و سرش شبیه شیر است حجاری شده (گاو مظهر تقدس مربوط به دوره قبل از جدائی آریین‌ها از سایر اقوام هند و اورپائی و شیر مظهر و یا توتتم و سمبل آریائیها و نمونه شجاعت و جنگاوری و قدرتمندی و نشان دهنده زندگی چوپانی و شکار نیز می‌باشد).

۴ درگاه شرقی: این درگاه درونی بوده و بطرف شرق واقع است و جرزه‌های آن دارای دو گاو بالدار با سر انسان است و تاجی هم بر سر دارد که گویا تقلید از آشوریان بوده (شاید گاو بالدار نمونه تقدس گاو و سر انسان دوره اقتدار و سمبل قدرت انسان و شاهان پس از دوران اولیه باشد و تحوّل در عقیده آنمیسم بسوی امانیسم است که انسان بر حیوانات غلبه دارد

۵ آپادان بارگان (کاخ آپادانا): در جنوب سردر بزرگ به فاصله ۵۰ متر ساختمان ستون‌داری است که به کاخ آپادان یعنی بارعام معروف بوده است و دارای ۱۳ ستون است و بوسیله یک پلکان کهنه شمالی و یک پلکان نو شرقی به آن مربوط است. روی دیوار پیش بست پلکان نقوش نمایندگان ملل مختلف دیده می‌شود. این ساختمان دارای یک تالار چهارگوشه مرکزی دارای ۳۶ ستون و چهار ایوان بشکل مستطیل بوده و هر ایوانی ۱۲ ستون داشته و ستونهای بارگاه ۱۸ متر طول و قطر یکی از آنها ۲ متر است و ستونها دارای ۳ جزء است: اول سرستون اصلی، دوم قسمت مار پیچ دو گانه، سوم تنه دو گاوی که پشت به پشت داده‌اند و در بالای تمام ستونهای تالار مرکزی مجسمه گاوها به همین شکل بوده ولی روی ستونهای ایوان شرقی مجسمه دو شیر و در بالای ستونهای ایوان غربی مجسمه دو گاو بدون قسمت مار پیچ دو گانه و سرستون اصلی بوده است.

۶ پلکان نو پیدایش که در جانب شرقی بوده به سال ۱۳۱۱ شمسی کشف شده و طبق کتیبه موجود آن از بناهای خشایار شاه است.

۷ بارگاه صد ستون: که در مشرق کاخ آپادانا است و از بناهای خشایار شاه است.

۸ ساختمان تالار صد ستون

۹ درگاههای شمالی صد ستون.

۱۰ درگاههای شرقی.

۱۱ درگاههای جنوبی.

۱۲ درگاههای غربی.

۱۳ ایوان کاخ صد ستون.

۱۴ کاخ سه دروازه که محل براعام داریوش اول بوده.

۱۵ پلکان دو طرفی کاخ سه دروازه.

۱۶ ایوان شمالی سه دروازه.

۱۷ تالار مرکزی کاخ سه دروازه.

۱۸ ایوان جنوبی کاخ سه دروازه.

۱۹ عمارت آئینه یا کاخ تجرا که آن را هم داریوش اول ساخته و نقوش نمایندگان ملت‌های باج‌گذار در آن موجود است.

۲۰ تپه مرکزی.

۲۱ کاخ کوچک خشایار شاه (هدیش).

را دیده بودم که گفته بود: این است کشوری که من دارم، از سکستان آن طرف سند از آنجا تا کوشا (حبشه) از هندوستان تا سارد (ترکیه کنونی) که اهورامزدا بزرگترین خدایان بمن داده است، اهورامزدا مرا و خاندان مرا نگهداری کند.» یاد این شعر خاقانی افتادم که می گوید:

پرویز به هرخانی زرین تره آوری      زرین تره کو برخوان، روکم ترکوا بر خوان  
و آنگاه حرکت کرده ضمن یادآوری «فاعتبروا یا اولی الابصار» از تنگه سعادت آباد گذشته به جلگه مرغاب یا پاسارگاد وارد شدیم. و بدیدن آرامگاه کورش رفتیم عوام آنجا را مشهد ما در سلیمان می گویند. و قبرکورش را قبر مادر سلیمان می دانند. در دو طرف راه بوته‌هایی که گلها لیموئی و سفید رنگ بسیار زیبا داشت بطور وحشی و خودرو دیده می شد قبرکورش در روی سکوئی مربع مستطیل پله‌کان مانند که تا محل شش پله سی سانتیمتری وجود داشت و در بالای این سکو اطاقی بطول سه متر و بعرض دو متر بود قرار داشت و قبور سایر سلاطین در نقش رستم و تخت جمشید بود. بعد راهنمایی آقای رشید، قصر اختصاصی کورش که جز قاعده ستونهای سنگی آن بشکل مربع مستطیل و یک ستون بارتفاع ۱۳ متر بیشتر باقی نمانده است دیدن نمودیم که در بالای آن ستون باقی مانده مرغی بنام حاجی لک لک لانه گذاشته بود، و یکی از آنها در آن نزدیکی با غرور خاصی گردش می کرد، و گنجشکان بسیاری در آنجا در پرواز بودند. در ضلع جنوب غربی قبرکورش بخط ایلامی، بابلی و پارسی روی یک ستون نوشته شده بود، من کورش شاهنشاه هخامنشی هستم. آنگاه از مجسمه نیم تنه کورش دیدن نمودیم.<sup>۱</sup>

آب نماهایی که در داخل داشته مشاهده شد. اکنون از آنهمه کاخهای با شکوه و باغهای فراوان آثاری دیده نمی شود. قریه‌ای بنام قادر آباد وجود دارد که خانه‌های محقر روستائی است و یکعده چادرهای سیاه دامداران در آنجا قرار داشت. فقط ساختمان نسبتاً مجهز بنام هتل پاسارگاد با سیمان بتازگی ساخته‌اند. از پاسارگاد تا تخت جمشید هشتادکیلومتر فاصله دارد. از آنجا بسوی آواده و اصفهان حرکت نمودیم، در حدود هفتادکیلومتری آواده هوا کاملاً ابری شد و شروع به بارندگی نمود که با تگرگهای ریز توأم بود (این تگرگهای ریز به سرماریزه هم معروف است) بر اثر تگرگ زمین کاملاً سفید شده بود. از ده بیدکه گذشتیم در ارتفاعات معروف به «گردنه

۲۲ بنای اردشیر سوم.

۲۳ عمارت جنوبی یا حرمسرای خشاریارشاه.

۲۴ تالار نویافته ۱۰۰ ستونی، ۲۵ ستونی.

۲۵ تالار نو یافته ۹۹ ستونی.

۲۶ آب انبار سنگی.

۲۷ دخمه‌ها که متعلق به اردشیر دوم هخامنشی و اردشیر سوم و داریوش سوم بوده و قبر آنان محسوب می شد.

(نقل باختصار از کتاب راهنمای تخت جمشید و فرهنگ دهخدا و فرهنگ معین).

۱- مشهد مرغاب یکی از دهستانهای بخش زرقان شهرستان شیراز است و قراء مهم آن عبارتند از: مرغاب، مادر سلیمان و قبرکورش بزرگ در شهر پاسارگاد که بمعنی پارسه گاد یعنی اردوی پارسیان است واقع است. و اما کورش بزرگ مؤسس سلسله هخامنشی در سال ۵۵۹ تا ۵۲۹ قبل از میلاد سلطنت کرد و در سال ۵۳۹ بابل را فتح و بنی اسرائیل که در زندان بابل بودند آزاد کرد و چون خود خداپرست و مردم‌دار بود و به خداپرستان یهودی خدمت کرد در نزد یهودیان احترام زیادی کسب کرده و در تورات در اعمال پادشاهان از او به نیک نامی یاد شده و با احتمال قوی طبق نظر دکتر ابوالکلام آزاد همان ذوالقرنین است که در قرآن آمده و لقبی بوده که انبیاء بنی اسرائیل بوی داده بودند و در نزدشان محترم بوده از پیامبر اکرم (ص) درباره او سؤال کرده‌اند وحی نازل با زندگی کورش بسیار تطبیق دارد. برای اطلاع بیشتر به کتاب قصص قرآن از بلاغی و سه داستان اسرار آمیز عرفانی از جناب سلطانه حسین تابنده مراجعه فرمائید.

کولی گُش» باران بسیار شدید توأم با تگرگ می‌بارید در این ارتفاعات تکه‌های ضخیم برف وجود داشت، در نزدیکی خانه خَره سیل شدید جاری شده بود که ما بر اثر شدت باران و تگرگ قادر به حرکت نبودیم. ناچار توقف کردیم تا اینکه از شدت باران کاسته شد. ساعت یکربع به ساعت ۱۲ را نشان می‌داد. پس از بیست دقیقه توقف ابتدا ماشینهای باری و بتدریج سایر ماشینهای دیگر از گذرگاه سیل گذشتند و ما نیز بسلامت عبور کردیم، در حالیکه هنوز باران می‌بارید. در حدود ۲۰ کیلومتری آباده آقایان شیرزادی و امینی و سایر فقرای آباده به استقبال آمده بودند، در این حدود دشتهای وسیع و لم‌پرزع وجود داشت. وجود داشت. در ۳۰ کیلومتری نیز چند نفر دیگر از فقرا باستقبال آمده بودند، در اینجا هوا قطع و هوا نیم ابری شد، هفت فروند هیلوکوپتر از سمت شیراز بطرف تهران در پرواز بودند. گفته شد سرنشینان آنها برای کمک بزلزله زدگان قیر و کازرون رفته اند، چند کیلومتر به آباده مانده بود که باز عده‌ای از فقرا استقبال کردند، مستقیماً به منزل آقای امینی که قبلاً آمده شده بود وارد شدیم نم نم باران ادامه داشت. فقرا با دسته‌های گل آمده بودند. حضرت آقا مستقیماً در اطابقه سجاده گسترده بودند تشریف‌فرما شدند. حاج آقای ملک صالحی اذان گفتند. نماز ظهر و عصر به جماعت گزارده شد. بعد از صرف نهار حضرت آقا برای مصافحه با فقرا به اطاق دیگر تشریف بردند که سایرین براحتی نهار میل نمایند، جناب حاج آقای راستین در حیاط، مقابل آفتاب نشسته بودند. دو ساعت بعد از ظهر بعد از باران هوای آفتابی خیلی لذت‌بخش بود. درخت گیلاسی که در حیاط خانه بود تازه گل کرده و شکوفه‌ها باز شده بودند. آقای منبتی دو عدد قاب عکس نفیس که دست کار خود او و از عاج ساخته بود و به تمثال حضرت آقای صالح‌علیشاه و حضرت آقای رضا علیشاه مزین بود بحضرت آقا و حاج آقای راستین تقدیم نمود. پس از آنکه فقرا زیارت نمودند در حدود ساعت ۲/۳۰ بعد از ظهر از آباده حرکت کردند و با صدای بلند صیحه می‌کشیدند و گریه می‌کردند. پس از آنکه دو کیلومتر از آباده خارج شدیم مجدداً باران شروع شد، از آباده تا ایزدخواست کیلومترها دشت صاف و لم‌پرزع وجود داشت که محصولی در آن دیده نمی‌شد. ساعت ۳ بعد از ظهر به ایزدخواست رسیدیم، خانه با چوب و گل و خشت ساخته شده در این قسمت هم که تا شهرضا شصت کیلومتر فاصله دارد در دو طرف راه دشتهای پهناور بایر و لم‌پرزع وجود داشت. در حدود ۱۳۰ کیلومتری تابلوی بزرگ استان اصفهان را از استان فارس مشخص کرده بود. آقای مشهدی اسماعیل نیشابوری که مدتی در صحن کوثر مزار حضرت سلطانعلیشاه شهید قدس سره العزیز خدمت کرده است و ساکن بیدخت گناباد بهمراهی جمعی از فقرای شهرضا و اصفهان تا نزدیکی محلی بنام «امین‌آباد» باستقبال آمده بود. در این جمع سرکار سرگرد سری و آقایان جعفریان و بکتاش که می‌شناختم حضور داشتند، ولی بسیاری از فقرا بودند که با اسم آنها آشنائی نداشتیم. در حدود ده دستگاه اتومبیل از فقرای اصفهان تا قلعه مقصود بیگ نرسیده به شهرضا باستقبال آمده بودند. حاج آقای قوام در حالیکه هنوز پالتو بلند آبی رنگی بتن و شاپو بر سر داشت با عشق و شور خاصی جعبه بزرگی شیرینی در دست داشت و بین فقرائی که جلوی کافه صبا گرداگرد حضرت آقا حلقه زده بودند تقسیم می‌کرد. بعد بتدریج اتومبیلهای دیگری باستقبال آمدند. و چون عده آنها بسیار بود با اینکه بیشتر آنها را با اسم می‌شناختم ولی بدلیل اختصار با پوزش از ذکر نام آنان خودداری می‌کنم. جالب اینکه در این قسمت از وطن عزیز با مقایسه هوای خوزستان گوئی اول فروردین بود. در حدود ساعت ۴ بعد از ظهر وارد شهرضا شدیم. پس از طی خیابانهای خیام و گلستان در کوچه‌ای طولانی به منزل مرحوم ابوالقاسم رضائی که از صاحب منصبان وزرات کشور در اداره آمار و ثبت احوال بودند جهت تسلیت بازماندگان آن مرحوم تشریف فرما شدند. عده زن و مرد در منزل مرحوم رضائی منتظر مقدم مبارک بودند. پس از قرائت فاتحه و دلجوئی از بازماندگان و صرف چای از آنجا حرکت نمودیم و بسوی اصفهان رهسپار شدیم. در شهرضا بیمارستان امدادی کورش،

مهمانسرا و بعضی از دوائر دولتی به سبک جدید ساخته شده بود. از شهرضا تا اصفهان ۸۰ کیلومتر فاصله دارد. در نزدیکی شهرضا امام زاده‌ای وجود دارد که شاهرضا نامیده میشود. نام قدیم شهرضا قمشه بود که در زمان سلطنت رضا شاه دستور داد این شهر را بمناسبت آن امام زاده شهرضا نام گزارند که با اسم او هم مشابهت داشته باشد. از آن زمان ببعده قمشه بود، شهرضا خوانده می‌شود. حضرت آقا با تمام فقرا به زیارت آن امام زاده مشرف شدند. اما وصف امامزاده؛ این بقعه مبارکه دارای صحنی وسیع است، حوض بزرگی در وسط صحن و بیدهای مجنون در اطراف آن حوض کاشته شده و درختهای مختلف دیگر نیز دارد. صحن با موزائیک فرش شده، حرم آئینه‌کاری است و ضریح نسبتاً بزرگ و زیبا روی قبر قرار دارد. در زیارت‌نامه نوشته است، شاهرضا بن موسی بن جعفر، این امامزاده در دامنه کوهی که در شمال آن قرار دارد واقع است و خانه‌هایی نیز در اطراف آن وجود دارد. در سمت شرق و جنوب و مغرب دشتهای وسیع باصفا قرار دارد. و مدتی حضرت آقای زین‌العابدین شیروانی معروف بسیاح و ملقب بمستعلیشاه که از جمله اقطاب سلسله علیه رضویّه نعمه‌اللهیه بوده در جوار این امامزاده سکونت داشته‌اند و از طرف قاسم‌خان حکومت قمشه، آزار و اذیت بسیاری بر ایشان وارد شده بود. پس از زیارت در ساعت ۵/۳۰ بعد از ظهر بطرف اصفهان روانه شدیم. باران شدید با دانه‌های درشت می‌بارید، و حضرت آقا باین جملات سعدی علیه‌الرحمه متذکر بودند: باران رحمت بی‌حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی‌دریغش همه جا کشیده.» از شاهرضا تا اصفهان ۶۲ کیلومتر دشتهای وسیع لم یزرع و بدون کشت وجود داشت. ابرهای متراکم انبوه و کوههای سر بفلک کشیده بلند با شکوه در اطراف این دشت منظره‌ای خاص بوجود آورده بود، از یک طرف دشت شعاع آفتاب بچشم می‌رسید و از طرف دیگر باران شدید با دانه‌های بسیار درشت می‌بارید، در حدود چهل کیلومتری اصفهان اتومبیل آقای حاج محمد سالکی تصادف کرده بود که خود اتومبیل بیک طرف راه پرتاب شده بود. وقتی که ما رسیدیم مشاهده شد که لبهای ایشان بر اثر تصادف متورم و زانوی پا هم صدمه دیده بود. حضرت آقا ایشان را در اتومبیل خودشان قرار دادند و بنده بداخل اتومبیل آقای سید فضل‌الله مؤمنی رئیس سازمان یونسکو در اصفهان که داماد حاج آقای جاویدانی می‌باشد، با آقای صادق جاویدانی و آقای صبری بروجنی و آقای حیدرعلی رفیعی که برای استقبال آمده بودند سوار شدم در حدود ساعت شش و ده دقیقه وارد اصفهان شدیم.

در آغاز ورود دانشگاه اصفهان جلب نظر کرد. عمارات دانشگاه اصفهان بصورتی بسیار زیبا در زمینی متجاوز از سی هکتار بنا گردیده و مشجر بود در سمت دست راست دستگانهای شرکت نفت و شرکت واحد اتوبوسرانی وجود داشت، جنوب دانشگاه اصفهان کوه مرتفعی وجود دارد معروف بکوه صَفّه که در دامنه آن چشمه آب و چند درخت وجود دارد که آب آن در سابق به عالی قاپو جریان داشته، در سمت غربی دانشگاه مؤسسات نظامی است و خیابان دانشگاه مستقیماً بفلکه اقبال متصل می‌گردد که در وسط آن چمن و گل‌های سرخ بانواع مختلف کاشته شده. بعد وارد بلوار فرح شدیم که پارک فرح و هتل کورش در آنجا قرار داشت. از روی پلی که مابین پل ماد بین و سی و سه پل بر روی زاینده‌رود کشیده شده است عبور نموده از خیابانهای پهلوی و آذر و عباس آباد وارد کوی سرور و کوچّه شاهزاده ابراهیم و کوچّه حاج آقای ملک صالحی شدیم. درست ساعت شش و نیم بعد از ظهر به منزل حاج آقای ملک صالحی نزول اجلال فرمودند. گوسفندی جلوی پای حضرت آقا قربانی کردند جمعیت فقرا فوق‌العاده زیاد بودند که ناچار با اینکه هوا نسبتاً سرد بود صحن حیاط را فرش کرده بودند، زیرا اطاقها گنجایش آن همه جمعیت را نداشت. عده‌ای هم از تهران آمده بودند، نماز مغرب و عشاء تمام فقرا به حضرت آقا اقتدا نمودند. پس از نماز دو نفر مصدوم را آقای دکتر ملک صالحی معاینه کردند و اقدامات لازمه را انجام دادند. پس از آن حضرت آقا شرح مفصلی در مورد مسافرت و تحویل سال بیان فرمودند و اظهار

داشتند که حضرت رسول اکرم (ص) و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين از روز نوروز تجليل فرموده‌اند و علت اينکه نوروز را در مکه معظمه بسر بردند و ضمناً عدم تبریک مؤمنين بواسطه تصادف با ماه محرم و صفر بوده است. فرمودند برای مؤمن هر آن تحويل است بمصدق اين شعر:

عنكبوتان مگس قديدکنند عارفان در دمی دو عيدکنند

مؤمن هر آن در حال تحويل بايد از خداوند بخواهد که حال او را از بدی به نیکی تبديل فرمايد و هر آن بگويد: «يَا مُقَلَّبُ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ يَا مُحَوِّلَ الْحَوْلِ وَالْأَحْوَالِ حَوْلَ حَالِنَا إِلَى أَحْسَنِ الْحَالِ.» چون غير از او کسی نيست که حال‌ها را از بدی به نیکی تبديل کند. آنگاه دستور فرمودند غزلی خوانده شود. حاج آقای قوام از کتاب شمس تبریزی تفأل زدن اين غزل آمده که در حال ايستاده روبروی حضرت آقا شروع بخواندن نمود:

اين نيمشبان چو مهتاب رسیده	پيغمبر عشق است باصحاب رسیده
آورده يکی مشعله آتش زده در خواب	از حضرت شاهنشاه بيخواب رسیده
اين کيست چنين غلغله در شهر فکنده	بر خرمن درويش چو سيلاب رسیده
اين کيست بگوئيد که در کون جزاوينيست	شاهی بدرخانه بواب رسیده
اين کيست چنين خوان کرم باز گشاده	خندان جهت دعوت اصحاب رسیده
جاميست بدستش که سرانجام فقير است	ز آن آب عنب رنگ بعناب رسیده
دلها همه لرزان شده جانها همه بی صبر	یک شمه از آن لرزه بسيماب رسیده
یک دسته کلید است بزير بغل او	از بهر گشاييدن ابواب رسیده
خامش که ادب نيست مثلهاي مجسم	يا نيست بگوش تو خود آداب رسیده

بعد آقای نورالله بکتابش اين مناجات را از سعدی خواند:

تم می بلرزد چو یاد آورم	مناجات شوریده‌ای در حرم
که می گفت شوریده دلفگار	الهی ببخش و بذلم مدار
بلطفم بخوان و مران از درم	ندارد بجز آستانت سرم
تو دانی که مسکین و بیچاره‌ام	فرو مانده نفس امّاره‌ام
نمی‌تازد اين نفس سرکش چنان	که عقلش تواند گرفتن عنان
که با نفس سرکش برآيد بزور	مصاف پلنگان نياید زمور
بمردان راحت که راهی بده	وزين دشمنانم پناهی بده

آنگاه آقای توسلی فاتحه الاوليا خواند و مجلس خاتمه يافت. ضمن اين که حضرت آقا با فقرا مشغول صفا کردن بودند آقای شمشیری مدّاح معروف که از تهران آمده بود اين غزل را خواند:

بدین دردم طبيبی مبتلا کرد	که درد هر دو عالم را دوا کرد
چنين صياد مستغنی ندیدم	که ما را صيد خود کرد و رها کرد
دل من تا مرید می‌کشان شد	عبادتهای ديرين را قضا کرد
خوشا آنکس که اندر راه جانان	سری در باخت يا جانی را فدا کرد
در ميخانه را بر من گشودند	مگر ميخواره‌ای بر ما دعا کرد

عده زیادی از فقراى تهران آمده بودند. پس از اتمام مجلس عده‌ای از فقراى تهران و اصفهان و همراهان در خدمت حضرت آقا در یکی از اطاقهای بزرگ حاج آقای ملک صالحی شام صرف کردند، همراهان و عده‌ای دیگر از تهران که آمده بودند در همانجا استراحت کردند.

## جمعه اول اردیبهشت ماه ۱۳۵۱ (نماز جمعه)

سحرکه بیدار شدیم جماعت بسیاری از فقرا در محوطه منزل گرد آمده بودند. حاج آقای راستین در قسمت دیگر تشریف داشتند. حضرت آقا مشغول دستیگری طالبین بودند. هوا سرد بود و داخل اطاقها گنجایش تمام فقرا را نداشت. ناچار صحن خانه را هم فرش کرده بودند. برای نماز صبح حضرت آقا بصرح خانه تشریف آوردند و همگی نماز را بحضرت ایشان اقتدا کردند. پس از قرائت قرآن در تفسیر سوره مبارکه جمعه فرمودند: در این سوره مبارکه تصریح دارد به مؤمنین که وقتی ندای روز جمعه بلند شد کار دنیا ترک کنید. بعد از آنکه نماز تمام شد متفرق شوید و همیشه خدا را یاد کنید تا شاید رستگار شوید. بعضی گفته‌اند مقصود نماز جمعه است که دو خطبه دارد و دو رکعت نماز است. بین علماء در زبان غیبت در وجوب یا استحباب آن اختلاف است. حتی بعضی مکروه و حرام می‌دانند. نماز جمعه یکی از احکام مهمه اسلامی است. در صدر اسلام حاضر و غایب می‌کردند، اگر کسی حاضر نمی‌شد اول تذکر می‌دادند، دفعه دوم توبیخ و ملامت می‌کردند و بعداً حتی تأدیب می‌نمودند؛ و سخت‌گیری زیاد می‌شد اما تعجب است که اکنون ترک شده و ای کاش زمان قیام جمعه فرا رسد.<sup>۱</sup> و اما نماز عید یک خطبه دارد که بعد از نماز خوانده می‌شود بعضی گفته‌اند مراد از ترک نمودن کار دنیا فقط در هنگام اقامه نماز است و در غیر آن دلالت ندارد که کارهایشان را ترک نمایند. اگر این مراد باشد کسانی که عربستان رفته‌اند دیده‌اند بمحض صدای اذان برای نماز یومیه بلند شد فوراً معاملات مهمه را ترک می‌کنند و بنماز می‌روند و اختصاص بجمعه ندارد. اگر ما بظاهر آیه شریفه نگاه کنیم باز هم دلالت بر شب و روز جمعه دارد چرا که عرب شب را لیل و روز را نهار می‌گویند. ولی یوم دلالت بر شبانه روز می‌کند و آن از اول غروب پنجشنبه است که جزء جمعه می‌باشد نباید کارکرد. مرحوم آقای شهید دستور فرموده‌اند طبق این آیه خرید و فروش در شب و روز جمعه حرام است و ما تا ظهر جمعه نباید کار دنیا انجام دهیم. مثلاً بعد از

---

<sup>۱</sup>- چون در مورد جمعه و نماز آن مطلب بسیار مهمی در تفسیر بیان السعاده در سوره جمعه آمده است: فقیر لازم دانست ترجمه آنرا جهت اطلاع بیاورد: (( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ )) بدان که روزهای هفته مظاهر روزهای ربانی است، و این گونه ترتیب روزهای هفته و دوران زمان بر هفت قسم مربوط به وضع بشری نیست و اگر نه باید اختلافی در دوران وجود می‌داشت. و گروهی شش و یا پنج یا چهار یا گروهی نه روز می‌دانستند و غیر از آن می‌دانستند... و ایام ربوبیه‌ای که این ایام بازاء آن است، روزهای عالم مجردات است که عبارتند از: ۱- هم قیام یظرون (آنان ایستادگی نکرده‌اند). ۲- یوم الصافات صفا. ۳- یوم المدبرات امراء. ۴- یوم ذوی الاجنحه مثنی و ثلاث و رباع. (روز فرشتگانی که ۳ یا ۳ یا ۴ بال دارند). ۵- یوم الرکع والسجد. ۶- المقدرات المجرده علوین باسفیلین (روز تقدیر شده‌ای مجرد عوالم برتر یا فروتر) و این ایام همانطور که در سوره اعراف به آنها اشاره شده روزهایی است که آسمانها و زمین را از خدا در آنها آفریده و با آن ایام مجرده خدا از خلق تحجب شده است (یعنی انوار مجرده طولیه‌ای که از خدا بر اثر تجلیات فیض اقدس تا ظهور خلق حاصل شده حجاب و پرده‌های واسطه می‌باشند). و روز جمع الجمع است که مقام مشیت و مقام ظهور تعبیر شده. و از جهت اینکه جمعه ما بازاء یوم الجمع است در سیر طولی لذا خدای تعالی مردم را به انعقاد جمعه فرمان داده است. و امر فرموده که جمعه با کمتر از هفت یا پنج نفر منعقد نشود. و چون یوم الجمع مخصوص حضرت محمد (ص) است و کس دیگر را این بهره نیست و لذا جمعه را عید خاص حضرت محمد (ص) قرار داده و سفر را در آن حرام نموده تا اینکه مسافت بین شخص و جمع مردمی که در نماز جمعه هستند کمتر از ۲ فرسخ یا ۳ نباشد (برای اطلاع بیشتر باصل تفسیر و نیز درباره جمعه رساله محمدیه و صالح مراجعه شود).



سوره حمد ما نباید آمین بگوئیم برای ما حرام است چرا که ما این سوره مبارکه را بعنوان قرآن و کلام خدائی می خوانیم و کلمه آمین در سوره نیست نباید آمین گفت ولی اهل سنت بعنوان دعا می خوانند آمین می گویند. اگر کسی در روز جمعه معامله کند حرام است چرا که ما این سوره مبارکه را بعنوان قرآن و کلام خدائی می خوانیم و کلمه آمین در سوره نیست نباید آمین گفت ولی اهل سنت بعنوان دعا می خوانند آمین می گویند. اگر کسی در روز جمعه معامله کند حرام است ولی معامله باطل نیست نتیجتاً برکت برای آن نیست، همانطوری که خداوند می فرماید کار دنیا را ترک کنید خداوند برکت می دهد. اما بعد از نماز ظهر یا نماز جمعه مانعی ندارد بلکه مستحب است که معامله انجام شود. ولی عده ای خلاف این کار می کنند و بعد از ظهر تعطیل می نمایند و به تفریح یا لهو و لعب می پردازند. خداوند می فرماید: برای یاد خدا جمعه تعطیل کنید نه برای تفریح و لهو و لعب اگر اینطور باشد کار دنیا بمراتب بهتر است. مانند افرادی که تاسوعا و عاشورا و ۲۱ ماه مبارک رمضان را تعطیل می کنند و برای تفریح به کنار دریا می روند. این عمل بطریق اولی حرام است. مسیحی ها مصلوب شدن حضرت عیسی (ع) را روز جمعه در وقتی که ماه بدر کامل بوده می دانند (ولی ما می گوئیم مطابق قرآن او را بدار زدند) و معتقدند که آن حضرت روز یکشنبه زنده شد و روز چهارم به آسمان رفت. روز پنجاهم را نیکت می گویند و جشن می گیرند. آنها روز جمعه ای که اول بهار باشد آنروز را مقدس می دانند و روز مصلوب شدن حضرت مسیح (ع) می گیرند. در آنروز تماماً با حال حزن و اندوه و آرامش به کلیسا می روند و روز یکشنبه را که روز زنده شدن مسیح (ع) می دانند عید می گیرند. ولی ما ادعی مسلمانان می کنیم، اما روز عاشورا بگردش و تفریح می رویم و در عید کریسمس با آنها برای لهو و لعب شرکت می کنیم. روز جمعه برای عبادت باید اختصاص داده شود. برای اصلاح کار مؤمنین باید اقدام نمود. مرحوم آقای نورعلیشاه در آن فرمان نه ماده ای متذکر شده اند که جمعه مخصوص عبادت است و حضرت آقا هم (منظور آقای صالحعلیشاه می باشد) معمول می داشتند. حتی اگر کسی بایشان بدهکار بود و روز جمعه پول می آورد که قرضش را بدهد نمی گرفتند تا بعد از ظهر. پس از اتمام بیاناتشان دستور فرمودند مناجاتی خوانده شود. و حاج آقای قوام این مناجات را خواندند:

الها	پادشاهها	بی نیازا	خداوندا	کریمها	کارسازا
بصدق	سینه پاکان	راحت	بشوق	عاشقان	بارگاہت
بشب	نالیدن پا	در کمندان	به آه	سوزناک	مستمندان
بحق	صبر بی پایان	ایوب	به اشک	چشم خونباران	یعقوب
بحق	ره نوردان	طریقت	بحق نیک	مردان	حقیقت
خداوندا	بحق پاکبازان		بسوز	سینه صاحب	نیازان
که برجان من	مسکین ببخشا		در رحمت بر این	بیچاره بگشا	
مرا زین بیشتر در،	درد میسند		بفضل خود برآور	پایم از بند	
کرم کن بر من	بیچاره گشته		چنین گرد جهان	آواره گشته	
دلی پردرد و	بختی خفته دارم		دماغی همچو	دل آشفته دارم	
در این دردم کسی	فریادرس نیست		بغیر از آه	سردم هم نفس نیست	
منم آن بیدلی	کز بیقراری		کنم بر درگهت	فریاد و زاری	
رمیده صبر و	دل از جای رفته		زبان از کار و	زور از پای رفته	
تنی خفته دلی	غمناک دارم		بدستی با دو	دستی خاک دارم	
دلی دارم در او	غم توی بر توی		روان خونابه	از وی جوی به جوی	

روانی ناوک غم بر نشانده	وجودی تا عدم راهی نمانده
دلم سیر آمد از این زندگانی	خدایا چاره کارم تو دانی
شفا و رحمت هر دردمندی	دوا و چاره هر مستمندی
علاج سینۀ دلخستگانی	مداوای بغم پیوستگانی
ز روی بیدلی و بیقراری	همی گویم، همی جویم بزاری
امید از وصل رویت برنگیرم	مگر از غصه هجرت بمیرم
چه خوش باشد که بعد از انتظاری	به امیدی رسد امیدواری

آنگاه طالبی که آمده بود بدلالت جناب حاج آقای راستین مشرف گردید. پس از صرف صبحانه طالبی دیگر مشرف شد. اکثر فقرای تهران به استقبال آمده بودند و صحبت می کردند، حضرت هم در اطاق مخصوص خودشان مشغول پاسخ دادن بنامه های فقرا بودند.

پس از اتمام نامه ها با اتومبیل آقای دکتر توسلی برانندگی سرپاسبان اشرافی به اتفاق جناب آقای راستین و حاج آقای توسلی جهت تسلیت به منزل مرحوم آقای سید مهدی خاله زاده آقای شهید تشریف فرما شدند. از آنجا به زیارت مقبره فیضین<sup>۱</sup> رفتند و به حاج آقای توسلی فرمودند اگر اینجا را هم تعمیر اساسی بکنید بهتر است زیرا بسیاری از فقرای زمان آقای شهید و آقای نورعلیشاه اطراف این مقبره مدفونند. بعد به تکیه جناب آقای ناصرعلی<sup>۲</sup> تشریف فرما شدند.

چون در اصفهان روزهای جمعه مجلس درویشی در این مکان شریف تشکیل می گردد، لذا جمعیت زیادی از فقراء آنجا بودند. ابتدا آیاتی چند از کلام الله مجید قرائت فرمودند بعد قرآنی که بخط مرحوم میرزا احمد تبریزی چاپ گردیده است آقای حسن ایزدی فرزند ارشد آقای دکتر کریمی تقدیم کرده بود در یکی از صفحات آن عباراتی باین شرح مرقوم فرمودند.

<sup>۱</sup> منظور از فیضین اولی جناب فیض علی شاه اصفهانی، والد جناب نورعلیشاه اول قدس سره است که همه اجداد ایشان از علماء بوده اند وی و فرزندانش جناب نورعلیشاه با هم خدمت سید معصوم علی شاه رسیده دستگیر شده و اجازه ارشاد یافتند. ولی پدر در سال ۱۱۹۹ هجری قمری رحلت کرد ولی نورعلیشاه بعنوان جانشین سید فعالانه کمر همّت بر بست و ملت خفته ای که بر اثر ستم شاهان آخر صفوی و خفت عقل شاه سلطان حسین و فتنه افاغنه و کشمکشهای زندیه و تلقینات سوء بعضی ظاهریون و استعمار جدید در منتهای عقب ماندگی رو آوردن به حقیقت اسلام که طریقت ولایت علی (ع) و عرفان وی است از هرگونه تلاش نایستاد همه ملامتها را بجان خرید تا اینکه شخصیتی چون سید بحرالعولوم از فیض وجودش بهره مند شد. شهادت مظلومانه مشتاقعلیشاه بدست حمقاء و ارازل و اوباش و به تحریک عوامل فساد و فتنه روح وی را آزد. و بعد از شهادت پیرو استادش معصومعلیشاه در سال ۱۲۱۲ به مدت سه سال به ارشاد پرداخت و خود به سال ۱۳۱۵ رحلت کرد در حالیکه تخم عرفان اسلامی را در اذهان اندیشه های متعالی پاشیده بود؛ اما فیض دوم محمد صادق نمازی ملقب به فیض علی از مشایخ حضرت سلطانعلیشاه شهید بود که آن حضرت در سال ۱۳۲۷ بدست مفسدین شهید شده است، رحمة الله علیهما. برای شرح بیشتر به طرائق و نابغه و رهبران طریقت مراجعه شود.

<sup>۲</sup> مرحوم شیخ اسدالله ایزدگشسب گلپایگانی ملقب به درویش ناصرعلی از مشایخ مرحوم حضرت صالحعلیشاه قدس سره بوده است که در سال ۱۳۰۳ قمری (۱۲۶۳ شمسی) در گلپایگان زاده شد و در سن ۶۳ سالگی در سال ۱۳۶۶ قمری رحلت فرمود. وی نخست علوم دینی و فقه و اصول و فصوص الحکم را نزد اساتید اصفهان خواند و سپس به عراق رفته در کاظمین و نجف اشرف به تحصیل علوم عالی پرداخت و چون از علوم ظاهر سیراب نگردید جهت علوم باطن و معرفت الهیه بسوی بیدخت شتافت و بدست مرحوم نورعلیشاه به شرف فقر نائل شد. در تاریخ هفتم شوال ۱۳۳۲ مجاز به امامت جماعت شده و در تاریخ ۱۳۵۰ از طرف حضرت حضرت صالحعلیشاه به سمت شیخ طریق با لقب درویش ناصرعلی منصوب شدند و در شب جمعه پنجم جمادی الاولی ۱۳۶۶ مطابق با هفتم فروردین ۱۳۲۶ شمسی رحلت و در تخت فولاد اصفهان در تکیه ای بنام تکیه درویش ناصرعلی مدفون شدند.

تقدیمی آقای مهندس حسن ایزدی و فقه الله به آرامگاه شیخ اجل آقای شیخ اسدالله ایزدگشسب ناصر علی قدس سره در تخت فولاد اصفهان که برادران ایمانی در آرامگاه ایشان قرائت نمایند و از آنجا خارج نمایند بتاريخ ششم ربیع الاول ۱۳۹۲ = یکم اردیبهشت ۱۳۵۱.

آنگاه آقای عباس ناظم با صدای روح پرور بسیار خوب این غزل را از دیوان شیفته خواندند:

زکوی خویش مرانید منزلم اینجاست	کجا روم بکه رو آورم دلم اینجاست
سری که شوق تو دارد بر آستانه تست	دلی که کرده بروی تو مایلم اینجاست
چه منت از رخ خورشید و روی ماه کشم	چراغ انجمن و شمع محفلم اینجاست
بین که پای بگل مانده ام چه چاره کنم	علاقه ای که سرشتند با گلم اینجاست
بس است کندزجان برشکسته تخته عمر	سفینه ای که رساند به ساحلم اینجاست
به مشکلات جهان عشق فایق آمد و بس	کسی که حل کند آشفته مشکلم اینجاست

بعد دستور فرمودند کتاب اسرارالعشق (که ناظم آن جناب آقای ناصرعلی می باشد) خوانده شود. آقای قطره کتاب را بطور تفأل باز نمود این اشعار که شرح طلب کردن حضرت موسی (ع) حضرت خضر (ع) را که ضمیمه کتاب اسرارالعشق می باشد آمد:

چون بموسی داد حق تورات را	دید نور طور و هو میقات را
بود در تورات فصل کل شیئی	در نبوت بود کامل یا بفضی
گفت با خود هست آیا چون منی	عالم و واقف بهر علم و فنی
پس خطاب آمد بر او از ذوالجلال	موسیا بگذر از این حال و خیال
موسیا هم رهرو و پیغمبری	خلق را اندر شریعت رهبری
حجت خلقی بحق ای پاکدین	لیک رو یک بنده ای از ما بین
علم مخصوصی است او را موسیا	نیست علمش غیر علم فیض ما
علم عشق است این و درسش ولوله	نی زیادتست و باب سلسله
چیست علم عشق دل دادن بیار	محو گشتن در رخ خوب نگار
عشق چبود از خودی بیرون شدن	بهر یک لیلی و شی مجنون شدن
عشق چبود رستن از کل قیود	بستن دل در حق و صرف وجود
عشق چبود برق ذات ایزدی	که ترا راند بسوی بی خودی
عشق چبود مات و دیوانه شدن	همچو گنجی جا بویرانه شدن
عشق خواهد هستیت زیر و زیر	عاشقا از هستیت نامی ببر
عشق را جز راه ناکامی مدان	هرکه باشد کامجو عاشق مخوان
عشق را باشد بکف تیغ فنا	تا کند مر عاشقانرا سر جدا
عشق بنماید ره میخانه را	ره نماید وصل آنجانانه را

در حدود ساعت ۱۱ به منزل حاج آقای ملک صالحی مراجعت کردند چند نفر دیگر بفرق مشرف شدند. فقرائی که حضور داشتند نماز ظهر و عصر را به حضرت آقا اقتدا کردند. فرمودند: فقرائی که نماز را تمام می خوانند دو

رکعت آخر را با آقای سید محمدعلی طباطبائی (اجازه نماز بایشان قبلاً داده شده بود) اقتدا نمایند. حاج آقا مهدی ملک صالحی علاوه بر نهار مفصلی که تهیه کرده بودند. برای فرد فرد مهمانان غذای بریانی که مخصوص اصفهان است تهیه کرده بودند پس از صرف نهار دو ساعت بعد از ظهر استراحت نمودیم. چند دقیقه به ساعت سه مانده بود که سر و صدای خانمهای مشرفه بیدار شدیم پس از پوشیدن لباس مشاهده شد که بیش از جمعیت فقرای مرد خواهران فقیره صحن حیاط و اطاقها را پر کرده‌اند. گفتند حال نوبت ماست که از فرمایشات پیر بزرگواریم خود استفاده نمائیم. چون حکم اخراج ضمنی خود را از منزل از کلمات خواهران مؤمنه استنباط نمودم، تصمیم گرفتم که در این فاصله از هتل شاه عباس دیدن نمایم. زیرا که اکثر بناهای تاریخی و جاهای دیدنی اصفهان را از قبیل مساجد و پل‌ها و عمارات دیدنی مشاهده کرده بودم. ابتدا به بازار بلند سلطانی که نزدیک مدرسه چهار باغ قرار دارد رفتم. پس از آن به چاپخانه خیام رفتم. مدیر آنجا آقای مهندس حبیب‌الله مشکفروش چاپخانه را به سبک کاملاً قدیمی در اصفهان ترتیب داده بود. و سه اطاق تمام بطرز قدیم تزئین کرده بود، عده‌ای توریست امریکائی و فرانسوی در یک اطاق که مخدّه‌های مختلف را دور اطاق نیم روشن گذاشته بود، روی زمین نشسته بودند. لامپهای ریز قرمزکمرنگ روشن بود. چهار نفر زن و مرد امریکائی در یک گوشه اطاق بالای مخدّه نشسته و قلیانهای نی پیچ اصفهانی در دست داشته و با هم معاشره می‌کردند.<sup>۱</sup>

در وسط اطاق یک سینی بزرگ قدیمی گذاشته، قلیان و سماور برنجی و چند قوری چینی با روغوری بالای آنها در سینی بطرز مرغوبی چیه بودند. یک منقل کوچک نیز در کنار آنها نهاده که زیبایی خاصی به این محفل انس و عاشقانه توریست‌ها می‌داد! در جنوب اطاق نیمکت‌هایی به سبک قدیم با ذوقی خاص گذاشته شده بود. دیوارها با سینی‌های قلمزده قدیمی و پرده‌های قلمکار و تابلوئی از بزم خیام مزین شده بود. و بهمین مناسبت نام آنجا را چاپخانه و غذاخوری خیام نهاده بودند. از مهمانان با غذاهای ایرانی پذیرائی می‌شد. یک تابلو از شهر اصفهان نیز وجود داشت، این قسمت مخصوص خانواده بود. و اگر اشخاص مجرد می‌خواستند وارد شوند جلوگیری می‌نمودند. در و دیوار با پارچه‌های قدیمی کار اصفهان تزئین شده بود. در اطراف تابلو خیام تبرزین و کشکول بسیار زیبا و گرز و خنجر قدیمی آویخته بودند. ضمناً میز و نیمکت‌هایی که با رومیزی کار اصفهان تزئین شده بود وجود داشت. اطاق سومی هم بود که از آنجا وارد و خارج می‌شدند. در انتهای آن دستگاه چای و قلیان و منقل وجود داشت و بسبب همان حوضخانه‌های قدیم با شبکه کاشی کرده مجزاً شده بود. طبقه فوقانی دارای سه اطاق بود که سالن غذاخوری و پذیرائی داشت. خوشبختانه در این محل به هیچ عنوان مشروب الکلی به مهمانها داده نمی‌شد، خلاصه مدتی با صاحب آن و مدیر آنجا گفتگو می‌کردیم. روبروی ما دو مرد و دو زن جوان فرانسوی نشسته بودند. خانم مهندس مشکفروش برای آنها توضیح می‌داد و در مورد شهر زیبای اصفهان گفتگو می‌کردند. در حدود ساعت شش از آنها خداحافظی نموده و به هتل شاه عباس رفتم. آقای ایرانی گفت چون تمام قسمتهای هتل پر است به هیچ عنوان تماشای آن مقدور نیست. در سرسرای هتل آقای مهندس علیرضا امیر سلیمانی و همسرشان را ملاقات نمودم.

<sup>۱</sup> - بحمدالله این اعمال خلاف عفت عمومی که توسط استعمارگران که هدفی جز امحاء فرهنگ اصیل اسلامی و ملی نداشته‌اند بسعی ملت مسلمان ایران پس از انقلاب برچیده شد. و امید است همه مسلمانان از خواب غفلت بیدار شده ظاهر و باطن خود را به شعائر و اخلاق اسلامی بیاریند و این نوع اعمال خلاف را ریشه کن سازند. و فقراء که بر مبنای انتم الاعلون به ولایت علی(ع) علو دارند درگفتار و کردار سرمشق امحاء فرهنگ خلاف اخلاق بوده و پرچمدار عفت و حکمت و عدالت و شجاعت و اخلاص می‌باشند همواره قلباً و لساناً و عملاً این اعمال را تقبیح کرده‌اند.

وقتی که به منزل مراجعت کردم دیدم به زیارت حضرت آقا آمده‌اند. در همین ساعت ۶/۳۰ حضرت آقا مرا صدا کردند و با اشاره دست به آقای نصرت الله زمانی فرمودند ایشان رئیس حسابداری هتل شاه عباس هستند. هر وقت بخواهید ایشان با کمال محبت راهنمایی می‌کنند. بعد از نماز مغرب و عشاء در حالی که فقرا حقه‌وارگرد آمده بودند بنده و آقای زمانی با کسب اجازه از منزل خارج شدیم. ابتدا برستوران چهل ستون رفته و از تالار زرین دیده نموده وارد قهوه‌خانه شدیم، جوانی با لباس اصفهانی قدیم مشغول چای دادن بود، بنام اکبرکاظمی و بزبانهای انگلیسی و عربی و فارسی به واردین خوش آمد می‌گفت بنده با او بانگلیسی و عربی صحبت کردم و او جواب می‌داد، در انتهای شمالی قهوه‌خانه پیرمرد بلند بالائی که پیراهن سفید بلندی بتن داشت و یک تعلیمی در دست در وسط چایخانه قدم می‌زد و با صدای کلفت خود مانند مرشدهای قدیمی که قهوه‌خانه‌ها قدیم می‌زدند و معرکه می‌گرفتند این شخص هم قدم می‌زد و این اشعار پروین اعتصامی را می‌خواند.

مست گفتم مستی بره دید و گریبانش گرفت	مست گفتم مستی زان سبب افتان و خیزان میروی
گفت آگه نیستی از سر در افتادت کلاه	گفت می‌بسیار خوردی زان سبب بیخود شدی
گفت ای بیهوده گو حرف کم و بسیار نیست	گفت پنهان درهمی بسپار و خود را وارهان
گفت کار شرع کار درهم و دینار نیست	گفت نزدیکست و الی زین سرا آنجا رویم
گفت والی از کجا در خانه خمار نیست	گفت از بهر غرامت جامه‌ات بیرون کنم
گفت پوسیده‌است و نقشی جز زر بود و تار نیست	گفت می‌باید ترا تا خانه قاضی برم
گفت قاضی از کجا در خانه خمار نیست	گفت تا داروغه را گوئیم در مسجد بخواب
گفت مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست	گفت باید حد زند هشیار مردم مست را
گفت آری لیکن اینجا مردم هشیار نیست	

از مرشد نامش را پرسیدم گفت نام مرشد سیمائی است ضمن سؤال و جواب با مرشد و صرف چای آقا اکبر کاظمی نام مرا پرسید و رفت پشت دستگاه قهوه‌خانه و مراجعت کرد و این اشعار را که نوشته بود بمن داد:

رضاخان محمد نام دارد	بگردش خود در این ایام دارد
زهندوستان که باشد شهر پیلان	ز شهر مؤز چاهیهای سیلان
سوی ایران زمین پیموده ره را	نمایان کرده ماه چارده را
زمانی مختصر این مرد دانا	سرافراز از محبت کرده ما را
همیشه تندرست و شاد دل باد	بدوران خصم اودائم کسل باد

پس از دیدن هتل شاه عباس آقای نصرت الله زمانی با کمال محبت با اتومبیل خودش مرا به منزل حاج آقای ملک صالحی رسانید. پس از شام استراحت نمودیم.

### شنبه دوم اردیبهشت ماه ۱۳۵۱ (توجه به آخرت)

سحرکه بیدار شدیم حضرت آقا مشغول پاسخ نوشتن به نامه‌های وارده بودند. فرمودند در منزل را بازکنید، وقتیکه در را باز کردم دیدم در آن دل شب چندین نفر از فقرای پیر و جوان پشت در ایستاده بودند. به آنهایی که قبلاً دستور داده بودند به ترتیب برای تشرّف به اطاق حضرت آقا هدایت شدند. فقرا در آن هوای سرد داخل حیاط و اطاقها نشستند. پس از اقامه نماز صبح و قرائت قرآن فرمودند فرزند آدم پیر می‌شود ولی آرزوهای او

جوان می‌گیرد. البته در کارهای دنیا مانعی ندارد که فعالیت کند. ولی از کار آخرت هم نباید غافل باشد. فکر کند امشب می‌میرد، در کار دنیا فکر کند که همیشه زنده است. و در کار آخرت باید همیشه مرگ را جلو چشم خود ببیند و فکر آخرت باشد. در کار دنیا درختانی را می‌نشانیم اگر امیدوار باشیم که از ثمر آن بهره‌مند شویم عیبی ندارد. انسان وقتی که سختی به او روی می‌آورد توسل می‌جوید و التماس می‌کند. وقتی که خیری یا دارائی به او می‌رسد از اهلش منع می‌کند و بصاحبشان نمی‌رساند. و در راه خدا مصرف نمی‌کند، در صورتیکه در هر حالت باید روی نیاز بدرگاه بی‌نیاز بیاورد، اما آنهایی که نماز می‌گذارند و به بندگان خدا زکوت می‌دهند، آنها همیشه در دل بیاد خدا هستند و دمی از یاد او غافل نیستند. آنها می‌دانند دارائی و ناداری از او می‌رسد. دائم بیاد او هستند و از پرداخت حقوق خدائی که باید پرداخت کنند غفلت ندارند، و آنهایی که می‌گویند روز جزائی هست و آنها که می‌دانند روز جزائی هست از عذاب او ترسانند. هیچکس از مکر و عذاب خدا نباید در امان باشد. یأس و ایمن بودن از مکر خدای تعالی خود از گناهان کبیره است. اگر ما بدانیم کرم او زیاد است و بسوی او نرویم این هم خود از گناهان کبیره است. و همین است که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «فَلَا تَغْرِبْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغْرِبْكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ» (لقمان آیه ۳۳ و فاطر آیه ۵) یعنی زندگی دنیا شما را نفریبد و به کرم و لطف خدا نیز مغرور نشوید. مؤمن باید تا آخرین نفس از خود و عذاب خدا بگریزد و صفت دیگر مؤمن این است که رعایت امانت نماید و حفظ سرهم امانت محسوب می‌شود و نیز باید بر عهد الهی مواظبت کرده در آن خیانت نروریم یعنی شیطان را در آن راه ندهیم و خلاف عهد رفتار نکنیم، مؤمنین کسانی هستند که کتمان شهادت نمی‌کنند و شهادت بدروغ هم از گناهان کبیره است، مؤمنان کسانی هستند که بر نمازهای یومیّه محافظت می‌کنند. این افراد مؤمن مورد عفو خدا قرار می‌گیرند.

بعد از سخنان ایشان مناجات خوانده شد و حال نیاز و توسل و انابه پدید آمد. در حدود ساعت شش صبح صبحانه میل فرمودند و چند نفر از خواهران تشرّف حاصل کردند. در ساعت ۸/۳۰ آقای دکتر موثق به زیارت حضرت آقا آمد. بعد با اتومبیل بنز مشکی رنگ که خود دکتر رانندگی آن را بعهدہ داشت به عیادت آقای حمید بصیری که استخوان رانش شکسته بود (برادر زاده آقای حاج بصیری شده‌ی) رفتیم. نسبت به کلیه بیمارانی که در آن اتاق بستری بودند اظهار محبت فرموده و برای شفا بیماران دعا کردند. و بوسیله همان اتومبیل به عینک فروشی آقای صولت که از فقرا هستند تشریف فرما شدند. بعد کمی در خیابان چهار باغ گردش نمودیم، هوا آفتابی و ملایم بود، در حدود ساعت ده به منزل مراجعت نمودیم. نماز ظهر و عصر در منزل حاج آقای ملک صالحی بحضرت آقا اقتدا و نهار در منزل حاج آقا محمود ملک صالحی معروف بقوام صرف شد و خود حاج آقای قوام با کمال محبت و ادب از پیر بزرگوار و مدعوین پذیرائی می‌نمود.

## حرکت بسوی اراک

در حدود ساعت ۱/۳۰ بعد از ظهر به مقصد اراک از اصفهان حرکت کردیم. حضرت آقا در دروازه تهران در محلی که که برای دانشگاه نرده کشیده بودند توقف فرمودند. و اجازه ندانند که فقرای اصفهان جلوتر بیایند. هوا نیم‌ابری و بسیار معتدل بود. سمت راست راه باغات بزرگ میوه و به سمت چپ با حفر چاههای عمیق درختان تازه غرس شده بود. کارخانه پارچه بافی آقای میراشراقی نیز در همین جا بود. از دروازه تهران تا ساوه تابلو وزارت راه شماره ۲۹۰ کیلومتر نشان می‌داد. عده‌ای از فقرا تا دلیجان (۱۳۶) کیلومتری حضرت آقا را بدرقه کردند. از ۵۴ کیلومتری اصفهان که محلی است بنام مورچه خورت تا دلیجان در طرفین راه آبادیهای مختصری وجود داشت و کیلومترها دشتهای وسیع لم یرزغ که قابل کشت و زرع می‌باشد بایر افتاده بود. ساعت ۳/۳۰

بقصبة دلیجان رسیدیم، آقایان رضائی، مهندس اخوان و صالح اردبیلی به استقبال آمده بودند. اطراف این قصبه کشاورزی بسیار ابتدائی به چشم می‌خورد. در نزدیکی دلیجان محلی بنام رحمت آباد قرار داشت که در آنجا باغهایی با اسلوب کشاورزی احداث شده بود در دو طرف راه اراضی قابل کشت بسیار دیده می‌شد. در حدود عباس آباد باران شروع شد. سمت چپ راه قریه بنام اوزبک نسبتاً درخت‌کاری و آباد بود. کمی جلوتر که کیلومترنا عدد ۹۰ کیلومتر تا ساوه را نشان می‌داد تأسیسات شرکت نفت برای انتقال گاز به شوروی چندین کیلومتر در سمت راست ایجاد گردیده بود. در نیرزار کارخانه سرامیک‌سازی وجود داشت. در دو راهی اصفهان - اراک که عده‌ای از فقرای تهران و قم و اراک با استقبال آمده بودند ما بسوی اراک پیچیدیم. آقای ذوالشرافتین و همسرش تا این دو راهی به استقبال آمده بودند. در این حدود نیز دشتهای وسیع قابل کشت فراوان بود که بایر افتاده بود. ۴۰ کیلومتر مانده به اراک آقای فریبرز راستین با خواهر زاده‌اش همراه با جوانی دیگر جهت استقبال آمده بودند. در تمام این مسیر زمین بسیار خوب که قابل کشت و زرع می‌باشد وجود داشت که متأسفانه بایر بود. نرسیده به اراک کارخانه‌های: ماشین‌سازی، تراکتورسازی و کارخانه تولید آلومینیم و شهر صنعتی اراک قرار داشت که کاملاً به سبک جدید و مدرن ساخته شده بود. در قسمت دیگر امور خطوط لوله و مخابرات وجود داشت که برای مسکن کارگران و کارمندان خانه‌های خوبی ساخته بودند.

خلاصه بعد از طی مسافت ۳۲۳ کیلومتر از اصفهان در ساعت ۵/۳۰ وارد شهر اراک شدیم. هوا ابری و سرد بود، و ۱۸ نفر از فقرای همدان به اتفاق آقای ثقفی و حاج علیخان پیران و آقایان سید جلال و رهرو جهت استقبال به اراک آمده بودند، آقای رفیعی سردفتر از نهاوند آمده بود. پس از چند لحظه سرکار سرهنگ سروردی رئیس شهربانی اراک و آقای معدلی فرماندار به زیارت حضرت آقا و حاج آقای راستین آمدند. منزل بیرونی حاج آقای راستین مملو از فقرای اراک و حومه بود. نماز مغرب و عشاء به حضرت آقا اقتدا نمودند و فقرای اراک که نماز تمام می‌خواندند دو رکعت آخر نماز عشاء بحاج آقای راستین اقتدا کردند. بعد از نماز حضرت آقا فرمودند ملاقات مؤمنین بوجهه ایمانی باعث می‌شود که مؤمن بیاد خدا بیفتد. مستحب است که کسیکه به زیارت مؤمن می‌رود غسل نماید. غسل منحصرأً جهت زیارت بزرگان نیست ولی حضرت آقا (یعنی حضرت آقای صالح علیشاه) هر وقت به زیارت حضرت سیدالشهداء (ع) یا زیارت حضرت رضا (ع) مشرف می‌شدند. با همان گرد راه تشریف می‌بردند و می‌فرمودند ما با گرد راه می‌رویم که آنها ما را پاک نمایند، در این مسافرت ما هم شهر به شهر به ملاقات مؤمنین رفتیم بحمدالله همه حال خوبی داشتند و با محبت بودند. امیدوارم محبت ایمانی آنها روز بروز به تزايدگذازد. آنگاه آقای غفاری این غزل را از سعدی خواند:

بیفکن خیمه تا محمل برانند	که همراهان عالم رهروانند
زن و فرزند و یار و قوم و پیوند	برادر خواندگان کاروانند
نباید بستن اندر صحبتی دل	که بی ایشان بمانی یا بمانند
زاول خاک بوده است آدمیزاد	به آخر چون بیندیشی همانند
پس آن بهتر که اول آخر خویش	بیندیشند و قدر خود بدانند
زمین چندین بخورد از خلق و چندی	هنوز از کبر سر بر آسمانند
یکی برتر بتی فریاد می‌کرد	که اینان پادشاهان جهانند
بگفتم تخته برکن ز گورش	بین تا پادشاه یا پاسبانند
بگفتا تخته برکندن چه حاجت	که میدانم که مستی استخوانند
نصیحت داروی تلخ است و باید	که با جلاب در حلقه چکانند

### یکشنبه سوّم اردیبهشت ۱۳۵۱

هنگام سحر در منزل بیرونی حاج آقای راستین فقرا بدرگاه خدا براز و نیاز مشغول بودند. جوانی قبل از نماز صبح بفقیر تشرف حاصل نمود. پس از آن حضرت آقا بمجلس فقرا تشریف بردند، همگی نماز صبح را بایشان اقتدا کردند. بعد از قرائت قرآن فرمودند: اهل سنت در حدود سیصد آیه از قرآن برای ولایت علی (ع) قائلند. می گویند وقتی که معاویه خبر شهادت علی (ع) را شنید از جای خود بلند شد و نشست و گفت: مادر دهر عقیم است که فرزندی چون علی بن ابیطالب (ع) بزاید: می نویسد حسنین (ع) مریض شدند و بیماریشان خطرناک بود. رسول خدا (ص) و معلمان به عیادت آمدند. سلمان عرض کرد بعلی (ع)، نذری کنید که خداوند حسنین (ع) را شفا بخشد علی (ع) و فاطمه (ع) و فضّه خادمه نذر کردند که سه روز روزه بدارند. پس از آنکه حسنین (ع) شفا یافتند، خواستند به نذر خود وفا نمایند. چون علی (ع) همیشه هر چه داشت بین فقرا تقسیم می نمود برای تهیه افطار چیزی در خانه نبود، فاطمه (ع) عرض کرد چیزی در خانه نداریم. علی (ع) فرمود باغی دارم آنرا می فروشم. باغ را فروخت و پولش را گرفت. فقرای مدینه خبردار شدند که علی (ع) پولدار شده است. اطراف آن حضرت را گرفته و عرض حاجت نمودند. او هم هر چه داشت به فقراداد و با دست تهی بخانه آمد. حضرت فاطمه (ع) پرسید چه کردی؟ سرش را پائین انداخت و فرمود همه را به فقرا بخشیدم. حضرت فاطمه (ع) گفت خوب بود حسنین (ع) را هم جزو فقرا حساب میکردی. در نتیجه مقداری جو بقرض یا در مقابل پشم ریسی بدست آوردند، فاطمه (ع) و فضه آنرا آرد نموده و همگی روزه گرفتند. حسنین (ع) هم به پدر بزرگوار خود تاسی جُستند و روزه گرفتند. در موقع افطار در شب اول نان را به مسکین و شب دوم به یتیم و سوم به اسیر دادند و خود با آب افطار کردند. در اخبار رسیده که سائل جبرئیل بوده و میخواست آنان را امتحان کند در واقع هم همینطور است. جبرئیل درخانهٔ علی (ع) مسکین است. پیغمبر بدیدن حسنین (ع) آمد دید خیلی ضعف دارند. چگونگی را پرسید. موضوع را بحضور آن حضرت عرضه داشتند. رسول خدا (ص) ناراحت شد فوراً سجده کرد و گفت الحمدلله خاندان من هستند که دیگران را بر خود ترجیح می دهند. این است که می نویسد مائدهٔ بهشتی برای آنها رسید. یاهمان وقت از خانهٔ یکی از صحابه غذا آوردند و همگی تناول فرمودند و باز هم باقی ماند و از اینرو سورهٔ هل اتی نازل و و آیه ۷ و ۸ در آن سوره شأن ان بزرگواران انزال یافت. که می فرماید:

«يُؤْفُونَ بِالَّذِرِّ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» وفای به نذر می کنند اشارهٔ به همان نذر است و می ترسید از سختی روز قیامت. و غذای خود را در راه دوستی خدا به مسکین و یتیم و اسیر می بخشد بظاهر هم چیزی نمی گویند. و در دل می گویند که ما برای رضای خدا بخشیدیم کسانیکه در راه خدا چیزی به مستحق می دهند، نباید انتظارکاری داشته باشند که اجر آن را ضایع نمایند. حتی اینکه انتظار تشکر هم نداشته باشند که بگویند ما به او چیزی بخشیدیم و او اظهار تشکر هم نکرد. اگر طرف تشکر هم نکند بهتر است برای اینکه اجر او کم می شود؛ «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا.» آنها می گویند ما منحصرأً برای رضای خدا می دهیم و هیچگونه انتظاری نداریم. آنگاه می گویند ما منحصرأً برای رضای خدا می دهیم و هیچگونه انتظاری نداریم. آنگاه آقای غفاری این مناجات را خواند: «الهی بی پناهان را پناهی.» پس از صرف صبحانه ابتدا جهت تسلیت به فرزندان مرحوم سرهنگ عظیمی که از فقرای خدمتگزار و صدیق و بزرگوار بود به منزل آن مرحوم رفتیم. سپس حضرت آقا جهت تسلیت آقای



ناصرخان، داماد جناب حاج آقای راستین و فرزندانش تشریف فرما شدند. پس از مدتی سکوت سوره فاتحه‌ای برای شادی روح آن مرحومه قرائت فرمودند، پس از مدتی در باغ گردش نمودند. درختان باغ غرق در گل و شکوفه بودند. یک جفت طاووس با وقار و فریبندگی خاصی با یکدیگر گردش می‌کردند. مرغان عشق و قناریها در قفس‌های خود مشغول زمزمه و آوازخوانی بودند. انواع پرندگان کوهی و آهو و غیره در باغ خودنمایی می‌نمودند. دو سال قبل بنده در خدمت جناب حاج آقای راستین به اینجا آمدم. صیبه ایشان با شوهرش و فرزندانش در طبقه دوم عمارت نشسته بودند. آن مرحومه از پدر بزرگوار خود استقبال نمود، مدتی در آنجا نشستیم و مشغول تماشای باغ و انواع پرندگان بودیم، ولی با کمال تأسف اثری از آن مرحومه نبود. همسر و فرزندانش با حسرت به آن گلها و حیوانات مختلفه و پرندگان مینگریستند. پس از آن به عیادت آقای اسدالله ابطی تشریف فرما شدند و از آنجا بیدار برادر آقای ابطی که قادر به حرکت نبود رفتیم. در حدود ساعت ۹/۳۰ با همراهان و عده زیادی از فقرا برای دیدن کارخانه ماشین سازی اراک عازم شدیم. در مدخل کارخانه مدیر داخلی تیمسار جاوید تا جلوی در کارخانه از حضرت آقا استقبال نمود و کارت مخصوص ورود به همراهان داده شد و با یک افسر شهربانی بنام سرکار سروان خلیج بداخل کارخانه رفتیم. ابتدا مکان فرز را که چرخ دنده تراشیدو غیره بود دیدن نمودیم متصدی مربوطه آقای سیدحسن متقیان و آقای محمدرضا رضاپور سرپرست مونتاژ با کمال ادب و علاقه تمام قسمتهای مختلفه را نشان داده و توضیحات کامل میدادند، فقرائی که در خدمت حضرت آقا از کارخانه دیدار نمودند عبارت بودند: جناب آقای حاج آقای راستین (درویش رونقعلی)، جناب حاج آقای سلطانپور، حاج آقای ممتحنی، حاج آقای جواهریان، حاج آقای ملک صالحی، آقای مسعود شریفان، آقای علی رهرو و مهندس صالح اردبیلی. بعد به قسمت آهنگری رفتیم. در آنجا کوره آهنگری و انواع پرس آهن وجود داشت. این قسمت دو بخش داشت قسمت آهنگری و پرس و قسمت ذوب آهن - در یک تابلو بخط درشت نوشته بود «آتش خادم خوبی است اگر تحت کنترل باشد» بعد قسمت ذوب آلومینیوم و تانکساز را دیدن نمودیم که با جرثقیل تانکرهای ساخته شده بخارج حمل می‌شد در اینجا روی تابلوی «برق خادمی است که می‌تواند قاتل باشد» در آن کارخانه ۱۵۰۰ نفر کارگر مشغول کار بودند و تعداد کل آنها به چهار هزار نفر می‌رسید. کارخانه دارای عده‌ای متخصص از مسلمان و زردشتی و هندی بود. در تابلویی نوشته بودند: «کار خود را کوچک و بی اهمیّت تلقی نکنید». مسئولین اظهار می‌داشتند که در سال جاری این کارخانه عظیم تا ۲۵ درصد می‌تواند مورد بهره‌برداری قرارگیرد. پس از بازدید تمام قسمتها که این مختصر گنجایش شرح آن را ندارد مراجعت نمودیم. پس از نماز ظهر و عصر فقرا در منزل جناب آقای حاج آقای راستین نهار را در خدمت حضرت آقا صرف نمودند، که بنده بعلت سرماخوردگی شدید در بستر افتاده بودم. عصر حضرت آقا با عده‌ای از فقرا به بیمارستان قدس جهت بازدید تشریف برده بودند. و چون مجلس درویشی در شبهای دوشنبه در اراک منزل آقای مهندس محمدجواد اخوان تشکیل می‌گردید، حضرت آقا و تمام فقرا به آنجا تشریف برده و نماز مغرب و عشا اقامه و مجلس را تشکیل دادند. آقای سید مرتضی ذوالشرافتین و خانواده‌اش به اراک آمده و در این مجلس که منزل دامادشان بود شرکت کرده بودند و پس از خاتمه مجلس حدود بیش از دویست نفر از فقرا شام صرف نمودند ولی متأسفانه بنده با علاقه شدیدی که برای شرکت در مجلس داشتم، در بستر افتاده و از این فیض محروم بودم.

## دوشنبه چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۵۱ (حرکت بسوی قم)

سحر که بیدار شدم ساعت ۳ بعد از نیمه شب بود. در اطاقی که استراحت کرده بودم حاج آقای سلطانیپور تشریف داشتند. بواسطه تب شدید در روز گذشته نقاهتی تمام عارض گشته بود. در بیرونی منزل حاج آقای راستین که فقرا تشکیل مجلس داده بودند و براز و نیاز مشغول بودند نتوانستم شرفیاب گردم. در حدود ساعت ۷ صبح پس از خداحافظی از اراک به مقصد قم حرکت کردیم. هوای اراک ابری و سرد بود ساعت ۸/۳۰ وارد قم شدیم، محلی که اتومبیل توقّف کرد از سمت راست دو مغازه که گذشتیم جناب آقای سید محمد شریعت و برادرش آقا سیدعلی شریعت در داخل مغازه خود مشغول کسب بودند پس از چند لحظه توقّف در جلو مغازه در خدمت حضرت آقا به زیارت مرقد مطهره حضرت معصومه علیها السلام مشرف شدند. پس از زیارت قدم زنان به منزل جناب شریعت (همت علی) تشریف بردند.<sup>۱</sup>

از همان ساعت ۹/۳۰ فقرای قم و تهران در اطاق بزرگی جهت زیارت حضرت آقا آمدند. قبل از ورود به حیاط خانه گوسفندی قربانی کردند. از تهران آقای قانع و آقای شریف و عده زیادی از فقرا از همان صبح به استقبال آمده بودند. پس از نماز ظهر و عصر همگی نهار را در خدمت حضرت آقا صرف نمودند. نماز در منزل آقای شریعت خوانده شد و نهار در منزل آقا علی صرف گردید و با کمال اخلاص و محبت از میهمانان پذیرائی نمودند. حضرت آقا و همراهان پیش از آنکه از قم به تهران حرکت فرمایند از آیه الله شریعتمداری دیدن کردند. پس از صرف چای آیت الله دستور دادند یک جلد رساله عملی بحضور حضرت آقا تقدیم کردند. در حدود دو ساعت بعد از ظهر پس از خداحافظی از آقای شریعت مجدداً بحرم حضرت معصومه (ع) مشرف شدند.

## حرکت از قم به تهران و ورود به تهران

پس از زیارت به مقصد تهران حرکت نمودیم. اتومبیل آقای کازرونی برانندگی آقای محمد هوشمند حقیقت گو از آبادان تا تهران در خدمت بود. و در تمام این مدت حضرت آقا و بعضی از همراهان با این اتومبیل حرکت

---

<sup>۱</sup> - جناب آقای حاج سید محمدبن سیدحییب الدین سیدمحسن شریعت (درویش همت علی) در تاریخ هفتم رمضان ۱۲۱۴ ق در شهر قم متولد شد. جد امجدش آقای سیدمحسن در آستانه مقدسه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام بخدمت اشتغال داشت. چون در علم تجوید استاد و زیور علم و دانش آراسته بود و آداب شریعت مقدسه را بیش از حد رعایت می نمود به ((شریعت)) ملقب و معروف و رئیس القراء آستانه گردید. پس از فوت جد، پدرشان سید حبیب الله فرزند سید محسن به تدریس علم اشتغال ورزید و به زهد و تقوی مشهور و به پرهیزکاری و تواضع و فروتنی معروف بود. جناب سیدمحمد شریعت در طفولیت دروس مقدماتی را از مکتب آموخت و از معلومات پدر که استاد تجوید بود استفاده جهت و صرف و نحو و علوم شرعی و عرفیه را در حوزه علمیه قم از علماء اعلام کسب نمود و در تفسیر و تجوید و علوم دینی مقامی ارجمند یافت بطوری که اساتید فن او را استاد تجوید می نامیدند. لکن فراگرفتن این علوم نتوانست روح بزرگواریش را اقتناع نماید به همین دلیل به جستجوی حقیقت همت گمارد تا اینکه در سن ۱۷ سالگی در تهران بدست مرحوم شیخ عبدالله حائری (رحمتعلیشاه) قدس سره به شرف فقر مشرف گشت و در حالیکه برای امرا معاش به کسب عطاری مشغول بود به تحصیل در حوزه علمیه قم نیز ادامه داده نامبرده همچنین در راه فقر و درویشی خالصانه قدم برداشته تا اینکه در هفدهم صفر سال ۱۳۵۸ ه. ق از جانب مرحوم آقای حاج شیخ محمد حسن صالحعلیشاه گنابادی قدس سره العزیز به امامت جماعت و برگزاری مجالس یاد خدا مأذون در اقامه نماز جماعت گشت. جناب شریعت پس از طی مراحل طریق الی الله با گذراندن ریاضات فراوان حسب الامر پیز بزرگواری حضرت آقای صالحعلیشاه گنابادی در سال ۱۳۸۳ ه. ق از طرف حضرت آقای صالحعلیشاه قدس سره العزیز مجاز به دستگیری و ملقب به (درویش همت علی) گشت. و پس از رحلت معظم له جانشین ایشان حضرت آقای حاج سلطانحسین تابنده رضاعلیشاه ارواحنا فداء مجدداً عین فوق را تأیید نمودند و هم اکنون بر اثر کسالت در منزل بستری هستند با این حال در خانه ایشان برای فقراء و سایرین باز است.

می‌کردند. جناب آقای حاج علی آقا تابنده و آقایان علی اویسی، مهندسی گل‌سرخ، و عدّه دیگر از فقرا تا کوشک نصرت نزدیکی قم به استقبال آمده بودند. هوا در ساعت سه بعد از ظهر ابری و معتدل بود. بیابان سبز و خرم، نم نم باران بر شادابی و طراوت صحرا می‌افزود. حاج کاظم آقا مجتهد سلیمانی و آقای مستوفی و صبیّه‌های مرحوم وفاعلی<sup>۱</sup> و آقای دکتر شفیع‌یان و حاج عبدالصالح جواهریان و آقایان عبدالله جواهریان فرزند حاج عبدالرحمن آقا میرزا اسدالله درویش و فرزندش و جناب آقای هادی حائری تا چند کیلومتری بعد از حسن آباد جهت استقبال آمده بودند. آقای دکتر سرهنگ نصیری داماد حضرت آقا و صبیّه‌های حضرت ایشان نرسیده به حسن آباد از بندگان حضرت آقا استقبال نمودند. دو پسر سرکار سرهنگ دکتر نصیری بنام حمید و مجید، چهار ساله و شش ساله تا چشمشان به جدّ بزرگوارشان افتاد با اشتیاقی فراوان به داخل اتومبیلی که حضرت آقا تشریف داشتند آمده و با شیرین زبانی، همراهان را شاد و مسرور کردند. از حسن آباد به بعد قدم به قدم فقرا با اتومبیل‌های خودشان از پیر بزرگوارشان استقبال می‌کردند. سرکار سرهنگ اسکندری و به ترتیب آقایان: حاج آقای سلطانی، دکتر آزاده برادر بزرگوار حضرت آقا، سالار اقدس، مهندس علیرضا امیرسلیمانی، تیمسار سرلشکر سهیلی، مهندس سلطانی و برادرش و عدّه زیادی از فقرای دیگر که مقدور نیست نام همه آنها را ثبت نمایم در پیچ‌های اسدآباد استقبال کردند. جناب آقای عزتعلی و آقای دکتر کنگرلو و آقای کاوه خدمت رسیدند، در این فصل بهاری گل‌های صحرائی بیز با طراوت خاصی به مستقبلین لبخند می‌زدند. سرکار سرهنگ نعمتی به اتفاق سرکار سرهنگ نصرت الله پور زند و جناب اسدالله نصیری و دکتر صالحی و جماعت زیادی از برادران و خواهران ایمانی آمده بودند که بواسطه داشتن حجاب شناخته نمی‌شدند و نیز آقایان دکتر نورعلی تابنده و مهندس نصرالله تابنده و مهندس شکرالله تابنده، برادران معظم، حضرت آقا و آقای سعیدی پسر عمه حضرت ایشان و آقای تمدن دوست از حضرت آقا استقبال نمودند. تعداد اتومبیل‌های مستقبلین بعدی بود که شمارش آنها برایم مقدور نشد. وقتیکه وارد تهران شدیم هوا کاملاً ابری و معتدل بود. در حدود ساعت ۵/۳۰ بعد از ظهر وارد حسینیه مرحوم مشیر السلطنه شدیم، تمام فقرا زن و مرد منتظر مقدم پیر بزرگوارشان بودند. چند گوسفند در جلو قدم مبارکشان پشت سرهم قربانی نمودند بعد از نماز شرح مفصلی در مورد مسافرت و زیارت اقطاب در هندوستان و مکه معظمه در تحویل سال جدید و زیارت مدینه منوره و آمدن به ایران از طریق کویت و خوزستان

۱- مرحوم آقای حاج مهدی آقای مجتهد سلیمانی نجل مرحوم آیه الله آقای امیرزا محمد مجتهد علامه تنکابنی صاحب کتاب قصص العلماء در سنة ۱۲۹۷ قمری در سلیمان آباد (از نواحی شهنسوار) تولّد یافت و در سن پنج سالگی پدر بزرگوار ایشان رحلت فرمود و در سن ده یازده سالگی چون برادر بزرگوارش مرحوم آقای امیرزا علی نقی که در تهران بود به تهران آمدند و در آنجا از محضر آقایان آشتیانی بزرگ و مرحوم آقای شیخ فضل الله نوری و مرحوم آخوند ملا احمد آملی استفاده نموده به شهر خود بازگشت.

آن بزرگوار تا سنه ۱۳۴۲ قمری در محل خود با نهایت احترام امامت داشته و در این موقع جذبه الهی شامل حال ایشان شده و شوق و ذوق طلب، ایشان را منقلب نموده و عازم تهران گردید و به هدایت الهی به حضور حضرت شیخ المشایخ آقای حاج شیخ عبدالله حائری مازندرانی (رحمت علیشه) تشرّف یافته جام محبّت و هدایت را از دست ایشان نوشید.

و در غره رجب ۱۳۶۵ قمری مطابق یازدهم خرداد ۱۳۲۵ شمسی فرمان دستگیری و اجازه راهنمایی از طرف حضرت قطب العارفین آقای صالح‌علیشاه قدس سره العزیز صادر و ملقب (وفاعلی) گردید. و در غره ربیع الثانی ۱۳۸۶ قمری (۱۳۴۵ شمسی) هنگام ظهر در سن ۸۹ سالگی ندای حق را اجابت فرمود و با نهایت تجلیل و احترام جنازه ایشان را حمل و در بقعه متبرک مرحوم آقای سعادت‌علیشاه طاب ثراه واقع از حضرت عبدالعظیم صحن امام زاده حمزه بخاک سپرده شد.

(از کتاب باب ولایت و راه هدایت ص ۲۵۰ - ۲۵۳)

بیان فرمودند. بعد آقای نعمت اللّهی اشعار ذیل را که به مناسبت تشریف‌فرمائی حضرت آقا سروده بود با کسب اجازه از حضور مبارکشان شخصاً قرائت نمود:

شکر لله هادی راه هدی با شکوه و نصرت و فتح و ظفر وقت شادی گشت و هنگام سرور هجر او مستلزم رنج و ملال گشت فصل عشرت و هنگام نوش باده صافی کنون آمد بجام مجلس ما در مه اردیبهشت کان مکرم ملجاء ارباب حال باز آمد از ره لطف و کرم ناودان و زمزم و خیف و منی بر علو قدر آن شه عارفند بیشه توحید را ضیغم رسید زائر سر حلقه اهل صفا زائر اعمار تابان رفیع هم زیارت کرده آن سلطان دین چند قطب و پیر عالیقدر را آنکه اواز حق و حق از او رضاست ای سفر کرده سوی هندوستان فکر ما ذکر تو صبح و شام بود آری آری ذکر تو می‌آئی بیاد با خیالت جان و دل خرم بود از کمال لطف و از فرط وفا جان مرده زنده گردد از دمت ساقیا از آن شراب آتشین زان شراب ناب بی‌درد و تمیز تا مگر زان باده ما گردیم مست وارهیم از شرک و از کفر و ضلال ما که نقد هستی از کف داده‌ایم از خطا و لغزش و جرم و گناه	فیض مطلق مظهر لطف خدا باز آمد آن گرامی از سفر از قدمش بزم ما شد غرق نور وصل او باشد قرین شوق و حال چند باشی سرد و بی‌ذوق و خموش صوفیا دنیی و عقبی شد بکام گشت رشک جنت و باغ بهشت آمد از طرف حریم ذوالجلال زائر حق محرم بیت و حرم می‌شناسد آن عزیز آشنا بر مقامات رفیعش واقفند زائر پیغمبر اکرم رسید علت ایجاد عالم مصطفی مقتدای خلق امامان بقیع اولیاء حق و ارباب بقین بندگان خاص صاحب درد را قول و فعلش جمله مقبول خداست بود در راه تو چشم دوستان قلب ما با یاد تو آرام ب‌بود روح و قلب ما شود آزاد و شاد فارغ از اندوه و رنج و غم بود آمدی خوش نزد اخوان الصفا ای همه جانها نثار مقدمت که بود مطبوع طبع دلنشین تشنگان را جرعه در کام ریز مست حق و بنده یکتاپرست محو حق گردیم و مات آن جمال رفته از دست و زپا افتاده‌ایم نامه اعمال ما باشد سیاه
---	---

## فهرست مآخذ

- ۱ قرآن کریم با ترجمه الهی قمشه‌ای و مصباح زاده
- ۲ نهج البلاغه ترجمه فیض الاسلام
- ۳ اصول کافی تألیف شیخ کلینی با ترجمه سید هاشم رسولی
- ۴ نهج الفصاحه فراهم آورنده و مترجم ابوالقاسم پاینده
- ۵ الحیة از محمدرضا و محمد و علی حکیمی
- ۶ تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار تألیف ابولفضل رشیدالدین میبدی به سعی علی اصغر حکمت
- ۷ لغت نامه دهخدا
- ۸ تفسیر بیان السعاده تألیف حاج سلطان محمد گنابادی ملقب به سلطنعلیشاه
- ۹ ولایت نامه تألیف حاج سلطان محمد گنابادی ملقب به سلطنعلیشاه
- ۱۰ نابغه علم و عرفان تألیف حاج سلطانهسین تابنده گنابادی ملقب به رضاعلیشاه
- ۱۱ رهنمای سعادت تألیف حاج سلطانهسین تابنده گنابادی ملقب به رضاعلیشاه
- ۱۲ سه داستان اسرار آمیز عرفانی تألیف حاج سلطانهسین تابنده گنابادی ملقب به رضاعلیشاه
- ۱۳ تجلی حقیقت در اسرار کربلا تألیف حاج سلطانهسین تابنده گنابادی ملقب به رضاعلیشاه
- ۱۴ ده سخنرانی تألیف حاج سلطانهسین تابنده گنابادی ملقب به رضاعلیشاه
- ۱۵ طرائق الحقایق تألیف میر معصوم علیشاه شیرازی به سعی، محمد جعفر محجوب
- ۱۶ بستان السیاحه و ریاض السیاحه تألیف میرزا زین العابدین شیروانی (مستعلی شاه)
- ۱۷ رهبران طریقت در عرفان نگارش حاج میرزا محمد باقر سلطانی گنابادی
- ۱۸ ترجمه رساله قشیریّه بقلم بدیع الزمان فروزانفر
- ۱۹ کلیات شمس تبریزی و مثنوی معنوی از جلال الدین مولوی
- ۲۰ کلیات سعدی و کلیات حافظ و کلیات هاتف اصفهانی و دیگر دواوین شعرا
- ۲۱ تاریخ حبیب السیر تألیف خواندمیر به سعی دکتر دبیر سیاقی
- ۲۲ تاریخ یعقوبی تألیف احمد بن ابی یعقوب ترجمه محمد ابراهیم آیتی
- ۲۳ اخبار الطّوال تألیف ابوحنیفه احمد داوود دینوری
- ۲۴ فرهنگ مصطلحات عرفا تألیف دکتر سید جعفر سجادی
- ۲۵ کشف هند از جواهر لعل نهرو
- ۲۶ فارسی گویان پاکستان تألیف دکتر سید سبط حسن رضوی
- ۲۷ دیوان ملک الشعرا بهار
- ۲۸ تاریخ ایران از حسن پیرنیا
- ۲۹ تاریخ ادبی ایران تألیف ادوارد براون ترجمه پاشا صالح
- ۳۰ تاریخ روابط فرهنگی ایران پیش از اسلام از دکتر محمد جواد مشکور
- ۳۱ خلاصه ادیان تألیف دکتر محمد جواد مشکور
- ۳۲ نقش پارسی بر احجار هند از علی اصغر حکمت

- ۳۳ سرزمین هند از علی اصغر حکمت
- ۳۴ کلیله و دمنه ترجمه ابوالمعالی نصرالله منشی به تصحیح عبدالعظیم قریب
- ۳۵ نگاهی به پاکستان شهین دخت کامران مقدم
- ۳۶ فتوح البلدان تألیف از بلاوزی چاپ ۱۳۵۰
- ۳۷ تاریخ تذکره نویسی در هند و پاکستان تألیف دکتر علیرضا تقوی
- ۳۸ خدمات متقابل اسلام و ایران تألیف مرتضی مطهری
- ۳۹ فلسفه شرق از مهرداد مهرین
- ۴۰ تاریخ ادیان دکتر علی اکبر ترابی
- ۴۱ تحریر الوسيله از آیت الله امام خمینی
- ۴۲ جاهلیت و اسلام از یحیی نوری
- ۴۳ گیتا شناسی
- ۴۴ مجله دانشکده ادبیات مشهد مقاله آقای دکتر مشایخ فریدونی
- ۴۵ تذکره خزانه عامره از آزاد بلگرامی
- ۴۶ طبقات ناصری از منهاج السراج
- ۴۷ کشف المحجوب از علی ابن عثمان الجلابی الهجویری
- ۴۸ نشریه انجمن هند و ایران شماره پنجم
- ۴۹ مقالات اُتار مهربابا
- ۵۰ تاریخ سیستان
- ۵۱ سرزمین و مردم هند از ماناروما
- ۵۲ تاریخ کامل ابن اثیر
- ۵۳ تاریخ فرشته
- ۵۴ سفرنامه ابن حوقل
- ۵۵ جوامع الحکایات از محمد عونی
- ۵۶ شئون ولایت از دکتر شفائی
- ۵۷ انعکاس تصوف در اوضاع اجتماعی و ادبی ایران (چاپ نشده) از حشمت الله ریاضی
- ۵۸ تفسیرالمیزان از علامه طباطبائی
- ۵۹ تفسیر پرتوی از قرآن تألیف مرحوم آیت الله طالقانی
- ۶۰ اپانیشادها ترجمه به فارسی داراشکوه با مقدمه دکتر تاراچند و جلالی نائینی
- ۶۱ آئین‌های هندو تألیف ک م سن ترجمه علی پاشائی
- ۶۲ مهابارات ترجمه سید محمدرضا جلالی نائینی
- ۶۳ بهگود گیتا ترجمه محمد دارا شکوه
- ۶۴ تاریخ جامع ادیان تألیف جان ناس ترجمه علی اصغر حکمت
- ۶۵ راز بزرگ تألیف موریس مترلینگ ترجمه ذبیح الله منصور
- ۶۶ جامعه شناسی ادیان از دکتر علی شریعتی
- ۶۷ منتهی الامال از شیخ عباس قمی (ره)

- ۶۸ هستی در فلسفه و عرفان از سید جلال الدین آشتیانی  
۶۹ اسفار والمبدأ والمعاد از ملاصدرا  
۷۰ سیره ابن هشام (سیره النبی)

